سورهٔ یونس علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الر حروف مقطعه بقول ابن زید رحمة الله اسامی سورتها
و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را
اسم بهر چه خواهد و گفته اند الر یعنی یا الله الرحمن و در بحر الحقایق
آورده که هر حرفی استارتی است از حق بحبیب وی صلی الله علیه وسلم
می گوید که سوگند می خورم بالای من تو در ازل و بلطف من بتو
در وجود و برافت من مر ترا تا ابد جواب قسم حیث تلک
این سوره آیات الکتاب الحکیم آیت های قرآن
مشتمل بر حکمت یا محکم که درو تناقض و اختلاف نیست یا آن که
رقم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود این

مائة وتسع آيات

عباس رضی الله عنه فرمود چون اساس نبوت محمدی صلی الله
علیه وسلم تأکید یافت پروردگار عم شانه او را برسالت
اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نمود گفتند
عجب است که خدای تعالی برعایت ایشان از آدمیان رسول
فرستد و از جمله یتیم ابو طالب را اختیار کند حق سبحانه و تعالی
فرمود اَكَانَ لِلنَّاسِ آیا هست مردمان را عَجَبًا
شگفتی اَنْ اَوْحَيْنَا آنکه ما وحی کردیم اِلٰى رَجُلٍ
بسوی مردی مِّنْهُمْ از جنس ایشان و از قبیله ایشان
و مضمون وحی ما چیست اَنْ اَنْذِرِ النَّاسَ
آنکه بیم کن مردمان را از عقوبات الهی تعمیم انذار را که دا

چه او را چه هیچ کس خالی از صفتی نباشد که او را از ان باید ترسید الا
ماشاء الله تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی
که سبب بشارت باشد نیست پس فرمود وَبَشِّرِ الَّذِينَ
آمَنُوا و مژده ده آنان را که گرویده اند أَنَّ لَهُمْ بآن که
مر ایشان راست قَدَمَ صِدْقٍ پیشروی نیک عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد بقدم صدق
سابقه ازلست که حق تعالی وعده راست داد در نجات مومنان
و بعضی می گویند مقام صدق آنست که در و زوال و ملال نیست یا ایمان
صادق یا رضوان الله یا دعاء ملایکه در باره ایشان یا اعمال
خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد
یا ولد صالح که پیش از ایشان درگذشته یا تقدیم حق سبحانه این
امت را چنانچه فحوای نحن الآخرون والسابقون از ان خبر
می دهد یا شفیع صدق که حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
در عین المعانی فرموده که حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم را
از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی
الی ربکم و مقرر است که گناهکاران تباه روزگار را
هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آن حضرت نیست

گفتی

بیت گفتی کنم شفاعت عاصی عذرخواه ٭ دل را بامید آن کرم افتاد در گناه ٭
قَالَ الْكَافِرُونَ گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بدیشان
و نمودن خوارق عادات إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این لَسَاحِرٌ
مُبِينٌ جادوی است آشکارا إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ بدرستی که پروردگار
شما الله است الَّذِي آن خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت
بی قصور خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها
و زمینها را که بزرگترین اجسام این عالم اند فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در
مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد عَلَى
الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقات است يُدَبِّرُ الْأَمْرَ می سازد
امر کاینات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر می کند بودنیها را بر وجهی که
میخواهد مَا مِنْ شَفِيعٍ نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت
إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ مگر از پس دستوری دادن خدای
مر او را در شفاعت این کلام رد شفیعان است و اثبات شفاعت
ماذون ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آن خداوندی که موصوف بصفات
خلق و تدبیر و استیلا رَبُّكُمْ پس پروردگار شماست فَاعْبُدُوهُ
پس او را بیگانگی پرستید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید
و نمی پرستید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما إِلَيْهِ

کس نیست
غیر او با او بدین صفتها اثر

بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت همه شما بموت ونشور
نه بعجز او پس آماده باشید جواب وسوال او را وعد الله وعده
داد شما را خدای وعده دادنی حقا راست ودرست انه
یبدؤ الخلق بدرستیکه خدای در اول بیافرید خلق را ثم
یعیده پس بعد از مردن زنده گرداند وی را ومقصود از ابدا
واعاده ثواب وعقابست چنانچه فرمود لیجزی الذین
امنوا تا جزا دهد آنان را که گرویده اند وعملوا الصلحت
وکارهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات
کند ایشان را بعدل ایشان یعنی برعایة عدل که در امور فرموده
باشد یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قویست ودر برابر آن شرک
ظلم عظیم است واین وجه برای مقابله اوجهست چه ارداف می کند این کلام
را بقوله والذین کفروا وآنان که کافر شدند لهم
مر ایشان راست شراب من حمیم آشامیدنی از آب
گرم دوزخ که چون بخورند احشا وامعاء ایشان پاره پاره گردد
وعذاب الیم ودیگر ایشان را بود عذابی دردناک که تخفیف
ندارد بما کانوا بسبب آنکه بودند بخدای ورسول یکفرون
کافر می شدند هو الذی اوست خدایی که بقدرت کامله

وعملهای شایسته

جعل الشمس

جعل الشمس گردانید آفتاب را ضیاء خداوند روشنی
والقمر نورا وماه را خداوند نور علما برانند که اگر روشنی بالذات
باشد ضیاست واگر بالعرض بود نورست ودر انوار آمده است
که حق سبحانه تعالی دران آیة تنبیه فرمود باآنکه آفتاب بذات خود منیر است
وقمر بعرض منیر میشود وآن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه در علم
هیات مبین شد وقدره وتقدیر کرد هریک از شمس وقمر را منازل
منازلها بفلک بقدر سیر ایشان واشهر آنست که تقدیر کرد برای
قمر منزلها بیست وهشت گانه که معاین ومشهورست وقمر قریب بشبانروزی
قطع منزلی کند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین شمار سالها
وچون سالها مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماهها نکرد والحساب
وتا بدانید شمار اوقات آن ماهها وروزها در معاملات ومهمات خود
ما خلق الله ذلک الا بالحق نیافرید خدای آنچه مذکور شد
مگر براستی نه ببازیچی وگویند با بمعنی لام است یعنی مگر برای حق چنین
نفصل الایت روشن می کنیم وحفص بیا می خواند یعنی
خدای بیان کند دلایل قدرت خود را لقوم یعلمون
برای گروهی که میدانند یعنی دران اندیشه می کنند واز آن نفع
می گیرند ان فی اختلاف الیل والنهار بدرستی که در آمد

حق

شد بهشت و روز پس از یک دیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت
وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ و دیگر آنچه آفرید خدای فِی السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمین از انواع بودنیها لَاٰیٰتٍ
هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ
قدرت او لِقَوْمٍ یَّتَّقُوْنَ مر گروهی را که بترسند از عواقب
احوال و خواتیم امور یعنی از حال معاد و مآل مقال براندیشند و از رسوائی
حشر ترسان کردند چه آن اندیشه و خوف باعث بود مر ایشان را
بر تفکر و تدبر اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی که آنان که لَا یَرْجُوْنَ
امید نمیدارند لِقَآءَنَا دیدار ما را یعنی منکر اند آخرت را که
محل لقاست وَرَضُوْا و خشنود شدند بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا
بزندگانی دنیا و پسندیدند آنرا وَاطْمَاَنُّوْا بِهَا و آرام
گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذت محسوس و زخارف فانیه
منحصر گردانیدند و از نعیم جنانی و لذتها جاودانی غافل شدند
یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا که هرگز ایشان را از اینجا
رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل
فرو خواهد کوفت آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست پنداشت
که مهلتی تا خیری هست کو خیمه مزن که هیچ می باید کند کو رخت منه

که بار می باید بست

که بار می باید بست وَالَّذِیْنَ هُمْ عَنْ اٰیٰتِنَا و آنان که ایشان
از آیات کتاب یا از دلایل صنع ما غٰفِلُوْنَ نا آگاهان و بیخبرانند
اُولٰٓئِکَ آن گروه که یاد کرده شد مَاْوٰىهُمُ النَّارُ جای
بودن ایشان آتش دوزخ است بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ با آنچه بوده اند
که کسب می کردند از معاصی یعنی از کفر و شرک و نفاق اِنَّ الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا بدرستی که آنان که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و بکردند کارهای شایسته یَهْدِیْهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشان را
پروردگار ایشان در آخرت بِاِیْمَانِهِمْ بنور ایمان ایشان
براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان را راه نماید بسلوک سبیلی
که مؤدی بادراک حقایق باشد تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهِمُ
الْاَنْهٰرُ از زیر مساکن ایشان جویهای آب فِیْ جَنّٰتِ النَّعِیْمِ
در بوستانهای نعمت دَعْوٰىهُمْ خواندن بهشتیان مر خدای را
فِیْهَا در بهشت وقتی که آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آنست
که گویند سُبْحٰنَکَ اللّٰهُمَّ بپاکی یاد می کنیم ترا ای بار خدایا و این
ذکر بجهت تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه
مشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر کرده وَتَحِیَّتُهُمْ و درود
ایشان با یک دیگر فِیْهَا در بهشت یا درود حق یا تحیت ملائکه ایشان

سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوٰيهُمْ وآخر دعاء ایشان

أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ آن باشد که گویند حمد مر خدای را رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ
که پروردگار جهانیان است و گفته اند چون مؤمنان در بهشت
در آیند در انوار عظمت و کبریا حضرت عزت مشاهده نمایند زبان
بحمد جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملایک با حق سبحانه
و تعالی بر ایشان سلام کرده بانواع کرامت و علو مقامات
مبشر گردانند و لطایف حمد و ثناء الهی بجا آورده ختم کلام بصفات
اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذات
بهشت خوشتر آید ذوق نالش عاشق مشتاق را از بهشت
جاودانی خوشتر است نظم گرچه در فردوس نعمتها بسی است وصل
او از هر چه گوئی خوشتر است در عین المعانی آورده که یکی از دائمی
بردگیان حرم محترم سید عالم صلی الله علیه وسلم بند اسیری را
سبک کرده بود آن اسیر بگریخت حضرت صلی الله علیه وسلم سست
بخرابیت بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد
وَلَوْ يُعَجِّلُ اللّٰهُ و اگر شتابی کند خدای لِلنَّاسِ الشَّرَّ
برای مردمان از جهت اجابت دعاء بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ
چنانچه شتافتن ایشان است بسرعت اجابت دعاء خیر لَقُضِيَ اِلَيْهِمْ
هر آینه رانده شود بسوی ایشان اَجَلُهُمْ اجل ایشان

وهلاک

و هلاک شوند یعنی اگر ما دعاء بد ایشان را بزودی اجابت کنیم
چنانچه دعاء خیر ایشان را مستجاب می گردانیدیم ایشان زود هلاک
شوند حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدایا فرا میگیرم
نزدیک تو عهدی که مرا در آن خلاف نخواهی فرمود بدرستی که من
بشرم پس هر مومنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم
آنرا در باره او دعای خیر گردان و سبب پاکی او ساز از گناهان
و وسیله قربانی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی
مفسران برانند که کفار بنزول عذاب استعجال مینمودند این آیه آمد
که ما در عذابی که ایشان می طلبند تعجیل نمیکنیم فَنَذَرُ الَّذِيْنَ
پس می گذاریم آنانرا که لَا يَرْجُوْنَ امید نمیدارند لِقَاءَنَا دیدار
ما را یعنی بحشر نمیگروند و رجا بمعنی خوف نیز می آید یعنی نترسند از ما
در روز بعث و نشور فِيْ طُغْيَانِهِمْ در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج
مهلت میدهیم ایشان را در ضلالت يَعْمَهُوْنَ سرگردان می روند
وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ الضُّرُّ چون برسد بآدمی سختی و رنجی
مراد مطلق کافر است یا ولید مغیره یا عتبه ابن ربیعه بر هر تقدیر چون ضرری
بوی رسد دَعَانَا بخواند ما را باخلاص لِجَنْۢبِهٖ وقتی که تکیه کرده
باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج اَوْ قَاعِدًا

بانشسته او قائما یا استاده و فایده تردید تعمیم دعا باشد در جمله
احوال یا برای اصناف آلام و مضار فلما کشفنا پس چون دور کردیم
و بریم عنه ازو ضره رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا
مر بگذرد بهمان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا دیگر
بدان رجوع نکند کان لم یدعنا گویا که او نخوانده است ما را
الی ضر مسه بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود کذلک
همچنین زین آراسته شده است للمسرفین مر اسراف کنندگان را
که از حد تجاوز نموده اند ما کانوا آنچه هستند که استغراق
در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی یعملون عمل می کنند
ولقد اهلکنا القرون و هر آینه بدرستی که هلاک کردیم اهل قرنها را
من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آنهنگام که ستم کردند
بتکذیب پیغمبران رسلهم رسولان ایشان بالبینت بحجتهای
وجاءتهم و حالانکه آمده بود نزد ایشان
روشن یا معجزهای ظاهر وما کانوا لیؤمنوا و نبودند ایشان
که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت افساد
و استعداد و دریافتن خذلان الهی مر ایشان را کذلک همچنین ایشان را
جزا دادیم یا هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین
جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما می کنند

ثم جعلناکم

ثم جعلناکم پس ما گردانیدیم شما را ای گروه که محمد بشما مبعوث است
خلائف خلیفهای گذشتگان فی الارض در زمین دنیا
من بعدهم پس از قرنی که هلاک شدند لننظر تا ببینیم در صورت
شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما کیف تعملون
چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله
کنیم ان کان خیرا فخیرا وان کان شرا فشرا جزا آیینه فعل است
گویی که در وی هر چه کردی می نماید اگر کردی نکویی نیک بینی
و اگر بد کرده بد پیشت آید در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت
لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در آن نبود حق سبحانه و تعالی
فرمود واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان مکه
آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینت در حالتی که واضح است
قال الذین گویند آنان که لا یرجون لقاءنا امید
نمیدارند رسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان
بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ائت بقرآن
بیار قرآنی غیر هذا بجز این که بر ما می خوانی یعنی کتابی که در و
ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و معایب الهه ما نباشد او بدله

یا تبدیل ده قران را یعنی بجای آیت عذاب رحمت وضع کن و غرض
ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کنند و ایشان
او را الزام کنند حضرت صلّی الله علیه وسلّم حق سبحانه فرمود
قُلْ بگو با ایشان مَا يَكُونُ لِي نمی سزد و روا نیست أَنْ أُبَدِّلَهُ
آن که تبدیل کنم قران را مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود یعنی
نمی توانم که قران را تغیر کنم و دران تصرف نمایم إِنْ أَتَّبِعُ
متابعت نمی کنم و از پی نمیروم إِلَّا مَا يُوحَىٰ مگر آن چیز را
که وحی کرده شود إِلَيَّ بسوی من از حق تعالی بی زیادت و نقصان
إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي
اگر عاصی شوم در پروردگار خود به تبدیل قران عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
عذاب روز بزرگ که روز قیامت است قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ بگو اگر
خواستی خدای مَا تَلَوْتُهُ نخواندمی آنچه بر من منزل شده است
عَلَيْكُمْ بر شما وَلَا أَدْرَاكُمْ و نه نیز شما را دانا کردی
خدای بِهِ بقران پس از فضل و رحمت اوست مرا امر کرد
بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن فَقَدْ لَبِثْتُ بدرستیکه
من درنگ کردم فِيكُمْ درمیان شما عُمُرًا عمری دراز که مقدار
چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قران یعنی دران مدت

که مبعوث

که مبعوث بنودم نه من قران را می خواندم و نه شما بدان دانا بودید
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمی کنید که کسی چهل سال درمیان شما
بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نورزیده کلامی بر شما
میخواند که فصحای عرب از کمال بلاغت آن حیرانند و بلغای دیوان الادب
از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان دارند و هر آینه بتامل درین صورت
استدلال میتوان نمود برانکه ابتداع کلامی چنین از مردی چنان خارق
عادت است یعنی قران معجزه رسالت و حجت و دلالت باشد امی دانا
که بعلم قرونه آمد رقم بر ورق کاف و نون بی قلم و کاغذ و آب سیاه
معجزه آورد زوحی آنه بخط و قرطاس علم ازل مشکل لوح و قلمش
کشت حل مضمون آیه سابق آن که من افترا میکنم بر خدای و تغیر
و تبدیل قران و شما افترا می کنید که قرآن مجید کلام من میدانید فَمَنْ
أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که افترا کند و بر بندد
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی را أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند
آیتها او را و بران کافر شود إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستی که
نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران وَيَعْبُدُونَ و می پرستند
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ چیزی را که ضرر نرساند ایشان را
اگر ترک عبادت او کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود ندارد ایشان را اگر همه اوقات

پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد را بر ایصال
نفع و ضر قادر نباشد حال آنکه معبود باید که قدرت او بر ایقاع ثواب
و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید طلب نفع و دفع ضر او را پرستند
وَيَقُولُونَ و می گویند عبده اصنام هَؤُلَاءِ این بتان شُفَعَاؤُنَا شفیعان
ما اند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت می کنند
و از خدای درخواست می نمایند مهمات ما کفایت کنند و اگر فرضا بعث و
حشر باشد چنانچه معتقد مومنان است ما را از خدای درخواست کنند
و از عذاب الیم برهانند قُلْ بگو ایشان را أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ ایا خبر می کنید خدای را
بِمَا لَا يَعْلَمُ بآن چیزی که نمیداند فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه
در زمین انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است یعنی شما می گویید که
خدای را شریکی است و اثبات شفاعت بتان می کنید و خداوند که
عالم است بجمیع معلومات این را نمی داند پس معلوم شد که شریکی نیست و شفاعت
نخواهد بود و گویند که کلمه یعلم صله است و معنی این که خبر می کنید خدا را
بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک با وی سُبْحَانَهُ پاک است
خدای وَتَعَالَى و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه ایشان شریک او می دارند
وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند آدمیان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی
متفق بر دین اسلام در زمان آدم علیه السلام یا بعد از واقعه طوفان

شریکی هست نعوذ بالله من ذلک

کم

که جز نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان
بعثت ابراهیم صلوات الرحمن علیه فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بسبب بعث رسل
یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین
اسماعیل متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع
کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه ایست سَبَقَتْ که پیشی گرفته است مِنْ رَبِّكَ از
آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شد بتاخیر عذابی که فیصل و فارق باشد میانه
مختلفان و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میانه ایشان
فِيمَا فِيهِ در آن چیزی که ایشان يَخْتَلِفُونَ اختلاف می کنند یعنی عذاب
بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی وَيَقُولُونَ و می گویند مقترحان
آیات یعنی مشرکان مکه لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَيْهِ
بر محمد آيَةٌ معجزه مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او از معجزاتی که ما می طلبیم
آن تفجیر انهار است و اسقاط سما و بواقی آیات در سوره بنی اسرائیل
مذکور خواهد شد فَقُلْ پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها غیب است
و بی شبهه إِنَّمَا الْغَيْبُ جز این نیست که علم غیب لِلَّهِ مر خدای راست
شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه شما مفسده باشد که باز دارد
آیت ها را از نزول فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را
إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم تا ببینیم

بن یحیی

ع

که عذاب بر شما می آید یا آیتها که مطلوب شماست واقع می شود وَاِذَا
اَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی مِنْ
بَعْدِ ضَرَّآءَ از پس عاری که مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بر ایشان یا فراخی بعد از تنگی
و قحط اِذَا لَهُمْ چون در نگری مر ایشان راست مَكْرٌ فِيْ اٰيَاتِنَا مکر در آیتهای ما
یعنی طعن کنند در آن و در باره پیغمبر کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت
سال ببلاء قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت باری در وقت سبحانی از آنکه
آن بلیه نمود و قدح کلام الهی و قصه رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
مشغول شده بمکاید و حیل تمسک می جستند حق سبحانه و تعالی فرمود که قُلِ اللّٰهُ
بگو ای محمد که خدای اَسْرَعُ مَكْرًا زود ترست از شما در رسانیدن جزای مکر
بشما یعنی پیش از ظهور کید شما بمنزله عذاب بر شما امر خواهد کرد اِنَّ رُسُلَنَا
بدرستی که فرستادگان ما یعنی ملایکه حفظه يَكْتُبُوْنَ می نویسند مَا
تَمْكُرُوْنَ آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آن که تدبیر خفی شما از فرشتگان
ما پوشیده نیست و بر ما پنهان کی خواهد بود مضمون این کلام تحقیق
انتقام است هُوَ الَّذِيْ اوست آن که يُسَيِّرُكُمْ میراند و قدرت می دهد
در قطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ در خشکی بمرکب چون اسپ و اشتر
وَالْبَحْرِ و در تری بمرکب خشک چون کشتی و زورق حَتّٰى اِذَا كُنْتُمْ تا چون باشید
فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیها میروند با آنان که در وی اند

حضرت

بريح طيبة

بِرِيْحٍ طَيِّبَةٍ بباد خوش که نرم می وزد و فایده عدول از خطاب
بغیبت مبالغه است یعنی گویا که این صورت تذکره است مر غیر مخاطبان را
نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان را
بباد درست که بر اندازه صلاح کشتی میرود وَفَرِحُوْا بِهَا و شادمان شوند
ایشان بدان باد موافق جَآءَتْهَا ناگاه آید بدان کشتی رِيْحٌ
عَاصِفٌ باد سخت که دریا را در شور آورد وَجَآءَهُمُ الْمَوْجُ
و بیاید بر ایشان موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جایی
یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آید وَظَنُّوْا و یقین
کنند اَنَّهُمْ اُحِيْطَ بِهِمْ آنکه فرو گرفته است بلا مر ایشان را
از هر جانب دَعَوُا اللّٰهَ بخوانند خدا را بکشف آن بلا از خود
مُخْلِصِيْنَ در حالتی که پاک کنندگان باشند لَهُ الدِّيْنَ
برای خدای دین خدای را یعنی از خوف دین خود را اخلاص سازند
و فطرت سازند و فطرت اصلی ظهور کنند و عوارض نفسانیه
و شیطانیه زایل گردد و گویند لَئِنْ اَنْجَيْتَنَا اگر ما را نجات دهی
مِنْ هٰذِهٖ ازین اهوال و بلایا لَنَكُوْنَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ
الشّٰكِرِيْنَ از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فَلَمَّا اَنْجٰهُمْ
پس چون باز رهاند ایشان را از آنچه می ترسند اِذَا هُمْ چون ببینی

و گمان بردند

ایشان را یَبْغُوْنَ فِی الْاَرْضِ ستم می کنند در زمین و می شتابند
بهمان کارها که بران بودند از شرک و فساد بِغَیْرِ الْحَقِّ تاکید است
یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان که می دانند که در ان
عمل مبطل اند یٰاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان هر کدام اِنَّمَا بَغْیُکُمْ جز این نیست
که ستم شما عَلٰی اَنْفُسِکُمْ بر نفسهای شما است یعنی وبال آن راجع است بشما
هر که او بدی می کند بشبهه با خود می کند گفته اند و بَغْیُکُمْ عَلٰی اَنْفُسِکُمْ مبتدا است
خبر او مَتَاعَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا معنی آن که ستم و بیدادی شما بر
خور داری در زندگانی دنیا است یعنی دو سه روز منفعت ناپایدار است
لذت آن زود بگردد و عقوبت آن باقی بماند و حفص متاع را نصب
می خواند و مصدر فعل محذوف دانند یعنی روزی چند برمی خورید برخوردنی از
زندگانی دنیا ثُمَّ اِلَیْنَا پس بسوی ما مَرْجِعُکُمْ باز گشت
شما است در قیامت فَنُنَبِّئُکُمْ پس خبر کنیم شما را بِمَا کُنْتُمْ
تَعْمَلُوْنَ بانچه هستید که عمل می کنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد
اِنَّمَا مَثَلُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا
در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال کَمَاۤءٍ مانند
آبی است یعنی باران که ما اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم آنرا مِنَ
السَّمَاۤءِ از آسمان یا از ابر فَاخْتَلَطَ بِهٖ پس جا بجا بهم پیچید بآن آب

نَبَاتُ الْاَرْضِ روئیدگی گیاه رسته زمین مِمَّا یَاْکُلُ النَّاسُ
از انچه می خورند آدمیان چون حبوب غاذیه و ثمار و بقول
وَالْاَنْعَامُ و از انچه می خورند چهارپایان چون گیاههای
تر و خشک حَتّٰۤی اِذَاۤ اَخَذَتِ الْاَرْضُ
تا وقتی که فرا گرفت زمین زُخْرُفَهَا پیرایه خود را وَازَّیَّنَتْ
و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ
وَظَنَّ اَهْلُهَاۤ و گمان بردند اهل زمین اَنَّهُمْ قٰدِرُوْنَ
انکه ایشان توانا اند و قادر عَلَیْهَاۤ بر درودن گیاه و چیدن
میوها اَتٰهَاۤ ناگاه آمد بآن زمین اَمْرُنَا حکم عذاب ما
یعنی فرمان ما بخرابی در رسید لَیْلًا در شب اَوْ نَهَارًا یا بروز
فَجَعَلْنٰهَا پس بگردانیدیم آن کشت و زرع را حَصِیْدًا
شبیه بانچه درووده باشند یا از اصل برکنده کَاَنْ لَّمْ
تَغْنَ گویا که هیچ نبود بِالْاَمْسِ دی روز کَذٰلِكَ
همچنین که درین مثل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ
جدا می کنیم و روشن می سازیم دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ
یَّتَفَکَّرُوْنَ برای گروهی که تفکر کنند در ضرب المثل
و بدان نفع گیرند این تشبیه می کند بحال گیاه زمین که بعد از

هر کیست حال دنیا در انقراض نعیم و زوال اموال و
و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تنبیه ١٦

تازگی و طراوت خشک و تیره بی رونق میشود چنانچه اول کبیده
را صفت صفوت است و آخر سمت کدورت مبدا دنیا
نیز بنوازش دولت است و منتهاء آن گدازش نکبت و حسرت
بنگر به آن که روی زمین فصل نوبهار * مانند نقش خانه
غالی مزین است * وقت خزان برگ ریا چنین چو بنگری *
منصف شوی که لایق برباد دادن است * و گفته اند ممثل
به آب باران است سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده
و ممثل مال جهان در وجه تشبیه مال دنیا به آب باران
که در تشبیه اموال دنیوی و حظوظ آن به آب باران ازان
رو نیست که آب باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید
بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز
بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت
لم یزلی بدست آید * رزق مقسوم است و از اول مقدر کرده اند
هیچ کس را بیش ازان حاصل نمی گردد بجهد * هر چه می آید زقسمت
کم ازان خورسند باش * کانچه خواهی ز آسمان نازل نمی گردد
بجهد * و دیگر آن که آب باران مادام که جاری بود بسمت
پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید
و مدتی یکجا بماند رنگ و بوی و طعم او متغیر گشته مراد انتفاع

ازو

ازو انقطاع یابد مال دنیا نیز اگر بسبب انفاق جوانمردان
دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون
در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم
بود و در مثنوی فرموده اند مثنوی * مال چون آب است تا باشد روان *
فیضها یابند از وی اهل جهان * چند روزی چون کند یک جا
درنگ * گندد وی حاصل کند و تیره رنگ * و در عشرات حمیدی
آورده که وجه مماثلت آن است که چون آب باران باندازه
آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرامش
عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال
تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال
دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا
بنجاح مقرون و فواید آن بدو نزدیک برسد اما چون روی
بازدیاد نهد و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب
معاصی و وسیله تفاخر بر ادانی و اقاصی شود ان الانسان
لیطغی آن راه استغنی * توانگری کشدت سوی عجب و
نخوت و ناز * خوش است فقر که دارد هزار سوز و نیاز *
و دیگر آن که باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت

او بیفزاید و چون بجاری بن کذرد حدث و شوکت او زیاده
کند مال دنیا نیز چون بصالح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح
للرجل الصالح و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد
او رو بار دیاد نهد ه زر محک بر امتحان آمد کزان
نقد حال هر کسی گردد عیان ؛ چون کریمی را بدست افتد
زری ؛ از زرش آسوده گردد کشوری ؛ عام باشد کار سلطانها
او ؛ روح بخشد دلنوازیهای او ؛ سفله‌گو را هست یابد بوی
گنج ؛ خلق را از وی نباشد غیر رنج ؛ و گفته‌اند که چون
آب باران بر زمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب
روان گردد مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد و پیش کس
آرام نگیرد و بلک هر روز بدست دیگری باشد و هر
شب بایکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفا و نه
وفای او را بقا نظم گنج امانی ست درین خاکدان ؛
مغز وفا نیست درین استخوان ؛ کهنه سرائیست بصد
جا گرو ؛ کهنه مذر گرد نو نو ؛ و در خبر فرموده که حق سبحانه
و تعالی بندگان خود را نمی‌خواند بدنیا که محل آفت ست
بلکه برای عقبی دعوت می‌کند که منزل سلامتی از مخافات ایست

چنانچه

چنانچه فرموده وَاللّٰهُ یَدْعُوا و خدای می‌خواند بندگان
خود را اِلٰی دَارِ السَّلَامِ بسوی دار سلامت که آن
بهشت ست یعنی می‌خواند بعملی که موجب دخول بهشت ست و
بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملایکه بر اهل
آن یا تحیت بهشتیان بر یک دیگر سلام ست یا سلام نام
حق سبحانه باشد و اضافت بهشت بدان بجهت تعظیم ست
چنانچه چون اضافت بیت در الله ظهر ابیتی باشد برای تکریم
آن در فصول فرموده که حق سبحانه و تعالی بندگان را میخواند
از سرای که اولش بکا و اوسطش عنا و آخرش فنا ست
بسرای که مبدااش عطا و میانه‌اش رضا و منتهاش
لقا ست ه والله یدعو آمده آزادی زندانیان ؛
غمگین شده کوی بزندان می‌کشی ؛ شاهان سینهها نراهمه
در بند و زندان می‌کشند ؛ تو از چه و زندان شان سوی
گلستان می‌کشی ؛ و همه را بهشت جاوید می‌خواند وَیَهْدِیْ
و راه می‌نماید مَنْ یَّشَاءُ هر که را می‌خواهد اِلٰی الصِّرَاطِ
الْمُسْتَقِیْمِ بسوی راه راست که منتهی بدار السلام
باشد و آن اسلام ست یا طریق سنت نبی ای عزیز

خواهد بود

ی علیه الصلوة و السلام

دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهی وهدایت
خاص است و وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس الله
سره فرموده که همه را می خوانند اما تا کرا برسند قبول نشانند
ع تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
مر آن کسان را که نیکوئی کرده اند یعنی ایمان آورند الْحُسْنَىٰ
مثوبة حسنی یا پاداش نیکوست یعنی بهشت وَزِيَادَةٌ
وافزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرمایند
گویند حسنی جزای حسنه است یکی بیکی و زیادت خشنودی
حضرت رب العالمین در مدارک آورده که زیادت محبت است در
قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند در آخرت حساب
ننماید و گفته اند سحابیست که بر اهل بهشت مرور کند
و هرچه خواهد بریشان بیارد و جمهور محققان بر آنند که زیادت
لقای حضرت پروردگار است که بمحض کرم بهشتیان را
بدان مکرم سازند وَلَا يَرْهَقُ و پوشیده نه کرد اند
وُجُوهَهُمْ روی های بهشتیان را قَتَرٌ گردی وغباری
وَلَا ذِلَّةٌ و نه خواری یعنی اثر مذلت بر بشره
ایشان نباشد أُولَٰئِكَ آن گروه محسنان أَصْحَابُ

الجنة

[illegible]

الْجَنَّةِ اهل بهشت اند هُمْ فِيهَا ایشان در بهشت
خَالِدُونَ جاوید مانندگانند نه نعمت ایشان زوال پذیرد
و نه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا
و امتعه غرور او که در صدد فنا و زوال است وَالَّذِينَ
و پاداشت آنان که كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ کسب کرده اند بدی ها را
چون شرک و کفر و نفاق جَزَاءُ سَيِّئَةٍ پاداشت بدی است
بِمِثْلِهَا بمانند سیئه که کرده اند نه زیادت بران وَ
تَرْهَقُهُمْ و بپوشد ایشان را ذِلَّةٌ خواری و رسوائی
یعنی آثار مذلت بریشان هویدا گردد مَا لَهُمْ نباشد مر ایشان را
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاهدارنده
یعنی هیچ کس از ایشان عذاب باز ندارد كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ
گویا که پوشیده شده است وُجُوهُهُمْ روی های ایشان
قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ بپاره ها از شب مُظْلِمًا در حالتی که
تاریک بود یعنی سیاه گردد روی های ایشان از غم و اندوه
چون شب تیره أُولَٰئِكَ آن گروه که کاسبان سیئه اند
یعنی مشرکان و منافقان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش
دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ

باشند کانند

جاوید مانند کانند یعنی هرگز روی رهائی ایشان از عذاب
نه دارند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و بترسید از روزی که حشر کنیم
ایشان را و بدان را جَمِيعًا همه ایشان را ثُمَّ نَقُولُ پس
گوییم لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مرآنان را که شرک آورده اند
مَكَانَكُمْ بایستید بر جای‌های خود أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ
شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان
تا به بینید و بدانید که با شما چه می کنم فَزَيَّلْنَا پس جدا
کنیم بَيْنَهُمْ میانه کفار و معبودان ایشان و پرسیم از
کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان مارا
بعبادت خود فرمودند حق سبحانه بتان را بسخن آرد
وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام
مَا كُنْتُمْ نبودید شما إِيَّانَا تَعْبُدُونَ که مارا پرستنده
باشید بلکه شما هوای خود را پرستش می کردید أَفَرَأَيْتَ
مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ در ینابیع آورده که کافران آغاز
جدال نموده گویند نه چنین است بلکه شما مارا پرستش
خود امر کردید بتان گویند فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا پس
بسنده است خدای گواه بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میانه ما و

ومیان شما

ومیان شما إِنْ كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ عِبَادَتِكُمْ
هر آینه — از پرستش شما لَغَافِلِينَ بیخبران زیرا که نمی دیدیم و نمی
شنیدیم و عقل و فهم نه داشتیم هُنَالِكَ دران مقام
تَبْلُوا بیازماید یعنی بیابد و بچشد كُلُّ نَفْسٍ هر تنی مَا أَسْلَفَتْ
جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر
آن را معاینه بینند وَرُدُّوا و بازگردانیده شوند
همه تنها إِلَى اللَّهِ بسوی خدای ثواب و عقاب مَوْلَاهُمُ
الْحَقِّ خداوندان ایشان بحقیقت یا متولی امور ایشان
براستی وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم کرده از کافران
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا می کردند
از شفاعت بتان حال آن که بتان از ایشان بیزاری
ای محمد — مینمایند قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو کیست که شمارا روزی می دهد مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان که باران می باراند وَالْأَرْضِ و از زمین
که گیاه می رویاند أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ آیا کیست که آن
خداوندی کند گوش را وَالْأَبْصَارَ و دیدها را یعنی
که تواند که سمع و بصر را بیافریند و از آفت نگاه دارد
وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ و کیست که بیرون آرد زنده را که

حیوانات است یا نبات است مِنَ الْمَیِّتِ از مرده که نطفه است
یا دانه وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ و بیرون می آرد مرده را که نطفه است
یا دانه مِنَ الْحَیِّ از زنده که حیوان است یا نبات وَمَنْ
یُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را
تعمیم است بعد از تخصیص و چون تو این سوال را کنی از
کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که مکابره کنند
فَسَیَقُولُونَ اللّٰهُ پس گویند این در جواب این پرسید
و چون این اقرار بزرگترین حجتی است در بطلان طریق ایشان
که اتخاذ اصنام است فَقُلْ پس بگو ای محمد صلی الله علیه
وسلم ایشان را که بعد از این اقرار أَفَلَا تَتَّقُونَ
آیا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریک
او می سازید فَذٰلِکُمُ اللّٰهُ پس آن که او را این صفت
باشد الله است رَبُّکُمُ الْحَقُّ پروردگار شما که ثابت است
ربوبیت او بتمامی که در و شریک را مدخل نبود فَمَاذَا پس چه
چیز است بَعْدَ الْحَقِّ پس از راستی و بیان حق إِلَّا
الضَّلَالُ مگر گمراهی فَأَنّٰی تُصْرَفُونَ پس از کجا
گردانیده می شوید از حق بباطل و از توحید بشرک کَذٰلِکَ

همچنین

همچنین که ربوبیت حق را سزاوار است حَقَّتْ سزاوار
شده کَلِمَةُ رَبِّکَ حکم پروردگار تو یعنی واجب شد
شد عذاب الهی عَلَی الَّذِینَ فَسَقُوا بر آنان که بیرون
رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود
أَنَّهُمْ برای آن که ایشان لَا یُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند
قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم هَلْ مِنْ شُرَکَائِکُمْ
آیا هست از این شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت خدای
می پرستید مَنْ یَبْدَأُ الْخَلْقَ کسی که آغاز کند
یعنی بیافریند خلق را ثُمَّ یُعِیدُهُ پس باز زنده سازدش
بعد از فنا فَأَنّٰی تُؤْفَکُونَ پس از کجا گردانیده می شوید از
راه راست قُلْ بگو ای محمد هَلْ مِنْ شُرَکَائِکُمْ
آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید مَنْ یَهْدِی
کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر کند
در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند
إِلَی الْحَقِّ بسوی حق که دین اسلام است قُلِ اللّٰهُ بگو ای محمد
خدای یَهْدِی لِلْحَقِّ راه نماید خلق را به بیان حق أَفَمَنْ
یَهْدِی آیا هر که راه نماید إِلَی الْحَقِّ خلق را بسوی حق أَحَقُّ

ثُمَّ یُعِیدُهُ پس اعاده کند یعنی
زنده گرداند او را بعد از
موت
کفار و چون آنرا مقر و اعاده
را منکر بودند از روی لجاج
و عناد بدان اعتراف نمینمودند
حق سبحانه فرمود که قُلِ اللّٰهُ
بگو ای محمد که خدای سبحانه کسیست
یَبْدَأُ الْخَلْقَ آغاز کند
یعنی بیافریند خلق را ۱۲

آن یَتَّبِعَ سزاوارترست که متابعت کرده شود اَمَّنْ
لَا یَهِدِّیْ ایا آن کسی که راه نیابد بخود اِلَّا اَنْ یُّهْدٰی
مگر آن که راه نمایند او را در تفسیر زاهدی آورده که بت
پرستان بت را بر چهار پایان می بستند و ازجای بجای
نقل می کردند پس حق سبحانه و تعالی فرمود که برابر بود آن که
ترا راه نماید با آن کسی که تو او را راه نمایی فَمَا لَکُمْ
پس چیست و چه بوده است شما را کَیْفَ تَحْکُمُوْنَ چه گونه
حکم می کنید که برابری می دهید کسی را که شما محتاجید با کسی
که او بشما محتاج است و یکسان می شمارید قادر و عاجز را
و حکیم نادان فرموده عجز و قدرت که هر دو ضد اند عقل کی گوید
که یکسان اند عجز بر خلق می در اندوست قادری بر کمال قدرت
اوست وَمَا یَتَّبِعُ و پیروی نمی کنند اَکْثَرُهُمْ
بیشتری از کفار یعنی روسا ایشان در معتقدات خود
اِلَّا ظَنًّا مگر گمانی را که مستند است بخیالات و اهیه و قیاسات
فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق اِنَّ الظَّنَّ
بدرستی که گمان لَا یُغْنِیْ بی نیاز نه کرداند کسی را مِنَ الْحَقِّ
از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند

بود

بود گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت
خواهند کرد حق سبحانه و تعالی فرمود که گمان ایشان سود نکند
و باز ندارد از عذاب حق شَیْئًا چیزی را اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ
بدرستی که خدای داناست بِمَا یَفْعَلُوْنَ به آنچه ایشان
می کنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وَمَا
کَانَ و نیست و نه شاید هٰذَا الْقُرْاٰنُ این قرآن را
با وجود دلایل و اعجاز اَنْ یُّفْتَرٰی آن که بربافته می شود
و کسی تواند گفت مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی سزا نیست
که این سخن مفتری بشری بود وَلٰکِنْ و لیکن خدا بی
فرستاده او را تَصْدِیْقَ الَّذِیْ برای تصدیق آنچه
بود بَیْنَ یَدَیْهِ پیش از وی در کتب متقدمه یعنی با وجود
اعجاز گواه کتب منزله نیز هست وَتَفْصِیْلَ الْکِتٰبِ و برای
بیان آنچه بر شما نوشته شد از اوامر و نواهی لَا رَیْبَ
نیست شک فِیْهِ در وی نشاید که باشد چه منزل است
مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَ از پروردگار جهانیان اما کفار
بدین نمی گروند اَمْ یَقُوْلُوْنَ بلکه می گویند کفار افْتَرٰىهُ
بربافته است این کلام را محمد صلی اللّٰه علیه و سلم از خود

ای محمد

قُلْ بگو اگر این سخن را بر می توان بافت فَأْتُوا پس بیارید شما و بر بافید بِسُورَةٍ مِثْلِهِ سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و مر آمده و در ایند و اگر بخود معارضه نمی توانید کرد استعانة نمایید وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت خود بتان را در ایتان سوره مثل این قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا توانید که ازو یاری خواهید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای که تا شمار امداد کاری کند و بسازید مانند قرآن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که محمد صلی الله علیه و سلم از خود می سازد بَلْ كَذَّبُوا کافران یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و نه گرویدند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بآن چیزی که فرا نرسیدند بِعِلْمِهِ بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آن را مراد آن ست که بعد از استماع قرآن و قبل از تدبیر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و نیامد بر ایشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان تَأْوِيلُهُ معنی و حقیقت آن قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید تا تکذیب کردند

الحـ

آنچه نه دانستند در قرآن شریف از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامد بر ایشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر اینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصلی نخواهند داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد نظم پس از دیدن پشیمان کردی لیکن پشیمانی ترا سودی نه دارد كَذَلِكَ همچنان تکذیبی که کفار زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند ابنیای خود را آنان که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ینها فَانْظُرْ پس در نگر و ببین که كَيْفَ كَانَ چه گونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ انتهای کار ستمکاران و مکذبان و اینها مثل آنها نیز معذب و معاقب خواهند شد و درین آیت تسلیه حضرت رسالت و تهدید اهل کفر و ضلال مندرج ست وَمِنْهُمْ و از ایشان که تکذیب می کنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی که باشد که می گرود بقرآن و تصدیق می کند در نفس خود و می داند که حقست ولیکن از روی عناد اظهار نمی کند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو

مصرند

ع

خاطر خود را ملول مدار

دانا ترست بالمفسدين بتباه کاران یعنی معاندان
که مصرند بر تکذیب وگفته اند معنی آیت آنست که بعضی از
قوم تو ایمان آرند بقرآن واز کفر توبه کنند وبرخی
آن باشند که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر
بمیرند وان کذبوک واگر تکذیب کنند ترا یعنی بران
اصرار نمایند وتو از اجابت ایشان نومید شوی فقل
پس بگوی لی عملی مراست جزای کردار من ولکم
ومر شماراست عملکم پاداشت کارهای شما انتم
بریئون شما بیزارید یعنی ذمهٔ شما بریست مما اعمل
از آنچه من می کنم شمارا بعمل من مواخذه نخواهند کرد وانا
بریء ومن بیزارم مما تعملون از آنچه شما می کنید
یعنی ما ماخوذ بعمل شما نخواهیم شد نزد بعضی علما این آیت بآیت
السیف منسوخ شد ومنهم واز ایشان یعنی از کفار
ودر زاد المسیر آورده از یهود من یستمعون
کسانی هستند که گوش فرا می دارند الیک بسوی تو وقتی که
قرآن می خوانی وامت را احکام شرع می آموزی تا استهزا
کنند بآن افانت آیا تو تسمع الصم می شنوانی

گرانرا

کران را که استفهام بمعنی نفیست یعنی بر اسماع ایشان قادر
نیستی ولو کانوا واگرچه هستند که با وجود کری لا یعقلون
در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست
که اصم عاقل بطریق تفرس از طنین صوتی که بصماخ او رسد
استدلال بچیزی می تواند کرد وچون سمع وعقل هر دو مفقود
باشد پیداست که حال بر چه منوال بود ومنهم من ینظر واز ایشان
کس باشد که نظر کند الیک بسوی تو ودلایل نبوت ونشانهای
صدق ترا مشاهده نماید واز غایت عناد چنان فرا نماید
که هیچ چیز از آیات رسالت ندید افانت آیا تو تهدی العمی
راه می نمائی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان
ولو کانوا اگرچه هستند که با وجود عدم بصر لا یبصرون
نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهدهٔ
دلایل اعتبار است بچشم سر وایشان از آن محروم اند ملخص سخن
آنست که می بینند ونمی بینند چه اعمی وجهالت در ایشان
جمع شده وممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را
که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود ان الله بدرستی که خدای
لا یظلم الناس شیئا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز

یعنی سلب نکند حواس و عقل ایشان را وَلٰکِنَّ النَّاسَ
ولیکن مردمان اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ ستم کنند بر تنهای خود
وحس و عقل که آله ادراک آیات قدرت ست در ملاهی استعمال
نمایند و منافع و فوائد آن مدرکات از ایشان فایت گردد
چشم از برای دیدن آیات قدرت ست ، گوش از پی شنیدن
اخبار حکمت ست ، هر که حق نبیند و حق نشنود کسی کور و کر است
بلکه از آن هم بتر ست وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را
که جمع کنیم و حفص بغیبت می خواند یعنی خدای جمع کند کافران را
و از هول آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر ایشان را
کوتاه نماید کَاَنْ لَّمْ یَلْبَثُوْا گویا درنگ نکرده اند اِلَّا
سَاعَةً مگر زمان اندک مِّنَ النَّهَارِ از روز و در تفسیر
زاهدی آورده است که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت
استدلال نموده می گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی مدتی
مدید بدین درازی ایشان را ساعتی نمودی و جواب می گوید
که این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامت است
که مدت عذاب قبر در جنب آن یک ساعت نماید و چون از
قبر برانگیخته شوند یَتَعَارَفُوْنَ بَیْنَهُمْ آشنایی دهند با

واهل سنت

یکدیگر

یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک
بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال
قیامت آن تعارف و آشنایی را انقطاع یابد و از یکدیگر
فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِیْنَ بتحقیق زیان کردند در حظوظ
حسنات آنان که کَذَّبُوْا بِلِقَآءِ اللّٰهِ تکذیب کردند مر
لقای خدا را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وَمَا کَانُوْا و نبودند
مُهْتَدِیْنَ راه یافتگان بایمان وَاِمَّا نُرِیَنَّکَ و اگر بنماییم
ترا بَعْضَ الَّذِیْ بعضی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده دادیم
کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز
بدر اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ یا متوفی سازیم ترا قبل از ارائت
تو بدان که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام
نکشیم از ایشان در دنیا و تو نه بینی فَاِلَیْنَا پس بسوی ماست
مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنماییم عذاب
ایشان ثُمَّ اللّٰهُ پس خدای تعالی بعد از اراءت آن
یا پس از توفی تو شَهِیْدٌ گواه است عَلٰی مَا یَفْعَلُوْنَ
بر آنچه ایشان می کنند و فرا خور عمل جزا خواهند یافت
وَلِکُلِّ اُمَّةٍ و مر هر گروهی را از امم ماضیه رسول

نمودن

رَسُوْلٌ فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت فرمود
فَاِذَا جَاءَ پس چون آمد بریشان رَسُوْلُهُمْ رسولی که
مبعوث بود بهدایت ایشان و تکذیب او کردند قُضِيَ بَيْنَهُمْ
حکم کرده شد میانه رسول و تکذیبان او بِالْقِسْطِ براستی
یعنی رسول نجات یافت با مومنان و اهل تکذیب هلاک شدند
وَهُمْ و ایشان یعنی رسول و مکذبان لَا يُظْلَمُوْنَ
ستمدیده نشوند یعنی ثواب از رسول کم نکنند و در عذاب
مکذبان زیادت از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که
بعد از نزول این آیت وَاِمَّا نُرِيَنَّكَ الآیه کفار مکه استعجال
عذاب موعود نمودند این آیت نازل شد که وَيَقُوْلُوْنَ
و می گویند کافران از روی استبعاد و استهزا مَتٰى
کی باشد هٰذَا الْوَعْدُ این موعود به و چرا بما
فرود نمی آید اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِيْنَ راست
گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و مومنان که اهل شرک را تخویف می کردند قُلْ بگو لَا
اَمْلِكُ مالک نمی شوم لِنَفْسِيْ برای تن خود ضَرًّا
زیانی را وَلَا نَفْعًا و نه سودی را یعنی قادر نیستم

بردفع

برای خود

بر دفع ضرری و جز نفعی طلبی خود اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ و
مگر آنچه بخواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در طلب ضرر
برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لِكُلِّ اُمَّةٍ مر
هر گروهی را اَجَلٌ وقتی است برای هلاکت ایشان
اِذَا جَاءَ چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت عذاب ایشان
فَلَا يَسْتَاْخِرُوْنَ واپس نیایند از اجل خود سَاعَةً
اندک زمانی وَلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ و پیشی نگیرند بدان این
تهدید مشرکان است بآن که عذاب الهی ساعت بساعت
بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد
و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد
نظم تدبیر کن امروز خود ای خواجه که فردا : هر چند که فریاد
کنی سود ندارد قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم اَرَءَيْتُمْ
آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا اِنْ اَتٰىكُمْ
اگر بیاید بشما عَذَابُهُ عذاب خدای که بنزول
آن تعجیل می کنید بَيَاتًا بوقت مشغولی شما یعنی بخواب
شب اَوْ نَهَارًا یا در روز که زمان اشتغالی شما است
بطلب معیشت هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون

حال برین منوال است ماذا یستعجل چه چیز را شتاب
می کنند منه از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب می طلبند
المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان و حال آن که انواع
عذاب ناملایم است در تبیان آورده که چون این آیة
نازل شد کفار گفتند باور نمی داریم عذاب را و تعجیل می کنیم
پس اگر بما فرود آید بدان ایمان آریم آیت آمد که ۱۲
اثم اذا ما وقع آیا پس از استعجال چون واقع
شود عذاب و معاینه بینند آمنتم به ایمان
آورده بودید پس بگوی با ایشان آلآن آیا اکنون ایمان
می آورید وقد کنتم و بدرستی که بودید شما که از روی
تکذیب و استهزا می به بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون
شتاب می نمودید ثم قیل پس گفته شود بعد از نزول
عذاب للذین ظلموا مر آنان را که ستم کردند بر خود
بشرک و تکذیب که ایمان باس مقبول نیست ذوقوا بچشید
عذاب الخلد عذاب جاوید را که الم آن بر دوام
بود هل تجزون آیا جزا داده می شوید یعنی جزا نمی دهند
شما را الا بما کنتم الا بآنچه بودید که همه عمر

تکسبون

تکسبون کسب می کردید از کفر و عصیان آورده اند
که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت
بمکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه دعوت سید عالم
شنید بمجلس شریف آنحضرت آمد و بعد از استماع قرآن پرسید
که ای محمد صلی الله علیه و سلم اجادٌ انت ام هازلٌ این
دعوت که می کنی بجد است یا هزل و این کلام که می خوانی
براستی است یا بمجازی حق تعالی آیت فرستاد که ویستنبئونک
و خبر می پرسند از تو در باب قرآن شریف و ادعای
نبوت احق هو آیا حق است و راست است این و گفته اند
مستهزایان از وعید یا بعث یا قرآن شریف می پرسیدند
که حق است یا نی جواب آمد که قل بگو ای وربی
آری بحق پروردگار من انه لحق بدرستی که دعوی
من یا قرآن شریف یا بعث یا عذاب موعود حق است
و درست و راست است وما انتم و نیستید شما بمعجزین
عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن یعنی عجز
بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویشتن
باز نتوانید داشت ولو ان و اگر باشد لکل نفس

ع

ظَلَمَتْ مر هر تنی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر
کافران را باشد مَا فِی الْاَرْضِ آنچه در زمین است
از مال و متاع لَافْتَدَتْ بِهٖ هر آینه فدا دهد
به آنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَاَسَرُّوا النَّدَامَةَ
و پوشند پشیمانی خود را از اتباع و هواداران خود که
مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت
شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند در تاج التفاسیر
آورده که دریابند الم حسرت و ندامت را در درون های
خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات
متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت
کنند از اعمال خود لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ
آن هنگام که ببینند عذاب را وَقُضِیَ بَیْنَهُمْ
و حکم کرده شود میانه مومنان و کافران یا میان
رؤسا و یا اتباع ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ بداد و راستی
وَهُمْ و ایشان لَا یُظْلَمُوْنَ ستم دیده نشوند بنقصان
ثواب و افزون عقاب اَلَآ اِنَّ بدانید آنکه بدرستی که
لِلّٰهِ مر خدای راست مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست

والارض

وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است پس بفدای کافران
احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است
اَلَآ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدانید آنکه وعده خدای
در مثوبت و عقوبت حَقٌّ راست است و درست و در آن
خلاف را ممکن نیست وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر
اهل کفر و ظلم لَا یَعْلَمُوْنَ نمی دانند بجهت آنکه بدنیا مغرور اند
و از شناختن عقبی دور نظم مانده در تنگنای این مجلس
غیر دنیا ندیده دیده حس : چشم دل کو که پرده ها بدرد :
جانب ملک آخرت نگرد : مرغ کو در قفس بزاد باشد
چه شناسد که باغ چون باشد : هُوَ یُحْیٖ اوست که
زنده کرداند وَیُمِیْتُ و بمیراند وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ و بسوی
او بازگردانیده خواهند شد برای بعث یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ
هر کدام ای مردمان ندای عام است قَدْ جَآءَتْکُمْ بدرستی که
آمد بشما مَوْعِظَةٌ پندی مِّنْ رَّبِّکُمْ از پروردگار شما
وَشِفَآءٌ و شفائی و دوائی لِّمَا فِی الصُّدُوْرِ
مر آن چیز را که در دلهای شماست از امراض جهالت
و غوایت وَهُدًی و راه نمودنی بسوی حق وَرَحْمَةٌ

و مهربانی لِلْمُؤْمِنِینَ مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل
شده است برای مردمان کتابی است جامع جمیع مواعظ او
که بمحاسن اعمال ترغیب می کند و از مقابح افعال تنفیر
مینماید مشتمل است بر حکمت علمی و معانی او که از امراض
شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میرهاند
منطوی بر حکمت نظری و هر آینه چنین کلام عین هدایت
و محض رحمت خواهد بود زهی کلام تو محض هدایت و
حکمت زهی پیام تو عین عنایت و رحمت کشد بکمند کلامی
تو اهل عرفان را ز شوره زار حسا ست بگلشن حکمت
و گفته اند قرآن شریف مواعظ نفوس است و شفاهای
صدورهای مراخص ارواح و رحمت اسرار یا مواعظ است
مر عوام را و شفا است مر خواص را و هدی مر اخص خواص را
و رحمت است از برای همه که بدان رحمت هر یک بمرتبه خود
رسیده اند قُلْ بگو شادی کنید بِفَضْلِ اللهِ بفضل خدا
که قرآن است وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت او که دین اسلام است
و گفته اند فضل قرآن است و رحمت آن که ما را از اهل آن
گردانیده یا فضل قرآن است و رحمت حضرت رسالت

صلی الله

صلی الله علیه وسلم یا فضل توفیق است و رحمت عصمت
و در حقایق سلمی رحمه الله آمده که فضل معرفت است و رحمت
توفیق دریافت آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است
و رحمت و نعم باطن یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از
نیران یا فضل کشف غطا است و رحمت شهود لقا صاحب
کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت می گوید بنده من
بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که
اعتماد نیست جز بفضل من و آسایش نیست جز برحمت من و فضل
من و هر کس را سرمایه ایست و سرمایه مومنان دوست رحمت
من فضل من و هر کس را خزانه ایست و خزانه مومنان گر شاه را
خزانه نهادن بود هوس درویش را خزانه همین لطف تو بس است
بعضی بر آنند که معنی آیة این است که بفضل و رحمت من فرود
آمد موعظه و شفای فَبِذَلِكَ پس بدین که فرود آمده است
فَلْيَفْرَحُوا پس باید که شاد شوند برای آن که هُوَ خَيْرٌ
او بهتر است مِمَّا يَجْمَعُونَ از آن چه جمع می کنند از حطام
دنیاوی که در معرض زوال و فنا است قُلْ بگو مشرکان عرب
را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللهُ آنچه فرستاده

رحمت من

فرود آمده است

این است که فضل و رحمت من

ای محمد

خدای لکم برای شما من رزق از روزی یعنی چهارپایان
که خوردن وی حلال است فجعلتم پس شما ساختید و نام نهادید
منه ازان روزی حراما وحلالا حرامی و
حلالی یعنی بعضی را ازان گفتند که حلال است و بعضی را
حکم کردید که حرام است چون بحیره و سایبه و مانند آن و بعضی
را گفتند که بر جمعی حرام است و بر جمعی حلال ما فی بطون
هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا
قل بگوی ای محمد آلله اذن آیا خدای دستوری داد لکم
مر شما را در تحریم و تحلیل ام علی الله یا بر خدای تفترون
افترا می‌کنند که می‌گویند والله امرنا بها وما ظن الذین
وحیست گمان آنها که یفترون می‌بندند علی الله الکذب ومی فهمند
بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان
دارند که خدای به ایشان چه کند یوم القیمة روز رستخیز
که روز مکافات است درین ابهام تهدید بزرگ و وعید
عظیم است ان الله بدرستی که خدای لذو فضل
هرآئینه خداوند رحمت است علی الناس بر مردمان بر
انزال کتب بر ایشان و ارسال رسل به ایشان ولکن

الکریم

اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری
نمی‌کنند این نعمت را وما تکون و نباشی تو ای محمد
صلی الله علیه وسلم فی شان در کاری از کارهای خود
وما تتلوا و نخوانی منه از آنچه فرستاد خدای تعالی
من قرآن از قرآن ولا تعملون و نکنید شما ای آدمیان
من عمل هیچ کاری از کارها الا کنا مگر آن که هستیم
ما علیکم بر شما شهودا گواه و نگاهبان اذ تفیضون
آن وقت که خوض می‌کنید و در می‌آیید فیه در ان کار
وما یعزب و پوشیده نمی‌شود عن ربک
از علم پروردگار تو من مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد
یا مقدار هبا فی الارض در زمین ولا فی السماء
و نه در آسمان ولا اصغر و نیست خوردتر من ذلک
ازان ذره ولا اکبر و نه بزرگتر ازان الا
مگر آن که مکتوب است فی کتب مبین در کتابی روشن
یعنی لوح محفوظ. ملخص سخن آنکه هیچ عملی و قولی از حق پنهان نه
پوشیده نیست و بمکافات افعال و اقوال مناسب
آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد

مومنان را بکمال مثوبت و وعید بود منکران را بغایت عقوبت
پس از مجازات اهل ایمان خبر می دهد و می فرماید اَلَا اِنَّ بدانید
بدرستی که اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ دوستان خدای لَا خَوْفٌ
هیچ ترسی نیست عَلَیْهِمْ برایشان از رسیدن مکاید و شداید
وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نیستند ایشان که اندوه ناک باشند از فوت
مطالب و مقاصد در عین المعانی فرموده که اولیا جماعتی اند
که لقاء ایشان موجب یاد کرد خدای باشد و در بحر الحقایق آورده است
که مراد از اولیا درست آنانند که اعدای نفوس خود باشند
و در کشف الاسرار آورده صفت اولیاء برین وجه می کند
که عنوان با انوار شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان
باحکام شرع آراسته و باطن ایشان با انوار فقر افراخته
رخش ز میدان ازل تاخته * گوی بچوگان ابد باخته *
راه نوردان شکسته قدم * راز کشایان فرو بسته دم * معتکفان
حرم کبریا * شسته ز دل صورت کبر و ریا * و گفته اند اولیاء الله
جمعی باشند که با یک دیگر دوستی از برای خدای کنند
و موید این قول همین کلام بس که وجبت محبتی للمتحابین فی
و این قوم را خوف نیست در مواقف عظام و اندوه ناک

یعنی مقصود ایشان فوت نمیشود

نشوند

نشوند از اهوال یوم القیامة هیبت و نزد بعضی اولیای مومنان
پرهیزکاران اند بدلیل آنکه حق سبحانه و تعالی در صفت
ایشان میفرماید که اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اولیاء آنانند که گرویدند
بما جاء من عند الله وَكَانُوْا یَتَّقُوْنَ و هستند که پرهیزکاری
می کنند ما حرم الله لَهُمُ الْبُشْرٰی مر ایشان راست مژدگانی
فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بزبان
پیغمبر صلی الله علیه و سلم در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مراد
رویای صالحه است که مومن میبیند برای مومن و از امبشرات
گویند یا بشارت ملایکه مر ایشان را در وقت نزع روح و در تبیان
می گوید بشرای آن است که مومن جای خود در بهشت بیند
پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمان است
با ایشان و نام بودن در جهان نیک وَفِی الْاٰخِرَةِ
و مر ایشان را مژده هست دران سرای و آن سلام
ملایکه باشد برایشان سلمی فرموده که بشارت دنیی و عقده
لقا است و مژده آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام
قدس الله سره فرموده که ولی را دو بشارت است در دنیا
شناخت و در عقبی نواخت درین سرای بسرور مجاهده و دران سرا

مومنان است

نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا نظم از
نعمت این جهان ثنای تو بس است وز دولت آن جهان خوش است
بقای تو بس است لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمت
الله مر سخنان خدای تعالی را یعنی در وعده او خلاف نیست
ذلک آن بشتر موعود به هو الفوز العظیم
آن است رستگاری بزرگ که هیچ هیچ کس در بنا بر و عقل
هیچ زیرک بکنه آن نرسد ولا یحزنک و باید که اندوهگین
نکند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم قولهم گفتار کفار
در اشراک بومیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا
سخنان که در جوار داشت تو می گویند ان العزة بدرستی که خود نزد حق درحق
غلبه لله جمیعا همه مر خدای راست و این ترا عزیز خواهد
کرداینده و ترا یاری خواهد داد هو السمیع اوست
شنوا مر اقوال ایشان را هرچه بجد و هزل می گویند العلیم
دانا باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند و جزا
آن ایشان را جزا خواهد داد الا ان لله بدانید که
بتحقیق مر خدای راست من فی السموات هر که در آسمانهاست
از ملایکه و من فی الارض و هر که در زمین است از جن

والنس

والنس و چون اینها اشرف ممکنات اند همه از آن او باشند
در ربقه عبودیت پس هیچ کس را از ایشان نرسد که دعوی کنند
در ربوبیت و چون ذو العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت
نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت از جهالت است
و نهایت ضلالت و ما یتبع و چون چیز را متابعت می کنند
الذین یدعون آنان که می خوانند و می پرستند من دون
الله شرکاء بجز خدای شریکان را یا متابعت نمی کنند
آنان که جز خدای را می پرستند آنان را که شرکا می گویند بر حقیقت
زیرا که شرکت در ربوبیت محال است بلکه ان یتبعون
پیروی نمی کنند در عبادت شرکا الا الظن مگر گمان را
یعنی بر بنان گمان شرکت حق برده اند و ان هم و نیستند
ایشان الا یخرصون مگر که دروغ بگویند در نسبت آن
شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه می کند بر کمال قدرت و حکمت
تا بران استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده دانند
که استحقاق عبادت او راست و بس چنانچه می گوید هو
الذی اوست آن کسی که بقدرت کامله جعل لکم الیل
ساخت برای شما شب تیره را لتسکنوا فیه تا بیارامید درو

از تعب تردد روز بر آسایند وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و روز را
روشن ساختیم تا بسر انجام مهمات خود قیام نمایند اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ
بدرستی که در آفریدن روز و شب و در آفریدن ظلمت و نور
ایشان لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم
لِقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ مر هر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش
و در آن تدبر و تفکر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ و گفته اند
جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملایکه
را بفرزندی گرفت سُبْحَانَهٗ پاک است حق تعالی از گرفتن
فرزند هُوَ الْغَنِیُّ او بی نیاز است از اتخاذ ولد چه طلب
ولد یا ضعیفی کند که تا مدد و قوت گیرد یا فقیری که باعانت او روزگار
کند یا ذلیل تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری که نام
که بولد اسمی و رسمی پیدا کند و مجموع اینها علامت احتیاج است
پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از و منفی بود یا
گوییم که ولد بعضی از والد است پس این صورت مستدعی
ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکنی محتاج بغیری
و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد
بود کمال غنا از صفات ذاتی او کسی هست غنی که بود

بکس محتاج

بکس محتاج و اشارت به بیان غنای حق این است که لَهٗ
مر او راست از روی مالکیت مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست
از نفایس علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین است
از بدایع سفلیات اِنْ عِنْدَكُمْ نیست نزدیک شما ای مشرکان
مِنْ سُلْطَانٍ از حجتی و برهانی بِهٰذَا به این که خدای
فرزند فرا می گیرد اَتَقُوْلُوْنَ آیا می گویید عَلَی اللّٰهِ بر خدا
بدروغ و افترا مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه نمیدانید قُلْ بگو ای محمد
صلی الله علیه و سلم اِنَّ الَّذِیْنَ یَفْتَرُوْنَ بتحقیق آنانکه
افترا کنند و بر بندند عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای دروغ را
باتخاذ ولد و اضافت شریک بوی لَا یُفْلِحُوْنَ رستگاری
نیابند یعنی از دوزخ نرهند و بهشت نرسند مَتَاعٌ مر ایشان راست
برخورداری اندک فِی الدُّنْیَا در دنیا یعنی دو سه روز
مهلت دارند و سهل فرصتی را بگذرانند و بگذارند ثُمَّ
اِلَیْنَا پس بسوی ما باشد مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان
ثُمَّ نُذِیْقُهُمُ پس بچشانیم ایشان را الْعَذَابَ
الشَّدِیْدَ عذابی سخت یعنی دایم و بی انقطاع بِمَا کَانُوْا
بسبب آنکه بودند که به کتاب و پیغمبر یَکْفُرُوْنَ کافر می شدند وَاتْلُ

نلث ع

وبخوان عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ
خبر نوح پیغمبر علیه السلام إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ
مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند يَا قَوْمِ ای گروه من
إِنْ كَانَ كَبُرَ اگر هست که بزرگ شد و گران گشت عَلَيْكُمْ
بر شما مَقَامِي اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام
ربانی مبنی است از آن که حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام
نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدای دعوت کرد و جفا
و آزار ایشان تحمل نمود و چون جفای قوم بنهایت رسید گفت
ای قوم اگر بشما دشوار و شاق می گذرد مکث من در میان شما
وَتَذْكِيرِي و پند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ
بعلامت های روشن بر وحدانیت خدای و تصدیق نا نمودن
مرا امر بجا آیند فَعَلَى اللَّهِ پس بر خدای تَوَكَّلْتُ توکل کردم
در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فَأَجْمِعُوا پس جمع کردانید
و محکم سازید أَمْرَكُمْ کار خود را یعنی عزیمت کنید بران
یا جمع کنید مر خداوندان امر را مراد ازو سایر اقوام اند
وَشُرَكَاءَكُمْ و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانرا
که بزعم خود شرکاء حق می دانید ملخص آیت آن که شما همه

بقصد من

بقصد من اتفاق کنید ثُمَّ لَا يَكُنْ پس باید که نباشد
أَمْرُكُمْ کار شما و قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی بظاهر
متوجه من شوید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ پس ادا کنید بمن آنچه
می خواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شماست وَلَا تُنْظِرُونِ
و مرا مهلت مدهید تا خلاصی بیابید از مشقت مقام و محنت کلام
من این سخن دلیل است بر آن که نوح علیه السلام در مقام
توکل ثابت قدم بود و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشت
و می خواست که امت او بدین معنی پی برده قدم در طریقت
متابعت نهند چون ایشان را خذلان ابدی دریافته از قبول
قول وی اعراض نمودند وی فرمود فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس
اگر روی بگردانید فَمَا سَأَلْتُكُمْ پس نمی خواهم من از شما
برای ادای رسالت خود مِنْ أَجْرٍ از مزدی که باعراض شما
از من فوت شده باشد إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من برادای
دعوت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای و او مرا بران ثواب خواهد
داد خواهی شما ایمان آرید و خواهی شما اعراض کنید
وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام أَنْ أَكُونَ بآن که باشم
مِنَ الْمُسْلِمِينَ از گردن نهادگان مر حکم خدا را پس مراد ا

خلاف نکنم و اجر رسالت خود غیر از تو نجویم فَكَذَّبُوهُ
پس دروغ داشتند قوم نوح علیه السلام مر او را یعنی باصرار
کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان فَنَجَّيْنَاهُ
پس ما نجات دادیم نوح علیه السلام را از غرق شدن وَمَنْ
مَعَهُ و آنان را نیز که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و اهل
سفینه بقول اصح هشتاد مومن بودند از ذکور و اناث
وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم اهل کشتی را خَلَائِفَ باشندگان
در زمین از پس هلاک شدگان وَأَغْرَقْنَا و غرق کردیم
بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا آنان را که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا
آیت های ما را که با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات او فَانْظُرْ
پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت و ببین كَيْفَ كَانَ چه گونه بود
عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی
مشرکان از قوم نوح علیه السلام درین آیت هم تسلیه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و هم تهدید اهل کفر و ضلالت
ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم ما مِنْ بَعْدِهِ از بعد نوح علیه السلام
رُسُلًا فرستادگان إِلَى قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان
یعنی هر رسولی را بقوم چنانچه هود علیه السلام را بقوم عاد

وصالح

وصالح را علیه السلام بقوم ثمود و ابراهیم را علیه السلام
بقوم بابل و شعیب را علیه السلام باصحاب ایکه و اهل مدینه فَجَاءَتْهُمْ
پس آمدند رسولان بامتان خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن
و دلیلهای واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند
امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان
بِمَا كَذَّبُوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده
بِهِ بآن مِنْ قَبْلُ پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت
کرده بودند قبل از بعث و بعد از بعثت بر همان وتیره سلوک
نمودند یا ایمان نیاوردند بآن چیزی که تکذیب آن کرده
بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق كَذَلِكَ مثل این مهری
که بر دلهای مکذبان از امم ما چنین نهاده بودیم نَطْبَعُ مهر می
نهیم عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ بر دلهای از حد در گذرندگان
در تکذیب یعنی مکذبان قریش و اصرار ایشان ازین امت
ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس این پیغمبران
مُوسَى وَهَارُونَ موسی علیه السلام بن عمران و برادر او
هارون علیه السلام إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی ولید بن مصعب
یا قابوس که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف

ں ثمود

او کرده

قوم او بِاٰیٰتِنَا بآیت های ما یعنی از معجزهای روشن چون
عصا و ید بیضا فَاسْتَکْبَرُوْا پس کبر و ن کشی کردند از قبول
آن و متابعت آن نمودند وَکَانُوْا و بودند ایشان قَوْمًا
مُّجْرِمِیْنَ گروهی جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا و تهاون
بآیات کبریا فَلَمَّا جَآءَهُمُ پس آن هنگام که آمد بدیشان
الْحَقُّ سخنی است و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما
یعنی موسی علیه السلام بر ایشان آمد و سخن حق بر ایشان القا
نمود و معجزات بدیشان نمود قَالُوْا گفتند از فرط عناد
و تمرد اِنَّ هٰذَا بدرستی که این آنچه آورده و معجزه نام کرده
لَسِحْرٌ مُّبِیْنٌ هر آینه جادویی ست آشکارا قَالَ مُوْسٰی
گفت موسی علیه السلام مر قایلان این قول را اَتَقُوْلُوْنَ
آیا می گویید شما لِلْحَقِّ مر سخن راست و معجزه روشن را لَمَّا ودرست
جَآءَکُمْ آن هنگام که بشما آمد که این سحرست اَسِحْرٌ هٰذَا
آیا سحرست این که من بشما نمودم استفهام ست بطریق انکار
یعنی این جادویی نیست وَلَا یُفْلِحُ السّٰحِرُوْنَ
و پیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قَالُوْا گفتند اشراف
قوم فرعون مر موسی علیه السلام را اَجِئْتَنَا آیا آمدی تو ما را

لتلفتنا

لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا از آنچه یافته ایم ما
عَلَیْهِ بر آن چیز اٰبَآءَنَا پدران خود را یا آن که مراد
عبادت فرعون ست یعنی آمده تا تو ما را از پرستش فرعون
باز داری وَتَکُوْنَ و باشد لَکُمَا الْکِبْرِیَآءُ مر شما را
هر دو برادر را پادشاهی فِی الْاَرْضِ در زمین مصر وَمَا نَحْنُ
و نیستیم ما لَکُمَا مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِیْنَ از تصدیق کنندگان
وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون علیه اللعنة مر جمعی را از ملازمان
خود ائْتُوْنِیْ بِکُلِّ سٰحِرٍ بیارید بمن هر ساحری را عَلِیْمٍ
دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی علیه السلام پس سحره را
جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشته بود و عید
کلیه مستظهر ساختند و در موعود بموضع معلوم آوردند
فَلَمَّا جَآءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان
در مقابله موسی علیه السلام قَالَ لَهُمْ مُّوْسٰی گفت مر
ایشان را موسی علیه السلام اَلْقُوْا بیفگنید مَا اَنْتُمْ
مُّلْقُوْنَ آنچه شما افگنندگان اید مر آنها را از رسنها
و عصاها فَلَمَّا اَلْقَوْا پس آن هنگام بیفگندند جادوان
حبال و عصاهای خود را و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده

در چشم مردم بشکل مار نموده قال موسی گفت موسی علیه
السلام ما جئتم به آنچه آورده اید شما السحر آن
جادوئی است نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آن را
سحر می گویند ان الله بدرستی که خدای سیبطله زود
باشد که تباه گرداند سحر شما را و ناچیز سازد ان الله لا
یصلح بدرستی که خدای بصلاح نیارد و تقویت ندهد
عمل المفسدین کار تباهکاران را و یحق الله الحق
و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه من آورده‌ام
بکلماته بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده
نصرت و غلبه که با من فرموده و لو کره المجرمون
و اگرچه کراهت دارند گناهکاران و دشوار آید بر ایشان
یعنی چه حق سبحانه بوعده نصرت دوستان وفا کند و از
خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی
بدین معنی هست مثنوی حق تعالی از غم و خشم و خصام
کی گذارد اولیا را در عزام * مه فشاند نور و سگ وع وع
کند * سگ ز نور ماه کی مرتع کند * خس خسانه می رود بر روی
آب * آب صافی می رود بی اضطراب * مصطفی مه می شکافد

نیم شب

نیم شب * ژاژ می خاید ز کینه بولهب * آن مسیحا مرده زنده
می کند * وان جهود از خشم سبلت می کند * فما آمن
لموسی پس ایمان نیاورد بموسی علیه السلام در مبدا امر او
الا ذریة من قومه مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام و آن چنان
بود که چون موسی علیه السلام از مدینه بمصر آمد بنی اسرائیل را
بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی
از جوانان ایشان بوی گرویدند علی خوف با وجود ترس
من فرعون از فرعون علیه اللعنه و ملئهم و از ترس
گروه خود یعنی از پدران رؤسای قوم مراد آن است که جمعی
از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه
می ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم
آن که عذاب کند فرعون ایشان را یا رجوع کنند آبا را ایشان
بفرعون تا باز گرداند ایشان را بکفر و ان فرعون
لعال و بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی فی الارض
در زمین مصر و غالب اهل آن و انه و بدرستی که او بود
لمن المسرفین از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که
دعوی ربوبیت می کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت

وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام مر آن مومنان را
وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده کرده بود يَا قَوْمِ ای
گروه من إِن كُنتُمْ آمَنتُم اگر هستید شما که گرویده اید
بِاللَّهِ بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار
بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس برو توکل کنید
و کار خود را باو گذارید إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ اگر هستید
گردن نهادگان مر احکام قضای او را در انوار آورده که این
از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه تعلق به ایمان وجوب
توکل است و مشروط باسلام حصول آن و محققان گفته اند
که حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ماسوی الله بلکه
استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظه اسباب
و گفته اند تعلق دلست بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی
خود را و غیر خود را قوت کنند و تاثیر اثبات نکند بلکه منقاد
باشند تحت الحکم ازلی بمثابهٔ میت در پیش غاسل هر که در بحر
توکل غرق گشت همتش از ماسوی الله درگذشت ⁘ این توکل
گرچه دارد در بها ⁘ هم حبه بخشد اورا کیمیا ⁘ و چون موسی
علیه السلام ایشان را بتوکل فرمود فَقَالُوا پس گفتند

شرطیت

شرط

دردست

علی الله

عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بغیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف
او واثق شدیم و چون دعای متوکل با اجابت مقرون است
بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما
لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِّلْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط
مساز تا بدست ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاص ده
ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات
بایشان آورده اند که بعد از ایمان آوردن این قوم بموسی علیه السلام
و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه و تعالی فرعون بفرمود
تا مساجد و معابد که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته
بودند خراب کنند ایشان را از اداء نماز منع فرمود حق سبحانه
و تعالی موسی علیه السلام را فرمود تا در درون خانه‌های
ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بعبادت ایشان مطلع
نکردند چنانچه حق گوید وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم ما إِلَىٰ
مُوسَىٰ وَأَخِيهِ بموسی علیه السلام و برادر او علیه
السلام أَن تَبَوَّآ آن که فرا گیرید جای باز گشت لِقَوْمِكُمَا

مشغول گشت

برای قوم خود بِمِصْرَ در شهر مصر بُيُوتًا خانه ها که رجوع
کنند به آن بجهت پرستش خدای تعالی تثنیه ضمیر اشارت است بآن که
تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بایمه قوم و دران
محل امام ایشان موسی بود و هارون علیهما السلام وَاجْعَلُوا
و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادران و قوم شما
بُيُوتَكُمْ خانهای خود را که گرفته اید قِبْلَةً مسجدهای
متوجه قبله یعنی کعبه موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گذاردی
وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را دران مواضع جمع ضمیر
بجهت آن است که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای موسی علیه السلام مومنان را
بنجات و بمنازل و درجات عقبی توحید ضمیر مشیر است بآن که بشارت
وظیفه صاحب شریعت است و آن موسی علیه السلام بود علیهم
السلام وَقَالَ مُوسٰى و گفت موسی علیه السلام در دعای
خود رَبَّنَا ای پروردگار ما اِنَّكَ اٰتَيْتَ بدرستی که دادی
تو فِرْعَوْنَ وَمَلَاَهُ فرعون علیه اللعنه و گروه او را
زِينَةً چیزی که به آن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع
خانه وَاَمْوَالًا و دادی ایشان را مالها از نقود

و انعام و ضیاع فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا
ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبش عنه
کوهها که دران معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق
بفرعون داشت و زمان او درین مواضع روان بود بدین
سبب مال بسیار بحوزه تصرف و ضبط قبط در آمد همه متمول و متجمل
شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی علیه السلام
بعد از ان که در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون
و قوم او را مال و زینت داده دیگر باره برای الحاح در تضرع
تکرار کرده که رَبَّنَا ای پروردگار ما ایشان را آنها داده
لِيُضِلُّوا تا گمراه کردانند بندگان ترا عَنْ سَبِيلِكَ
از راه عبادت تو و ایشان را بعبادت فرعون خوانند
رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما اثر محو فرست عَلٰى اَمْوَالِهِمْ
بر مالهای ایشان یعنی صورت آن را محو کن و منتقل ساز
بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمة الله علیه
گفت که دینار و درهم ایشان همه سنگ شدند بر هیأت شکل
و نقشی که داشت و سدی رحمة الله علیه فرموده که تمام اموال
ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شدند

این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام دعای
فرمود که وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت فرا گیر بر دلهای
ایشان یعنی سخت مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوا
پس ایشان ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی معلوم
فرموده بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل
ایشان را سخت ساز تا با ایمان منشرح نشوند و ایمان نیارند
حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا به بینند عذابی
دردناک را که آن غرق است در بحر قلزم قَالَ گفت خدای
قَدْ أُجِيبَتْ بدرستی که اجابت کرده شد دَعْوَتُكُمَا دعای
شما هر دو برادر آورده اند که موسی علیه السلام دعا می کرد
و هارون علیه السلام آمین می گفت و آمین گوینده در دعا
شریک است ازین جهت گفت که دعای هر دو شما مستجاب شد
فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل
منمایید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید
گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعَانِّ
و پیروی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنان را
که از فرط جهالت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که وعده حق سبحانه

وتعالی

و تعالی بوفا می انجامد در وقت آن مصرع کارها موقوف وقت
آمد نگه دارید وقت چون وقت عذاب آن قوم در رسید
وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که
قبطیانرا هنگام عذاب آمد موسی علیه السلام با جماعت بنی اسرائیل
متوجه شام شد و بکناره دریای قلزم رسید فرعون با لشکر
از عقب رسید و بدعای موسی علیه السلام دریا شکافته
شد و تفاصیل این واقعه در سوره شعرا سمت ذکر خواهد
پذیرفت القصه بنی اسرائیل بسلامتی از دریا بگذشتند
چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم
ما فرزندان یعقوب علیه السلام الْبَحْرَ از دریای قلزم
بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمدند ایشان را فِرْعَوْنُ وَ
جُنُودُهُ فرعون علیه اللعنه و لشکریان او بَغْيًا برای
ستم کردن بر بنی اسرائیل وَعَدْوًا و بجهت از حد بیرون
بردن در جفای ایشان پس چون بکناره دریا رسیدند و نیز
فرعون علیه اللعنه بر بوی مادیان که جبرئیل علیه السلام
سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در
دریا انداختند و فرعون نمی خواست که در دریا در آید اما

مرکب او او را می برد حَتّٰی اِذَا اَدْرَکَهُ الْغَرَقُ
تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد
شد قَالَ اٰمَنْتُ گفت فرعون علیه اللعنة ایمان آوردم
و بگرویدم اَنَّهُ بآن که لَا اِلٰهَ نیست معبودی مستحق
عبادت اِلَّا الَّذِیْ مگر آن خداوندی که بدعوت موسی
علیه السلام اٰمَنَتْ بِهٖ بَنُوْا اِسْرَآئِیْلَ گرویده اند
بدو بنی اسرائیل وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ و منم از جمله
گردن نهادگان مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون
معنی واحد را سه نوبت تکرار کرده بسه عبارت مقبول
نشد چه در وقت هوش باری مرة واحدة کافی باشد و بعد
از ان که فرعون این سخن گفت حق تعالی بجبرئیل علیه السلام
در جواب او فرمود که اٰلْـٰٔنَ الا ایمان می آری اکنون که
اختیار نمانده وَقَدْ عَصَیْتَ و حال آن که تو نافرمانی
کردی مِنْ قَبْلُ پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنیدی
وَکُنْتَ و بودی تو مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ از جمله گمراهان
و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر آن در تفاسیر
آورده که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم

از غایت حمق که بفتوای آن داشت و بجهت فوت وقت

[illegible]

فرعون

فرعون آمد این صورت فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست در شان
بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خود یابد و بتربیت
آوازه سایر ممالک مشتهر کرد و پس کفران نعمت پیش آورده
و دعوی خواجگی آغاز کرده و فرمان مولی خود نبرده فرعون
بدست خود در ذیل او فتوی نوشت که می گوید ابو العباس
ولید بن مصعب که سزای بنده که برسید خود بیرون آید
و در نعمت او کافر گردد آن است که او را در آب دریا غرق
سازند جبرئیل علیه السلام آن خط را فرا گرفت و دران
محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ایمان مینمود
جبرئیل علیه السلام آن خط را فرا گرفت و در عین محل که فرعون
بگرداب فنا در دریا افتاده و اظهار ایمان مینمود جبرئیل علیه السلام
آن خط را بوی نمود و گفت همان فتوی که بخط نوشته بودی
دران روز در دریا هم بفتوی تو این عمل کرده اند فَالْیَوْمَ
نُنَجِّیْکَ پس امروز می رهانیم ما ترا بِبَدَنِکَ بجسد تو
از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر ماندند و بدن ترا بر روی آب آریم
آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل
را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و مبادا کشتی ها را

مصعب

همان فتوی که بخط نوشته بود

ساز کرده لشکر را از دریا بگذرانید و از عقب ما در آید
حق سبحانه و تعالی فرعون را بر روی دریا آورد باز رهی که
در بر داشت و بدان او را ایشان غرق کنند تا بنی اسرائیل
تن فرعون را بی روح دیده تسلی یافتند و ازینست که بعضی
علما بدن را بمعنی درع داشته اند و آمدن آهن بالای
آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آب است آیتی باشد از
آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم
فرعون علیه اللعنة که در مصر مانده بودند غرق شدن او را
مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بعید
مرغ و ماهی مشغول است حق سبحانه و تعالی وحی کرد به دریا
که فرعون را بکناره افکند تا مصریان به بینند پس دریا
او را بر زمین بلند افکند چنانچه همه کس دید و ازینجاست اورا
که در معنی ننجیک فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض
و بهر تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم لِتَكُونَ تا باشی تو هر آئینه
لِمَنْ خَلْفَكَ برای کسی که از پس تو در آید آيَةً
نشانه که بتو عبرت گیرند و دانند که مملوک مقهور و درست
از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرق شدن در

گرداب فنا

گرداب فنا نرهاند چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان
رساند نظم عاجزی کو اسیر خواب و خور است لاف قدرت
زند چه بیجرئت است آن که در نفس خود زبون باشد صاحب
اقتدار چون باشد وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری
مِنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا از علامات قدرت ما
هر آئینه لَغَافِلُونَ بیخبرانند ایشان را نه در آن فکرتی و نه از آن
ع عبرتی وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستی که ما جای دادیم بَنِي
إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب علیه السلام را بعد از هلاک
فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ جای بسزا و شایسته
چنانچه آن بعضی از صدق وعده ما میزید و آن ولایت
شام بود و بعد از آن مصر وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم
ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزه‌ها و چیزهای لذیذ
و بقول بعضی اینجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر اند
که ایشان را در یثرب جای داد و خرمای تر و خشک بر
ایشان ارزانی داشت فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف
نکردند در امر دین خود یا در شان محمد صلی الله علیه و سلم
حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتی که آمد بدیشان علم

توریت و احکام آن و دران اختلاف کردند بتاویل
یا تا زمانی که عالم شدند بمبعوث محمدی صلی الله علیه وسلم و صفات
احمدی صلی الله علیه وسلم و در تغیر و تحریف آن مشغول
گشتند و گفتند آن علم قران شریف است که فرود آمده است
و سبب اختلاف یهود شد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار
تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ دران چیزی که بودند
از روی عناد یا جهل دران چیز يَخْتَلِفُونَ اختلاف می کردند
از حکم توریت یا امر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فَإِنْ كُنْتَ
پس اگر هستی تو فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
از آنچه ما فرستادیم بسوی تو از قصص و احکام فَاسْأَلِ الَّذِينَ پس
بپرس از آنان که يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ می خوانند کتاب را مراد جنس
کتب است مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب که این منزل
محقق است نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند
و در زاد المسیر آورده که ان بمعنی ما نافیه است یعنی تو
در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل

کتاب

کتاب لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ بدرستی که آمد بتو بیان الحق
و درست مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو فَلَا تَكُونَنَّ
پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک آورندگان اصح
اقوال آن است که در امثال این مخاطبات صورت خطاب
متوجه حضرت رسالت است اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت
معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات از آنچه بروی
منزل شده و از همین قبیله است این دیگر خطاب که وَلَا
تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا از کسانی که
تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ مر آیت های خدا را که در قران است
فَتَكُونَ پس باشی تو اگر تکذیب کنی مِنَ الْخَاسِرِينَ از
زیان زدگان إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ بدرستی که آنان که واجب
شده است عَلَيْهِمْ بر ایشان كَلِمَتُ رَبِّكَ قول پروردگار تو
یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر بمیرند
شده است
و ملایکه را بدان خبر داده و گفته اند و کلمه آن است که لاملان
جهنم یا هولاء فی النار ولا ابالی و بر هر تقدیر چون کلمه
در شان ایشان ثابت شده لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند
زیرا که کلام حق سبحانه و تعالی دروغ نیست و چون سبب

اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق ارادة الله باشد
بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ
واگرچه آمد بدیشان كُلُّ آيَةٍ هر آیتی که اقتراح می کنند
حَتَّىٰ يَرَوُا تا ببینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
عذابی دردناک را که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول
عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون
و سایر امم ماضیه را سودی نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ
در تبیان آورده که اکثر نحویان برانند که لولا اینجا بمعنی ما
نافیه است یعنی نه بودند اهل دیهی از دیهها عاصیه که بوقت
نزول عذاب آمَنَتْ ایمان آوردند فَنَفَعَهَا پس سود
رسانند اهل آن دیه را إِيمَانُهَا ایمان ایشان در ان وقت
إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ مگر گروه یونس علیه السلام را که ایشان
لَمَّا آمَنُوا آنهنگام که ایمان آوردند كَشَفْنَا عَنْهُمْ
برداشتیم و بردیم از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ
عذاب رسوائی را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار بکذاشتیم ایشان را
إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر هر تقدیر

وقو

ایمعنی

ایمعنی که گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود و نفع
بر ایمان با من مخصوص باشد باین قوم و مستثنی باشد از
حکم آن آیت که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا و جمعی
برانند که معنی آیت این است که چرا اهل قری ایمان
نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از
حلول آن تا نافع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن
قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند
تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول و ایمان آوردند
و برین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس
علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بود که حق تعالی
او را بر اهل نینوی فرستاد از ارض موصل و او ایشان را
مدتی بخدای دعوت کرد و ایشان ابا نموده وی را
میرنجانیدند آخر بتنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب
کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه جل شانه اجابت
کرد و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز
عذاب بشما فرود آید یونس علیه السلام ایشان را خبر
داد و از میان قوم بیرون رفت و در شکاف کوهی نهان

هیهات شدند چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی
بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیر از سموم
دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجا آورده
که آن سموم بصورت ابر سیاه با دودی غلیظ و شرار
آتش پیاده کرد نینوی فرو گرفت اهل شهر دانستند
که یونس علیه السلام راست گفته بود روی بملک خود آوردند
و او مرد عاقل بود فرمود که یونس علیه السلام را طلب کنید
چندان که طلب کردند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه السلام
برفت خدای او که ما را بدو دعوت می کرد باقیست و دانا
و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا که عجز و شکستگی و تضرع
و زاری بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا برهنه پلاس
در پوشیده و رعایا نیز بر همین صورت روی بصحرا نهادند
مرد و زن خورد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند و کودکان را
از مادر جدا کردند و یک بار بیتها را خالص ساخته آواز
بر داشتند که آمنا بما جاء به یونس علیه السلام و از اول
ذی حجه تا عاشر محرم بدین وجه می نالیدند و درین چهل روز
از ناله و فغان نیاسودند دردمندی و بیچارگی بموقف

عرض می رسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول
تو می فرمود که هر که بر شما ستم کند ازو در گذرانید خدایا ما جان
بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر بدین گونه ادا
می کردند که خدایا یونس علیه السلام ما را می گفت که پروردگار
من گفته است که سایلان را رد مکنید ما سایلان روی بتو
و بدرگاه کرمت آورده ایم ما را رد مکن نظم ماهی دستان
بر آورده ایم دستی در دعا نقد فیضی نه برین دست گنهکار همه
قاضی الحاجات درویشان و محتاجان توئی پس روا کن از
کرم حاجات بسی همه القصه روز چهلم که آدینه بود دعا
اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از
دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت
سایه رأفت بر مفارق ایشان افکند پس یونس علیه السلام
بعد از چهل روز متوجه نینوی شده می خواست که از حال
قوم خبر گیرد و چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقعه
مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرد با خود گفت من ایشان را
بعذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل گشت اگر من
بدین شهر در روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد

قاضی الحاجات

وقصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره
اینا و سوره صافات مذکور خواهد شد وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ
و اگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هر آئینه ایمان آوردندی
مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین است كُلُّهُمْ جَمِيعًا
همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم بر ایمان قوم بغایت حریص بود و چون ایمان نمی آوردند
غبار ملال بر آئینه دل آنحضرت می نشست حق سبحانه وتعالی
این آیت فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بسته
وفرمود که أَفَأَنْتَ آیا تو تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه می کنی
مردمان را حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا گردند
مومنان بمشیت من این آیت منسوخ است به آیت قتال
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نیست و نشاید هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ
آنکه ایمان آورد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بارادت خدا
و توفیق قضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و میگردانیم عذاب را یا خشم می گیریم یا مسلط می کنیم شیطان را و غضب
بهما می خوانند یعنی خدای غضب می کند عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه
لَا يَعْقِلُونَ تعقل نمی نمایند در حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا

وميكردانيم

خشم وعذاب

بگو ای محمد

بگو ای محمد مشرکان را که از تو طلب آیات می کنند که بنگرید
بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ
تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت وَ
الْأَرْضِ و در زمین از بدایع قدرت نامتناهی او دلالت
کند بر کمال صنع الهی و بالغ علم و بر حکمت پادشاهی
وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمی کند دیدن آیت ها
وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را
عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ از گروهی که در علم و حکم
من واقع است که نخواهند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ
پس چشم نمی دارند این مشرکان إِلَّا مگر ایام را یعنی
وقایع را مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنان که
خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند پیش از ایشان چون قوم
عاد و ثمود و اصحاب ایکه و امثال مو تفکه مراد نزول
عذاب است قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید عذاب را
که بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما
مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّي
پس برهانیدیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را هر گاه که عذاب

نامتناهی

مکذبان ایشان فرود آمد الَّذِينَ آمَنُوا و نجات دادیم آنانرا
که گرویده بودند بدیشان كَذَٰلِكَ همچنین که نجات دادیم
رسل و متابعان ایشانرا حَقًّا عَلَيْنَا وعده راست که
درست است از ما که بوقت هلاک دشمنان که مشرکانند
نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ نجات میدهیم گرویدگان را که محمد است
صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم قُلْ بگو ای محمد
صلی الله علیه و سلم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب
باهل مکه است إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اگر هستید شما در گمان
مِنْ دِينِي از صحت دین من بیان می‌کنم دین خود را برای
شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ پس من نمی‌پرستم آنان را که
شما می‌پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای از اصنام و
ملایکه وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ ولیکن پرستش می‌کنم خدا را
الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ آن خدای که میمیراند شما را تخصیص توفی
بجهت تهدید است چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشان است
وَأُمِرْتُ و من مامور شده‌ام أَنْ أَكُونَ بآن که باشم
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان باحکام الهی و اخبار انبیا
وَأَنْ أَقِمْ و دیگر امر کرده‌اند مرا یا وحی فرستاده‌اند

بآن که

بآن که بپای دار وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّينِ از برای دین
یعنی خالص ساز آن را حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه
ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از شرک آورندگان این خطاب متوجه بغیر آنحضرت است
وَلَا تَدْعُ و مخوان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا
يَنْفَعُكَ آن چیزی را که سود نکند ترا خواندن او وَلَا
يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن او فَإِنْ فَعَلْتَ
پس اگر بکنی تو یعنی بخوانی این چنین چیزی را فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو
إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ آنهنگام از ظالمان باشی که وضع
دعای در غیر موضع او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ
و اگر برساند خدای بتو مرضی و یا شدتی یا فقری فَلَا كَاشِفَ
لَهُ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن را
إِلَّا هُوَ مگر او که الله است وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر
خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ
پس هیچ دفع کننده و باز گرداننده نیست مر آن فضل او را
وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است بر آن که حق سبحانه و تعالی
متفضل است باراده خیر بر بندگان نه استحقاق از ایشان

يُصِيبُ بِهِ مى رساند فضل خود را مَنْ يَشَاءُ بآن كه مى خواهد
مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَهُوَ الْغَفُورُ واوست آمرزنده
پس از غفران او بمعصيت نا اميد مشويد الرَّحِيمُ
مهربان است پس بطاعت اميد رحمت او بنديد قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
بگو اى مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستى كه آمد بشما
كلامى درست يا پيغمبرى راست مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار
شما و هيچ عذرى نماند شمارا فَمَنِ اهْتَدَى پس هر كه راه
يافت بايمان و متابعت آن فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز اين نيست
كه راه مى يابد لِنَفْسِهِ براى خود يعنى منفعت آن عايد بدوست
وَمَنْ ضَلَّ و هر كه گمراه شد بانكار و تكذيب فَإِنَّمَا يَضِلُّ
پس جز اين نيست كه گمراه مى شود عَلَيْهَا بر نفس خود يعنى وبال
آن ضلالت بروست وَمَا أَنَا و نيستم من عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ
بر شما نگاهبانى كه امر شما موكول بمن باشد و سياطى فرموده
كه آيت السيف ناسخ اين آيت است وَاتَّبِعْ و پيروى كن
اى محمد صلى الله عليه وسلم مَا يُوحَى إِلَيْكَ آن
چيزيرا كه وحى كرده مى شود بسوى تو بامتثال و تبليغ وَاصْبِرْ
وصبر كن بر دعوت و ايذا كه بتو رسد شكيبائى ورز

حتى يحكم الحاكم

حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتى كه حكم كند خداى بنصرت تو يا امر
و نمايد بقتال دشمنى و جزيه كتابى وَهُوَ واوست خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
بهترين حكم كنندگان زيرا كه در حكم او خطا و ميل و ستم نيست
يا مطلع است بر سراير و احتياج به بينه و گواه ندارد ٩ از بعيدى
تا سياهى كرد در لوح و قلم يك قم زان خط حكمش و هو خير الحاكمين

سُورَةُ هُودٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةٌ وَثَلَاثٌ وَعِشْرُونَ آيَة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر در احقاق فرموده كه حروف مقطعه نسبت با صطلاح
و مقطعات وصفى و عرفى مفهوم المراد نيست پس مكتوم
باشد و مؤيد اين قول است آن كه شعبى را از معنى مقطعات
پرسيدند فرمود كه سر الله فلا تطلبوه و بعضى برآنند كه معنى الر آنست
كه انا الله ارى منم خداى كه مى بينم طاعت مطيعان و معصيت
عاصيان را و هر كس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس اين
كلمه مشتمل است بر وعده و وعيد كِتَابٌ اين كتابى است صفت او
اين كه أُحْكِمَتْ استوار كرده شده است آيَاتُهُ آيتهاى او
بحجج و دلايل يا منتظم گشته است بنظمى محكم چون بناء مستحكم
كه نقض و خلل بدو راه نيابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا كرده

ثعلبى ره

شده است سوره بسوره و آیه بآیه یا تفصیل یافته است در آنچه
بندگان بدان محتاج اند یعنی مبین شده است مِن لَدُنْ حَكِيمٍ
از نزدیک حکم کننده یا حکمت بخشنده خَبِيرٍ دانا بهمه چیزها أَلَّا
تَعْبُدُوا برای آن تا پرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را إِنَّنِي لَكُم
بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از وی یعنی بامر وی نَذِيرٌ بیم
کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده
بمثوبت بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیگر احکام
و تفصیل آیات برای آن است تا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از
پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ
پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده يُمَتِّعْكُم
مَتَاعًا حَسَنًا تا برخورداری دهد شما را برخورداری نیکو
یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما را
زندگانی دهد در ایمنی و تندرستی إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا
وقتی که نامبرده شده که آخر عمر مقرر است محققان گفته اند
متاع حسن رضا است بر آنچه دست دهد از نعمت و صبر
بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری رحمه الله
مذکور است که برخورداری نیکو آن است که حاجت مردمان

بر دست وی گذارده شود وَيُؤْتِ و تا بدهد خدای سبحانه
كُلَّ ذِي فَضْلٍ هر خداوندی فضل را در دین فَضْلَهُ
ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رضی الله
عنه فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از
سیئات او و جرجانی قدس الله سره گفته که ذو فضل آن است که در
دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشند و هر آینه بعد از
وجود بدان شرف خواهد رسید او را که بداوند ازو باز نگیرند
وَإِن تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام
یا اعراض کنید از متابعت فَإِنِّي پس بدرستی که من أَخَافُ
عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ
از عذاب روز بزرگ که روز قیامت است و در تفسیر
گوید روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتلاء
کفار بود بقحط و غلا تا حدی که مرده و مردار می خوردند
إِلَى اللَّهِ بسوی مجازات آن خدا است مَرْجِعُكُمْ بازگشت
شما وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها از اعادة و اثابت
و تعذیب قَدِيرٌ توانا است آورده اند که جمعی مشرکان
بی باک که عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

جمع تا ای صحیح کرده

می ورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفاء آن می کوشیدند
روزی با یک دیگر ملاقات نموده گفتند چون پردها فرو
گذاریم و خود را بر جامهای بپوشیم و سینهای خود را
فراهم گیریم در عداوت محمد صلی الله علیه وسلم چگونه بدان
اطلاع یابد حق سبحانه وتعالی آیت فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ
بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ
فراهم می گیرند سینهای خود را در عداوت حبیب من و یاد و تا
می کردانند آنرا و تا کردن سینه عبارت است از پوشیده
داشتن راز در دل یعنی دشمن پیغمبر درون دل می گیرند
لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان دارند مِنْهُ از خدای سبحانه
جل شانه أَلَا حِينَ بدانید که آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ
ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را و بر فراش خود جای گیرند
يَعْلَمُ می داند خدای سبحانه جل شانه مَا يُسِرُّونَ
آنچه پنهان می کنند در سینهها وَمَا يُعْلِنُونَ و می داند
آنچه آشکارا می کنند بر زبانها و سر و علانیت ایشان
نزد علم وی یکسان است إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او
داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ به اسراری که در سینهها است

دگویند

وگویند ذات الصدور دلها اند و حق سبحانه وتعالی آن
مضمرات را می داند نظم ای که در دل نهان کنی سری
آن که دل آفرید می داند در اسباب نزول آورده که این
آیة در شان اخنس بن شریف نازل شده که مردی سخن گذار
و شیرین زبان بود بملازمت حضرت مصطفی صلی الله علیه
وسلم آمدی و سخنان خوش آینده ادا کردی لاف هواداری
و یکجهتی زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بود درونش تیره و
برونش روشن بنمود حق سبحانه وتعالی خبث عقیدت او را
بدین آیت آشکارا ساخت تا کسی بصفا ظاهرش از ظلمت
باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق
مشابه مار است درونش زهر و برونش نقش و نگار است
مثنوی صورت ظاهر ندارد اعتبار باطنی باید مبرا از غبار
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ
در زمین مراد جمیع حیوانات اند إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای است
رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ
علی که قید وجوب است در شرع بجهت تحقیق وصول مهمات از قسمت
بمرزوق دگفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی از خدا ایست

الجزو الثانی عشر

یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند
واگر اراده کند قبض نماید وَيَعْلَمُ و می داند خدای مُسْتَقَرَّهَا
قرارگاه حیوانات در حین حیات وَمُسْتَوْدَعَهَا
و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر
مسکن حیوانات است از زمین و آب و هو و مستودع موضع
قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه كُلٌّ همه که
یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان
مذکور و مسطور است فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتاب روشن یعنی لوح
محفوظ وَهُوَ الَّذِي و اوست آن که خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه و آخرش
آدینه بود وَكَانَ و بود پیش از آفرینش ارض و سما عَرْشُهُ
عَلَى الْمَاءِ عرش او بر آب و برخی تفاسیر آورده که حق سبحانه
و تعالی در مبدای آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت
در و نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی باد را
بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب
جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار بر باد هم

اعتباری عظیم است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید
آسمان و زمین و عرش و باد و آب را لِيَبْلُوَكُمْ
تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کان کند تا ظاهر شود که
أَيُّكُمْ کدام شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر
کی بیشتر است برین نعمت یا تصدیق که کاملتر است و قرار عرش
بر آب و وقوف آب بر باد وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گویی تو ای
محمد مر قوم خود را إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستی که شما برانگیخته
شدگانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَيَقُولَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنان که نگرویده اند إِنْ
هَٰذَا نیست این سخن که در باب بعث می گویید إِلَّا سِحْرٌ
مُبِينٌ مگر مانند سحر آشکارا در فریب یا در بطلان وَلَئِنْ
أَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذابی
را که وعده داده ایم إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ تا هنگام
شمرده شده یعنی وقتی معلوم لَيَقُولُنَّ هر آینه می گویند
از روی استهزا مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز می دارد عذاب را
از نزول و وقوع أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید که آن روزی
که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدر است لَيْسَ مَصْرُوفًا

بماند آن عذاب باز داشته عَنْهُمْ از ایشان
یعنی چون وقت عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان مندفع
نگردد و دمیاطی فرموده که آن عذاب قتل جبرئیل است علیه السلام
مر مستهزیان را چنانچه مضمون انا کفینک المستهزئین
از آن خبر می دهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد وَحَاقَ بِهِمْ
و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع
مستقبل بجهت تحقیق وقوع است یعنی گویا که فرا گرفته است
جهالت ایشان را مَا كَانُوا آنچه بودند که از روی جهل
بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ بدان استهزا می کردند و بوقوع آن استعجال
می نمودند وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ و اگر بچشانیم
یعنی بدهیم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً از نزد ما رحمتی و نعمتی
که دریابد لذت آن را ثُمَّ نَزَعْنَاهَا پس باز ستانیم
آن را مِنْهُ از و إِنَّهُ لَيَئُوسٌ بدرستی که او ناامید است
بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما كَفُورٌ ناسپاس است
در نعمت گذشته نَعْمَاءَ نیکوئی چون صحت و غنا
بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ بعد از سختی که برو رسیده
باشد چون بیماری و فقر لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید

ذهب السیات

ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ برفته است بدیها یعنی مصائب و مکاره
که مرا بود می آمد دور شد عَنِّي از من إِنَّهُ بدرستی که ایشان
لَفَرِحٌ شادمان است بنعمت و مغرور به آن فَخُورٌ نازنده
و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته اند
او شکر نعمت و قیام بحق آن را إِلَّا الَّذِينَ مگر آنان که
صَبَرُوا شکیبائی نمودند در محنت و بلا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت
و رضا أُولَٰئِكَ لَهُمْ آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوف اند
مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ
كَبِيرٌ و مزد بزرگ که اقل آن بهشت شیخ العالم فرموده
که در جنت نعمتی است که همه نعیم بهشتی در جنب آن محقر
و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا است نظم مارا بهشت
بهر لقای تو در خور است بی پرتو ای جمال تو جنت محقر است
آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح
آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوة و
التسلیمات می کردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق
تهاون و استهزا سلوک می نمودند و از جمله اقتراحات

ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نه دادند یا ملکی را بتصدیق تو
نفرستادند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از عدم قبول
دعوت و استهزاء و سخریت ایشان تنک دل می شد حق سبحانه
برای تهییج آنحضرت در اداء رسالت موالات و عدم مبالات
برد و انکار ایشان آیت فرستاد که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس
شاید که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی رحمة الله می گوید که
استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحٰى برخی
از آنچه وحی کرده شده است اِلَيْكَ بسوی تو یعنی از آنچه
مخالف رای مشرکان است از سب آلهه ایشان وَضَآئِقٌ و تنک است
بِهٖ باظهار آن صَدْرُكَ سینه تو اَنْ يَّقُوْلُوْا
از ترس آن که گویند لَوْلَا اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است
عَلَيْكَ كَنْزٌ بروی گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب
آن تابع او شوند اَوْ جَآءَ مَعَهٗ یا چرا نیامد به او
مَلَكٌ فرشته بجهت گواهی بر نبوت او تو بسبب این
مقالات از اداء رسالت باز ممان اِنَّمَآ اَنْتَ جز این
نیست که تو نَذِيْرٌ بیم کننده بر تو انذار است و بس تو
در ان تقصیر مکن نمای پس چرا از رد و انکار ایشان

تنک دل باید شد نظم در شب مه تاب را بر سماک ✱ از سگان تو
عوعو ایشان چه باک وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه چیزها وَكِيْلٌ
گواهست یا کارگذار آن که کارها وا گذارد و نگاه دارد آنکه
خود را بدو سپارد پس توکل بر وی کن و از گفت و شنود
هر حسودی و عنودی باک مدار اَمْ يَقُوْلُوْنَ بلکه می گویند کافران
افْتَرٰىهُ محمد بر می بافد آنچه می گوید که بمن وحی می کنند یعنی قرآن از خود
می سازد قُلْ فَأْتُوْا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده
سوره مِّثْلِهٖ مثل قرآن و بیان و حسن نظم مُفْتَرَيٰتٍ
بر بافته اند نزدیک خود یعنی زعم شما آن است که قرآن را
از خود بر میتوان بافت و بمن این گمان می برید که من
از خود می سازم شما فصحاء عرب اید پس باید که شما نیز قادر
باشید بر اینان مثل این کلام ملک شما از من قادر
تر بجهت وقوف شما بر قصص و اخبار و نفوذ شما
بر انشاد و اشعار وَادْعُوْا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ
و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید
مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ
اگر هستید شما راست گویان که این کلام مفتری مختلف است

و چون ایشان از معارضهٔ مختصر سورة عاجز آمدند آیتی
دیگر آمد که فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ و عجز ایشان از ایراد
یک سورة نیز مر برهمه کس ظاهر شد فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا
پس اگر استجابت نه کردند لَكُمْ مر شما را در آنچه گفتید
از اتیان سوره مخاطب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مومنان اند
که ایشان نیز بخدای میگرویدند برای حمایت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و می گفتند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
را مفتری می گویید شما با مفتری او معارضه کنید
پس حق تعالی فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند
فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا أُنزِلَ که آنچه فرو فرستاده
شده است بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خدای است یعنی ملتبس بعلمی که
خاصهٔ اوست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشان را
بکار آید در معاش و معاد وَأَن لَّا إِلَٰهَ بدانید آنکه
نیست معبودی بسزا إِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بآن چه غیر او نداند
و قادر است بر آنچه غیر او نتواند فَهَلْ أَنتُم پس هستید شما
مُّسْلِمُونَ ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز توان داشت

یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد
مَن كَانَ هر که باشد از روی نادرت همت يُرِيدُ الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا بخواهد زندگانی دنیا وَزِينَتَهَا و آرایش آن را
در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری
در زاد المسیر آورده که عامست مر جمیع مردمان را که هر که
از ایشان باحسان و اعمال برخورداری دنیا خواهد نُوَفِّ
إِلَيْهِمْ بتمام باز گذاریم بریشان أَعْمَالَهُمْ جزای
کردارهای ایشان را فِيهَا در دنیا از صحت و دولت
و وسعت رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا
لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی
کم نکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که لَيْسَ لَهُمْ
نباشد مر ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر إِلَّا
النَّارُ مگر آتش دوزخ چه ایشان را استیفاء مزدی
که بر صور اعمال ایشان مترتب کرده نموده اند و نیات
فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت است
مانده وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوا آنچه کرده اند
فِيهَا در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان

در عمل مخلص بوده اند وَبَاطِلٌ و ناچیزست فی نفس الامر
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که می کردند از ریا و سمعه و غیر
آن أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر برهانی مِنْ
رَبِّهِ از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق ثواب
وَيَتْلُوهُ و از پی در آید برهانی او را که دلیل عقل است شَاهِدٌ
مِنْهُ گواهی از خدای سبحانه که بصحت آن گواهی دهد و آن
قرآن است برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب
کند گفته اند صاحب بینه مومنان اهل سنت اند یا هر مومن مخلص و شاهد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته اند صاحب بینه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم است و تابع اوست شاهدی که آن جبرئیل است
علیه السلام یا ملکی که حافظ او بود یا ابو بکر صدیق یا علی مرتضی
رضی الله عنهما بعضی بر آنند که بینه قرآن است و يَتْلُوهُ ماضی
یقرؤه و شاهد جبرئیل علیه السلام یا صورت آن حضرت
که هر که بدیده انصاف در وی نگریستی انوار حق و آثار صدق
در بشره او مشاهده نمودندی ای صبح سعادت زجبین
تو هویدا آن حسن چه حسن است تبارک و تعالی بعضی
بر آنند که بینه قرآن است و يتلوه بمعنی یقرأه و شاهد جبرئیل

علیه السلام

علیه السلام است یا لسان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
با اعجاز و نظم او و اگر يتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیل است
در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآن است بتصدیق و بشارت
اگر چه قبل از و نازل شد وَمِنْ قَبْلِهِ و پیش از انجیل یا قرآن
تابع او بوده كِتَابُ مُوسَىٰ کتاب موسی یعنی توریت چه او
نیز در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق
مر قرآن را إِمَامًا در حالتی که توریت پیشوا بود مر اهل دین را وَرَحْمَةً
و سبب بخشایش بر منزل علیه أُولَٰئِكَ آن گروه که صاحب
بینه اند يُؤْمِنُونَ بِهِ می گروند بقرآن شریف وَمَنْ
يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر شود بقرآن شریف مِنَ الْأَحْزَابِ
از گروه چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشان است و عداوت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ
وعده گاه اوست و الا محال بدان رسد فَلَا تَكُ پس
مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان مِنْهُ ازین موعد إِنَّهُ
الْحَقُّ بدرستی که این وعده درست و راست است مِنْ
رَبِّكَ از پروردگار تو وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن
بیشتر از مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند به آن و تصدیق

نمی کنند وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ
افْتَرَىٰ از آن کس که بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ
یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک او أُولَٰئِكَ آن گروه
مفتریان يُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف
عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار ایشان وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ
و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و اکرام الکاتبین یا پیغمبران
برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هَٰؤُلَاءِ
الَّذِينَ این گروه آنانند که از روی عناد كَذَبُوا
عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ
ولد و شریک أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ بدانید که لعنت خدای تعالی
عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکاران است یعنی کافران و مراد از
لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان می کند
و میفرماید الَّذِينَ آنان که يَصُدُّونَ باز می دارند مردم را
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دین او وَيَبْغُونَهَا
و می جویند یعنی وصف می کنند راه خدا را عِوَجًا بکجی و انحراف
از راستی وَهُمْ و ایشان بِالْآخِرَةِ بدان سرای
هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند تکریر ضمیر جهت

تاکید

تاکید کفر ایشان است با آخرت أُولَٰئِكَ آن گروه کافران
لَمْ يَكُونُوا نباشند مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدا را
از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا
وَمَا كَانَ لَهُمْ و نیست مر ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ کس از دوستان که عقوبت
الهی از ایشان باز دارد بلکه يُضَاعَفُ افزون کرده شود
لَهُمُ الْعَذَابُ برای ایشان عذاب یعنی دو بار
معذب کردند بجهت ضلال و اضلال مَا كَانُوا نبودند که
در دنیا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستندی شنید
یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وَمَا كَانُوا
يُبْصِرُونَ و نبودند که ببینند یعنی آیات قدرت را چه از
دیدن آن کور بودند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند
که در بازار معامله خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ زیان کردند نفسهای
خویش را یعنی زمان ایشان بدیشان باز گردد وَضَلَّ و گم شد
عَنْهُمْ از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که
افترا می کردند از شفاعت بتان و درخواست ملایکه لَا جَرَمَ
أَنَّهُمْ بیشک و شبه ایشان فِي الْآخِرَةِ در آن سرای

هُمُ الْاَخْسَرُونَ ایشان اند زیان کارتر از همه
زیان کاران چه پرستش بتان را بپرستش خدای گیرنده خریده اند
و متاع دنیای فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کرده و درین سودای
غبن فاحش است مایه دین را بر نیا دادن از دون همتیست
زان که دنیا جملگی رنجست و دین آسایش است نعمتی فانی
شاقی دولت باقی دهی اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است
اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی که آنان که از روی اخلاص
گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کردارهای شایسته
از ادای فریضه و تعهد بنوافل وَاَخْبَتُوْا و آرام
گرفته اند اِلٰى رَبِّهِمْ بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند
مر او را یا برای او از ماسوی منقطع شده اند اُولٰٓئِكَ آن گروه
اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشت اند هُمْ فِيْهَا آنان
در بوستانهای جنان خٰلِدُوْنَ دایم و قایم و باقی اند
مَثَلُ الْفَرِيْقَيْنِ صفت دو گروه که مومن اند و کافر
كَالْاَعْمٰى وَالْاَصَمِّ مانند کور و کر اند وَالْبَصِيْرِ
وَالسَّمِيْعِ و مانند بینا و شنوا هَلْ يَسْتَوِيٰنِ
ایا برابر اند این دو فریق مَثَلًا در صفت و تشبیه یعنی برابر نیستند

افلا تذکرون

اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ایا پس پند نمی گیرند بدین مثلها و تامل نمینمایند
دران تشبیه کرده است کافر را بنابینا بجهت عدم مشاهده
او مر آیات قدرت را و بنا شنوا بسبب تصامم او از استماع کلام
الهی و تشبیه مومن بسمیع و بصیر جهت آنست که حال مومنان
در سمع و بصر بر ضد احوال کافران است در بحر الحقایق فرمود که
اعمی آن است که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آن که باطل را
بحق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که حق را حق بیند و پیروی
کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر نماید و بحقیقت بصیر
کسی است که دیده بصیرتش بکحل وحی بصر جلا یافته باشد سمیع کسیست
که گوش همتش بگوشوار وحی سمع آراسته بود هر که بخدای بیند
جز از خدای نبیند و هر که بخدای شنود جز از خدای نشنود
نظم گوشی که بحق باز بود در همه جای • از هیچ سخن نشنود الا ز
خدای • وان دیده که زو نور پذیرد او را • هر ذره بود آئینه
دوست نمای وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و بدرستی که ما فرستادیم
نُوْحًا اِلٰى قَوْمِهٖ نوح علیه السلام را بسوی قوم او
پس گفت مر ایشان را اِنِّيْ لَكُمْ بدرستی که من شما را نَذِيْرٌ
بیم کننده ام مُّبِيْنٌ هویدا یعنی موجبات عذاب و وجه

خلاص را بیان می کنم بپذیرم الا تعبدوا بدرستی که با آن
نپرستید الا الله مگر خدای را که اگر پرستش وی نماید
انی اخاف بدرستی که من می ترسم علیکم بر شما
عذاب یوم الیم عذاب روزی را که مولم است آن عذاب
در و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازی است برای وقوع
الم در و فقال الملأ پس گفتند اشراف و رؤسا الذین
کفروا آنان که کافر بودند من قومه از قوم نوح علیه السلام
ما نریک نمی بینیم ترا الا بشرا مثلنا مگر آدمی مانند ما
یعنی فرقی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بوده بنبوت و بر ما واجب
کرده اند اطاعت تو از تو در نمی یابیم ایشان نزا هیاکل بشریت
دیدند و از درک حقایق ایشان غافل ماندند نظم مثنوی همسری
با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند گفت اینک
ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور این ندانستند
ایشان از عمی در میان فرقی بود بی منتها هر دو گون زنبور
خورد از یک محل زین یکی شد زهر زان دیگر عسل هر دو گون
آهو گیاه خوردند آب زان یکی شد حون زان دیگر مشک ناب
وان دو نی خوردند از یک آب خور آن یکی خالی و دیگر پر شکر

صد هزاران

صد هزاران همچنین اشباه بین فرق شان هفتاد ساله
راه بین وما نریک اتبعک و من نمی بینیم که متابعت
کرده باشند ترا الا الذین مگر آنان که هم اراذلنا
ایشان فرودان و فرومایگان مااند بادی الرای
در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آورده اند بی تفکری و تاملی
با منان تو ارادل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان نگرد
صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وما نری لکم
و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا علینا من فضل
بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بل نظنکم
بلکه گمان می بریم شما را کاذبین دروغ گویان یعنی ترا
در دعوی تو نبوت و پیروان را در علم تصدیق قال گفت نوح
علیه السلام یا قوم ارایتم ای گروه من مرا خبر
دهید ان کنت علی بینة اگر من باشم بر حجتی
هویدا من ربی از نزد پروردگار خود که بر صحت دعوی
من گواهی دهد واتانی و بدهد خدای سبحانه جل شانه
مارا رحمة من عنده بخشایشی از نزد یک خود که نبوتست
فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما و حقیقت بعضم

عین و تشدید میم خوانده یعنی پوشیده کرده اند آن حجت را بر شما
بسبب معرفت آن و منع علم شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا
آیا بر شما بندیم آن را یا الزام کنیم شما را بر قبول آن و گفته اند که
استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر اهتدا بدان
وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال آن که شما مر آن حجت را
کارهان و ناخواهندگانید قتاده رحمة الله علیه فرمود که اگر
نوح علیه السلام توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه
مشیت پروردگار است تا صاحب عدل او کرا راند و نایب فضل او
کرا خواند شعر. یکی را بجوانی که مقبول ماست * دگر را برانی که مخذول
ماست * بر و نیک امر ترا بنده اند * بتسلیم حکمت سر افکنده اند *
وَيَا قَوْمِ و ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمی خواهم از شما
عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت کنایت غیر مذکور است مَالًا
خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید
یا مرا سخت بود اگر ابا کنید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من
إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم
می گفتند ای نوح علیه السلام اراذل و ادنی را از مجلس
خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلام در جواب

ایشان می فرمود

ایشان می فرمود وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الَّذِينَ
آمَنُوا راننده آنها که گرویده اند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
مُلَاقُو رَبِّهِمْ ملاقات کنندگان اند جزای پروردگار
خود را و بقرب او فایز خواهند بود پس چه گونه برانم ایشان را
وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن من می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ
گروهی که نمی دانند قدر انبیا را وَيَا قَوْمِ و ای گروه من
مَنْ يَنْصُرُنِي کیست که مرا یاری دهد و منع کند مِنَ اللَّهِ
از عذاب خدای سبحانه جل شانه إِنْ طَرَدْتُهُمْ اگر برانم
ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا در نمی یابید که انفاس
طرد ایشان می نماید گفتند تو این همه صفت ایشان می کنی
و حال آن که ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف
تواند نوح علیه السلام فرمود وَلَا أَقُولُ لَكُمْ
و نمی گویم شما را که البته عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ
نزدیک من خزاینهای علم خداوند است وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ
و نمی دانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهیم وَلَا أَقُولُ
و نمی گویم إِنِّي مَلَكٌ بدرستی که من فرشته ام تا شما گویید
که ما انت الا بشر مثلنا وَلَا أَقُولُ و نمی گویم لِلَّذِينَ

نزوره صحیح معر

آنهنگام باشیم

تَزْدَرِي مرآنان را که بخواری در ایشان می نگرند أَعْيُنُكُمْ
چشمهای شما و بجهت فقر ایشان اراذل می گویند لَنْ
يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ نخواهد داد خدای ایشانرا خَيْرًا
نیکوی چنانچه حق سبحانه و تعالی ایشانرا در آخرت آماده
کرده به از آن است که شمارا در دنیا داده اَللَّهُ أَعْلَمُ
خدای داناتر است بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ بآنچه در نفسهای
ایشان است از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان
نکنم در ظاهر إِنِّي إِذًا بدرستی که من لَمِنَ الظَّالِمِينَ
از ستمکاران چه ایشانرا حکم بر ظاهر است قَالُوا
گفتند يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا ای نوح با ما مجادله
و مخاصمه کردی فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس بسیار کردی جدال را
با ما و دور و دراز دور کشیدی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا
پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذابی إِنْ كُنْتَ
اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان
در وعید خود قَالَ گفت نوح علیه السلام إِنَّمَا
بجز این نیست که يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ بیارد بشما خدای
عذاب إِنْ شَاءَ اگر خواهد عاجلا یا آجلا وَمَا أَنْتُمْ

بمعجزین

بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان خدای را از
تعذیب خود تا آن که بستیزید یا بگریزید وَلَا يَنْفَعُكُمْ
و سود نمی دارد شمارا نُصْحِي نصیحت کردن من إِنْ أَرَدْتُ
اگر خواهم أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ آن که نصیحت کنم مر شمارا إِنْ كَانَ
اللَّهُ يُرِيدُ اگر هست خدای که می خواهد أَنْ يُغْوِيَكُمْ آن که گمراه
سازد شمارا در کلام تقدیم و تأخیری هست تقدیرش آن که
اگر خدای اغوای شما خواهد من خواهم که نصیحت کنم شمارا
آن نصیحت نفع نمی رساند شمارا هُوَ رَبُّكُمْ اوست آفریدگار
شما و متصرف در شما بر وفق ارادت وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و بسوی او بازگردانیده خواهید شد و بر اعمال خود
جزا خواهند یافت أَمْ يَقُولُونَ بلکه گویند افْتَرَاهُ
بر می بافد نوح علیه السلام وحی را از پیش خود مانوح را
گفتیم قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بافته ام وحی را فَعَلَيَّ
إِجْرَامِي پس بر من است جرم و وبال گناه کردن من وَأَنَا بَرِيءٌ
و من بیزارم مِمَّا تُجْرِمُونَ وَأُوحِيَ از آنچه شما گناه می کنید
و اسناد افترا بمن می نمایید و وحی کرده شد إِلَى نُوحٍ بسوی
نوح علیه السلام أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ آنکه ایشان ایمان

أنی نوح

ع

نخواهند آورد مِنْ قَوْمِكَ از گروه تو اِلَّا
تحقیق
مَنْ قَدْ آمَنَ مگر آن کس که ایمان آورده است فَلَا
تَبْتَئِسْ پس اندوه ناک مباش بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
بانچه هستند که می کنند از تکذیب و ایذا و چون فایده
دعوت از ایشان منقطع شده زمان نزول عذاب
در رسید حکم شد که ای نوح علیه السلام میانه اجتهاد
بر بند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی را بِاَعْيُنِنَا
بنگاهداشت ما یا باعین ملیکه که مدد کاره و موکل تو اند
وَوَحْيِنَا و بوحی کردن ما بتو در ساختن آن کشتی ابن عباس
رضی الله عنهما فرمود که نوح علیه السلام نمی دانست که کشتی
چه گونه سازد وحی آمد بوی که بساز همچو سینه مرغ وَلَا
تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در
باره آنان که ستم کردند یعنی از من مخواه دفع عذاب
از ایشان اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرق
شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده است که نوح
علیه السلام چوب کشتی می طلبید فرمان در رسید تا درخت
ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید

مطلقا

مطلقا هیچ فرزند تولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند
و ایشان نیز متابعت اباکرده از قبول دعوت نوح علیه السلام
اباکردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال نمود
وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ و بود که می ساخت کشتی را وَكُلَّمَا
مَرَّ عَلَيْهِ و هرگاه که بگذشتندی بروی مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ
مهتران گروه از قوم او سَخِرُوا مِنْهُ افسوس کردندی
بر وجه کشتی در بیابان می ساخت دور از آب و گفتندی
کشتی می سازی بی آب کوه و دیگر طعنه زدندی که اول نبی بودی
و باخر نجار شدی قَالَ اِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا نوح علیه السلام
گفت اگر سخریت می کنید با ما فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ پس ما
بدرستیکه
افسوس خواهیم کرد بر شما كَمَا تَسْخَرُونَ همچنانچه شما
افسوس می کنید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که
بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آن کس را که بیاید برو عَذَابٌ
يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا کرداند در دنیا که آن غرق
شدن در آب
وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید برو عَذَابٌ مُقِيمٌ
عذاب دایم در آخرت که آن حرقت پس نوح علیه السلام
کشتی ساخت در مدت دو سال تمام شد طول او سیصد ذرع

هذا قول الحسن وگفته اند هزار و دویست ذرع و عرض او
ششصد ذرع
پنجاه ذرع و بقولی ششصد ذرع و ارتفاع او سی ذرع و بقولی
سی ذرع و غیر از اینها نیز گفته‌اند و آن را بر سه طبقه مرتب
ساختند بقیر مطلا کردانیده و بحکم الهی زوجی از هر نوع
از انواع حیوانات جمع کرده چنانچه طیور را در طبقه
علیا و بهایم و سباع را در طبقه سفلی و آدمیان را با متعه
و اغذیه در وسطی جا مقرر فرموده و بتهیهٔ اسباب
و اتمام این مهام مشغول بود حَتّٰی اِذَا تا وقتی که آمد
اَمْرُنَا عذاب ما یا امر بعذاب شد وَفَارَ التَّنُّوْرُ و بجوشید
آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا رضی الله عنها
در آن نان پختی و میراث بنوح علیه السلام رسیده
بود و نشانه عذاب آن بود که آب از تنور بجوشید
پس چون امارت عذاب پدید آمد قُلْنَا احْمِلْ گفتیم
ما نوح را که بردار فِيْهَا در آن کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ
از هر جنس دو جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفت می‌کنند
اثْنَيْنِ دو تا نر و ماده و حفص بتنوین کل می‌خواند
یعنی از هر نوع حیوانی دو تا جفت بکشتی درار وَاَهْلَكَ

دکن

وکسان خود را نیز بکشتی درار اِلَّا مَنْ سَبَقَ
مگر آن را که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وی قول ما
یعنی حکم ما بهلاک وی مراد کنعان است و واعله که پسر و زن
نوح علیه السلام بودند وَمَنْ آمَنَ و بردار در کشتی
هر کسی را که ایمان آورده است وَمَا آمَنَ و ایمان نیاورده
بودند و موافقت نکرده مَعَهٗ با نوح علیه السلام اِلَّا
قَلِيْلٌ مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود و سه پسر
حام و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو زن
و مرد و غیر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن بودند و با نوح
علیه السلام هشتاد تن پس نوح علیه السلام ایشان را
بنزدیک کشتی آورده و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای
کشتی پوشیده و از زمین آب عذاب جوشیدن
گرفت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد
وَقَالَ و گفت حضرت نوح علیه السلام با قوم خود
ارْكَبُوْا فِيْهَا سوار شوید در کشتی در حالتی که گوئید
بِسْمِ اللّٰهِ یعنی نام خدای برید مَجْرٖيهَا
در وقت راندن کشتی وَمُرْسٰيهَا و هنگام بازداشتن آن

وگفته اند بنام خدای است رفتن وایستادن کشتی چه در
خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله
گفتندی روان شدی وچون خواستندی که ساکن شود
بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح علیه السلام
ایشان را بر این وجه تعلیم تسمیه داد وگفت إِنَّ رَبِّي
بدرستی که پروردگار من لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده
مومنان است رَحِيمٌ مهربان برایشان که از بلا
طوفان نجات می دهد وَهِيَ وآن کشتی تَجْرِي بِهِمْ
میبرد ایشان را فِي مَوْجٍ درمیان موجها که آن عظمت
بود كَالْجِبَالِ مانند کوهها وَنَادَى وآواز داد
نُوحٌ ٱبْنَهُ نوح مر پسر خود کنعان را وگویند نام او یام
بوده وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ وحال آن که بود او بر کرانه آن کشتی
و پدر او را مسلمان میپنداشت پس از روی شفقت می گفت
يَا بُنَيَّ ارْكَبْ ای پسر من سوار شو در کشتی مَعَنَا
با ما تا ایمن شوی وَلَا تَكُنْ ومباش مَعَ الْكَافِرِينَ
با ناگروید کان که غرق کردی و آن پسر منافق بود با پدر
اظهار اسلام می کردی و با کافران در کیش ایشان متفق

بودی قَالَ گفت کنعان در جواب پدر سَآوِي زود
باشد که بازگردم و پناه گیرم إِلَىٰ جَبَلٍ بسوی کوهی که از
غایت رفعت يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ نگاه دارد مرا
از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح علیه السلام لَا
عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاه دارنده نیست امروز که منع کند
و باز دارد از غرق شدن در آب چیزی را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
از عذاب خدای إِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر آن کس را که می بخشد
یعنی خدای وگویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماءٍ دافقٍ وفی
عيشةٍ راضيةٍ یعنی هیچ کس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که
خدای بر او بخشد و در اثنای این مکالمه میانه پسر و پدر طوفان
اشتداد یافت وَحَالَ وحایل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر و پسر
موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ پس گشت از اهل غرق
شدگان القصه نوح علیه السلام را از کوفه یا از هند یا از زمین
ورده گه موضعی است بجزیره در کشتی نشست در عاشر ماه رجب تا دهم ماه محرم
و کشتی تمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت
انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ
وگفته شد یعنی حق تعالی گفت يَا أَرْضُ ابْلَعِي ای زمین فرو

مَاءَكِ آب خود را که بیرون داده وَ يَا سَمَاءُ أَقْلِعِي
وای آسمان باز گیر آبی که فرو گذاشته وَغِيضَ الْمَاءُ
و کم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده
شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار
وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه
جودی از ارض موصل یا از شام روز عاشورا دهم شهر محرم الحرام و مدت طوفان
شش ماه تمام بود وَقِيلَ و گفته شد بُعْدًا دوری و
هلاکت باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران را
یعنی کافران را و چون نوح علیه السلام با قوم خود از کشتی
بیرون آمدن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم
عاشورا سنت شد این آیت در نهایت بلاغت و در غایت
فصاحت است و در مفتاح و کشاف و دلایل الاعجاز و اسرار
البلاغت و غیر آن در وجود فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند
و درین بیان نظم غرایب و اسلوب عجیب و نکتها و در ایراد
هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین
ترجمه ساحت میدان سخن وری وسعت ایراد آن ندارد بجواد وقوف
بر دقایق و رقایق این حال بمطالعه این محل از جواهر التفسیر

میرود

میرود و من الله التوفیق نظم یغوص البحر من طلب اللالی
گوهر طلبی روی بسوی دریا کن وَنَادَى نُوحٌ و بخواند
نوح علیه السلام رَبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ رَبِّ
پس گفت نوح ای پروردگار من إِنَّ ابْنِي بدرستی که پسر من
کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل
ترا نجات دهم و او هلاک میشود وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ
و بدرستی که وعده تو راست است و درست وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ
و تو حکم کننده ترین حکم کنندگانی حکمت درین حیثیت امام زاهدی
قدس سره در تاویلات آورده که نوح علیه السلام از کفر
پسر خبر نداشت که اگر خبر داشتی این سوال نکردی زیرا که
حق تعالی فرموده بود و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا و چون این
سوال فرمود قَالَ گفت خدای يَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح
بدرستی که پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از اهل دین تو
إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستی که او خداوند عملی است غَيْرُ صَالِحٍ
نه نیک و شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ
لَكَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ به آن چیز دانشی یعنی چیزی که
چون از پرسیدن آن را ندانی مپرس یا چیزی که ترا به آن علم

نيست چون کفر پسر تو ازمن سوال مکن اِنِّیٓ اَعِظُکَ
بدرستی که من پند می دهم ترا و منع می کنم اَنْ تَکُوْنَ ازانکه
باشی مِنَ الْجَاهِلِیْنَ از نادانان بسوال غیر جایز قَالَ
رَبِّ گفت نوح علیه السلام ای پروردکار من اِنِّیٓ
اَعُوْذُ بِکَ بدرستی که من پناه می کیرم بتو بعد ازین
اَنْ اَسْاَلَکَ ازان که بپرسم از تو مَا لَیْسَ لِیْ آنچه نباشد
مرا بِهٖ عِلْمٌ به آن چیز دانشی یعنی بجواز سوال ازان
وَاِلَّا تَغْفِرْ لِیْ واکر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِیْ و بخشایش نکنی
برمن اَکُنْ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ باشیم از زیان کاران
قِیْلَ یَا نُوْحُ گفته شد که ای نوح اهْبِطْ فرود
آی از کشتی بِسَلَامٍ مِّنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما
یا بسلام و تحیتی از ما بر تو وَبَرَکَاتٍ عَلَیْکَ وزیادتیها (وبرکتها)
بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان
بتو قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه پسر
او از عقب نماند و تمام نسب اهل عالم برین سه کس منتهی شد
سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام پدر هند
وَعَلٰیٓ اُمَمٍ و سلام و برکت بر کروهی چند مِّمَّنْ مَّعَکَ

ازانها

ازانها که با تو اند یا آنها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی
مومنان وَاُمَمٌ و از انها که با تو اند امتی چند اند یعنی ناشی
خواهند شد که سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخوردار ی
دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و وسعت رزق ثُمَّ
یَمَسُّهُمْ پس برسد ایشان را مِنَّا از ما عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی
دردناک در آخرت مراد کفار اند و در وسیط از قرطبی رحمه الله
نقل می کند که هیچ مومنی و مومنه نباشد از ان روز تا روز قیامت
الا که داخل است درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نیست
الا که داخل دارد درین تمتع و عذاب تِلْکَ آن قصه که مذکور
شد مِنْ اَنْبَآءِ الْغَیْبِ از خبرهای غیب است که ما بواسطه
جبرئیل علیه السلام نُوْحِیْهَآ اِلَیْکَ وحی کردیم آن را بتو
که محمدی صلی الله علیه وسلم مَا کُنْتَ تَعْلَمُهَآ نبودی تو
که بدانی آنرا اَنْتَ وَلَا قَوْمُکَ نه تو و نه کروه تو که قریش اند
مِنْ قَبْلِ هٰذَا پیش ازین وقت فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن
بر ایذای قوم و مشقت به تبلیغ رسالت همچنانچه نوح صبر کرد
اِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که آخر کار نیکو می لِلْمُتَّقِیْنَ مر
پرهیزکارانراست در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات

اعلی پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستگیهاست
وشکیبائی علاج خستگیهاست نتیجه شکیبائی ظفرست وکار
پیغمبران هرروز بهتر است صبرست کلید گنج مقصود بی صبر
در مراد نگشود گر صبر کنی مراد یابی وازپای درافتی از شتابی
گر صبر کنی بصبر منیک
دولت بتو آید اندک اندک
وَاِلٰی عَادٍ وفرستادیم بقوم عاد اَخَاهُمْ هُوْدًا
برادر ایشان هود را ذکر اخوت جهة نسبت است چنانچه در سوره
اعراف گذشته قَالَ گفت هود علیه السلام یٰقَوْمِ
ای گروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ پرستید خدا را یگانه
مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ نیست مر شما را معبودی غَیْرُهٗ بجز او
وشما مورا شریک اثبات می کنید اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما
اِلَّا مُفْتَرُوْنَ مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ
شرکا یٰقَوْمِ ای گروه من لَآ اَسْئَلُكُمْ نمی خواهم شما را
نمی پرسم شما را
عَلَیْهِ بر تبلیغ رسالت اَجْرًا مزدی ومقررست که
مجموع رسل قوم خود را از بیطمعی خود خبر داده اند از جهت
ازالۀ تهمت وخلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد وموعظت
از اعراض دنیوی
بخشد
آنزمانی فایده رساند که بمطالعه فاسده آلوده نباشد نظم
طمع بند دفتر زحکمت بشوی طمع بگسل وهرچه خواهی بگوی لاجرم

مجمراد

پیغمبران آن مزد نبوت از قوم خود نخواسته اند چنانچه هود علیه السلام
فرمود اِنْ اَجْرِیَ نیست مزدی من اِلَّا عَلَی الَّذِیْ مگر
بر آن کس که بمحض قدرت خود فَطَرَنِیْ بیافریده مرا اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ
آیا فهم نمی کنید وعقل خود را کار نمی فرمایید تا حق را از باطل
وحق را از باطل تمیز کنید آورده اند که عادیان دعوت هود
علیه السلام را قبول نکردند حق سبحانه وتعالی بشامت آن
سه سال باران از ایشان باز گرفت وزنان ایشان را عاقر
وعقیم ساخت وچون ایشان اصحاب زراعت بودند ودشمنان
نیز داشتند برای زراعت بباران وبرای دفع اعادی
باولاد محتاج شدند هود علیه السلام فرمود وَیٰقَوْمِ
اسْتَغْفِرُوْا وای گروه من استغفار کنید وآمرزش
طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوْبُوْا
اِلَیْهِ پس باز گردید بدو واز عبادت غیر او یُرْسِلِ السَّمَآءَ
تا بفرستد از آسمان عَلَیْكُمْ بر مزروعات شما مِدْرَارًا
باران پیوسته وَیَزِدْكُمْ وبیفزاید وزیادت کند
و باری کنند
قُوَّةً اِلٰی قُوَّتِكُمْ قوتی را با قوت شما یعنی فرزندان دهد
شما را تا بمدد ایشان مر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من

بشنوید وَلَا تَتَوَلَّوْا وبرمگردید از من واعراض منمایید
از پیغام الهی مُجْرِمِينَ در حالتی که مصر باشید بر گناهان قَالُوا
گفتند يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ ای هود نیاوردی
بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو وحال آن که هود
علیه السلام معجزات بدیشان نموده بود ایشان آن را در حساب
نیاورده انکار نموده گفتند وَمَا نَحْنُ ونیستیم ما بِتَارِكِي
آلِهَتِنَا ترک کنندگان عبادت خدایان خود را عَنْ قَوْلِكَ
از سخن تو که گویی یک خدا را پرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ ونیستیم
ما ترا بِمُؤْمِنِينَ از گروندگان إِنْ نَقُولُ نمی گوییم
ما در شان تو إِلَّا اعْتَرَاكَ مگر آن که رسانیده اند بتو
بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ رنجی وگزندی
وعلتی وگویند مراد جنون است عادیان گفتند که چون تو دشنام
می دهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنان
که نه بر طبق عقل است از تو شنوده می شوند قَالَ گفت هود
علیه السلام إِنِّي بدرستی که من أُشْهِدُ اللَّهَ گواه
می سازم خدای را وَاشْهَدُوا وشما نیز گواه باشید أَنِّي
بَرِيءٌ بر آن که من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شما

انماز

انباز می گیرید مِنْ دُونِهِ بجز خدای یعنی در عبادت او
دیگری را شریک می سازید فَكِيدُونِي پس اجتماع کنید
بر کید جنبت من جَمِيعًا همه شما یعنی شما وخدایان شما
در هلاک من اتفاق نمایید ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید
وهر چه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم وبحمایت عصمت
الهی از مضرت ومعرکت شما ایمن نشسته‌ام واین از جمله معجزات
محذرکت
هود علیه السلام بود که تنی تنها در مواجه جمعی کثیر از جباران
واهل بطش وسطوت وارباب شوکت وقوت که بخون او تشنه
بودند این همه مبالغه نمود که جمع شوید واتفاق کنید
بگفت
بی مهلت در هلاک من سعی نمایید وایشان با وجود شدت
وقهر واقتدار واختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو
عاجز شدند ونعم ما قیل • تو خدا را شو اگر جمله عالم در پیت
بخدا گر سر موئی قدمت تر گردد • وچون هود علی نبینا
علیه السلام بکرم الهی وثوق تمام داشت وگفت إِنِّي
تَوَكَّلْتُ بدرستی که من توکل کردم عَلَى اللَّهِ بر خدای
رَبِّي وَرَبِّكُمْ که پروردگار من وپروردگار شماست
ومهم خود را بوی باز گذاشتم مَا مِنْ دَابَّةٍ نیست هیچ جنبنده

نیست إِلَّا هُوَ آخِذٌ مگر خدای فرا گیرنده است بِنَاصِيَتِهَا
بموی پیشانی او را یعنی مالک اوست تعالی شأنه و قادر و غالب و اخذ
نواصی تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف است إِنَّ رَبِّي بدرستی که
آفریدگار من عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر طریق عدل
و حق است هر که برو توکل کند او را ضایع نگذارد در بحر الحقایق
فرموده که صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه بغیر او
کما قال الله تعالی و ان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص قدس سره
جامعه مذکور است در باب احدیت افعال و بیان تأثیرات
و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع
افعال و مؤثر در تمام عالم متعلقات است بحکم ترتیب هر یکی را
بحسب قابلیات بسوی حضرت خود میکشاند این است سر
آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم کش کشانت میکشید
انا الیه راجعون و ازین مقوله است گفته قایل چون همه
راه اوست از چپ و راست تو بهر سو که میروی او راست است
چون از و بود ابتدای همه هم بدو باشد انتهای همه فَإِن تَوَلَّوْا
پس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی همیشه بر اعراض ثابت
باشید فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ پس بدرستی که رسانیده ام بشما

که لا مؤثر فی الوجود الا الله

ذاتی که نماینده بچندین صورست
پیوسته ز خود بسوی خود در
سفر است * من در عجبم که
تا وی گمراه که هست *
چون اوست رهرو راه
بر است *

ما ارسلت به

مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آن چیزی را که فرو فرستاده شده بودم
به آن إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما
حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق تعالی شما را هلاک کند
وَيَسْتَخْلِفُ و جانشین شما گرداند رَبِّي آفریدگار من
قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی غیر از شما وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا و زیان
نتوانید رسانیدن حق را چیزی باعراض از من و ابا از قبول
دعوت حق إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزها حَفِيظٌ نگهبان است یعنی افعال و اقوال و احوال
همه را نگاه می دارد و مجازات آن ها از و فایت نمیشود
و چون کفار قوم هود برین سخنان متنبه نشدند حکم ربانی
بعذاب ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آنهنگام
که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا هُودًا نجات
دادیم ما هود را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آن کسان را
که گرویده بودند مَعَهُ با او و ایشان چهار هزار تن بودند
که همه را با هود برهانیدیم بِرَحْمَةٍ مِّنَّا بخشش و بخشایش
از ما یعنی نجات بفضل ما بود و نه عمل ایشان وَنَجَّيْنَاهُم
و برهانیدیم ایشان را مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از

عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که مناخر ایشان در آمده
و از دبار بیرون شده اعضای ایشان را پاره‌پاره می‌ساخت
وَتِلْكَ عَادٌ و آن عاد است یعنی اثرها که در دیار احقاف
می‌بینید آثار قبیله عاد است که جَحَدُوا انکار کردند و
کافر شدند بِآيٰتِ رَبِّهِمْ آیات پروردگار خود
وَعَصَوْا رُسُلَهُ و عاصی شدند در فرستادگان
دو عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبران است
وَاتَّبَعُوٓا و پیروی کردند اَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر
سرکش عَنِيدٍ ستیزه‌کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشان را
بحق دعوت می‌کرد و مطیع گشتند ایشان آنرا که ایشان را
بکفر و ضلالت می‌خواند وَاُتْبِعُوا و از پی در آورده
شدند فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای دنیا لَعْنَةً
لعنت را که بُعد و هلاکت است وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و در روز
رستخیز نیز لعنت در پی ایشان است اَلَآ اِنَّ عَادًا بدانید
که قوم عاد كَفَرُوا رَبَّهُمْ نگرویدند به پروردگار خود
اَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است لِعَادٍ مر عاد را یعنی از
رحمت دورند و بعضی گفته‌اند که دوری باد مر عاد را

موجب

آمده

یعنی هلاک و دعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان
دلیلی استحقاق عذاب عقاب است قَوْمِ هُوْدٍ عطف
بیان عاد است یعنی این عاد که هلاک شد عاد اولین بود که حضرت
هود علیه السلام بدیشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشان را
عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَاِلٰى
ثَمُوْدَ و فرستادیم بسوی قبیله ثمود اَخَاهُمْ صٰلِحًا
برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است قَالَ گفت صالح
علیه السلام يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای گروه من
پرستید خدای را و بوحدانیت او بگروید مَا لَكُمْ نیست
مر شما را مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ هیچ معبودی بجز وی هُوَ اَنْشَاَكُمْ
او بیافرید شما را مِّنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی از آدم
که پدر شما است و مراد نطفه‌ها است که از نسل او از آن فرید
میشود از خاک پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ و زندگانی بخشید
و او شما را فِيْهَا در زمین در مدارک مذکور است که سال
عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بود یا شما را
قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل بلند و فراخ ساختند
بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودند فَاسْتَغْفِرُوْهُ

ع

قوم من

که نسل آدم از او آفریده میشود

پس آمرزش خواهید از او یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد
ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید به پرستش او و از عبادت
غیر او إِنَّ رَبِّي به درستی که آفریدگار من قَرِيبٌ به پرهیزید
نزدیک است با بندگان به رحمت مُجِيبٌ اجابت کننده
دعای ایشان است به فضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ گفتند قوم
که ای نبی صالح قَدْ كُنْتَ به درستی که بودی تو فِينَا
در میانه ما مَرْجُوًّا امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد
در حین حال تو می دیدیم قَبْلَ هَٰذَا پیش از این که
دعوی نبوت کنی می خواستیم که ترا ملک و مستشار خود مستشار خود یعنی طلب مشوره کردن
سازیم یا امید می داشتیم که بدین ما متدین شوی
حالا بدین سخن که تو می گویی امید از تو بریده ایم أَتَنْهَانَا
آیا ما را نهی می کنی أَنْ نَعْبُدَ از آن که بپرستیم مَا يَعْبُدُ
آبَاؤُنَا آنان را که بودند پدران ما که می پرستیدند
وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ و به تحقیق که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا
از آنچه تو می خوانی ما را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید
و ترک عبادت اصنام مُرِيبٍ شک در تهمت افکنده
یعنی گمانی که نفس را مضطرب سازد و دل را آرام نمی دهد

وعقل را

و عقل را شوریده می گرداند قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح
علیه السلام که ای گروه من أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا
فرض کنید که من عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي
از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ و داده باشد مرا از نزدیک خود
رَحْمَةً پیغمبری فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ پس کیست
که یاری کند و باز دارد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی
إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی کنم من او را در تبلیغ رسالت
پس من شما را بخدای می خوانم و شما مرا بدین خود دعوت
می کنید و با من مجادله مینمائید فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما
نمی افزایید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ جز به زیان کاری نسبت
دادن یعنی نسبت کردن شما مرا به زیان یا نسبت کردن من
شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار
طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت ترقیم یافت
بفرمان خدا بدعای او از سنگ ناقه بیرون آمد صالح علیه السلام
بریشان حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد
وَيَا قَوْمِ و گفت ای گروه من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ
این ناقه ایست که خدای خلق کرده لَكُمْ برای شما آيَةً

درحالتی که نشانه ایست بر قدرت او فَذَرُوهَا
پس بگذارید اورا تَأْكُلْ تا بخورد و بچرد فِي أَرْضِ اللّٰهِ
در زمین خدائی یعنی روزی او بر شماینت و نفع او مر شمار است
وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ ومرسانید بوی بدی و آزاری
که اگر بدی او قصد کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را
عَذَابٌ قَرِيبٌ عذاب نزدیک یعنی متعاقب آزار
او معذب گردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوهَا پس پی
کردند آن ناقه را و تفصیل آن در سوره قمر بیاید و بعد از
عقر ناقه بچه او ببالای کوهی بر آمد سه بانگ کرد و صالح
علیه السلام بران وقت درمیان قوم نبود و چون بیامد
و حال او با تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس گفت شما
بزیید و برخوردار زحیات فِي دَارِكُمْ در سراهای خود
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است
و روز شنبه بشما عذاب فرود آید ذَٰلِكَ وَعْدٌ
این وعده ایست غَيْرُ مَكْذُوبٍ نه دروغ آورده اند
که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه
سرخ گشت و آدینه سیاه گردید و روز شنبه عذاب

نازل شد فَلَمَّا جَاءَ پس آنهنگام که آمد أَمْرُنَا فرمان ما
بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا نجات دادیم صالح
را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان که با او بودند از
گرویدگان بِرَحْمَةٍ مِنَّا بفضل و بخشش از نزدیک ما
نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مومنان را از ان
بلا برهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ و از رسوائی
آن روز می شاید که مراد روز قیامت باشد إِنَّ رَبَّكَ
بتحقیق که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا بر نجات
مومنان الْعَزِيزُ غالب بر دشمنان بهلاک ایشان
وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و فرا گرفت آنان را که ستم
کردند بر خود بکفر الصَّيْحَةُ فریاد عظیم مراد از صیحه
جبرئیل علیه السلام است و در زاد المسیر آورده که دران سه روز
که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها
کنده بودند و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم
آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل خود بیرون آمدند
یک دیگر را می خواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بر صورت
اصلی خود نمود پایش بر زمین و سر به آسمان و پرهای خود نشر

کرده از مشرق تا مغرب پایها روی زرد و پرهای وی
سبز و دندانهای سپید و براق پیشانی و باجلا و نورانی
و رخسارها برافروخته و موی سروی سرخ برنگ مرجان
ظاهر شد و افق را بپوشانید و ثمود آن حال را مشاهده نمود
و روی بماکن نهاده بقبور در آمدند جبرئیل علیه السلام
نعره بزد که موتوا علیکم لعنة الله و یکبار همه بمردند و لرزه
و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد
فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دِيَارِهِمْ در سرای های خود
جَاثِمِينَ مردگان و بر زمین چسپندگان كَأَن لَّمْ
يَغْنَوْا گویا که هرگز نبودند فِيهَا در آن سرای های در وسیط
آورده که خدای بدان صیحه هلاک کرد آن را که از قوم
ثمود بود در مشارق و مغارب و شمول و جنوب مگر یک مرد
که او را ابورغال گفتندی و از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم پرسیدند که ابورغال کیست حضرت فرمود که پدر
قبیله ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ بدانید که بتحقیق
که ثمود کافر شدند و پروردگار خود را أَلَا بُعْدًا بدانید
که دوری است از رحمت من لِّثَمُودَ مر قوم ثمود را وَلَقَدْ

ایشان
و نماند هیچ کس
ابورغال
و ابورغال
انکار کردند

جاءت

جَاءَتْ و هر آینه که بتحقیق آمدند رُسُلُنَا فرستادگان
ما از ملایکه که یازده و یا دوازده یا هفت هشت بودند
و دمیاطی گوید که سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
علیه السلام بر صورت جوانان ساده روی صاحب حسن و جمال
آمدند إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم علیه السلام بِالْبُشْرَى
بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام در
حقایق سلمی آورده است که آن بشارت بود بر دوام خلت
صاحب کشف الاسرار فرموده که چون اول خلیل را بنواخته
که وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا در آخر بدوام خلت بشارت
داده از قطیعت ایمن ساخت و هم در حقایق آورده
که آن مژده بود بظهور حضرت سید انبیا از صلب وی
و بآنکه سر او خاتم پیغمبران و صاحب لوای حمد است
و چه بشارت در مقابله این تواند بود که پدری را چنین
پسری باشد خوشا وقت آن پدر که چنین باشدش پسر
شاباش آن صدف که چنین پرورد گهر آبا از و مکرم و ابنا
از و عزیز صَلُّوا عَلَيْهِ بِالْمَعِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ و در دمیاطی
آورده که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط آمده بود

سیاه موی
علیه الصلوة والسلام

واسرافیل علیه السلام بشارت ولد مر ابراهیم را و میکائیل
بمحافظت لوط و اهل او و اخراج ایشان از موتفکات
القصه چون بنزد خلیل علیه السلام آمدند قَالُوا سَلَامًا
گفتند سلام می کنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ
گفت ابراهیم که جواب سلام من هست بر شما ابراهیم علیه السلام
خبر نداشت که فرشتگانند ایشان را در مهمان خانه بنشانید
فَمَا لَبِثَ پس درنگ نکرد أَنْ جَاءَ تا آن که آورده بِعِجْلٍ
حَنِيذٍ گوساله بریان کرده شده بر سنگ گرم پس خوان
بگسترد و صلا درداد ایشان دست بطعام دراز نکردند
فَلَمَّا رَأَى پس آن هنگام که دید ابراهیم علیه السلام أَيْدِيَهُمْ
دستهای ایشان را که مطلق لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نمی رسد
بدان گوساله یعنی دست بطعام نمی کنند نَكِرَهُمْ انکار کرد
آن را از ایشان یعنی منکر شمرد وَأَوْجَسَ و در دل
آورد مِنْهُمْ خِيفَةً از ایشان ترسی چه در ان زمان
هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول نمودی و چون
ایشان از طعام او نخوردند ترسید که دزدان باشند
و ضرری بدو رسانند چون ملایک احساس خوف نمودند

از وی قَالُوا گفتند ای ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام لَا تَخَفْ مترس إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرشته
گانیم فرستاده شده إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ بسوی قوم لوط
تا ایشان را عذاب کنیم وَامْرَأَتُهُ و زن ابراهیم
سارة بنت هاران قَائِمَةٌ ایستاده بود در پس پرده و سخن
ملایک استماع مینمود یا برای خدمت بر سر مهمانان ایستادگی
داشت چه سارة عمر یافته بود و پیر گشته و از کس روی نمی
پوشید همین که سخن فرشتگان شنود فَضَحِكَتْ پس بخندید
از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم
علیه السلام بود یا برای هلاک اهل فساد و گویند خنده او از
تعجب بود که می کرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب ایشان
یا متعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفت میماند از خوف
ابراهیم از سه تن با وجود بسیاری خشم و خدم خود و بر هر تقدیر
چون سارة بخندید فَبَشَّرْنَاهَا پس بشارت دادیم ما او را
بزبان ملایک بِإِسْحَاقَ بوجود آن فرزند اسحاق نام
وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ و از عقب اسحاق
یعقوب تخصیص بشارت بسارة جهت آن بود که بهجت و سرور

[illegible]

زنان بفرزند پشتر است و دیگر آن که ابراهیم علیه السلام
از هاجره پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزندی
نبود پس چون مژده فرزند شنود قَالَتْ يَا وَيْلَتَى
گفت ساره ای عجبا ءَأَلِدُ ایا من بزایم وَأَنَا عَجُوزٌ
و حال آن که من پیر زنم و دران وقت نود و نه سال از عمر
وی گذشته بود وَهَٰذَا بَعْلِي واین شوهر من شَيْخًا
درحالتی که پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله
إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این چیزی که می گویند لَشَيْءٌ عَجِيبٌ
هرآینه چیزی عجبست استعجاب او از راه عادت بود نه از
روی قدرت قَالُوا گفتند فرشتگان مر ساره را أَتَعْجَبِينَ
آیا شگفت می داری مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از کارهای خدای هیچ عجب
نیست که از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان دو پیر
فرزندی بیرون آرد قدرتی را که بر کمال بود کی چنینها
از و محال بود رَحْمَتُ اللَّهِ بخشایش خدای سبحانه وَبَرَكَاتُهُ
و برکت ها یعنی زیادتی خیرات او عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ برشما
ای اهل بیت و محققان برانند که برکات الهی آن بود که اسباط
جمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابراهیم و ساره پیدا شدند

دختر

صانع ذو الجلال

انه حمید

إِنَّهُ حَمِيدٌ بدرستی که خدای ستوده است با عطاء نعیم مَجِيدٌ
بزرگوار است با اظهار کرم فَلَمَّا ذَهَبَ پس آن هنگام که برفت
عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ از ابراهیم ترسی و فزعی که داشت
وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ و آمد بوی بشارت اولاد يُجَادِلُنَا
در ایستاده و مجادله کرد با فرشتگان ما فِي قَوْمِ لُوطٍ در
شان قوم لوط آورده اند که ملایک را گفت که شما هلاک می کنید
اهل قریه را که در و صد مومن باشند گفتند نی فرمود که اگر نود
باشند گفتند نی هلاک نمی کنیم همچنین تا ده ده کم می کرد تا بده
رسید و به پنج پس ملایک گفتند که در هر ده که یک مومن
باشد ما را بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم علیه السلام فرمود
که ان فیها لوطا بدرستی که دران قریه لوط و بنات وی
در آنجا بودند فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل وی را
بیرون خواهیم کرد از میان ایشان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ
لَحَلِيمٌ بدرستی که ابراهیم هرآینه بود بردبار و تعجیل نداشت
در انتقام از بدکاران أَوَّاهٌ آه زننده و تاسف خورنده
بر آدمیان مُنِيبٌ رجوع کننده بحضرت عزت و ذکر این
صفت ها دلالت دارد بدان که حامل بر مجادله ابراهیم

با فرشتگان رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشت
که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند
ملایکه گفتند یَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ ای ابراهیم علیه السلام
روی بگردان و درگذر عَنْ هَذَا از این جدال إِنَّهُ قَدْ جَاءَ
بدرستی که آمده است أَمْرُ رَبِّكَ فرمان آفریدگار تو بعذاب
ایشان وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ و بدرستی که آینده است بدیشان
عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ عذابی باز ناگردیده بجدال
و دعا پس ملایکه ابراهیم را وداع فرمودند روی بموتفکات
نهادند و آن چهار شهرستان بودند در هر یکی صد هزار
مرد شمشیرزن چون نزدیک سدوم رسیدند لوط در آنجا
می بود چون نگاه کردند دیدند که وی در زمین کار می کرد
پیش وی رفتند و سلام کردند وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا
و آن هنگام که آمدند فرشتگان ما لُوطًا بسوی لوط سِيءَ
بِهِمْ اندوهگین شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا
و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمان داری
بلکه بسبب آن که ایشان را دید با رویهای خوش و مویهای
دلکش از بدی و بی باکی قوم اندیشید وَقَالَ و گفت

شده
نموده

صورتها

هذا

هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ این روزی سخت است بر من
آورده اند که حق تعالی با ملایک گفته بود که تا لوط چهار نوبت
بر بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط که
مهمانان را دید گفت بشما نرسیده است خبر این شهر و اهل او
و از کار ایشان گفتند کار ایشان چیست لوط را شرم
آمد از ایشان گفت که گواهی می دهم که بدترین اهل عالم این
قوم اند جبرئیل علیه السلام بمیکائیل علیه السلام اشارت نمود
که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان روی بشهر آورد
و چون بدروازه شهر رسیدند همان سخن را تکرار کرد و چون
بشهر درآمدند دیگربار اعاده فرمود و چون بخانه رسیدند
دیگربار ادا کرده و شهادت اربع وجود گرفت بعضی مردم
مهمانان لوط را دیدند خبر بدیگران رسید یا زن لوط اکابر
قوم را خبر کرد روی بدر خانه لوط نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ
و آمدند بلوط قوم او يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ شتابان دوانیده
شده بسوی او وَمِنْ قَبْلُ و پیش از این وقت نیز
كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عملهای بد می کردند
از لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس

و برای استهزا نشستن بر سر راهها و چون قوم بدر خانه
لوط آمدند و طلب مهمانان کردند قَالَ يَا قَوْمِ گفت لوط
ای گروه من هَؤُلَاءِ بَنَاتِي اینک دختران من
که ایشان را بخواهید هُنَّ ایشان أَطْهَرُ لَكُمْ
پاکیزه ترند مر شما را تزویج ایشان بشرط ایمان بوده و یا
در شریعت وی تزویج مومنان با کفار می توانست
کرد حضرت لوط از فرط فتوت و رحمت و کرم دختران را
فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد بنات نساء ایشان
بوده چه هر نبی پدر امت خودست از حیثیت تربیت
و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند فَاتَّقُوا اللَّهَ و مباح
پس بترسید از خدای بترک فواحش وَلَا تُخْزُونِ
و مرا رسوا مکنید فِي ضَيْفِي در شان مهمانان من
أَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَشِيدٌ مردی
راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد
قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی
که مَا لَنَا نیست ما را فِي بَنَاتِكَ در دختران تو
مِنْ حَقٍّ هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ و بتحقیق تو می دانی

ما الله

هر آینه مَا نُرِيدُ آنچه ما می خواهیم از ایشان فاحشه
قَالَ گفت لوط علیه السلام در جواب ایشان لَوْ
أَنَّ لِي بِكُمْ کاشکی که مرا باشد قُوَّةً بدفع شما قوتی
یا اگر مرا قوتی باشد در دفع من هر آینه شما را دفع کنم
أَوْ آوِي یا پناه گیرم و باز گردم إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ
بر کن سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان دفع و منع شما
توانم کرد در احادیث صحاح وارد است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که رحم الله اخی
لوطاً کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای تعالی
پناه گرفت و حق سبحانه و تعالی او را یاری داد چه
ملجاء درماندگان جز درگاه او نیست آستانش
که قبله گاه همه است ❊ ز همه آفتی پناه همه است ❊ هر که دل
در حمایتش بسته است ❊ از غم هر دو کون او رسته است ❊
آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود
و از پس در با ایشان مجادله مینمود ایشان دیوار را
بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط علیه السلام
بغایت مضطرب حال و اندوه ناک شد ملایکه که او را بدن

اضطراب و خروش و جزع دیدند قالوا یا لوط
گفتند ای لوط علیه السلام انا رسل ربک بدرستیکه
ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل
شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک
نمیرسند باضرار و بایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد
تو قدم ازمیان ایشان بیرون نه ما را با ایشان گذار
پس جبرئیل علیه السلام پیش ایشان باز رفت و پرهای خود را
برروی ها ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط
بیرون دویدند و میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحر اند
پس جبرئیل علیه السلام فرمود فاسر باهلک
پس ببر کسان خود را بقطع من اللیل بپارهٔ از
شب یعنی بعض از گذشتن برخی از شب ولا یلتفت
و باید که التفات نه کند و اپس نگرد منکم احد
از شما یکی را پس همه اهل خود را ببر الا امراتک
مگر زن خود را که او کافرست انه مصیبها بدرستی که
رسنده است اورا ما اصابهم آنچه رسید بدیشان
یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط علیه السلام

وازغایت

و ازغایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن
ایشان جبرئیل علیه السلام گفت ان موعدهم
هلاک — الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است
لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل گفت
الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزد
فلما جاء امرنا پس چون آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب
ایشان جبرئیل علیه السلام فرمودیم تا پرهای خود را در زیر
شهرهای ایشان در آورده و برداشت تا بجایی که
اهل آسمان آواز خروس و بانگ سگان ایشان شنودند
پس حکم کردیم تا بیفکند و ما بقدرت کامله جعلنا
شهرها — گردانیدیم عالیها سافلها زبر آن شهرها را زیر آن
یعنی سرنگون ساختیم و امطرنا و بارانیدیم علیها
بران شهرها بعد از سرنگون شدن آن حجارة سنگ
من سجیل از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل است و آن
گلی باشد که به آتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی است در آسمان
یا نام آسمان دنیاست یا سجین که نام جهنم باشد یعنی آن سنگ
باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ آن سنگها بوده

مَنْضُودٍ بر هم نهاده یا پی در پی مُسَوَّمَةً نشان
کرده شده بخطوط سیاه و سپید چون جزع یا بابرص و حمرة
و در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود بعضی از آنها سپید
و بر و نقطها سیاه و برخی سیاه و بر و نقطها سپید یا نام
هر کس که بر و باران می شد بر آن سنگ نوشته بود یا آماده گشته
عِنْدَ رَبِّكَ در نزد خزاین پروردگار تو برای عذاب
ایشان و در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او
برابر حبی بوده و سنگ خورد او مساوی نخودی قولی آنست که
سنگ بر جماعتی بارید که از آن قوم در دیار خود نبودند
پس هر کجا که از ایشان کسی بود سنگی مقرر بنام او بر سرش
آمد هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بجرم مکه در آمد
و تا چهل روز آن سنگ که بنام او مقرر بود در هوای معلق
بایستاد تا هین که از حرم مکه بیرون رفت و بر وی آمد
و هلاک کرد وَمَا هِيَ و نیست آن سنگ عذاب مِنَ
الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ از ظالمان دور چه ایشان را
استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد نظم چو عالم از
ستمگر ننگ دارد عجب نبود که بر وی سنگ بارد چو ظالم

نام او

شد

بسیار
مکان را سنگ در خورد است

بهر

به پی سنگ بردار و گفته اند ضمیر هی راجع بقری است
کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستمکاران مکه دور
نیست در اثنای اسفار بدان دیار می گذرند پس اولی آن که
بنظر اعتبار در آن نگرند و از عذاب عقوبت ترسان شده
حال خود را به ایمان و احسان باصلاح آورند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ
و فرستادیم باولاد مدین یا باهل کنعان بلده مدین أَخَاهُمْ
شُعَيْبًا برادران ایشان شعیب را قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
اللَّهَ گفت ای گروه من بپرستید خدای را به یگانگی مَا لَكُمْ
نیست مر شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدای جز وی
وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و مکاهید و کم مکنید یعنی پیمانه را در
پیمودن مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن
موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستی که من می بینم شما را
با توانگری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد
شما را بخیانت ملک مردم منعم و توانگرید رسم حق گذاری است
که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان
باز گیرید وَإِنِّي و بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ
می ترسم بر شما این خیانت که دارید عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ

نکاییل را

از عذاب روز گرد در اینده توصیف یوم با حاطه که صفت
عذاب ستُ بجهت وقوع آنست در وی یعنی در ان روز
عذاب گرد شما را فرا گیرد که هیچ کس راه رهائی نیابد مراد
عذاب قیامت ست یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از
تنقیص کیل و وزن امر می کند بایفاد آن و آن غایت
مبالغه ست **وَيٰقَوْمِ** وای گروه من **اَوْفُوا الْمِكْيَالَ**
تمام بپمائید کیل را به پیمانه **وَالْمِيزَانَ** و تمام سنجید میزان را
بترازوی **بِالْقِسْطِ** بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت
در کیل و وزن هرچه می خریدند از ثمن آن چیزی باز می گرفتند
واطراف و دینار را نیز میبریدند دران باب میفرماید **وَلَا
تَبْخَسُوا النَّاسَ** و کم مکنید مردمان را **اَشْيَاءَهُمْ** چیزهای ایشان
یعنی بها و هرچه میخرید یا قراضه که از درم و دینار میبرید
وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید **فِي الْاَرْضِ** در زمین
بلد خود **مُفْسِدِينَ** در حالتی که تباه کاران باشید **بَقِيَّتُ اللّٰهِ**
آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام **خَيْرٌ
لَكُمْ** بهترست مر شما را از آنچه بخیانت جمع می کنید **اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**
اگر هستید باور دارندگان قول مرا **وَمَا اَنَا عَلَيْكُمْ**

ودرم

ونیستم

ونیستم من بر شما **بِحَفِيظٍ** نگاهبان که شما را از قبایح
باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من سولی ام پیغام
رساننده و نصیحت کننده بر من رسانیدن ست و بس و
من آنچه شرط بلاغ ست با تو می گویم تو خواه از سخنم بپذیر
خواه ملال آورده اند که انبیاء علیهم السلام بر دو قسم
بودند بعضی آن که ایشان را فرمان بحرب بود چون موسی و داود
و سلیمان و برخی آن که ایشان را بحرب نفرمودند چون شعیب علیهم السلام
از ان جمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز
موعظه می گفت و خود همه شب نماز می گذارد **قَالُوا يَا شُعَيْبُ**
گفتند قوم او که ای شعیب علیه السلام **اَصَلٰوتُكَ تَاْمُرُكَ**
آیا نمازهای تو می فرمایند ترا آن که امر می کنی **اَنْ نَتْرُكَ**
بتکلیف آن که ما ترک کنیم **مَا يَعْبُدُ اٰبَاؤُنَا** آنچه
پرستنده اند پدران ما از بتان **اَوْ اَنْ نَفْعَلَ** یا دوست
بداریم از آنچه می کنیم **فِي اَمْوَالِنَا** در مالهای خود **مَا نَشٰٓؤُا**
آنچه می خواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز گرفتن ثمن یا قطع
اطراف دراهم و دنانیر **اِنَّكَ لَاَنْتَ الْحَلِيمُ**
بدرستی که تو هر آینه بردباری **الرَّشِيدُ** راه یافته بزعم

خود یا این سخن از روی تهکم می گفتند و مراد ایشان اضداد
این صفتها بود یا بطریق استبعاد می گفتند که تو با آن که
بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان می گویی
قال یقوم گفت شعیب علیه السلام که ای گروه من ارایتم
چون می بینید و می گویید ان کنت علی بینة
اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی من ربی از نزد پروردگار خود
و رزقنی و روزی داده باشد مرا منه از نزد خود
رزقا حسنا روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال
بی خیانت و بخس و تطفیف یا مراد دولت بر کمال و تکمیل
ارزانی داشته بود و سعادات روحانی و جسمانی عطا
فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنیم وما ارید
ان اخالفکم و نمی خواهم من آن که مخالفت کنم شما را
و بیایم الی ما انهیکم عنه بسوی آن چیزی
که شما را از آن نهی می کنم یعنی شما را از چیزی منع میکنم تا خود
مرتکب آن شوم بلکه از هر چه باز می دارم خود نیز باز می ایستم
ان ارید نمی خواهم الا الاصلاح مگر بصلاح
آوردن کارهای شما ما استطعت ما دام که بتوانم

تطفیف کم سنجیدن

باشد

شما را

دعا و شعر

وما توفیقی و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بسر
منزل صواب و صلاح الا بالله مگر بهدایت و معونت خدای
علیه توکلت برو توکل می کنم که او قادرست بر همه چیز
و غیر او عاجز اند والیه انیب و بسوی او باز می گردم
در هر چه نیت می کنم ویقوم و ای گروه من لا یجرمنکم
شما را بران ندارد شقاقی دشمنی من و ستیزکاری با من
ان یصیبکم که برسد شما را مثل ما اصاب مانند آنکه
برسید قوم نوح گروه نوح علیه السلام را از سبب طوفان
او قوم هود یا قوم هود علیه السلام را از باد صرصر
او قوم صالح یا گروه صالح علیه السلام را از رجفه
وما قوم لوط و نیستند گروه لوط علیه السلام منکم
از شما ببعید دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک اند
اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید واستغفروا
ربکم و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود بایمان ثم
توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت او و از پرستش غیر او
ان ربی بدرستی که پروردگار من رحیم بخشنده بر
مستغفران ودود و دوست دار تایبان است

وَدُود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول
نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا
یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را
برین وجه آورده که دوست دارنده نیکی همه خلق و دوست
دلهای بحق یعنی او نیکی را دوست می دارد و نیکان او را دوست آراسته
می دارند و فی الحقیقت دوستی ایشان فرع دوستی اوست
زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان و سبب
محبت می باشد غیر او را ثابت نیست پس خود را دوست می دارد
وازین باب نکته چند در آیه یحبهم و یحبونه بر منظره عیان
جلوه نموده وللوالد الاعز زیدت حقایقه صفیا نظم ای
حسن تو داده یوسفان را خوبی وا ز عشق تو کرده عاشقان
یعقوبی گر نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست در مرتبه محبی
ومحبوبی قَالُوا یَا شُعَیْبُ گفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ
فهم نمی کنیم کَثِیْرًا مِّمَّا تَقُوْلُ بسیاری از آن چه می گویی
از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل
وعدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی نکو می گفتند
واگرچه فهم کلام او می کردند که او خطیب الانبیا بوده

و دیگر می گفتند

بدرستی که
و دیگر می گفتند وَاِنَّا لَنَرٰیکَ و ما می بینیم ترا فِیْنَا
در میان ما ضَعِیْفًا بی قوت در دفع ما یا ضعیف البصر
وَلَوْلَا رَهْطُکَ و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند
و ما ایشان را عزیز می داریم لَرَجَمْنٰکَ هر آینه ترا سنگسار
می کردیم وَمَا اَنْتَ و نیستی تو عَلَیْنَا بِعَزِیْزٍ با عزت
و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود قَالَ یٰقَوْمِ
گفت شعیب که ای گروه من اَرَهْطِیْٓ آیا عشیره و گروه من
اَعَزُّ عَلَیْکُمْ عزیزترند بر شما و دوست ترند نزد شما مِنَ
اللّٰهِ از خدای وَاتَّخَذْتُمُوْهُ و فرا گرفته اید شما امر
خدای را وَرَآءَکُمْ و از پس پشت خود ظِهْرِیًّا
هم چون متروک فراموش شده یعنی حق تبار من نگاه می دارید
و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید اِنَّ رَبِّیْ بدرستی که
آفریدگار من بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه شما می کنید مُحِیْطٌ
آگاه است بر وجهی که هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و بران شمارا
مجازات خواهد فرمود وَیٰقَوْمِ اعْمَلُوْا وای گروه من
کار کنید عَلٰی مَکَانَتِکُمْ بر جایهای خود که دارید از شرک
وبخس اِنِّیْ عَامِلٌ که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود

سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید مَنْ يَّأْتِيْهِ آنکس
را که بیاید برو عَذَابٌ يُّخْزِيْهِ عذابی که او را رسوا
کند یا بفضیحت او را تمام هلاک سازد وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ
و آن کس را که او دروغ گویست بزعم شما یعنی زود باشد که من برحقم که بدانید
یا شما وَارْتَقِبُوْا و انتظار برید آن را که من می گویم اِنِّيْ
مَعَكُمْ رَقِيْبٌ که من نیز با شما از منتظرانم وَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا و هنگام بدرستیکه
که آمد عذاب ما نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات دادیم شعیب را وَالَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا مَعَهٗ و آنان را که ایمان آورده بودند با او
بِرَحْمَةٍ مِّنَّا ببخشایشی از فضل و کرم ما وَاَخَذَتِ الَّذِيْنَ
ظَلَمُوا و بگرفت آنان را که کافر بودند الصَّيْحَةُ آواز
جبرئیل علیه السلام که ایشان را گفت مُوتُوا جمیعاً علیکم لعنة الله فان
فَاَصْبَحُوْا فِيْ دِيَارِهِمْ پس گشتند در سرای های خود
جٰثِمِيْنَ مردگان و بر زمین افتادگان كَاَنْ لَّمْ يَغْنَوْا ٤
گویا که هرگز اقامت نموده اند فِيْهَا دران دیار اَلَا بُعْدًا لِّمَدْيَنَ
بدانید که هلاکت است قوم مدین را و دوری از رحمت من
كَمَا بَعِدَتْ ثَمُوْدُ همچنان که هلاک شدند و ملعون گشتند
ثمود و تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت آن که عذاب هر دو قوم

صحه

بصیحه جبرئیل بود و در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که هیچ کس از دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم وملعون
شعیب علیه السلام و صالح علیه السلام اما قوم ثمود را صیحه از
تحت ایشان و اهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ
اَرْسَلْنَا و بتحقیق که ما فرستادیم مُوْسٰى بِاٰيٰتِنَا
موسی علیه السلام را با معجزات که نشانهای صحت نبوت او
بودند وَسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ و بحجتی قاهر و واضح که آن
عصا و ید بیضا بود ایراد عصا بذکر جهت وضوح او است
اِلٰى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و علیه اللعنة وَمَلَا۟ئِهٖ
و گروه اشراف از قوم او فَاتَّبَعُوْا پس پیروی کردند آن
گروه اَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کفر کافر شدن
بموسی علیه السلام وَمَآ اَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود کار فرعون
بِرَشِيْدٍ بر نهج رشد و صواب و چون امور متابعت
او کردند و فردا نیز تابع او باشند يَقْدُمُ قَوْمَهٗ
پیش روی کند فرعون قوم خود را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
روز رستخیز فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ پس در آرد ایشان را
در آتش دوزخ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُوْدُ

و بدکامیست درآمده شده در وی یعنی آتش دوزخ چه موردکه آن آبخور است برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آتش مورودی است بر ضد آن وَأُتْبِعُوا و از پی درآورده شدند فرعون و قوم او فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً درین سرای لعنت را وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز نیز لعنت در پی ایشان است بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطائی است داده شده بدیشان یعنی لعنت هر دو جهان ذَٰلِكَ این خبر مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ از اخبار دیهها هلاک شده است که نَقُصُّهُ عَلَيْكَ قصه او را بر تو می خوانیم مِنْهَا بعضی ازان دیهها قَائِمٌ باقی است نه آباد ان چون زرع قایم ایستاده وَحَصِيدٌ و برخی ازان مفقود است یا خراب چون کشت درویده و گفته اند که قایم آنست که اثر آن دیده می شود چون دیار عاد و ثمود و حصید آن که آثارش باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم نکردیم بر اهل آن دیهها بهلاک ایشان وَلَٰكِنْ ظَلَمُوا و لیکن ایشان ستم کردند أَنْفُسَهُمْ بر تنهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود

فما اغنت

فَمَا أَغْنَتْ پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند عَنْهُمْ از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتِي آن خدایانی که از روی اعتقاد يَدْعُونَ بودند که می خواندند و می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای یعنی الهه ایشان بازنداشتند از ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از عذاب لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وقتی که آمد فرمان خداوندگار تو بعذاب ایشان وَمَا زَادُوهُمْ و نیفزودند ایشان را بتان غَيْرَ تَتْبِيبٍ جز زیانکاری و هلاکت وَكَذَٰلِكَ و مانند این گرفتن است أَخْذُ رَبِّكَ گرفتن پروردگار تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ چون بگیرد اهل دیهها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آن که اهل آنها ظالم باشند إِنَّ أَخْذَهُ بدرستی که گرفتن خدای أَلِيمٌ شَدِيدٌ دردناک و سخت است و ازان گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهائی نیست کسی که زصرصر ظلمش دمادم چراغ عیش مظلومان بمیرد نمی ترسد ازان که بزد تعالی اگرچه دیر گیرد سخت گیرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه یاد کردیم درین قصص لَآيَةً هر آینه عبرتی است لِمَنْ خَافَ

هر کسی را که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ از عذاب
آن سرای ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ آن روز
قیامت روزی است که جمع کرده شوند برای آن روز
مردمان یعنی همه خلق را دروی جمع کنند وَذَٰلِكَ
وآن روز قیامت يَوْمٌ مَشْهُودٌ روزی است
حاضر شده دروی اهل آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ
و بازپس نمیداریم آن روز را إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ
مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی
در نرسد قایم نکردد يَوْمَ يَأْتِ روزی که بیاید
آن روز مشهود لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید هیچ کس
سخنی که او را نفع رساند إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری
خدای تعالی واین در موقفی خاص باشد و موقفی دیگر
نباشد که در و اجازت سخن گفتن نیز نبود هذا یوم لا
ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون فَمِنْهُمْ
پس بعضی از اهل موقف شَقِيٌّ بدبخت باشد که بمقتضی وعید
دوزخ جای او بود وَسَعِيدٌ و نیکبخت باشد
که بموجب وعده بهشت ماوای او بود در حقایق سلمی

از شقیق

علامات السعادة خمس
وعلامات الشقاوة خمس

از شقیق بلخی قدس سره نقل می کند که علامت سعادت
پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا
و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج چیز است
سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بیحیائی
شیخ ابو سعید خراز فرموده که حق سبحانه و تعالی درین
سوره دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری
و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار برآورده
و دیگر حکم ازل که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ
یافته و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از هیبت
آن جبر و سطوت این حکم فرموده که شَيَّبَتْنِي سورة هود
نظم آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار
واین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین ؛ عدل او میراند
او را سوی أَصْحَابُ الشِّمَالِ فضل او می خواند این را نزد
اصحاب الیمین فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فاما آنان که بدبخت
شدند فَفِي النَّارِ پس در آتش دوزخ اند لَهُمْ فِيهَا
مر ایشان را است در آن آتش زَفِيرٌ فریاد سخت
وَشَهِيقٌ و ناله زار از زفیر صوت شدید را گویند

واستعمال او در مبدای صوت حمار است و شهیق
صوت ضعیف بود و در آخر صوت او و شهیق مستعمل باشد و تشبیه
می کند و زفیر و شهیق را بانکر اصوات و این بدبختان
باین ناله و افغان خالدین فیها جاوید باشند در آتش
ما دامت السموات والارض همیشه تا آن که آسمانها و زمین ها
بجاست این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید و تخلید است
پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین باز بسته
نباشد چه نصوص دلالت بر تابید دوام اهل نار و انقطاع
دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد
کفار را که شقیانند عبارت از ایشان است جاویدان
در دوزخ خواهند بود الا ما شاء ربك
مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب
نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر غیر
از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت است
و یکی از آن تا آن است که با آتش عذاب کنند پس
استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ
ان ربك بدرستی که آفریدگار تو فعال لما یرید

کننده است

کننده است هر چیز را که خواهد از انواع تعذیب
واما الذین سعدوا و اما آنان که نیکبخت
شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشت خالدین
فیها جاوید باشند در آن ما دامت السموات
والارض مادام که باشد آسمان آخرت و زمین
آنجا بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
زمین و آسمان بدل این آسمان و زمین نو خواهند بود
حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام
آسمان و زمین از حیثیت جوهر ایشان مراد است نه از حیثیت
صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب
هر چه بالای سر باشد آن را آسمان گویند و آنچه زیر قدم
بود آن را ارض خوانند پس مادام که فوق و تحت باشد
سعدا در بهشت باشند الا ما شاء ربك مگر آنچه خواهد
پروردگار تو که ایشان را از جنات نعیم دولتی رسانند زیادت
از آن که رتبه دیدن است و رضوان یا بهتی که کنه آن را نداند
مگر وی که عالم است بجمیع معلومات و نکته فلا تعلم نفس ما
اخفی لهم من قرة اعین موید این قول است و تتمه از این باب

ابتداء

قوله تعالی الا ما شاء ربک الاله استثناء من الخلود فی النار لان بعضهم وهم فساق الموحدین یخرجون منها
وذلک کان فی حجة الاستثناء لان زوال الحکم عن الکل یکفیه زواله عن البعض وهم المراد بالاستثناء الثانی فانهم مفارقون
من الجنة ایام عذابهم فان التابید من مبدأ معین ینتقض باعتبار الابتداء کما ینتقض باعتبار الانتهاء وهولاء وان
شقوا بعصیانهم فقد سعدوا بایمانهم ۱۲ تفسیر بیضاوی

در تفسیر سورهٔ توبه ورضوان من الله اکبر ذکر یافت و بباید
دانست که همه علمای تفسیر درین استثنا سخن بسیار گفته اند
در زاد المسیر آورده که استثنا و لا یفعله و در معالم آورده — لا یفعله
که خدای تعالی بدین استثنا دانا تر است و اگر قول همه آورده
شود شرط ایجاز که در اول مقرر شده باقی نمی ماند والله الباقی — شرح
له الحکم والیه ترجعون عطاء عطا دادیم ایشان را
عطا دادنی غیر مجذوذ نا منقطع یعنی ممتد الی غیر
النهایت فلا تک پس مباش تو فی مریة در گمان
مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم است و حقیقت
خطاب راجع بامت می فرماید که بشک مباشید در گمان
مما یعبد هؤلاء از آنچه می پرستند این گروه مشرکان
درانکه ضلالت مؤدی بهلاک است یعنی شک مکنید درانکه
از عبادت بتان گمراهی است که آخر بهلاک ایشان کشد
چنانچه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد ما یعبدون
نمی پرستند اهل شرک بتان را الا کما یعبد مگر بر وجهی که
می پرستیدند آباؤهم من قبل پدران ایشان
پیش ازین یعنی بباطل و انا لموفوهم وبدرستی که ما

هر آینه باتمام رسانندهٔ ایم برایشان نصیبهم بهرهٔ ایشان را
از عذاب غیر منقوص در حالتی که آن نصیب ناکاسته
نباشد ولقد آتینا و هر آینه ما دادیم موسی الکتاب — ع
موسی را توریت فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد
دران یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند
و بعضی کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن
ولولا کلمة سبقت و اگر نه سخنی است پیشی
گرفته من ربک از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان
لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی
علیه السلام تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق
ازان نجات یافتی وانهم وبدرستی که کفار قوم تو لفی
شک هر آینه در گمان اند منه از قرآن شریف مریب
کافی در ریبت افکنده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده
گردانند وان کلا و بدرستی که هر یک از مختلفان
لما لیوفینهم ازان جمله اند که هر آینه تمام خواهد داد ربک
پروردگار تو اعمالهم جزای کردار ایشان بعضی ان را
نافیه می دارند و لما بمعنی الا یعنی هیچ کس نیست مگر خدای تعالی

جزای کردار او بروجهی که باید بدو رسانند صاحب ایجاز البیان
فرموده که چون در لمّا معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوف
باید کرد برین وجه که وان کلاًّ لمّا یبعثوا لیوفینهم وچون
اعراب این کلام خالی از اشکال نیست این مقدار
بسط مناسب نموده واین وجوه بر تقدیر تشدید لمّا بود
واگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لمّا
موطیه قسم است وتنوین عوض از مضاف الیه وما زایده
وتقدیرش چنین باشد که وان کلهم لیوفینهم اِنَّهُ
بدرستی که خدای بِمَا یَعْمَلُوْنَ با آنچه شما می کنید خَبِیْرٌ
داناست وچیزی از و فوت نشود تا توفیه جزا تواند کرد
نظم همه کار بنده دانا اوست بمکافات هم توانا اوست
فَاسْتَقِمْ پس تو مستقیم باش كَمَا اُمِرْتَ همچنان که فرموده
شدی وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وباید که مستقیم شوند با
بفرمای که مستقیم گردند آنان که بازگشته اند از کفر وایمان
آورده اند که با تو استقامت آنست که مستقیم باشند بر اوامر و
نهی امام قشیری رحمة الله فرموده که مستقیم آن کس است
که از راه حق باز نگردد تا بمنزل وصال رسد در حقایق

سلم

سلمی از جوزجانی قدس الله سره نقل می کند که طالب کرامت
مباش طالب استقامت باش محمد بن فضل رحمة الله فرموده که آن
چیزی که به بود وی همه نیکویها نیکو شود وبه نبود وی همه
نیکیها زشت شود استقامت است شیخ الاسلام این
سخن را قدس سره بشنید وگفت که وی بسیار نیکو گفته است
ودلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضل
تر است گفت استقامت ابو علی نسوی رحمه الله فرموده
که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در واقعه دیدم
گفتم چنانکه شیبتنی از سوره هود علیه السلام چه چیز است فرمود
که قوله فاستقم کما امرت ای عزیز هر گرا قدم مترسخ بناشد
رنجش ضایع است شیخ ابو علی دقاق رحمة الله گفته که استقامت
آن است که سر خود را از ماسوی الله محفوظ دارد چنانچه
خواجه عصمت بخاری رحمة الله علیه در صفت اهل استقامت
فرموده که نظم کسی را دانم اهل استقامت که باشد بر سر
کوی ملامت ز رأو صاف طبیعت پاک گرده باخلاق الهی
جان سپرده تمام از گرد تن دامن فشانده برفته
سایه وخورشید مانده وَلَا تَطْغَوْا واز حد در مگذرید

چیست

انه بما تعملون بدرستی که خدای داناست بدانچه
شما می کنید بصیر بیناست ولا ترکنوا و میل مکنید
الی الذین ظلموا بسوی آنان که ستم کردند یعنی مداهنه
منمائید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید
ایشان را بر بیداد گری ایشان سفیان ثوری رحمة الله
فرموده که هر که قلمی برای ظالمی بتراشد یا سیاهی در دوات
ایشان بریزد یا کاغذ بدست ایشان بدهد تا بنویسند در ظلم
ایشان شریک شوند و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی
در بادیه تشنه باشد و بر هلاک مشرف بود او را آب
توان داد فرمود که نی گفتند اگر آبش ندهند بمیرد فرمود
که دع یموت آن چنان بدر زندگانی مرده به پس حقسبحانه
و تعالی از فرط رحمت فرمود که میل بظالمه مکنید فتمسکم
النار که پس شمارا بساید یعنی بشما برسد آتش دوزخ وما لکم
و نیست شمارا من دون الله بجز خدای من اولیاء
از دوستان و عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون
پس شما یاری داده نشوید واقم الصلوة و بپا دار
نماز را طرفی النهار در دو طرف روز وزلفا

م الله

زکن

من اللیل و در ساعتها از شب نماز طرف اعلی روز نماز
بامداد است و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف
اللیل مغرب و عشاست آورده اند که عمر بن غزیه رضی الله
عنه خرما می فروخت زن صاحب جمالی که بخرما خریدن آمده بود
گفت خرما خوبتر در خانه است چون مرأت بخانه وی درآمد
عمر وی را تقبیل نموده و فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و بکریه بیان حال گذشته
بعرض رسانید آیت فرود آمد که ان الحسنات
بدرستی که نیکویها یعنی نماز پنجگانه یذهبن السیئات
برنده و محو کننده بدیها را که غیر از کبایر باشند حضرت عمر
پرسیدند که نماز دیگر بامداد با ما گذاردی گفت آری
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که همی کفارهٔ ذنبک
که آن نماز کفارت این گناهست گفتند یا رسول الله این حال
مر او راست خاصه فرمود نی برای عموم مردمانست و موید
این در حدیث آمده که از نماز تا نماز کفارت گناهانست
که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب
نمایند پس معلوم شد نماز پنجگانه با جماعت کفارت گناهانست

مر مومنان را باید که پنجگانه بجماعت ادا نماید باشد دفع
می کنند و بعضی بر آنند که حسنات گفتن کلمات اربعه است
یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ذلک این فرمان و این وعده ذکری للذاکرین
پندیست مر یاد کنندگان را واصبر و صبر کن بر امتثال
او امر و اجتناب از نواهی فان الله پس بدرستی که خدای
لا یضیع ضایع نه کرداند اجر المحسنین اجر
نیکوکاران را عدول از مضمر اشارت به آن است که شکیبائی
از احسان است فلولا کان پس چرا نبود من القرون
من قبلکم از اهل قرنها که پیش از شما بودند اولوا بقیة
خداوندان عقل و رای که از روی جزم ینهون باز داشتندی
مفسدان را عن الفساد فی الارض از تباهکاری
در زمین تا عذاب فرو نیامدی الا قلیلا ولیکن اندک
بودند ممن انجینا از آنها که نجات دادیم ایشان را
از عقوبات منهم از گذشتگان که ایشان نهی می کردند
واتبع الذین ظلموا و پیروی کردند آنان که
کافر بودند ما اترفوا فیه از آن چیز که منعم شده

بودند در آن یعنی متابعت آرزوهای نفس کردند و تمام اهتمام
بتحصیل اسباب شهوات مصروف کردانیده از ماورای آن از
حق اعراض نمودند وکانوا مجرمین و بودند کافران
تباهکاران وما کان و نه خواست ربک پروردگار
تو لیهلک القری که هلاک کند اهل دیها را بظلم
بشرک واهلها مصلحون و حال آن که اهل آن بموضع
بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک
هلاک نکنند تا فساد و ظلم به آن منضم نه کردد و از این جا گفته اند
الملک یبقی بالعدل مع الکفر ولا یبقی بالظلم مع الاسلام
ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو لجعل
الناس هر آینه کردانیدی مردمان را امة واحدة
یک گروه یعنی بر یک دین و بر یک آیین ولا یزالون
و نه همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق و
باطل چون یهود و نصاری و مجوس الا من رحم مگر
آن را که رحمت کند ربک پروردگار تو بر وی و او را بایمان
راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند یعنی مختلف اند
در روزی یکی توانگر است و یکی درویش مگر آن که خدای

و می را قناعت دهیم وَكَذٰلِكَ و از برای این اختلاف
خَلَقَهُمْ آفریده است خدای مردمان را برای رحمت آفریده
راه یافتگان را وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ و تمام شد
سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با ملائکه گفته و آن این است
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آیینه پر سازیم دوزخ را از
عاصیان مِنَ الْجِنَّةِ از دیوان وَالنَّاسِ و آدمیان
أَجْمَعِينَ همه ایشان وَكُلًّا و هر چیز را نَقُصُّ
برتو
می خوانیم عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ از اخبار پیغمبران و آن
خبر چیست مَا نُثَبِّتُ آنچه ثابت می گردانیم و برجای
می داریم بِهِ به آن فُؤَادَكَ دل ترا یعنی فایده اخبار
رسل آنست که دل تو یارا بدو یقینت بیفزاید و برادای
رسالت ثبات نمائی و بر ایذای کفار شکیبائی فرمائی
وَجَاءَكَ و آمده است بتو فِي هٰذِهِ الْحَقُّ درین
سوره آنچه درست و راست است در معالم فرموده که تخصیص
این سوره برای تشریف است والا حق در همه سوره قرآنی است
وگفته اند هذه اشارت باخبار مذکور است و درین سورت
یعنی این خبرهای راست است وَمَوْعِظَةٌ و پندی است

و ذکری

وَذِكْرَىٰ و یاد کردنی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را وَقُلْ
و بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
مر آنان را که ایمان نمی آرند اعْمَلُوا عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ در
حالتی که بر آن متمکنید إِنَّا عَامِلُونَ بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم
بر همان حال که داریم وَانْتَظِرُوا و چشم دارید بما انقلاب
زمان را إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ما نیز منتظریم
نزول عذاب خدای را بشما وَلِلَّهِ و مر خدای راست غَيْبُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ علم آنچه غایب است از
آسمانها و زمینها وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ
کارها همه
و بسوی او باز گردد و حفص یرجع مجهول می خواند یعنی باز گردانیده
شود همه کارها بسوی او فَاعْبُدْهُ پس پرستش کن او را
که مرجع همه اوست وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن برو تقدیم
عبادت بر توکل اشارت است به آن که نفع توکل بعد از آن
رسد و توکل بمجرد گفتار بی اعتبار بود وَمَا رَبُّكَ
و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ بی خبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه
بندگان می کنند و حفص بخطاب می خواند و مخاطب همه مردمانند
و در تیسیر از کعب الاحبار رضی الله عنه نقل می کند که فاتحه توریت

آیة اول است از سورة انعام و خاتمة آن آیة آخر از سوره
هود علیه السلام والحمد لله اولا و اخرا سورة یوسف
علیه السلام وهی مکیة مائة واحدی عشرة آیة
بسم الله الرحمن الرحیم الر
در کشف الاسرار آورده که این حروف اگر از متشابهات
قرآن است لا یعلم تاویله الا الله وگفته اند مراد ترکیب اسماء
حسنی است اگر کسی داند چنانچه از الر حیم و الرحمن حاصل می شود
یا مختصر آن است از اسماء الهی چنانچه الف از الله ولام از لطیف
ورا از رؤف یا مختصر آن است از صفات او چنانچه الف اشاره
از انفراد است ولام از لطف و را از رحمت بربوبیة گویا قسم
یاد می کند برین وجه که بانفراد من و بلطف من و بربوبیت
من بر عارفان بلطایف احدیت و برحمت من بر کافه بریت
جواب قسم چیست تلک این آیات آیت الکتب
آیت های کتاب المبین مبین است یعنی سوره که ظاهر است
اعجاز آن یا هویداست معانی آن بر متامل یا روشن کننده است
قصه را که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علمای
یهود بعضی از اشراف عرب را گفتند که از محمد صلی الله علیه وسلم

سوال کند

سوال کند که سبب انتقال آل یعقوب علیه السلام از شام بمصر
چه بود این سوره نازل شد انا انزلنه بدرستی که ما
فرستادیم قرءانا این کتاب را مراد سوره قرآن است
عربیا تازی یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم
لعلکم تعقلون تا باشد که شما فهم کنید و بمعانی آن
برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما را
در وهم بود نحن نقص علیک ما می خوانیم بر تو
احسن القصص بهترین قصه که خوانده می شود
در معالم آورده که بهتر است بجهت استعمال او بر عجایب
وغرایب وحکمتها و عبرت ها در عین المعانی آورده است
که این قصه از قصهای دیگر احسن است چه صاحبش نیز
از آو بیان احسن بود در تیسیر اعجب القصص گوید صاحب
بحر الحقایق فرموده که احسن است بسبب آن که مشابهتی
تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند یوسف علیه السلام را
بدل و یعقوب علیه السلام را بروح او راحیل را بنفس و قوی
و حواس را به برادران یوسف علیه السلام و حضرت شیخ
قدس سره برین منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق

داده وچون درین ترجمه درطریق اختصار مرعی است
مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او با نکات
و دقایق که در هر آیت کفته اند حواله بجواهر التفسیر مردود
اینجا بمجرد ایراد و قصه و ترجمه الفاظ اکتفا مینماید
آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم کفته اند
که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم لو قصصت علینا
این آیت نازل شد که ما بر تو می خوانیم بهترین کلامی که بعضی
ازان در پی بعضی باشد یا خبر می دهیم ترا بهترین خبری
بما اوحینا الیک بوحی کردن ما بسوی تو هذا
القرآن این سوره مقرر را وان کنت و
بدرستی که بودی تو من قبله پیش از نزول این سوره
لمن الغافلین از نا آگاهان یعنی از دانستن این
قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است اذ
قال یاد کن آن وقت را که کفت یوسف یوسف
علیه السلام لابیه مر پدر خود را یعنی یعقوب علیه السلام
را کویند یوسف علیه السلام در سن دوازده سالکی
در شب آدینه بر کنار پدر در خواب بود ناکاه هراسیده

ازخواب درآمد

از خواب درآمد یعقوب علیه السلام کفت ای پسر ترا چه رسید
کفت یا ابت ای پدر من خوابی عجیب دیدم چنانکه
انی رایت بدرستی که دیده ام در خواب احد
عشر کوکبا یازده ستاره را والشمس
والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم
که در حوالی آن انهار جاری و اشجار سبز بوده که از آسمان
این ستارکان و نیز این فرود آمدند و من در ایشان می
نکریستم رایتهم دیدم ایشان را لی ساجدین
که مرا سجده کنند کانند یعقوب علیه السلام دانست که یوسف
علیه السلام مرتبه رفیع یابد و برادران یازده کانه که ستارکان
اشارت بایشان است و یعقوب علیه السلام و زوجه
او که خاله یوسف علیه السلام که شمس و قمر اشارت
از ایشان است تعظیم و تکریم او بجا آرند و فکر فرموده
که اکر برادران او این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر
توقف دارند هر آینه قصد وی کنند قال یا بنی
کفت یعقوب علیه السلام ای پسرک من تصغیر از روی
شفقت است لا تقصص رؤیاک مخوان و

بلغ تصحیحاً

پیدا مکن خواب خود را عَلٰی اِخْوَتِكَ بر برادران
خود فَیَکِیْدُوْ لَكَ پس حیله کنند مر ترا برای اهلاک تو
کَیْدًا حیله کردنی بسبب وسوسهٔ شیطان اِنَّ الشَّیْطٰنَ
بدرستی که شیطان یعنی دیو سرکش که ابلیس لعین است لِلْاِنْسَانِ
مر آدمی را عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ دشمنی آشکار است که او را
بر مکر و کید می دارد وَکَذٰلِكَ و همچنان که یَجْتَبِیْكَ
برگزید ترا بدیدن چنین خوابی که دلیل شرف و نشانهٔ
تفوق تست بر برادران برخواهد گزید ترا رَبُّكَ
پروردگار تو بفرمان فرمائی و پادشاهی وَیُعَلِّمُكَ
و خواهد آموخت ترا مِنْ تَاْوِیْلِ الْاَحَادِیْثِ
از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب منزله وَیُتِمُّ
و تمام خواهد کرد نِعْمَتَهٗ عَلَیْكَ نعمت خود را که نبوت است
بر تو وَعَلٰی اٰلِ یَعْقُوْبَ و بر فرزندان یعقوب
علیه السلام یعنی برادران تو بقولی که ایشان را پیغمبر
می گویند یا بر نسل یعقوب علیه السلام که انبیا از وی بیرون
آرد کَمَا اَتَمَّهَا همچنان که بتمام کرد نعمت خود را عَلٰی
اَبَوَیْكَ بر دو پدران تو مِنْ قَبْلُ اِبْرٰهِیْمَ پیش ازین

وقت یا پیش از تو مراد از دو پدر جد است و پدر جد
یعنی ابراهیم علیه السلام بخلت و رسالت و نجات از نار
نمرود وَاِسْحٰقَ و بر اسحاق علیه السلام باخراج یعقوب
علیه السلام و اسباط از صلب وی اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
پروردگار تو عَلِیْمٌ داناست بآن که استحقاق اجتبا
دارد حَکِیْمٌ استوار کار است و درست کردار که بکند
آنچه باید و شاید لَقَدْ کَانَ هر آینه که هست فِیْ یُوْسُفَ
در قصهٔ یوسف علیه السلام وَاِخْوَتِهٖ و در کار برادران او
اٰیٰتٌ نشانهای قدرت و یا دلایل حکمت لِّلسَّآئِلِیْنَ مر
پرسندگان را و غیر ایشان را یوسف علیه السلام را یازده
برادر بودند یکی ابن یامین و آن برادر اعیانی بوده و شش
دیگر علاتی که پسران خالهٔ یوسف نیز بودند یهودا و روبیل
و شمعون و لاوی و ریالون و یشخر و چهار دیگر اخیافی و ایشان
از دو سریه بودند نام ایشان دان و نفتالی و جاده
و آشر آورده اند که چون یوسف علیه السلام خواب خود را
تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیت فرموده
و باخبار و اتمام نعمت او مژده داد و بعضی از زنان برادران

او شنودند و بعد نماز شام که ایشان بخانه تا باز آمدند
وصورت حال باشوهران باز نمودند ایشان را عرق حسد
درحرکت آمد و بتدبیر مهم مشغول شد اِذْ قَالُوا یاد کن آن را
که گفتند برادران یوسف علیه السلام بایکدیگر لَیُوسُفُ
وَاَخُوهُ هرآینه یوسف وبرادر او ابن یامین بود اَحَبُّ
دوسترند اِلَى اَبِينَا بسوی پدر ما مِنَّا از ما وَنَحْنُ عُصْبَةٌ
وحال آن که ما جماعتی توانا و کارگذاریم وایشان خورد سال
وبی کفایت اند پس بایستی که پدر ما را دوستر داشتی و چون عاجز
ضعیف را برده مرد قوی اختیار کرد اِنَّ اَبَانَا بدرستی که پدر
ما لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در دور افتاده است آشکارا از راه
صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شد در تیسیر آورده
که چون شیطان این کلمات را از ایشان استماع کرد بر صورت
پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف علیه السلام می خواهد
که شما را به بندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت
اُقْتُلُوا یُوسُفَ بکشید یوسف علیه السلام را و گویند
این سخن دمان بود که گفت که او را بکشید اَوِاطْرَحُوهُ
یا بیفکنند او را اَرْضًا بزمینی که دور از عمارات باشد

یا موضعی که

یا موضعی که دران سباع باشند یعنی او را غایب کنید یَخْلُ لَكُمْ
تا خالی ماند برای شما وَجْهُ اَبِيكُمْ روی پدر شما یعنی
چون او نباشد پدر روی بشما آرد بتمامی بشما اقبال کند
وَتَكُونُوا و باشید مِنْ بَعْدِهٖ پس از یوسف
یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا صَالِحِينَ گروهی
شایسته کاران یعنی توبه کنندگان واین نیز از مکاید ابلیس است
که ناشکیبایان بادیه آرزو را از روی تشریف می گوید
مصرع امروز گنه کنید و فردا توبه :: آخر تاملی نمی نمائید
که عذر فردا را عمر فردا می باید و بر عمر فردا اعتماد نیست نظم
کار امروز بفردا مگذاری زنهار :: که چو فردا برسد نوبت کاری
دگر است قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان
که یهودا بود یا روبیل لَا تَقْتُلُوا یُوسُفَ مکشید یوسف را
که قتل بکناه از گناهان عظیم است وَاَلْقُوهُ وبیفکنید
او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ
تا فرا گیرند او را بَعْضُ السَّيَّارَةِ بعضی از راه گذریان
که بدانجا رسند و برندش بناحیتی دیگر و شما از وی باز رهید
یعنی چون غرض شما نابودن اوست برین وجه می باید کرد

إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید شما کارکنندگان بمشورت
من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمدند و گفتند که ای
فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده سنبل
سر نافه باز کرده گل دست برو دار کرده سیرابی سبزها
نوخیز از لولوی تر زمرد انگیز چه شود که یوسف علیه السلام
را با ما بصحرا بفرستی تا روزی بتماشای و تفرج بگذرانند
یعقوب علیه السلام فرمود که من نیز بهار رخساره یوسف چون
بلبل خزان دیده خواهم بود و روا مدارید که شما در گلزار باشید
و من بخار هجر گرفتار باشیم نظم حریفان در بهار عیش خندان
من اندر کنج غم چون دردمندان فرزندان از پدر
درمانده پیش یوسف علیه السلام آمدند و از تماشای سبزه
وصحرای شمه باوی در میان آورده گفتند موسم گل
دو سه روزی است غنیمت دانید که دگر نوبت تاراج خزان
خواهد بود یوسف علیه السلام چون نام تماشای شنید
خاطر مبارکش متوجه شده و با برادران پیش پدر آمده التماس
اجازت نموده و مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید
بیت زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا می کشد کز بوستان باد سحر

خوش می دهد

خوش می دهد پیغام را یعقوب علیه السلام در فکر دور و دراز
افتاد قَالُوا گفتند برادران یوسف علیه السلام يَا أَبَانَا
ای پدر ما مَا لَكَ چیست ترا لَا تَأْمَنَّا که ایمین نمی داری
ما را عَلَى يُوسُفَ بر یوسف علیه السلام و تامل می کنی
در فرستادن او وَإِنَّا لَهُ و بدرستی که ما مر او را لَنَاصِحُونَ
نیک خواهانیم و بغایت بوی مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست
تو او را با ما غَدًا فردا بجانب صحرا يَرْتَعْ تا در سعت و فراخی
معیشت میوه ها و نقلها خورد وَيَلْعَبْ و بازی کند به تیر
انداختن و شتر دوانیدن وَإِنَّا لَهُ و بدرستی که ما مر او را
لَحَافِظُونَ هر آئینه نگاهبانانیم از مکاره یار بسباع
و هوام قَالَ گفت یعقوب علیه السلام إِنِّي لَيَحْزُنُنِي
بدرستی که مرا اندوه گین دارد أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ
آن که شما ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من
بسیار است و صبر از مشاهده او کم وَأَخَافُ و دیگر می ترسم
أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ از آن که بجوزد او را گرگ چه
بدان زمین که شما می روید گرگان درنده می باشند مبادا گرگی
قصد وی کند وَأَنْتُمْ عَنْهُ و شما از وی غَافِلُونَ

:بهجران باشید بسبب اشتغال تماشای باقلت اهتمام در محافظت او
نظم ازان ترسم که زو غافل نشینید: ز غفلت صورت حالش
به بینید: درین دیرینه دشت محنت انگیز: کهن گرگی کند دندان
برو تیز: قالوا گفتند فرزندان با یعقوب علیه السلام لَئِنْ
أَكَلَهُ الذِّئْبُ بخدای که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ
عُصْبَةٌ وحال آن که ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک
از ما باده شیر در محاربه مقاومت می تواند کرد إِنَّا إِذًا
بدرستی که ما آن وقت که برادر را بگرگ دهیم لَخَاسِرُونَ
هر آئینه زیان کاران باشیم پس چون یعقوب علیه السلام
مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف علیه السلام بدشت
وگشت و تماشای کوه و صحرا دید دل برالم هجران نهاد
و بقضای الهی رضا داد بفرمود تا سر و تن یوسف علیه السلام را
بشستند و مویش را شانه داده و جامهای نو پوشانیده و
قمیص ابراهیم صلوات الله علیه وسلم که جبرئیل از بهشت
آورده بود و بوقت القا در آتش بر وی پوشانیده
بودند و بمیراث بیعقوب علیه السلام رسیده چون تعویذی
در بازوی ویش بست و بمتابعت فرزند تا بثنیة الوداع

که بر دروازه

که بر دروازه کنعان بود بیرون آمد یوسف علیه السلام را
در کنار گرفت و گریه کنان آغاز وداع کرد نظم روز
وداع گریه نه در خورد دیده بود: طوفان اشک تا بگریبان
رسیده بود: یوسف علیه السلام که پدر را گریان دید قطرات
گلاب بر گل برگ رخساره باریدن گرفت و دانه دانه مروارید
خوش آب بالماس مژه سفتن آغاز کرد ه ژاله از نرگس
فرو بارید گل را آب داد: وگفت ای پدر سبب گریه چیست زبان
حال یعقوب علیه السلام مضمون این قصه بسمع آن نور
بصر رسانید نظم میان بعزم سفر بسته بر سر راه است سرشک
دیده من میرود که راه بگیر ای یوسف از رفتن تو را
بچه اندوه عظیم بمشام دل من میرسد و نمی دانم که سرانجام
کار بکجا خواهد رسید باری لا تنساني فاني لا انساک مرا
فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد ه فراموشی نه شرط
دوستان است: فراموشم مکن مقصود من آن است: پس فرزندان را
در باب محافظت یوسف علیه السلام مبالغت بسیار فرمود
و ایشان یوسف علیه السلام را بدوش گرفته روی براه
آوردند و یعقوب علیه السلام در ایشان می نگریست

واز شوق لقای فرزند ارجمند از دور می گریست ⁂ هنوز
سرو روانم زچشم ناشده دور ⁂ دل ز تصور دوری چو
بید لرزان است ⁂ و چون فرزندان از نظر یعقوب
علیه السلام غایب شدند روی بکنعان نهادند فَلَمَّا ذَهَبُوا
بِهٖ پس آن هنگام که برادران بردند یوسف علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام را کردند آنچه با او کردند و وصایای
پدر را بر یک طرف نهاده یوسف علیه السلام را بر زمین زدند
و آغاز طعن و طعنه نموده می گفتند ای صاحب خواب کاذب
کجا اند آن یازده کواکب و شمس و قمر که ترا سجده کرده اند
تا امروز ترا از دست ما برهانند یوسف علیه السلام گفت
ای اخوانا شما را چه شد که از حال پدر در کنعان براندیشید
و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید ⁂ یاری دهید
که در او دور گشته ام ⁂ رحمی کنید که زغم او زار مانده ام ⁂
القصه بسخن او التفات ننموده طپانچه بر رویش میزدند و در
خاک خواری گرسنه و تشنه مردی می کشیدند تا بهلاکت
نزدیک رسیده بود یهودا آن حال مشاهده نموده او را در زیر
دامن حمایت خود گرفته و کف دست تعدی در آستین

توقف

توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمائید
غضب ایشان تسکین یافته و از سر کشتن او درگذشتند
وَاَجْمَعُوْا و جمع شدند و فکر و رای خود را محکم ساختند
اَنْ یَّجْعَلُوْهُ بآن که بیفکنند او را فِیْ غَیٰبَتِ الْجُبِّ
در قعر چاه و آن چاهی بود در سه فرسنگی از کنعان یا در حوالی
بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان
او کشاده و هفتاد دو گز عمق داشت یا زیاده پس یوسف
علیه السلام را بر سر چاه آوردند چون خواستند دست بهم یکی
از ایشان میزد دستش بربستند و رسنی در میانش محکم کرده
بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهنش بسنگی که بر سر چاه بود
در آویخت پیراهن از برش برکشیدند و چون بمیانه
چاه رسید رسن بریدند و از حضرت ملک اعلی شانه خطاب
مستطاب بطایر آشیانه سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی
جبرئیل علیه السلام پیش از آن که یوسف علیه السلام بتک
چاه نرسیده بود بوی رسید و او را با جنحه مقدس خود گرفت
و بر بالای صخره که در تک چاه بود بنشاند و از طعام و شراب
بهشت او را داده پیراهن خلیلی که تعویذ وار بر بازو داشت

در و بپوشانید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما وحی فرستادیم
بسوی او بواسطه جبرئیل علیه السلام یا الهام دادیم او را
که اندوه ناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه
مسند جاه رسانیم و برادران ترا بحاجت مندی نزدیک تو
آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی ایشان را بِأَمْرِهِمْ
هَٰذَا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آن که ایشان ندانند که
توئی بجهت علو شان و رفعت مکان بود اندک زمانی را این
صورت دست داده که بخدمت او آمدند و او را نشناختند
اما چون یوسف علیه السلام بچاه افتاده و برادران باز گشته
برمه رفتند و بزغاله را کشتند و پیراهن یوسف علیه السلام را
بخون آلوده ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ و آمدند
نزدیک پدر خود عِشَاءً يَبْكُونَ شبانگاه بدروغ
می گریستند یعقوب علیه السلام آواز گریه فرزندان
شنیده سراسیمه از خانه بیرون آمده و گفت ای فرزندان
شما را چه رسید و یوسف علیه السلام من کجاست که
او را در شما نمی بینم قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما

انا ذهبنا

إِنَّا ذَهَبْنَا بدرستی که ما که رفتیم بصحرا نَسْتَبِقُ
پیشی می گرفتیم بر یک دیگر در دویدن و تیر انداختن وَتَرَكْنَا
يُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا
نزدیک رخت و بار ما فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را
گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا و نیستی تو باور دارنده
ما را یعنی سخن ما را باور نمی کنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ
و اگر چه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهت
بدگمانی که نسبت ما ورای ما را دروغ گوی می پنداری
و دیگر دلیل داریم بر خوردن گرگ یوسف علیه السلام را و
آن پیراهن اوست وَجَاءُوا و آمدند عَلَىٰ قَمِيصِهِ
بر پیراهن یوسف علیه السلام بِدَمٍ كَذِبٍ
بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف علیه السلام را
نزدیک پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب علیه السلام
که پیراهن یوسف علیه السلام خون آلوده دید دغدغه
هلاک یوسف علیه السلام در دلش پدید آمد اما چون اطراف
پیراهن درست دید فرمود که عجب گرگی یوسف مرا خورده و تعرض
پیراهن نکرده پس از روی عتاب قَالَ گفت با فرزندان

که چنین نیست که شما می گویید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته
برای شما اَنْفُسُكُمْ نفسهای شما باسان ساختن اَمْرًا
کاری بزرگ را از هلاکت یوسف علیه السلام فَصَبْرٌ جَمِيلٌ
پس کار من صبر است نیکو یعنی شکیبایی که به آن شکایت نباشد
مگر بخدای وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وخدا یاری خواسته
شده یعنی یاری ازو می خواهیم عَلٰى مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما
صفت می کنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف
علیه السلام دران چاه بود صباح روز چهارم مژده نجات
بوی رسیده وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی نزدیک
آن چاه و ایشان جمعی بودند که از مدینه بمصر میرفتند فَاَرْسَلُوا
وَارِدَهُمْ پس فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه
ووارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد
ووارد آن کاروان مالک بن زعر الخزاعی بود از اهل مدین
چون بسر چاه آمد فَاَدْلٰى دَلْوَهُ پس در چاه فرو گذاشت
دلو خود را وحی رسید بیوسف علیه السلام که در دلو نشین
ای یوسف علیه السلام که آخر بهشتست این دلو در چاه یوسف
علیه السلام در دلو نشست در معالم آورده که دیوار چاه

درواق یوسف علیه السلام بگریستند در انیس المریدین فرمود
که مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را بغایت گران
دید بچاه فرونگریست و آن ماه را در چاه مشاهده کرد قَالَ
يَا بُشْرٰى گفت مالک ای مژده و شادمانی و گفته اند
بُشْرٰى نام صاحب او بوده او را باعانت طلبید گفت
هٰذَا غُلَامٌ این پسری است که دلو را گران ساخته
پس بمدد کاری او یوسف علیه السلام را از چاه بر آوردند
چو آن ماه جهان آرای بر آمد ❊ ز جانش بانگ یا بشری بر آمد
بشارت کز چنین تاریک چاهی ❊ بر آمد بس جهان افروز ماهی ❊
وَاَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را انکار و انیان
بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بوده یعنی ایشان را
برای فروختن مناسب نمود یا پنهان ساختند امر او را
یا کاروانیان گفتند که اهل این آب بما داده اند تا برای
ایشان بمصر بفروشیم و گویند ضمیر واسروه راجع ببرادران است
یعنی برادران حال او را پنهان گرفتند و گفتند بنده ما است
و آن چنان بود که از حال یوسف علیه السلام خبر یافته
بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته

اورا بخرید وَاللهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بِمَا
يَعْمَلُونَ بآنچه می کنند یعنی اولاد یعقوب علیه السلام
با پدر و برادر یا کاروانیان از اخفاء امر یوسف علیه السلام
آورده اند که چون برادران یوسف علیه السلام را بدیدند
بزبان عبرانی بوی گفتند که آنچه ما می گوییم اگر خلاف
آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف علیه السلام خاموش
بایستاد و برادران مالک را گفتند این بنده ما گریزپای است
و نافرمان و دل بر خدمت ندارد او را می فروشیم بیا از ما
بخر و با خود بشهری دیگر بر تا از ما بشهری دور افتد و خبر
او نشنویم مالک گفت من زری نقد که داشتم بضاعت
خریده ام و با من درمی چند ناسره مانده است گفتند تو می دانی
که بهای این غلام بیش است اما ما بتو می سازیم بهر چه داری
بده پس دست یوسف علیه السلام گرفته مالک بن زعر دادند
وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ ببهای
اندکی بی اعتبار دَرَاهِمَ درهمی چند مَعْدُودَةٍ
شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادون
چهل درم را می شمردند و مافوق او وزن می کردند مالک

درمهاء

درمهای خود را شمرده هفده عدد بود و بایست که هر
برادری دو دو درم برداشتند و در وسیط آورده که
یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف علیه السلام
را بخرید وَكَانُوا فِيهِ و بودند برادران در شان یوسف
علیه السلام مِنَ الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان
یعنی نمی خواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان
در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی کردن
پس مالک او را بمصر آورده و دران زمان پادشاه
مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام ملک خود را بدست
قطفیر یا اطفیر مصری که عزیز گفتندی بازداده بود
و چون خبر کاروان مدین بمصر برآمد گماشتگان عزیز
بسر راه کاروان آمدند و یوسف علیه السلام را دیدند از
لمعه جمال او آشفته و حیران بازگشته خبر بعزیز مصر
بردند و او زنی داشت راعیل نام بافواه مشهور آنست
کاورا زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم زا و فتح
لام تصحیح کرده در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت دارد
القصه چون خبر یوسف علیه السلام عزیز بشنید بمالک پیغام

داد که غلام خود را بنخاس آورد روز دیگر مالک یوسف
علیه السلام را آراسته ساخته ببازار آورده وجلوه
آن جمال شیرین شور از مصریان برآورده آراسته
آن یار ببازار در آمد فریاد و فغان از در و دیوار
برآمد خریداران بثمن بزید در آمده هر کس در بهای چیزی
اضافه می کرد تا بدان جا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک
و دیبا بدهند که عزیز قدم خریداری پیش نهاد خریداران
دیگر لب بستند پس انوی خاموشی نشستند عزیز بها بداد و یوسف
علیه السلام بخانه آورده وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ
و گفت آن کس که خرید یوسف علیه السلام را مِنْ مِصْرَ
از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی
زلیخا را أَكْرِمِي گرامی دار مَثْوَاهُ جای این غلام را
کنایت است از نیکو داشتن و حسن تعهد چه نشاندن کسی را
بجای نیکو دلیل عزت و احترام او است یعنی این غلام
را نیکو دار عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که آن سود رساند
مرا در کار ضیاع عقار و سرانجام مصالح روزگار أَوْ نَتَّخِذَهُ
یا فرا گیریم او را وَلَدًا فرزند گویند عزیز عقیم بود گفت

اورا بفرزندی

او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره او ظاهر است
وَكَذَٰلِكَ و همچنان که محبت یوسف علیه السلام
را در دل عزیز متمکن ساختیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای
دادیم و متمکن ساختیم یوسف علیه السلام را فِي الْأَرْضِ
در زمین مصر تا تصرف کند دران وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم
او را مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر
خواب یا معانی کتب الهی وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ
أَمْرِهِ و خدای غالب است بر کار خود هیچ کس چیز یرا
ازان رد نتواند کرد و در چیزی ازان منازعت نتواند
نمود یا غالب است بر امر یوسف علیه السلام که برادرانرا
دران خواهش بود و واقع نشد الا آنچه خدای خواسته
بود هر کسی را دگرگونه رای بناشد مگر آنچه خواهد
خدای وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که تمام امور بقبضه قدرت و مشیت
اوست وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ و آن هنگام که یوسف
علیه السلام رسید بقوت خود هژده سالگی و یا بیست سالگی
و گویند میان سی و چهل آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا

و دادیم اورا حکمی که نبوت است و تا حکمت و آن علمی
باشد موید بعمل و دیگر دادیم او را دانشی در دین وکذلك
و مانند این نجزی المحسنین پاداش می دهیم
نیکوکاران را آورده اند که یوسف علیه السلام
بخانه عزیز در آمد سلطان عشق رخت بخانه دل زلیخا
فرستاده و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما
داده زلیخا چون برویش دیده بگشاد بیکبار دلش
افتاد آنچه افتاد در حسن و صورت و لطف و شمایل
اسیرش شد بیک دل نی بصد دل بعد از ان که عشق
بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال بیوسف
علیه السلام درمیان آورده وراودته و درخواست
یوسف علیه السلام را التی هو فی بیتها آن
زنی که یوسف علیه السلام در خانه او بوده یعنی زلیخا
مراودت کرد یوسف علیه السلام را عن نفسه
از ذات او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه السلام
وغلقت الابواب و او را بمنزلی که هفت
خانه داشت در یکدیگر محکم ساخته در آورده و بست درها

وقالت

وقالت هیت لك و گفت بشتاب و پیش آی
که من ترا ام یوسف علیه السلام که این حال بدید قال
معاذ الله گفت پناه می گیرم بخدای پناه گرفتنی انه
بدرستی که خدای ربی پروردگار منست احسن
مثوای نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه
قرب یا عزیز مصر من است و ترا به نیکو داشت من فرموده
پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست
خیانت در حرم او دراز نکنم انه لا یفلح الظالمون
بدرستی که رستگار نمی شوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان
که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکاران که زنا بدترین
ظلمهاست و از زبان حال یوسف علیه السلام با زلیخا
خطاب می کرد گفته اند ع زهی خجلت که در روز قیامت
چو افتد بر زناکاران غرامت جزای آن جفاکاران
نویسند مرا سر دفتر ایشان نویسند ولقد همت
به و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطت یوسف
علیه السلام وهم بها و قصد کرد یوسف علیه السلام
بدفع او بطریق فرار لولا ان رای اگر نه دیدی

یوسف علیه السلام بُرْهَانَ رَبِّهِ برهان پروردگار
خود را هر آینه قصد مخالطت او کردی و برهان بقول
اصح نور عصمت الهی و لمعهٔ نبوت یوسفی بود که حایل شد
میان یوسف علیه السلام و میان آنچه سبب خشم خدا
باشد پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت در وقت
دران حال خود را نگاه داشت كَذَٰلِكَ همچنین کرا او را
اثبات دادیم لِنَصْرِفَ تا به گردانیم عَنْهُ السُّوءَ
از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز وَالْفَحْشَاءَ و عمل
زشت یعنی زنا إِنَّهُ بدرستی که او مِنْ عِبَادِنَا
الْمُخْلَصِينَ از بندگان خالص من ست یعنی پاک
کرده شده از هر ناشایسته و ناباینسته آورده اند
که یوسف علیه السلام از زلیخا فرار اختیار کرد و هر
دری بسته که می رسید بحکم مفتح الابواب کشاده می شد
و زلیخا از عقب او می دوید وَاسْتَبَقَا الْبَابَ
و پیشی می گرفتند یوسف علیه السلام و زلیخا بسوی
در ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زد
و بازپس کشید وَقَدَّتْ و ورید درکشیدن قَمِيصَهُ

پیراهن

پیراهن یوسف علیه السلام را مِنْ دُبُرٍ از قفا وَأَلْفَيَا
و یافتند سَيِّدَهَا شوهر زن یعنی عزیز را لَدَى
الْبَابِ نزدیک بیرون در چون عزیز یوسف و زلیخا را
مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته
اندیشید ازان که تفحص مشغول کرد و زلیخا پیش دستی نموده
دلیرانه در سخن در آمد قَالَتْ مَا جَزَاءُ گفت چیست
جزای مَنْ أَرَادَ کسی که خواهد بِأَهْلِكَ سُوءًا
بکسان تو بدی مرادش نفس خود است و درین سخن خواست
که برا ذمه خود کند از گناهان و انماید که جرم یوسف است
پس مکافات کسی که بجرم تو قصد کند چه چیز تواند بود إِلَّا
أَنْ يُسْجَنَ مگر آن که بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست
أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن
و زدن بتازیانه چون یوسف علیه السلام این سخن بشنید
که بزندان و عقوبت تهدید می کند قَالَ گفت یوسف علیه السلام
هِيَ رَاوَدَتْنِي او درخواست کرد مرا عَنْ نَفْسِي
از نفس من و من تن بوی در ندادم و از وی بیے
گریختم عزیز گفت که راستی این سخن بچه دانیم بمجلس ازین

واقعه خبر دارد یوسف علیه السلام گفت دران خانه
کودکی چهار ماهه در گهواره بود گواه من اوست و ان
کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودکی چهار ماهه چه داند
و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام گفت که خدای من
قادر است بر آن که او را در سخن در آرد در لطایف سنن
آورده که عزیز ازان کودک پرسید که تو چه می گویی
کودک بقدرت ربانی بسخن در آمد و گفت یوسف علیه
السلام راست می گوید و حق تعالی ازین قصه خبر داد
درین کلمات وَشَهِدَ شَاهِدٌ و گواهی داد گواهی
مِنْ أَهْلِهَا از کسان زلیخا و گفته اند گواه پسر عم زلیخا
بوده که از روی حکمت گفت که ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ
اگر هست گریبان پیراهن یوسف علیه السلام قُدَّ
مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ
پس زلیخا راست می گوید وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ
و یوسف از دروغ گویان است چه این صورت دلیلست
بر آن که زلیخا دفع یوسف علیه السلام می کرده از
خود که گریبان او از پیش دریده شده وَإِنْ كَانَ

قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن یوسف علیه السلام قُدَّ مِنْ
دُبُرٍ از پس دریده شده فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید
وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف علیه السلام از راست
گویان است چه این حال دلالت بران دارد که یوسف علیه السلام
از وی میگریخته و او از پی در آمده و او را بخود کشیده که پیراهن
از پس دریده شد فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ پس آن هنگام که دید
عزیز پیراهن یوسف علیه السلام را قُدَّ مِنْ دُبُرٍ
که دریده شد از پس روی بزلیخا آورده و از سر غضب
قَالَ إِنَّهُ گفت عزیز مر زلیخا را بدرستی که این کار مِنْ
كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله شما زنان است إِنَّ كَيْدَكُنَّ
عَظِيمٌ بدرستی که کید شما بزرگ است زود در دل می آویزد
و در نفس تاثیر می کند پس متوجه شد بیوسف علیه السلام و از روی
اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا ای
یوسف علیه السلام درگذر و اعراض کن ازین مهم و پنهان
دار مرا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ و ای زلیخا تو آمرزش
طلب از برای گناه خود و در تفسیر زاهدی آورده که عذر
خواه از یوسف علیه السلام که غریب است و تو او را بیازردی

إِنَّكِ كُنْتِ بدرستی که بودی تو مِنَ الْخَاطِئِينَ از
گروه گناهکاران تذکیر برای تغلیب است و اگرنه من الخاطئات
می گفت آورده اند اگرچه عزیز این قصه را تسکین می داد
اما سخن عشق پنهان کی ماند شمه ازین واقعه در السنه افواه
افتاده و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز
کردند و هر آئینه عشق را غوغای ملامت در کار است نه سودای
سلامت نه سازد عشق را کنج سلامت ❊ خوشا رسوائی
کوی ملامت ❊ غم عشق از ملامت تازه گردد ❊ وازین
غوغا بلند آوازه گردد ❊ وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروه
از زنان مصر در کشاف یعنی آورده که پنج زن بودند از
خواص ملک ریان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندانبان
و صاحب دواب که بایک دیگر نشسته می گفتند فِي الْمَدِينَةِ
در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند و مضمون سخن ایشان
این که امْرَأَةُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا
طلب کرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی در
خواسته است ازو که تا کام او بدهد قَدْ شَغَفَهَا بدرستی که
شگافته است غلاف دل او را حُبًّا از جهت دوستی یعنی

محبت

محبت یوسف علیه السلام بدرون دل وی در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا
بدرستی که ما می بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در
گمراهی آشکار او خطائی روشن که با وجود شوهری مانند
عزیز شیفته و فریفته درم خریده خود گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ
پس چون شنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی سخنی که
در خفیه می گفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان
و استدعا آن نمود که بدعوت زلیخا حاضر شوند آورده اند
که چهل زن را طلبیده و آن زن ملامت کننده در میان
ایشان بودند پس چون بمنزل وی آمدند مراسم اعزاز بجا آورده
وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً و آماده کرد برای ایشان تکیه گاهی
از بالشتهای لطیف یا مهیا کرد اینده طعام پاکیزه یا بساخت
مجلس طعام چه در جز است که ایشان تکیه زده طعام می خوردند
وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ و بداد هر یکی را مِنْهُنَّ ازین
زنان سِكِّينًا کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند
و نزدیک یوسف علیه السلام آمده جامه مرصع در پوشانیده
و تاج مکلل بر فرقش نهاده وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت
زلیخا بیرون آی عَلَيْهِنَّ برین زنان یوسف علیه السلام

ابا نموده و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف علیه السلام
را بیرون آورد نظم ز خلوت خانهٔ آن گنج نهفته ؛ برون آمد
چو گلزار شگفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آن هنگام که زنان
او را بدیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتندش در جمال یکبار همه
شیفتهٔ جمال او گشتند و از خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ
أَيْدِيَهُنَّ و ببریدند دستهای خود را و با لم آن متالم
نشدند در حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه و تعالی بدین
آیت مدعیان محبت خود را سرزنش می کند که مخلوقی در
رویت مخلوقی بدان مرتبه می رسد که احساس الم قطع ید نمی
کند شما را در شهود پرتو جمال خالق باید که هیچ بلا و عنا
متالم نشوند بیت گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد ؛
بیداد تو سهلست فراموش توان کرد ؛ القصه زنان مصری
از بیخودی بخود آمده زبان آفرین کشادند وَقُلْنَ
و گفتند حَاشَ لِلَّهِ پاک است خدای از صفت عجز در آفرینش
چنین مخلوقی مَا هَذَا بَشَرًا نیست این غلام آدمی زیرا که
چنین جمال معهود بشر را نمی باشد نه از سلالهٔ بهشتی زاب و
خاک زادی که از چشمهٔ روحانیان و حور نژادی إِنْ هَذَا

نیست این

نیست این إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشتهٔ گرامی نزدیک
خدای چه جمال بدین زیبایی و کمال بدین رعنایی و عصمتی
درین مرتبه جز از خواص ملکیت را نیست بیت چو دیدندش که
جز والا گهر نیست ؛ بر آمد بانگ ز ایشان کین بشر نیست ؛
چون تو هم ز آب و گل سرشته است ؛ ز بالا آمده قدسی فرشته است بیت
صاحب وسیط با سناد خود از جابر انصاری رضی الله
عنه نقل می کند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده
که جبرئیل علیه السلام بر ما فرود آمد و گفت خدای تعالی بر تو
سلام می رساند و می گوید ای حبیب من حسن روی یوسف
علیه السلام را از نور کرسی کسوت دادم و کسوت حسن
ترا از نور عرش مقرر ساختیم و ما خلقت الخلق احسن منک
یوسف علیه السلام را جمال بود و آنحضرت را کمال در شهود
جمال یوسفی دستها بریده شد و در شهود کمال محمدی زنارها
قطع یافته نظم از حسن روی یوسف دستی برید سهلست ؛
دریای حسن دلبر سرها برید باشد ؛ از عایشه صدیقه رضی الله
تعالی عنه نقل می کند که در صفت جمال حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم فرموده که بیت لوامی زلیخا لو رأین جبینه ؛

لایزن فی قطع القلوب علی الیدی زنان مصر بهنگام جلوهٔ
یوسف ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند مقرر است
که دل پاره پاره می کردند اگر جمال تو ای نور دیده می دیدند
القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد
قالت گفت زلیخا فذالکن الذی این آن کس ست
که شما لمتننی فیه ملامت کردید مرا در دوستی او و اکنون
دانسته‌اند که حق بطرف من بوده ولقد راودته
و بدرستی که من مراودت کردم اورا عن نفسه
از نفس او درخواستم که آرزوی من بدهد فاستعصم
پس خویش را نگاه داشت و سر بدین در نیاورد ولئن
لم یفعل و اگر چنان که نکند ما آمره آنچه بفرمایم اورا
آنچه مراد من ست لیسجنن هر آئینه بزندان کرده شود
ولیکونا من الصاغرین و هر آئینه تا باشد از خوار
شدگان یعنی داخل در دزدان و بی باکان یوسف
علیه السلام که این سخن بشنید روی از آن مجلس برتافته
و زنان از عقب وی بیرون رفته در لباس آن که ما او را
ملامت می کنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند

یوسف

یوسف علیه السلام که این سخن بشنید روی از آن مجلس برتافته
و زنان از عقب وی بیرون رفته در لباس آن که ما او را
ملامت می کنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند
یوسف علیه السلام از مقالات ایشان بتنگ آمده قال
رب گفت یوسف علیه السلام ای پروردگار من السجن
احب الی زندان دوست تر است بمن مما یدعوننی
از آنچه می خوانند این زنان مرا الیه بسوی آن از مطاوعت
زلیخا با میل بدیشان نظم عجب در مانده ام در کار ایشان
مرا زندان به از دیدار ایشان والا تصرف عنی
و اگر در نه گردانی از من کیدهن مکر و فریب ایشان را
یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری اصب الیهن
میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم سخن ایشان را واکن
من الجاهلین و آنهنگام باشم از نادانان ما ارتکاب
آنچه نه شاید فاستجاب له ربه پس اجابت کرد
مر دعای او را پروردگار او فصرف پس بگردانید
عنه کیدهن از وی مکر ایشان را انه هو السمیع
بدرستی که او ست شنوا مر دعای کسی را که بدو پناه برد

الْعَلِيمُ دانا ست بحال کسی که از همه دروکر بزد آورده اند
که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست
که او را دو سه روزی بزندان باز داری شاید که بسبب ریاضت
یا محنت رام گردد و قدر راحت و نعمت را دانسته سر
تسلیم بر خط فرمان تو نهد ؏ چو کوره سازند آنرا بر و کرم
بود زان کوره گردد آهنش نرم ÷ زلیخا این سخن را قبول
کرده نزد عزیز آمده و گفت که ازین غلام عبری بدنام گشته ام
و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را
در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناه کار است و من
از ملامت باز رهم عزیز را این سخن معقول افتاد و حکم
کرد که یوسف را بزندانش برند ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر
شد مر ایشان را و در دل افتاد مِنْ بَعْدِ مَا از پس آن که
رَأَوُا الْآيَاتِ دیدند دلایل عصمت و شواهد برائت یوسف
علیه السلام را چون شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع دستها
یعنی با وجود مشاهده این نشانها در رای ایشان قرار یافت
که برای مصلحت لَيَسْجُنُنَّهُ هر آینه در زندان کنند او را
حَتَّى حِينٍ تا هنگامی که معتبر باشد پیش یوسف علیه السلام را

بزندان

بزندان در آوردند و زندان را بدان سرو قامت و گل
رخساره رشک گلستان کردند ؏ چو آن دلزنده در زندان
در آمد ÷ بجسم مرده گوئی جان در آمد ÷ در آن محنت سرا
افتاده جوشی ÷ بر آمد زان گرفتاران خروشی وَدَخَلَ
مَعَهُ السِّجْنَ و در آمدند با او بزندان فَتَيَانِ
دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک که یونان
گفتندی و دیگری طباخ که او را محدث خواندندی
ملک بر ایشان گمانی برده بود که او را زهر می دهند
و حکم بزندان کرده اتفاقاً با یوسف علیه السلام در زندان
در آمدند و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال زندانیان
کردی و خوابهای ایشان تعبیر کردی و این زندانیان
نیز خوابها دیدند و گویند که ساقی دید و طباخ نی یا مطلق
هر دو خواب نادیده یوسف علیه السلام را امتحان کردند
قَالَ أَحَدُهُمَا گفت یکی از ایشان یعنی ساقی إِنِّي أَرَانِي
هر شبی که من می بینم خود را در خواب که در باغی یک اصل
تاک است و بر وی خوشه انگور رسیده أَعْصِرُ خَمْرًا
بشلیدم خمری و کاسه ملک بدست من می افشارم در وی انگور را

را تسمیه عنب بخمر باعتبار مایئول الیست وَقَالَ الْآخَرُ
وگفت دیگری یعنی طباخ اِنِّیْ اَرٰىنِیْ بدرستی که من
می بینم خود را که در مطبخ ملک اَحْمِلُ فَوْقَ رَاْسِیْ خُبْزًا
برمی دارم بر زیر سر خود نان را و آن سفره نانست تَاْكُلُ
الطَّيْرُ مِنْهُ می خورند مرغان ازان نان و می ربایند
نَبِّئْنَا بِتَاْوِيْلِهٖ خبر ده ای یوسف علیه السلام ما را
بتعبیر هر دو خواب اِنَّا نَرٰىكَ بدرستی که ما ترا می بینیم
مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکویی
کن با ما بتاویل رویای ما یوسف علیه السلام الجو است که تعبیر
خواب ایشان بزودی باز گوید چه دران مکروهی متوجه بود
یکی پس از جواب اعراض فرمود قَالَ لَا يَاْتِيْكُمَا طَعَامٌ
گفت یوسف علیه السلام نیاید بشما خوردنی تُرْزَقٰنِهٖ
که روزی داده شوید بوی اِلَّا نَبَّاْتُكُمَا مگر که خبر کنم
من شما را بِتَاْوِيْلِهٖ بحقیقت وی یعنی بگویم رنگ و مزه
آن طعام را قَبْلَ اَنْ يَّاْتِيَكُمَا پیش ازان که بیاید
بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان
و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلام

فرمود که

فرمود که این معجزه منست نه از عرافت و کهانت ذٰلِكُمَا
این که گفتم شما را مِمَّا عَلَّمَنِیْ رَبِّیْ ازان چیزیست
که بیاموخت مرا پروردگار من بالهام و وحی اِنِّیْ تَرَكْتُ
بدرستی که من دست بداشته ام مِلَّةَ قَوْمٍ کیش گروهی که
لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ نمی گروند بخدای وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ
و ایشان بسرای آخرت هُمْ كٰفِرُوْنَ ایشان ناگرویدگانند
تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست بآخرت وَاتَّبَعْتُ
و پیروی کرده ام مِلَّةَ اٰبَآءِیْ کیش پدران خود را اِبْرٰهِيْمَ
که ابراهیمست وَاِسْحٰقَ و اسحاق وَيَعْقُوْبَ
و یعقوب اظهار آن که از اهل بیت نبوتست جهت زیادتی
رغبت بوده باستماع کلام وی مَا كَانَ لَنَآ روا نیست
و نشاید ما را که پیغمبرانیم اَنْ نُّشْرِكَ بِاللّٰهِ انکه انباز
گیریم بخدای مِنْ شَیْءٍ چیزی را که بلکه او را پرستیم بیگانگی
ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا این توحید از فضل
خداست بر ما که بوحی ما را آگاهی داده وَعَلَى النَّاسِ و از
فضل اوست بر سایر آدمیان که ایشان را بارشاد ایشان
فرستاد وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان

لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمی کنند آن فضل و موهبت را
يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ یوسف علیه السلام گفت ای یاران
زندان را ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ آیا خدایان پراکنده
که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی
و اوسط و ادنی خَيْرٌ بهتر است أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ یا خدای که یگانه و یکتاست و قادر و تواناست
در ذات و صفات خود و غالب بر همه جهان مَا تَعْبُدُونَ
مِن دُونِهِ نمی پرستید شما بدون خدای إِلَّا أَسْمَاءً
مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بجهت وثن
سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده اید آن را أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم
شما و پدران شما مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا آن که فرو
نفرستاده است خدای به پرستش آنها مِن سُلْطَانٍ
هیچ حجتی که دلالت کند بر تخفیف مسمیان ایشان پس شما
نمی پرستید مگر اسمی چند بی مسمی را إِنِ الْحُكْمُ و نیست حکم
بعبادت إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را که مستحق پرستش اوست
أَمَرَ فرمان داد بزبان پیغمبران مر خلق را أَلَّا تَعْبُدُوا
آنکه مپرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را ذَٰلِكَ الدِّينُ

القیم

الْقَيِّمُ این است دین حق و روشن درست و راست
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا
يَعْلَمُونَ نمی دانند راه حق را و در بادیهٔ جهالت سرگردان
می شوند يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای دو یاران زندان
أَمَّا أَحَدُكُمَا اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز
دیگر را خلاص یابد فَيَسْقِي پس بیاشاماند رَبَّهُ خَمْرًا
تربیت کننده خود را شراب چنان که پیشتر می بوده
وَأَمَّا الْآخَرُ و اما آن دیگر که طباخ است فَيُصْلَبُ
پس آویخته شود بردار و مدتی او را بگذارند تا مضمحل
گردد فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ پس بخورند مرغان شکاری مِن رَّأْسِهِ
از کله سر وی ایشان یکی از ایشان گفت که دروغ
گفتیم و هیچ خوابی ندیده بودیم یوسف علیه السلام
فرمود قُضِيَ الْأَمْرُ حکم کرده شد و محکم ساخته
گشت کار الَّذِي فِيهِ آن خواب که شما در ان
تَسْتَفْتِيَانِ از من طلب تاویل کردید و خلاف
آنچه من گفتم نخواهد بود وَقَالَ لِلَّذِي و گفت یوسف
علیه السلام مر آن کس را که ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ دانست

آن که او رستنی است **مِنْهُمَا** ازان هر دو یکی یعنی ساقی
را که گفت **اذْكُرْنِي** یاد کن مرا **عِنْدَ رَبِّكَ** نزدیک
مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملک رسان تا مرا
ازین محنت باز رهاند **نظم** بگو هست اندران زندان غمی
ز عدل شاه دوران بی نصیبی چنینش بیگنه مپسند بجور
که هست این از طریق معدلت دور آورده اند که چون
سه روز برآمد ملک کس را فرستاد تا طباخ را که خیانت
او ثابت شده بود بر دار کردند و ساقی را که صفت امانت
او تحقیق یافته بود همان منصب تختین بوی دادند اما
چون ساقی بمرتبه تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت
سرخوش گردید از زندان و اهل زندان غافل شد **فَأَنْسَاهُ**
الشَّيْطَانُ پس فراموش گردانید بروی شیطان **ذِكْرَ**
رَبِّهِ یاد کردن یوسف علیه السلام را نزد مربی خود
فَلَبِثَ پس درنگ کرد یوسف علیه السلام **فِي السِّجْنِ** در زندان
بِضْعَ سِنِينَ چند سال بضع عددی است مبهم میان دو و نه و
گویند یوسف علیه السلام بعد ازین واقع هفت سال
دیگر در زندان مانده در معالم التنزیل از حسن بصری

رحمة الله

رحمة الله نقل می کنند که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان
در آمد یوسف علیه السلام او را بشناخت و گفت یا اخا
المرسلین چیست که می بینم ترا بمنزل گناهکاران جبرئیل علیه السلام
فرمود یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام
می رساند و می گوید که شرم نداری که آدمی را سبب
خلاصی می دانی و بدو استشفاع می آری بعزت و جلال
من که ترا چند سال دیگر در زندان بدارم یوسف علیه السلام
گفت یا اخی المرسلین درین حال از من راضی هست یا نی
جبرئیل گفت آری از تو از ازل تا ابد خشنود است یوسف
علیه السلام گفت اذا لا ابالی اکنون او راضی است من
هیچ باک ندارم ۲ وفی المثنوی المعنوی ۹ پس جزای
آن که دید او را معین ؛ ماند یوسف حبس در بضع سنین ؛
گرچه تقصیر آمد از بحر و سحاب ؛ تا تو یاری خواهی از دیگر سراب
اما چون مدة محنت بسر آمد ملک ریان خوابی دید مهیب و بامداد
آن تمامی حکما و ندما را طلبید **وَقَالَ الْمَلِكُ** و گفت ملک ریان
إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من خوابی دیدم **سَبْعَ بَقَرَاتٍ** هفت
گاو **سِمَانٍ** فربه که از نهر نیل بیرون آمدند **يَأْكُلُهُنَّ**

پس از ان بخوردند و بردند اینان را سَبْعٌ عِجَافٌ
هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان هیچ زیادت نشد
وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ و دیدم هفت خوشه خُضْرٍ سبز و تر و تازه
که دانهای ایشان منعقد شده بود وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ
و هفت خوشه دیگر بدیدم خشک و رسیده و بدرود در آمده
پس این خوشهای خشک بران خوشهای سبز پیچیدند و دران حال
زیر کردند ایشان را و پوشیدند يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای
گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم أَفْتُونِي فتوی
دهید مرا یعنی جواب گوئید فِي رُؤْيَايَ در تعبیر خواب من
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی دانش لِلرُّؤْيَا
مر خواب را تَعْبُرُونَ تعبیر می گوئید قَالُوا گفتند
حکما و اهل علم که مخاطب وی بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ
این خواب نا شوریده است وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَ
حْلَامِ و نیستیم ما بتعبیر این نوع خوابها بِعَالِمِينَ
دانایان چه ما بتعبیر منامات صادقه می گوئیم و این از قبیله
منامات باطله است ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشته در دریای
تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که کشاید و راه بتعبیر این

واقع

واقع همین که نماید مصرع یارب این خواب پریشان مرا تعبیر
چیست ❊ ساقی ملک ریان را چون متفکر و متغیر دید از حال
یوسف علیه السلام یاد آمد وَقَالَ الَّذِي نَجَا
و گفت آن کسی که نجات یافته بود مِنْهُمَا از ان دو بنده
زندانی یعنی ساقی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف
علیه السلام که اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ بعد از
زمانی دور و دراز که أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را
بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید
مرا بزندان که در انجا مردی است که علم تعبیر خواب می داند
ملک از این خبر شادمان گشتند حکم فرموده که زود برو و خبر
بیار ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت يُوسُفُ أَيُّهَا
الصِّدِّيقُ ای یوسف نیک راست و نیک گوینده أَفْتِنَا
فتوی ده مرا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت
گاو فربه که گویند يَأْكُلُهُنَّ بخوردند ایشان را سَبْعٌ
عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ
خُضْرٍ و در هفت خوشه سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ
و هفت خوشه دیگر خشک که بر می پیچند و خشک سازند

با همه حکما درین حیرانند تو جواب گوی لَعَلِّي أَرْجِعُ
تا باشد که باز گردیم بجواب تمام إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان
یعنی ملک ریان و ملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید که
ایشان به برکت تو بدانند تاویل این واقعه را تا شرف
و فضل ترا معلوم کنند قَالَ تَزْرَعُونَ گفت یوسف
علیه السلام که شما کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا هفت
سال که بقرات سمان اشارت بایشان است زراعتی بر عادت
مستمره خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات
فَذَرُوهُ پس بگذارید آن را فِي سُنْبُلِهِ در خوشه او
یعنی حبوب را پاک مکنید تا از شپش و آفات ایمن باشید
و غلات را با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی
یعنی بقدر حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه بخورید آن را
پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس بیاید
بعد ازین سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که
سبع عجاف عبارت از آن است يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها
یعنی کسانی که در آن زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ از آنچه پیش
فرستاده باشند یعنی ذخیره نهاده لَهُنَّ این سالهای قحط

الا قليلا

إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه نگاه دارید
و ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ عَامٌ پس بیاید از پس این سالها قحط سالی
فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ که درو فریاد رسیده شوند
مردمان یا باری داده شوند وَفِيهِ يَعْصِرُونَ و درین
سال بیفشرند آنچه فشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت
و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمار است و گفته اند
اشارت بدوشیدن شیر است از پستان گاو و گوسپند و این
عبارت از فراخ سالی است و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام
فرمود ساقی باز گشته بخدمت ملک ریان آمد و در محفل عام
آن سخنان را بوجهی که شنیده بود تقریر کرد ملک را پسندیده
افتاد و خواست که بگوش خود از یوسف استماع کند بطلب وی
فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ و گفت ملک
بیارید بمن یوسف علیه السلام را فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ
پس آن هنگام که آمد بدو فرستاده ملک قَالَ ارْجِعْ
گفت یوسف علیه السلام باز گرد إِلَى رَبِّكَ بسوی مهتر خود
یعنی ملک فَاسْأَلْهُ پس بپرس یعنی او را درخواست کن تا بپرسد

وتفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ الّٰتِي که چه بود حال
آن زنان که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ اَیْدِیَهُنَّ ببریدند
دستهای خود را اِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِکَیْدِهِنَّ
بمکر زنان و بفریب ایشان عَلِيمٌ داناست یوسف
علیه السلام خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا کند تا کسی را
در حال او مجال وقیعت و مقال تهمت نماند این سخن بملک
فرستاد ایا چون رسول باز آمد و پیغام یوسف علیه السلام
رسانید ملک فرمود تا آن زنان را جمع کنند و زلیخا را
نیز بیاورند پس از جهت تحقیق مهم قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ
گفت ملک با ایشان چه بود حال شما اِذْ رَاوَدْتُّنَّ
یُوْسُفَ چون طلب می‌کردید یوسف علیه السلام را
عَنْ نَفْسِهٖ از نفس وی یعنی کام دل از وی می‌خواستید
قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلّٰهِ پاکی مر خدای راست
یعنی پاک خدایست از آن که عاجز باشد از آفریدن مردی
پاکیزه مانند یوسف علیه السلام مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ ندانستیم
ما بر یوسف علیه السلام مِنْ سُوْٓءٍ از هیچ بدی نه اندک
و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد او نیز

بپاکی

بپاکی یوسف علیه السلام اقرار کرد قَالَتِ امْرَاَتُ الْعَزِیْزِ
گفت زن عزیز یعنی زلیخا اَلْآنَ اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ
پیدا و هویدا شد آنچه درست حق و راست است اَنَا رَاوَدْتُّهٗ
که من جستم یوسف علیه السلام را عَنْ نَفْسِهٖ از نفس او
و آرزوی وصال او کردم وَاِنَّهٗ و بدرستی که او لَمِنَ
الصّٰدِقِیْنَ از راست گویان است که آنچه با عزیز گفته
هی راودتنی عن نفسی ❊ بجرم خویش کرد اقرار مطلق ❊ بر آمد
زو صلای حصحص الحق ❊ بگفتا نیست یوسف را گناهی ❊
منم در عشق او گم کرده راهی ❊ نخست او را بوصل خویش خواندم ❊
چو کام من نداد از پیش راندم ❊ ملک یوسف علیه السلام را پیغام
داد که زنان بگناه خویش معترف شدند بیا تا بحضور تو ایشان را
عقوبت کنیم یوسف علیه السلام فرمود که غرض من عقوبت ایشان نبود
ذٰلِكَ این درخواست برای آن کردم لِیَعْلَمَ
تا بداند عزیز اَنِّیْ لَمْ اَخُنْهُ آن که من خیانت نکرده‌ام
او را بِالْغَیْبِ در غیبت وی و حرمت تربیت وی
نگاه داشتم وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر تا معلوم کند که خدای
لَا یَهْدِیْ راه نماید یعنی بصلاح نیارد و از پیش نمی‌گذارد

سپاره ۱۳

الجزو الثالث عشر

كَيْدَ الْخَائِنِينَ مكر خیانت کنند کان را پس علیه السلام
خواست که تنبیه کند برای آن که این سخن نه بر تما اتزکیه
نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گذاردم بر نعمت
عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت
ننماید معلوم است که از نفس غدار چه نوع کارها آید این کلمات
از وی در آورده وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي و پاک نمی کنم
نفس خود را یعنی نمی گویم که نفس من از میل آرزوها
مبرا و معرا است إِنَّ النَّفْسَ بدرستی که نفس لَأَمَّارَةٌ
هر آینه فرماینده است بِالسُّوءِ ببدی یعنی بمعصیت
إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي لیکن آن را که بخشد پروردگار
من که از فرمان نفس در امان آید إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ بدرستی که
پروردگار من آمرزنده است رَحِيمٌ مهربانست که بعصمت
حمایت نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف
علیه السلام باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف
علیه السلام زیاده گشت وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ
و گفت ملک مصر بیارید یوسف را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ
تا خواست کردانم او را لِنَفْسِي برای خود و مهمات ملک بوی

فرمایم

فرمایم و در تیسیر آورده که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد
مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد
و بتعظیمی هر چه تمامتر است یوسف علیه السلام را از زندان
ببارگاه ملک آورده اند و در جزیست که چون یوسف علیه السلام
از زندان بدر آمد زندانیان که بدیدار وی ستانس بودند خروش
بر آوردند یوسف علیه السلام ایشان را دلنوازی فرموده
دعا کرده که اللّٰهم عطف علیهم قلوب الاخیار و قصر علیهم
الیهار و چون نزد ملک رسید ملک او را احترام نموده استقبال
فرموده نظم ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت باستقبال وی
چون بخت بشتافت کشیدش در کنار خویشتن تنگ چو
سروی کل رخ و شمشاد و گل رنگ به پهلوی خودش
بر تخت بنشاند به پرسشهای خود با وی سخن راند فَلَمَّا
كَلَّمَهُ پس آن هنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب
خود پرسید و جواب دلپذیر بشنید قَالَ گفت ای یوسف
علیه السلام إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَيْنَا
مَكِينٌ أَمِينٌ نزدیک ما با جاه و قدری مؤتمن بر همه چیزهای
هر چه می خواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزوی داری

بامن بگوی قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف علیه السلام که
بگردان مارا حاکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزانهای
زمین مصر یعنی برآنچه مر احاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه
خازن گردان اِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من نگاهدارنده ام چیزیرا
ازان ضایع نکنم عَلِيمٌ دانا ام بمصالح ملک و هرچه بیارم
خالی از صلاح نباشد یا نگاهدارنده ام حساب و دانا بلغت
هر که با ما سخن گوید آورده اند که یوسف علیه السلام هفتاد و
دو زبان می دانست در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی
از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف علیه السلام مقرر
کرد و تاج مکلل بر سروی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرده
زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار وی بازداد و عزیز را
معزول نموده مهمات وی نیز بعهده یوسف علیه السلام گردانید
اندک زمانی را عزیز درگذشت و ملک بتمام التماس زلیخا را بعقد
یوسف علیه السلام درآورد و حق سبحانه و تعالی یوسف
علیه السلام را دو پسر داد میشا و افرایم و تفاصیل این
حالات حواله بجواهر التفسیر است وَكَذَٰلِكَ و همچنان که
ملک را بر و مهربان ساختیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم

مر یوسف

مر یوسف را فِي الْأَرْضِ در زمین مصر یعنی تمکین بساختیم
یوسف علیه السلام را بحکومت تا بود يَتَبَوَّأُ مِنْهَا
تا بود که جای می گرفت ازان زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ
عرضه داشت حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که می خواست نُصِيبُ
بِرَحْمَتِنَا می رسانیم بهره برحمت خود از نعم دنیاوی و دینی و صوری
و معنوی مَنْ نَشَاءُ هر کرا می خواهیم وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ
الْمُحْسِنِينَ و ضایع و باطل نمی گردانیم مزد نیکوکاران را
وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خَيْرٌ لِلَّذِينَ
آمَنُوا بهتر است مر آنان را که گرویده اند بخدای وَكَانُوا
يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز می کردند از فواحش چون یوسف
علیه السلام که باحسان و تقوی از قعر چاه بتخت جاه رسید
نظم: بدنیا و عقبی کسی قدر یافت * که او جانب صبر و تقوی شتافت
القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی را از خود پیش گرفته
حکم کرده که تمام مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارخانها
عالی بنا فرمودند و هفت سال از هر غله که حاصل می شد بقدر
کفاف چیزی بمردم می داد و باقی را با خوشه هم مضبوط می ساخت
تا سالهای قحط درآمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان

مصر روی بیوسف علیه السلام آوردند سال اول منقودی
که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایها
و در سیوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی و در
پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه
خط بندگی باز دادند یوسف علیه السلام صورت حال بر ملک
عرض کرد ملک گفت همه بنده و برده تواند و اختیار بدست
تست یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال
و اولاد و ضیاع و عقار و هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان
باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف علیه السلام را
بوقت خرید و فروخت در صورت بندگان دیده بودند
قدرت ازلی همه را طوق بندگی او بر گردن نهاده تا کسی
درباره او سخنی بی ادبانه نگوید آورده اند که چون اثر قحط
بر زمین کنعان رسید کار را بر اولاد یعقوب علیه السلام
تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که همه قحط زدگان را
می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل بدلخواه ایشان می سازد
؎ از احسانش آسوده برنا و پیر ٭ و زو گشته خوش دل غریب و فقیر
بخششش ز ابر بهاری فزون ٭ صفاتش کمالش ز غایت برون

اگر زمان دهی

اگر فرمان دهی برویم و طعامی جهت گرسنگان کنعان
بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود و ابن یامین را
بجهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزندان دیگر هر
یک را با یک شتر و بضاعت که داشتندی روی بمصر آوردند
و یک شتر بجهت ابن یامین با بضاعت او همراه بردند
وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ و آمدند برادران بر یوسف
علیه السلام از کنعان بملازمت یوسف علیه السلام فَدَ
خَلُوا عَلَيْهِ پس در آمدند برادران بر یوسف علیه السلام
و رسم خدمت بجا آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف
علیه السلام ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ
و ایشان مر او را یعنی مر یوسف علیه السلام را ناشناسندگان
بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح آنست که چهل سال
از واقع ایشان گذشته بود یا آن که یوسف علیه السلام
از پس پرده با ایشان سخن گفت و او را نشناختند پس یوسف
علیه السلام ایشان را پرسید که شما چه کسانید که جاسوس را
مانید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم که نام او یعقوب
صفی الله یوسف علیه السلام گفت که پدر شما چند فرزند

گفتند که دوازده پسر داشت ویکی را در سن صغر گرگ خورده
ویکی را پدر برای خدمت خود نگاه داشته است وما ده تن
بملازمت آمدیم یوسف علیه السلام گفت اینجا کسی باشد
که شمارا بشناسد گفتند نی مردم مصر مارا نمی دانند
یوسف علیه السلام گفت که یکی از شما اینجا باشد تا برود
وآن برادر را بیارد وحال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه
زدند بنام شمعون برآمد پس باو می بایست داد ویوسف علیه
السلام بفرمود تا بضاعت ایشان بستدند وعوض گندم
بایشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُم وآن هنگام که بساخت
یوسف علیه السلام کار ایشان بِجَهَازِهِم وهر یک را
یک شتر بار گندم داد گفتند یک شتروار دیگر بجهت آن
برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلام
گفت من بشمار مردم می دهم نه بشمار شتران ایشان
مبالغه نمودند قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُم گفت یوسف
علیه السلام که بیارید بمن برادری که شمار است
مِنْ أَبِيكُم از پدر شما یعنی علاتی است نه اعیانی
أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید آنرا أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ

که من تمامی می پیمایم پیمانه وحق کسی باز نمی گیرم وَأَنَا
خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ومن بهترین فرود آرندگانم یعنی انزال
مهمانان واکرام واحسان ما ایشان دقیقه فرو نمی گذارم
فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید آن برادر را بمن
فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي پس نیست پیمانه شمارا نزدیک من یعنی طعام
وبار گندم وَلَا تَقْرَبُونِ ونزدیک مشوید بمن ودر ولایت
من درمیائید قَالُوا سَنُرَاوِدُ گفتند او را بطلبیم
عَنْهُ أَبَاهُ از پدر وجهد کنیم دران وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ
وبدرستی که ما طلب کنندگانیم آن چیزی را که بگوییم وَقَالَ
لِفِتْيَانِهِ وگفت یوسف علیه السلام مر غلامانرا که کیل
غلات تعلق بایشان داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُم
بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده اند وآن ادیمی
وکفشی چند بوده یوسف علیه السلام نخواست که گندم
بهای ایشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشانرا
درج کنید فِي رِحَالِهِم در باردانهای ایشان
ودیگر دانست که دیانت ایشان اقتضا آن خواهد
کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند

وازین جهت گفت لعلهم یعرفونها شاید که ایشان
بشناسند بضاعت خود را اذا انقلبوا الی اهلهم
چون بازگردند بسوی کسان خود و بار بگشایند لعلهم
یرجعون شاید که بازگردند و برادر مرا بیارند فلما
رجعوا پس آنهنگام که بازگشتند فرزندان یعقوب
علیه السلام الی ابیهم بسوی پدر خود قالوا یا ابانا گفتند
ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده شد از ما
پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه
پیمایند اگر ابن یامین را نبریم فارسل معنا پس بفرست
با ما اخانا برادر ما را نکتل تا فرا بگیریم کیل را از برای
خود و از برای او وانا له لحافظون و بتحقیق ما
او را نگاهدارندگانیم از رسیدن مکروه بدی بدو وقال
هل امنکم علیه گفت یعقوب علیه السلام ای
فرزندان آیا شما را امین دارم برو الا کما امنتکم
مگر همچنان که امین شما داشتم شما را علی اخیه بر برادر او
من قبل پیش ازین که گفتند وانا له لحافظون
و من بر محافظت شما اعتبار نداریم فالله خیر حافظا

پس خدای بهتر است از جهت نگاهداشتن و حفص حافظا خواند
یعنی اوست بهتر در حالتی که نگاهدارنده است پس توکل بر وی میکنم
و کار خود بوی میگذاریم وهو ارحم الراحمین و او
بخشاینده ترین بخشاینده گان است شاید که بمحافظت وی
بر من ببخشایند و بمصیبت دو فرزندان مرا مبتلا نه سازند
ولما فتحوا متاعهم و آنهنگام که بگشادند بارهای
خویش را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را
که تسلیم مالک کرده بودند در بارهای خویش ردت الیهم
که بحکم یوسف علیه السلام باز گردانیده بودند بدیشان
قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی چه چیز می طلبیم
از احسان ورای این هذه بضاعتنا که این است
بضاعت ما که غله بدین بضاعت بما فروخته اند ردت
الینا باز گردانیده اند بر ما پس ما برین اکرام رجوع کنیم بملک
ونمیر اهلنا و طعام آریم کسان خود را ونحفظ
و نگاه میکنیم اخانا برادر خود را در رفتن و آمدن
ونزداد کیل بعیر و زیادت ستانیم پیمودن شتری
یعنی یک شتر بار بمصاحبت برادر بیاریم ذلک این یک شتر وار

كَيْلٌ يَسِيرٌ كيليست اندک و بلكه بدين مقدار با ما يان
مضايقه نخواهد كرد قَالَ گفت يعقوب عليه السلام لَنْ
أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ نمی فرستم ابن يامين را با شما حَتَّىٰ
تُؤْتُونِ تا بدهيد مرا مَوْثِقًا پيمانی مِنَ اللَّهِ موكد
بذكر خدای در پيمان آمد كه يعقوب عليه السلام گفت كه او را
بشما ندهم تا سوگند خوريد بحق محمد خاتم النبيين و سيد المرسلين
صلى الله عليه وسلم لَتَأْتُنَّنِي بِهِ تا بياريد بمن او را إِلَّا
أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ مگر آن كه بگرد شما در آورده شود عذاب
و همه شما هلاک گرديد ايشان قبول كردند و بمنزلت حضرت پيغمبر
صلى الله عليه وسلم سوگند خوردند كه در مهم ابن يامين عذر
نكنند فَلَمَّا آتَوْهُ پس آنهنگام كه دادند پدر را مَوْثِقَهُمْ
پيمان و عهد خود را قَالَ اللَّهُ گفت يعقوب عليه السلام
كه خدای عَلَىٰ مَا نَقُولُ بر آنچه ما می گوييم از عهد و پيمان
وَكِيلٌ نگاهبان و گواه و مطلع است وَقَالَ و گفت
يعقوب عليه السلام از روی شفقت يَا بَنِيَّ ای فرزندان من
لَا تَدْخُلُوا در مياييد در شهر مصر مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ
از يک در يعنی همه برادران بهم از يک دروازه بشهر مرويد

تانگاه

تا نگاه چشم بدی بشما نرسد چون شما را بدين جمال و هيات
و شكل و شوكت و ابهت ببينند وَادْخُلُوا و در آييد
هر دو سه تن مِنْ أَبْوَابٍ از درهای مُتَفَرِّقَةٍ
پراكنده و آن شهر را چهار دروازه بود و در لطايف آورده اند
كه اول يعقوب عليه السلام مهر پدری پيدا كرده در آخر عجز
بندگی آشكارا كرده و گفت وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ و من دفع
نكنم از شما بدين نصيحت كه كردم مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از قضای
خدای چيزی را زيرا كه حذر دفع قدر نمی كند و فوق تدبير
ما الله تقدير است من جهد همی كنم قضا می گويد بيرون ز كفايت
تو كاری دگر است إِنِ الْحُكْمُ نيست حكم و فرمان إِلَّا لِلَّهِ
مگر خدای را در هر چه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر و توكل كردم
من وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و برو بايد كه
توكل كنند توكل كنندگان نه بر غير او كه كفايت مهم نتيجه توكل است
برو و من يتوكل على الله فهو حسبه. وَلَمَّا دَخَلُوا
و آنهنگام كه در آمدند اولاد يعقوب عليه السلام مِنْ حَيْثُ
أَمَرَهُمْ آنچه كه فرموده بود ايشان را أَبُوهُمْ پدر ايشان
يعنی از ابواب متفرقه مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ نبود كه دفع كند از ای

یعقوب علیه السلام از ایشان مِنَ اللهِ از قضای خدای
که در بارهٔ ایشان واقع بود مِنْ شَیْءٍ از چیزی یا بلکه تهمت
دزدی بر ابن یامین افتاد و برادران اندوهگین شدند
و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف گشت پس تدبیر
یعقوب علیه السلام فایده نداد اِلَّا حَاجَةً مگر آنکه
حاجتی بود فِیْ نَفْسِ یَعْقُوْبَ در نفس یعقوب علیه السلام
یعنی شفقتی بر اولاد قَضَاهَا که در ان وقت ظاهر کرد آنچه
آن را وصیت کرده بود وَاِنَّهُ لَذُوْ عِلْمٍ و بدرستی که
یعقوب علیه السلام خداوند دانش بود لِمَا عَلَّمْنَاهُ
و می دانست مر آن چیز را که بدو آموخته بودم بطریق وحی
و از ان بود که گفت وما اغنی عنکم وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ
لَا یَعْلَمُوْنَ و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند سر قدر را
یا جاهلند بآن که تدبیر بر تقدیر غلبه نمی تواند کرد تدبیر
کند بنده و تقدیر نه داند تقدیر خداوند بتدبیر نماند
وَلَمَّا دَخَلُوْا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب
علیه السلام عَلٰی یُوْسُفَ بر یوسف علیه السلام
و به بارگاه او رسیدند یوسف علیه السلام بر تخت نشسته

بُود

بود نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم
که مرا فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر خواستیم
و بعهد و پیمان آوردیم یوسف علیه السلام فرمود که دانستیم
بنشینید ایشان در حاشیهٔ بساط بنشستند و حکم شد که شش
خوان آراسته پیش ایشان بنهادند پس یوسف علیه السلام
فرمود که هر دو برادر که از یک پدر و مادر اند بر یک خوان
طعام خورید هر ده برادران بران پنج خوان بنشستند و بر
ششمی خوان ابن یامین تنها ماند بگریه در آمده می گریست
تا بیهوش شد یوسف علیه السلام بفرمود تا گلاب بر روی او
زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد
که گریستی و بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر دو
برادران اعیانی بر یک خوانچه بنشینند مرا برادری مادری
و پدری بود یوسف علیه السلام نام بیادم آمد و با خود
گفتم اگر وی بودی با من برین خوانچه بنشستی و تنها نماندمی
از شوق آنحال بیطاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی
من این بوده یوسف علیه السلام گفت بیا تا برادر تو من
باشم و با تو بر یک خوان بنشینم پس بفرمود تا خوان او بر داشتند

و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبیدند و بدین بهانه
اٰوىٰ اِلَيْهِ اَخَاهُ جای داد او را بسوی خود برادر را
و یوسف علیه السلام نقاب پوشیده دست در طعام
دراز کرد و چون نظر ابن یامین بر دست یوسف علیه السلام
افتاد بگریست یوسف علیه السلام پرسید که باز این گریه چیست
گفت ای ملک چه مانند است این دست تو بدست برادر
من یوسف علیه السلام همین که این کلمه شنید طاقتش
نماند بر سبیل نقاب از چهره برداشت و ابن یامین را قَالَ
اِنّىٓ اَنَا اَخُوكَ گفت یوسف علیه السلام که منم برادر تو
بدرستی که فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که کردند برادران در حق
من و تو ابن یامین چون روی یوسف علیه السلام بدید و این
سخن بشنید دیگربار از هوش برفت و چون با خود آمد
دست در گردن یوسف علیه السلام افگند و بزبان حال
می گفت ~ اینکه می بینم به بیداری است یا رب یا بخواب
خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب
انگه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر من از تو

مفارقت

مفارقت نمیکنم یوسف علیه السلام گفت ای برادر اهتمام
پدر ورشان تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم
زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا بامری شنیع متهم سازم
تا نزد من بمانی ابن یامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف
علیه السلام بفرمود که نزد برادران رو این امر مخفی دار
ابن یامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کنعانیان
مهم سازی خود کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ پس آنهنگام که کار
سازی کرد ایشان را بِجَهَازِهِمْ به بارهای ایشان
جَعَلَ و بنهاد السِّقَايَةَ پیمانه را و آن مشربه بود
از نقره یا زر یا زبرجد مرصع بجواهر که ملک آب از آن
خوردی درین وقت بجهت عزت و نفاست طعام آنرا
پیمانه ساخته بودند یوسف علیه السلام بفرمود تا محرم او
آنرا تعبیه کرد فِى رَحْلِ اَخِيهِ در بار برادر او و
بارها دیگر مکمل کردند ایشان را اجازت رفتن دادند چون از
شهر بیرون رفتند براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف
علیه السلام از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ
پس ندا کرد نداکننده اَيَّتُهَا الْعِيرُ ای کاروانیان

إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ بدرستی که شما دزداید بدان معنی
که یوسف علیه السلام را از پدر بدزدیدید و گفته اند که منادی
این سخن را نه بفرمان یوسف علیه السلام گفت القصه
چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب علیه السلام رسید
قَالُوا گفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ و روی آوردند بدان
جمع که شما مَاذَا تَفْقِدُونَ چه چیز گم کرده اید که می جوئید
قَالُوا نَفْقِدُ گفتند ما گم کرده ایم و می جوئیم صُوَاعَ
الْمَلِكِ مشربهٔ ملک را که پیمانهٔ غله بود وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ
و برای آن کس که بیارد آن را حِمْلُ بَعِيرٍ شتر واری طعام
مقررست وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ و من که منادی ام بآن
کفیلم قَالُوا تَاللَّهِ گفتند سوگند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُمْ
که شما می دانید که ما مردم امین ایم بضاعتی که در بارها
نهاده بودید در کرت اول چون این نوبت بیامدیم باز
آوردیم و می بینید که دهن شتران بربسته ایم تا از زراعت
کسان نخورند مَا جِئْنَا نیامدیم ما از کنعان لِنُفْسِدَ
تا تباهکاری کنیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و مال مردم بتلق
در تصرف آریم وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ و نبودیم و نیستیم

دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ
گفتند ملازمان یوسف علیه السلام چیست جزای دزدی
إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ اگر باشید شما دروغ گویان در
ابرای ذمهٔ خود یعنی شما می گوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما
در میان شما پیدا شود آن را چه مکافات خواهد بود قَالُوا
جَزَاؤُهُ گفتند پاداش سرقهٔ سارق او مَنْ وُجِدَ
آن که یافته شود فِي رَحْلِهِ در بار او فَهُوَ جَزَاؤُهُ
پس همو است جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما
كَذَلِكَ همچنین نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش می دهیم
ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را باز گردانیده
بمصر آوردند و در گاه باز داشتند فَبَدَأَ پس آغاز
کرد مؤذن و بفرمود یوسف علیه السلام بِأَوْعِيَتِهِمْ
ببار و انهای ایشان قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ پیش از آن که
تفحص کنند بار و ان ابن یامین ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا
پس بیرون آوردند پیمانه را مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ از
بار و ان برادر او وَكَذَلِكَ و همچنین كِدْنَا
لِيُوسُفَ تعلیم دادیم یوسف علیه السلام را بالهام

برادران یوسف علیه السلام از خیانت سر پیش انداختند
و زبان طعن بر ابن یامین کشادند مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ
نبود یوسف یعنی نه شایست و سزا نبود او را که فرا گیرد
برادر خود را فِي دِينِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر چه حکم در باب
سرقه ضرب و تعزیم بوده نه استرقاق پس گرفت یوسف
علیه السلام برادر خود را إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر آن که
بخواست خدای و به دستوری او نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ
مَّن نَّشَاءُ بر میداریم بر و درجها بعلم و حکمت هر کرا
می خواهم وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ
و زبر هر خداوند دانشی دانائی هست درجه او بلند تر
انکه یوسف علیه السلام بفرمود که این چه عمل است که از شما
صادر شد می گفتند که ما بیمهنر زادگانیم قَالُوا إِن يَسْرِقْ
گفتند برادران اگر دزدی کند ابن یامین چه عجب است فَقَدْ
سَرَقَ پس بدرستی که دزدی کرده است أَخٌ لَّهُ برادر
اعیانی که مر او را بود مِن قَبْلُ پیش ازین یعنی
یوسف علیه السلام در مدارک آورده اند که در خانه
یعقوب علیه السلام ماکیانی بوده سایلی بر خانه

آمد و هیچ کس حاضر نبود یوسف علیه السلام آن مرغ را
بسایل داد برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال
دیگر نیز هست فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ پس پنهان داشت
یوسف علیه السلام آن مقاله را فِي نَفْسِهِ در نفس خود
وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ و ظاهر نکرد آن را بر ایشان
قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا گفت با خود که شما
بدترید از جهت منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدید
جدا کردید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا
تَصِفُونَ بآنچه شما صفت می کنید پس یوسف علیه السلام
ابن یامین را بکسان خود سپرده و برادران در استخلاص
چندان سخن گفتند بجایی نرسید روبیل را آتش و خشم شعله
زدن گرفت و مویهای سر و تن از جامه بیرون کرده گفت
ای ملک برادرم را بگذار و اگر نه فریاد کنم تا هر حامله در این
شهر است از هول آن بار بنهد یوسف علیه السلام دید
که روبیل در غضب است یوسف علیه السلام مر پسر خود را
گفت برو و دست خود بر پشت روبیل فرود آر چون دست
وی بر پشت روبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافت و میل

روی به برادران کرد و گفت شما مرا اسیر کردید گفتند
نی گفت بخدای درین بلد تخمی از یعقوب علیه السلام هست
چه هرگاه که یکی از ایشان خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب
علیه السلام او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده
که دیگر بار در غضب شد آهنگ تخت یوسف علیه السلام کرد یوسف
علیه السلام نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود
و بر سر دست آورد باز بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان
شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید می پندارید
که کسی بر شما زور آوری نخواهد کرد ؏ خدائی که بالا و پست
آفرید ٭ زبر دست هر دست دست آفرید ٭ آخر ایشان
دیدند که هیچ بزور از پیش نمیرود و از در زاری در آمدند
قَالُوا گفتند يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ ای عزیز
إِنَّ لَهُ أَبًا بدرستی که ابن یامین را پدری هست شَيْخًا
كَبِيرًا پیری بزرگ سال و عظیم القدر بعد از هلاکت
پسر خود یوسف علیه السلام بدو انس و الفت دارد فَخُذْ
أَحَدَنَا پس فرا گیر یکی برادر را از ما به بندگی مَكَانَهُ
بجای او و او را رها کن إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

بدرستی که

بدرستی که ما می بینیم ترا از نیکوکاران نسبت با ما پس احسان خود را
با تمام باز رسان و ما لا احسان الا بالاتمام قَالَ مَعَاذَ
اللَّهِ گفت یوسف علیه السلام پناه می گیریم من بخدای
پناه گرفتنی أَنْ نَأْخُذَ از آن که بگیریم إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا
مَتَاعَنَا عِنْدَهُ مگر آن که یافتیم متاع خود را نزدیک
او و اگر بجای او دیگری را بگیریم إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ بدرستیکه
ما باشیم ما آنهنگام از جمله ستمکاران در مذهب شما فَلَمَّا
اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ پس آنهنگام که نا امید شدند از یوسف
علیه السلام و دانستند که برادر برایشان نمی دهد خَلَصُوا
نَجِيًّا یک کناره شدند راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز
کردند قَالَ كَبِيرُهُمْ گفت بزرگ ایشان در سن یعنی
روبیل یا برادر خود در سن بزرگ در عقل و رای یعنی یهودا
أَلَمْ تَعْلَمُوا آیا نمیدانید شما آن را که أَنَّ أَبَاكُمْ
بدرستی که پدر شما قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ بتحقیق که فرا گرفت
بر شما مَوْثِقًا عهدی و پیمانی مِنَ اللَّهِ از خدای
یعنی به دستوری وی در محافظت ابن یامین و شما
سوگند خوردید بمحمد آخر الزمان صلوات الله و سلامه

علیه که شما در شان وی عذر نکنید و اکنون این صورت
روی نموده وَمِن قَبْلُ و پیش ازین مَا فَرَّطتُمْ
آنچه تقصیر کردید فِي يُوسُفَ در شان یوسف علیه السلام
فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ پس جدا نشوم من از زمین مصر و از شهر
بیرون نیایم حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي مگر آن که دستوری دهد
مرا بآمدن پدر من أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي یا خدای حکم کند
برای من رجوع با پدر یا بتخلیص برادر وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
و او بهترین حکم کنندگان است که براستی حکم کند و میل و
مداهنت در حکم او نیست ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ شما باز
گردید بسوی پدر خود فَقُولُوا يَا أَبَانَا پس بگوئید ای پدر
ما إِنَّ ابْنَكَ بدرستی که پسر تو ابن یامین سَرَقَ دزدی
کرد وَمَا شَهِدْنَا و ما گواهی نمی دهیم إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مگر بآنچه
ما می دانیم که صواع ملک از بار وی بیرون آمد وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ
و نیستیم ما مر بر باطن حال حَافِظِينَ نگاه دارندگان یعنی
بظاهر دزدی وی دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع
بدو تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا خود او مباشر
این امر بوده وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و بپرس از اهل

آن دیه

آن دیه كُنَّا فِيهَا که بودیم ما در وی یعنی مصر مراد آن است
که کس بفرست و از مصریان بپرس وَالْعِيرَ الَّتِي و از
کاروانیان نیز سوال کن که أَقْبَلْنَا فِيهَا ما روی نهاده
بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان
بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بدرستی که ما راست گوییم فرزندان یعقوب علیه السلام
بحکم روبیل دیا بیهودا روی بکنعان نهاده بخدمت پدر
آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قَالَ
گفت یعقوب علیه السلام بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ
بلکه بیارا است برای شما أَنفُسُكُمْ نفسهای شما أَمْرًا
کاری را که خواسته اید و باهم قرار داده اید و اگر نه ملک
مصر چه می داند که جزای سارق استرقاق است فَصَبْرٌ
جَمِيلٌ پس بر من است شکیبائی نیکو عَسَى اللَّهُ شاید که
خدای أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا بیارد همه ایشان را یعنی یوسف
و ابن یامین و آن برادر دیگر که در مصر است إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ
بدرستی که او داناست بحال من الْحَكِيمُ راست کار است
در آنچه می کند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال توجه

به بیت الاحزان فرمود وَتَوَلّٰی عَنْهُمْ وروی بگردانید
از فرزندان وَقَالَ یَا اَسَفٰی وگفت ای اندوه من عَلٰی یُوسُفَ
بر فراق یوسف علیه السلام صاحب کشاف آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد
یعقوب علیه السلام وحزن او بچه مرتبه بود در مفارقت
یوسف علیه السلام جبرئیل علیه السلام فرمود که برابر هفتاد مادر
مرده پسر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوال کرد که او را
چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهیدان آری هیچکس در آتش
مفارقت برابر یعقوب علیه السلام نسوخت چهل سال و بقولی
هفتاد سال از وقت فراق یوسف علیه السلام تا زمان وصال او
چشم او از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت
مبارکش خمیده گی گرفت وَابْیَضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ
و سفید گشت هر دو چشم او از اندوه فَهُوَ کَظِیْمٌ و او
پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد
و ظاهر نمی کرده ع درد یست درین سینه که گفتن نتوانیم
واین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانیم ۞ اما چون فرزندان فریاد
یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قَالُوْا

تالله

تَاللّٰهِ گفتند بخدای تَفْتَؤُا همیشه باشی که بناله و زاری
تَذْکُرُ یُوْسُفَ یاد کنی یوسف را حَتّٰی تَکُوْنَ حَرَضًا
تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف بر موت اَوْ تَکُوْنَ مِنَ
الْهَالِکِیْنَ یا باشی از جمله هلاک شدگان قَالَ گفت ای
فرزندان اِنَّمَا اَشْکُوْا جز این نیست که شکایت میکنم بَثِّیْ
وَحُزْنِیْ غم و اندوه خود را اِلَی اللّٰهِ بسوی خدای سبحانه
و بشما و نه بغیر شما زیرا که کس بجان و چاره گر بیچارگان اوست
نظم حاجتی را که از تو می جویم ۞ با کسی دی که با تو می گویم ۞ راز گویم
بخلق خوار شویم ۞ با تو گویم بزرگوار شویم ۞ در بعضی تفاسیر
هست که چون یعقوب علیه السلام گفت انما اشکوا بثی
وحزنی الی الله حق سبحانه وحی فرستاد که ای یعقوب علیه السلام
بعز و جلال من که اگر یوسف علیه السلام و ابن یامین مرده بودندی
بدین ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته بتو باز رسانیدمی
و این مژده بود که یعقوب علیه السلام گفت وَاَعْلَمُ
مِنَ اللّٰهِ و من می دانم از وحی خدای مَا لَا تَعْلَمُوْنَ
آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف علیه السلام در رسیدن
وی بمن و گویند روزی ملک الموت بزیارت یعقوب علیه السلام

آمده بود و یعقوب علیه السلام بر وی سوگند داد که روح یوسف را
قبض کرده گفت نی یعقوب علیه السلام باميدواری گفت
یَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا مِن
يُوسُفَ پس تفحص کنید از حال یوسف علیه السلام وَأَخِيهِ
و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا و ناامید مباشید مِن رَّوْحِ اللَّهِ از
رحمت و فرح خدای سبحانه إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ بدرستی که نا
امید نشود مِن رَّوْحِ اللَّهِ از رحمت خدای إِلَّا الْقَوْمُ
الْكَافِرُونَ مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب علیه السلام
نامه نوشت برین وجه که از یعقوب علیه السلام اسرائیل بن اسحاق
ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما اهل
بیتیم که بلا را موکل ما کرده اند جدم ابراهیم را دست و پا
برسته در دست آتش نمرود برافکندند حق سبحانه او را نجات
داد پدرم اسحاق را کارد بر حلق نهادند و خدای از برای او
فدا فرستاده و مرا پسری بود دوسترین همه فرزندان برادران
او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلوده پیش من آوردند
و گفتند او را گرگ خورد و من از فراق وی چندان گریستم
که چشم سفید شد او را برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم

تو اورا

تو او را بدزدی گرفته نگاه داشته و ما نه از ان خانه دانیم
که دزدی کنیم یا از ما دزدی برآید اگر این فرزند مرا بمن فرستی
فبها و الا نه بر تو دعای کنیم که اثر آن دعای بفرزندان هفتم
تو برسد والسلام پس نامه را بفرزندان داد اندک بضاعتی
از پشم و روغن و پنیر و امثال این ترتیب نموده ایشان را
بمصر فرستاد ایشان بمصر آمدند با برادری که آنجا بود ملاقات
کردند و تعانق روی بمبارکگاه نهادند فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ پس
آنهنگام که در آمدند برادران یوسف علیه السلام بر وی
قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ
رسیده ما را و کسان ما را سختی و بینوائی و گرسنگی وَجِئْنَا
بِبِضَاعَةٍ و آورده ایم ما بضاعتی مُّزْجَاةٍ اندک و بی اعتبار
فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن برای ما کیل را وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا
و تصدیق کن بر ما بقبول بضاعت یا ما بزیادت از بهای
متاع إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ
پاداش دهنده نیکوئی آنان را که از روی تفضل تصدق مینمایند
و آنکه نامه یعقوب علیه السلام بر گوشه تخت نهادند یوسف علیه السلام
چون نامه را بخواند گریه بر وی غلبه کرد و عنان تمالک از دست

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ کفت یوسف علیه السلام مر برادران را
آیا میدانید مَا فَعَلْتُمْ بِیُوْسُفَ آنچه کردید با یوسف
وَاَخِیْهِ و برادر او بر سبیل اجمال کفت نه از روی تفصیل
که فعل ایشان با یوسف علیه السلام ظاهر است و با ابن یامین
آن بود که او را خوار و بی اعتبار می دانستند تا مرتبه که هیچ
کس با وی سخن نمیکفت الا از روی عجز و مذلت پس یوسف
علیه السلام فرمود آیا دانسته اید قبح آن را که با یوسف علیه
السلام و برادر او کرده اید و یا ازان توبه کرده اید اِذْ اَنْتُمْ
جَاهِلُوْنَ چه آن وقت شما نادان بودید یعنی نورسیده
و شوخ یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت
هوا نفس یوسف علیه السلام این سخن از روی مناصحت کفت
نه بر وجه معاتبت آن که نقاب برافکند و تاج از سر برداشت
ایشانرا که نظر بر جمال و بران شکل و شمایل افتاد قَالُوْا ءَاِنَّكَ
کفتند برادران بدرستی که تو استفهام برای تقریر است
یعنی البته لَاَنْتَ یُوْسُفُ توئی یوسف علیه السلام
که این جمال و کمال دیگری را نتواند بود که دارد ازان همه خوبان
چنین رخ که تو داری تبارک الله ازین روی نازنین که داری

قَالَ اَنَا یُوْسُفُ کفت یوسف علیه السلام منم یوسف وَ
هٰذَا اَخِیْ واین برادر من ابن یامین است قَدْ مَنَّ اللّٰهُ
عَلَیْنَا بدرستی که منت نهاده است خدای بر ما بسلامت و کرامت
اِنَّهٗ مَنْ یَّتَّقِ بدرستی که هر که بترسد از خدای وَیَصْبِرْ
و صبر کند بر طاعت یا از معصیت فَاِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا
لَا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ ضایع نکند خدای مزد
نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آن که
محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران
یوسف علیه السلام را بشناختند روی بتخت آوردند خواستند
که پای یوسف علیه السلام ببوسند یوسف علیه السلام از تخت
فرود آمد و ایشانرا در کنار کرفت قَالُوْا تَاللّٰهِ کفتند سوکند
بخدای بحسن صورت و کمال سیرت لَقَدْ اٰثَرَكَ اللّٰهُ عَلَیْنَا
هر آیینه برکزید خدای ترا بر ما وَاِنْ كُنَّا لَخَاطِئِیْنَ
و بدرستی که هستیم ما کناهکاران بدان عملها که کرده ایم قَالَ
کفت یوسف علیه السلام در جواب ایشان لَا تَثْرِیْبَ عَلَیْكُمُ الْیَوْمَ
هیچ سرزنش نیست بر شما امروز و من دیکر بار هرکز کناه شما
بر روی شما نیارم یَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ بیامرزد خدای

مر شما را که اعتراف کردید بگناه وَهُوَ اَرحَمُ الرّاحِمِین
و او بخشاینده ترین بخشایندگان هست ای آه سوزنده جهانی
گناه با شکی بشوید درون سیاه بدر مانده تخت و شاهی دهم
بدر ماندگان هرچه خواهد دهم چون بنوازش بزرگانه دل
برادران جمع ساخت بکار پدر دل افگار پرداخت و گفت
اِذهَبُوا بِقَمِیصِی هٰذَا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص
خلیلی بود که جبرئیل علیه السلام در قعر چاه در بر آمدن ماه
کرده بود و وحی بدو رسیده بود که آن را بکنعان فرستند
فرمود که ببرید فَاَلقُوهُ پس بیفکنید آن را عَلیٰ وَجهِ
اَبِی بر روی پدر من یَأتِ بَصِیرًا تا باز گردد بینائی
و چشمش بحال اول باز دارد وَأتُونِی بِاَهلِکُم اَجمَعِینَ
و بیایید بمن شما همه کسان خود از احفاد و خدم آورده اند
که یهودا گفت ای یوسف پیراهن تو خون آلوده پیش پدر من
برده بودم این پیراهن بمن حواله کن که ببرم شاید که فرح این
قمیص تدارک آن قمیص خون آلوده کند یوسف علیه السلام پیراهن
خود بیهودا داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته
به برادران تسلیم کرده یهودا از مصر بیرون آمد همراه برادران

متوجه

متوجه کنعان گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ العِیرُ و آن وقت
که جدا شد کاروان از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید
باد صبا از حق سبحانه دستوری خواست بوی پیراهن یوسف
علیه السلام بمشام یعقوب علیه السلام رسانید قَالَ اَبُوهُم
گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر از بندگان او بودند اِنِّی
لَاَجِدُ بدرستی که من می یابم رِیحَ یُوسُفَ بوی یوسف
علیه السلام را لَولَا اَن تُفَنِّدُونِ اگر شما مرا بنقصان
عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شده و بحد خرافت رسیده
قَالُوا گفتند آنان که حاضر بودند تَاللّٰهِ بخدای که اِنَّکَ
لَفِی ضَلَالِکَ القَدِیمِ بدرستی که تو هنوز در همان
حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف علیه السلام از بسیاری
ذکر او توقع ملاقات او بعد از چهل سال یا هشتاد سال امید
می داری فَلَمَّا اَن جَاءَ البَشِیرُ پس آنهنگام که آمد مژده دهنده
یعنی یهودا آورده اند که یهودا با برادران نایستاده و سر و
پا برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمد
اَلقٰیهُ بیفکند پیراهن یوسف علیه السلام را عَلیٰ وَجهِهِ
بر روی پدر فَارتَدَّ بَصِیرًا پس گشت بینا انکه با حفاد خود

قَالَ گفت اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ ایا نمی گفتم شما را اِنِّی اَعْلَمُ مِنَ
اللّٰهِ آن که من می دانم از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه شما
نمیدانید و آن حیات یوسف علیه السلام بود و پیوستگی میان من
و او بوده پس بتیه راه نمود هر که با ایشان پیوسته بود از ذکور
و اناث متوجه مصر شدند و برادران دیگر رسیده و در دست
و پای پدر افتاده قَالُوْا یَا اَبَانَا گفتند ای پدر ما اِسْتَغْفِرْ لَنَا
آمرزش طلب از برای ما از خدای ذُنُوْبَنَا گناهان مرا اِنَّا
كُنَّا بدرستی که هستیم ما خَاطِئِیْنَ گناهکاران قَالَ سَوْفَ
اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّیْ گفت یعقوب علیه السلام زود باشد
که آمرزش خواهم برای شما از پروردگار خود اِنَّهُ هُوَ
الْغَفُوْرُ بدرستی که او آمرزنده است گناهان تایبان را
بجود ذنوب الرَّحِیْمُ مهربان است به بندگان بکشف کرد به
تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعوت است
یا خواست تا بداند که یوسف علیه السلام از ایشان عفو کرده
یا نه و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شب بر
خاست بنماز برای آمرزش و بعد از تهجد روی بقبله
بایستاد و یوسف علیه السلام را در قفای خود بداشت و برادران

در عقب

در عقب او بجای آن حضرت دعا کرد و فرزندان آمین می گفتند
و حق سبحانه اجابت اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه
السلام نزدیک بمصر رسید یوسف علیه السلام با ملک ریان
و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمد
و یعقوب علیه السلام با فرزندان بر بالای تلی بر آمده و از
کوکبه و آراستگی نظاره می کردند جبرئیل علیه السلام فرود
آمد و یعقوب علیه السلام را گفت از این لشکر و تجمل عجب
می داری بالا نگر که جنود ملک از زمین تا فلک بفرح
آمده و بشادی تو مبتهج و مسرور اند چنانچه درین مدت
از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس چون یوسف علیه السلام
پدر را دید از مرکب فرود آمد و خواست که سلام کند
جبرئیل علیه السلام بگفت بگذار که پدر تو بر تو سلام کند
در خبر است که یعقوب علیه السلام نیز پیاده شد و چون
چشمش بر جمال یوسف علیه السلام افتاد و گفت
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا مذهب الاحزان و هر دو دستها
بر گردن یک دیگر در آورده از شادی می گریستند
چه خوش حالیست روی دوست دیدن پس

از عمری یک دیگر رسیدن ❊ شرابی خوش دلبیرا
نوش کردن ❊ بشادی دست در آغوش کردن ❊ بکام
دل زمانی آرمیدن ❊ بهم گفتن سخن در هم شنیدن ❊
بدلبر حال عجز آغاز کردن ❊ ز عاشق دفتر غم باز کردن ❊
پس نزدیک مصر موضعی بود ازان یوسف علیه السلام
قصری رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف علیه السلام
در انجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ پس
آن هنگام که در آمدند بر یوسف علیه السلام آوَىٰ إِلَيْهِ
در ان منزل جای داد سوی خود أَبَوَيْهِ پدر و خاله خود را
که بجای مادرش بود و دیگر باره پدر را کنار گرفت
و خاله را پرسش فرمود و برادر زادگان را نوازش کرد
وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ و گفت در آیید در مصر
إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای آمِنِينَ در حالتی که
ایمنان باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا ات د
داخل است در امن نه در خوف و چون در مصر
در آمدند ایشان را در منزل خود فرود آورده وَرَفَعَ
أَبَوَيْهِ و بر داشت پدر و خاله را یعنی بالا برد عَلَى

الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوا لَهُ و بر روی در افتادند
پدر و خاله و برادران او را سُجَّدًا در حالتی که سجده
کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان کرد و دران زمان
سجده بود یوسف علیه السلام که آن حال مشاهده نمود
اظهار مسرت و بهجت فرمود وَقَالَ يَا أَبَتِ هَٰذَا
و گفت یوسف علیه السلام ای پدر من این سجده کردن
شما مرا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ تعبیر خواب منست مِنْ قَبْلُ
پیش ازین که دیدم در ایام صبی قَدْ جَعَلَهَا بدرستی که
گردانید آنرا رَبِّي حَقًّا پروردگار من راست وَ
قَدْ أَحْسَنَ بِي و بدرستی که نیکو کرده است بمن آفریدگار
من إِذْ أَخْرَجَنِي چون بیرون آورده مرا مِنَ
السِّجْنِ از زندان و ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل
نشوند وَجَاءَ بِكُمْ و آورد شما را بمن مِنَ الْبَدْوِ
از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت
شام که یعقوب علیه السلام آنجا نشستی و آن نزدیک
کنعان بود یوسف علیه السلام از جهت شکر نعمت
حق فرمود که حق سبحانه و تعالی مرا از زندان بجنت رسانید

وشما را از بادیهٔ فراق نزدیک وصال من آورده
تا با یک دیگر نشستیم مِنْ بَعْدِ اَنْ نَزَغَ الشَّیْطٰنُ
از پس آن که فساد کرد دیو سرکش و مخالفت افکند
بَیْنِیْ وَبَیْنَ اِخْوَتِیْ میان من و میان برادران
من اِنَّ رَبِّیْ بدرستی که پروردگار من لَطِیْفٌ
رساننده نیکویست لِمَنْ یَشَآءُ مر هر کرا خواهد اِنَّهٗ هُوَ
الْعَلِیْمُ بدرستی که اوست دانا بوجود تدبیرات
الْحَکِیْمُ محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطایف
آورده که چون بیست چهار سال ازین واقع بگذشت
یعقوب علیه السلام وفات یافت و بعد از بیست و سه سال
دیگر پدر را در واقعه دید که می گوید که ای یوسف بغایت
مشتاق لقای توام بشتاب تا روز دیگر را نزدیک من
آیی یوسف علیه السلام از خواب در آمده و برادران را
طلبیده وصیتها می کرد و یهودا را ولی عهد خود ساخت
و فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت رَبِّ
ای پروردگار من قَدْ اٰتَیْتَنِیْ مِنَ الْمُلْکِ و
بدرستی که تو دادی مرا پادشاهی و مملکت داریے

وعلمتنی

وَعَلَّمْتَنِیْ و بیاموختی مرا مِنْ تَاْوِیْلِ الْاَحَادِیْثِ از تعبیر
خوابها فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ای پدید آرنده و آفریننده
آسمانها و زمینها اَنْتَ وَلِیّٖ تویی یار من و متولی
کار من فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ درین سرای و در آن سرای
تَوَفَّنِیْ مُسْلِمًا بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشیم
امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران وَاَلْحِقْنِیْ بِالصّٰلِحِیْنَ
و در رسان مرا به پدران شایستهٔ من آورده اند که
بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروضهٔ وصال
رحلت نمود و حضرت حقایق پناهی قدس سره در قصهٔ
یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی
ابیات ازان درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف
علیه السلام را بنمط دیگر میفرماید بکف جبرئیل حاضر
داشت سیبی که باغ خلد ازان می داشت زیبی چو یوسف را
بدست آن سیب بنهاد روان آن سیب را بوئید جان داد
یکی زان نکهتی باغ بقا یافت ازان نکهت بسوی باغ بشتافت
ذٰلِکَ مِنْ اَنْبَآءِ الْغَیْبِ ای محمد صلی الله علیه وسلم
آنچه یاد کرده شد از قصهٔ یوسف علیه السلام از خبرهای

غیبست نُوحِيهِ اِلَيكَ که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز
وحی می کنیم آن را بتو وَمَا كُنتَ لَدَيهِم ونبودی
تو نزدیک برادران یوسف علیه السلام اِذ اَجمَعُوا
اَمرَهُم آنهنگام که جمع کردند رایهاء خود را وافکندند
یوسف را بچاه وَهُم يَمكُرُونَ وایشان مکر می کردند
بیعقوب علیه السلام و بیوسف علیه السلام و چون تو
آنجا نبودی و مکذبان می دانند که از کسی نشنیده خبر
می دهی چنانچه بود پس دلیل ظاهر و روشن هست بران که بوحی
الهی دانسته وَمَا اَكثَرُ النَّاسِ ونیستند اکثر مردمان
وَلَو حَرَصتَ واگرچه حرص می ورزی بِمُؤمِنِينَ
بایمان ایشان یعنی ناگرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان
در کفر و فساد وَمَا تَسئَلُهُم عَلَيهِ مِن اَجرٍ ونمی خواهی
از ایشان بر تبلیغ رسالت و ادای احکام یا بر خواندن قصص
قرآنی مزدی چنانچه قصه گویان می خواهند اِن هُوَ نیست
این قرآن شریف اِلَّا ذِكرٌ لِلعٰلَمِينَ مگر پندی از خدای
مر عالمیان را و نه تنها همین قرآن که از معجزه روی می گردانند
وَكَاَيِّن مِن اٰيَةٍ و بسا نشانهای قدرت و دلایل داله

بر وجود صانع و حکمت اوست فِي السَّمٰوٰتِ وَالاَرضِ
در آسمانها و در زمینها يَمُرُّونَ عَلَيهَا که آن معاندان
می گذرند بران وَهُم عَنهَا وایشان ازان آیتهای
مُعرِضُونَ روی گردانندگانند نه دران فکرت کنند
و نه ازان عبرت گیرند وَمَا يُؤمِنُ و نمی گروند اَكثَرُهُم
بِاللهِ بیشترین ایشان بخدای اِلَّا وَهُم مُشرِكُونَ
مگر ایشان شرک آرندگان باشند مراد ازین گروه کفار
مکه اند که گفتند ربنا الله و از پی در آوردند که الملایکه بنات
الله یا مراد ازین گروه یهود اند که ایمان آوردند بخدای
و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند
المسیح ابن الله اَفَاَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان اَن
تَاتِيَهُم غَاشِيَةٌ ازان که بیاید بدیشان عقوبتی
پوشیده یعنی فرو گیرنده ایشان را مِن عَذَابِ اللهِ
از عذاب خدای سبحانه اَو تَاتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغتَةً
یا بیاید بدیشان قیامت ناگهان وَهُم لَا يَشعُرُونَ
و ایشان نه دانند آمدن آن را و کارسازی نه کرده باشند
قُل هٰذِهِ سَبِيلِي بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم

این دعوت بتوحید راه منست و برین راه ثابتم اُدْعُوا
إِلَى اللَّهِ می خوانم خلق را بخدای عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا
بر بینائی هویدا و حجتی روشن من قوله انا تاکید ضمیر مستتر است
در ادعوا وَمَنِ اتَّبَعَنِي و می خواند بخدای هرکه پیروی
کرده است مرا وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاکست خدای از شرکتی
که شما او را بدان وصف می خوانید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
و نیستم من از شرک آرندگان امام زاهد آورده که کافران
گفتند خدای را فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت
فرستاد و خواستی ملایکه فرستادی حق سبحانه و تعالی فرمود
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم ما ای محمد
صلی الله علیه و سلم پیش از تو برسالت إِلَّا رِجَالًا
مگر آدمی مردانی نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی کرده شد بدیشان
و حفص نوحی می خواند یعنی ما وحی کردیم بسوی ایشان
مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اهل دیهها و شهرهای در وسیط
از حسن بصری رحمة الله نقل می کند که حق سبحانه هرگز پیغمبری
بخلق نفرستاد از اهل بادیه و نه از جن زنان و در باب
سجاح کاهن و نه از جنس زنان و در باب سجاح کاهن

که دعوی نبوت می کرد گفته اند اصحت یقینا انثی لطوف بها
ولم نزل اینها دالله ذکرانا أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
آیا سیر نمی کنند کافران در زمین شام و یمن و بر دیار عاد
و ثمود می گذرند یعنی باید که بگذرند فَيَنْظُرُوا پس ببینند
بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ
آخر کار آنان که از منکران و مکذبان مِنْ قَبْلِهِمْ
که بودند پیش از ایشان پس پند بر داشت از تکذیب پیغمبر
و قرآن حذر کنند وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ و هر آینه
سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت بهترست از لذت فانی دنیا
لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنان را که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس تعقل نمی کنند و نمی اندیشند تا بدانند
که آن بهترست ۞ چه نسبت جاه دنیا را بنزهتگاه جاودانی ۞
چه ماند گلخن تیره بگلشنهای سلطانی ۞ پس باید که سامعان زمان
تو بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه
را مهلت دادیم حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ
تا آنگاه که نا امید شدند پیغمبران یعنی فرستادگان از ایمان
ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند رسولان آن که

ایشان قَدْ كُذِبُوا بتحقیق مکذب شدند یعنی کفار بوعده
ایمان ما ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل
با ایشان دروغ می گویند در وعد و وعید جَاءَهُمْ
نَصْرُنَا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بران قوم
فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَنْ نَشَاءُ هرکرا خواستیم
یعنی پیغمبران و متابعان وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا و باز گردانیده
نشود عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران
وقتی که برایشان فرود آمد لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ بدرستیکه
هست در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف علیه السلام
و برادران او عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ اعتباری
و پندی مر خداوندان عقول خالصه را اسلمی رحمة الله از
امام جعفر صادق رحمة الله نقل می کند که مراد از الباب
اسرار است پس اعتبار ازین قصه ارباب اسرار را باشد بحقایق
کلام در آینه دل مثل ایشان روی نماید دلی دریابد
اسرار معانی که روشن شد بنور جاودانی مَا كَانَ حَدِيثًا
يُفْتَرَى نیست قرآن سخنی که بربافته باشند وَلَكِنْ تَصْدِيقَ
الَّذِي ولیکن هست تصدیق آن چیزی که بود بَيْنَ يَدَيْهِ

پیش از او از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست که در
راستی و درستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان همه چیزها
که محتاج الیه باشد در دین و دنیا وَهُدًى و راه نماینده است
مر سالکان را وَرَحْمَةً و بخشش است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
مر گروهی را که بگروند بتوحید خدای و بنبوت محمد مصطفی صلی
الله علیه وسلم و آله واصحابه اجمعین سُورَةُ الرَّعْدِ
مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَلٰثٌ وَأَرْبَعُونَ آيَةً
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الٓمٓر
حروف مقطعه مختصر اند از کلماتی که دلالت بر صفات الهی
کنند چنانچه در الم گفته اند که الف آلاء الله است و لام لطیف
بی نهایت و منتهای او و میم ملک بی زوال او و را رافت
او بر کمال و قولی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسمای الهی
دارد و برخی بر افعال او چنانچه المر یعنی انا الله اعلم واری
تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ این آیات آیات قرآنست
وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ و آنچه فرو فرستاده
شده است بسوی تو مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ از پروردگار تو
که راست و درست است چنگ زن و بدان عمل کن وَلَكِنَّ

أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لَا یُؤْمِنُونَ
که نمی گروند بدان جهت عدم تفکر در معنی آن اَللّٰهُ الَّذِی
خدای آن که رَفَعَ السَّمٰوٰتِ که برداشت آسمانها را
یعنی بیافرید و برداشت بِغَیْرِ عَمَدٍ بی ستون که بران قایم
باشد تَرَوْنَهَا می بینند شما آسمانها مرفوع بی ستون و
گفته اند برداشته است آسمان را بی ستون که آسمانها را بی ستون
شما بینند پس لازم می آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست
وآن قدرت است که آسمان بدان مرفوع می باشند و از فواید السلوک
آورده که باری تعالی عالیه و سطوح سموات را بی قایمه
که ادراک توانند نمود برافراشته است و بی ستون که مشاهده
توانند فرمود بلند برداشت یعنی ستون نیست اما مخفی است و
قایمه موجود است ولیکن غیر مرئی است وآن عدالت
تواند بود که بالعدل قامت السموات * آسمان و زمین
بعدل بپاست * نه ز شاهان بغیر عدل نخواست * گر نباشد
ستون خیمه بجا * کی بود خیمه بی ستون بپا * ثُمَّ اسْتَوٰی
عَلَی الْعَرْشِ پس قصد کرد بفرمود با آفریدن عرش یا استولی
شد برو باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود

بآن بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد
آفتاب و ماه را جهت مصالح بندگان بآنچه خواست از حرکات
ایشان بر حدی معین كُلٌّ هر یک از ایشان یَجْرِی
میروند و حرکت می کنند لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده
شد یعنی مدتی معین که دور خود را تمام رسانند یا جریان دارد
تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت یُدَبِّرُ الْأَمْرَ
تدبیر می کند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال
و اعزاز و احیاء و اماتت یُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ بیان می کند
آیت های قرآن یعنی مفصل می سازد بامر و نهی یا احداث دلایل
قدرت می کند یکی بعد از دیگری لَعَلَّکُمْ شاید که شما بِلِقَاءِ
رَبِّکُمْ بدیدار پروردگار خود یعنی بدین جزای که او خواهد
داد در روز قیامت تُوقِنُونَ یقین کرده و دانید
که هر که قادر است بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعادهٔ
احیا وَهُوَ الَّذِی مَدَّ الْأَرْضَ و او است
آن که بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و
عرض تا منقلب حیوان باشد وَجَعَلَ فِیهَا و بیافرید در آن
رَوَاسِیَ کوههای محکم پای برجای که میخ زمین بوده

وَأَنْهَارًا و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَمِنْ
كُلِّ الثَّمَرَاتِ و از همه میوها جَعَلَ فِيهَا
پیدا فرید در زمین زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صفت مثلا
سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد
و بری و بوستانی و امثال آن اثنین تاکید زوجین است
كما هو دأب العرب في كلامهم يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ
می پوشاند و در می کشد شب را بروز تا هوا بعد از آن که روشن
بوده تاریک می شود و از اینجا در می توان یافت که تغشیه
روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد از او است
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که این آثار قدرت که مذکور شد
لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای اوست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
مر گروهی را که تفکر کنند در آن و دانند که تکوین این اشیا
و تخصیص هر یک بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم
وَفِي الْأَرْضِ و در زمین قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ
پارهاست پیوسته یک دیگر این نزدیکی از دلایل قدرت است
که قطعهای زمین بر یک دیگر پیوسته یعنی شایسته زراعت است
و برخی شوره زار و قدری ریگ آمیزه و قطعه سنگستان

وجنات

وَجَنَّاتٌ و دیگر در زمین بوستانهاست مِنْ أَعْنَابٍ
از انگور بسیار وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ و خرمایستان
صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل جسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ
و نه چنان ملک متفرق الاصول یعنی هر یک از شاخ از
یک بیخ رسته يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده می شوند
این همه اشجار و زرع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا
و تفضیل می دهیم بعضی را از آن عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر
فِي الْأُكُلِ در میوه بحسب شکل و لون و رایحه و طعم
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه ذکر کرده شد لَآيَاتٍ
هر آینه دلالتهاست و اضح است لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
مر گروهی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوها بر اشجار
با آن از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا بارادت
قادر مختار ند در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است
در اختلاف الوان و اشکال و هیأت و اصوات و اخلاق
با وجود آن که پدر همه یکیست و در مدارک آورده که مثل
اختلاف قلوب است در آثار و انوار و اسرار هر دلی را صفتی
و هر صفت را نتیجه است دلی باشد موصوف بانکار و استکبار

که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و بازدلی بود آرمیده
بذکر پروردگار که وتطمئن قلوبهم بذکر الله
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا وان تعجب واگر عجب
می داری ای محمد صلی الله علیه وسلم از ناگرویدن کافران
بدلایل وحدت فعجب قولهم پس شگفت است قول
ایشان یعنی جای آن است که متعجب شوند از سخن ایشان که می
گویند ءاذا کنا آیا آن وقت که باشیم ترابا خاک
یعنی بعد از مرگ که ما خاک شویم ءانا آیا ما لفی خلق جدید
باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده کرداند و محل تعجب آن است
که ایشان خدای را خالق آسمان و زمین می دانستند و هیچ
فکر نمی کردند که هرکه بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند
بود آن که پیدا ساختن کارش بود زندگی دادن چه
دشوارش بود اولئک الذین آن گروه آنانند که
ایشان کفروا بربهم نگرویدند به پروردگار خود
بجهت ناگرویدن بقدرت او بر حشر و نشر واولئک الاغلال
وآن گروه آنانند که غلها فی اعناقهم در گردنهای
ایشان راست یعنی مقیداند باغلال وضلال و ایشان ناامید

خلاص

خلاصی نیست و بروز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان
نهند و علامت کفار در دوزخ این باشد واولئک
وآن گروه اصحب النار ملازمان آتش دوزخ اند
هم فیها ایشان دران آتش خلدون جاویدانند
در خبر است که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب
می کردند بر سبیل استهزا حق سبحانه و تعالی میفرماید که و
یستعجلونک وطلب تعجیل می کنند از تو بالسیئة
بعقوبتی که خدای ایشان را مقرر کرده است قبل الحسنة
پیش از عافیت حق سبحانه و تعالی عذاب استیصال را
ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم تاخیر فرموده و تا قیامت افگنده
وآن تاخیر حسنه است و آن استیصال سیئه و کافران استعجال
عذاب استیصال می کردند قبل از احسان الهی بر ایشان
بتاخیر آن و عجب است که ایشان عذاب می طلبند وقد
خلت وحال آن که گذشته است من قبلهم المثلت
پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجم
و ایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمی کنند و

برای خود مثل آن می طلبند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار
تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای
مردمان یعنی اگر کافران ایمان آرند و تصدیق حق کنند
خدای تعالی بیامرزد ایشان را عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ با وجود
ظلمی که داشتند یعنی کفر چه ایمان هادم جرایم زمان کفر است
وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبت است بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و
تکذیب و گفته اند ذو مغفرت است بر مومن به توبه و استغفار
و سخت عقوبت است بر کافران با انکار و استکبار و محققان
بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیه است می فرماید
که آمرزنده است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت
کننده است تا از هیبت او ایمن نشوند و در حدیث آمده
که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارا نشدی
و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز
ماندی ؎ ز حق می ترس و تا غافل نه گردی ، مشو نومید
تا بد داغ گردی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و می گویند
آنان که کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمی شود

علیه آیات

عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ بر محمد نشانه از پروردگار
او یعنی معجزه که ما می طلبیم چون عصای موسی علیه السلام
و احیاء عیسی علیه السلام إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست
که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن تو همین
بلاغ است و بس ترا در اظهار آیات چه اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ
و مر هر گروهی را هَادٍ راهنماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص
باشد بمعجزه ی در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر
در زمان موسی علیه السلام و طب در وقت عیسی علیه السلام
پس معجزه موسی و عیسی علیه السلام که شما می طلبید اختصاص
بزمان ایشان داشته و چون فصاحت و بلاغت بر شما
غالب است قوی ترین معجزه من قرآن است فَأْتُوا بِسُورَةٍ
مِنْ مِثْلِهِ اللَّهُ يَعْلَمُ خدای می داند مَا تَحْمِلُ آنچه
بر می دارد كُلُّ أُنْثَىٰ هر زنی از فرزندان نر و ماده
سیاه و سفید خوب و زشت دراز و کوتاه و جز آن
وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ داند و آنچه بکاهد رحمها
یعنی خون حیض نه بکاهد در رحم از کودک که تمام خلقت
بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ و آنچه زیادت سازد

یعنی خدای افزون کرداند در جثه ولد از اعضاء
زاید و گفته اند مراد از زیاده و کم عدد ولدست چه رحم
مشتمل می باشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم
چهار است نزد امام اعظم رحمة الله و در انوار از امام شافعی
رحمة الله نقل می کند که در یمن زنی پنج بطن بزاد در هر بطنی
پنج فرزند والله قادر علی ما یشاء و یا مراد مدت حمل است و اقل
آن بالاتفاق شش ماه ست و اکثر نزدیک امام اعظم رحمه الله
دو سال و نزد امام شافعی رحمة الله چهار سال و پیش امام مالک
پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ و همه چیزی عِنْدَهُ نزدیک
او بِمِقْدَارٍ باندازه است که زیاده و کم نشود عَالِمُ
الْغَيْبِ اوست داننده پوشیده ها را از حس وَالشَّهَادَةِ
و آشکارا یعنی حاضر بر حواس الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ
برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسان است از شما در پیش علم
او وَمَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ و هر که پوشد سخنی را در نفس خود
وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آن را با دیگری است
وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که طلب خفا می کند و می پوشد عمل
خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ و هر که ظاهر است و آشکارا

می کند

می کند عمل خود را بِالنَّهَارِ بروز یعنی مطلق هیچ چیز از
قولاً و فعلاً سرًّا و علانیة بر وی پوشیده نیست لَهُ مر خدای راست
مُعَقِّبَاتٌ ملایکه پی در پی یا آن کس را که می پوشد و آشکارا
می کند قول و فعل خود را فرشتگان اند در پی اقوال و افعال او
روز و شب مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ
و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه می دارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
بفرمان خدای و آنچه از و صادر می شود می نویسند و ایشان را
برره و کرام الکاتبین گویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند
بروز و ده بشب و اصح و اشهر آن است که دو ملایکه اند بروز
و دو بشب و گفته اند حق تعالی فرشتگان را آفریده تا بندگان
او را نگاه می دارند از مضار و مکاره در زاد از کعب
الاحبار نقل می کند که اگر خدای تعالی ملایکه را موکل آدمیان
نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی از روی
زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم یعنی مر خدای را فرشتگانند که محافظت
آنحضرت می کنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن
طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و عن قریب

قصه ایشان رقم زده کرده خواهد یافت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا
لَا يُغَيِّرُ تغییر نمی کند مَا بِقَوْمٍ هرچه آنچه گروهی باشد
از عافیت و نعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه
تغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشانست
یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله سلمی گوید تغییر
دهند زبان را از ذکر او و تغییر دهند دلها را از بر
خود و مادام که دل را باو راست دارند و غفلت نورزند
آثار فیض بدیشان متصل بود کرت هواست که دلدار نگسلد
همان نگاهدار سررشته تا نگه دارد وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ
و چون خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب
و عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس بازگردانیدن
نیست مر آن را یعنی کس نتواند که آن را رد کند از خود
یا دیگری وَمَا لَهُمْ و نیست مر آن قوم را مِنْ دُونِهِ
بجز خدای مِنْ وَالٍ کسی متولی امر ایشان شود در دفع
عذاب یا یاری کند ایشان را هُوَ الَّذِي اوست
آن که يُرِيكُمُ الْبَرْقَ بشما بنماید برق را و آن لمعه ایست
سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و او نشانه باران

باشد پس خدای برق را می نماید خَوْفًا از برای ترس مسافر
و کسی که باران او را مضر کند وَطَمَعًا و برای طمع مقیم
و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ و بر می دارد
در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرها را که به آب گران بارند
وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح می گویند رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد
خدای یعنی تسبیح را بحمد مقترن می سازد و رعد ملکیست که سحاب را
می راند و برق تازیانه اوست در حقایق سلمی از ابن رجائی
رحمه الله نقل می کند که رعد صعقه فریشتگانست و برق آه
پرسوز و باران گریه ایشان وَالْمَلَائِكَةُ و تسبیح
می کنند مجموع فریشتگان یا آنها که اعوان رعد اند مِنْ
خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ
و فرو می فرستد صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا
پس می رساند مَنْ يَشَاءُ هر کرا می خواهد که بدان هلاک سازد
چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت
عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس گفت که
بدین محمد میرویم چون من او را بسخن مشغول گردانم تو از پس در آی
و بشمشیر بر مقتل زن چون عامر بمجلس در آمد آن حضرت را بسخن

مشغول کرد ایند و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد
بروم و لشکر بسیار از هزار سوار و پیاده بر سر تو آرم این گفت
و اربد بیرون آمد حضرت فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت پس
عامر باربد گفت که آن همه وعیدها کجا شد اربد گفت هر گاه
که اراده تیغ زدن کردم تو در میان من و او حایل شدی
القصه چون از مدینه بدر آمدند صاعقه بیامد و اربد را بسوخت
و عامر نیز در راه به بدترین صورتی بمرد و گویند یهودی بجناب
نبوت مآب آمده گفت که یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو
از چه چیز است از مروارید یا از یاقوت یا از زر سرخ فی الحال
از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد او را بسوخت و حق تعالی
این آیت فرستاد که صاعقه‌ها که خواهد فرستد از کافران
وَهُمْ يُجَادِلُونَ وایشان جدال می‌کنند **فِي اللَّهِ**
در خدای تعالی که او از چه چیز است یا جدال ایشان از تکذیب
پیغمبر است بر آنچه خدای را بدان وصف می‌کند از کمال علم
قدرت و تفرد در الوهیت **وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ**
و خدای سخت عقوبت است بر مجادلان **لَهُ** مر خدای راست
دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بسزاواری که کلمه لا اله الا الله است

یا مر اوراست سزاواری آن که بعبادت او خوانند یا اوراست
بسبب دعوت مجابت یعنی چون بخوانندش اجابت کند **وَالَّذِينَ**
يَدْعُونَ و آنان را که می‌خوانند **لَا يَسْتَجِيبُونَ**
لَهُمْ اجابت نمی‌کنند مر ایشان را **بِشَيْءٍ** بچیزی از مرادات ایشان
مر **إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ** مگر همچو اجابت کسی که بگشاد
هر دو کف خود را **إِلَى الْمَاءِ** بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاهی
رسد و با او دلو و ریسمان نبود هر دو دست خود را بسوی
چاه بگشاید و بعجز یاد و زاری و دعا آب را می‌طلبد **لِيَبْلُغَ**
فَاهُ تا به دهن او رسد **وَمَا هُوَ** و نیست آب **بِبَالِغِهِ**
رسنده به دهن او زیرا که آب جمادست و دانا نیست بخواننده
و قدرت نه دارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمی‌تواند که از
مرکز محیط حرکت کند و اصنام نیز بنسبت داعیان همین
حال دارند **وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ** و نیست خواندن کافران
مر بتان را **إِلَّا فِي ضَلَالٍ** مگر در گمراهی و بطلان و ناامیدی
و ضایع بودن **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ** و مر خدای را سجده کنند
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست **وَالْأَرْضِ**
و هر که در زمین است **طَوْعًا** از روی فرمان برداری مراد

مومنان اند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند
وَكَرْهًا و از روی کراهیت و ناخواهندگی مراد کافرانند
که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده می کنند وَظِلَالُهُم
و سجده می کنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدای را
به تبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ بامداد بسوی مغرب وَ
الْآصَالِ و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص
وقتین جهت آن که امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجده
دوم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر
سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی می کند این را سجود الظلال
و سجود العام گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق
کند خدای را درین جز و سجده آرد و در باب دهم از سفر
ثانی آورده که از اسرار یکی ازین عالم آن است که هیچ حادثی
نیست الا آن که او را سایه ایست و آن سایه ساجد است
مر حق را و قایم است بعبادت او و بر هر حال خواه آن حادث
مطیع باشد خواه عاصی اگر از اهل موافقت است او با ظل خود
دران سجده یکی است و اگر نه اگر مخالف است ظل او دران
طاعت نایب مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت

صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان را در زمین اول
ایشان نشانده و نفرت و کراهت خاصیت آن که قهر
لم یزل تخم خذلان در مزرعهٔ نفس نافرمان ایشان فشانده
نظم بران زخمی زند کین بی نیازی است ٭ برین مرهم نهد
کین دل نوازی است قُلْ بگو ای محمد مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران
بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان
قُلِ اللّٰهُ بگو خدا ایست چه ایشان را جز این جوابی نیست و چون
جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را قُلْ أَفَا
تَّخَذْتُم بگو که آیا فرا می گیرید مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ
بجز از وی معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون
می دانید که آفریننده آسمانها و زمینها اوست پس چرا غیر
او را می پرستید و می گیرید دوستان که ایشان لَا يَمْلِكُونَ
نمی توانند و مالک نیستند لِأَنْفُسِهِمْ برای تنهای خود
نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا و نه زیانی یعنی برای خود جر
نفع نمی توانند و بر دفع ضرری از خود قادر نیستند پس سود
بدیگری چگونه توانند رسانید و چه نوع زیان از و باز

توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ بگو آیا برابر
می باشند نابینا که عابد صنم است وَالْبَصِيرُ و بینا
که پرستنده خداست أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ
یا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّورُ
و روشنی توحید و معرفت أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ یا آیا کافران
ساختند برای خدای شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازانی که
بیافریدند كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ مانند
آفریدن خدای پس متشابه شد آفریدن بر ایشان یعنی نه دانستند
که آفریده خدای کدام است و آفریده شرکا کدام حاصل آن که
ایشان شرکای بگرفتند برای خدای یعنی نه دانستند که آفریده
خدای مثل او آفریننده باشد و کار بر ایشان بسته شود
و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای تعالی می آفریند
پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست قُلِ اللَّهُ بگو خدا
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست و شریکی
ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وَهُوَ
الْوَاحِدُ و او یگانه است در الوهیت الْقَهَّارُ غالب
همه چیزها أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب

یا از جانب

یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ
پس برفت رودها از آن آب بِقَدَرِهَا به اندازه خود
یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی
برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند
و نه زیان نه کند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب
روان زَبَدًا رَابِيًا کف بلند را یعنی بر زبر آورده
وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کوره نهاده می
افروزند و حفص بغیبت خواند یعنی مردمان می افروزند
عَلَيْهِ فِي النَّارِ بر و در آتش یعنی می گدازند از فلزات
چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ
از برای طلب پیرایه أَوْ مَتَاعٍ یا برای اوانی و آلات
محاربت و ادوات محارثت زَبَدٌ کفی است مِثْلُهُ
مثل آن کف که بر روی آب است كَذَٰلِكَ همچنین که ذکر
کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ مثل می زند خدای الْحَقَّ
وَالْبَاطِلَ حق و باطل را تشبیه می کند سخن حق را در افادت
و اثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید
و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد

و نقول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی
آب و بر زبر فلز باشد فَاَمَّا الزَّبَدُ اما کف روی آب
و حبث بالای فلز فَیَذْهَبُ جُفَاءً برود در حالی که
مطروح و ساقط باشد وَاَمَّا مَا یَنْفَعُ النَّاسَ و اما آنچه
سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلز کداخته
بی غش فَیَمْکُثُ فِی الْاَرْضِ پس بماند در زمین
تا بدان منتفع شوند کَذٰلِكَ همچنین یَضْرِبُ اللّٰهُ
الْاَمْثَالَ میزند خدای مثلها را برای تعلق و تامل دران
درین آیت علماء تنزیل و ارباب تاویل را لطایف بسیارست
بعضی برانند که مراد ازین آب قرآن است که حیات دل اهل ایمانست
و ادویه دلها اند که فراخور استعداد خود را ازان فیض
می گیرند و زبد هواجس نفسانی است و وساوس شیطانی است
و آب صافی منتفع بسخن حق است و اکر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی
از حقایق و دقایق این آیة باشد ممکن که در مطالعه همین محل
از جواهر التفسیر بدان معنی فایز تواند شد والله الموفق
لِلَّذِیْنَ اسْتَجَابُوْا مر آنان را که اجابت نمودند لِرَبِّهِمُ
مر فرمان پروردکار خود را الْحُسْنٰی پاداش نیکوست

یا د احسنی

یاد احسنی که بهشت باشد وَالَّذِیْنَ لَمْ یَسْتَجِیْبُوْا
و آنان که اجابت نکردند لَهٗ مر خدای را لَوْ اَنَّ لَهُمْ
اکر باشد مر ایشان را مَا فِی الْاَرْضِ آنچه در زمین است
جَمِیْعًا همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع وَمِثْلَهٗ
و مانند این ها همه دیکر مَعَهٗ با آن باشد یعنی اکر اتفاقا که نقود
و امتعه دنیا همه با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران
باشد روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهٖ هر آینه فدا کنند آن را
که تا از عذاب برهند اُولٰٓئِكَ آن کروه لَهُمْ مر ایشان راست
سُوْٓءُ الْحِسَابِ بدی شمار یعنی سخت حساب که حسنات ایشان
قبول نکنند و سیئات ایشان را بنام زنند وَمَاْوٰىهُمْ و بازگشت
ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد
جای کاهی است دوزخ اَفَمَنْ یَّعْلَمُ آیا کسی می داند
اَنَّمَآ اُنْزِلَ انکه هر چه فرو فرستاده شد اِلَیْكَ بسوی تو
مِنْ رَّبِّكَ از پروردکار تو الْحَقُّ درست و راست است
یعنی حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه کَمَنْ هُوَ اَعْمٰی
همچون کسی که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی بو جهل
لعنة الله اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ جز این نیست که پند پذیر

می شوند بقرآن شریف اُولُوا الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای
صافی شده از معارضه وَهُمُ الَّذِينَ يُوفُونَ و
آنان که وفا می کنند بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدای که در روز
میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی شکنند
آن پیمان را وَالَّذِينَ يَصِلُونَ وآنان که پیوند می کنند
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه امر کرده است خدای تعالی به آن
أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم و یا ایمان بجمیع کتب
و رسل بجای ای میانه ایشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و می
ترسند از عذاب پروردگار خود وَيَخَافُونَ و خوف
می کنند سُوءَ الْحِسَابِ از سختی حساب. وَالَّذِينَ صَبَرُوا
وآنان که صبر کردند بر مکابره نفس و مخالفت هوای و یا بر جهاد
ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب رضای پروردگار خویش
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز مفروضه را
وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بعضی از آنچه
بدیشان داده بودیم یعنی آن که واجب بود بر ایشان
سِرًّا پنهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا وَيَدْرَءُونَ
و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ به نیکوئی بدی را یعنی در

عوض بدرا

در عوض بدی نیکوئی می کردند و گفته اند سفاهت را بحلم
مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف و یا گناه
را رفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث
آمده که اتبع السیئة الحسنة تمحها و بعضی از ارباب تحقیق
فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در
برابر آن که ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی
از ایشان ببرید در وی پیوستند کم مباش از درخت سایه فکن ÷
هر که سنگش زند ثمر بخشش ÷ از صدف یاد گیر نکتهٔ حلم ÷ هر که برد سرش
گهر بخشش أُولَئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوفند
لَهُمْ مر ایشان راست عُقْبَى الدَّارِ سرانجام نیکو یعنی جزای
عمل دارد در دنیا در عاقبت و آن چه چیز است جَنَّاتُ عَدْنٍ
بوستان های پای دار که همیشه در وی باشند يَدْخُلُونَهَا در آیند
در آن وَمَنْ صَلَحَ و در آید هر که شایسته باشد بایمان
و طاعت مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ
و جفت های ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ و فرشتگان در آیند
بر ایشان مِنْ كُلِّ بَابٍ از هر دری از درهای

منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار سه بار روزی
از دو بهشت نوبت نزد ایشان آیند و گویند سلام علیکم
بشارت است بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهند بود
بما صبرتم بسبب آنچه صبر کردید در قوت القلوب آورده
که شکیبا بودند بر فقر در دنیا و فقیر بودن دوستترین صفتست
نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بلال را فرمود چنان کن که فقیر باشی و از همه نجای
ربست نه غنی که بجا فقر از همه قبول نزند فنعم
عقبی الدار پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان
یافتند والذین ینقضون و آنان که می شکنند
عهد الله پیمان خدای را من بعد میثاقه
از پس محکم کردن آن باعتراف و قبول ویقطعون
و آنان که می برند ما امر الله به آن چه خدای فرموده است
به آن جز ان یوصل ان که پیوند کنند یعنی درر حم یا ایمان
بهمه پیغامبران و کتابها ویفسدون فی الارض
و تباهی می کنند در زمین بکفر یا بظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی
اولئک آن گروه لهم اللعنة مر ایشانراست

دار

دوری از رحمت ولهم و مر ایشان راست سوء
الدار بدی عاقبت در دنیا و آخرت الله یبسط
الرزق خدای کشاده می کرداند روزی را لمن
یشاء برای هر که می خواهد ویقدر و تنگ می سازد
بر کسی که اراده می کند وفرحوا و شاد شدند اهل مکه
بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا و آنچه از متاع
او بدیشان دادند وما الحیوة الدنیا و نیست
زندگانی این سرای فی الاخرة در جنب آن سرا
الا متاع مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه
که دوامی و بقائی ندارد چون ادوات خانه ویقول
الذین کفروا و گویند آنان که نه گرویدند
لولا انزل چرا فرو فرستاده نمی شود علیه
بر محمد صلی الله علیه وسلم آیة من ربه
آیتی از پروردگار او بران وجه که ما می خواهیم
قل ان الله بگو بدرستی که خدای یضل من یشاء
گمراه می کند هر کرا می خواهد مراد آنها اند که اقتراح آیات کردند
بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود شهود هزار

آیة گمراه سازد وَيَهْدِي إِلَيْهِ و راه نماید
بسوی خود بمشاهده آیة مَنْ أَنَابَ هر که بازگشت
کرد بسوی او و آنها چه کسانند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه
گرویدند بخدای وَتَطْمَئِنُّ و آرام می یابد قُلُوبُهُمْ
دلهای ایشان بِذِكْرِ اللَّهِ بیاد خدای سبحانه
یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام
یابند یا دل ایشان بوعید او مطمئن است یا بذکر رحمت
او یا بکلام او که قوی ترین معجزات است در فصول از
ابن عبید الله نقل می کند که مراد از ذکر حضرت رسالت است
صلی الله علیه وسلم که دلهای مؤمنان را بدو آرام دارد
أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ بدانید که بذکر خدای
تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام می یابد دلهای دوستان
مجاهد فرمود که مراد اصحاب رسول اند صلی الله علیه وسلم
سلمی رحمة الله در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح
و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و آرامش
دل علمای ربانی بحقایق اسمای حسنی اما دل موحدان آرام
نیابد الا بمشاهده لقا و هو المقصد الاقصی الَّذِينَ

آمَنُوا آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و بکردند عملهای صالح و شایسته طُوبَىٰ لَهُمْ
زندگانی خوش است ایشان را وَحُسْنُ مَآبٍ
و نیکویی بازگشت طوبی بشارت است بشادی و خرمی
و راحت و فرح و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت بلغت
حبشه و اشهر آن است که طوبی درختی است در بهشت عدن که
بیخ آن در منزل حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است و باید که
در تصحیحات او یکی نامهای آن حضرت ذکر است با صفت باشد
بمصدر چون زید عادل و مراد ذکر ذاکر بود و در هیچ
غرفه و قصر نباشد که شاخی از آن در آنجا نبود و چشمه
سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ
ترا فرستادیم همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم فِي أُمَّةٍ
قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که گذشته است مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ
پیش از ایشان امتان دیگر لِتَتْلُوَ تا بخوانی عَلَيْهِمُ
بر ایشان الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آن چیز را که وحی
کردیم بتو یعنی قرآن وَهُمْ يَكْفُرُونَ و حال آن که
ایشان نمی گروند بِالرَّحْمَٰنِ بخدای که رحمن نام اوست

مرا دمشرکان مکه اند که چون ایشان را گفته شود سجده
کینند رحمن را قَالُوا وَمَا الرَّحْمٰنُ و در صلح حدیبیه نیز
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مرتضی علی رضی الله عنه
را فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمر
وگفت ما ندریم ما الرحمن قُلْ هُوَ رَبِّي بگو رحمن آفریدگار
منست لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش
نیست مگر او عَلَيْهِ و بر وی نه غیر او تَوَكَّلْتُ
توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن
وَإِلَيْهِ مَتَابِ و بسوی اوست بازگشت من همه
آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا
متابعت کنیم بقرآن خود کوهها را از حوالی مکه بردار
تا زمین بر ما کشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف
تا چشمها و جویها پدید آید و زراعت کنیم
و قصی بن کلاب زنده گردان تا پدران ما در باره تو
با ما سخن گویند آیت آمد که وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا و اگر کتابی
بودی که درین عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ رانده
شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع

خود برفتی أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته شدی
بدو زمین چون بر او خواندندی أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ
یا بسخن آوردندی از برکت تلاوت او مردگان را هر آینه
این قرآن بودی که غایتست در اعجاز و نهایتست
در تذکیر و انذار بَلْ نه چنانست که کافران می گویند
بقرآن نو یا بفرمان تو باید که اینها واقع شود بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ
جَمِيعًا مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیزها
هرگاه که خواهد این آیت ها را ظاهر کرداند أَفَلَمْ يَيْأَسِ
الَّذِينَ آمَنُوا آیا نا امید نشدند آنها که گرویدند
یعنی مومنان از ایمان ایشان یعنی مقترحان آیات
با آن که دانسته اند أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خواهد
خدای لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هر آینه راه نماید
همه مردمانرا صاحب کشاف گفته است که یأس در لغت
نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند مومنان که هدایت
بمشیت باز بسته است وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا
و همیشه آنان که کافر شدند تُصِيبُهُمْ برسد ایشانرا
بِمَا صَنَعُوا بسبب آنچه کردند از تکذیب و عناد قَارِعَةٌ

عذابی کوبنده از بنیاد برکننده اَوْ تَحُلُّ یا فرود آید
تو که محمدی صلی الله علیه وسلم قَرِيبًا بموضع نزدیک
مِنْ دَارِهِمْ از سرای ایشان یعنی بموضع نزدیک مِن
دارهم از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند
که بشامت تکذیب آنحضرت پیوسته در بلا بودندی و سرایای
آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت
کردندی پس حق سبحانه و تعالی فرمود که همیشه بلا بر ایشان
خواهد رسید حَتّٰى يَأْتِيَ تا وقتی که بیاید وَعْدُ اللّٰهِ
وعده خدای که موت است یا قیامت یا فتح مکه اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند
وعده را پس برای تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
می گوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی که استهزا کرده اند
بِرُسُلٍ به پیغامبران مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو چنانچه این
قوم می کنند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادیم لِلَّذِينَ
كَفَرُوا مر آنان را که نگرویدند و مدتی بگذاشتیم و راحت
و تن آسانی ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتیم ایشان را
بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ عقوبت

کردن مر ایشان را این سخن بر سبیل تعظیم و تهدید است اَفَمَنْ هُوَ
آیا هر کس که او باشد قَائِمٌ عَلٰى كُلِّ نَفْسٍ نگاهبان
بر هر تنی با پاداش دهنده بِمَا كَسَبَتْ بدانچه کند آن تن
از نیکی و بدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگاه
دارنده و سازنده کار بندگان است برابر نیست به آن که عاجز
و ضعیف و ناتوان است یعنی بتان وَجَعَلُوا و می سازند
کافران لِلّٰهِ مر خدای را شُرَكَاءَ انبازان یعنی
اصنام که می پرستند قُلْ سَمُّوهُمْ بگو نام نهید و وصف کنید
این شرکا را به اسما و اوصاف که لایق ایشان باشد و بنگرید
که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی مراد آن است
که حق را حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم
می گویند و اطلاق هیچ یکی ازین بر اصنام نمی توان کرد اَمْ
تُنَبِّئُونَهُ بلکه خبر می دهند خدای را بِمَا لَا يَعْلَمُ
به آنچه که نمی داند فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی شریک خود
را در الوهیت نفی علم از برای انتفا معلوم است اَمْ بِظَاهِرٍ
مِنَ الْقَوْلِ یا نام می نهید بتان را شرکا به ظاهر سخن
یعنی بمجرد تسمیه باعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور

بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه
نگرویدند مَكْرُهُمْ کید و کذب ایشانرا وَصُدُّوا و بازداشته
خدای عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و دین درست وَمَنْ
يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را فرو گذارد خدای و در ضلالت در
افکند فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست او را توفیق دهنده
که او را راه نماید لَهُمْ مر کافران راست عَذَابٌ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی دنیا بقتل
و اسیر و قحط و سایر مصایب وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
و هر آینه عذاب آن سرای أَشَقُّ سخت تر و دشوارترست
بر ایشان وَمَا لَهُمْ و نیست مر ایشانرا مِنَ اللَّهِ
از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ نگاه دارنده که نگذارد تا معذب
شوند مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي از آنچه بر تو خوانده ایم صفت
آن بهشت است که فردا قیامت وُعِدَ الْمُتَّقُونَ
وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی در آیند
تَجْرِي میرود و پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر
درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها أُكُلُهَا
میوه آن بوستان دَائِمٌ همیشه باشد و هرگز منقطع

نشود

نشود بخلاف میوهای دنیا وَظِلُّهَا و همچنین سایه او منسوخ
نگردد چنانچه سایهای دیگر از دنیا بلکه ممدود باشد امام
قشیری رحمة الله فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایتند
و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت
پیوسته ظلیل است نظم سایهٔ دولت او در دو جهان جاویدست
ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او تِلْكَ آن بهشت
موصوف عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا مآل حال و منتهی کار
آنان است که پرهیزکاری کردند وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ
و عاقبت مهم کافران النَّارُ آتش دوزخ است وَالَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنانرا که عطا کرده ایم کتاب
مراد مومنان اهل کتابند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او
از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند و هشت
یمنی و سی و دو حبشی این جماعت يَفْرَحُونَ شاد می شوند
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرستاده می شود بتو از
قرآن وَمِنَ الْأَحْزَابِ و از لشکرهای کفر و
ضلالت یعنی کفر اهل کتاب چون حیی بن اخطب و کنانة بن الربیع
و اتباع ایشان از یهود و اسید بن عاقب و اتباع ایشان

از نصاری مَن يُّنكِرُ کسی هست که انکار کند بَعْضَهُ
بعضی از آنرا که مخالفت شریعت ایشان است قُلْ اِنَّمَآ اُمِرْتُ
بگو مرا ایشان را جز این نیست که من مامور شده ام اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ
بآنکه پرستم خدای را بیگانگی وَلَآ اُشْرِكَ بِهٖ و شرک
نیارم بدو چنان که شما آورده اید عزیر و مسیح را بخدایی گرفتند
اِلَيْهِ بخدای نه بغیر او اَدْعُوْا می خوانم خلق را
وَاِلَيْهِ مَاٰبِ و بسوی اوست بازگشت من وَكَذٰلِكَ
و همچنان که فرستادیم کتب بر پیغمبران گذشته بزبان امم ایشان
اَنْزَلْنٰهُ فرستادیم بتو قرآن را حُكْمًا کتاب محکم که نسخ
و تغییر راه نیابد یا حکم کند میانه حق و باطل عَرَبِيًّا مترجم بلغت
عرب تا ایشان را فهم و حفظ وی آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ
و اگر متابعت کنی اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای مشرکان را آرزوهای
که ترا بدین آباء دعوت می کنند یا امانی جهود را که ترا برجوع
بقبله خود می خوانند بَعْدَ مَا جَآءَكَ پس از آن که آمد
بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بعد از آن که دانستی بطلان
کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبله یهود اگر پیروی
ایشان کنی مَا لَكَ نیست مر ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب

از عذاب خدای

از عذاب خدای مِنْ وَّلِيٍّ هیچ یاری که نفع رساند وَلَا وَاقٍ
و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد آورده اند که یهود
سرزنش می کردند آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را و می گفتند
که همت این مرد بامر نکاح مصروف است و همواره بازدواج
و امتزاج با زنان مشغوف است اگر او پیغمبر بودی هر آینه
امر نبوت او را از اشتغال بهم نسوان باز داشتی آیت آمد که
ع وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم رُسُلًا مِّنْ
قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ و بدادیم مر ایشان را
اَزْوَاجًا جفت یعنی زنان وَّذُرِّيَّةً و فرزندان وَمَا كَانَ
و نباشد و نه شاید لِرَسُوْلٍ مر فرستاده خبر را یعنی در وسع
او نباشد اَنْ يَّاْتِيَ بِاٰيَةٍ آنکه بیارد معجزه که ازو
اقتراح کنند اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بامر خدای سبحانه
یا بتقدیر او و جواب مشرکان است که بتحکم طلب معجزات می کردند
و می فرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر خدای
خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند
لِكُلِّ اَجَلٍ مر هر وقتی را كِتَابٌ حکمی است نوشته شده
که چون آن وقت برسد آن حکم ظهور یابد یا هر اجلی را از آجال

می‌زداید و دور می‌کند خدا

خلایق کتابیست نزدیک خدای که جزوی کسی را بر آن آجال خلایق
اطلاع مدت نه دارد یَمْحُوا اللّٰهُ محو می کند خدای
مَا یَشَاءُ آنچه می خواهد بحکم وَیُثْبِتُ و اثبات می کند
آنچه می خواهد بحکمت وَعِنْدَهٗ و نزدیک اوست اُمُّ
الْکِتٰبِ اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاینی نباشد
الا آنکه نوشته بود در وی و گفته اند محو کند از دیوان حفظه
آنچه جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آن را یعنی چون حفظه
و بر ره آنچه از بنده صادر شود از اقوال و احوال همه را
بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قولی و
فعلی را که ثواب و عقابی بران متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد
یا سیئات تایب را محو نماید و بدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی
از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات
فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند پژمردگی
وضعف پیری را و علماء دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا شش
چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات
و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه
و تعالی دو کتابست غیر از ام الکتاب محو و اثبات تعلق بدان

کتاب

دو کتاب دارد اما تغیر بام الکتاب راه نیابد و ابو درداء رضی الله عنه
از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نقل می کند که چون سه
ساعت از شب باقی ماند حق تعالی نظر کند در کتابی که غیر او هیچ کس
دران نظر نمی کند و هرچه خواهد از وی محو کند و هرچه خواهد از و
محو کند و هرچه خواهد ازو ثبت کند در فصول فرموده که محو کند
رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن رموز
اسرار سلمی از محمد رضی الله عنه نقل می کند که شنودم از شبلی
قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن
و در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف ریا می برد و اخلاص
می نهد و شک می برد و یقین می آرد بخل محو می کند جود ثابت
می سازد شره بر می دارد قناعت می آرد حسد می سترد و شفقت
می نهد و از دل اوحی اختیار می برد تسلیم می نهد تفرقه محو کند
جمع اثبات می کند از دل محبت رسوم انسانیه می سترد و نعوت
ربانیه می نهد و امام قشیری رحمة الله فرمود که محو حظوظ نفسانی
می کند و اثبات حقوق ربانی یا شهود خلق می برد و شهود حق
می آرد یا آثار بشریت محو می کند و انوار احدیت ثابت می سازد
از آن بنده می کاهد و از آن خود می افزاید تا چنان که دل

خود بود باخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که الهی جلال عزت تو جا اشارت نگذاشت
محو و اثبات نوراه اضافت برداشت ازان من میکاست
وازان تو می افزود تا باخر همان شد که با دل بود نظم محنت خود
همه در نهاد آب و گل ماست پیش از دل و گل چه بود آن حاصل
ماست * در عالم عجب خانه داشته ایم * رفتیم به آن خانه
که منزل ماست وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ واگر بنمایم ترا بَعْضَ
الَّذِي برخی از انچه نَعِدُهُمْ وعده داده ایم کافرانرا
از عذاب أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا ترا بمیرانیم پیش ازان
فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن
پیغام و تبلیغ احکام است و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ
و بر ماست شمار و پاداش ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند
اهل مکه و نمی دانند أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا بدرستی که
ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار می کاهانیم پاره
پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از کرانهاء آن یعنی از تصرف
ایشان بیرون می کنیم و بحوزه تسخیر مسلمان در می آییم و گویند
این سخن راجع بیهود است حق سبحانه فرموده که ما زمین ایشانرا

یعنی حصارها

یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان می دهیم
وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم می کند بنقصان ارض یهود و
ادبار ایشان و ازدیاد بلاد اهل اسلام و اقبال ایشان
لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و باز پس گرداننده نیست لِحُكْمِهِ
مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و اوست زود حساب
یعنی بزودی حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب
ایشان در دنیا بقتل و اجل وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ و بدرستی که مکر کرده اند آن جهودان یا مشرکان که
پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ
جَمِيعًا پس مر خدای راست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای شما
يَعْلَمُ می داند مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ هر چه می کند
هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده می سازد وَسَيَعْلَمُ
الْكُفَّارُ و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده
اصنام که فردای قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر کرا
باشد عاقبت پسندیده دران سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ
كَفَرُوا و می گویند آنان که کافر شدند از مشرکان مکه
یا روسای یهود که تو محمدی لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی

یعنی

فرستاده از پیش خدای به نبوت و دعوت قُلْ كَفٰى
بِاللّٰهِ بگو خدای بسندست شَهِيْدًا گواه بَيْنِيْ
وَبَيْنَكُمْ میانه من و شما بآن که من پیغمبرم بشما وَمَنْ
عِنْدَهٗ عِلْمُ الْكِتٰبِ و دیگر کسی که نزدیک اوست
علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی از لوح
فرا می گیرد یا علم قرآن و آن مومنانند و در زاد المسیر آورده
که علی مرتضی کرم الله وجهه است یا علم توریت و آن عبد الله
ابن سلام است و اصحاب او رضی الله عنهم سُوْرَةُ اِبْرٰهِيْمَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكِّيَّةٌ تِسْعٌ وَّاَرْبَعُوْنَ اٰيَةً
٦
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ در شرح
تاویلات از امام ماتریدی رحمة الله مذکورست که حروف مقطع
ابتلاست مر تصدیق مومن و تکذیب کافر او خدای بندگان را
بهر چه خواهد امتحان کند و جمعی برانند که این حروف اسامی قرآنند
و برین وجه توان گفت که الٓرٰ یعنی قرآن كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ
کتابی است که فرستادیم آنرا اِلَيْكَ بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ
تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن
مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیها کفر یا نفاق یا شک یا بدعت ع

الی النور

اِلَى النُّوْرِ بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت
بِاِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان
امام قشیری رحمة الله گفت که از ظلمت تدبیر بنور شهود
تقدیر و در بحر الحقایق گوید از ظلمات خلیقت بنور تجلی صفت
ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور
وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استتار صفات بنور وحدت
ذات و حقیقت آن است که ظلمتی برابر پندار هستی نیست
چون زنگار این تیرگی از آیینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید
بشاغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر مرآت
باطن پرتو افکند و سالک از دوئی و از مزاحمت غیر او باز رهد
تا نه بخودش شعور ماند و نه عدم شعور بخود نیز داند یارب مددی
کرده دوئی خود برهم و از بدری و از بدی خود برهم در هستی
خود مرا ز خودی خود کن تا از خودی و بیخودی خود برهم
و گفته اند انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف
هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از گمراهی برهانی
و براه راست برسانی و از نیست که می گوید اِلٰى صِرَاطِ الْعَزِيْزِ
بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنائی براه خداوند غالب

از خود

الحمید شده و آن راه دین اسلام است پس در صفت
عزیز و حمید میفرماید الله الذی معبود بحق آن که
له مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از موجودات و ما فی الارض و آنچه در زمین است
از مبدعات و ویل للکافرین و رنج و مشقت است
مر ناگروید گان را بقرآن من عذاب شدید از عذابی
سخت که بدیشان رسد الذین کافران آنانند که از روی
جهالت و ضلالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست می دارند
و بر می گزینند زندگانی دنیا را علی الآخرة بر آن سرای
و یصدون و باز می دارند مردمان را عن سبیل الله
از راه خدای یعنی منع می کنند از ایمان آوردن به پیغمبران و قرآن
و یبغونها و می طلبند برای راه حق عوجا کجی یعنی میگویند
که این راه کج است و بمنزل مقصود نمیرسد اولئک آن گروه
که بدین صفتها موصوفند فی ضلال بعید در گمراهی اند
دور از حق بعد فی الحقیقة صفت ضلال است و صفت
ضال بود و از قبیل اسناد مجازی است و در زاد المسیر
آورده که قریش می گفتند چه حالت است که همه کتب منزله

بلغت

بلغت العجمی فرود آمده و کتاب محمد می آید عربی است آیت آمد
و ما ارسلنا و نفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری
الا بلسان قومه مگر بزبان قوم او یعنی گروه که او از
ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان
شده چه هر پیغمبری اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه
و تعالی ایشان را بزبان قوم ایشان فرستاد لیبین لهم
تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند
و عذر نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر
قومه راجع بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم است یعنی جمیع
کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل علیه السلام با پیغمبری
هر قومی ترجمه کرده اند بلغت منزل علیهم و در لباب گوید نه
فرستادیم هیچ پیغمبری مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث
بود و ترا فرستادیم بزبان قوم تو به همه مردمان و در جواب
کسی که گوید پیغمبری که مبعوث باهم مختلفه است بایستی که بر وی کتب
متعدده بالسنه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف
السنه مودی باختلاف مودی کلام است و اضافت فضل
اجتهاد است در تعلم الفاظ و معانی یعنی که نه بزبان ایشان است

وحرمان از علوم منشعبه ازان پس نزول آن بیک لغت محض
فضل است و عین حکمت فَیُضِلُّ اللّٰهُ پس گمراه کرداند
خدا مَنْ یَّشَآءُ هرکرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه
شود وَیَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ و راه نماید هرکرا
خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِیْزُ
واوست غالب در حکم خود الْحَکِیْمُ راست کار که اضلال
وهدایت او بروجه حکمت است وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا
مُوْسٰی وهر آئینه ما فرستادیم موسی را بِاٰیٰتِنَا
بدلایل قدرت ما یا بمعجزات روشن چون عصا و ید
بیضا که گفتیم اَنْ اَخْرِجْ ان که بیرون آر قَوْمَکَ
کروه خود را که بنی اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمٰتِ از
تاریکیهای کفر و جهالت و شبهت اِلَی النُّوْرِ بروشنی
علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی
از تاریکی کفر بروشنی ایمان وَذَکِّرْهُمْ
و پند ده ایشان را بِاَیّٰمِ اللّٰهِ بروزهائی که حق سبحانه
وتعالی عذاب کرد کافران گذشته را و ران یا یاد ده
بنی اسرائیل را روزها که دران گرفتار بودند بدست

فرعونیان اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در انچه یاد کردیم
لَاٰیٰتٍ هر آئینه دلالت است بر قدرت الهی لِّکُلِّ صَبَّارٍ
مر هر صبر کننده را بر بلا شَکُوْرٍ و شکر گوینده را بر آلاء
وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی و یاد کن آن را که گفت موسی
علیه السلام لِقَوْمِهٖ مر کروه خود را یعنی بنی اسرائیل را
اذْکُرُوْا ای کروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ
نعمتهای خدای را که انعام فرموده عَلَیْکُمْ بر شما
اِذْ اَنْجٰیکُمْ چون برهانید شما را مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ
از کسان فرعون یَسُوْمُوْنَکُمْ سُوْٓءَ الْعَذَابِ
می چشانیدند شما را بدترین عذاب یعنی عذابهای بد بر شما می نهادند
و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند وَیُذَبِّحُوْنَ
اَبْنَآءَکُمْ و می کشتند پسران شما را که منجمان گفته بودند
که درمیان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعونیان
بسبب او باشد وَیَسْتَحْیُوْنَ و زنده می گذاشتند نِسَآءَ
دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِیْ
ذٰلِکُمْ و دران محنت و شدت بَلَآءٌ آزمایشی بود
شما را مِّنْ رَّبِّکُمْ از آفریدگار شما یا دران نجات نعمتی

ع

بود شما را از حق تعالی عَظِيمٌ بزرگ وَإِذْ تَأَذَّنَ
رَبُّكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد
و آگاه نمایند شما را پروردگار شما لَئِنْ شَكَرْتُمْ
اگر شکر کنید بر نعمای من لَأَزِيدَنَّكُمْ هر آینه
افزون کنم بر شما نعمت را وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ و اگر
ناسپاسی نمایید بران إِنَّ عَذَابِي بدرستیکه عذاب
من لَشَدِيدٌ هر آینه سخت است بر ناسپاسان و شدت
عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت
در عقبی شیخ عبد الرحمن سلمی رحمة الله از ابو علی جوزجانی
قدس سره نقل می کند که اگر شکر کنید برین نعمت اسلام
زیادت کنم آنرا بایمان و اگر سپاس داری کنید بر ایمان
افزون کردانم به احسان و اگر بر آن شکر گویید زیادت
سازیم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانیم بمقام
وصلیت و اگر آن را شکر گویید بالا برم بدرجه قربت
و بشکر آن نعمت در آریم بخلوت کاه انس و مشاهدات
وازین کلام حقایق اعلام معلوم می شود که شکر نردبان
ترقی که معراج تصاعد بر درجات است و فی المثنوی

المعنوی

المعنوی شکر نعمت افزون کند ❊ کس زبان بر شکر گفتن
چون کند ❊ شکر باشد دفع علتهای دل ❊ سود دارد شاکر از
سودای دل وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام که ای
گروه من إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید
شما وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و هر که هست در زمین همه ایشان
از پری و آدمی فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ پس بدرستی که
خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما حَمِيدٌ ستوده است
بی ستایش خلق ذرات مخلوقات بنعمت او ناطق اند و السنه
جمیع اشیای بتسبیح و حمد او جاری بذکر تعظیم جمله موجودات
گویا ❊ همه او را از روی شوق جویا أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما
تتمه کلام موسی علیه السلام است یا ابتدا و سخنی است از حق سبحانه
و تعالی با اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید
که آیا نیامد بشما یعنی آمد نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ خبر آنان که
پیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام
وَعَادٍ و قبیله عاد وَثَمُودَ و قوم ثمود وَالَّذِينَ
مِنْ بَعْدِهِمْ و آنان که بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ
نمیداند عدد ایشان را از بسیاری إِلَّا اللَّهُ مگر خدای در تبیان

بنعمت او

آورده که خدای بسیا امم را از عرب و عجم هلاک کرده و آثار
ایشان منقطع ساخته غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد
و در معالم آورده از ابن عباس رضی الله عنه نقل می کند
که میان عدنان و ابراهیم علیه السلام سی قرن گذشته
و از اهل آن قرون که هیچ کس خبر ندارد الا الحق تعالی جاءتهم
و آوردند به پیشینیان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات
بحجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فردوا ایدیهم
پس باز گردانیدند دستهای خود فی افواههم در دهنهای
خود یعنی ایشان دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم
رسل یا دست به دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را
بر دهن نهادند که خاموش باشید و گفته اند ایدی خود را
بر افواه رسل نهادند که سخن بگوئید وقالوا انا کفرنا (که گوئید)
و گفتند ما نگرویده ایم بما ارسلتم به بآن چیزی که
شما فرستاده شده اید به آن بزعم خود وانا لفی شک
و بدرستی که ما در شکیم مما تدعوننا از آنچه می خوانید ما را
الیه بسوی آن در توحید و ایمان مریب شکی در تهمت
افکنده یعنی با وجود شک رسولان را متهم می داشتند باعراض

فاسده

ثلث اربع

فاسده قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که ما شما را
دعوت بخدای می کنیم افی الله شک آیا در وجود خدا
شک هست و حال آن که از کثرت ادله بر وجود او شک را محال
نمانده فاطر السموات والارض خدای آفریننده
آسمانها و زمین هاست یدعوکم می خواند شما را
بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید
یعنی بشرط ایمان می آمرزد من ذنوبکم بعضی گناهان
شما را یعنی قبل از ایمان بوده ویؤخرکم و تا باز
پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را الی اجل
مسمی تا وقتی که نام برده شده که آخر اعمار شما بود قالوا
گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما
الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما در صورت و هیات و هیچ
فضل نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید
به نبوت از میان ما تریدون می خواهید ان تصدونا
آن که باز دارید ما را از دعوی پیغمبری عما کان یعبد
از آنچه بودند که می پرستیدند آباؤنا پدران ما از اصنام
فأتونا بسلطان پس بیارید حجتی مبین روشن بر صحت

دعوی خود یا بر استحقاق فضیلت نبوت و مرتبه رسالت
گویا که ایشان معجزه که می دیدند اعتبار نمینمودند و از روی
لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر می کردند چنانچه معاندان
زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ
گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان اِنْ نَحْنُ نیستیم ما اِلَّا
بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مانند شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم
می داریم وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدا یَمُنُّ منت می نهد
بنعمت نبوت و کرامت رسالت عَلٰى مَنْ يَشَاءُ بر هر که
می خواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود وَمَا كَانَ
لَنَا و نیست ما را و نمیتوانیم اَنْ نَاْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ
آن که بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که می طلبید اِلَّا
بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بفرمان خدای و بمشیت او یعنی ما را از
پیش خود بیخواست خدای کاری نمیتوانیم ساخت ناتوانی
و عجز لازم ماست قدرت و اختیار از آن خداست
کارها را بحکم راست کند او تواناست هر چه خواست کند
وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ پس
باید که توکل کنند گروندگان وَمَا لَنَا و چیست ما را یعنی

نمیتوانیم کردن مهمی

پچه عذر

په عذری داریم اَلَّا نَتَوَكَّلَ در آن که توکل نکنیم
عَلَى اللّٰهِ بر خدای وَقَدْ هَدٰنَا سُبُلَنَا و حال
آن که راه نمود ما را راهی راست یعنی راهها که بدو می شناسیم
او را و می دانیم روزنامه امور بدست قدرت اوست
وَلَنَصْبِرَنَّ و بخدای که صبر خواهیم کرد عَلٰى مَا
اٰذَيْتُمُوْنَا بر آنچه ایذا می رسانند ما را بتکذیب و مخالفت
وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُوْنَ پس
باید که ثابت باشند و توکل کنند متوکلان وَقَالَ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا و گفتند آنان که کافر بودند لِرُسُلِهِمْ
مر رسولان خود را لَنُخْرِجَنَّكُمْ هر آینه بیرون کنم شما را
مِنْ اَرْضِنَا از زمین و دیار خود اَوْ لَتَعُوْدُنَّ
یا آن که عود کنید یعنی موافقت نمایید با ما فِيْ مِلَّتِنَا
در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند
از آن قوم فَاَوْحٰى اِلَيْهِمْ پس وحی کرد به پیغمبران
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لَنُهْلِكَنَّ
الظّٰلِمِيْنَ هر آینه هلاک کردانیم ستمکاران را یعنی کافران را
وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْاَرْضَ و ساکن سازیم شما را

که از همه

ورزمین ایشان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاکت ایشان
ذٰلِكَ این امر مقرر واین وعده راست است لِمَنْ
خَافَ برای کسی که بترسد مَقَامِي از استادن در موقف
حکم من یعنی ازان که روز قیامت او را در موقفی که من
حکم می کنم بر بندگان باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ
وبرای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب
وَاسْتَفْتَحُوا وطلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند
از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میانه خود و
اعادی یا اینها وامم طلب حکم کردند یعنی گفتند که هر که از ما بر ظلم است
عذاب برو فرود آید خدای حکم فرمود اینها ومومنان
نجات یافتند وَخَابَ ونومید ماند وبی بهره گشت از
خلاصی كُلُّ جَبَّارٍ هر گردن کشی عَنِيدٍ ستیزنده با حق
یا معرض از طاعت او مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ از پیش او
دوزخی است یعنی در حشر رجوع او بدان خواهد بود وبران وجه
که او را دران افکنند وَيُسْقَىٰ و پیاشامانند مِنْ مَاءٍ
صَدِيدٍ از آب مختلط با ریم وزرد آبه که از تن دوزخیان
بچکد وگویند آبی مثل صدید يَتَجَرَّعُهُ بتکلف ورنج تمام

جرعه جرعه می خورند آنرا وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ ونمی تواند
که بگلو فرو برد از تلخی وکندگی وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ
ومی آید بدو والام وشداید مرگ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جانب
یا از هر جای از اعضا او تا آن که از بیخ موها و میانه
انگشتان وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ونیست آن مرده یعنی مردنی
تا بیاساید در عین المعانی فرموده که روح او در حنجره مانده
باشد نه بیرون آید تا او بمیرد ونه بتن باز گردد تا زنده شود
بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میانه مردگی وزندگی کند ارد
وَمِنْ وَرَائِهِ ودر پیش اوست با وجود چنین محنتی
عَذَابٌ غَلِيظٌ عذابی سخت یعنی ازان بدتر وآن
خلود است در دوزخ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا از انچه بر تو
خوانده می شود صفت اعمال آنان است که کافر شدند بِرَبِّهِمْ
با آفریدگار خود وصفت او این است که أَعْمَالُهُمْ کردارهای
ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ همچون خاکستری است
که سخت بگذرد بِهِ الرِّيحُ بدو باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ
در روزی که سخت باشد باد وعصوف اشتداد باد است
وزمان را بدو وصف کردن غایت مبالغه باشد لمحض معنی

آنست که عملهای کافران که در صورت چیز مینماید چون صلهٔ رحم
و آزاد کردن بنده و اکرام مهمان و امثال آن مانند توده
خاکستر است که باد سخت بر وی وزد و بهوا بر دو در اطراف پراکنده
سازد و هیچ کس بر جمع او قادر نبود و از آن نفع نگیرد همچنین
در روز قیامت لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند کافران
مِمَّا كَسَبُوا از آنچه کرده اند در دنیا عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز
چه همه حبط شده باشد و هباءً منثوراً گشته و مطلق اثر
از ثواب او پیدا نه ذَٰلِكَ آن پندار ایشان که ما نیکوئی می
کردایم هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ او گمراهی دور است
یعنی در غایت بعد است از راه حق أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
ای بیننده و یا ندانستی أَنَّ اللَّهَ از آنکه خدا خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها را و زمین را
بِالْحَقِّ بر وجهی که سزاوار است در آفرینش إِنْ يَشَأْ
اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند
وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیاورد آفریده نو بجای
شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد وَمَا ذَٰلِكَ
و نیست اعدام و ایجاد عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ بر خدای دشوار

بجم

چون او قادر است بالذات و قدرت او اختصاص نه دارد
بمقدوری بلکه بنسبت بهمه مقدورات یکسان است کار اگر دشوار
و گر آسان بود پیش قدرت جملگی یکسان بود وَبَرَزُوا
و ظاهر شدند ایراد بصیغه ماضی جهت تحقیق و وقوع است
و اگر نه مراد آن است که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها
لِلَّهِ از برای امر خدای و محاسبه او جَمِيعًا همه مردگان
از کفار و مومنان فَقَالَ الضُّعَفَاءُ پس گویند عاجزان
اهل کفر یعنی اتباع و اسفله لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنان را
که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنان که پیروی ایشان
کفر کرده باشند إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما در دنیا لَكُمْ تَبَعًا ایشان را گویند
مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان
فَهَلْ أَنْتُمْ پس هیچ هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا
دفع کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب
خدای چیزی را یعنی ما در آن عالم تابع شما بودیم شما درین عالم
چیزی از عذاب خدای دفع کنید و بر دارید از ما قَالُوا
گویند متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ
اگر خدای نمودی ما را طریق نجات از عذاب لَهَدَيْنَاكُمْ

هر آینه ما نیز شمارا راه ننموده‌ایم بدو اما طریق خلاصی
وشفاعت ما برین درگاه مردود ایشان نومید شده گویند
بیایید تا باتفاق برین درگاه بخروشیم وجزع کنیم شاید که
برین درگاه بر ما دری بگشایند وراه اخلاص بما نمایند پس
پانصد سال خروش کنند وسودی ندارد گویند بیایید تا صبر
کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال
دیگر شکیبایی ورزند مژده از نجات نرسد گویند سَوَاءٌ
عَلَيْنَا یکسان است بر ما أَجَزِعْنَا بخروشیم وجزع
نماییم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی از ما هیچ یکی فایده نمی
رسد مَا لَنَا نیست ما را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی از
عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ وگوید دیو سرکش یعنی ابلیس لعین
لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ آنهنگام که گذارده شود کار یعنی چون ع
حساب خلق کنند وحکم الهی نافذ گردد یا آن که اهل بهشت به بهشت
درآیند واهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان
مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس
بمنبر آتش برآید وگوید اشقیای انس وجن کوابی
ملامت کنند کان إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ بدرستیکه

خدا

خدای وعده داد شمارا وَعْدَ الْحَقِّ وعده درست
که حشر وجزا خواهد بود وَوَعَدْتُكُمْ ومن وعده
دادم شمارا وعده بدروغ که نه قیامت است ونه حساب
واگر فرض باشد بتان ومعبودان شمارا شفاعت خواهند
کرد فَأَخْلَفْتُكُمْ پس وعده که دادم شمارا با تبیین نیز
خلاف وعده را خلف می‌گویند یعنی امروز ظاهر شد که من
دروغ گفته بودم وَمَا كَانَ لِيَ ونبودمرا عَلَيْكُمْ
برشما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ تسلطی که شمارا اکراه کنم
بر کفر ومعصیت یا حجتی نبودمرا بر صحت قول من إِلَّا
أَنْ دَعَوْتُكُمْ مگر آن که من شمارا بخواندم بوسوسه
وفریب وبهجتی وبرهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِي پس شما مرا
اجابت کردید بزودی وتامل ننمودید در عواقب امور خود
فَلَا تَلُومُونِي پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که
کردم زیرا که من دشمن شما بودم وبرین مقدار که من کردم
مستحق ملامت نیستم چه دشمن هرچه از آن بدتر باشد
در حق دشمن می‌کند وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ وملامت
کنید تنهای خود را که مرا فرمان بردید وقول خدا برا

که گفت لا یفتننکم الشیطان نشنود دیر ما انا بمصرخکم (یا بنی آدم)
من نیستم رهاننده و فریادرسنده شما را از عذاب وما
انتم بمصرخی و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس
من انی کفرت بدرستی که من امروز کافر
شده ام بما اشرکتمون بانچه شریک میکردید
مرا در دنیا یعنی با خدای در فرمان برداری من من
قبل پیش ازین در دنیا یعنی نیز بیزار شدم از شرک شما ان
الظلمین بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان لهم
عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک
موصوف بدوام و خلود وادخل الذین و درآورده
شوند آنان که امنوا گرویده اند بما جاء من عند الله
وعملوا الصلحت و کرده اند کردارهای شایسته
و پذیرفته جنت تجری در بهشت که میرود
من تحتها الانهر از زیر درختان آن جویها
خلدین فیها در حالتی که جاوید ان باشند در ان
و درآرنده مومنان فرشتگان باشند در بهشت تا
ایشان را باکرام و تعظیم تمام بریاض دار السلام

درارند

درارند باذن ربهم بدستوری و فرمان
پروردگار ایشان تحیتهم تحیت ملایکه بر ایشان
فیها در بهشت یا تحیت ایشان با یکدیگر سلام
باشد سلام که دال است بر سلامتی از آفات الم تر
خطاب با هر مستمع خطاب می فرماید که آیا نه دیدی
و نه دانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم شما
کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثلی
و کرد ایند کلمة طیبة کلمه پاکیزه را که کلمه
توحید است یا دعوت باسلام کشجرة طیبة
مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره است در بهشت
اصلها ثابت بیخ آن در زمین استوار و محکم
وفرعها و شاخ آن فی السماء در بلندی (در آسمان)
توتی اکلها میدهد میوه خود را کل حین
در هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و بر ان
تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماهی است
از وقت شکوفه او تا پخته شدن و بریدن یعنی درین
مدت از بسر و رطب و تمر نفع می دهد باذن ربها

به ارادت و تکوین آفریننده خود وَيَضْرِبُ اللّٰهُ
الْأَمْثَالَ و می زند خدا مثلها را یعنی بیان می کند
لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معانیست
در آیینهٔ اوهام و نزدیک کردانیدن معقول بمحسوس
وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمه
کفرست یا دعوت بعبادت اصنام كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ
مانند درختی ناپاکست چون حنظل که تلخست و ناخوش بو
و مکروه طباع سلیمه باوجود خباثت و کراهت اجْتُثَّتْ
جنبانیده شده و بربیخ و پراکنده کشته مِنْ فَوْقِ
الْأَرْضِ از روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ
نیست او را اثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد بر زمین
و نه شاخی در هوا نظم نه بیخی کزان باشد او را قرار
نه شاخی که کردد بدو سایه دار کیاهی ست افتاده
بر روی خاک پریشان و بی اصل و خارناک
حق سبحانه و تعالی تشبیه کرده درخت ایمان را
که اصل آن در دل مؤمن ثابتست و اعمال او بجانب
اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان مر و واصل

بدرخت

بدرخت خرما که بیخ او مستقرست در منبت خود و فرع
او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده
بخلق و تمثیل نموده کلمه کفر و عبادت اصنام
را که در دل کافر مقلد بجهت عدم حجت و برهان بران
ثباتی نه دارد و عملی نیز که بمصعد قبول رسد و مدار ازو بمقصد
صادر نمیشود بشجر حنظل که نه اصل او را قراریست و نه
فرع او را اعتباری نظم نهاد سایه در شرع میوه دارد
چنان لطیف که بر هیچ شاخ سایه نیست درخت زندقه
شاخیست خشک بی سایه که پیش هیچکس هیچ اعتباری نیست
وَيُثَبِّتُ اللّٰهُ ثابت می کرداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا
آنانرا که ایمان آوردند و استحکام می دهد بِالْقَوْلِ
الثَّابِتِ بسخنی راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان
ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن کشته و کفته اند قول
ثابت کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدا
بران ثابت می دارد مومنان را فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و امتحان صبوری
ورزند و از جادهٔ مستقیمهٔ توحید نلغزند چون زکریا

و یحیی و جرجیس و شمعون و امثال ایشان از انبیا علیهم السلام
و گویند ثبات دهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ
تا ختم حیات ایشان بر کلمه باشد وَفِي الْآخِرَةِ
و ثابت دارد ایشان را در آن سرای یعنی در قبر که منزل
اول است از منازل اخرویت تا جواب منکر و نکیر
بطریق صواب آن بار دهند و گویند در دنیا مراد قبر است
و در آخرت موقف سوال وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ
و فرو گذارد خدای ظالمان را تا بکلمه توحید راه نیابند
نه در دنیا و نه در آخرت و نه در وقت سوال قبر وَيَفْعَلُ
اللَّهُ و می کند خدای مَا يَشَاءُ آنچه می خواهد از تثبیت ع
قومی و اضلال جمعی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ آیا نه دیدی
و نگاه نه کردی بسوی آنان که بَدَّلُوا تبدیل کردند
نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا شکر نعمت خدا را بکفران یعنی بجای
کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر
یعنی چون در نعمت حق کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب
شد جز بکفر در دست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که
حق سبحانه و تعالی ایشان را ساکنان حرم خود ساخته

وابواب

و ابواب رزق بر ایشان گشاده نعمت جود ه با وجود حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم مشرف ساخته و ایشان نا
سپاسی کردند لاجرم بمحنت قحط هفت سال در ماندند خوارد
بمقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول شدند
و از فاروق و مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که مراد
ازین قوم دو جنسند اند که فاجرترین قبایل قریش بودند
یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند وَأَحَلُّوا
قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود یعنی اتباع و اشیاع
خود را دَارَ الْبَوَارِ سرای هلاک جَهَنَّمَ عطف بیان اوست
یعنی دار البوار دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند بدان وَ
بِئْسَ الْقَرَارُ و بد قرارگاهی است جهنم وَجَعَلُوا
و فرا گرفتند لِلَّهِ أَنْدَادًا برای خدای مانندها یعنی در
عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشان را آلهه نام نهادند
لِيُضِلُّوا تا گمراه گردانند مردم را عَنْ سَبِيلِهِ
از راه خدای که طریق توحید است قُلْ تَمَتَّعُوا بگو ای محمد
خود را بآرزوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان
امر تهدید است یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید عمر را

فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ پس بدرستی که جای بازگشت شما
إِلَى النَّارِ به آتش دوزخ است قُلْ بگو ای محمد
صلی الله علیه وسلم یعنی امر کن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ
آمَنُوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند بدین وجه
که نماز گذارید و نفقه کنید يُقِيمُوا الصَّلَاةَ
تا ایشان بامر تو نماز گذارند وَيُنْفِقُوا و نفقه دهند
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا دادیم بایشان
سِرًّا نفقه کردنی پنهان مراد تطوع است وَعَلَانِيَةً
و نفقه آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا
و در فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندگان
مرا بگو تا نماز کنند و زکوة دهند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ
پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ روزی که
در وی خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزی که بدان
تدارک تقصیر تواند بود وَلَا خِلَالٌ و دران روز دوستی
نیز نبود که از دوستان جلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان
دشمن کردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو اللَّهُ
الا المتقین
خدای الَّذِي خَلَقَ آن است که بیافرید السَّمَاوَاتِ

والارض

وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین ها را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی مراد باران است فَأَخْرَجَ
بِهِ پس بیرون آرد بدان آب مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوه ها
رِزْقًا لَكُمْ روزی برای شما که بدان روزگار بگذرانید
وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام ساخت برای شما کشتی را
لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ تا می رود در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان او
هر جا که می خواهید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر
کرد مر شما را جوی های آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع
و تصرف شما وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
و مسخر کردانید برای انتفاع و استبصار شما آفتاب و ماه را
دَائِبَيْنِ در حالتی که مستمرند در سیر خود با جد و تعب
در سیران و انارة خود می کوشند و فتور و قصور دران نه دارند
وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام کردانید
برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میروند
یکی برای نوم و راحت و دیگری برای کسب معیشت وَآتَاكُمْ
و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ از هر چه
خواستند داد از هر چه بخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود

خواسته وناخواسته بشما ارزانی داشت وَإِنْ تَعُدُّوا
واکر خواهید که شمار کینید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدایرا
که بفضل وکرم بشما داده لَا تُحْصُوهَا شمار نتوانید
کرد آن را و طاقت احصای آن نیارید سلمی قدس سره
فرمود که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه
وسلم که سفیر بزرکترو واسطه نزدیکتر میان حق وخلق
اوست وسفیر ازان کویند که پیغام برو رسانند و فی نفس الامر
حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آن حضرت
از حیز تصور و تخیل بیرون واز اندازه تفکر و تامل فزون ست
نظم برذروه مدارج قدر رفیع تو: نی عقل راه یابد و نی فهم پی
برد: إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که مردم لَظَلُومٌ هر اینه
ستمکاریست كَفَّارٌ ناسپاس ظلم می کند بر نعمت
که از شکر آن غافلست و کفران میورزد که بحقیقت منعم
جاهلست یا ظلوم ست که در محنت جزع کند و شکایت نماید
و کفار ست که در نعمت بخل ورزد و در خزینه کشاید وَإِذْ قَالَ
إِبْرَاهِيمُ و یاد کن چون کفت ابراهیم علیه السلام
در مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ ای پروردکار من بکردان

مظلوم

هذا البلد

هَذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را آمِنًا ایمن از مخاوف و مکاره
وَاجْنُبْنِي و دور کردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان مرا أَنْ
نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ازان که پرستیم بتان را ابن عیینه فرمود
رحمة الله که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای حضرت
خلیل صلوات الله علیه وسلم بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنکی بود
آنرا دوازده نام نهاده کرد آن کردیدندی و کفتندی خانه کعبه از
حجرست پس ما هر جا حجری نصب کنیم بمنزله خانه کعبه باشد و این قول
غریبست و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش فرزندان اسمعیل
بوده اند و بت پرستی ایشان مشهورست رَبِّ إِنَّهُنَّ ای
آفریدکار من بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ كَثِيرًا کمراه کردند بسیاری
یعنی سبب کمراهی بسیار کس شدند مِنَ النَّاسِ از آدمیان
فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پیروی کند مرا در دین من فَإِنَّهُ مِنِّي
پس او از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي و هر که
نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فَإِنَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که
تو آمرزنده رَحِيمٌ مهربانی قادری که بیامرزی ایشانرا
و رحمت کنی بریشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنَا ای
پروردکار ما إِنِّي أَسْكَنْتُ بدرستی که من ساکن کردانیدم

مِن ذُرِّيَّتِي از بعض فرزندان خود را مراد اسماعیل است
علیه السلام که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام ساره
خاتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد ابراهیم را علیه السلام
فرمود که دل من چنان می خواهد که هاجره و پسر او را بموضعی
که دران آب و آبادانی نباشد خلیل متامل شد جبرئیل علیه السلام
وحی آورد که هرچه ساره می گوید چنان کن پس ابراهیم علیه السلام
بر براق نشسته و هاجره و اسماعیل را سوار کرده باندک زمانی از
شام بر زمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان را بی آبی و بی نفقی
بگذاشت و دعا فرمود خدایا من ایشان را ساکن ساختم
بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ برود خانه که خداوند زرع نیست یعنی
آب ندارد که دران کشت توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ
نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در وصید و قتال با حرام است
نهادن او و تعرض بدو مراد موضع خانه صراح است که در زمان
آدم علیه السلام و علی نبینا بودند و اگرنه بوقت دعای ابراهیم
صلوات الله علیه خانه نبود پس تکرار ندا فرمود رَبَّنَا ای آفریدگار
ایشان را در مکه ساکن کردانیدیم لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای
دارند نماز را و پرستش تو بجا آرند فَاجْعَلْ پس کردان أَفْئِدَةً

در این مسکن زدوا

مِنَ النَّاسِ دلهای بعضی از مردمان را بکشش محبت
تَهْوِي إِلَيْهِمْ شتابنده و میل کننده بسوی ایشان
حق سبحانه و تعالی دعای آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از
رفتن خلیل باندک زمانی چشمه زمزم بر کف رکض جبرئیل یا با ثر
قدم اسمعیل پدید آمد و جماعه جرهم آنجا داعیه اقامت نمودند
و روز بروز شوق مردم بدان جانب در تزاید است محققان
برانند که اگر من تبعیضیه در من الناس نبودی فارس و روم و هند
و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه
وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی ❊ آنرا که چنان جمال باشد
کر دل ببرد حلال باشد ❊ وآن کس که بران چنان جمالی ❊ عاشق
نشود وبال باشد ❊ و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام دعا
فرمود وَارْزُقْهُمْ و روزی ده اهل این بلده را مِنَ
الثَّمَرَاتِ از میوها لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ شاید که ایشان
سپاسداری کنند نعمتها ترا این دعا نیز بشرف اجابت
پیوسته یا آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات
در وی نیز پیدا میشود و در تفسیر انوار مذکور است که فواکه ربیعه
و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک فصل روی میکه توان یافت و چون

در یک روز توان یافت

تکرار در دعا و تضرع دلیل نیاز است دیگر بار فرمود رَبَّنَا
ای پروردگار ما اِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستی که تو می دانی مَا
نُخْفِي آنچه پنهان می کنیم وَمَا نُعْلِنُ و آنچه آشکارا می سازیم
یعنی پنهان و آشکارا ما می دانی وَمَا يَخْفَى و پوشیده نیست
عَلَى اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ بر خدای هیچ چیز فِي الْأَرْضِ
در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان برای آنکه
عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن علم همه معلومات یکسان است
آنچه پیدا و آنچه پنهان است همه با دانش تو یکسان است
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي ثنا و سپاس آن خدای را که محض فضل خود
وَهَبَ لِي بخشید و عطا کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ بر سر پیری
و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و ناامید از فرزندان
بمن بخشید دو پسر اِسْمَاعِيلَ وَاِسْحَاقَ اسماعیل را در
شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحاق را در نود
سالگی یا در صد و دوازده سالگی اِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار
من لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ هر آئینه شنونده و اجابت کننده
دعای ماست درین کلمات اشعار است با آنکه فرزند از
بدعا از خدای تعالی خواسته رَبِّ اجْعَلْنِي ای

آفریدگارا من گردان مرا مُقِيمَ الصَّلٰوةِ بپای دارنده
نماز وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و فرزندان مرا نیز مواظبت سازنده
بران ابن عباس رضی الله عنه فرموده که همیشه از اولاد
ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرهٔ اسلام بوده اند و خواهند بود تا قیامت
رَبَّنَا ای آفریدگار ما کرم بنمای وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ
و فرا پذیر یعنی اجابت کن دعای ما را رَبَّنَا اغْفِرْ لِي
ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و پدر و مادر مارا
چون ایمان آرند بتو دعا غفران مر ایشان را قبل از نهی بوده
و هنوز یاس از ایمان ایشان نداشته و بعضی گفته اند مراد
از والدین او آدم و حوا علیهما السلام وَلِلْمُؤْمِنِينَ
و بیامرز مر مومنان را یعنی هر که آید بتو مومن يَوْمَ يَقُومُ
الْحِسَابُ روزی که قایم شود حساب خلایق و ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که مراد مومنانند از امت محمد صلی الله
علیه وسلم وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا و مپندار ای محمد صلی الله علیه
وسلم خدای را غافل بیخبر عَمَّا يَعْمَلُ الظّٰلِمُوْنَ از آنچه می کنند
ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه
ایشان است چه آن چیست که بر ایشان خواهد رسید و اصل آنست

که در امثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت است
و مراد غیر اوست إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تاخیر می کند
عذاب ایشانرا لِيَوْمٍ تَشْخَصُ برای روزی که خیره شود
فِيهِ الْأَبْصَارُ دران روز دیدها از مشاهده اهوال احوال
مُهْطِعِينَ در حالتی که خداوندان این دیدها شتابندگان
باشند بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشانرا بعرصه محشر خواند
مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ برداشته گان سرهای خود را بالا
لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ باز نمی گردد بدیشان طَرْفُهُمْ
چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بروجهی که برخود
نتوانند نگریست وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و دلهای ایشان
خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت وَأَنْذِرِ
النَّاسَ و بیم کن مردمانرا یعنی اهل مکه را و بترسان يَوْمَ
يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ از روزی که بیاید بریشان عذاب
و آن روز مرگ است یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ
ظَلَمُوا پس گویند آنان که ستم کردند بشرک و تکذیب
رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخِّرْنَا باز پس دار ما را یعنی عذاب
ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت بده إِلَى أَجَلٍ

قریب

قَرِيبٍ تا مدتی نزدیک نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم
ما خواندن ترا یعنی آن کسی را که بتو خواند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ
و پیروی کنیم فرستادگان ترا أَوَلَمْ تَكُونُوا
در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبود که شما از روی
مبالغه أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ سوگند می خوردید پیش از این
در دنیا که شما پاینده خواهید بود مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ
نباشد شمارا هیچ زوال مراد آن است که می گفتند که ما در دنیا
خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود وَسَكَنْتُمْ
و ساکن بودید شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای
آنان که ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود بکفر
چون (فرعون) عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر شده شمارا که
كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده
کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب را وَضَرَبْنَا
لَكُمُ الْأَمْثَالَ و مثلها زدیم برای شما از احوال
ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستی که ایشان
کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود وَعِنْدَ
اللَّهِ و نزدیک خداست مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان

وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ وبدرستی که بود مکر ایشان در
سختی وهول ساخته وپرداخته لِتَزُولَ تا از جا بر رود مِنْهُ
الْجِبَالُ از ان مکر کوههای جبال مثل احکام شریعت
حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم یعنی کافران
حیلهای انگیختند تا چیزی راکه در ثبات ورسوخ چون جبال را
ثبات است زایل گردانند واین محال است ۴ هست باو مکر
ایشان که ربای کی تواند کوه را بیرون زجای در معالم
از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل فرمود که این آیت در
قصه نمرود جبار است که چون سلامتی ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام
از آتش مشاهده کرد او راگفت بزرگ خدای دارد ابراهیم
که از آتش برهانید من خواهم که به آسمان روم واو را به
بینم اشراف مملکت گفتند که آسمان بغایت رفیع است
وبر وی رفتن با سانی میسر نشود نمرود نشنید وبفرمود تا صرحی
ساختند بمدت سه سال بغایت بلند وچون بآن جای رفت
آسمانرا همچنان دید که از زمین میدید روز دیگر آن بنا
بیفتاد وساختن وافتادن آن در سوره نحل رقم دیگر
خواهد یافت القصه چون آن صرح از بلندی بجای در آمد

وخلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت وگفت
بر آسمان روم وبا خدای ابراهیم که مناره مرا افکند
جنگ کنیم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام
گرفتند وصندوقی چهار گوشه بساختند ودو در یکی فوقانی
ودیگر تحتانی در وی راست کرد ودر چهار طرف او چهار نیزه
که زیر وبالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسان را چند
روز گرسنه داشتند وچهار مردار بر سر نیزها کرده از
اطراف صندوق برزیر کرکسان را بستند ایشان از غایت
جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند وصندوق
راکه نمرود بایک تن در اندرون نشسته بود بهوا بردند بعد از
یک شبانروزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمانرا
همان حال دید که بر زمین میدید رفیق خود را گفت تا در
تحتانی بگشاد وگفت بنگر تا چه می بینی آن کس نگاه کرد
وجواب داد که غیر از آب چیزی نمی بینیم بعد از یک شبانروزی
دیگر که باب فوقانی گشاد حال همان بود که روز سابق
مشاهده مینمود ورفیق وی که باب تحتانی بگشود بجز دود
تاریکی چیزی ندید نمرود بترسید ونیزها را بامردار سرنگون

دخلق

مربع

مشهود نبود

ان شاء الله تعالی

ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن
آواز مهیب از اجنحه کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع جناح
آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردند فَلَا تَحْسَبَنَّ
اللّٰهَ پس مپندار خدا را مُخْلِفَ وَعْدِهٖ خلاف
کنند وعدهٔ خود را رُسُلَهٗ مر پیغمبران خود را یعنی
وعده نصرت که رسل را فرموده که آنجا که انا لننصر رسلنا و لا
غلبن انا و رسلی خلاف نکرده و نخواهد کرد و ترا بر
دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ
بدرستی که خدای غالب است ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام
یعنی خواهنده کینهٔ اولیا از اعدای یَوْمَ تُبَدَّلُ ایضا
الْاَرْضُ در روزی که بدل کرده شود زمین غَیْرَ الْاَرْضِ
بزمین دیگر وَالسَّمٰوٰتُ و آسمانها مبدل گردد به آسمان
دیگر در تیسیر گوید تبدیل ارض تسویه جبال است و انهار و ابنیه
و تبدیل سما تکویر شمس و تناثر ستاره کان در معالم قولی دیگر
آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را
دوزخ و از مرتضی علی کرم اللّٰه وجهه نقل کردند که زمین را
بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانها را بآسمانی از زر و قول ابن

مسعو

مسعود رضی اللّٰه عنه که روز قیامت بیارند زمینی را از
نقرهٔ پاک که بران هیچ گناهی نکرده باشند مؤید این
سخن است وَبَرَزُوْا و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود
لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ برای محاسبه خدای یگانه
قهر کننده وَتَرَی الْمُجْرِمِیْنَ و ببینی گنه کاران را
یعنی مشرکان را یَوْمَئِذٍ دران روز مُقَرَّنِیْنَ
باهم بسته و جمع کرده بجهت مشارکت در عقاید و اعمال
یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فِی الْاَصْفَادِ
در بندها یا غلها سَرَابِیْلُهُمْ پیراهنهای ایشان مِنْ
قَطِرَانٍ از قطران است و ان چیزی باشد سیاه رنگ و گنده
صمغ ابهل است که می پزند و بر شتر گرگین طلا می کنند تا حدت
خود جرب را بسوزاند و آن را بر جلود دوزخیان اندازند
گوناگون و بوی رایحه تا بحدت و شدت بوی و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت
اشتعال آتش دران معذب گردند و گفته اند تفاوت
میان قطران دوزخ و قطران دنیا همچنین مانند است
میان آتش دوزخ و میان آتش دنیا پس این قطران
بدیشان اندازند وَتَغْشٰی وُجُوْهَهُمُ النَّارُ

و وزر و کبر دو پوشد روی های ایشان را آتش دوزخ
یعنی دران بجهد لِيَجْزِيَ اللّٰهُ متعلق است به برزوا
یعنی بر آیند از قبرها تا جزای دهد خدای كُلَّ نَفْسٍ
هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدا سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده
مر بندگان را زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری
باز نمی دارد هٰذَا این قران با آنچه درین سوره است
از موعظه بَلَاغٌ لِلنَّاسِ کفایت است مردمان را
تا پند داده شوند بدان وَلِيُنْذَرُوا بِهِ و تا بیم کرده
شوند به آن وَلِيَعْلَمُوا و تا بدانند بتامل در دلایل قدرتی
که در و مذکور است اَنَّمَا هُوَ آن که او است اِلٰهٌ
وَاحِدٌ خدای یکتا وَلِيَذَّكَّرَ و هر آینه باید که پند
گیرند اُولُوا الْاَلْبَابِ خداوند خرد بارز ایستند از
مناهی قیام کنند به اوامر الهی سورة الحجر ثمانون آیه
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
الٓرٰ علی را در حروف مقطعه تاویل بسیار است جمعی
برانند که مطلق در ان باب سخن گفتن سبیل سالک [illegible]

در ینابیع

در ینابیع آورده که فاروق رضی الله عنه را از معنی این حروف
پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گویم متکلف باشم و خدای تعالی
پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم را فرموده که بگو وما انا من
المتکلفین و بعضی گفته که هر حرفی اشارتی است باسمی چنانچه
در الر الف اشارت باسم الله است ولام باسم جبرئیل علیه السلام
ورا باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل علیه
السلام برسول رسید صلی الله علیه وسلم تِلْكَ این
آیت ها که می آید آيَاتُ الْكِتَابِ آیت های سوره است
وَقُرْآنٍ مُبِينٍ و آیت های قران روشن پیدا کننده
حق را از باطل و گفته اند کتاب و قران یکی است اما بدو نام مذکور
هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قران بجهت تعظیم است
رُبَمَا ای بسا وقت که دران يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
دوست دارند آنان که نگرویدند و آرزو برند لَوْ كَانُوا
مُسْلِمِينَ که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در
دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ
کفار بدیشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب
یا وقتی که عصات موحدان را از دوزخ بیرون آرند

کسب

ع

قرآن

والعشر الجزء الرابع

و ورطهای جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج ازان
میسر نیست تمنا کنند کاشکی که از اهل اسلام می بودمی ذَرْهُمْ
بگذار ایشان را امر تهوین و تحقیر است یعنی کافران درجه حساب اند
دست از ایشان بدار تا در دنیا يَأْكُلُوا بخورند وَيَتَمَتَّعُوا
و برخورداری یابند از ملاذ و منافع آن وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ
و مشغول کرداند ایشان را آرزوی یعنی توقع طول عمر و
استقامت حال ایشان را باز دارد از استعداد معاد و
تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند
وخامت عاقبت کردار و گفتار خود را وَمَا أَهْلَكْنَا
و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ هیچ اهل دیهی را إِلَّا وَلَهَا
مگر آن که مر هلاک ایشان را كِتَابٌ مَعْلُومٌ زمانی مقدر بوده
نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی بود
مَا تَسْبِقُ و پیشی نگرفتند مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَهَا
مدت هلاک خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و باز پس نماندند
ازان یعنی هلاک نشدند پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل
مقرر وَقَالُوا و گفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي
نُزِّلَ ای آن کسی که فرو آمده است عَلَيْهِ الذِّكْرُ

برو قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد
بیشه می خوانی این کلام بطریق تحکم و استهزا بود چه اعتماد
نزول ذکر و نسبت مجنون با هم راست نیاید لَوْ مَا تَأْتِينَا
و دیگر گفتند چرا نمی آری بما بِالْمَلَائِكَةِ فرشتگان را
بگواهی بر رسالت خود إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ
از راست گویان درین دعوی یعنی اگر راست می گوئی که پیغمبری
فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو
حق تعالی جواب ایشان را می فرماید که مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ
فرود آمده نشوند ملایکه و حفص بصیغه متکلم و نصب ملایکه
می خواند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را إِلَّا بِالْحَقِّ
مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توان دید
که بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم ثمود جبرئیل علیه السلام را
در زمان صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانچه همه کس می بینند
وَمَا كَانُوا إِذًا و نباشند آن هنگام که ملایکه را بدین
صورت می فرستیم مُنْظَرِينَ از مهلت داده شدگان
یعنی فی الحال معذب شوند إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ
فرو فرستادیم قرآن را که یاد کرد مومنان است و ذکر بمعنی شرف

نیز می آید یعنی این کتاب موجب شرف تو اند کان ست
وَإِنَّا لَهُ و ما مر او را لَحَافِظُونَ نگهبانیم از تحریف
یعنی شیطان نتواند که در و چیزی از باطل بیفزاید یا از حق
چیزی کم کند یا نگهدار او یم از تطرق خلل بدو یا نگهداریم
او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر عاید ست بحضرت رسالت
صلّی الله علیه وسلم یعنی نگهبان وی ام از مضرت اعادی
نظم اگر جمله جهانم خصم گردد ٭ نترسم چون نگهبانم تو باشی
ز شادی در همه عالم نگنجم ٭ اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران را مِن قَبْلِكَ
پیش از تو فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ در گروه پیشینیان
وَمَا يَأْتِيهِم و نیامد بدیشان مِّن رَّسُولٍ از هیچ فرستاده
إِلَّا كَانُوا مگر بودند که از روی کبر و عناد بِهِ بآن پیغمبر
يَسْتَهْزِئُونَ استهزا می کردند چنانچه این معاندان بتو
می کنند مراد تسلیه حضرت پیغمبر ست صلّی الله علیه وسلم
یعنی از میان انبیاء علیه السلام همین تو مخصوص نیستی به
ایذای قوم بلکه همه ایشان بدین بلا مبتلا بودند كَذَٰلِكَ
همچنانچه در آوردیم استهزا انبیا را در دلهای مکذبان

بدرستی که

پیشین نَسْلُكُهُ در می آریم همان را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ
در دلهای کافران از زمان تو لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ
ایمان نمی آرند بقران وَقَدْ خَلَتْ و بدرستی که گذشته است
سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی
هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده
و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر صلّی الله علیه وسلم
نموده و بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات می کردند و در
نزول ملایک جهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه و تعالی
فرمود که وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم و اگر بگشاییم برین مقترحان
بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ دری از آسمان فَظَلُّوا پس باشند
همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فِيهِ يَعْرُجُونَ
در ان در شده بالا می روند و از ان در بزیر می آیند لَقَالُوا
هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند إِنَّمَا سُكِّرَتْ
جز این نیست که بر بسته است أَبْصَارُنَا چشمهای ما را و خیره
ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجایب آنرا
مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند
و این صورت در خارج وجود ندارد بَلْ نَحْنُ بلکه ما

قوم مسحورون گروهی جادو کرده شده کاییم یعنی محمد
ما را جادوی کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات می گفتند ویقولون
سحر مستمر ولقد جعلنا وبدرستی که ما آفریدیم وپیدا کردیم ع
فی السماء بروجا در آسمانها بروجهای دوازده گانه
راه هیات وصفات وخواص مختلف یک دیگر وزیناها
وبهار استیم آنرا بصورتها یا آسمان را به تزئین وسایر کواکب
للناظرین برای نگرندگان که بعبرت دران نگرند وبران بر قدرت
مبدع استدلال کنند وحفظناها ونگاه داشتیم آسمانرا
من کل شیطن رجیم از هر دیوی رانده تا نتواند
که بران صعود کند وبر احوال واخبار مطلع شود الا من استرق
السمع لیکن هر دیوی که خواهد بر آسمان رود وبدزدد
سخنی مسموع یعنی آنچه از وی شنیده شود فاتبعه پس از پی
در آید او را وبدو رسد وبسوزدش شهاب مبین
ستاره روشن ودرخشان از ابن عباس رضی الله عنه منقولست
که از زمان آدم علیه السلام تا وقت عیسی بن مریم علیه السلام
دیوان بر آسمان می رفتند واز ملایکه که اخبار لوح محفوظ
را در سمع می نمودند سخنان می بودند وبر زمین آمده باد دستان

دیشان

۵۶

خود از کاهنان می گفتند چون روح الله متولد شد ایشانرا
از سه آسمان منع کردند وچون ولادت با سعادت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم دست داد ایشانرا از همه آسمان ممنوع
گشتند وبجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد وابواب
کهانت بکلی مسدود گشتند ماهی بر آمد وبلند اثر تیرگی نکبت
کلی شکفت وهیاهوی آخر خار شد والارض مددناها
وزمین را بکشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه والقینا
ودر افکندیم وپیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوهها
سرافراخته پا برجا وانبتنا فیها وبرویانیدیم در زمین
من کل شیء موزون از هر چیزی سنجیده بمیزان
حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت
حکمت است یا آنچه وزن کنند وبه پیمانها موزون بمعنی مستحسن
باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع
کلیه از اشجار ومزروعات وجعلنا لکم وساختیم
برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت
یعنی آنچه قوام عیش شما بویست از مطاعم وملابس ومن
لستم وهمه برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما له برازقین

مراو را از روزی دهندگان یعنی خدام و ممالیک و گفته اند
که انعام و مراکب وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ و نیست هیچ چیزی که آدمی
بوی محتاج باشد اِلَّا عِنْدَنَا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت
و فرمان ماست خَزَائِنُهُ خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد
و تکوین آن این ضرب مثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه
کرده است مقدورات خود را بایشان مخزونه که در اخراج آن
نشانه احتیاج بکلفت و زحمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهُ
و فرو نفرستادیم آن را اِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ مگر به اندازه
داشته شده که نه کم از آن شاید و نه زیادت بران باید وَ
اَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ و فرو فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستن
ها بر یعنی برآرندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را
بمیوه فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم از آسمان
مَاءً آبی که باران است فَاَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس بخورانیدیم
شما را از آن آب و تصرف دادیم دران وَمَا اَنْتُمْ
و نیستید شما لَهُ مر آن آب فرو فرستاده شده را بِخَازِنِينَ
نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام
ماتریدی رحمه الله در تاویلات فرموده که نیستید شما مر خدا را

خزینه

خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما نیست و آنچه شما در زمین
نهید همه از آن اوست وَاِنَّا لَنَحْنُ و بدرستی که ما نُحْيِي
زنده می گردانیم اجسام قابله را بایجاد حیات دران وَنُمِيتُ
و می میرانیم اجسام طلبیه را بازاله حیات از آن در لطایف
قشیری قدس سره مذکور است که زندگی می دهیم دلها را
بانوار مشاهده و می میرانیم نفوس را در نار مجاهده یا زنده می سازیم
بموافق طاعات و مرده می گردانیم بمتابعت شهوات صاحب
بحر الحقایق روح روحه الله فرموده که احیای قلوب اولیا
می کنیم بانوار لمعات جمال و امانت نفوس ایشان می نماییم
بسطوات نظرات جلال یا موت و حیات می دهیم بخلع و لبس
وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثیم یعنی باقی بعد از فنای
خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از فنا یعنی مردن کسی
به دیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق تعالی موصوف است
بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ
و هر آیینه می دانیم بتحقیق پیشی گیرندگان را مِنْكُمْ از شما در اسلام
وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَاْخِرِينَ و بدرستی که می دانیم
واپس افتادگان را از آن یا می دانیم پیشینیان و پسینیان از

از شما که آدمیان اند یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام
تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده
از گذشتگان و هر که خواهد زاد از آیندگان یاد دانسته ایم
قرون گذشته را و می دانیم امت محمد را صلی الله علیه وسلم
یا آن را که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت معبود
وآن را که موخر است از اینها در اسباب نزول آورده اند که
زنی جمیله از عقب پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز می گذارد
در صفوف نسا بعضی از جماعتیان در صفها پیش می رفتند
تا او را به بینند و جمعی از پس می آمدند تا در وقت رکوع از
زیر بغل خود تماشای او کنند حق تعالی فرمود که مقدم
و موخر را از اهل صفوف می دانیم و بر من پوشیده نیست
وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ
او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک بدو
رساند إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که او راستکار است
عَلِيمٌ دانا بنهان و آشکار است وَلَقَدْ
خَلَقْنَا الْإِنسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم انسان را یعنی
آدم علیه السلام را مِن صَلْصَالٍ از گل خشکی که چون

[illegible]

١٨٠

ع

دلهدار

دست بروی زنی مانند سفال آواز کند مِّنْ حَمَإٍ و آن گلی کا بن بوده
از گل سیاه مَّسْنُونٍ بوی گرفته بواسطه بسیار
بودن در آب چون گلها که در تک حوض و جوی باشد
صاحب تبیان گفته که حق سبحانه و تعالی آدم علیه السلام را
از خاک آفرید بران وجه که آب بر خاک بارانید تا گل شد
و مدتی بگذاشت تا حما گشت پس آنرا تصویر کرد و مسنون
بمعنی مصور است انگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال
رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ و جان که پدر پریان است
بیافریدیم او را مِن قَبْلُ از پیش آفریدن انسان
مِن نَّارِ السَّمُومِ از آتش بدبو که در مسام
نفوذ می نماید و صواعق از ان آتش مکون می گردد ابن
مسعود رضی الله عنه فرمود که سموم دینا جزویست از هفتاد
جزو آن سموم که جان از ان آفریده شده وَإِذْ قَالَ
و یاد کن آنرا که گفت رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ
پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین
إِنِّي خَالِقٌ من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را
مِّن صَلْصَالٍ از گل خشک که کاین است مِّنْ حَمَإٍ

مَّسْنُونٍ از لای مصوّر فَاِذَا سَوَّيْتُهٗ
پس چون راست کنم صورت وهیات ورا وَنَفَخْتُ
فِيْهِ ودر آرم دروی مِنْ رُّوْحِيْ از روحی که آفریده
من است واو بدان زنده گردد فَقَعُوْا لَهٗ پس بیفتید
مر اورا سَاجِدِيْنَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ
پس سجده کردند ملایکه كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ همه ایشان
بتمام اِلَّآ اِبْلِيْسَ مگر ابلیس که از روی استکبار اَبٰٓى
اَنْ يَّكُوْنَ مَعَ السّٰجِدِيْنَ سر باز زد از آن که
باشد از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ يٰٓاِبْلِيْسُ
گفت خدای که ای ابلیس مَا لَكَ چیست مر ترا وغرض
تو چه بود اَلَّا تَكُوْنَ در آن که نباشی مَعَ السّٰجِدِيْنَ
با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ اَكُنْ لِّاَسْجُدَ
نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهٗ مر آدمی را که
آفریده تو مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک مِّنْ حَمَاٍ مَّسْنُوْنٍ
از لای سیاه بوی ناک یعنی اورا از اخس عناصر
آفریدی که خاک است ومرا از اشرف آن که آتش است
پس روحانی لطیف چرا فرمان بر جسمانی کثیف را

وسرکشی کرد
یعنی سجده نمی کنم مثل سجده کردن فرشتگان

از ابلیس

ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت واز باطن او غافل بود
صورتش را ویرانه دید وندانست که گنج اسرار درین خرابه
مدفون است نظم گنجی است درین خانه که در کون نگنجد
این گنج خراب از پی آن گنج نهان است فی الجمله هر آن کس
که درین خانه رهی یافت سلطان زمین است سلیمان زمان است
قَالَ گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او
از سجده آدم که فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا
از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملایک یا از صورت
ملکی یا از مرتبه که داشتی فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ پس بدرستی که
تو رانده شدی از خیر و کرامت وَّاِنَّ عَلَيْكَ
اللَّعْنَةَ وبدرستی که بر تست دوری و راندگی اِلٰى
يَوْمِ الدِّيْنِ تا روز جزا در بعضی آورده که تا روز
قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد
که لعنت را فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که
ای پروردگار من فَاَنْظِرْنِيْ پس مهلت ده مرا اِلٰى
يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ تا روزی که برانگیخته شوند مردم
غرض ابلیس آن بود که نمیرد و چه میدانست که بجا

از بعث مرگ نیست حق سبحانه وتعالی اجابت کرد قَالَ
فَإِنَّكَ گفت خدا بدرستی که تو هستی مِنَ الْمُنظَرِينَ از مهلت
داده گان الَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز
وقت معلوم یعنی زمان فنا خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه
گویند چه قول جمهور آن است که نفخه اول نفخه موت باشد
ونفخه ثانی نفخه احیا ومیان دو نفخه بقول اشهر چهل
سال خواهد بود پس ابلیس بعد از چهل سال مرده باشد انکه بر
انگیخته شود قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من
بِمَا أَغْوَيْتَنِي سوگند می خورم باغوای که تو مرا لَأُزَيِّنَنَّ
لَهُمْ هر آئینه بیارایم برای آدمیان گناه را فِي الْأَرْضِ
در زمین دنیا که دار غرور است در مدارک آورده
که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرده برای اغوای
آدمیان یکی بصفت ذات که فبعزتک لاغوینهم و یکی بصفت
فعل که بما اغویتنی و فقها فرق کرده اند میان این هردو
واهل عراق برانند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه
چون قدرت وعظمت وعزت یمین است سوگند بصفات
فعلی چون رحمت وسخط وامثال آن یمین نیست

واصح آن است که ایمان مبنی بر عرف باشد هرچه بعرف
مردمان آن را سوگند توان گفت یمین است والا فلا
وبرخی برانند که فبما اغویتنی با سببیه است یعنی بسبب آن که
مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را چشم مردمان وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ
أَجْمَعِينَ وگمراه سازم همه ایشان را بر گمراهی داریم
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان
الْمُخْلَصِينَ خالص شدگان از شوایب شرک جلی
وخفی که مکر وفریب مرا در ایشان اثر نباشد قَالَ
گفت خدا هَٰذَا این اخلاص در ایمان صِرَاطٌ
راهی است که حق است عَلَيَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِيمٌ
راست است یعنی کجی ندارد و زود بمنزل رساند وگویند
علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهی است راست بسوی من
إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان
لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان
قوتی وتسلطی در اغوا و اضلال إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ
مگر آن کس که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان
که تو برو مسلط توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ وبدرستیکه

دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ هرآینه وعده گاه ایشان است
یعنی متابعان تو أَجْمَعِينَ همه ایشان لَهَا مر دوزخ را
سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت درست لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را
مِنْهُمْ ازیشان جُزْءٌ مَقْسُومٌ بهره ایست
قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقات است و برای هر
طبقه قومی مقرر و معین شده جهنم جای گنهکاران است
از اهل توحید لظی مقام ترسایان است حطمه ماوای جهودیانست
سعیر جای ان صابیان است سقر مقر گبران است جحیم محل مشرکانست
هاویه که درکه اسفل گویند نامزد منافقان است امام ابو منصور
رضی الله عنه در تاویلات فرمود که مراد از ابواب
طبقات است و چون مومنان در دوزخ جاوید نیستند
ایشانرا طبقه نباشد پس طبقه اول نامزد دهریه است
و دویم ازان ثنویه و مشرکان عرب و سیوم ازان
براهمه که مطلقا منکر رسالتند چهارم ازان یهود پنجم
ازان نصاری ششم ازان مجوس هفتم ازان منافقان
در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعد دهمارا هفت
درست حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت

نامهای دوزخها ودوزخیان

و شرارة

دیگر

دیگر و در ترجمه کشف مذکورست که دوزخ را هفت در ازانست
که از اعضای هفت گانه آدمی که چشم و گوش و زبان
و بطن و فرج و دست و پای است هفت در بدان گشوده اند
و هر عضوی را ازین طریقی مورد کرده اند هفت در دوزخ اند
در تن تو ساخته نفس شان در و دربند هین که در دست است
قفل امروز در هر هفت محکم اندر بند إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستی که پرهیزکنندگان انداز پیروی ابلیس فِي جَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ در بوستان ها اند و چشمها در باغها که دران
چشمها روان بود از شیر و از خمر و جز آن ادْخُلُوهَا
گویند فرشتگان متقیان را که در آیید بدین بوستانها بِسَلَامٍ
مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدای آمِنِينَ
در حالتی که ایمن باشند از زوال وَنَزَعْنَا و بیرون کشیم
مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِنْ
غِلٍّ از کینه که در دنیا باهم داشته اند از مرتضی علی رضی الله
عنه منقولست که امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان
باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بر درجات
و مراتب یک دیگر رشک نبرند إِخْوَانًا و رایند در بهشت در

طریقی

و شهد

حالتی که برادران باشند یکدیگر را یعنی در مهربانی و دوست
داری عَلَىٰ سُرُرٍ برادران نشسته در تختها از زر
و مکلل بجواهر مُتَقَابِلِينَ روی های یکدیگر آورده اند
که بهشتیان قفای یکدیگر نبینند چه هر جا که می روند روی
بران جانب می کنند تختهای ایشان نیز می رود و می گردد
پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند لَا يَمَسُّهُمْ نمیرسد
ایشان را فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی و مشقتی چه آن سرای
تنعم و راحت است وَمَا هُمْ مِنْهَا و نیستند ایشان از بهشت
بِمُخْرَجِينَ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند
یعنی آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از اصحابه را دید
که می خندیدند فرمود که مالی اریکم تضحکون چیست که شما را
خندلان می بینم صحابه رایحه عتابی ازین سخن استشمام
نمودند و آنحضرت در گذشت و هنوز بحجره نارسیده باز گشت
و فرمود جبرئیل علیه السلام بمن آمد و آیه آورده که چرا
بندگان مرا ناامید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده
بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ با آن که من آمرزنده ام

کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ و بخشنده ام بر کسی که توبه کند
وَأَنَّ عَذَابِي و با آن که عذاب من بر عاصیان که از توبه
و استغفار منحرف است هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ
آن عذابی است دردناک محققان گفته اند در توصیف ذات
بمغفرت و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعده لطف
هست و تاکید صفت عفو یعنی گرچه جرم من از عدد بیش است
سبقت رحمتی از آن پیش است چه عجب گر عذاب نماید بر گنه
پیشگان بخشاید وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده بندگان مرا عَنْ ضَيْفِ
إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابراهیم علیه السلام یعنی آن سه فرشته
یا هشت فرشته یا دوازده که به بشارت ابراهیم و هلاک
قوم لوط علیه السلام بروی نزول کرده بودند إِذْ دَخَلُوا
عَلَيْهِ چون در آمدند برو فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند
سلام می کنیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام
إِنَّا مِنْكُمْ بدرستی که ما از شما وَجِلُونَ ترسانیم و جهت
ترس آن بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند یا آن که
ما حضر وی نخوردند فرشتگان این سخن شنوده قَالُوا
لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما ترا

مژده می دهیم بِغُلَامٍ بپسری اسحاق نام عَلِيمٍ دانا
یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت برو خواهد رسید قَالَ
أَبَشَّرْتُمُونِي گفت ایا بشارت می دهید مرا عَلَىٰ أَن
مَّسَّنِيَ بعد از ان که رسیده است مرا الْكِبَرُ بزرگ سالی متعجب
شده از ان که مردی بزرگ سال را پسری بر چه وجه باشد یعنی باز
جوان گردد یا بر همان پیری که هست این صورت وجود گیرد
فَبِمَ پس بچه نوع و چه گونه تُبَشِّرُونَ مژده می دهید مرا قَالُوا
بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم بِالْحَقِّ براستی و درستی
بی شک و شبه فَلَا تَكُن پس مباش مِّنَ الْقَانِطِينَ
از نا امیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش از آن که قادر است
بر خلق بشر بی ابوین هر آینه تواناست بر اخراج ولد از پیر عجوز
عاقر قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام من نا امید نیستم از رحمت
پروردگار خود وَمَن يَقْنَطُ و کیست که نا امید شود مِن
رَّحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش آفریدگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ
مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت
و کمال علم و قدرت حق را نه دانسته و چون ابراهیم علیه السلام
فرشتگان بسیار دید در تامل افتاد که آمدن این همه ملک

چه آن نوع

بهجت رسانیدن یک بشارت حاجت نبود در ضمن آمدن ایشان
مهمی دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت چیست کار شما
أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان و بکجا می روید قَالُوا
إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند إِلَىٰ
قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام
تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر آل لوط علیه السلام
یعنی خانه وان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهنده گانیم
ایشان را أَجْمَعِينَ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا
إِنَّهَا قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ آن مکینه
از باز ماندگان باشد در شهرستان ها برای عذاب اسناد
ملایکه تقدیر کرد بخود با آن که فعل الله است از جهت قرب و اختصاص
تواند بود فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانه وا
ع لوط الْمُرْسَلُونَ فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت
لوط علیه السلام إِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ مُّنكَرُونَ
گروهی بیگانگانید یعنی نمی شناسیم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ
فرشتگان گفتند ما بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا بآن چیزی که
بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فِيهِ يَمْتَرُونَ

دران چیز شک می کردند یعنی آمدیم بعذابی که آن ایشان را وعده
داده بودی و ایشان دران شک داشتند وَاَتَيْنَاكَ
بِالْحَقِّ آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حقست
وَاِنَّا لَصَادِقُوْنَ و بدرستی که ماراست گوئیم درین خبر
فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ پس ببرون بر ازین شهر اهل خود را بشب
بِقِطْعٍ مِّنَ الَّيْلِ در پاره که از شب بگذرد وَاتَّبِعْ
اَدْبَارَهُمْ و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را
در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد مِنْكُمْ
اَحَدٌ یکی از شما تا هول عذاب را نبینند وَامْضُوْا و بروید
حَيْثُ تُؤْمَرُوْنَ انجا که فرموده شده اید یعنی بشام
یا بمصر یا صغر که شارستان کبیره است و اهل آن اهلاک نخواهند
شد وَقَضَيْنَا و حکم کردیم و یا فرستادیم وحی اِلَيْهِ
بسوی او ذٰلِكَ الْاَمْرَ آن کار را که تفسیرش این است
اَنَّ دَابِرَ هٰۤؤُلَاۤءِ بدرستی که بنیاد این گروه مَقْطُوْعٌ
و درکنده
بریده خواهد شد مُصْبِحِيْنَ در حالتی که بصبح درآیند
یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند
در خبرست که چون زن لوط علیه السلام مهمانان نیکو روی

یا صعوه

دید

دید خبر بقوم فرستاد وَجَاۤءَ اَهْلُ الْمَدِيْنَةِ و آمدند
اهل شهر سادوم بدر خانه لوط علیه السلام يَسْتَبْشِرُوْنَ
مژده می دادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند
با ایشان قَالَ گفت لوط علیه السلام اِنَّ هٰۤؤُلَاۤءِ
ضَيْفِيْ بدرستی که این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُوْنِ
پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید
از خدای در ارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُوْنِ و خوار و
خجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوْۤا اَوَلَمْ نَنْهَكَ
گفتند آیا ما ترا نهی نکرده بودیم عَنِ الْعٰلَمِيْنَ از جانب
عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا
بوده قَالَ هٰۤؤُلَاۤءِ بَنَاتِيْ گفت اینک اینها دختران
منند یعنی زنان قوم چه هر نبی امت خود را بمنزل پدرست یا بنات
خود را گفت که بشما دهم بشرط اسلام اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما
فٰعِلِيْنَ کنندگان آن چیز را که من می گویم لَعَمْرُكَ
بزندگانی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم اِنَّهُمْ بدرستی که بودند
قوم لوط علیه السلام لَفِيْ سَكْرَتِهِمْ در گمراهی خود
يَعْمَهُوْنَ سرگردان می شدند یا از مستی غفلت گمراه می گشتند

قوم لوط

در تأویلات ماتریدی رحمة الله آورده که خدای بهرچه خواهد
از مخلوقات قسم یاد می کند و هیچ مخلوق را نرسد که جز بخدای
سوگند خورد در بنیان از ابن عباس رضی الله عنه
نقل می کند که خدای بیافرید هیچ کس را گرامی تر از حضرت
محمد صلی الله علیه وسلم و بحیات هیچ کس سوگند نخورد الا
بحیات او سلمی قدس سره آورده سوگند یاد کرد بحیات
محمد صلی الله علیه وسلم زیرا که حیات او بحق بود و او برسلطا
قرب در قبضه حق بود چون بنی از هستی خود سر تافت
فرق پاکش از نعم کتاج یافت داشت از حق زندگی در بندگی
شد لعمرک جلوه آن زندگی آورده اند که لوط علیه السلام
اهل خود را بیرون برد و جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود
که بانگ برایشان زد فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا
گرفت ایشان را بانگ جبرئیل مهلک مُشْرِقِينَ در حالتی که
داخل بودند در وقت شروق شمس و برداشت جبرئیل علیه السلام
شهرهای ایشان را و نزدیک آسمان برده نگونسار ساخت
فَجَعَلْنَا پس ما گردانیدیم عَالِيَهَا زبر آن شهرها را سَافِلَهَا
زیر آن یعنی زیر و زبر کردیم آن را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ

وبارانیدیم

وبارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غایب
بودند از آن بلاد حِجَارَةً سنگی مِنْ سِجِّيلٍ از گل محکم
شده یا سنگی بر و نوشته شده نام هر کس که نامزد او بود إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ در قصه که در هلاک کردن با قوم لوط علیه السلام
لَآيَاتٍ هر آئینه نشانهاست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِينَ
مر خداوندان فراست را که بزیرکی در نگرند و حقیقت اشیا را
بسمات آن بشناسند و این صفت مومنان است چنانچه
در حدیث آمده که اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله تعالی
آورده اند که خواجه بزرگوار قطب الاخیار خواجه عبد الخالق
غجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن می گفتند
ناگاه جوانی در آمد بر صورت زاهدان خرقه در بر و سجاده
بر کتف در گوشه بنشست و بعد از زمانی برخاست و گفت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که اتقوا فراسة
المومنین الخ سر این حدیث چیست حضرت خواجه قدس سره
فرمودند که سر این حدیث آن است که زنار ببری و ایمان آری
جوان گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت
فرمودند خادم خرقه از سر جوان برکشیده زناری پدید آمد

جوان فی الحال زنار بریده و ایمان آورده حضرت خواجه
فرموده‌اند که ای یاران بیایید تا بر موافقت این نو عهد
که زنار ظاهر بریده ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش
از مجلسیان برآمد و در قدم خواجه افتادند تجدید توبه کردند
توبه چه باشد پشیمان آمدن بر در حق نو مسلمان
آمدن عام را توبه ز کار بد بود خاص را توبه ز دیدن خود
بود وَإِنَّهَا و بدرستی که شهرستانهای موتفکات لَبِسَبِيلٍ
مُقِيمٍ براه دایم السلوک است یعنی بر راهی است که قافلها
می روند و آثار آن می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که
در آنچه یاد کردیم لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ هر آئینه نشانه‌ایست
گرویدگان را بر قدرت ربانی وَإِن كَانَ و بدرستی که بودند
أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ اصحاب الایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام
لَظَالِمِينَ ستمکاران بگوز ایکه درختان بسیار درهم رفته را گویند
و بلده ایشان را باعتبار آن که در میان بیشه‌ها و مرغزارها
بود ایکه می گفتند و شعیب علیه السلام با اهل مدین و با اهل ایکه
مبعوث بود اهل مدین و ایکه تکذیب می نمودند و بصیحه هلاک
شدند چنانچه در سوره هود علیه السلام گذشت و اصحاب

درهم ملتف بر
تکذیب

ایک

ایکه نیز نافرمانی کردند فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام
کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و در تفسیر آن
در سوره شعرا مذکور است وَإِنَّهُمَا و بدرستی که سدوم
و ایکه یا آنکه مدین لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ بر راه روشن
و هویداست که مردم می گذرند و می بینند وَلَقَدْ
كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب نمودند أَصْحَابُ الْحِجْرِ ع
اهل دیار حجر یعنی ثمود وَالْمُرْسَلِينَ فرستادگان را
یعنی صالح علیه السلام و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع
رسل است وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ثمود را آيَاتِنَا
آیت‌های کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بود و چون کتاب
منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران
آیات را بر معجزات حمل کردند و خروج ناقه از سنگ
معجزه ایست مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرگی
خلقت که هرگز شتری بعظمت او نبوده و زادن بعد
از خروج و بسیاری شیر که همه قوم ثمود را کافی بود و بر
سر چاه آمدن و آب در روز نوبت خوردن تمام آب را
بیک نوبت حاصل سخن آن که این همه نشانها نمودادیم

فَكَانُوا پس بودند عَنْهَا ازان آیات مُعْرِضِينَ
روی گرداننده گان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ وبودند که
می بریدند ومی تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا
خانها خانهای آمِنِينَ درحالتی که ایمن بودند از انهدام
آن ونقب زدن دزدان دران بامی پنداشتند که
آن خانها حمایت خواهند کرد ایشان را واز عذاب
دران ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ
پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب مُصْبِحِينَ
درحالتی که درآینده گان بودند بصباح یعنی اول روز
یکشنبه بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه در هود
هود علیه السلام گذشت فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ
پس دفع نکرد از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
آنچه بودند که کسب می کردند از اموال وامتعه یا آنچه
می کردند از بنا و بیوت وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ ونیافریدیم آسمان وزمین را وَمَا
بَيْنَهُمَا وآنچه میانه ایشان هست إِلَّا بِالْحَقِّ
مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وَإِنَّ

الساعة

السَّاعَةَ وبدرستی که قیامت لَآتِيَةٌ هرآینه
آینده هست وجزای تو انتقام از مکذبان خواهد کشید
فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ پس درگذر درگذشتن
نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات
مباش بعضی برانند که این حکم بآیت السیف منسوخ است
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ
اوست آفریننده خلایق واخلاق الْعَلِيمُ
دانا باهل وفاق ونفاق در اسباب نزول آمده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در اذرعات هفت کاروان
دید ازان بنی قریظه وبنی نضیر که انواع طیب وجواهر وامتعه
وجامهای فاخر بار داشتند ودر تیسیر آورده که هفت
کاروان قریش در یک روز در مکه درآمدند با مطاعم بسیار
وملابس بی شمار وبرهر تقدیر برخی از اصحاب رضی الله
عنهم گفتند که اگر ازین مالها در دست ما بودی همه را در
راه خدای نفقه میکردیم وصاحب تیسیر فرموده که در خاطر
مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطور فرموده
که مومنان گرسنه وبرهنه گذرانند ومشرکان از این همه

گرد

این مال باشد آیت آمد که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ وبدرستی که
دادیم ترا سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي هفت آیة از مثانی
که آن قران است واین هفت آیة بهتر ازان هفت قاطع
مراد از هفت آیة فاتحه است وگفته اند مراد هفت سورة است
از اول قران شریف که سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که یا حوامیم سبعه
عرایس قرانند و قران را مثانی گفت بجهت آن که احکام
وقصص درو مثنی شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْآنَ
الْعَظِيمَ و دیگر دادیم ترا قران عظیم که نزد ما قدر وقیمت
بزرگ و ثواب قرات او بسیار است وعطف قران بر سبع کرامت
مثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف یا حوامیم سبعه
عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ مکش و باز مکن عَيْنَيْكَ
هر دو چشم خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آن چیزی
که ما بهره وری دادیم بدان چیز أَزْوَاجًا
جفتها را مِنْهُمْ از کفار یعنی از زینت است نظاره نظر
یعنی به آنچه اصناف اموال الملک کفر را از یهود و نصاری و مجوس
ومجوس و عبده اصنام دادیم مایل مشو که آن بغایت
چیزی حقیر و خوار و قلیل وبی اعتبار است بنسبت آن که

بتو

بتو ارزانی داشته ایم از فضایل و کمالات که پیش وی
قدر رحمت تو نه محیط فلک حبابی نیست ودارای آن سلطنت
که در نظرت ملک کونین در حسابی نیست وَلَا تَحْزَنْ واندوه
مخور عَلَيْهِمْ بر یاران خود به بینوایی و درویشی
وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ وفرو گیر بال خود را یعنی تواضع
کن لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را ودر رفق نمای با ایشان در کشف
الاسرار گفته که خفض جناح کنایت است از خوش خویی و مقرر است
که خلقت خلق عظیم جز بر بالای والای آنحضرت راست
نیامد نظم ذات ترا وصف نکو خویی است خوی تو سرمایهٔ
نیکویی است روز ازل دوخته حکم قدیم بر قد تو خلعت خلق
عظیم وَقُلْ وبگو إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ بدرستی که من بیم
کننده ام الْمُبِينُ هویدا یعنی بیان و برهان بیم می کنم
که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید عذابی بشما فرستم كَمَا
أَنْزَلْنَا مثل آن عذاب که فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ
بر بخش کنندگان الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنان که ربع
ساختند قران را عِضِينَ پاره پاره یعنی بخش کردند قرانرا
و چندین وصف بار نمودند از شعر و سحر و کهانت و مفتری

واساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی می گفت
سورهٔ بقره از آن منست و دیگری نمل را می گرفت و دیگری عنکبوت
را بخود تخصیص می داد و این همه از روی استهزا بود و گویند
مقتسمان دوازده تن بودند که ولید بن مغیره در موسم
ایشان را بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله از حاج که ملاقات
کنند ایشان را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تنفیر
داده گویند سحر و شاعر و کاهن است و قرآن را بدان
وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار
تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ که هر آینه از همه ایشان را
سوال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند که
می کردند از تقسیم و تکذیب نقل است که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت
می فرمود تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیت
آورده که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و ظاهر فرمای
بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه فرموده اند از اوامر و نواهی
وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ
از مشرکان و التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج

تن از اشراف

تن از اشراف قریش در ایذاء و آزار سید عالم صلی الله
علیه وسلم بسیار کوشیدندی و هر جای که وی را دیدندی
بفسوس و استهزا پیش آمدندی روزی آنحضرت در مسجد
الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن در
آمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرام مشغول
شدند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا فرموده اند
که شر ایشان ترا کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید بن مغیره
و بکف پای عاص بن وایل و به بینی حارث بن قیس و بروی
اسود که بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب هر پنج از ایشان
بانواع بلاها هلاک شدند ولید بدوکان تیرتراشی بگذشت
و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت سر زیر نکرد
که از جامه باز کند آن پیکان ساق او مجروح ساخت و رگ
شریانی پای از آن ببرید گشت و بدوزخ رفت و خاری
که در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرده و بدان بمرد
و از بینی حارث قیح روان شد و جان بداد و اسود بن
عبد یغوث روی تو در آنجا که و خاشاک میزد تا هلاک گشت
و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد

وبدوزخ رفتند

تا جانش بدر آمده و این آیت نازل شده که إِنَّا كَفَيْنَاكَ
الْمُسْتَهْزِئِينَ بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر
استهزا کنندگان را الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنان که می سازند
و شریک می کنند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای
دیگر بباطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود بدانند عاقبت
کار و ببینند مکافات کردار خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ
و بدرستی که ما می دانیم أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ
انکه تنگ میشود سینه تو بِمَا يَقُولُونَ بانچه کافران
می گویند از شرکت خدای و طعن قرآن و استهزا تو
یعنی دشوار می آید ترا از گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگوی سبحان الله
بحمده وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ و باش از نماز
گذارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگ
دلی تو آگاهیم و آنچه بتو میرسد از غصه یکان یکان خبرداریم
تو بحضور دل بنماز درآی که میدان مشاهده است و با
مشاهده دوست بار بلا کشیدن آسان باشد یکی از پیران
طریقت گفت که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه

باشد که

بانکار

زوندی

زوندی و آهی نکرد از وی پرسیدم که ای جوان مردین
همه زخم خوردی و ننالیدی گفت آری شیخا معذورم
دار که معشوقم در برابر بود و می دید و مرا برای او میزدند
از نظاره وی بالم زخم شعور نداشتم تو تیغ میزن و
بگذار تا من بدل نظاره می کنم آن چهره نگارین را
وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردگار خود را
حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ تا وقتی که بیاید بتو مرگ
مراد از یقین موت است چه موت هر مخلوقی متیقن
باشد حاصل آن که مادام که زنده عبادت او و مگذار
دست از پرستش او بازمدار سورة النحل مائة وثمان وعشرون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

أَتَىٰ نزدیک رسید أَمْرُ اللَّهِ فرمان خدای بقیام
قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس طلب
آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند که معاندان
تعجیل مینمودند در آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را
بدان وعید میفرمود از قیام ساعت و یا عذاب دنیا
این آیه آمده که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند

اگر آنچه تو می گوئی واقع شود شریکان حق که تا نند ما را
ازان خلاصی خواهند داد حق سبحانه و تعالی فرمود که
سُبْحَانَهُ پاک است خدای تعالی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ
و برتر است از آنچه ایشان انباز می کیرند یعنی بزرگ ترست
از آنچه او را شریکی باشد که دفع امر الله تعالی کند یعنی منع عذاب
تواند کرد یُنَزِّلُ الْمَلٰئِکَةَ فرو می فرستد فرشتگان
بِالرُّوْحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوب است یا ملایکه با
روح می فرستند در بیان می گوید هیچ ملکی فرو نیاید الا
روح با اوست و رقیب او چنانچه بر آدمیان حفظ می باشند — وگفته اند روح قومی اند از مقربان درگاه الوهیت
و بر هر تقدیر فرود آمدن ملایکه باشند مِنْ اَمْرِهٖ
از فرمان خدا عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ بر هر که خواهد مِنْ
عِبَادِهٖ از بندگان که استحقاق نبوت او را ثابت
بود و بزبان ملایکه منزل با انبیا گویم اَنْ اَنْذِرُوْا
آنکه بیم کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازید اَنَّهٗ — اعلام کنید
لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنَا آنکه نیست خدا مستحق عبادت
مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه مخلوقاتم
فَاتَّقُوْنِ پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید

مرا بندگی

مرا بندگی کن که دار امنم تو از بندگانی و مولی منم خَلَقَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را
بِالْحَقِّ بحکم درست یا بحکمت یا بحجت بیان حق تعالی عَمَّا
یُشْرِکُوْنَ برتر است خدای از آن چه انباز می کیرند — و بزرگتر
برای او خَلَقَ الْاِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ
نُّطْفَةٍ از آب منی که جمادی است بی حس و فهم و هیولائی که وضع
و شکل پذیرد پس او را عقل و فهم داد فَاِذَا هُوَ پس ناگاه او — خزد
خَصِیْمٌ مُّبِیْنٌ جدل کننده ایست آشکارا یعنی مناظره
می کند و می خواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد و مراد ابی
بن خلف است که استخوان آدمی کهنه و سست شده را بحضرت — و پوسیده
پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده و گفت مَنْ یُّحْیِ الْعِظَامَ
وَهِیَ رَمِیْمٌ حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که او در
اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله
می کند چرا استدلال نمیکند از ابتدای برای اعادت
که هر که بر آن قادر بود هر آینه برین نیز قدرت دارد وَالْاَ
نْعَامَ و چهار پایان را که اصناف ثمانیه اند خَلَقَهَا
بیافرید آن ها را لَکُمْ برای شما و گفته اند لکم متعلق بمابعد است

یعنی شما را انها دفء در ایشان پوشش است که گرم کننده
یعنی جامهای ابریشم و موی که سرما باز دارد ومنافع
و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتایج و شیر و کرایه
و رکوب و تجارت و جز آن ومنها تاکلون و از ایشان
می خورید یعنی شیر و روغن و مینوشید یا می خورید از ایشان
آنچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و
صید بر و بحر گوییا غیر معتد بهاست ولکم فیها و شما را درین
چهارپایان جمال زینتی و آرایشی است یعنی در خانهای
شما در وقت بدین انعام زینت می یابید حین تریحون
هنگامی که باز می آیند از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر
روز وحین تسرحون و وقتی که بیرون میروند بمراعی
خود یعنی بامداد وتحمل اثقالکم و برمی دارند بارهای
گران یا بدان شما را الی بلد لم تکونوا
بشهری که نباشید شما بالغیه رسنده بدان و بارها
یا بارها گران یا سوار یا پیاده الا بشق الانفس
مگر برنج و سختی که بدنهاء شما رسد اهل مکه را می گویند که با امتعه تجارت
خود هیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام

بس

پس حق سبحانه و تعالی شما را نعمت انعام انعام فرمود
ان ربکم بدرستی که پروردگار شما لرءوف
هر آینه مهربان است نعمت وادی سابقه خدمت رحیم
بخشاینده است که بآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان
کرده والخیل و بیافرید اسپان را والبغال و اشتران را
والحمیر و خران را لترکبوها تا برنشینید آنرا وزینة
و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی و
یخلق و بیافریند چنانچه ایشان را آفرید ما لا تعلمون
آن چیزها را که شما نمی دانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران
آبی و گفته اند مراد نعم بهشتی است یا ملایکه حافات و صافات
یا مخلوقات ماورای قاف در لباب آورده که سکوت از
تفسیر آنچه حق سبحانه و تعالی می فرماید که ما لا تعلمون
اولی است وعلی الله و بر خدای است یعنی او راست قصد
السبیل بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل است
بحق یا مر او راست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر
سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مر او راست
راه حق یعنی دین اسلام ومنها و هست بعضی از راه

که خلقان روند جَآئِرٌ کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر
با هوای و بدع وَلَوْ شَآءَ واگر خواستی خدای که راه نماید
هر آئینه لَهَدٰىكُمْ اَجْمَعِيْنَ هر آئینه راه نمودی همه
شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه سایلان بمقصد السبیل
رسیدندی هُوَ الَّذِیْٓ اَنْزَلَ اوست آن که فرو فرستاد ع
مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا سحاب یا از آسمان بر سحاب
و از سحاب بر زمین مَآءً آبی لَّكُمْ مِّنْهُ شَرَابٌ
مر شما را از وست آشامیدن وَّمِنْهُ شَجَرٌ و از ین باران
باشد درخت مراد گیاهی ست که از زمین روید و نه نباتی
که آنرا ساق باشد فِيْهِ در ان نبات رسته تُسِيْمُوْنَ
می چرانید چهار پایان خود را يُنْبِتُ می رویانیم ما و حفص
بنا می خواند یعنی میرویاند خدای لَكُمْ برای شما
بِهِ الزَّرْعَ به آب باران کشت را مراد حبوب غاذیه است
که زراعت می کند وَالزَّيْتُوْنَ و درخت زیتون را
وَالنَّخِيْلَ و خرمابنان را وَالْاَعْنَابَ و تاکها را
وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ و بعضی از همه میوه ها که در دنیا
ممکن باشد زیرا که همه میوه ها موجود نباشد الا در بهشت

انّ

اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که درین رویانیدن حبوب و اشجار
لَاٰيَةً هر آئینه دلیلی ست روشن بر قدرت و حکمت
الهی لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ مر گروهی را که تفکر کنند
و تامل نمایند در ان که دانه در زمین افتد و آب در و نفوذ
کرده منتفخ گردد و اعلی او منشق گشته ساقی از و
در هوای تصاعد یابد و اسفل او شکافته بیخ او در زمین
مترسخ میشود و بنشو و نما ساعت بساعت زیادت
می گردد تا وقتی که از ثمار و انوار میوه بر وی پدید آید هر
میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد معلومست که اختلاف
اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس
و تعالی نظم روضه جان بخش جهان آفرید باغچه کون و مکان
آفرید کرد ز هر شاخ گل و برگ و بار جلوه او نقش دگر آشکار
وَسَخَّرَ لَكُمُ و رام گردانید برای انتفاع شما الَّيْلَ
وَالنَّهَارَ شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری
برای آرایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را
بجهت انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب
سنین و شهور وَالنُّجُوْمُ و ستارگان را برای شناختن

راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرسانند در حالتی که هستند
مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدگان بامر خدای که پروردگار
همه است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین ها لَآيَاتٍ
هر آئینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و در احوال نباتات
که خالی از خفائی نیست و تفکر فرمودن درین دلالت که بدیهیست
ظاهر است و ذکر عقل کرده است وَمَا ذَرَأَ و دیگر رام گردانید
آنچیز را که آفریده است لَكُمْ برای نفع شما فِي الْأَرْضِ
در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی شما را میسر ساخت نفع
گرفتن بدان ها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح
مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ در حالتی که مختلف است هیئات و اشکال
و اصناف آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین مخلوقات
لَآيَةً هر آئینه دلالتی است و نشانه ایست بر وحدانیت
حق لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ مر گروهی را که یاد کنند
وَهُوَ الَّذِي و اوست آن که سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر گردانید
دریا را و بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بران یکی آن که
در و صید میکنید لِتَأْكُلُوا تا بخورید مِنْهُ از و لَحْمًا

طریا

تر و تازه

طَرِيًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا و دیگر عوض
مینماید در و تا بیرون آرید مِنْهُ از و حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا
پیرایه که می پوشید یعنی استخراج می کنید آنچه از و پیرایه
می سازید چون لولو و مرجان و می پوشند آن را زنان شما
و چون تزیین نسا برای رجال باشد لبس حلیه را بدایشان
نسبت داد وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را مَوَاخِرَ
رونده و شکافنده آب فِيهِ در یا وَلِتَبْتَغُوا و دیگر
تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجویید برکوب در کشتی مِنْ
فَضْلِهِ از سود او که بسبب سعة رزق است وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ و شاید که شکر گویید خدای را بر نعمت در تسخیر دریا
و ترتیب کشتی چه این نعمتی عظیم است که مهالک را سبب
منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه
از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان
و محیط و جز آن و برای عبور کشتیها مقرر فرموده و از
روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرد چون دریای
شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از ان کشتیها
تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل ساحل

فراغت رسد و هر که بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرح
برسد و هر که بکشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل
زهد آید و هر که بکشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل
آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل
جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا
با خود آن در مهلکه تفرقه اند بیخودان در مرتبه جمع ۞ بحساب
خودی قلم درکش ۞ در ره بیخودی علم درکش ۞ تا بجاروب
راه ۞ نرسی در حریم الا الله ۞ وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ
و بیافگند و بنهاد در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند
و بزرگ أَن تَمِيدَ بِكُمْ تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک
و مضطرب نگردد و شما را بنگرداند در خبرست که چون حق سبحانه
و تعالی زمین را بیافرید بر روی آب متحرک و بیقرار بود ملایکه
گفتند این بساط مقر هیچ کس نمیتواند بود حق تعالی
بروی کوهها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر آورده
که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود
حق سبحانه و تعالی فرشته که او را صاعدیائیل گویند بیافرید
و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای

قرار گرفت

قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وَ
أَنْهَارًا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات
و دجله و سیحون و جیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید
کرد هم در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد
خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد نشانها در راه برای روندگان
از کوهها و پشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و به ستارگان
چون ثریا و بنات نعش و فرقدین و شعرین و سماکین و جدی
و مانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ ایشان یعنی قریش در
خشکی و تری راه می یابند اگرچه اهتدا بنجوم همه مسافران را
میسرست اما ایشان مشهور بودند در رحلت الشتاء
والصیف یا آنکه راه بستاره از همه مردم بهتر می شناسند
أَفَمَن يَخْلُقُ آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را
که مذکور شد كَمَن لَّا يَخْلُقُ باشد همچون کسی که نمی آفریند
مراد آنها اند که ایشان را بدون خدای می پرستیدند چون
عیسی و عزیر و ملایکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ
مشابهتی نیست پس عاجز را شریک قادر ساختن غایت عناد

ونهایت جهل است اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ آیا یاد نمی کنید
اینهارا یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود وَاِنْ
تَعُدُّوْا واگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهای خدارا
که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوْهَا نتوانید شمردن
آن را وچون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن
قیام توانید نمود اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُوْرٌ بدرستی که خدای
آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید در می گذراند
رَحِیْمٌ مهربان است که بتقصیر شکرگذاری نعمت از شما
باز نمی دارد وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وخدای تعالی می داند
مَا تُسِرُّوْنَ آنچه پنهان دارید از عقاید وَمَا
تُعْلِنُوْنَ وآنچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِیْنَ
یَدْعُوْنَ وآنان از الهه باطل که می خواهند کفار
مکه ومی پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای
لَا یَخْلُقُوْنَ شَیْئًا ونمی آفرینند چیزیرا یعنی نمی توانند
آفرید وچگونه آفرینند وَهُمْ یُخْلَقُوْنَ وحال
آن که ایشان آفریده شده اند وهر که مخلوق باشد محتاج
بود در وجود به دیگری ومحتاج ممکن باشد وخالق واجب

الوجود

الوجود پس ایشان شرکت حق را نشایند اَمْوَاتٌ وایشان
باوجود مخلوقیت مرده کانند غَیْرُ اَحْیَاءٍ ونه زندگانی یعنی
ایشان جمادات نمی شنوند ونمی بینند ونمی گویند وَمَا یَشْعُرُوْنَ (جمادانند)
ونمی دانند اَیَّانَ یُبْعَثُوْنَ که کی برانگیخته خواهند شد
ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود وغیر خود
را نه دانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را معبود
باید که بحشر بندگان خود دانا بود وبر ایصال جزا بر ایشان
توانا در وسیط آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند
وذوات ارواح نفخ تا از عبده پرستندگان خود تبرا کنند (وذوات)
اِلٰهُكُمْ خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای یکتاست (ع)
ویگانه است فَالَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ پس آن کسان
که نمی گروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث
نمی کنند قُلُوْبُهُمْ مُّنْكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است
وراستی را ناپذیرنده وَّهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ وایشان
سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا گردن
کشی می کنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ هر اینه راست
ودرست است اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ بدرستی که خدای می داند

مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان می سازند از مکر برسول خدای
وَمَا يُعْلِنُونَ وآنچه اشکارا می کنند از حرب و مخاصمت
باوی إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ
دوست نمی دارد متکبران را که از توحید خدای و از تصدیق
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
وچون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله پرستندگان از رؤسا
واشراف که مَاذَا أَنْزَلَ چه چیز فرستاد رَبُّكُمْ
پروردگار شما بر محمد صلی الله علیه وسلم این سخن بر سبیل
استهزا و تحکم است چه ایشان بنزول قران مقر نبودند
اما چون کسی باستهزا پرسیدی که خدای تعالی چه فرستاده است
قَالُوا گفتند أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ آن فرستاده
شده سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده
وآنچه او می خواند اساطیر الاولین است کفار بدین
سخن قوم را گمراه ساختند وحق تعالی فرمود که این عمل (قومی)
کردند لِيَحْمِلُوا تا بردارند أَوْزَارَهُمْ بار گناهان
خود را كَامِلَةً تمام يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
رستخیز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بعضی نیز از

کنندگان

گناهان آنان که يُضِلُّونَهُمْ گمراه ساخته اند ایشانرا
بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی به آن مقدار که حصه اضلال باشد
یعنی همه عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام وهم حصه
از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشانرا گمراه کردند
أَلَا سَاءَ بدانید که بد باری است مَا يَزِرُونَ
از باری که ایشان می کشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ
بدرستی که مکر کردند آنان که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اهل
مکه بقصد و تکذیب انبیا فَأَتَى اللَّهُ پس بیاید بفرمان
خدای بُنْيَانَهُمْ به آن بناهای که برافراشته بودند
یعنی امر خدای بخرابی بنه ایشان صادر شد مِنَ الْقَوَاعِدِ
از جهت اساس باعمدی که بران موضوع بود فَخَرَّ
پس بیفتاد عَلَيْهِمُ بر ایشان السَّقْفُ خانها مِنْ
فَوْقِهِمْ از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود (سقف خانها)
آمد پس دیوارها. واین اشارت است بانهدام کلی
و هلاک ایشان و ران بعضی بر آنند که مراد ازین بنا صرح
نمرود است که ببابل ساخته بود ارتفاع او پنجهزار گز (گویند)
و دو فرسنگ و غرض آن بود که رصد امور اسمانی کند

و بر خدای ابراهیم صلوات الله علیه وسلم مطلع شده
باوی مقاتله نماید بعد از اتمام صرح بادی از مهب
هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند
در تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا را در دریا فکند و باقی
در خانها نمرود و یاران افتاد و آواز مهیب از آن
پدید آمده زبان قوم متبابل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان
مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کوثا نام داشته
ببابل ازینست محمد حرير طبری رحمة الله آورده که زبان جریر
همه مردم در زمان نمرود سریانی بود چون سقوط صرح
واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی
دیگر سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیگر
ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم
پدید آمد پس حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که آن قوم که
پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او یا بخرابی
بناها ایشان حکم کردیم وَاَتٰىهُمُ الْعَذَابُ
و بیاید بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُوْنَ
از انجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از ممری

که متوقع

که متوقع نبود در دیباجی آورده که مراد ازین عذاب
بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد در لباب فرموده
که خدای تعالی نمرود را مبتلا کردانید بپشه که در بینی او
رفته در ام الدماغ جای گرفت و بزرگ شد و چهارصد سال
دران جای بماند درین مدت پیوسته مطرقه بر سر وی
میزدند تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ فرید عطار رحمة الله
علیه در توحید منطق الطیر آورده که نظم پشه در سر
دشمن گماشت در سر او چهارصد سالش بداشت چون دهد
حکمش ضعیفی را مدد سبلت خصم قوی را برکند ثُمَّ يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ پس روز قیامت يُخْزِيْهِمْ رسوا کرداند ایشان را
یا عذاب کند به آتش چنانچه در دنیا معذب کردانید
بافتادن صرح و استیلای لشکر بعوض وَيَقُوْلُ
و کوید خدای دران روز اَيْنَ شُرَكَآئِيَ کجااند انبازان
من یعنی آنهان که کمان می بردید که شریکان منند
الَّذِيْنَ كُنْتُمْ آنان که بودید شما که از روی ستیزه
تُشَآقُّوْنَ خلاف می کردید با پیغمبر و مومنان فِيْهِمْ
در شان ایشان قَالَ الَّذِيْنَ کویند آنان که اُوْتُوا الْعِلْمَ

واده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملایکه یا دانایان
که خلق را بتوحید حق خوانده اند گویند اِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ
بدرستی که خواری و رسوایی درین روز وَالسُّوْءَ
و بدی یعنی عذاب عَلَى الْكٰفِرِيْنَ بر کافران است اَلَّذِيْنَ
آنان که تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰئِكَةُ فرا گیرند فرشتگان یعنی
ایشان را یعنی ارواح از ایشان قبض کنند ظَالِمِيْ اَنْفُسِهِمْ
در حالتی که ایشان ستمکارانند بر تنهای خود بکفر و چون
مرگ را معاینه دیدند فَاَلْقَوُا السَّلَمَ پس در انداختند
صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند
و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِنْ سُوْءٍ
هیچ بدی از ظلم و کفر یعنی شرک و معصیت را منکر شوند
حق سبحانه و تعالی میفرماید بَلٰى یعنی کافر بودید و معصیت
کردید اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستی که خدای داناست
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بدانچه بودید که عمل می کردید و بران
شمارا پاداش خواهد داد پاداش آن است که گویند
فَادْخُلُوْا پس در آیید اَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای
دوزخ یا بدرکاتی که آماده کرده شده است برای شما

خلدين

خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتی که جاوید باشید دران فَلَبِئْسَ
مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِيْنَ پس هر آینه بد مقامی و بد آرامگاهی است
متکبران را جهنم آورده اند که ایام عرب در موسم کسان را
میفرستادند همگنان تا خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بتحقیق
کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار می پرسید که
بر محمد چه چیز فرود می آید میگفتند افسانهای گذشتگان
چنانچه گذشت وَقِيْلَ و چون گفتند لِلَّذِيْنَ اتَّقَوْا
مر آنان را که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان را مَاذَا اَنْزَلَ
رَبُّكُمْ چه چیز فرستاده پروردگار شما قَالُوْا خَيْرًا
گفتند فرستاده نیکویی مراد قرآن است که جامع جمیع خیرات
و مستجمع مجموع حسنات برکات اوست و نیکویها دینیا
و دینوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی ازو لِلَّذِيْنَ
اَحْسَنُوْا مر آنان را که نیکویی کردند در اقوال و افعال یا
گفتند کلمه لا اله الا الله محمد الرسول الله فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا
درین سرای حَسَنَةٌ مکافات نیکوست از عصمت چون
مال و حرمت و فتح و نصرت وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ و ثواب
ایشان در سرای دیگر خَيْرٌ بهتر است ازین وَلَنِعْمَ

دار المتقین و نیکو سرای است مر پرهیزکاران را از بهشت
و گفته اند نیک سرای است دنیا که در وی تهیه زاد آخرت
می توان کرد و نکته الدنیا مزرعة الآخرة موید این
قول است که بزرگان گفته اند زرع یومک حصاد غدک
بکوش امروز تا تخمی بپاشی که فردا بر جوی قادر نباشی
کر اینجا کشت کردن را نورزی دران خرمن به نیم ارزن
نیرزی جنات عدن سرای متقیان بوستان
اقامت است که روز قیامت یدخلونها در آیند دران
تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل آن بوستانها
جویها لهم فیها مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن
آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید
شاید که هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا
و مراتب شهدا برسد آن گفته اند که در بهشت غبط و حسد
که موجب این تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان که آنچه
دارند راضی اند کذلک مثل این جزا یجزی الله
المتقین پاداش میدهد خدای متقیان را الذین
آنان که تتوفیهم الملائکة میرانند ایشان را

فرشتگان بامر خدای طیبین در حالتی که باشند از لوث
شرک و عصیان یا خوش وقت بآنکه مژده دهند فرشتگان
ایشان را و از روی تعظیم یقولون گویند سلام
علیکم سلام خدای بر شما میرساند که سلام فرشتگان باشد
برایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادخلوا
الجنة در آیید در بهشت که برای شما آماده است بما
کنتم تعملون بسبب آنچه که بودید که عمل می کردید از خیرات
و حسنات هل ینظرون آیا انتظار می برند کافران
یعنی منتظر نیستند الا ان تأتیهم الملائکة
مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح ایشان
او یأتی یا بیاید امر ربک فرمان پروردگار تو عذاب
استیصال ایشان کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان
فعل الذین کردند آنان که بودند من قبلهم پیش از ایشان
و بدان سبب رسید آنچه رسید بدیشان و ما ظلمهم
الله و بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان و لکن
کانوا و لیکن بودند ایشان بکفر و معصیت انفسهم
یظلمون بر نفسهای خود ستم می کردند فاصابهم

پس رسید ایشانرا بحکم عدل سَیِّاٰتُ مَا عَمِلُوا جزای
از بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ وفرو آمد بدیشان
یعنی فرو گرفت ایشانرا مَا کَانُوا بِهٖ بدانچه بودند که بآن
یَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا می کردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ
الَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا وگفتند آنان که شرک آوردند لَوْ
شَاءَ اللهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا مِنْ دُوْنِهٖ
نمی پرستیدیم بجز خدای مِنْ شَیْءٍ از هیچ چیزی نَحْنُ
ما وَلَا اٰبَاؤُنَا ونه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا وحرام
نمی کردیم مِنْ دُوْنِهٖ بحکم خدای مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز
از بحیره وسایبه وغیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا
گفتند نه بخلوص عقیدت وصفا طبیعت حسین بن الفضل
رحمة الله گفت که اگر کفار این سخن از روی تعظیم وجلال
ومعرفت الهی گفتندی حق سبحانه وتعالی ایشان را عیب
بران نکردی کَذٰلِکَ مانند کردار اهل مکه فَعَلَ
الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنان که پیش از ان بودند
از شرک وتکذیب وتحریم حلال وتحلیل حرام فَهَلْ عَلَی
الرُّسُلِ پس نیست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان

اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ مگر رسانیدن پیدا یا پیدا کننده
مر طریق حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا وهرآینه فرستادیم ما
فِیْ کُلِّ اُمَّةٍ درمیان هر گروهی رَسُوْلًا پیغمبری
چنانچه ترا بدین امت فرستادیم وفرمودیم همه را تا با قوم
خود گویند اَنِ اعْبُدُوا اللهَ آنکه پرستید خدای را
وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوْتَ وپرهیز کنید وباز یکسو
روید از پرستیدن طاغوت وآن چیزی هست که بدون
خدای پرستند فَمِنْهُمْ پس از این امم مَنْ هَدَی اللهُ
کس بود که راه نمود خدای او را وتوفیق ایمان داد وَمِنْهُمْ
مَنْ حَقَّتْ وازیشان کسی بود که واجب شد عَلَیْهِ
الضَّلٰلَةُ برو گمراهی بسبب خذلان الهی فَسِیْرُوْا
پس بروید ای مشرکان وسیر کنید فِی الْاَرْضِ
در زمین فَانْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ پس بنگرید که چگونه
بود عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِیْنَ منتهای کار تکذیب کنندگان
یعنی بر دیار عاد وثمود بگذرید وبنظر فکرت وعبرت
دران نگرید تا بشما واضح گردد که هرکه آن کند که ایشان
کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند اِنْ تَحْرِصْ

اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد صلی الله علیه وسلم عَلیٰ
هُدٰیهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که
خدای لَا یَهْدِیْ راه نمی نماید مَنْ یُّضِلُّ آن را
که می خواهد گمراهی او وَمَا لَهُمْ و نیست گمراهان را مِنْ
نّٰصِرِیْنَ هیچ کس از یاران که دفع کند عذاب ایشان
در تبیان آورده که یکی از مسلمانان را بر کافری دینی بود
بتقاضی آن رفته در اثناء آن مکالمه گفته بدان خدایی
که بعد از مرگ بلقای او امید داریم کافر گفت که تو امید
می داری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری
آن کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او مقرر بود سوگند
یاد کرد که هیچ کس بعد از موت زنده نشود آیت آمد که
وَاَقْسَمُوْا و سوگند خوردند بِاللّٰهِ بخدای جَهْدَ
اَیْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند
در تغلیظ سوگند و گفته اند لَا یَبْعَثُ اللّٰهُ بر نه انگیزد
خدای مَنْ یَّمُوْتُ آنرا که بمیرد بَلیٰ ایجاب است بعد از
نفی یعنی بر خواهد انگیخت ایشان را وعده کرده است
خدای وَعْدًا وعده کردنی عَلَیْهِ که بروست وفا

کردنی بران یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست و راست
وَّلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتری مردمان لَا
یَعْلَمُوْنَ نمی دانند لِیُبَیِّنَ لَهُمْ حق تعالی بر می انگیزد
ایشان را تا بیان کند مر ایشان را الَّذِیْ یَخْتَلِفُوْنَ
آن چیزی را که اختلاف کنند فِیْهِ در ان امر بعث و حشر
وَلِیَعْلَمَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و برای آن تا بدانند
آنان که نه گرویدند اَنَّهُمْ کَانُوْا آنان را که بودند ایشان
کٰذِبِیْنَ دروغ گویان در انکار قیامت اِنَّمَا قَوْلُنَا
جز این نیست که قول ما لِشَیْءٍ مر چیزی را که اِذَا اَرَدْنٰهُ
چون خواهیم آفریدن او اَنْ نَّقُوْلَ آنست که گوئیم
لَهٗ کُنْ مر ان چیز را که باش فَیَکُوْنُ پس باشد
ملخص سخن آنست که تکوین ما مر ایشان را متوقف بر ماده
و مدد نیست پس کسی که ابتداء بی سبق ماده قادر باشد
بر ابداع چیزی هر آئینه قدرت او از اعادت آن شی با وجود
ماده در نخواهد ماند نظم آن که پیش از وجود جان بخشد
هم تواند که بعد از ان بخشد * چون در آورد از عدم بوجود *
چه عجب بار اگر کند موجود وَالَّذِیْنَ هَاجَرُوْا

وآنان که بریدند از اوطان خود فی الله در گذاردن
حق خدای تعالی وبرای رضای او من بعد ما ظلموا
از پس آن که ستمدیده شده بودند مراد آنها اند از صحابه
رضی الله عنهم که بجهت ستمکاری قریش مر ایشان بحبشه
هجرت کردند حق سبحانه وتعالی فرمود که لنبوئنهم هر آینه
جای دهیم ایشان را فی الدنیا درین سرای حسنة
شهری نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوات والسلام
وگفته اند غنیمتی نیکو ولاجر الآخرة وهر آینه مزد
آخرت مر ایشان را اکبر بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا
بدیشان رسد آورده اند که فاروق اعظم رضی الله عنه
هرگاه که یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خدای
تعالی ترا درین برکتی دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا
وما ادخر لک فی الآخرة افضل لو کانوا یعلمون
اگر باشند کفار که بدانند آن که خدای مهاجران را در
دو سرای جزا می دهد هر آینه با ایشان موافقت نمایند
در ایمان وهجرت اگر مهاجران بدانند زیادت کنند
در اجتهاد ومصابرت الذین صبروا مهاجران

آنانندکه

آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن وآزار کفار وعلی
ربهم وبر پروردگار خود یتوکلون توکل می کنند
وکار خود را بدو تفویض می نمایند آورده اند که قریش
گفتند خدای تعالی بزرگتر از آن است که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را
مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند در رد قول ایشان این آیت
آمد که وما ارسلنا ونه فرستادیم ما برسالت من
قبلک پیش از فرستادن تو الا رجالا مگر مردانی را
از آدمیان که بزبان ملایک نوحی الیهم وحی
فرستاده میشد وحفص بصیغه متکلم می خواند یعنی وحی فرستادیم
بر ایشان ملخص سخن آن است که سنت الهی بر آن جاری شده
که بشر را برسالت فرستد نه ملک را فسئلوا پس بپرسید
اهل الذکر اهل کتاب یعنی علمای اهل ایشان را ان کنتم
لا تعلمون اگر هستید که نمی دانید تا بدانید که این دیگر گذشته
همه بشر بودند مبعوث شده بامم وفرستاده گشته بالبینات
با معجزهای روشن والزبر وکتابها ی نوشته وانزلنا
وفرو فرستاده ایم الیک الذکر بتو قرآن را
که سبب یاد کردن خداوند است سبحانه وتعالی لتبین

لِلنَّاسِ تا روشن و هویدا کنی برای مردمان مَا نُزِّلَ
آنچه فرستاده شده است در ذکر اِلَیْهِمْ بسوی ایشان
از امر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید که ایشان یَتَفَکَّرُوْنَ
تفکر کنند دران و دانند که این کلام مخلوق نیست اَفَاَمِنَ
الَّذِیْنَ آیا ایمن شده اند آنان که مَکَرُوا السَّیِّاٰتِ
کرده اند مکرهای بد یعنی برای محمد صلّی الله علیه وسلّم
و هلاک ایشان حیلها انگیخته اند یا مراد جماعت اند که نسبت
با پیغمبر ما صلّی الله علیه وسلّم مکر کرده اند می فرماید که آیا
ایشان خود را ایمن می دانند و می دارند اَنْ یَّخْسِفَ
اللّٰهُ ازان که فرو برد خدای بِهِمُ الْاَرْضَ
ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد اَوْ یَاْتِیَهُمُ
الْعَذَابُ یا ایمن اند ازان که بیاید بدیشان
عذاب الٰهی مِنْ حَیْثُ لَا یَشْعُرُوْنَ از انجا که
ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد
اَوْ یَاْخُذَهُمْ یا ازان که بگیرد ایشان را فِیْ تَقَلُّبِهِمْ
در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهر بشهری برای
تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامهٔ خواب از دستی

برستی فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِیْنَ پس نیستند ایشان عاجز
کنندگان مر خدای را از عقوبت خود اَوْ یَاْخُذَهُمْ
یا ایمن اند ازان که بگیرد خدای ایشان را عَلٰی تَخَوُّفٍ
بر ترس از اهلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب
قومی که پیش از ایشان بوده اند و در حین همان ترس
عذاب بدیشان فرود آمد فَاِنَّ رَبَّکُمْ
پس بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوْفٌ مهربان است که
بردباری کند با بندگان رَّحِیْمٌ و بخشاینده است
که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان اَوَلَمْ یَرَوْا آیا
نمی نگرند این کافران اِلٰی مَا خَلَقَ اللّٰهُ بسوی
آنچه آفریده است خدای مِنْ شَیْءٍ از چیزی که او را
با شخص است یَتَفَیَّؤُا ظِلٰلُهٗ می گردد سایهای وی
عَنِ الْیَمِیْنِ وَالشَّمَآئِلِ از راست و چپ
یعنی از هر جانبی سُجَّدًا سجده کنندگان لِلّٰهِ
مر خدای را وَهُمْ دٰخِرُوْنَ و حال آن که
ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع در تفسیر زاهدی
آورده که معنی سخن آن است که اگر کافران مرا سجده نکنند

چه زبان که سایهای ایشان مرا خضوع و خشوع می کنند
وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ ومر خدای را سجده می کنند مَا فِي
السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانها هستند از علویات
وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ و آنچه در زمین است
از جنبندگان وَالْمَلٰئِكَةُ و دیگر سجده می کنند
فرشتگان و تخصیص ایشان از برای آن که در علویات
داخل اند جهت تعظیم ایشان است یا بسبب طواعیت در سجده
و موید این قول است آنکه می فرماید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او صاحب تبیان گفته
که سجود دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است
بر زمین از روی پرستش آن سجده ذوی العقول است
و سجود تذلل و خضوع و تسخر و آن سجده غیر عقل است
و درین آیت سجده باید کرد و این سجده سیوم است
از سجدهای قرآن است و حضرت شیخ قدس سره
در فتوحات این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در
مقام ذات و خوف حق را سجده می کنند پس بنده باید که درین
محل بدین دو صفت موسوم گشته خود را در زمره ساجدان

گنجایش

گنجایش دهد يَخَافُونَ می ترسند ملائکه رَبَّهُمْ
از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد مِنْ فَوْقِهِمْ
از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ و می کنند بطوع و رغبت
مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بآن پرستش
و ذکر وَقَالَ اللّٰهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا
فرا مگیرید إِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدای را اثنین
برای تاکید است إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای
إِلٰهٌ وَاحِدٌ معبودی است یکتا یعنی وحدت
لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت شرکت بر نتابد
چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد
باشد مستقل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شی از اشیا مالک اشیا
از و ظاهر بود و او بی اشیا قایم باشد از همه در صفات
ذات جدا لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ابدا فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ
پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب
و تخویف وَلَهُ و مر خدای راست مَا فِي السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ آنچه در آسمان و زمین است یعنی مخلوق
و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر او راست طاعت

کاصبًا لازم و واجب باد بن پسندیده مراو راست
باقی و ثابت یا اوراست جزای دایم و غیر منقطع
یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی أفغير الله آیا بدون
خدای که کسی دیگر تتقون می ترسید و حال آن که ضار
و نافع غیر او نیست وما بكم وآنچه بشما رسیده است
من نعمة از نعمتها می چون صحت و غنا در خصب بدن
فمن الله پس از خدا ایست ثم اذا پس چون
مسكم الضر برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط
فاليه تجأرون پس بر وی نالید و تضرع و زاری
بدرگاه او می کنند ~~ثم اذا پس چون مسكم~~
~~الضر برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فاليه~~
~~تجأرون پس بر وی نالید و تضرع و زاری بدرگاه~~
او می کنند ثم اذا پس چون كشف الضر
بر دارد آن سختی که از آن می نالید عنكم از شما اذا
فريق منكم و همه گروهی از شما یعنی کفار بربهم
يشركون بخداوند شرک می آرند محققان بر انند
که اشرک اینجا ملاحظه اسباب است یعنی از سبب غافل

وخصب بدن

شده هر چیز را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بندند
ليكفروا تا کفران ورزند بما آتيناهم
بآنچه ایشان را دادیم از نعمت و کشف محنت فتمتعوا
پس برخوردار شوید امر تهدید است یعنی ای کافران نعمتها دو سه
روزی کام خود بردارید و از دنیا بهره بردارید فسوف
تعلمون پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را این
سخت ترین وعیدی است اهل کفر را ويجعلون
و می کنند کافران یعنی مقرر می سازند لما لا يعلمون
برای آنها که نمی دانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست
یا برای آنچه خود نمی دانند از شفاعت اصنام تعین می کنند
از جهت ایشان نصيبا بهره مما رزقناهم
از آنچه بدیشان دادیم از کشتها و چهارپایان چنانچه
فرمود وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصيبا
الآیه و بیان این کلام در سوره انعام گذشته تالله
لتسئلن سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد
بروز قیامت عما كنتم تفترون از آنچه
که هستید که افترا می کنید دروغ بر می بافید که بتان خدایانند

کہ نعمتها یعنی ای کافران از

وما نصیب در وغ و انعام بدیشان تقرب می کنیم وَيَجْعَلُونَ
ومی گویند و می سازند لِلَّهِ الْبَنَاتِ مر خدای را دختران
خزاعه و کنانه می گفتند که ملایکه دختران خدایند و سخن
بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرد و ملایکه
متولد شدند سُبْحَانَهُ پاک است خدا از قول ایشان
که می گویند که خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ
ومر ایشان راست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی
پسران وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ
یکی از ایشان بِالْأُنْثَىٰ بولادت دختر یعنی چون
کسی را از کافران خبر شد که از او دختر متولد شد ظَلَّ
وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از اندوه
و غم و شرمندگی در میان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ
و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاد يَتَوَارَىٰ
پنهان شود و خود را پوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه
آشنایان و خویشان مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ
از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند بآن یعنی از
قوم خود پنهان دارد که مراد دختری نزاده و در فکر افتد بزاد

ایمسکه

أَيُمْسِكُهُ آیا نگاه دارد آن مولود را عَلَىٰ هُونٍ
بر خواری و ذلت أَمْ يَدُسُّهُ یا بپوشد او را
فِي التُّرَابِ در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه
بنو تمیم و بنی نضیر می کردند أَلَا سَاءَ بر اینید که بد است
مَا يَحْكُمُونَ آنچه حکم می کنند یعنی مشرکان که دختران پیش
ایشان قدر و حرمت نه دارد بخدای نسبت می دهند
لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که نمی گروند بِالْآخِرَةِ
بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بد است یعنی حاجت
بزن و فرزند هست و کراهت بنات و از زنده در خاک
کردن وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و آن که مر خدای راست
صفت بلند یعنی وجوب ذاتی که غنای مطلق و جود شامل
و تقدس از صاحبه و ولد وَهُوَ الْعَزِيزُ
و او غالب است و قادر بر هلاک کفار الْحَكِيمُ
ع حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ
اللَّهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمانرا یعنی کافران را
بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی بکفر ایشان مَا تَرَكَ عَلَيْهَا
نگذارد بر روی زمین مِنْ دَابَّةٍ از هیچ جنبنده را

بسوی کفر ایشان وَلٰكِنْ يُّؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس دارد
ایشان را و مهلت دهد اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی
نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَاِذَا جَآءَ
پس چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت مقدر ایشان برای
عقوبت یا مرگ لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً باز پس نمانند
ساعتی از ایشان وَلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ و پیشی گیرند ساعتی ایشان
بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که وقت رسید وَيَجْعَلُوْنَ
و حکم می کنند لِلّٰهِ مر خدای را یعنی برای او مَا يَكْرَهُوْنَ
آنچه نمی خواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری
و سرداری وَتَصِفُ و با وجود این می گویند اَلْسِنَتُهُمُ
الْكَذِبَ زبان های ایشان دروغ را یعنی می گویند اَنَّ
لَهُمُ الْحُسْنٰى آنکه مر ایشان راست بهشت یا پادشاهی
کافران می گفتند که اگر فرضاً رجوع ما با خدای باشد ما را نزد وی
او مرتبه نیکو خواهد بود اِنَّ لِیْ عِنْدَهٗ لَلْحُسْنٰى حق سبحانه و تعالی
میفرماید که دروغ می گویند لَا جَرَمَ حقا چنین است که فردای
قیامت اَنَّ لَهُمُ النَّارَ مر ایشان راست که باشد ایشان را آتش
دوزخ وَاَنَّهُمْ مُّفْرَطُوْنَ و بتحقیق که ایشان

متروکان و مهجوران باشند در آتش و پی اجتناب ران و بعد
از مدتی که مشرکان و مآل کار ایشان بجهت تسلیه دل
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید تَاللّٰهِ لَقَدْ
اَرْسَلْنَا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران اِلٰۤى اُمَمٍ
بسوی امم که امتان بودند مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو
فَزَيَّنَ پس بیاراست لَهُمُ الشَّيْطٰنُ برای ایشان
دیو سرکش یعنی ابلیس اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را که تکذیب
انبیا کردند فَهُوَ پس شیطان وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ دوست
ایشان است امروز یعنی کافران زمان تو دوستی می کند
و بهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهای زشت را تا
تکذیب تو می کنند وَلَهُمْ و مر ایشان راست یعنی ابلیس
و ایشان را فردای قیامت عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی
دردناک وَمَآ اَنْزَلْنَا و نه فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتٰبَ
بر تو قرآن را اِلَّا لِتُبَيِّنَ مگر برای آنکه بیان کنی و روشن
کردانی لَهُمُ برای مردمان را الَّذِى اخْتَلَفُوْا
آنچیز را که اختلاف کردند فِيْهِ در آن از امر توحید و احوال
معاد وَهُدًى و منزل ساختیم کتاب را مگر برای راه نمودن

ورحمة و برای بخشش لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروید
به آن والله انزل و خدای فرستاد من السماء
از آسمان ماء آبی فاحیا به الارض پس زنده
کردانید به آن آب زمین را بعد موتها بعد از مرگ
او یعنی تازه کردانید زمین را بباران پس از پژمردگی آن
و گفته اند فرستاد از آسمان قران را که سبب حیات دل
مومنان است پس زنده کردانید بدو دلهای مرده را ان فی ذلک
بدرستی که درین چه مذکور شد لآیة هر آینه نشانه ایست
آشکارا لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند گوش بذپیره
استماع کنند بسمع انصاف و ان لکم و بدرستی که مر شمارا است
فی الانعام در وجود چهارپایان لعبرة دلالتی که بدان عبور
کنند از جهل بعلم نسقیکم می آشامانیم شمارا مما فی بطونه
بعضی از آنچه در شکمها و ذوات الالبان است از جنس نعم
من بین فرث و دم از میان سرگین و خون ع
لبنا شیری خالصا پاک از لوث دم و رایحه فرث
سائغا گوارنده للشاربین مر آشامندگان را ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که چون بهیمه علفی بخورد و در شکم او پخته
کرود دست طبقه در و سه پیدا میشود اسفل آن فرث است

واوسط آن

واوسط آن لبن و اعلی آن دم پس خون در عروق جاری می کردد
و شیر به پستانش می رود و فرث از شکم خود بیرون می آید صاحب
انوار فرموده که مراد ابن عباس رضی الله عنه آن است که اوسط
او ماده لبن است و اعلی ماده دم است زیرا که لبن و دم در کوش
شکنبه متکون نمی شوند بلکه خلاصه اشیاء ماکول را که بعضی از
هضم یافته اند جگر جذب می کند و نقل آنرا که فرث است می کذارد
و آن کیلوس را هضمی تمام می دهد تا اخلاط اربعه حادث
می کردد و بخشش می کند آنها را بر اعضا بجهتی که قادر حکیم درو
ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر
غذای او می افزاید از جهت استیلاء برودت و رطوبت
بر مزاج اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم می رود
و چون متولد شود آن زاید یا بعضی از و به پستان میریزد
و بجهت آن که کوشت پستان غدودی سفیدی است آن خلط
بمجاورت آن سفید می کردد آن را شیر می کویند و در تکون
شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک علف
بسنر است و خروج او به آن صفا و لطافت از میان کوشت و
خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت

کیلوس
غیر خورش

خورش ایشان

پادشاهی از خون سرخ شیر سفید آورد برون و رخارهای
خشک گل تر کند پدید در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت
بخلوص یقین است یعنی اگر در وی یکی از دو صفتین فرث و دم باشد
نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان
با حق باید که خالص بود اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته
کرده از اخلاص دور و از نظر از قبول مهجور خواهد بود زیرا که
ریا در عمل شرک خفی است و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی و در هوا
بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست **نظم** طاعت آلوده
نماید بکار مشک جگر سوز نیاید بکار هر چه نه از آلودگی
افتد پاک پیش نظرها نبود تابناک **وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ**
و مر شماراست از میوهای خرمابنان **وَالْأَعْنَابِ** و تاکهای
انگور **تَتَّخِذُونَ مِنْهُ** آنچه می‌گیرید از آن **سَكَرًا**
مست کننده این آیت قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذ است
که از خرما و مویز گیرند و از مفسران ابو عبیده رحمة الله فرموده
که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه می‌گیرند **وَرِزْقًا
حَسَنًا** و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب **إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ** هر آینه درستی که در میوهای تر و خشک و فواید ایشان

آیة

لَآيَةً هر آینه دلیلی روشن است بر توانایی باری تعالی
لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن
نگرند **وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ** و الهام فرستاد پروردگار تو **إِلَى
النَّحْلِ** بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند
أَنِ اتَّخِذِي آنرا که فرا گیرید **مِنَ الْجِبَالِ** از شکاف
کوههای **بُيُوتًا** خانهای مسدس متساوی آراسته بحسن
صنعت و صحت نسبت **وَمِنَ الشَّجَرِ** و از میان درختان
نیز خانه می‌گیرند یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی که مالک
و صاحبی نداشته باشند **وَمِمَّا يَعْرِشُونَ** و خانه گیرید از آنچه
مردمان بنا می‌کنند یعنی مالکان شما چون کنند و غیر آن
ثُمَّ كُلِي پس بخورید **مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ** از همه
میوهای که خواهید تلخ و شیرین مراد انوار و ازهار است
فَاسْلُكِي پس بروید **سُبُلَ رَبِّكِ** براههای پروردگار
شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل **ذُلُلًا**
در حالتی که منقاد باشد و رام شده مر او را و چون زنبوران
امر الهی را کار بسته از شکوفها و گلها بخورند در درون ایشان
مستحیل گردد بعضی بشیرینی و آنرا قی کنند برای ذخیره زمستان

واین است که حق سبحانه وتعالی میفرماید یَخْرُجُ بیرون
می آید مِنْ بُطُونِهَا از شکمهای ایشان بطریق
لعاب شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ
خلاف یافته یکدیگر رنگهای او یعنی سفید عسل که از زنبور جوان
وزرد که از زنبوران میانه سال است وسرخ که از زنبوران پیرست وسیاه
وسبز نادر باشد وگفته اند اختلاف انواع عسل بحسب اختلاف
فصولست فِيهِ در آن شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ شفاست
مردمانرا یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلطا یا غیر خود
چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزو وی
نبود قتاده رضی الله عنه فرمود که مردی بملازمت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آمده وگفت یا رسول الله
برادر من می نالد از شکم خود حضرت فرمود که اسقه العسل او
برفت وباز آمد که شربت عسل دادمش سود نداشت دیگر باره
بدان فرمود وهمان حالت اول دست داد در نوبت سیوم
یا چهارم فرمود که اذهب واسقه عسلا فقد صدق الله
وکذب بطن اخیک ودرین نوبت بدان شربت شفای
کلی یافت وگویند ضمیر فیه راجع بقرآن است که درو

شفاء

شفائی ولطافت است چنانچه جای دیگر فرمود وَنُنَزِّلُ مِنَ
الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ واز ابن مسعود رضی الله
عنه منقولست عَلَيْكُم بِالشِّفَائَيْنِ الْقُرْآنِ وَالْعَسَلِ آری عسل
شفاء آلام ظاهر است وقرآن دوای اسقام باطن آن یکی
مرضهاء قالب را زایل کرداند ودیگر بیماریهاء قلب را اصلاح
کند وحقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری و اعلاج کند
معنوی دوای آن از قرآن حاصلست وهر مرضی که باشد
قلبی وقالبی تلاوت قرآن مرانرا شفاء عاجل وکاملست نظم
رنج اگر بسیار شد کی غم خورم ❊ چون شفای جان بیمارم توئی
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در امور نحل عسل لَآيَةً
هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه
وامور رفیقه وهر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانای
دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهاد
انقیاد می دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند امانتی
که میوه تلخ خورند وعسل شیرین باز دهند ومرغی که جز پاک و
پاکیزه نخورند طاعتی که فرمان یعسوب را که پادشاه نحل است

خلاف نکنند تمکنی که فرسنگهای بروند و باز بوطن خود رجوع
نمایند چهارمی که هرگز بر قاذورات ننشینند و ازان نخورند
صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند هم چون خانها مسدس
ایشان ساختن نتوانند پس همچنانچه از عسل ایشان شفا
الم ظاهر حاصل میشود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض
باطن که جهل است دست دهد * فکر دل را نیک تا تمکین کند * کام
جانرا چون عسل شیرین کند * شربت فکر ار بکام جان رسد *
چاشنی آن بماند تا ابد * وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وخدای بیافرید
شمارا و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفّٰىكُمْ پس میراند دیگر بار
شمارا بعدم باز برد وَمِنْكُمْ و از شما مَنْ يُّرَدُّ کس هست که رد کرده شود
اِلٰىٓ اَرْذَلِ الْعُمُرِ بس خوارترین زندگانی یعنی بسن پیری
و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است لِكَيْ لَا يَعْلَمَ
تا نه داند آن پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن
شَيْئًا چیزیرا یعنی بحال طفلیت باز رود در نسیان و هیات طی
فرموده که مراد کفار اند چه مسلمانان را زیادت نکند
طول عمر الا کرامت و عقل اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلِيْمٌ
داناست و جهل بر دانائی او طاری نشود قَدِيْرٌ

توانا ست

ع

توانا هست و عجز بر توانائی او راه نیابد وَاللّٰهُ فَضَّلَ
و خدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی از شمارا عَلٰى بَعْضٍ
بر برخی دیگر فِي الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال دنیا
تا یکی توانگر شد دیگری درویش یکی مهتری یافت و دیگری چاکری
فَمَا الَّذِيْنَ فُضِّلُوْا پس نیستند آنان که افزونی یافتند
در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتر و توانگر و مالک رقاب جمعی از
موالی شده اند نیستند بِرَآدِّيْ رِزْقِهِمْ باز گردانندهٔ
خدای مال خود روزی دهنده و بخشش کننده عَلٰى مَا مَلَكَتْ
اَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان
مالهای خود را بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را
در اموال خود شریک سازند فَهُمْ فِيْهِ سَوَآءٌ پس
باشند خواجه و موالی در مالداری یکسان در تیسیر فرموده
که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه می گفتند لبیک لا شریک لک
الا شریک هو لک حق سبحانه می فرماید که شما تجویز نمی کنید
که بندگان شما در مال شما شریک باشند پس چه گونه روا میدارید
که بتان شریک من باشند در الوهیت ما اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ
آیا بنعمت خدای يَجْحَدُوْنَ انکار می کنند و چون ثابت شد

وتخصیص بصیغه غیبت می خوانند یعنی کافران انکار نعیم او می کنند

که منعم بجمیع نعم اوست پس که بتان را شریک وی گوید منکر نعمت او
شده باشد وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ وخدای بیافرید برای شما
مِنْ اَنْفُسِكُمْ از جنس شما اَزْوَاجًا زنان که آرام
به ایشان می گیرید وَجَعَلَ لَكُمْ وآفرید برای شما
مِنْ اَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِيْنَ پسران وَحَفَدَةً
دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان آن زنان
که از شوهران دیگر دارند وَرَزَقَكُمْ وروزی داد
شمارا مِنَ الطَّيِّبٰتِ از پاکیزها ولذیذها اَفَبِالْبَاطِلِ
آیا بیهوده يُؤْمِنُوْنَ می گروند این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ
وبنعمت خدای هُمْ يَكْفُرُوْنَ ایشان کفر می کنند یعنی منکر گشتند
باطل عقیده ایست که بر بتان دارند از تحقیق اعانت وشفاعت
ونعمت پرستش حق ست یگانگی یا باطل آن چیزست که حرام کرده اند
از بحیره وسایبه ونعمت آنچه خدای برایشان حلال گردانیده
وگفته اند باطل شیطان ست وایشان بدو می گروند ونعمت
حضرت رسالت ست صلی الله علیه وسلم وبدو ایمان نمی آرند
وَيَعْبُدُوْنَ ومی پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بدون
خدا مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آن چیز را که مالک نیست یعنی نه دارد توانایی

برای ایشان

برای ایشان رِزْقًا روزی دادن مِنَ السَّمٰوٰتِ
از آسمانها یعنی باران وَ الْاَرْضِ واز زمین یعنی نبات
ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان می کنند
که ایشان نمی توانند روزی داد شَيْئًا چیزی را پرستند کان
از مطر و نبات وَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ وهرگز نیز نتوانند
که روزی دهند ومقررست که پرستش اینها خلاف عقل بود
زیرا که عبادت شکر نعمت ست وهیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن
وروزی دادن نیست واین دو صفت خدای را ثابت ست
نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوْا پس مزنید یعنی مسازید
لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ برای خدای مثلها بران وجه که قیاس کنید
بتان را و شرکت دهید با او ومن لا له المثل لا یضرب له المثل
اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای تعالی می داند فساد
قول شما را وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ وشما نمی دانید واگر دانید
برین اشراک جرات نکنید یا شما برای او مثل مزنید که او می داند
که چه گونه مثل باید زد وشما ندانید پس حق سبحانه وتعالی دو مثل
ایراد کرد برای خود ومعبودان باطل ایشان اول فرمود
ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی

که آن کدامست عَبْدًا مَّمْلُوكًا بنده درم خریده غیر
مکاتب و غیر ماذون که او لَا یَقْدِرُ توانائی ندارد عَلٰی
شَیْءٍ بر هیچ چیز از نفع وضرر وَمَنْ رَّزَقْنٰهُ وآن که
روزی دادیم اورا مِنَّا از نزدیک ما رِزْقًا حَسَنًا
روزی نیکو یعنی بسیار و بیمزاحم که در وتصرف تواند کرد
فَهُوَ پس این مرزوق یُنْفِقُ نفقه می کند مِنْهُ از آن
روزی سِرًّا وَّجَهْرًا پنهان وآشکارا یعنی هر دو نوع
می خواهد خرج می کند واز کسی نمی ترسد هَلْ یَسْتَوٗنَ
آیا برابر اند یعنی متساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان
صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف
برابر نیست پس بتان که عاجز مخلوق اند شریک قادر علی الاطلاق
چه گونه توانند بود ای نور لایزالی از شرک وشریک دور
خالی آن بنده که عاجز است ومحتاج کی راه برد بصاحب تاج
ما للتراب ورب الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب آورده
که روزی بخلوت شیخ ابو العباس سقانی رحمه الله درآمدم
ویرا دیدم که این آیه می خواند ومی گریست ونعره میزد
پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالت است

وپاک ندارد

فرموده

فرموده که یازده سال است که می گذرد تا ورد من اینجا رسیده است
واز اینجا نمیتوانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید
وممکن از کنه واجب خبر نتواند داد نیست پایت چون زند
پهلو قطره با بحر چون کند دعوی وگفته اند این ضرب المثل
برای مومن موفقست وکافر مخذول ومراد از مومن ابو بکر
صدیق است رضی الله عنه واز کافر ابو جهل اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
همه ثنا وستایش مر خدایرا که مولی تمام نعمتها ونفسهاست
بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان لَا
یَعْلَمُوْنَ نمیدانند ونعم اورا بغیر او اضافه می نمایند
پس مثلی دیگر بیان می کند وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا وآورد
خدای مثلی رَّجُلَیْنِ دو مرد اَحَدُهُمَا اَبْكَمُ یکی از
ایشان گنگ است وبیشبه گنگ مادرزاد کر باشد نه بگوید و
نشنود لَا یَقْدِرُ قدرت ندارد عَلٰی شَیْءٍ بر فهم هیچ چیز
از سخن وتدبیر وَّهُوَ كَلٌّ وبا این همه گرانست عَلٰی مَوْلٰهُ
بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او بر غایت حال او درمانده
اَیْنَمَا یُوَجِّهْهُّ هر جا که فرستد اورا ومتوجه گرداند مثل
بهمی لَا یَاْتِ بِخَیْرٍ باز نیاید به نیکوئی یعنی کاری نسازد

وکفایتی نکمند نه ازما فی الضمیر خبر تواند داد و نه جوابی که کویند
در تواند یافت هَلْ یَسْتَوِی هُوَ ایا برابر باشد این ابکم
وَمَنْ یَأْمُرُ وکسی که می فرماید بِالْعَدْلِ براستی
یعنی سخن کوی باشد با کفایت تمام ورشدی کامل و فهمی
درست که امر می کند بعدل و عدل صفتی ست جامع جمیع
فضایل و مکارم وَهُوَ واو در نفس خود ۱۲
عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ برراه راست
وسیرتی درست وطریق پسندیده که بهر مطلب
که توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد
پس چنانچه ابکم بجا صل مساوی
این کامل فاضل نیست
پس بتان چه
اعتبار را نسبت مساوات
با حضرت پروردکار باشد
وکفته اند این مثل نیز
برای مومن وکافرست
مومن حمزه بن عبد المطلب

رضی الله

رضی الله عنه
وکافر ابی بن خلف یا ۱۲
مومن عثمان ذو النورین رضی الله عنه وکافر اسید بن ابی
العیص که مولی وی بود وعثمان رضی الله عنه او را باسلام
دلالت می کرد و سید او را از انفاق فی سبیل الله منع
می نمود آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال
وقوع قیامت می کردند آیت آمد که وَلِلَّهِ ومر خدای راست
غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دانستن آسمان و زمین
یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از ان و شمار الحواس
نمی شود یا مراد مطر و نبات ست وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ
و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیا و موتی در ان روز
در سرعت و سهولت إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مکر مانند نکریستن
چشم یعنی کشادن او از اعلی حدقه باسفل آن و باصطلاح آنرا
چشم زدن کویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده
ساختن اموات را در وآسان ترست از ان که شما دیده
برهم زنید أَوْ هُوَ بلکه آن أَقْرَبُ نزدیک ترست
چه لمح و بصر دو فعل است وغلع جفن ورفع آن کر یا ایجاد

وایقاد قیامت

ع

موقتی یک فعل ممکن است و وقوع آن در نصف زمان
این حرکت باشد إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
بر همه چیز از بعث و حشر قَدِیْرٌ توانا است یعنی تواند
احیای خلایق دفعةً چنانچه قادر است بر احیای ایشان
بر سبیل تدریج پس از ابتدا ر حلول ایشان جز دادتا از مبداء
بر معاد استدلال کنند و فرمود وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ
و خدای بیرون آورد شما را مِنْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ
از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا نمی دانستید
هیچ چیز را از جذب منافع بخود و رفع مکاره از خود وَّجَعَلَ
لَكُمُ السَّمْعَ و داد شما را گوش وَالْاَبْصَارَ
و چشمها وَالْاَفْئِدَةَ و دلها را یعنی ادوات دانش
بشما داد تا ایشان را و جزئیات ایشان را بمشاعر دریابید
ادراک و بدلها مشارکات و مباینات که میان ایشان
باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی که شما را
حاصل آید و نظر در ان اکتساب علوم نظری دست دهد
پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که
استماع و ابصار است بشما ارزانی داشت و سلاطین

یکبارگی

قلوب

قلوب را که ممیزات مستفادات شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخته
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ شاید که شما شکر کنید بر این
نعمتها اَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال
بر قدرت الهی اِلَی الطَّيْرِ بسوی مرغان تا ببینند ایشان
را مُسَخَّرَاتٍ رام کرده شدگان برای پریدن فِیْ
جَوِّ السَّمَاءِ در هوا میان ارض و سما مَا يُمْسِكُهُنَّ
نگاه نمی دارد ایشان را در هوا اِلَّا اللّٰهُ مگر خدای
واگرنه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ
بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران لَاٰيٰتٍ هر آئینه نشانهاست
لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ برای گروهی که بگروند یعنی مومنان
منتفع اند بآنچه تفکر می کنند در ان که حق سبحانه و تعالی مرغان را
بر وضعی آفریده که طیران میتوانند نمود و هوا را بر نمطی مخلوق
ساخته که پریدن ایشان در ان ممکن است و ایشان را نگاه
می دارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس بدلایل این تفکرات
در هوای معرفت پرواز نموده خود را با ایشان کرامت
نشان تفکر ساعة خیر من عبادة سنین سنه میرساند
فکر از ینجانه فراغت گشته سوی سراپرده رازت کشته

وَاللّٰهُ جَعَلَ وخدای ساخت لَكُمْ برای شما
مِنْ بُيُوتِكُمْ از خانهای شما که مبنی از سنگ
وخشت و چوب باشد سَكَنًا آرامگاهی که بوقت اقامت
دران ساکن توانید بود وَجَعَلَ لَكُمْ وساخت برای شما
مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ از پوست چهارپایان بُيُوتًا
خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما تَسْتَخِفُّونَهَا
سبک می یابید آنرا به برداشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ
وقت سفر و رحلت شما وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ و بوقت اقامت
یعنی نزول در منازل تا وَمِنْ أَصْوَافِهَا و پیدا کرد برای
شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد وَأَوْبَارِهَا
و پشمهای نرم که شتر را بود وَأَشْعَارِهَا و موی که بز را
بود أَثَاثًا رخت از پوشیدنی و گستردنی وَمَتَاعًا یا بز غاله
و برخورداری از خرید و فروخت آن إِلَىٰ حِينٍ
تا هنگامی که آنها برقرار بود و از ان نفع توان گرفت یا
تا وقتی که زنده اند وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای پیدا کرد
برای راحت شما مِمَّا خَلَقَ از آنچه بیافرید از درخت
و کوه و بنای او ظِلَالًا سایهها تا بدان از تاب آفتاب

پناه

پناه می جوئید وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِنَ
الْجِبَالِ از کوهها أَكْنَانًا پوششها یعنی غارها و سمجها که (سمجها غاری که در میان کوه باشد)
که دران سکون می ورزید وَجَعَلَ لَكُمْ و کرد برای
شما سَرَابِيلَ پیراهنهای یعنی پوشیدنیهای چون
جامهها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که آن ابریشم
تَقِيكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما ضرر گرما را و دیگر
گرما نگرد اکتفا باحد الضدین یا آن که وقایه گرما در بلاد سرما
عرب اهم است وَسَرَابِيلَ و دیگر ساخت برای شما از آهن
چون زره و جوشن که آن تَقِيكُمْ نگاه می دارد شما را
از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان بَأْسَكُمْ
در کارزار شما كَذَٰلِكَ همچنان که این نعمتها بر شما تمام
کردم يُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام می کرد اند نعمت و نیکوئی
خود را عَلَيْكُمْ بر شما لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ
باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فَإِنْ
تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از دین اسلام
فَإِنَّمَا عَلَيْكَ پس جز این نیست که بر تو الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ رساندن پیغام است آشکارا چون بدیشان

و ممانعت می اعراض ایشان ترا زیان نکند یَعْرِفُوْنَ می شناسند
مشرکان نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدای را که شمرده شد بدیشان
و معترفند که اینها از وست ثُمَّ یُنْکِرُوْنَهَا پس انکار
می کنند آنرا به نسبت غیر منعم یا می گویند نعمت اوست و لیکن بشفاعت
بتان یا در وقتی سختی می شناسند و در حال آسانی منکر می
شوند یا بزبان عارفند و بدل منکر و می شاید که نعمت الله
نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد آنرا بمعجزات
شناختند که حقست و بعناد منکر شدند وَاَکْثَرُهُمُ الْکٰفِرُوْنَ
بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین و صبیان ناگرویدگان اند
وَیَوْمَ نَبْعَثُ و بترسان ایشانرا از روزی که بر انگیزیم
مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِیْدًا گواهی
بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امت است ثُمَّ لَا
یُؤْذَنُ پس دستوری نه دهند لِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا مر آنانرا
که کافر شدند در عذر خواهی یا در رجوع بدنیا وَلَا هُمْ یُسْتَعْتَبُوْنَ
و نه ایشان مطالبت شوند بازجستن رضا یعنی نگویند که شما خشنود
سازید خدای را یعنی عملی کنید که خدای از شما خوشنود گردد
زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات امام زاهدی

رحمه الله

رحمة الله آورده که ایشانرا دستوری اعتذار نه دهند
و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند وَاِذَا رَاَی و چون
به بینند روز قیامت الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا آنان که شرک
آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و در آرند ایشانرا
بدوزخ فریاد بر آرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند فَلَا
یُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان عذاب
وَلَا هُمْ یُنْظَرُوْنَ و نه ایشان مهلت داده شوند
یعنی زمانی ایشانرا مهلت نه دهند و بی عذاب نگذارند وَاِذَا
رَاَی و چون به بینند در آن سرای الَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا
آنان که شرک آوردند شُرَکَآءَهُمْ انبازان خود را یعنی
بتان که ایشانرا شریک خدای می گفتند قَالُوْا رَبَّنَا
گویند مشرکان که ای پروردگار ما هٰٓؤُلَآءِ شُرَکَآؤُنَا
تا این گروهند شرکا ما الَّذِیْنَ کُنَّا نَدْعُوْا آنکه بودیم
ما که ایشانرا می پرستیدیم مِنْ دُوْنِکَ بجز تو و فرمان
ایشان می شنیدیم در کفر فَاَلْقَوْا پس افکنند بتان
اِلَیْهِمُ الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن راستی یعنی خدا
بتانرا گویا گرداند تا او ایشانرا جواب دهند و گویند

إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستی که شما دروغ گویانید
هرگز ما شما را نفرمودیم بپرستش خود یا شما ما را نمی پرستیدید
بلکه هوای خود را پرستش می کردید و در بتیان گویند نصاری
و یهود و بنی مدلج عیسی عزیر را و ملایکه را علیهم السلام در بهشت
هستند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینها را
می پرستیدیم باز ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان می گویند
شما دروغ می گویید و ایشان شرمنده و مخذول گردند و حجت
بر ایشان لازم شود و اندیشه دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ
و بیفکنند بخدای يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ دران روز
صلح را یعنی خواهند که اندر صلح درآیند معترف شوند بگناه
و کردن خود نهند حکم خدای را تا اسلام آرند و هیچ کدام
سود ندارد چه چوکان ز دست رفته و زیاد چه سود وَضَلَّ
عَنْهُمْ و گم کرد از ایشان یعنی باطل و زایل شود مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ آنچه بودند که دروغ می بافتند از شفاعت
بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت از ایشان شناعت
بینند الَّذِينَ كَفَرُوا آنان که نگرویدند بخدای
وَصَدُّوا و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

از راه خدا

از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
زِدْنَاهُمْ بیفزاییم ایشان را عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ
عذابی بر عذابی بِمَا كَانُوا بسبب آن که بودند که منع مردم از
اسلام يُفْسِدُونَ تباهی می کردند پس یک عذاب برای
کفر ایشان است یک برای منع دیگران از اسلام و گفته اند
زیادتی عذاب آن است که ماران بزرگ خلعت و کژدمان
عظیم جثه بر ایشان گمارند و ایشان از آنها گریزان شده
خواهند که در میان آتش پنهان شوند و در زاد المسیر آورده
که پنج جوی گداخته بطرف ایشان روان کرده و به جوی
از آن معذب شوند در مقدار ساعتی شبی از شبهای دنیا
و بر و جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزهای این
جهان و گویند زیادتی عذاب بزمهریر باشد وَيَوْمَ نَبْعَثُ
و یاد کن ای محمد روزی را که برانگیزیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ
در میان هر گروهی شَهِيدًا عَلَيْهِمْ گواهی بر کردار
و بر گفتار ایشان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از تنهای ایشان یعنی
پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بدیشان وَجِئْنَا
بِكَ و بیاریم ترا شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ گواهی

برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مومنان و تکذیب
مشرکان گواهی دهی ونزلنا و فرو فرستادیم علیک
الکتب بر تو قرآن را تبیانا لکل شیء بیان روشن
برای همه چیز از امور دین تفصیلا و اجمالا صاحب مدارک
فرموده که بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات در احکام
منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود بسنت و اجماع
وقیاس مرجع آنها نیز قرآنست چه دران ماموریم بمتابعت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم که واطیعوا الرسول وحجر کرده است
ما را بر اجماع بتهدید بر ترک آن که ویتبع غیر سبیل و فرموده
بعبرت واستدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا
یا اولی الابصار پس قرآن بتیان همه چیزها باشد وهدی
و راهنمودن بحق ورحمة و بخشایشی بر همه اگر بدو بگروند
وبشری و مژدگان للمسلمین مر مسلمانان را خاص
ان الله یامر بالعدل بدرستی که خدای تعالی
میفرماید براستی یعنی متوسط در همه چیزها خواه در اعتقاد
چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و قایل
شدن کسب که متوسطست میان قدر و جبر و خواه در عمل

چون

چون تعبد باداء فرایض که متوسط است میان بطالت
و ترهب و خواه در اخلاق که چون جود متوسط است
میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسطست میان جبن
و تهور والاحسان و می فرماید به نیکویی در طاعات
یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه فرموده درمیان
الاحسان ان تعبد الله کانک تراه که از آن خبر میدهد
وایتاء ذی القربی و امر می کند بعطا دادن
خویشان و نزدیکان رسانیدن بایشان بدانچه ایشان
محتاج باشند وینهی عن الفحشاء و باز می دارد
از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون
زنا و لواطت و جز آن والمنکر و از فعلی که انکار
کنند بر مباشران و آن اجرای قوت غضبیست در غیر
موقع حق بقتل النفس و غصب اموال والبغی و از
ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضی قوت وهمست
مانند استعلا و استیلا برین نوع تجبر و تکبر بر ایشان
یعظکم پند می دهد مر شما را خدای تعالی بامر و نهی
لعلکم تذکرون شاید که شما پند گیرید این آیه ایست

جامع خیر و شر است و هیچ چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام
مامورات وی و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات
او و از جهت آن که موعظه ایست جامع بجمیع خطب
روز جمعه در آخر خطبه می خوانند از عثمان بن مظعون
رضی الله عنه منقول است که من در بدایت حال اسلام
نیاورده ام مگر بواسطه آن که شرم داشتم از مبالغه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک
آنحضرت بودم و این آیه نازل شد هر شبهه که داشتم زایل گشت
و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده
این آیه را بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من
دیگر باره اعادت کن باز خواندم گفت ان له و الله
لحلاوة وان له لطراوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله
لمغدق وما هو بقول البشر و ابوجهل بعد از استماع
این آیه گفت بدرستی که خدای محمد مکارم اخلاق با محمد
میفرماید و در زلال الصفا فرموده که سبب اسلام
اکثم بن صیفی که از اکابر عرب حکماء ایشان بود همین
آیه است و علما را در بیان این مامورات و منهیات

سخن

سخن بسیار است گویند عدل کلمه شهادت است یا خلع انداد
یا طاعت در سر و جهر یا انصاف یا ادای فرایض یا
تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل و انعام است
یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا اداء نوافل و یا نیکی
فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادات
یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران آنچه برای
خود دوست می دارد و کاره شمردن برای غیر آنچه برای
نفس خود کاره می شمارد و ایتاء ذی القربی صله رحم است
و نیکوئی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت
او و اگر درویش است و فضل عیشی ندارد یاری دهد ایشان را
در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است
و آن نیز نمیتواند دعا کند درباره ایشان و فحشا زناست
یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا استهانت است
شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بران مترتب است
یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرکت یا آنچه عقل
آنرا منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هر چه بران
وعیدی من عند الله مقرر بوده یا آنچه خدا را بخشم آرد

یا اصرار بر گناه و بغی ظلمت یا کبر یا تعظیم یا تطاول نی سببی
یا تجسس یا عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مومنان — در شان مومنان
یا تجاوز از حق بباطل و در لطایف التفسیر آورده در تفسیر — و در لطایف التقریر
این آیه آورده که استقامت ملک بسه چیز مامور به است و سه چیز از
آن سه چیز منهی عنه و هر یک ازینها ثمره و نتیجه دارد ثمره عدل و
ظفر و نصرت است و نتیجه احسان ثنا و مدحت و فایده صله رحم
انس و الفت اما نتیجه فحش فساد دین و دنیاست و ثمره منکر
برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از مقتضی و در فصول — از مقتضی
عبد الوهاب فرموده که عدل توحید است و محبت خدای و احسان
دوستی پیغمبر است و فرستادن صلوات برو و ایتاء ذی
القربی محبت اهل بیت است و دعای صحابه در وسیط گفته
که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر
آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه اسم — بود و منکر ارتکاب معاصی و هر بدی که در اقوال باشد
احسان بروی راست آید سلمی قدس سره در حقایق آورده
که فحش لذت و بهتان است و هر زشتی که در اقوال بود و منکر
ارتکاب معاصی و هر بدی که در افعال باشد و در بحر الحقایق
فرموده که عدل آنست که هر چه بتو داده اند از الات — متن.

جسمانی

جسمانی و قوت روحانی و علوم در اموال همه در طلب رضای
حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلمت و احسان
آن که هر نوع نیکوئی که توانی قولاً و فعلاً با خلق بجا آوری و
و ایتاء ذی القربی آن که با نزدیکان نیکی کنی و نزدیکتر
از همه بتو نفس تست او را از مهالک هوا باز داری و فحشای
چیزی است که ترا از خدای تعالی باز دارد و منکر آن که
ضلالت و بدعت برو مترتب بود و بغی ستودن غلبه صفات — و بغی سوی صفات
نفسانی است و آنرا بوقت ریاضت بباید شکست یا قواعد سلوک
درستی یابد زیرا که بحکم اعدا عدوک بدترین دشمنان
نفس تست نظم این سگ نفس شوم بدکاره که هم آغوش تست
همواره بدترین قاصدی است جان ترا می خورد مغز استخوان
ترا پیش از آن کو ترا به بند و جست محکمش بند کن که دشمن
تست و باقی وجوه و حقایق و نکات و دقایق این آیت
در جواهر التفسیر توان یافت وَاَوْفُوْا و وفا کنید
بِعَهْدِ اللهِ بپیمان خدای اِذَا عَاهَدْتُّمْ چون
عهد بستید مراد عهد الست است یا عهدی که در میان مردم مشهود
باشد و اصح آنست که نزول آیة در شان جمعی است که با حضرت

رسالت صلّی الله علیه وسلّم در مکه عهد بستند و غلبهٔ قریش
و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان
پدید آمد شیطان خواست که ایشان را بفریبد تا نقض عهد
پیغمبر کنند بدین آیت ایشان را بر منهج وفا ثابت قدم کردانید
و فرمود که بعهد وفا کنند وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ
و مشکنید سوکندها را یعنی پیمانها را بَعْدَ تَوْكِيدِهَا
پس از استواری آنها بسوکند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ و حال
آن که ساخته اید حضرت خدا را عَلَيْكُمْ بر پیمانهای
خود كَفِيلًا کواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای
می داند مَا تَفْعَلُونَ آنچه می کنید از نقض عهد و سوکند
وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّتِي نَقَضَتْ مانند آن
زنی که بشکافت و باز کشاد غَزْلَهَا ریسمان رشتهٔ
خود را مِن بَعْدِ قُوَّةٍ پس از قوت یعنی استحکام آن
أَنكَاثًا پاره پاره یعنی از هم بر کند غزل خود را و در حاشیه
که رشتهای تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده اند
که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رایطه و میاطی کوید خطبه
نام داشت و ملقب بود به حمقا یا مکرا یا خرقاء او را

خیطه

یاجو کیزکان

کیزکان بودند آن زن از اول بامداد تا نیم روز خود می رشت
و کنیزان از رشتن میفرمود و بعد از نیم روز میکفت تا رشتهها
رشته تاب بازمی دادند تا خراب و ضایع میشد پیوسته
عادت این بود حق سبحانه تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را
بپاره کردن رشته میفرماید که چنانچه آن زن حمقا رسن تاب
داده خود را ضایع می کند مردم عاقل باید که سر رشتهٔ عهد خود را
بسر انگشت نقض پاره نکنند تا بحکم اوفوا بعهدی اوف بعهدکم
جزای وفا یابند کرت هواست که دل دار نکسلد پیمان نگاهدار
سر رشته تا نکهدارد تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ میکیرید عهد
و سوکند خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانت و غرور و مکر
در میان شما أَن تَكُونَ أُمَّةٌ بسبب آن که باشد کروهی
یعنی کفار هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ ایشان زیاده از کروهی
دیگران در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش
آزار مسلمانان بیشتر و مال ایشان را وافر دیدند خدای تعالی
فرمود می خواهید که بفریب و حیله معاش کنید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ
اللَّهُ جز این نیست که می آزماید خدای شما را بِهِ بوفای
عهد تا مرد و نامرد معلوم شود چه جنگ اعتصام در حبل وفا که میزند

و بعهد خدای و بیعت پیغمبر که وفا می کنند وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ
و هر آیینه پیدا کند برای شما يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز
مَا كُنْتُمْ فِيهِ آنچه هستید که در آن تَخْتَلِفُوْنَ اختلاف
می کنید در شان بعث و جزا وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی
خدای لَجَعَلَكُمْ هر آیینه گردانیدی شما را اُمَّةً وَّاحِدَةً
یک گروهی متفق در اسلام وَلٰكِنْ يُّضِلُّ ولیکن فرو می
گذارد در ضلالت مَنْ يَّشَاءُ هر که را خواهد وَيَهْدِيْ
و راه می نماید بتوفیق مَنْ يَّشَاءُ هر که را ارادت کند وَلَتُسْـَٔلُنَّ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ و سوال کرده خواهید شد در محشر عَمَّا
كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ از آنچه بودید که عمل کردید وَلَا تَتَّخِذُوْٓا
اَيْمَانَكُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ
عذر و مکر میان یک دیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ پس بلغزد قدم از
شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوْتِهَا بعد از استواری آن
وَتَذُوْقُوا السُّوْٓءَ و بچشید اندوه و رنج در دنیا بِمَا
صَدَدْتُّمْ بسبب آن که باز ایستید عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ
از راه خدای یعنی از وفا بعهد وَلَكُمْ و مر شما راست
از وفی بعهد در آخرت عَذَابٌ عَظِيْمٌ عذابی بزرگ

عظیم

عظیم است مر ضعفا اهل اسلام را که می خواستند از عهد پیغمبر
صلی الله علیه و سلم برگردند و قریش ایشان را وعده می دادند
که اگر رجوع بدین ما کنید ما بدین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی
فرمود وَلَا تَشْتَرُوْا و مخرید یعنی بدل مکنید بِعَهْدِ
اللّٰهِ عهد خدای و بیعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را ثَمَنًا
قَلِيْلًا بهای اندک یعنی بچیزی حقیر از متاع دنیا که قریش
شما را وعده میدهند اِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ بدرستی که آنچه
نزدیک خداست برای وفاداران از نعیم دنیا و ثواب
آخرت هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ آن بهتر است مر شما را از آنچه قریش
وعده می کنند اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر هستید که بدانید
مَا عِنْدَكُمْ آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیویه يَنْفَدُ
میسّر — بسر می شود و منقضی گردد وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ و آنچه نزدیک خدا
از خزاین رحمت بَاقٍ همیشه است و بی انقراض یکی از اعزه
در شرح گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان موجود فی
الخارج را دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقة و آن عبارت است
از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی
گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص والتعین و ازین حیثیت است

کو اشیا را ممکن می کویند و خلق مینامند و جمیع نقایص
بموجودات ممکن ازین وجه منسوب میدارند نظم از ره صورت
بماند عیز دوست ؛ چون نظر کردی بمعنی جمله اوست ؛
روان یکی ما عندکم ینفذ شو جزئی ما عنده باق مثو ؛ ما عندکم
ینفد اشارت باعتبار ثانی ست و ما عند الله باق اشارت
باعتبار اول ؛ ای بوصفت بیان ما همه هیچ همه آن تو آن
ما همه هیچ ؛ هرچه بیند خیال ما همه نقش هرچه کوید زبان ما همه
هیچ ؛ وَلَنَجْزِيَنَّ و هر آینه جزا دهیم الَّذِينَ صَبَرُوا
آنان که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار
کفار یا شکیبایی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را که بر بینوایی نموده از عهد
برنگشتند بدهیم أَجْرَهُمْ مزد ایشان را که نعیم
بهشت ست یا ثواب مضاعف بِأَحْسَنِ مَا
كَانُوا به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص
يَعْمَلُونَ عمل می نمودند امام زاهد شرح فرموده که اگر یکی
از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز و روزه
یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر

وتمامتر

و تمامتر باشد ثواب آن یکی نیکوترست بتمامی بدهیم باقی را نیز
بریم و ثواب هر یک یا ثواب آن بهتر برابر دهیم مَنْ عَمِلَ
صَالِحًا هر که بکند کردار شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى
از مردی یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد چه عملی
تا ایمان نبود استحقاق ثواب نه دارد فَلَنُحْيِيَنَّهُ پس هر آینه
زندگانی دهیمش در دنیا حَيَاةً طَيِّبَةً زندگانی خوش
یعنی رزق حلال یا روزی ارزانی داریم تا ماکل و ملابس او پاک
بود و گفته اند حیوة طیبة حلاوت طاعت ست یا قناعت
بکفاف یا عمل صالح یا عاقبت یا رضا بقضا و قولی است که
حیوة طیبه در بهشت خواهد بود چه زندگانی در دنیا بی شوب
تنغیص و تفرقه نیست محققان برآنند که حیوة طیبه کسی راست
که بهیچ رعونت دار دشناختن خدای و صدق مقام با خدا
و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ما سوی خدای
در حقایق سلمی مذکورست که حیوة طیبه استغناست بالله
عما سوی الله ؛ چون تو دارم همه دارم و گرم هیچ نباید وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ
أَجْرَهُمْ و دهیم ایشان را مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ به نیکوترین کاری که کردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ

پس چون خواهی که بخوانی قرآن را فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ
پس پناه جوی از خدای مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيمِ
از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار ائمه بر دو
روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده است وامر باستعاذه
قبل از قرائت بقول جمهور امر استحبابست و باختیار جمعی از
بکرای دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی است
که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرض بود
بوقت قرائت واقتدا امت برد بر سبیل سنت است و مباحث
استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ
بدرستی که نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلط و غلبه
عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنان که گرویده اند چه ایشان
پناه بحق می گیرند وَعَلٰى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در
دفع وساوس کر تسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ
بر آنانست که او را دوست می دارند و وسوسه او را قبول
می کنند وَالَّذِينَ هُمْ و آنان که ایشان بِهِ بسبب
شیطان مُشْرِكُونَ شریک آرند کا نند بخدای آورده اند

که کفار مکه

که کفار مکه بوقت فسخ بعضی احکام می گفتند محمد با یاران خود
سخریه می کند امروز ایشان را کاری می فرماید که چنین کنید
و روز دیگر نهی می کند غالب آنست که او افترا می کند بر خدای
و از تلقاء النفس خود سخن می گوید آیت آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا
و چون بدل کنیم آيَةً مَكَانَ آيَةٍ آیتی ناسخ را بجای
آیتی منسوخ وَاللّٰهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است
بِمَا يُنَزِّلُ به آنچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت
قَالُوا گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست
که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن می گوئی بَلْ
أَكْثَرُهُمْ نه چنین است که می گویند بلکه بیشتری ایشان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات آن احکام را
قُلْ نَزَّلَهُ و بگو ایشان را که فرود آورد او را یعنی قرآن را
رُوحُ الْقُدُسِ روح پاکیزه که جبرئیل علیه السلام است
مِنْ رَبِّكَ از نزدیک پروردگار خود بِالْحَقِّ
براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا اثبات دهد آنان را
که ایمان آورده اند در اعتقاد ایشان را راسخ سازد با آنکه
این کلام حقست یعنی چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح

وحکمت او را اندر بر نمایند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى
و دیگر نزول قران برای هدایت است وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ
و بشارت مر مسلمانان را بهشت در خبر است که غلام رومی بود
مر عامر حضرمی را که جبر گفتندی و گویند دو غلام بودند جبر
و یسار که شمشیرها صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته
توریت و انجیل خواندندی و چون سید عالم صلی الله علیه وسلم
بر ایشان بگذشتی استماع قرات ایشان بفرمودی و گفته‌اند
غلام غایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا طعام یا جبس یا عداس
و اصح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی شبها پیش حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم آمدی و قران تعلیم گرفتی و قریش گفتند
محمد صلی الله علیه وسلم ازین غلام کلامی می آموزد و بما
می گوید آیت آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه ما می دانیم
أَنَّهُمْ يَقُولُونَ آنرا که ایشان می گویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ
بَشَرٌ جز این نیست که او را می آموزاند آدمی یعنی جبر
یا ابو فکیهه لِسَانُ الَّذِي زبان آنکه يُلْحِدُونَ
إِلَيْهِ تعلیم را با او می کرده‌اند یعنی گمان می برند که معلم اوست
أَعْجَمِيٌّ غیر عربست فصاحت ندارد وَهَٰذَا و این

مبین است

و این قران

و این قران لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ بزبان عربی روشن است
که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قوت بر آنید
عربیات از ایشان بمثل آن عاجز بید پس دعوی آن که حی آنرا
عجمی شکسته زبان مر آنحضرت را کلامی بدین بلاغت و فصاحت
ظاهر البطلان است إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنان که لَا
يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِآيَاتِ اللَّهِ به آیتها کتاب خدا
و تصدیق نمی کنند که من عند الله است لَا يَهْدِيهِمُ
اللَّهُ راه ننماید خدای ایشان را بنجات یا بجنات وَلَهُمْ
و مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در
آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بر حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه مفتری ایشانند
إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر می بافند
دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنان که نمی گروند بِآيَاتِ
اللَّهِ به آیات خدای یعنی قران و می گویند بر بافته محمد است
صلی الله علیه وسلم وَأُولَٰئِكَ و آن گروه مفتریان
هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان که می گویند
انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشان است

دراخبار آمده که قریش بعد از تعرض حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بآنکه باطل است ایشان بایذا و آزار درویشان
صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار
و پدر او یاسر و مادر او سمیه رضی الله عنهم مشغول شدند
و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق
خود ثبات قدم ورزیدند و بر جفای قوم شکیبائی نمودند
تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از
بیطاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشتند کلمه که رضای
قوم دران بود گفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خویش
بیزار شده حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار
از ایمان پر است و ایمان بگوشت و خون او برآمیخته
یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن شده که بگفت و گوی
هرهزه گوی تفاوت نپذیرد و عمار رضی الله عنه گریان
بجناب نبوت پناه آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست
مبارک اشک او پاک می کرد و میفرمود که ترا چیست ان
عادوا لك فعد لهم اگر باز کردند ترا باکراه تو باز کرد

بدیشان

بدیشان همان کلمه و حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد
که مَنْ كَفَرَ بِاللهِ هر که کافر شود بخدای مِنْ
بَعْدِ إِيمَانِهِ پس از ایمان خویش و مرتد گردد چون ابن
حنظله و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب ربانی
باشند إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مگر کسی را که اکراه کرده شود
وَقَلْبُهُ و دل او مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آرمیده
باشد با ایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار رضی الله
عنه وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ و لیکن هر کس که بگشاید بِالْكُفْرِ
صَدْرًا بکفر سینه را یعنی آنها که بکفر خویش برآیند
و بدان اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ پس بر ایشان است غَضَبٌ
مِنَ اللهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ و مر ایشان راست
عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ
که ارتداد است ذَٰلِكَ آن عذاب عظیم مر ایشان راست
بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا بسبب آن است که ایشان دوست داشتند
و برگزیدند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا عَلَى الْآخِرَةِ
بر نعیم آخرت وَأَنَّ اللهَ و دیگر بجهت آنست که خدای تعالی
لَا يَهْدِي نمی خواهد که راه نماید الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

بارتداد ایشان از دین اسلام

عذاب

گروه ناگرویدگان یعنی منکران را به آنچه موجب نجات
بر ایمان باشد اُولٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ طَبَعَ
اللّٰهُ آنانند که مهر نهاد خدای عَلٰى قُلُوبِهِمْ بر دلهای
ایشان تا قول حق در نیافتند وَسَمْعِهِمْ و بر گوشهای
ایشان تا سخن حق نشنوند وَاَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای
ایشان تا آثار قدرت حق نه بینند وَاُولٰئِكَ و آن گروه
هُمُ الْغٰفِلُونَ ایشانند غافلان و بیخبران لَا جَرَمَ
اَنَّهُمْ حقا در ان هیچ شبهی نیست که ایشان فِي الْاٰخِرَةِ
در سرای دیگر هُمُ الْخٰسِرُونَ ایشانند زیانکاران
چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا سود بدست نیاوردند
و مفلس را در شهر قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و
ندامت نخواهد بود نظم قیامت که بازار مینو نهند
منازل باعمال نیکو دهند بضاعت بچندانکه آری بری
و گر مفلسی شرمساری بری که بازار چندانکه آکنده تر
تهی دست را دل پراکنده تر ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ
پس بدرستی که پروردگار تو لِلَّذِينَ هَاجَرُوا
مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب

قیامت که بازار نو بینهند

وسالم

ع
که مجادله نماید

وسالم و بلال رضی الله عنهم مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا از پس آن که
عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته ثُمَّ جٰهَدُوا
پس جهاد کردند وَصَبَرُوا و شکیبائی نمودند بر جهاد اِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که آفریدگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس هجرت و جهاد و صبر
لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است عفو کننده از ایشان گناهان
گذشته را رَحِيمٌ مهربان است ایشان را توفیق طاعت دهد
در زمان آینده يَوْمَ تَاْتِي یاد کن روزی را که آید كُلُّ نَفْسٍ
هر تنی یعنی هر انسانی تُجَادِلُ جدال کند عَنْ نَفْسِهَا
از تن خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید چرا معصیت
کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کسی سعی کند و مجادله
نماید در اخلاص نفس خود و گوید نفسی نفسی وَتُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ
و تمام داده شود هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستمدیده نشوند در مکافات
وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و پیدا کرد خدای مثل قَرْيَةً كَانَتْ
دیهی را که بود اٰمِنَةً از نزول قیاصره و قصد جبابره
مُطْمَئِنَّةً آرامیده و اهل آن آسوده يَاْتِيهَا می آید بدان
دیه رِزْقُهَا روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رَغَدًا

فراخ و بسیار مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جانبی که یعنی از اطراف
و جوانب آن فَكَفَرَتْ پس کافر شدند یعنی اهل آن کفران
ورزیدند بِأَنْعُمِ اللهِ بنعمتهای خدای تعالی و شکر نگذاردند
فَأَذَاقَهَا اللهُ پس بچشانید خدای اهل آنرا لِبَاسَ الْجُوعِ
وَالْخَوْفِ پوشش گرسنگی و ترس بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
بآنچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را
بمای ادراک ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد
و بپوشد یعنی حق سبحانه و تعالی چنان کرد که دریافتند ضرر
جوع و خوف را که برایشان مشتمل بود ابن عباس رضی الله عنه
فرمود که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت
و در رفاهیت و خصب می گذرانیدند همین که بعثت نبوت
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم کافر شدند که خدای مبدل
کردانید فراخی ایشانرا بقحط تا هفت سال در حالت خشک سالی
ماندند از غایت جوع مردار می خوردند و خون می آشامیدند
و آن بدعای حضرت بود که اللهم اشدد وطأتك على مضر
وابعث عليهم سنين كسنين يوسف و دیگر امن ایشانرا
بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت

تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تردد سفر شام نمودند و بر نفس و
مال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستی که آمد بایشان
رَسُولٌ مِنْهُمْ پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه وسلم
فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند اورا فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ
پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس وَهُمْ
ظَالِمُونَ و حال آنکه ایشان ستمکاران اند بر نفس خود بسبب
تکذیب آورده اند که قریش کس را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرستادند که اگر مردان با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان
چیست که از قحط بمردن نزدیک اند حضرت دستوری داد تا
چیزی از طعام بمکه بردند و آیه آمد که فَكُلُوا این
بخورید ای زنان و کودکان مکه مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ
از آنچه روزی داد خدای شمارا بدست فرستادگان پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حَلَالًا طَيِّبًا بی شبهت و پاک
و گویند خطاب با مومنان است ایشانرا میفرماید که حلال بخورید
وَاشْكُرُوا و سپاس داری کنید نِعْمَتَ اللهِ نعمتهای
خدای را إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ اگر هستید که خدارا تَعْبُدُونَ
می پرستید یاد نمایید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که خدای تعالی

اسلام

حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار را والدم
و خون را ولحم الخنزیر و گوشت خوک را و آنچه از و
تواند خورد وما اهل و آنچه آواز برآورده شود لغیر الله
از برای غیر خدای به بدان در وقت ذبح کردن آن یعنی بنام بتان
بکشند فمن اضطر پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن
یکی از محرمات غیر باغ نه طالب لذت ولا عاد و نه
خوردن بالای سیری فان الله پس بدرستی که خدای تعالی
غفور آمرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربانست
در رخصت او ولا تقولوا و مگوئید لما تصف
السنتکم برای آن چیزی که وصف می‌کند زبان های شما
یعنی بمجرد وصف زبان خود می‌گوئید الکذب دروغ را
یعنی هر چه بر زبان شما بگذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ که اینست
گفتند هذا حلال این حلال است آنچه در شکم بحیره و سائبه
باشد حلالست بر مردان ما وهذا حرام و این حرام است
یعنی همان که مذکور شد ناروا است بر زنان ما می‌گویند که این حلالست
و این حرام لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب
بر خدای دروغ را ان الذین یفترون علی الله

و گویند که خدای ما را بدین فرموده است

الکذب

الکذب بتحقیق آنان که دروغ بر می‌بافند بر خدای تعالی دروغ و افترا کنند
لا یفلحون رستگاری نیابند از عذاب قیامت متاع
قلیل آنچه برای او افترا می‌کنند برخورداری اندک است
زود منقطع گردد در دنیا ولهم و مر ایشان راست عذاب
الیم عذابی دردناک یعنی دایم باشد در آخرت وعلی
الذین هادوا و بر آنان که بدین یهودیت در آمدند
حرمنا حرام کردیم ما ما قصصنا علیک
آنچه بر خواندیم بر تو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی در سوره
انعام و هو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر
الآیة وما ظلمناهم و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن ولکن
کانوا و لیکن بودند که بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون
بر تنهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان
ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین عملوا السوء
مر آن کسان را که گناه کردند بجهالة بسبب غفلت و نادانی
و عدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس بازگشتند بخدای
من بعد ذلک از پس آن عمل بد که گناه است واصلحوا
و بصلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستی که آفریدگار

تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آئینه آمرزنده است
مر آن گناهان را بسبب توبه رَحِيمٌ مهربان است که قبول
می کند توبه را از بنده اِنَّ اِبْرٰهِيمَ بدرستی ابراهیم
که خلیل جلیل است صلوات الله وسلامه علی نبینا علیه السلام
كَانَ اُمَّةً بود امتی یعنی جامع کمالات وفضایل بود که
یافته نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار لیس
من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی الواحد جانان تو
یگانه ولی ذات تو هست مجموعهٔ آثار وکمالات همه گویند
پیش از القاء وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی
نبود پس او تنها امتی بود قَانِتًا لِّلّٰهِ فرمان بردار مر خدای را
وقایم بر امر او حَنِيفًا مایل از ادیان باطله بدین حق وَلَمْ
يَكُ ونبود مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان چنانچه زعم
قریش است وبود شَاكِرًا سپاس دارنده لِّاَنْعُمِهِ
مر نعمتهای خدای را اِجْتَبٰهُ برگزید خدای مر او را به نبوت
وَهَدٰهُ وراه نمود او را در دعوت بخدای اِلٰی
صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر راه راست که طریق توحید است
وَاٰتَيْنٰهُ وداديم او را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

در دنیا

در دنیا نیکوئی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت دلهای
خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند وبر وی ثنا گویند یا آنکه
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از نسل اوست یا آنکه
صلوة بر وی مقرون بصلوة سید عالم است اللهم صل علی محمد
وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم
وَاِنَّهُ وبدرستی که او یعنی ابراهیم فِي الْاٰخِرَةِ در آن
سرای لَمِنَ الصّٰلِحِينَ از شایستگان است
مر درجات عالیه را امام زاهدی رحمه الله فرموده که حسنه
او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثُمَّ
اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ پس وحی کردیم بتو اَنِ اتَّبِعْ آن که
پیروی کن در توحید مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ حَنِيفًا
ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش
در دعوت حق چنانچه او بر وفق مدارا و ایراد دلایل یکی
بعد از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت مینمود
تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل
متنوع است پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم را علیه السلام
بسبب آن بود که بعد از و مبعوث شد نه الا ولیکن بجهت آنکه

الصلوة

دون او بود چه بحکم انا اکرم الاکرمین و الآخرین علی الله اکرم الاولین
مقررست که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکمل ست
و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اشمل
نظم تو اصلی و باقی طفیل تو اند ٭ تو شاهی و مجموع خیل تو اند ٭
وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم علیه السلام مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از جملهٔ شرک آورندگان تعریض کفار قریش ست که می گفتند
که ما کیش پدر خود ابراهیم علیه الصلوة و السلام داریم
آورده اند که حق سبحانه و تعالی امر کرد موسی را علیه السلام
که بنی اسرائیل را بگو که تا روز جمعه از اشتغال بهمهمات آن
برطرف شده بپرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید
اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میانهٔ ایشان
نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار
می کنیم که حق سبحانه و تعالی دران روز از آفریدن خلق عالم
فارغ شده و قومی بران رفتند که یک شنبه اولی ست
زیرا که دران روز ابتدای آفرینش خلق کرده خدا تعالی
بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه
برایشان فرض کرده و دران باب تشددی عظیم

فرمود

فرمود چنانچه می فرماید إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست
که نهاده شد تعظیم شنبه یعنی نوشته گشت بفرضیت
عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا بر آنان که اختلاف کردند
فِيهِ در وی و تعظیم سبت آن بود که دران روز کسب نکنند
و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید کبیر و جز
پرستش حق بکاری اشتغال ننمایند و این تکلیفی بغایت
شاق بود برایشان و در زاد المسیر آورده که حضرت
موسی علیه السلام یکی را دید که روز شنبه متاع بر داشته
بجائی می برد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش را بجایی
بیفکندند که مرغان مردارخوار چهل روز از اجزا و احشاء
می خوردند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که خداوند تو
لَيَحْكُمُ هر آئینه حکم خواهد کرد بَيْنَهُمْ میانهٔ ایشان
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
دران چیز که بودند که از سرکشی و جهل دران چیز
اختلاف می کردند یعنی در روز معتبر برای عبادت
در بیان فرموده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت را در روز جمعه را

نوشته بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان دران اختلاف نمودند
وخدای تعالی ما را بدان راه نمود قلت الیوم والیهود
غدًا والنصاری بعد غدٍ اُدعُ بخوان ای محمد صلی الله
علیه وسلم خلق را اِلی سَبِیلِ رَبِّکَ براه پروردگار
خود بِالحِکمَةِ بسخنی محکم یعنی دلیل که حق را ثابت وشبهه را
زایل گرداند وَالمَوعِظَةِ الحَسَنَةِ وبه پند نیکو
که خطابات مقنعه وحکایات نافعه است وَجَادِلهُم
وجدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِی هِیَ اَحسَن
براهی که او نیکوترست یعنی برفق وخوش خوئی وترتیب مقدمات — أحسن
ظاهر گفته اند حکمت برای دعوت خواص است وموعظه حسنه
برای ارشاد عوام وجدال برای دفع معاندان در ترجمه
رشف آورده که طرق ثلثه دعوت اشارت است بمناهج
ثلثه اصول اعنی حقیقت وطریقت وشریعت چه بعضی
از محققان حقیقة آنرا گویند که بنده را بی واسطه از حق
حاصل آید وشریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد
وطریقت رعایت ادبست وطریقت سلوک و بعد ما
که باب دعوات از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمتست — بعد ازان که

وآن

وآن موهبت جزیل بوساطت جبرئیل فایض شده وحقیقت عبارتست
از کرامتی که خلق را دران مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب
حکمت بمورد حقیقت مناسبست دوم باب موعظه حسنه وتخصیص
آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادبست ونیکوئی وآن محافظت
جانب رفق وخوش خوئیست اولی مینماید سیم باب مجادله
بالتی هی احسن وآن مختص براه شریعتست که مبنای
آن بر تکلیف احکام وبیان اوامر حلال وحرام است وتبیین
وتوضیح آن بشواهد وبراهین محتاج ونجح ودلایل مفتقر
وازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام و — علیه الصلوة والسلام
شمول آن بر طوایف خواص وعوام را معلوم ومفهوم
می گردد وازین سخنان شیخ عطارست قدس سره نظم نور او
چون اصل موجودات بود ذات او چون معطی هر ذات بود
واجب آمد دعوت هر دو جهانش دعوت ذرات پیدا ونهانش
اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ اَعلَمُ اوست
داناتر بِمَن ضَلَّ بآن کس که گمراه شد عَن سَبِیلِهِ
از راه حق که اسلام است وَهُوَ اَعلَمُ واوست
داناتر بِالمُهتَدِینَ براه یافتگان ودبرتو که مهدی غیر

از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم روز حرب احد سید الشهدا حمزه
رضی الله عنه مثله کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود
بخدای که اگر ما ظفر دهند خدای تعالی بر ایشان هر آینه — سوگند
مثله کنیم هفتاد تن را بعوض تو حضرت حق تعالی آیت فرستاد
که وان عاقبتم اگر عقوبت کنید پاداش کسی که با شما
عقوبت کرده باشد فعاقبوا پس عقوبت کنید بمثل
ما عوقبتم بمانند آن که عقوبت کرده شده اید به
هر آن یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی را — از ستمها
مثله کنید نه هفتاد را ولئن صبرتم و اگر صبر کنید
از عقوبت او بگذرید لهو هر آینه آن صبر خیر
للصابرین بهتر است مر صابران را از انتقام و وضع
[illegible] مختصر است از شما خدای بر ایشان بر آن که صابر اند
آورده اند که آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از
نزول این آیت ترک عقوبت فرمود و کفارت سوگند داد
واصبر و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسید وما صبرک — ای محمد
و نیست شکیبائی تو الا بالله مگر بتوفیق و دعوت خدای

ولاتحزن

ولا تحزن علیهم و اندوهناک مباش بر اعراض کافران
از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو ولا تک و مباش
فی ضیق در تنگدلی مما یمکرون از آنچه می سگالند
از بدی ان الله بدرستی که خدای بنصرت و معونت
مع الذین اتقوا با آنانست که پرهیز کردند از شرک
و معصیت والذین هم و با آنان که ایشان محسنون
نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی
اشارت است بتعظیم امر خدای و احسان عبارت از شفقت
بر خلق خدای و مدار کار اسلام برین دو صفت ست نظم
ز احسان خاطر مردم شود شاد ز تقوی خانه دین گردد آباد
بسوی این صفتها گر شتابی رضای خلق و خالق هر دو یابی

سورة بنی اسرائیل مائة واحدی عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الذی پاکی و بی عیبی آنراست که بجهت کرامت
اسری بعبده ببرد بنده خود را که محمد صلی الله — اسم شریف او
علیه وسلم است لیلا شبی یعنی در بعضی از شب من
المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است

یا از خانهٔ امهانی چه مکه وحریم او همه مسجد بود الی المسجد الا
قصی بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس الذی
بارکنا آن مسجدی که برکت کردیم حوله گرد اگرد او که
ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی و متعبد انبیا
ساختیم و هم برکت دنیا که محفوف گردانیدیم او را باشجار و انهار
و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی بدانجا محمد را صلی الله
علیه وسلم بردیم لنریه تا بنمائیم او را من آیتنا از
دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس
را مشاهده نمود و انبیا را دید و وقوف بر مقامات ایشان
حاصل کرده و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر
علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده و در ماه
او اختلاف کرده اند که ربیع الاول است یا رمضان یا شوال
یا ربیع الآخر و اشهر آنست که شب بیست و هفتم است از رجب
و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر
آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبهٔ قربت باحادیث
صحیح مشهور که قریبست بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن
کند ضال و مبتدع باشد نظم شاهد معراج نبی و او ست

آنکه مفری نیست بدین کافر است دستکه سلطنت این وصال
ینت بیامردی خیل خیال عقل چه داند چه مقامست این
عشق شناسد که چه دامست این و معتقد اکثر اهل اسلام
آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بود معاً و در بیداری
واقع شده و آنان که درین قصه ثقل جسد را مانع دانند از صعود
ارباب بدعتند و منکر قدرت نظم آن که سرشت تنش از جان بود
یسر عروج تنش آسان بود و دران شب جبرئیل با فوجی از ملایکه
آمد و آنحضرت را از حجرهٔ ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام
برد و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته مبارک
و باندک فرصتی به بیت المقدس رسانیده بشی رخ تافته زین دیر
فانی بخلوت در سرای ام هانی رسیدش جبرئیل از بیت معمور
براق برق سیر آورده از نور قوی پشت و گران سیر و سبک خیز
براندن دورین وقت شدن تیز و روایت صحیح آنست که
آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در بیت المقدس انبیا
و ملایکه را دید و ایشان را امامت کرده از صخره بمعراج
بر آمد بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم
و در دوم عیسی علیه السلام و یحیی و در سیوم یوسف علیه السلام آسمان

و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم
ابراهیم علیه السلام دید و بر ایشان سلام کرد و جواب
بر سبیل اکرام بشنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر
و نهر الرحمة بنظر وی در آمد و جبرئیل علیه السلام نزدیک حجاب
از مرافقت او باز ایستاد و گفت لو دنوت انملة لاحترقت
نظم چنان گرم در تیه قربت براند که در سدره جبرئیل از او باز ماند
و از انجا تنها حجاب نور ظلمت قطع کرده بجلی رسید که براق نیز
از رفتن فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید
و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب اُدْنُ مِنّی بشنید و در هر نوبت
آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر ثُمَّ دَنٰی نهاد
از انجا بر منظر فَتَدَلّٰی جلوه کرد پس بخلوت گاه خاص مکان قاب
قوسین اَوْ اَدْنٰی در آمد و اسرار فَاَوْحٰی اِلٰی عَبْدِهٖ مَا اَوْحٰی
استماع فرمود شعر کلامی سرمدی بی نقل بشنید خداوند جهان را
بی جهت دید بدید آنچه از حد دیدن برون بود مپرس از ما که کیفیت
که چون بود بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات
التحیات لله والصلوات والطیبات بجای آورد و باکرام
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهٗ مخاطب گشت

و در تشریف

و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخت فرمود
که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین نظم چو کرده
دعاهای لطف در گوش نکرده امت خود را فراموش
و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات
آن بنظر آنحضرت آوردند و هدیه نماز برای امت مرحومه اش
تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه شد کاروانها
قریش را دید و مدت این سفر ساعتی و بقولی چهار ساعت
بوده نظم ره از اندازه برون رفته نمی توان برد که چون
رفته عقل درین واقعه حاشا کند عشق نه حاشا که تماشا کند
آورده اند که چون بامداد همین شب قصه معراج تقریر فرمود آنحضرت
مومنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانها
بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد پیش نظر آنحضرت متمثل گشت
از هر چه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانها خود خبر
جستند بتصریح با ایشان گفت و آنرا که مدد توفیق طریق نمود
در انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه آنحضرت را بمعراج
برد تا انتهاء ملک و ملکوت بنمود و دیگران که تکذیب و تصدیق
منکر و مقر ظاهر کردد اِنَّهٗ برستی که خدای هُوَ السَّمِیْعُ

اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب ایشان الْبَصِيرُ بینا
باحوال مومنان در تصدیق ایشان و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع
و مبصر است یعنی شنواینده محمد را صلی الله علیه وسلم کلام نماینده
خود و نموده اورا آیات قدرت بر دوام خود و بعضی
ضمیر را عاید بآنحضرت دارند در نفحات مذکور است
که بدرستی که محمد صلی الله علیه وسلم شنوا بود مر آن چیز را
که بدان خطابش کردند و بینا بود مر چیزی را که بوی نمودند
در بحر الحقایق آورده که نمودیم اورا از آیاتی که مخصوص است
بجلال و جمال ما انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا نظم
چو در مکتب بی نشانی رسید * چه گویم که آنجا چه دید و شنید *
ورق در نوشتند کم شد سبق * شنیدن بحق بود و دیدن بحق *
و چون در مرآت الصفات معجزات المصطفی قصه معراج
بر سبیل استقصار آورده ایم و نکات و دقایق و حقایق
عروج و نزول و ادله قاطعه بر اثبات آن و دفع و منع
منکران بطریق استیعاد کرده اینجا بساط اطناب مطوی
ساخته رجوع نموده شد بجواهر التفسیر والله علیم و خبیر
وَآتَيْنَا وداديم ما مُوسَى الْكِتَابَ موسی علیه السلام

السمیع ای البصیر

را توریت

را توریت وَجَعَلْنَاهُ و ساختیم کتاب یا موسی علیه السلام
هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راهنماینده فرزندان
یعقوب را علیه السلام و گفتیم مر ایشان را أَلَّا تَتَّخِذُوا
آنکه فرا مگیرید مِنْ دُونِي بجز من وَكِيلًا
پروردگاری که مهم خود بوی گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ
حَمَلْنَا ای ذریت آن کسی که برداشتیم او را در کشتی مَعَ نُوحٍ
با نوح علیه السلام مراد سام است که ابراهیم علیه السلام که جد
بنی اسرائیل است از نسل او بود یعنی نعمت نجات از طوفان
که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکرانه آن بجا آرید
إِنَّهُ بدرستی که نوح علیه السلام كَانَ بود عَبْدًا
شَكُورًا بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و
شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدا را شکر
گفتی این ترغیب است مر ذریت آدم را باقتدا او در شکر نعمت
الهی که موجب مزید است لئن شکرتم لازیدنکم وَقَضَيْنَا
و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ
بسوی فرزندان یعقوب فِي الْكِتَابِ در توریت
و بیان کردیم که بخدای شما لَتُفْسِدُنَّ هر آینه فساد کنید

و تباهی از شما در وجود آید فِی الْأَرْضِ در زمین شام
مَرَّتَيْنِ دو بار فساد اول ایشان مخالفت احکام توریت
بود و ناشنیدن امر ارمیا علیه السلام که پیغمبر ایشان بود و فساد
ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی علیه السلام ایشان را حق سبحانه
و تعالی خبر داد که شما دو نوبت فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ
و بلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلند شدنی بزرگ یعنی
سرکشی خواهید کرد از طاعات من و تکبر خواهید نمود
با فزید کار خود فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا
وعده عقاب فساد اول از ان هر دو بَعَثْنَا برانگیزیم
و مسلط کنیم عَلَيْكُمْ بر شما عِبَادًا لَنَا
بندگانی که مرا هستند اضافت خلق هست نه اضافت
مدح مراد بخت نصر ست بقول اصح و گفته اند جالوت بود یا
سنحاریب یا رئیس عمالقه پس صفت آن ها می کند و می
گوید که أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار
سخت و میاطی گفت که مهیب باشند آوازهای ایشان
چون رعد چشمهای ایشان چون برق فَجَاسُوا
پس درآیند خِلَالَ الدِّيَارِ میانه سرای های ایشان

ارمیا

هر آینه

برار

برای قتل و غارت و اسیر وَكَانَ و هست این حکم وَعْدًا
مَفْعُولًا وعده کرده شده یعنی برای لابد است از ان که
بشود ثُمَّ رَدَدْنَا پس باز گردانیم لَكُمُ الْكَرَّةَ
برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را
قتل و غارت کردند و مقهور و مغلوب سازید ایشان را وَأَمْدَدْنَاكُمْ
و مدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها از هر نوع وَبَنِينَ
و بزیادتی پسران وَجَعَلْنَاكُمْ و سازیم شما را أَكْثَرَ
بیشتر از بیشتر نَفِيرًا از روی عدد یعنی زیاده سازیم
از انچه پیش از قتل بود تا مجتمع شده توانید بر خصمان مقاومت
کردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نیکویی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَ
نْفُسِكُمْ نیکویی کرده باشید بانفسهای خود چه ثواب
آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ و اگر بدی کنید فَلَهَا
پس وبال آن مر نفس شما را باشد و بس در مدارک از مرتضی علی
کرم الله وجهه نقل می کند که من هرگز با کسی نیکویی نکرده ام
و بدی نیز بکسی نرسانیده ام پس این آیت خوانده یعنی هر چه کسی
می کند با نفس خود می کند در جهان گر نیک و گر بد کرده ام
هر چه کردم جمله با خود کرده ام فَإِذَا جَاءَ پس چون بیا

وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم
و بعد الفساد بعد دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید
که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما
یعنی طیطوس رومی و قوم او را برانگیزیم لِيَسُوءُوا تا
آن گروه فرستادن و برانگیختن بد سازد وُجُوهَكُمْ
روی های شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پیدا کنند
و حفص لیسوء می خواند یعنی تا آن قوم روی های شما را
بد سازد وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند بیت
المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانچه در آمدند در وی
أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنان که نوبت اول چنانچه
اول قوم بخت نصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس
نیز در آیند وَلِيُتَبِّرُوا و تا هلاک کنند و نیست سازند
مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بران تَتْبِيرًا هلاک کردنی
درین قصه خلاف بسیار است و هر مفسری که نقلی بدو رسیده
ایراد نموده و قول اصح و اشهر که در مختار القصص و غیر
آن از کتبی که اخبار انبیاء علیهم السلام نوشته اند
چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام

طیطوس

بصدیقه

بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام و او مردی
ضعیف حال و اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت
ایلیا بستند و متوجه آن صوب شدند اول سنحاریب ملک
موصل بیامد و متعاقب او سلیمان پادشاه آذربیجان
برسید و هر دو تلاش شهر بیت المقدس نمودند با یکدیگر
محاربه آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال
پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج در آمد
نظم سپه داران سپه در هم فکندند : صدای مرگ در عالم
فکندند : ز پیکان عالمی را ژاله بگرفت : ز خون روی زمین
را لاله بگرفت : عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نمود
هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان
بیشتر بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم و ملک
سقالبه و سلطان اندلس هر یکی با لشکر جرار کارگذار از اهل
تیغ زن و نیزه گذار بر در بیت المقدس جمع شدند
و چون رتبه سلطنت شوکت بر نتابد ایشان نیز آغاز
نزاع کرده با لشکر آرائی و نبرد آزمائی قیام و اهتمام
نمودند ۝ در افتادند همچون شیر غران بگرز و نیزه و شمشیر

گریزان از بنی اسرائیل دعای اللّهم اشغل الظالمین بالظالمین
واخرجنا من بینهم سالمین آغاز کردند و نکبت و نکبت
عثار ادبار بر دیده آن خاک ساران پاشیده هزیمت
را غنیمت دانسته و دلها را بر فرار قرار داده
از یک دیگر گریزان شدند نه جای قرار و نه راه
گریز نهادند ناکام رو در گریز اموال ایشان نیز
در دست بنی اسرائیل در آمد و چون غنیمت پنج لک عظیم
در حوزه تصرف در آوردند بحکم ان الانسان لیطغی
ان راه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان برآورده دست
تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریت را بر طرف
نهادند هر چند ارمیا پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا
پند داد و گفت از آنچه در توریت مقرر شده این فساد
اول است مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید
نشنیدند حق سبحانه و تعالی بخت نصر مجوسی را که کاتب
سنحاریب بود بعد از فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید
بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب آغاز کرد
غالب شد و مسجد را خراب ساخته توریت را بسوخت

و هفتاد

و هفتاد هزار بنی اسرائیل را برده گرفت این عقوبت
اول بود بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل
خواسته بود ازین حال خبر یافت مال بسیار گرفت و سی
هزار بنا و سایر عمله با خود آورد و سی سال بعمارت ولایت
ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیل
خوش حال شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد
نهاد باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر بر زده
یحیی معصوم علیه السلام را بقتل رسانیدند و قصد هلاک
عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید و طیطوس
نصرانی بر ایشان غلبه کرده بار دیگر مسجد را خراب کرده
واندوختهای ایشان را بغارت برده و حق سبحانه و تعالی
در توریت بعد از وعده عقوبت دو کرت با ایشان
گفته بود که عَسَى رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما
بعد از عقوبت ثانیه اگر توبه کنید تحقیق است أَنْ يَرْحَمَكُمْ
انکه رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد وَإِنْ
عُدْتُمْ و اگر باز گردید بنوبتی دیگر بنافرمانی
عُدْنَا باز گردیم بنوبت سیم بعقوبت دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ

وطیطوس

وکردانیدیم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناکرویدگان حَصِيرًا
زندانی که در انجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی
اسرائیل نوبت سیم عود کردند تا بزمن حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم و بعضی قتل و جلا و جزیه و خواری مبتلا بعاقبت گشتند
إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قران يَهْدِي
راه می نماید لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ براهی که آن راستترست و پاینده
تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ
ومژده می دهد قران مر گرویدگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ آنانرا که می کنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ
با آن که ایشانراست أَجْرًا كَبِيرًا مزد بزرگتر یعنی بهشت
وَأَنَّ الَّذِينَ وهم بشارت می دهد مومنان را بانکه آنانکه
لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای آن جهان
أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم برای ایشان عَذَابًا
أَلِيمًا عذابی دالم یعنی آتش دوزخ پس مومنانرا دو بشارتست
ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ
و دعا می کند آدمی خدا را می خواند در وقت غضب بِالشَّرِّ
ببدی بر نفس و اهل و مال خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او

به نیکوی

به نیکوی مراد نضر بن حارث است که عذاب خدای می دعا می خواست
که امطر علینا حجارة من السماء وَكَانَ الْإِنْسَانُ
و هست آدمی عَجُولًا شتاب کننده در دعا بی تامل در عاقبت
آن یا تعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی نه در سرا تحمل دارد و
نه در ضراء نه در گرما شکیبا است و نه در سرما وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ وگردانیدیم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت
که دلالت کند بتعاقب یک دیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره
فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ آیتی را که شب است
یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ
النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن
که در وی همه چیز بینند لِتَبْتَغُوا تا طلب کنند در روشنی او فَضْلًا
مِنْ رَبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته اند
آیة روز آفتاب است و آیة شب ماه و محو آیة شب نقصان نور ماهتاب
ماه است از بدریة تا محاق و در لباب از ابن عباس رضی الله عنه
نقل می کند که پیش ازین ماه و آفتاب در نورت یکی
دیگر بودند بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه و تعالی
جبرئیل علیه السلام فرستاد تا پر خود را بر روی ماه مالید

محاق: نو بر آمدن ماه در آخر ماه

و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیت برین
قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن کنداشتیم
تا شما روز در پی اکتساب معاش خود روید وَلِتَعْلَمُوا اختصاص
و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِينَ
شمار سالها را وَالْحِسَابَ و حساب اجال و مواسم
اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را که بدان محتاجید از مهمات
دینی و دنیوی فَصَّلْنَاهُ بیان کرده ایم در قرآن
یعنی پیدا و هویدا ساخته تَفْصِيلًا بیان کردنی وَكُلَّ
إِنسَانٍ و هر آدمی را خواه مومن خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ
طَائِرَهُ اکرام کردیم او را عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند لازم کرده ایم
در روز ازل از کردار او و الزام ساختیم فِي عُنُقِهِ
در گردن آن یعنی او را ناچارست ازان و آن ملازم اوست
چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر از مجاهد رحمة الله
نقل می کند که هر مولودی را کتابی است از گردن او آویخته
و در انجا نوشته که شقی ام سعید و بعضی بر انند که اعراب
بر پریدن مرغ از طرف راست و چپ یا صاحب سفر تفال می کردند
از جانب او یمین نشانه یمن می گرفته اند و طرف شمال را

بشامت نسبت می داده اند پس اینجا استعارت کرده است
طایر را بآنچه سبب خیر و شر بوده اند پس در عین المعانی
گفته که طایر آن کتابست که روز قیامت بران پران بدست
بنده آید و معنی فی عنقه آنست که عهد او در گردن اوست
وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز كِتَابًا نوشته که صحیفه عمل اوست يَلْقَاهُ
مَنشُورًا ببیند آن کتاب را باز گشاده در بیتان آورده
که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او در پیچند و چون مبعوث
شود باز گشاده بدست وی دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ
بخوان نامه اعمال نوشته خود را دران روز همه آدمیان
خواننده خواهند بود و خطاب بهر یک خواهد رسید که نامه اعمال
خود را املا کرده بخوان كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ
بس است امروز نفس تو عَلَيْكَ بر تو حَسِيبًا شمار
کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق را چه نوع باز داشتی
بشی عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرموده که حاسبوا قبل ان
تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود پیش نه و در نگر که از نیک و بد
چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک احوال خود

کوشش که فردا مجال تلافی نخواهد بود والیوم عمل بلا حساب وغدا
حساب بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خود را گفت
امروز هرچه با مردم گویی وهرچه از ایشان بشنوی وهر عمل که کنی
بنماز شام با من بگوی وحرکات وسکنات خویش همه با من
عرض کن آن پسر شام بکلفتی تمام یک روزه کردار وگفتار
خود با پدر باز گفت پدر روز دیگر همین حال از پسر خود درخواست
پسر گفت ای پدر زینهار هرچه خواهی از رنج وکلفت بکشیم
این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر فرمود که من ترا درین
کار بند داوم تا بیدار وهشیار باشی واز موقف حساب گفتار
غافل نباشی وترا طاقت یک روزه حساب دادن با پدر نیست
حساب همه عمر با حق تعالی چون بازخواهی داد ونشنوی
تو نمی دانی حساب صبح وشام پس حساب عمر چون کویی
تمام زین عملهای نه بر نهج صواب نیست جز شرمندگی وقت
حساب من اهتدى هرکه راه یابد وبراه راست
رود فانما يهتدي پس جز این نیست که راه می‌یابد
لنفسه برای نفس خود یعنی راه یافتن او اورا نجات
خواهد داد وپس ومن ضل وهرکه گمراه شد فانما

یضل

یضل پس جز این نیست که گمراه می‌شود علیها بر تن خود یعنی
گمراهی او اورا هلاک خواهد کرد وپس ولا تزر وازرة
وبر ندارد وهیچ تنی بردارنده وزر اخرى گناه تن دیگر
ولید مغیره کافر از امی گفت که متابعت من کنید ومن گناهان
شمارا بردارم حق سبحانه وتعالی می‌فرماید که هر تنی بار خود
بر خواهد داشت نه بار دیگری وما كنا معذبين
ونیستیم ما عذاب کننده قومی را حتى نبعث تا وقتی که برانگیزیم
وبفرستیم رسولا فرستاده‌ای برایشان تا ایشانرا براه راست
خواند وحجت برایشان لازم کند واذا اردنا وچون
خواهیم ما ان نهلك قرية آنکه هلاک کردانیم اهل شهری
ودیهی را امرنا بسیار کردانیم مترفيها متنعمان امر کنیم
آن موضع را یا امر کنیم جباران وسرکشان آن شهر را بفرمان
برداری بر زبان رسولی که مبعوث برایشان است ففسقوا
پس ایشان از سخن رسول بیرون روند وتمرد کنند فيها
دران شهرها فحق پس واجب شود عليها القول
بر اهل آن دیه کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی
یعنی مستوجب عقوبت شوند فدمرناها پس از بنیاد

برکنیم ایشان را وخراب سازیم منازل ایشان را تَدْمِيرًا
خراب کردنی واز بنیاد برکندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا وچه بسیار
هلاک کرده ایم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ
نُوحٍ از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد وثمود
وامثال ایشان وقرنی صد وبیست وسالست یا چهل یا هشتاد
یا کمتر که اعمال اهل آن عصر از ان درنگذرد وَكَفَىٰ
بِرَبِّكَ وبسنده است آفریدگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ
بگناه بندگان خود خَبِيرًا دانا که ذنوب پنهان ایشان را
داند بَصِيرًا بینا که خطیات آشکارای ایشان را بیند
آورده اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون میرفتند
وغرض ایشان حصول غنیمت بود نه حصول مجاهدت حق سبحانه
وتعالی فرمود که مَنْ كَانَ هر که باشد از روی خساست
همت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده
را یعنی نعمت ولذت او را عَجَّلْنَا بشتابانیم لَهُ
برای او فِيهَا در دنیا مَا نَشَاءُ آنچه ما خواهیم از نعمتها
لِمَنْ نُرِيدُ از برای آن کس که ما خواهیم از طالبان دنیا
ثُمَّ جَعَلْنَا پس آماده کنیم لَهُ جَهَنَّمَ برای او دوزخ

را در آخرت

را در آخرت يَصْلَاهَا در آید بدوزخ مَذْمُومًا
نکوهیده مَدْحُورًا رانده شده از رحمت خدایی
وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وهر که خواهد آخرت را یعنی بهشت
را وَسَعَىٰ لَهَا وبشتابد برای او یعنی سعی کند باعمال نکو
در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ
وحال آن که او مومن باشد بایمان خالی از شایبه شرک
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی
طلب آخرت و سعی و ایمان كَانَ سَعْيُهُمْ هست شتافتن
ایشان مَشْكُورًا مقبول وپسندیده نزدیک خدای كُلًّا
هر یکی را از این دو گروه که طالبان دنیی وجویندگان عقبی اند
نُمِدُّ امداد کنیم وعطا دهیم هَٰؤُلَاءِ آن گروه را بمقدار
کفایت وَهَٰؤُلَاءِ وآن گروه را بمقدار همت یعنی هیچ
کدام را محروم نه گردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ
وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ
ونیست عطای آفریدگار تو
از عطای آفریدگار تو مَحْظُورًا منع کرده وباز داشته
از مومن وکافر ومومن را در هر دو سرای وکافر را همین
در دنیا انْظُرْ بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت كَيْفَ
فَضَّلْنَا چگونه افزونی داده ایم بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را

عَلیٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را
وران وجمعی را نه یا تفضیل دادیم برخی را که طالب آخرتند برخی که توفیق
جوینده دنیا اند وَلَلْاٰخِرَةُ وهر آینه آن سرای آخرت
اَکْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرگترست از روی درجات وَاَکْبَرُ
و بزرگترست تَفْضِیْلًا از جهت تفضیل یعنی تفاوت در
آخرت بیشترست زیرا که تفاوت بهشت بر درجات است و از درجه
تا درجهٔ دیگر برتر ازو مابین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت
دوزخ بدرکات است و از درکه تا درکه بزیرتر ازو همین مقدار
بعد خواهد بود لَاتَجْعَلْ فرا مگیر ای آدمی مَعَ اللّٰهِ با خدای
اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر فَتَقْعُدَ پس نشینی در دوزخ جاودان
مَذْمُوْمًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَخْذُوْلًا فروگذاشته
یعنی محروم از همه نیکویها وَقَضٰی رَبُّکَ و حکم کرد پروردگار
تو ای محمد بر مکلفان اَنْ لَاتَعْبُدُوْا بآن که مپرستید
اِلَّا اِیَّاهُ مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت
تعظیم است و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد
وَبِالْوَالِدَیْنِ و دیگر آن که نیکوی کنید با پدر و مادر
اِحْسَانًا نیکوی کردنی عبادت خود را با احسان والدین

مقترن

مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریبند مر وجود و تربیت
اولاد را اِمَّا یَبْلُغَنَّ اگر برسد عِنْدَکَ الْکِبَرَ
نزدیک تو بزرگسالی و کبر سن اَحَدُهُمَا یکی از ایشان
اَوْ کِلَاهُمَا یا هر دو ایشان را یعنی برسند تا بزرگ و پیر
شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ پس مگوی لَهُمَا
اُفٍّ مر ایشان را اف و آن کلمه زجر است که چون کسی از چیزی
تنگ آید یا برو گران گردد یا بناپاکی آلوده شود این کلمه می گوید
که حق سبحانه و تعالی فرمود که این کلمه ایشان را مگوی یعنی از ایشان
تنگ میا و صحبت ایشان را اکراه مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا
و بانگ مر ایشان را مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده
وَقُلْ لَهُمَا و بگوی مر ایشان را قَوْلًا کَرِیْمًا
سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان
و گفته اند با ایشان سخن چنان گوی که بنده کند کار عاجز
با خواجه خشمناک درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا
و فرو گیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع
را یعنی با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر
مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو در وجود

محتاج ایشان بوده در تربیت وایشان امروز محتاج تواند
در خدمت و تقویت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی ای محمد
ای پروردگار من بخشای برایشان كَمَا رَبَّيَانِي همچنان که
بپروریدند مرا صَغِيرًا در حالتی که خورد بودم و حقیقت دعا
رحمت از ولد در حق والدین آن است که اگر مومن اند ایشان را
ببهشت رساند و اگر کافر اند بگو اله نما ایشان را باسلام و ایمان و خشنودی
حضرت الهی برضای والدین باز بسته است مَنْ رَضِيَ عَنْهُ
وَالِدَاهُ فَأَنَا عَنْهُ رَاضٍ پس سوابق حقوق ایشان را بلواحق
عقوق خویش نباید رفت نظم انکه تنت پاره از جان اوست
قطره از چشمه حیوان اوست آب از و دیده نهال ترست
شیر از و خورده لبان ترست زو بشریت چو قوت بود خوش
خوار این چه مروت بود رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما داناترست
بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بانچه در تنهای شماست از بر والدین
و عقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید
شایستگان یعنی نیکویی کنند بمادر و پدر فَإِنَّهُ كَانَ
پس بدرستی که هست خدای لِلْأَوَّابِينَ مر توبه آرندگان را
از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او غَفُورًا آمرزنده است

ایشان

وآت

وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ و بده خداوند خویش را حَقَّهُ
آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او امام اعظم رحمه الله
فرموده که حق اقارب آن است که اگر درویش و محتاج باشند
برایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت
رسول اند صلی الله علیه وسلم و حق ایشان اعطاء خمس است
برایشان از انچه حق سبحانه و تعالی فرموده معزز در تفسیر
امام ثعلبی مذکور است که امام علی بن الحسین رضی الله عنهما دی را
از اهل شام پرسید که قران می خوانی گفت آری فرمود که در
سوره بنی اسرائیل خوانده که وآت ذا القربی حقه جواب داد
که خوانده ام و گویا که شما از آن اهل قرابتید که خدای تعالی
امر کرده است باعطاء شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت مائیم
وَالْمِسْكِينَ و بده درویشان را وَابْنَ السَّبِيلِ
و راه گذری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن
یعنی پراکنده مساز مال خود را در انچه نشاید تَبْذِيرًا
پراکنده ساختنی مجاهد رحمة الله فرمود که برابر کوه احد
زر در وجه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه
در باطل خرج نمایند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ

مرویست که

بهوجه

برستی که اسراف کنند کان کانوا هستند اخوان الشیاطین
برادران دیوان یعنی مثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال
عرب هرکرا التزام عادت قومی کند و متابعت امور ایشان
نماید کویند هو اخوه آورده اند که کفار اموال خود را
برباد دسمعه خرج می کردند و جهت یک مهمان شتر متعدد
می کشتند حق تعالی ایشان را نکوهش می کند که در تضییع اموال
امثال دیوانند وکان الشیطن و هست دیو لربه
مر پروردکار خود را کفورا منکر یعنی جاحد نعمت او پس
باید که کسی او را فرمان نبرد در خبرست که بلال و صهیب و خباب
و بعضی از فقرا صحابه رضی الله عنهم اجمعین در برخی اوقات
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی
آن حضرت از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی
آیت آمد که واما تعرضن عنهم و اگر اعراض کنی
از محتاجان صحابه ابتغاء رحمة برای انتظار روزی که
من ربک ترجوها از نزدیک پروردکار خود امید
می داری آن را فقل لهم پس بگوی مر ایشان را
قولا میسورا سخنی نرم و نیکو یاد عاقبت برای درویشان

یاد عاقبت برای ایشان

به آسانی کشیدن بار فقر یا وعده ده ایشان را آورده اند
که بعد از نزول این آیه چون از آن حضرت چیزی طلبیدندی
و حاضر نبودی فرمودی که یرزقنا الله و ایاکم در اسباب
نزول آمده که زنی مسلمه با یهودیه کرو بستند و مضمون کرو
این بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از موسی
کلیم الله سخی تر است و همت سخاوت موسی علیه السلام آن
بود که سایل را رد نمی کرد و بچیزی که از وی فضل بود با سخن
خوش او را خشنود می ساخت القصه از جهت آزمایش دختر خود را
بجناب نبوت مآب فرستاد دخترک آمده گفت که یا رسول الله
مادر من از شما پیراهنی می طلبد حضرت فرمود که زمانی باش
تا پیراهن برسد تو ساعتی دیگر باز آی دخترک بعد از زمانی
باز آمد که مادر من آن پیراهن می طلبد که در بر شماست
حضرت صلوات الله وسلامه علیه بحجره در آمده پیراهن
بیرون کرده بوی داد و خود برهنه نشست بلال قامت
صلوة کشید و یاران منتظر خروج آن حضرت بودند و آن
سبب برهنگی بیرون نمی آمد آیه نازل شد که ولا تجعل یدک
و مساز دست خود را مغلولة الی عنقک

به نیکوئی

برسته بکردن خود تا بر بسط آن قادر توانا نباشی بر بستن دست
کنایت است از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و مکشای
دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ همه کشادن بسط ید عبارت
از عطا و کل البسط اشارت باسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ
که بنشینی مَلُومًا ملامت کرده شده مَحْسُورًا در مانده و
محتاج حق تعالی باعتدال صفت سخا می فرماید و از طرفین او
که تقتیر و تبذیر است منع می کند و در مجمع البحرین ابو قوسی
قطعه در معنی این آیت آمد و هی هذه قطعه مپسند از پی امساک
دست در کردن که خصلتی است نکوهیده پیش اهل نهی مکن
بجانب اسراف نیز چندان میل که هر چه هست بیکدم کنی
ز دست رها چو در میانه این هر دو راه چندانی تفاوت است
که از آفتاب تا ماهی پس اختیار وسط راست در جمیع امور تا بسنها
بر ان دلیل که خیر الامور اوسطها إِنَّ رَبَّكَ
هر آینه پروردگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده می گرداند
روزی را لِمَن يَشَاءُ برای هر که خواهد وَيَقْدِرُ
و تنگ می سازد بر هر که ارادت او اقتضا می کند
و این بسط و قبض از محض حکمت است و کسی را زهره اعتراض

نه دارد

ندارد إِنَّهُ كَانَ هر آینه که او هست بِعِبَادِهِ بمصالح
بندگان خود خَبِيرًا بَصِيرًا دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا
و مکشید أَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را خَشْيَةَ
ع إِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ
ما روزی می دهیم ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را هم پس غم
روزی ایشان مخورید هر که کس او جان دهد نان دهد
إِنَّ قَتْلَهُمْ هر آینه که کشتن ایشان كَانَ خِطْأً
هست خطائی كَبِيرًا بزرگ که مشتمل است بر قطع تناسل
و انقطاع نوع توالد وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا و نزدیک
مشوید بزنا و گرد آن مگردید إِنَّهُ كَانَ هر آینه که زنا هست
فَاحِشَةً عملی زشت وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی است
و در تفسیر زاهدی آورده که راه مغان و گبران است وَلَا
تَقْتُلُوا و مکشید النَّفْسَ الَّتِي آن نفسی را که حَرَّمَ
اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل او را و آن اهل ایمان
اند و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن إِلَّا
بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص برو لازم شود
یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَمَن قُتِلَ

وهر که کشته شود مظلوما در حالتی که ستم سیده باشد یعنی بی موجب
قتل نمود فقد جعلنا پس بدرستی که ما دادیم لولیه مر وارث
او را که بعد از قتل او متولی امر اوست سلطانا تسلطی و قوتی
که قصاص کند قاتل را او یا دیة بستاند فلا یسرف پس باید که
ولی اسراف نکند فی القتل در کشتن انکه قصاص بر وی لازم
شد یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت
که چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله
قاتل کردی حق سبحانه و تعالی از آن نهی فرمود باید که ولی غیر
قاتل را نکشد انه بدرستی که ولی کان منصورا است
یاری داده شده در قصاص بمعونت امرا و حکام ولا تقربوا
و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در آن تصرف مکنید
الا بالتی مگر بآن طریق که شرعا و عرفا هی احسن
آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند
و ربح آن بوصله معایش او نشیند و این معنی را التزام نماید
حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بغایت قوت یعنی ببلوغ
رسد و آثار رشد بر وی ظاهر باشد واوفوا و وفا کنید
بالعهد بعهدی که بسته است خدای با شما از تکلیف

ترغیب یا به پیمانی که با یکدیگر می بندید ان العهد
بدرستی که صاحب پیمان کان مسئولا هست سوال کرده شده
یعنی او را از نقض آن و وفای آن خواهند پرسید سلمی رحمه الله
آورده که خدای را عهدها است بر جوارح آدمی بملازمت آداب
و بر نفس او باداء فرایض و بر دل او بخوف و خشیة و بر روح او
بانکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او بآن که مشاهده ماسوی
نکند و از هر عهدی خواهند پرسید تا کسی از عهده این عهد
چون آید بیرون واوفوا الکیل و تمام بپیمایید کیل را — و راست
اذا کلتم چون بپیمایید برای دیگری وزنوا و بسنجید
بالقسطاس المستقیم بترازوی راست یا بکیل
ذلک این تمام پیمودن و راست سنجیدن خیر بهتر است
آن شما را از خیانت واحسن تاویلا و نیکوتر از جهت
عاقبت ولا تقف و از پی مرو ما لیس لک آن چیز را که
نیست ترا به علم بآن چیز دانائی یعنی بتقلید و گمان
از پی چیزی مرو تا ندانی مگوی دانستم تا ندیدی مگوی که دیدم — چیز ندانسته را مگوی که هست
تا نشنوی مگوی که شنیدم محمد بن الحنیفه رضی الله عنه در معنی آیة
فرمود که گواهی دروغ مده ان السمع بدرستی که گوش

وَالْبَصَرَ وچشم وَالْفُؤَادَ ودل كُلُّ أُولَئِكَ هریک ازینها
كَانَ عَنْهُ باشد از تن خود مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی ازینان
خواهند پرسید که صاحبت شما باشما چه معامله کرده یا از سمع سوال
کنند که چون شنیدی وچرا شنیدی وچشم را گویند که چه دیدی
وچرا دیدی واز دل پرسند که چه دانستی وچرا دانستی وَلَا تَمْشِ
فِي الْأَرْضِ ومرو در زمین مَرَحًا رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام
چنانچه متکبران خرامند إِنَّكَ بدرستی که تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ
نتوانی شکافت زمین را بپای در وی کشیدن وَلَنْ تَبْلُغَ
الْجِبَالَ ونرسی بکوهها طُولًا از روی درازی قامت
یعنی کسی که زمین را نتواند درید وباکوه همسری نتواند نمود او را
تکبر وتعظم چرا باید کردن نظم زخاک آفریدت خداوند پاک
پس ای بنده افتادگی کن چو خاک كُلُّ ذَلِكَ همه این ها
که شمرده شد یعنی اوامر ونواهی که از آیة لا تجعل مع الله الها
آخر تا اینجا مذکور گشت وآن یازده امر وچهارده نهی است وابن
عباس رضی الله عنه فرمود که این ها در الواح موسی علیه السلام
مکتوب بود كَانَ سَيِّئُهُ هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است
از ان عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا نزدیک پروردگار تو

ناپسندیدها

ناپسندیده ذَلِكَ آنچه مذکور شده از احکام مِمَّا أَوْحَى
از ان چیز است که وحی کرد إِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو
مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی که شناختن حق است لذاته ودانستن خیر
العمل. وَلَا تَجْعَلْ وفرامگیر مَعَ اللَّهِ باخدای إِلَهًا
آخَرَ خدای دیگر تکریر این حکم تنبیه است بران که توحید اصل
همه احکام است وهذا در مفتتح ومختتم این امور نهی فرموده
از شرک ودر اول نتیجه که در دنیا بدان مترتب باشد ذکر کرد
که فتقعد ملوما مخذولا ودر آخر عقبی که بدان متفرع خواهد شد
در عقبی ایراد نمود که فَتُلْقَى اگر شرک آری پس انداخته شوی
فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتی که ملامت کرده
شده باشی یعنی ملایک واهل ایمان ترا ملامت کنند مَدْحُورًا
در حالتی که رانده باشی ودور باشی ودر مانده از رحمت خدا
وبعد از نهی شرک عتاب می کند با جمعی که گفتند الملایک
بنات الله ومی گوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید
شما را پروردگار شما بِالْبَنِينَ بپسران وَاتَّخَذَ وفرا
گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتگان
دختران این خلاف آن است که عادت شما بران جاری شده

که از دختران ننگ می دارید و پسران می نازید اِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ
بدرستی که شما می گوئید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرگ که اضافت
ولد می کنید بحق سبحانه و تعالی و نفس خود را تفضیل می نهید
بر وی که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت می دهید وَلَقَدْ
صَرَّفْنَا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم براة خود را از
ولد فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ در چند جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا
تا در یابند و پند پذیر شوند وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا
و زیاده نکرد ایشان را مکرر مبادی و از حق دور شدن
قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم لَوْ كَانَ مَعَهُ
آلِهَةٌ اگر بودندی بحق خدایان دیگر كَمَا يَقُولُونَ
همچنان که شما ای مشرکان می گوئید و حفص بغیبت می خواند
یعنی چنانچه کافران می گویند إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه آن خدایان
طلب کردندی إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش
یا مالک الملک سَبِيلًا راهی که بدفع آن مشغول شدندی
چنانچه ملوک می کنند یعنی حق سبحانه و تعالی آیت تا بعیبت و نکوهش
ایشان میفرستد اگر ایشان خدای با شریک خدای بودندی
بانیستی که راه منازعت جستندی و عیب و عجز خود را از خود

یا درین سوره

ع

نفی

نفی کردندی سُبْحَانَهُ پاکست خدای تعالی وَتَعَالَىٰ
و برترست عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان می گویند عُلُوًّا
كَبِيرًا برتری بزرگ در تیسیر نقل می کند که یکی از اولاد خباب
بن الارت رضی الله عنه گفت که مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم در دست مبارک وی سنگریزه تسبیح می گفت خدای را چنانچه
همه قوم شنودند و از روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب
خشک چه گونه تسبیح می گوید آیه آمد که تُسَبِّحُ تسبیح می گوید
لَهُ مر خدای را السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ
هفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در ایشانست
از ملایکه و جن و انس وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیزی
از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر تسبیح می گویند خدای را
تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه می کنند او را از سمات نقصان
و ستایش مینمایند بصفات کمال امام قشیری رحمه الله فرموده
که تسبیح میگویند زندگان از اهل زمین و آسمان بزبان قال و باقی از ایشان
بلسان الحال یعنی دلالت می کنند با مکان و حدوث خود بر
صانع واجب قدیمی و این تنزیهست مر او را از لوازم
امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح وی باشند وَلَٰكِنْ

لاارب

لَا تَفْقَهُونَ ولیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ
تسبیح ایشان را که شما را نظری صحیح وعقل صافی که بآن فهم
تسبیح توانید کرد نیست اِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست خدای
حَلِيمًا بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما غَفُورًا
آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آرد در حقایق سلمی
از ابو عثمان مغربی رحمة الله نقل می کنند که تمام مکونات
باختلاف لغات تسبیح الهی می گویند اما آنرا نشنود و فهم نکند
مگر عالمی ربانی که گوش دل او گشاده بود و نعم ما قال نظم
بذکرش هرچه بینی در خروش است * دل داند درین معنی که گوش است
نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست * که هر خاری بتسبیحش زبانیست
در فتوحات مذکور است که اگر مراد ازین تسبیح آن است که اشیا
بلسان الحال گویند پس در ایراد وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ فایده نباشد
و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که بگوش خود بشنیدیم
که سنگی بزبان قال ذکر ملک متعال می گفت و با ما خطابی
کرد چون مخاطبه عارفان و سخنان ادا نمود که هر آدمی
آنرا در نیابد و در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات
موجودات را زبانی است ملکوتی که بتسبیح و حمد حضرت

خداوند ناطق است و بدان زبان عصا در دست حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم تسبیح می گفت و شهادت اعضا
کما انطقنا الله الذی انطق کل شی اشارت بدان است همین
زبان خواهد بود و تتمه سخنان درین باب از جواهر تفسیر
بجواهر مطالعه توان نمود والتوفیق من المنان المعبود
آورده اند که ابوجهل و اضراب او قصد آن کردند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بوقت قرائت قرآن ایذا کنند
حق سبحانه و تعالی آنحضرت را از چشم ایشان بپوشید و آیه
فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون می خوانی
تو قرآنرا جَعَلْنَا بَيْنَكَ میسازیم و می آریم میان تو
وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و میان
آنان که نمی گروند بدان سرای حِجَابًا پرده مَسْتُورًا
پوشیده از حس تا ترا نه بینند و آزاری بتو نرسانند گویند
حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت سنگی برداشته
بطلب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و خواست که بران
حضرت زند او را در خانه ابوبکر رضی الله عنه نشان دادند
بیامد و حضرت در آنجا نشسته بود و قرآن می خواند ام

جمیله صدیق را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرد تا از وی
انتقام کشم ابو بکر گفت که او شاعر نیست که زبان بهجو کسی بگشاید
پس گفت فی جیدها حبل من مسد چیست و او چه داند که در گردن
من چه خواهد بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق
را فرمود که از وی بپرس که درین خانه غیر از تو کسی را می بیند
صدیق رضی الله عنه گفت ای ام جمیل درین خانه غیر از من
کسی را می بینی گفت ای پسر استهزا می کنی بخدای کعبه که نمی بینم
بجز ابن ابی قحافه را پس باز گشت و این آیت نازل شد که
ما ترا بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران می پوشیم وَجَعَلْنَا
و می کنیم یعنی می افکنیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان
أَكِنَّةً پوششها أَن يَفْقَهُوهُ تا در نیابند قرآن را و آن
پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن وَفِي
آذَانِهِمْ و می نهیم در گوشهای ایشان وَقْرًا
گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجز است حیثیه
لفظ و معنی پس از برای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است
ایشانرا از فهم معنی و ادراک لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ
و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ آفریدگار خود را

صدیق

در قرآن

در قرآن وَحْدَهُ یکتا و یگانه وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ
برگردند کافران به پشتهای خود یعنی بعجز باز پس روند نُفُورًا
در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه
ایشان آن است که اله ایشان را با اله خود دیگر کنی نَحْنُ
أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بآنچه ایشان می شنوند
قرانرا بِهِ بسبب آن چیز و برای آن از سخریه و هزل مراد
آنست که قرآن را برای استهزا و طعن در آن می شنوند
إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتی که گوش فرا می دارند بسوی تو
وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ و وقتی که ایشان راز گویند کانند
یعنی پنهان بایک دیگر گویند که کلام وی سحر است و شعر
و در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت که من نمی
نمی دانم که محمد چه می گوید ابو سفیان گفت من بعضی را از سخنان
وی راست می دانم ابو جهل گفت مجنون است ابو لهب
کاهنش خواند ابو مطلب شاعرش لقب نهاد و این آیه در
شان این جماعت است إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن
یا محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را
که شما إِنْ تَتَّبِعُونَ متابعت نمی کنید و از پی نمی روید

دو لهب

إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی سحر کرده شده را یعنی
او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور بمعنی ساحر
باشد چون بائی بمعنی آتی انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چه گونه
ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ بزدند برای تو مثلها و ترا
تمثیل و توصیف کردند بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر فَضَلُّوا
پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
سَبِيلًا پس نمی توانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه
نمی یابند بطعنه تو بر وجهی موجه باشد یا که در کار خود گم شده اند
و حیران مانده در وصف تو سخنان نقیض می گویند گاهی ترا
شاعر می دانند و شعر از کمال عقل توان گفتن و زمانی
مجنون می خوانند و آن زوال عقل ست وَقَالُوا
و گفتند کافران که منکر بعث اند أَإِذَا كُنَّا آیا آن
هنگام که شویم ما بعد از مرگ بر و گذر زمان عِظَامًا استخوانها
وَرُفَاتًا و خاکها خورد و پاره پاره شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما
برانگیخته شدگان شویم خَلْقًا جَدِيدًا آفریده نو
تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوق تر و تازه چون
شود قُلْ كُونُوا بگو گردید شما امر تمثیل ست یعنی اگر فی المثل

گردید بتن

گردید بتن خود حِجَارَةً سنگ أَوْ حَدِيدًا یا آهن
أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از آن چیزها که بزرگ ست
و وقعی دارد فِي صُدُورِكُمْ در سینهای شما مانند
آسمان و کوه و هر چه از قبول حیوة ابعد ست البته حق سبحانه
و تعالی شما را بمیراند و زنده کرداند فَسَيَقُولُونَ پس زود
باشد که گویند مَنْ يُعِيدُنَا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده
سازد بعد از مرگ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ بگو آن کس که
بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید پس آنکه
خاک را تواند جان دادن در بدایت هم خاک را تواند زنده
ساختن در نهایت فَسَيُنْغِضُونَ پس زود باشد که
حرکت دهند إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهای
خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود می جنباند ایشان از روی
انکار و استبعاد سر خود بجنبانند وَيَقُولُونَ و می گویند
مَتَىٰ هُوَ کی خواهد بود این بعث و حشر قُلْ بگو عَسَىٰ
أَنْ يَكُونَ شاید که باشد قَرِيبًا نزدیک هر چه آینده ست
او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد
يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزی که بخواند شما را خدای برای

محاسبه با اسرافیل در نفخهٔ اخیره بجهت قیام از قبور فتستجیبون
پس شما اجابت کنید خدا را با اسرافیل را بحمده در حالتی که
قایل باشید بستایش حق در خبر آمده است که خلایق از قبور
برآمده خاک از سرها افشانند و می گویند سبحانک اللهم
و بحمدک و در تفسیر بصایر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در
آیهٔ فسبح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی آیت چنین بود که خدا
شما را بخواند بامر او اجابت کنید او را وتظنون و گمان
برید از هول که در قبور خود ان لبثتم درنگ کردید الا یقنات
قلیلا مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه بینید زندگی خود را
در دنیا اندک شمرید نسبت به آن پس باید که خردمند
آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک اندک شمرد
شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف
کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند
نظم مرینا توانی که عقبی خری بجز طاعت من ورنه حسرت
بری کسی گوی دولت ز دنیا برد که با خود نصیبی بعقبی برد
آورده اند که مشرکان مکه در ایذاء صحابه قولا و فعلا
تقصیر نمی کردند مومنان صورت حال را بموقف عرض حضرت

رسالت

رسالت پناه رسانیدند بجدال و قتال ایشان دستوری
طلبیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که مرا حق سبحانه
و تعالی درباره ایشان بدین نهی فرموده و آیت آمد که
ع الربع وقل لعبادی و بگو مر بندگان مرا یعنی مومنان را
که با کافران یقولوا التی بگویند کلمه آن را که هی
احسن آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان
درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله در بستان آورده
که یکی مر فاروق رضی الله عنه را دشنام داد او نیز
خواست که در مقابله او دشنام کند حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد
و بعفو فرمود و گویند کلمه احسن شهادتین است یا امر معروف
یا نهی از منکر و محققان برآنند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را
یاد نکنند مگر به نیکی و اگر یکی درشتی کند در برابر او نرمی
سخن گویند ان الشیطن بدرستی که دیو سرکش ینزغ
بینهم دشمنی می افکند میان آدمیان پس ممکن است
که درشتی بازای درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن
صورت بازدیاد مواد فساد کشد ان الشیطان کان
بدرستی که شیطان هست للانسان مر آدمی را عدوا

يُبَيِّنُوا دشمن آشکارا که هر گز صلاح او نخوبید و بجز هلاک او نخواستند رَبُّكُمْ پرورد کار شما أَعْلَمُ بِكُمْ داناترست بحال شما بقول مخاطب مومنانند ایشان را می کویند إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اگر خدای خواهد بخشد بر شما و از جور کافران برهاند أَوْ إِنْ يَشَأْ یا اگر خواهد يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما وگفته اند رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضلال یا باقامت بر گناه بقولی خطاب با کافرانست می فرماید که اگر خواهد بخشد بر شما عذاب بیارا در تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نه فرستادیم ترا ای محمد عَلَيْهِمْ بر کافران وَكِيلًا نگاه بانی که ایشانرا از کفر نگاه داری یا پایند آئی که ایمان ایشان را ضمان شوی و اگر خطاب با مومنانست معنی آیت این باشد که نه فرستادیم ترا بر مومنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ نخواهی شد بکردار ایشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و آفریدکار تو داناترست بِمَنْ

في السموات

فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بآن کس که در زمین و آسمانست یعنی احوال ایشان داند و مصلحت کار ایشان فرو نکذارد در انوار فرموده که قریش استبعاد می کردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی این آیت فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و زمین پس هر که را خواهیم برای نبوت برگزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا و بدرستی که ما افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضی پیغمبرانرا عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را بخلت و موسی را بمکالمت و محمد صلی الله علیه وسلم را و علیهم اجمعین بمعراج و رویت و شفاعت وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم داود را زَبُورًا کتاب زبور پس شرف او بدان کتابست نه بپادشاهی او و در زبور پنجاه سوره است که در وی احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظت و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و ستایش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت چه در اینجا مسطور است که انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم و در آیه و لقد کتبنا فی الزبور ایمای بدین معنی است ٩

ای وصف تو در کتاب موسی ای نعت تو در زبور داود مقصود
توئی در آفرینش باقی بطفیل تست موجود آورده اند که قریش
بقحط و غلا مبتلا شدند حق سبحانه و تعالی بجهت الزام ایشان
این آیه فرستاد که قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگو ای محمد
صلی الله علیه وسلم با کافران که بخوانید آنانرا که گمان بردید
که ایشان خدایانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای تا این بلا از شما
بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمی توانند كَشْفَ الضُّرِّ
برداشتن سختی قحط عَنْكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا و نمی توانند
تغیر دادن آن را یا بردن از قبیله شما بقبیل دیگر آورده اند
که بنو ملیح ملائکه را و بنو خزاعه جن را می پرستیدند چنیان خود ایمان
آوردند و ایشان بر کفر بماندند و آیه آمد که أُولَٰئِكَ آن
گروه ملایکه و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنان که می خوانند
کافران ایشانرا و می پرستیدند يَبْتَغُونَ ایشان می جویند
إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ پروردگار خود دست آویزی
یعنی تقرب می کنند بطاعت وی و بعبادت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ
هر کدام از ایشان نزدیک تر اند بمنزلت و مکانت یعنی آنها
که مقربان درگاه اند از ملایکه و جن توسل می کنند بحق سبحانه

که بنو ملیح

بسوی پروردگار

وتعالی

وتعالی یعنی غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه شما بآنحضرت
آورده محض سخن آن که معبودان شما محتاج معبود بحق اند
وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امید میدارند بخشش او وَيَخَافُونَ
عَذَابَهُ و می ترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ
بدرستی که عذاب پروردگار تو كَانَ هست مَحْذُورًا
سزاوار آنکه از و حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند
هم چون سایر بندگان پس چگونه ایشانرا پرستش توان کرد وَإِنْ
مِنْ قَرْيَةٍ و نیست هیچ دیهی و شهری إِلَّا نَحْنُ مگر آن که
ما مُهْلِكُوهَا هلاک کننده اهل آنیم بمرگ و فنا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده آن بقتل و
قحط و جز آن عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی اگر مومن
و صالحند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب كَانَ ذَٰلِكَ
هست این حکم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ مَسْطُورًا
نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
معجزها طلبیدند از جمله آن که کوه صفا را از زر خالص سازد و جبال
مکه را محو کند تا زمین گشاده و صالح برای زراعت بشود
و جویها روان سازد و باغ و بوستانها بسازند حق سبحانه وتعالی

پس
آرد

آیتها

این آیه فرستادن ثمود و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز نمی دارد
ما را أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ ازان که فرستیم معجزات مقترحه
قریش را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ مگر آن که تکذیب کردند بِهَا
به آیات مقترحه خویش الْأَوَّلُونَ پیشینیان یعنی امم گذشته
معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب
کردند و ما ایشان را مستاصل گردانیدیم پس اگر آنچه این امت
می طلبیدند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند
گروید و هر آینه عذاب استیصال بر ایشان باید فرستاد
و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را مستاصل نسازیم چه از نسل
ایشان مومنان بیرون خواهیم آورد وَآتَيْنَا و بدادیم
ثَمُودَ النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبْصِرَةً
پیدا و هویدا یعنی از جملهٔ اهلاک امم گذشته بسبب تکذیب ایشان
آن است که ثمود از صالح علیه السلام معجزه طلب کردند و خدای تعالی
ایشان را از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا بِهَا
پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک شدند
وَمَا نُرْسِلُ و نمی فرستیم ما بِالْآيَاتِ معجزات مقترحه را
إِلَّا تَخْوِيفًا مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب

استیصال

استیصال پس اگر بعد از نزول معجزه بر کفر راسخ باشند هر آینه
مستاصل شوند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن ای محمد چون گفتیم ترا و وعده
کردیم که اندوه مخور إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو یعنی
عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ و فرا خواهد گرفت مردمان را
یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهت تحقق وقوعست
وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ
آن خواب را که بتو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ مگر فتنه برای
آدمیان یعنی بسبب آزمایش ایشان مراد رؤیای عام حدیبیه است
که حضرت صلی الله علیه وسلم در خواب دیده بود که عمره گذارده
و خانه را طواف کرده سعی و حلق بجا آورده و صحابه بتوجه فرمودند
و دران سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز
کردند که این خواب راست نشد و حال آن که حکم الهی همان بود
که بقیه واقعه در سنه آینده بظهور رسد و قومی از علما درین قول
تردد دارند چه آنکه سوره مکیه است و این قصه مدنی است مگر آنکه
گویند این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده
و گفته اند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد آن بود که حضرت
صلی الله علیه وسلم در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او

بر منبر او می دویدند

انتشان

می دویدند و آنجا بر می جستند هم چون بوزنه و فتنه آن بود که در
ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی گویا را بمعنی رویت
دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب فتنه
خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعض از ضعفاء اهل اسلام
مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در ان انکار
کردند و مومنان تصدیق فرمودند وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ
و نکردانیدیم درخت لعنت کرده شده را فِی الْقُرْاٰنِ
در قران مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان
ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب
شدند و ابو جهل گفت که محمد صلی الله علیه وسلم می گوید قال
الله تعالی انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم که آتش دوزخ سنگ را
می سوزد و باز می گوید که ازو درخت می روید این نهایت
عجب است و این عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش
می کرفتند کما قال الله جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و هیچ
فکر نمی کردند که انکه آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که
درخت در آتش برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را در
آتش از احتراق محافظت می کند داشتن مرغ ابوقت

فرو بردن

و فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه می دارد توانا است
بر اثبات شجره در دوزخ و زقوم را شجرة الملعونه گفت یا بجهت
انکه خورنده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشان است
یا ملعونه بمعنی مکروهه و مبغوض باشد چون طعام ملعون
ای ضار مکروه و بعضی تاویل کردند شجره را به ابو جهل یا حکم
بن عاص که پدر مروان است و ابن الحجر گفته که آن شجره یهودند واثر
وَنُخَوِّفُهُمْ و می ترسانیم کافرانرا بانواع تخویفات
چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فَمَا یَزِیدُهُمْ پس نمی
افزاید آن تخویف ایشانرا اِلَّا طُغْیَانًا کَبِیْرًا مگر سرکشی
بزرگ یعنی کفران کاری و ستیزه از حد بگذرد شد چون این
همه ایشانرا بجهت وسوسه ابلیس است از استکبار وی متعاقب
ع این آیه خبر داد که وَاِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلٰئِکَةِ
اسْجُدُوْا مر فرشتگان را که سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم را
بجهت تعظیم او فَسَجَدُوْا پس سجده کردند همه ایشان اِلَّا
اِبْلِیْسَ مگر ابلیس لعین که سجده نکرد و چون خدای تعالی فرمود
که چرا سجده نکردی قَالَ ءَاَسْجُدُ گفت ابلیس آیا سجده کنم یعنی نکنم
لِمَنْ خَلَقْتَ مر آن کس را که آفریدی طِیْنًا از گل پس خدای

زبس

بروایت کرد و از درگاه خویش براند قَالَ گفت ابلیس
دیگر باره أَرَأَيْتَكَ خبر ده مرا که هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ
این کس را که گرامی کردی و فضل دادی او را عَلَيَّ بر من چرا
فضل دادی او از خاک است و من از آتش لَئِنْ أَخَّرْتَنِ
اگر مهلت کنی و ابلیس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ همینه از بیخ بر کنم ذُرِّيَّتَهُ
فرزندان او را با غوا و چنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند
إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی که نتوانیم ایشان را گمراه کردن بسبب
عصمت و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ فرمود خدای تعالی
مر او را که برو امر اهانت است و ابعاد یعنی او را براند از درگاه
خود و فرمود در پی مهم خود رو فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که ترا
متابعت کند و فرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریت آدم فَإِنَّ
جَهَنَّمَ پس بدرستی که دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداشت
شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را
بر غایب یعنی از آن بر غایب یعنی از آن پیرو تو همه متابعان
ترا جزا دهیم جَزَاءً مَوْفُورًا جزای تمام و عذابی بر دوام
وَاسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ

هرکرا

هرکرا توانی بلغزانید مِنْهُمْ از ایشان بِصَوْتِكَ باواز
خود یعنی خواندن بسوی فساد و گویند صوت شیطان
غنا و مزامیر است امام زاهد رح از ابن عباس رضی الله
عنه نقل می کند که هر آوازی که نه در رضای خدایست از
دهان بیرون می آید آواز شیطان است وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ
و بر انگیزان بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران
و پیادگان خود را یعنی دیوانی که معاون تو اند در کسوت
اغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان وَشَارِكْهُمْ
و شرکت کن با ایشان فِي الْأَمْوَالِ در مالهای ایشان تا از
حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت خرج کنند وَ
الْأَوْلَادِ و در فرزندان ایشان نیز شریک شو تا از زنا
حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال آن تسمیه
نمایند وَعِدْهُمْ و وعده ده ایشان را بمواعید
باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و
حشر و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده
نمی دهد شیطان ایشان را إِلَّا غُرُورًا مگر بفریب
یعنی خطا را در صورت صواب می آراید إِنَّ عِبَادِي

غیر خداست یعنی

بر ضلالت

بدرستی که بندگان خالص من که بحکم هُوَلآءِ فِی الْجَنَّةِ
برای بهشت آفریده شده اند لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ
براغوای ایشان سُلْطَانٌ تسلط و قدرت یعنی هیچ
کس را بتوانی اغوا نمائید مگر بندگان مرا امام قشیری رحمة الله
فرموده که بنده حق آن کس است که در بند غیر نباشد شیخ
عطار قدس سره فرماید چو تو در بند صد چیزی خدا را
بنده چون باشی که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی
وَكَفٰى بِرَبِّكَ و بس بنده است پروردگار تو
وَكِيلًا نگاهدارنده بندگان خود را از ضلال
ابلیس رَبُّكُمُ پروردگار شما الَّذِي او آن است
که بقدرت کامله يُزْجِي میراند و روان می گرداند
لَكُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتی را فِي الْبَحْرِ
در دریا لِتَبْتَغُوا تا بجوئید مِنْ فَضْلِهِ از فضل او
یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود است یا امتعه
که بدان احتیاج افتد و بجور بر دریا دست نیابد إِنَّهُ
كَانَ بدرستی که او هست بِكُمْ رَحِيمًا بشما مهربان
که کارهای مشکل را بر شما آسان می گرداند و اسباب مایحتاج

چنانچه

از چیزی

شما مهیا می کند وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ و چون برسد
شما را سختی یعنی خوف غرق شدن فِي الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ
گم شود و برود از خاطرهای شما مَنْ تَدْعُونَ هر که او را
می خوانید و می پرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او که خداوند حقیقی است
یگانه و یکتا که در آن محل جز او را دیگری را نمی خوانید و
نجات جز از حضرت او نمی خواهید فَلَمَّا نَجَّاكُمْ
پس آن هنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید
إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان أَعْرَضْتُمْ برگشتید از توحید
و بازروی بپرستش بتان آوردید وَكَانَ الْإِنْسَانُ
و هست آدمی كَفُورًا ناسپاس مر نعمت خداوند خود را
أَفَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن
مباشید أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ از آن که فرو برد شما را
جَانِبَ الْبَرِّ به کرانه از زمین یعنی آن که قادر است
بر آن که شما را در آب فرو برد تواناست بر آن که در
خاک پنهان کند أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ یا فرو فرستد
بشما حَاصِبًا بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادر است
که بر شما سنگ باران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید شما

لکم برای خود وکیلا نگاهدارنده که شما را ازان می‌رهانند
کند ام امنتم ایا ایمن شدید ان یعیدکم آنرا که
بازگرداند شما را و درآرد فیه در دریا تارة اخری
باری دیگر یعنی آرزوی در دل شما افگنند تا دیگر باره در کشتی
نشینید فیرسل علیکم پس بفرستند بر شما
قاصفا شکننده من الریح از بادی یعنی بادی که بر
انگیزاند که کشتی را بشکند فیغرقکم پس غرق کرداند شما را
بما کفرتم بسبب آنچه شما ناسپاسی کردید ثم لا
تجدوا پس نیابید شما لکم برای خویش علینا بر ما
به بر آن غرق کردن تبیعا از پس درآینده که داوری
کند و خواهد که انتقام کشد از ما ولقد کرمنا
وهرآینه بزرگوار و گرامی کردیم ما بنی آدم تحقیق
فرزندان آدم را وحملناهم وبرداشتیم ایشانرا
یعنی سوار کردانیدیم فی البر در بیابان بر چهارپایان کردیم
والبحر و در دریا در کشتیها ورزقناهم
وروزی دادیم ایشانرا من الطیبات
از طعامهای پاکیزه وفضلناهم و افزونی دادیم

ایشانرا علی کثیر ممن خلقنا بر بسیاری از آنچه
آفریدیم تفضیلا افزونی دادنی علما را در تکریم انسان
و تفضیل ایشان سخن بسیار است و درین ترجمه بقولی جامع اکتفا
می‌رود صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان
دو قسم است جسدانی و روحانی و جسدانی تمام انسان را باشند جسمانی
از مومن و کافر و آن تخمیر طینهٔ ایشانست بیدین و تصویر در رحم و حسن
صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین
واکل باصابع و تزیین بلحی جسدانی و زوایب و تمیز بعقل
وافهام بنطق و اشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت
و تمکن از حرف و صنعات و روحانی دو قسم است عام و خاص
اما آنچه عام است مومن و کافر دران شریک اند چون نفخ
روح در ایشان و اخراج از اصلاب آدم علیه السلام و استماع
قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت
حضرت جلال احدیت و زاییدن بر فطرت و ارسال رسل
بر ایشان و انزال کتب بر ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی
و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلایل
و معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آن است

که انبیا و اولیا و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت
و رسالت و ولایت و هدیت و ایمان و اسلام و ارث دو
الکمال و اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله و عبور
بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی
و فنا از انانیت و بقا بهویت و کرامتی که در حد حصر نیاید محمد بن
کعب رحمة الله گفت که کرامت آدمیان بدان است که حضرت
محمد صلی الله علیه و سلم از ایشان است ای شرف زاده
آدم بتو ‧ روشنی دیده عالم بتو ‧ کیست درین خانه که خیل تو
نیست ‧ کیست برین خوان که طفیل تو نیست ‧ از تو صلای
بالست آمده ‧ نیست بمهمانی هست آمده ‧ و در حقایق سلمی آمده
که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و بر داشتیم ایشان را
در بر نفس و بحر قلب و گفته اند بر آن است که نمود دارد از نعوت
و صفات و بحر آنچه مستور است از حقایق ذات و در تاویلات
کاشفی مذکور است که بر عالم اجساد بود و بحر عالم ارواح
و بر داشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشان است از هر دو
و روزی دادیم ایشان را از طیبات علوم و معارف
و تفضیل ارزانی داشتیم بر بسیار مخلوقات آن که ایشان را

ازطیبات

طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم بر بسیار
مخلوقات آن که ایشان را از طیبات علوم و معارف
بعیوب ایشان بینا ساختیم و مستغنی از جنس ملایکه اند یا خواص
ایشان و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث دور و دراز است
آنچه جمهور اهل سنت بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضلترند از
رسل ملایکه و رسل ملایکه افضل اند از اولیاء بنی آدم و اولیاء
بنی آدم شریف تر اند از اولیاء ملایکه و صلحاء اهل ایمان که
افضل است بر عوام ملایکه و عوام ملایکه بهتر اند از فساق مومنان
امام قشیری رحمة الله فرمود که مراد بنی آدم مومنانند
چه کفار را بنص و من یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ
نصیبی نیست و تکریم مومنان بدان است که ظاهر ایشان را
بتوفیق مجاهدات بیار است و باطن ایشان را بتحقیق مشاهده
منور ساخت و چینچه کافه مومنان را تکریم عام ارزانی داشت
امت حضرت صلی الله علیه و سلم را بتکریم خاص اختصاص
داد از جمله مرتبه رضا که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه محبت
که یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله
این آیة دلیل فضیلت و جامعیت انسان است که از جمله

اسلام

مجاهدت

مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی همه اوست
و پس چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان کرد
مثنوی آمد آیینه جمله کون ولی • همه چون آیینه نه گرد جلی
بنمود اندرو بوجه کمال • صورت ذو الجلال والافضال • زانکه
بود این تفرق عددی • مانع از بسر جامع احدی • گشت آدم
جلای این مرآت • شد عیان ذات او بجمله صفات • مظهری
گشت کلی و جامع • مر ذات و صفات از و لامع • شد تفاصیل
کون را مجمل • بر مثال تعین اول • بوی این دایره مکمل شد
آخرین نقطه عین اول شد یَوْمَ نَدْعُوا یاد کن روزی را
که بخوانیم كُلَّ أُنَاسٍ هر گروهی را از مردمان بِإِمَامِهِمْ
به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بوده چنانچه
گویند یا امت موسی علیه السلام یا امت عیسی علیه السلام یا کتابی
که بدیشان منزل شده چنانچه خطاب کنند که یا اهل القرآن
و یا اهل الانجیل یا مقتدی که در مذهب متابعت او نموده
باشند چنانچه ندا زنند یا حنفی یا شافعی یا بدین و ملت او
خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی و گفته اند امام جمع
ام است و در آخر خلق را بمادران باز خوانند و بجهت کرامت

ع

قیامت

علی

عیسی علیه السلام و اظهار شرف حسن و حسین رضی الله عنهما و برای
آن که اولاد زنا رسوا نشوند و در لباب از مرتضی علی رضی الله عنه
نقل می کنند که در آن روز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان
و کتاب منزل بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان قولی آنست که تعلق
انسان بریده گردد و نسبت اعمال بماند پس هر گروهی را بکتاب
عمل ایشان بخوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا فَمَنْ أُوتِيَ
پس هر که را داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نوشته عمل او بدست راست
او فَأُولَئِكَ پس آن گروه يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ
می خوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی
چه در آن نامه عملها نیکو می بینند وَلَا يُظْلَمُونَ و ستمدیده
نشوند در مزد خود فَتِيلًا بمقدار فتیلا از وسخ که بین الاصبعین
باشد یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزی و این آیت
دلالت دارد بر آن که هر که را نامه بدست چپ دهند از خجالت
و حیرت زبانش از خواندن در ماند وَمَنْ كَانَ و هر که هست
فِي هَذِهِ أَعْمَى درین دنیا نابینا یعنی دیده دلش راه صواب
نبینند فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ پس اوست در آخرت أَعْمَى
نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد وَأَضَلُّ سَبِيلًا

و گمراه تر از نابینا بر جهت زوال استعداد و عدم فرصت
محققان گویند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا
بود در عقبی از ثواب و هر که اینجا از روی توبه نه بیند
آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف
گفتند ای محمد ایمان نیاریم بتو تا وقتی که یک سال ما را بت
پرستی بگذاری و زمین طایف را که آن را اینجاه ماست
چون حریم مکه محترم حرام گردانی و ما را در نماز از رکوع
و سجود معاف داری و اگر از تو پرسند که چرا چنین
کردی گوی که خدای تعالی ما را بدین امر فرموده است
آیة آمد که وَإِنْ كَادُوا و بدرستی که خواستند تغیّف
لَيَفْتِنُونَكَ تا به گردانند ترا عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا
از آن چیزی که وحی کردیم إِلَيْكَ بسوی تو لِتَفْتَرِيَ
تا افترا کنی و بربندی عَلَيْنَا غَيْرَهُ بر ما جز آنچه وحی کرده ام
بتو یعنی بگویی که خدای مرا بدین فرموده وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ
و آنگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم
خَلِيلًا دوست و گفته اند که قریش به آن حضرت
گفتند که نمی گذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی

بتان ما را

مرا چنین امر

بتان ما را و اگر چه بسر انگشت باشد آنحضرت را از غایت
محرشوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد
که چه شود اگر چنین کنم و خدای تعالی می داند که من از این کاره ام
این آیة فرود آمد که ایشان می خواهند که ترا به گردانند از
وحی ما و بدرستی که بیرند وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آن است
که ترا اثبات دادیم براستی بمدد عصمت خود لَقَدْ كِدْتَ
تَرْكَنُ هر آینه بدرستی که نزدیک بود که میل کنی إِلَيْهِمْ بسوی آن
آرزوی ایشان شَيْئًا قَلِيلًا میل کردنی اندک و نزد
محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه می گویند
معنی آیة این است که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت
نگردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آن که
نزدیک شوی بمیل کردن و این تصریح است بآن که میل نزدیک نشد
پس میل کجا بوده باشد در تبیان گفته که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم معصوم بوده اما برای تخویف امت فرمود
تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیت آمد که إِذًا لَأَذَقْنَاكَ
آنگاه که میل می کردی هر آینه می چشانیدیم ترا ضِعْفَ
الْحَيَوٰةِ ضعف نام است مر عذاب را عذاب زندگانی

او ترا

چیزی

پس میل مطلق نبوده است

عذاب زندگی یعنی در دنیا

یعنی در دنیا وَضِعْفَ الْمَمَاتِ و عذاب مرگ یعنی در
آخرت ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نمی یافتی تو لَكَ برای خود
عَلَيْنَا بر دفع عذاب ما نَصِيرًا یاری که بسبب او از ان
باز رهی امام ثعلبی آورده که از بعد نزول این آیت آنحضرت
فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین بر ره خود دار مارا
دمی با نفس ما مگذار مارا آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت
مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار یافت که در کشتنی
بجدی افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت
این آیت نازل شد که وَإِنْ كَادُوا و بدرستی که خواستند
اهل مکه لَيَسْتَفِزُّونَكَ تا ترا بلغزانند از ان بدستیها
مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا
تا ترا بیرون کنند از ان وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ
وانگاه که چنان شود درنگ نکنند خِلَافَكَ پس از بر آمدن تو
إِلَّا قَلِيلًا مگر زمانی اندک و آن چنان بود که بعد از هجرت
باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قومی
آنست که یهود را از اقامت آن حضرت در مدینه حسد آمد گفتند منور
ای ابا القاسم مقام انبیا ایشان زمین شام بوده و اگر تو

پیغمبر

پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا
ساکن شوی آنحضرت عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیت
فرود آمد که یهود خواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند
و اگر چنین باشد پس از تو چندانی بپایند آنحضرت فسخ عزیمت
نمود و اندک زمانی را قبایل یهود بقتل و اجلا معذب شدند
پس بدین قول این آیت مدنی باشد و بقول اول مکی پس
میفرماید که سنت نهاده ایم ما سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا
سنت نهادی برای آن ما که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو
مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک امتانست
بتکذیب پیغمبران وَلَا تَجِدُ و نیابی تو لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا
مر سنت ما را تغیر و تبدیل أَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار
ع نماز را لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب إِلَى
غَسَقِ اللَّيْلِ تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است
و تا غسق الیل نماز شام و خفتن وَقُرْآنَ الْفَجْرِ
و بپای دار نماز بامداد را و نماز را قرآن گفت برای
آن که قرائت قرآن در وی فرض است إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ
بدرستی که نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا است دیده شده

یعنی می‌بینند او را ملایکهٔ لیل و نهار و فرشتگان شب او را شاهد
می‌کنند و در آخرت دیوان اعمال لیل ثبت می‌نمایند و ملایکه
روز او را می‌بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو می‌کنند
وَمِنَ اللَّيْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ پس بیدار شو به
بقرآن شریف یعنی نماز نَافِلَةً لَكَ زیادتی تر الصلوة
مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عَسَىٰ
أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید و البته چنین بود که برآرد
خدای تو ترا مَقَامًا مَحْمُودًا در مقام پسندیده یعنی مقامی که
قایم در وستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آن
مقام شفاعت است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
دران مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه
مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق تعالی وی را
بروز قیامت بر عرش نشاند و در لباب از امیر المومنین
عمر رضی الله عنه نقل می‌کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک گرداند مرا خدای
بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث آنست که می‌گوید که یدنی
الله فیقعدنی معه علی عرشه و معیت را همان معنی می‌گویند

که حضرت

یعنی مراد مکان و منزلت ثابت نه منزل

که عند بیت را دران آیه که ان الذین عند ربک یعنی مراد مکان
نه مکان و منزلت است نه منزل امام ثعلبی آورده که استوا
حق تعالی بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود یا مکان او گردد
بلکه بر همان صفت است که پیش از آفریدن عرش بود چه ازلاً [الکون]
وابداً قایم بذات خود است پس نشاندن مصطفی صلی الله علیه
وسلم بر عرش یا بر زمین نسبت بذات حق یکسان است و مقصود
از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت است صلی الله علیه
وسلم و در عین المعانی فرمود که مقام محمود مقامی است از عرش
که پیغمبر را برو کرامی کنند و قولی آنست که مقام محمود آنجاست
که لوای حمد بدست مبارک آنحضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه
آدم علیه السلام و خواه غیر او الا که در تحت لوای آنحضرت باشند
تی جهان زیر لوای دولتش مائیم و بس ☆ آدم و من دونه تحت
لوای مصطفاست ☆ صاحب فتوحات قدس سره فرموده
که مقام محمود مقامی است مرجع جمیع مقامات و منظر تمام
اسمای الهی است که مختص است بمقامات و آن خاصه حضرت
محمد صلی الله علیه وسلم است و باب شفاعت درین مقام گشاده
می‌شود در بحر الحقایق آورده که محمود الله است و قیام

و مشرف بر جمیع مقامات

خواهد بود

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بحق بنفس خود بلسان اشارت
مقام محمود هست ای ذات تو در دو کون مقصود وجود
نامی تو محمد و مقامت محمود ﴿وقل رب﴾ و بگوی ای پیغمبر پروردگار — قیام
من ﴿ادخلنی﴾ در آر مرا در قبر ﴿مدخل صدق﴾
در آوردنی پسندیده و بی ندامت ﴿واخرجنی﴾ و بیرون
آر مرا از قبر ﴿مخرج صدق﴾ بیرون آوردنی ستوده
و با کرامت یا در آر بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم
یا در آر بمکه بجهت فتح و بیرون آر از و بسوی جنان یا در آر
بهشت و بیرون آر از دنیا یا در آر بدعوت نبوت و بیرون آر
از عهده تبلیغ رسالت ﴿واجعل لی﴾ و بده مرا ﴿من
لدنک﴾ از نزدیک خود ﴿سلطانا نصیرا﴾ حجتی یاری
دهنده و قوتی اعانت کننده ﴿وقل جاء الحق﴾ و بگو آمد
حق یعنی دین اسلام ﴿وزهق الباطل﴾ و ناچیز شد باطل
یعنی شرک و گفته اند حق قرآن است و باطل شیطان هر کجا قرآن
ظهور کند شیطان مختفی گردد ع دیو بگریزد از آن قوم که قرآن
خوانند ﴿ان الباطل﴾ بدرستی که باطل ﴿کان زهوقا﴾
هست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری رحمه الله فرموده — ونابود

که حق

تعالی
کتابا فی قرطاس و قوله تعالی ولو انزلنا ملکا و قوله
ع — ولو فتحنا علیهم بابا من السماء ﴿وما منع الناس﴾
و منع نکرد خدای مردمان را یعنی اهل مکه را ﴿ان یؤمنوا﴾
از آن که ایمان آوردند ﴿اذ جاءهم الهدی﴾
وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد صلی الله علیه وسلم
﴿الا ان قالوا﴾ مگر آنکه گفتند ﴿ابعث الله﴾ آیا برانگیخت
خدای ﴿بشرا رسولا﴾ آدمی را رسولی یعنی این معنی منع
کرد ایشان را از ایمان آوردن که بشریت مانع است از رسالت
و ایشان خطا می کردند زیرا که تجانس موجب توانس است
و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده
و استفاده در میان پدید آید و چون کافران می گفتند
که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق تعالی رد
شبهه ایشان را می فرماید که ﴿قل لو کان﴾ بگو اگر بودندی — ای محمد
بجای آدمیان ﴿فی الارض ملائکة﴾ در زمین
فرشتگان که مانند آدمی ﴿یمشون﴾ می رفتند بر قدمهای
خود ﴿مطمئنین﴾ در حالتی که مقیم بودندی و آرام
گرفته در زمین ﴿لنزلنا علیهم﴾ هر آینه می فرستادیم

برایشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَلَكًا رَسُولًا
فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بریشان میفرستادیم
تا با همه مجتمع توانستندی و از وی تلقین توانستندی گرفت چه در
تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون ساکنه زمین آدمیانند
پس رسول ایشان نیز آدمی باید مثنوی او بشر فرمود خود را
مثلکم تا بجنس آیند و گم کردند گم ؛ زانکه جنسیت عجایب جاذبیست
جاذبش جنس است هر جا طالبیست ؛ در لباب آورده که کافران
گفتند که گواه رسالت تو کیست آیت آمد که قُلْ كَفَى بِاللهِ
بگو که خدای تعالی بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ میان من و شما و شهادت خدای تعالی
اظهار معجزه است بر دست آنحضرت چه معجزه بزبان حال
ناطق است با آنکه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم رسول
اوست پس گواهی معجزه جاری مجری قول حق است بر صدق
دعوی او إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست بِعِبَادِهِ
به بندگان خود خَبِيرًا دانا که احوال پوشیده ایشانرا
میداند بَصِيرًا بینا باحوال که اعمال آشکارا ایشانرا
می بیند وَمَنْ يَهْدِ اللهُ و هر کرا راه نماید خدا

نصف

ای محمد

یعنی

که حق آن است که برای خدای بود و باطل آنست که برای
غیر او باشد صاحب تاویلات بر آن است که حق وجود ثابت
واجب است عز شانه که ازلی و ابدی است و باطل وجود بشری
امکانی که قابل فنا و زوال است و چون اشعه لمعات وجود
حقانی ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در جنب آن مثل لاشیء
و مضمحل شود نظم همه هر چه هستند از آن کمترند ؛ که با هستیش نام
هستی برند ؛ چو سلطان عزت علم برکشد ؛ جهان سر بجیب عدم
در کشد ؛ وَنُنَزِّلُ و فرو می فرستیم بر تو مِنَ الْقُرْآنِ
مَا هُوَ از قرآن آن چیزی که او شِفَاءٌ شفاست مر امراض را
چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را
واضح آنست که من را بیانیه دارند یعنی همه قرآن شفاست
از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی وَرَحْمَةٌ
و بخشایشی است لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را که بدو نفع می گیرند
وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ و نمی افزاید قرآن شریف
ستمکاران را إِلَّا خَسَارًا مگر زیان کاری و هلاکت
که تکذیب می کنند و بدو نمی گروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا
و چون انعام کنیم ما عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی بصحت و

بیانیه

توانگری واینی الغرض روی بگردانند از یاد ما مراد کافرست
که چون خدای تعالی نعمت دهد اورا بانزال کتاب و ارسال
رسل وغیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کنند وَنَأَىٰ
بِجَانِبِهِ وبنفس خود دور شود وکرانه گیرد یعنی تکبر وتعظیم
نماید واز طریق حق بر طرف رود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ
وچون برسد بدو بیماری وفقر وترس كَانَ يَئُوسًا
باشد ناامید از روح آلهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی
و واثق نباشد بکرم نامتناهی اما مومن در نعمت شکر کند ودر
محنت بامید فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ بگو هرکه هست
يَعْمَلُ عمل می کند عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ برطریقی که مشاکل
حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت
اعراض کند ودر محنت یاس دارد و مومن در سرا سپاس داری
و در ضرا شکیبائی پیشه گیرد گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت
یا سنت یا دین یا مقدار قوت بر طاعت و معنی همه راجع است
بر آنکه هرکسی آن کند کز وی سزد نظم هرکسی آن کند کز وی شاید
از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیت در قرآن
امیدوارترست فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته گفتند درین

آلهی

دنیکبهائی

کند

وطاقت

آیت ازای

آیت از رجا چه چیزست گفت از بنده خطا و جفا آید و آنچه
از لئیمی او شاید و از خدا عطا و وفا آید و آنچه از کریمی او
سزد نظم از من کینه آید و من اینم و از تو کرم آید و تو آنی
فَرَبُّكُمْ پس پروردگار شما أَعْلَمُ داناترست بِمَنْ
هُوَ بدان کسی که او أَهْدَىٰ سَبِيلًا راه یافته تر
و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند
که کفار عرب نضر بن حارث و ابی ابن خلف و عقبة بن ابی
معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات
کرد احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب
ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است و از سخنان
شما اینچه احوال آن نبی استشمام می توان کرد شما بجهت
آزمایش از وی پرسید که طواف شرق و غرب که بود و احوال جوانان
که در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سوال
را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را
جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر حقست ایشان بمکه آمده
مجلس ساختند و از آنحضرت سوال فرمودند آن دو سوال را

جواب فرمود در قصه روح این آیت نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ
و می پرسند ترا عَنِ الرُّوحِ از کیفیت روح که بدان انسان
بر و زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگو روح
از امر پروردگار من است یعنی از مبدعات که از امر کن کاین
شده بی ماده واو از آن جمله است که مخصوص است بعلم
خدای و غیر حق سبحانه و تعالی بر وی دانا نیست وَمَا أُوتِيتُم
و داده نشده اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا
قَلِيلًا مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابو مدین مغربی
قدس سره فرمود که این اندک که خدای ما را داده است از علم
نه از آن ماست بلکه عاریت است نزدیک ما و به بسیاری از آن
نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی
دانش نرسد وَلَئِن شِئْنَا و اگر خواهیم لَنَذْهَبَنَّ
بِالَّذِي هر آینه ببریم آن چیز را که از قرآن شریف
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بتو یعنی از صدور و مصاحف
محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو لَكَ برای خود
بِهِ بآن یعنی نیابی بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا
بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند و برینها دو مصحفها باز آرد

ع
ای محمد
ای محمد
خویش

الا رحمة

إِلَّا رَحْمَةً لیکن رحمتی است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
تو که آن را باقی می گذارد و محو نمی کند إِنَّ فَضْلَهُ
كَانَ بدرستی که فضل او هست عَلَيْكَ كَبِيرًا
بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده
و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده
و در میان امت تو باقی می گذارد قُل بگوای محمد صلی الله
علیه و سلم لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ اگر جمع شوند
آدمیان وَالْجِنُّ و پریان که تو مبعوث بدیشان هستی
و اتفاق کنند عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بر آن که بیارند بِمِثْلِ
هَٰذَا الْقُرْآنِ بمانند این قرآن شریف
یعنی بیارند مثل آن را در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال
معنی و اخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند
مانند او را درین صفتها است بآن که در میان ایشان
فصحاء و بلغاء معرفا هستند این آیت در آن نضر بن حارث
فرود آمد که می گفت لو نشاء لقلنا مثل هذا القرآن اگر خواهیم
مثل این قرآن بگوئیم حق سبحانه فرمود که جن و انس
مثل این نتوانند گفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگر

و محو نمی کند
ایشان
و تسوا

باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر برخی را هم
پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که گردانیدیم
و مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان را لِلنَّاسِ برای
مردمان فِي هَذَا الْقُرْآنِ درین قران مِنْ كُلِّ
مَثَلٍ از هر نوعی و صفتی چون ترغیب و ترهیب و قصص
و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ
پس باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند إِلَّا كُفُورًا
مگر ناسپاسی را که انکار حق است آورده اند که ابوجهل و عتبه
و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری
از بلده ما تنگ عیش تر و کم آب تر نیست پس این کوهها را از
حوالی ما دور کن تا زمین های قابل زراعت پدید آید و جویها
چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و غذای
خود را بگوی تا ملایکه را صدق دعوت تو بنویسند و ترا گنجها
از زر و نقره بدهد تا از درویشی باز رهی و بگو تا آسمان را
بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال
این سخنان از روی طعن مکرر کردند و بعد از الزام حجت
بر ایشان باعجاز قران این آیتها درخواستند و عبد الله

بن امیة

بن امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی نهی
و بر آسمان روی و من در تو نگرم و نسخه بیاری بنام
هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آن که
اینها کنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه
و تعالی این آیت فرستاد که وَقَالُوا و گفتند متعنتان یعنی در رنج افکنندگان
قریش لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ هرگز تصدیق نه کنیم مر ترا
حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی که روان سازی برای ما مِنَ
الْأَرْضِ از زمین مکه يَنْبُوعًا چشمه پر آب که هرگز
کم نکند أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی
مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان خرما و انگور
یعنی مشتمل بران درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس
روان گردانی جوی های آب خِلَالَهَا در میان
آن بوستان تَفْجِيرًا روان گردانیدنی أَوْ تُسْقِطَ
السَّمَاءَ یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را كَمَا زَعَمْتَ
همچنان که گمان بردی و وعید کردی که او تسقط علیهم
کسفا من السماء عَلَيْنَا بر سر ما كِسَفًا پاره پاره
أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدای را وَالْمَلَائِكَةِ

و فرشتگان را قَبِیلًا در مقابله یعنی عیان بما نمایی
یا بیماری ایشان را بگواهی بر رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ
یا باشد مر ترا بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ خانه از زر که در آنجا
بنشینی أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ یا برروی بر آسمان
وَلَنْ نُؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر برآمدن ترا
بر آسمان حَتَّى تُنَزِّلَ تا وقتی که فرود آری عَلَيْنَا
بر ما كِتَابًا نَقْرَؤُهُ کتابی که بخوانیم آن را و دران
تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بگو ای محمد
پاک است پروردگار من ازان که برروی تحکم کنند یا ازان
کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من
می طلبید بجز وی کسی بران قادر نیست هَلْ كُنْتُ آیا هستم
من إِلَّا بَشَرًا مگر آدمی رَسُولًا فرستاده
شده هم چون سایر رسولان و ایشان برای قوم خود
ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار
آیات بارادت قدرت خواسته حقیقت باختیار و مشیت ایشان ۹ نیست
این جوابی بود مر سخنان ایشان را مجمل و تفصیل اجوبه در
آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی ولو نزلنا علیک

کتابا

یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ
پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد
یعنی حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ
پس نیابی تو مر گمراهان را أَوْلِيَاءَ دوستان که نصرت کنند
ایشان ترا مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ و حشر
کنیم ایشان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَلَى وُجُوهِهِمْ
برروی ها خود در صحیحین از روایت انس بن مالک آیشان
رضی الله عنه وارد است که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم پرسیدم چگونه حشر روند برروی های خود فرمود که آن کسی
که ایشان را می برد بر قدمهای ایشان قادر است که ببرد
برروی های ایشان اما آن است که ایشان پرهیز می کنند اصل
برروی های خود از بلندی و خواری عُمْيًا و حشر کنیم
ایشان را نابینایان یعنی نبینند آنچه چشم ایشان بدان
روشن گردد چه در دنیا مشاهده آیات قدرت نمی کردند بدان جهت است نزا نابینایی حشر کنیم
وَبُكْمًا و گنگان یعنی سخن نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد
زیرا که در دنیا سخن حق نمی گفتند وَصُمًّا و کران یعنی نشنوند مکرار روی تکبر
آنچه از ان خوشحال شوند بجهت آن که درین عالم استماع

خوشحال

نمی نمودند

سخن حق نمی شنودند مَأْوٰیهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان
دوزخ است کُلَّمَا خَبَتْ هرگاه که ساکن شود زبانهٔ دوزخ
یعنی چون آتش دوزخ گوشت و پوست ایشان را بخورد و
ایشان مانند انگشت شوند زبانهٔ آتش فرو نشیند چنانچه
آتش دنیا پس از سوختن هیزم زِدْنٰهُمْ بیفزاییم ما برای
ایشان را سَعِیْرًا آتشی سوزان یا برافروزیم آتش را
بآن که جلود و لحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش ایشان را
بپیچد ذٰلِكَ آن عذاب جَزَآؤُهُمْ پاداش ایشان است
بِاَنَّهُمْ كَفَرُوْا بسبب آن که ایشان بگرویدند بِاٰیٰتِنَا
بدلالت های واضح بر صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که معجزات اوست یا به آیات قرآن وَقَالُوْا و گفتند
ءَاِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا آن وقت که ما گردیم استخوانها
وَّرُفَاتًا و خاک های ریزه شده ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ
آیا ما برانگیختگان باشیم خَلْقًا جَدِيْدًا آفریده نو چون
ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار
سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان را تازه سازند
تا عذاب کنند اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند

بکشند

ان الله الذی

کالمه خویش

اَنَّ اللّٰهَ الَّذِیْ آنرا که آن خدای که بقدرت خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را به آن عظمت
و بسطت بی ماده قَادِرٌ تواناست عَلٰٓی اَنْ يَّخْلُقَ بر آن که
بیافریند مِثْلَهُمْ ایشان را دیگر بار بمثل بغیر از نفس شی
کنند چنانچه مثلک لا تفعل کذا ای انت پس میسر باید که اگر
از چیزی چیزی آفریند ایشان را قادر است که به آفرینش
نو کهنه شده را باز آرد وَجَعَلَ لَهُمْ و بدرستی که خدای
مقرر کرده است برای فنای ایشان اَجَلًا مدتی که
لَا رَيْبَ فِيْهِ هیچ شک نیست در آن و آن مرگ است
یا بجهت اعادت ایشان اجلی نهاده که قیامت است فَاَبٰی
الظّٰلِمُوْنَ پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح
حق اِلَّا كُفُوْرًا مگر انکار حشر و بعث را قُلْ بگو ای
محمد صلی الله علیه وسلم کافران را لَّوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُوْنَ
اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّیْ
خزینهای روزی پروردگار مرا که بخلقان می دهد اِذًا
لَّاَمْسَكْتُمْ آنگاه هر آینه باز ایستید و بخل ورزید خَشْيَةَ
الْاِنْفَاقِ از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال منفقه

داون ماورد می فرموده که اگر یکی از آدمیان مالک خزاین
نعم ربانی شود هر آینه جود او با جود الٰهی متساوی نخواهد بود
جهت آن که برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت
و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای تعالیٰ در جود خود
ازین دو چیز منزه است وَكَانَ الْإِنسَانُ و هست آدمی ع
قَتُورًا بخیل و جمع کننده مال وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ
و بدرستی که ما دادیم موسی را تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
نه آیات روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید
بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و
نقص ثمرات و غیر آن این نیز گفته اند چون انفلاق بحر
و انفجار آب از حجر و رفع طور بر بنی اسرائیل و طمس اموال
قبطیان و ازاله عقده از زبان وی و فرو بردن عصا
حبال و عصی سحره را و امثال این و آنچه در حدیث صفوان
آمده که دو یهودی از حضرت رسالت صلی الله
از تسع آیات پرسیدند و ایشان جواب دادند که شرک
میارید و خون بناحق مکنید و از زنا و سرقه و اکل ربوا
و سعایت سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد

مکذرید

مکذرید مراد از آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت
بوده و لهذا در آخر فرمودند که خاصه شما که یهودید که در
روز شنبه از حد فرمان در نگذرید فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین
آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر کردد یا سوال
کن از یهود إِذْ جَاءَهُمْ چون آمد موسی بدیشان
که چه گذشت میان وی و فرعون فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ
پس گفت مر موسی را فرعون إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ
بدرستی که من گمان می برم ترا ای موسی مَسْحُورًا جادو کرده شده و عقل تو مختبط شده قَالَ گفت موسی علیه السلام
لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته بدل خود اگر چه بزبان
تلفظ نمی کنی که نه بتهمه مَا أَنزَلَ هَٰؤُلَاءِ نفرستاد
این آیات تسعه إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بَصَائِرَ آیتهای روشن
که هر یک دلیل است بر نبوت من وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ
و من هر آینه یقین می دانم ترا ای فرعون مَثْبُورًا هلاک شده
و یا مغلوب و یا ناقص العقل فَأَرَادَ پس خواست فرعون

أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم اورا
مِنَ الْأَرْضِ از زمین مصر فَأَغْرَقْنَاهُ پس غرق کردانیدیم
اورا وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا و هر که با او بود بتمامی وَقُلْنَا
مِنْ بَعْدِهِ و گفتیم پس از غرق شدن فرعون لِبَنِي إِسْرَائِيلَ
مر فرزندان یعقوب را که شما اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید
در زمینی که ایشان می خواستند شما را که بیرون کنند فَإِذَا
جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده سرای
دیگر یعنی قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ بیاریم ایشان و شما را
بحشرگاه لَفِيفًا جماعتی آمیخته باهم پس حکم کنیم میانه شما
بتمیز سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ و بدرستی که أَنْزَلْنَاهُ
فرو فرستادیم قران را وَبِالْحَقِّ و براستی نَزَلَ
فرود آمده و در بیان آمده که بالحق علی است و مراد از حق
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است یعنی و علی محمد نزل در بدارک
آورده که محمد سماک رحمة الله بیمار شد مریدی گفت قاروره
او بطبیبی ترسا می بردیم مردی نیکوروی خوشبوی
جامه پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید
بوی گفتیم فرمود که سبحان الله در مهم دوستی خدا

قاروره اش را

ازدشمن

از دشمن استعانت می کنید باز گردید و با ابن السماک
بگویید که دست خود بر موضع وجع نه و بگوی وبالحق انزلناه
وبالحق نزل و از چشم ما غایب شد القصه باز گشتیم و قصه
بعرض شیخ رسانیدم دست بران موضع نهاده این
کلمات بگفت فی الحال بکلی شفا یافت و گفته اند که آن کس
خضر بود علیه السلام بی اثر حکمت و ماهیت این
کار طبیبان الهی است این وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم
ترا که محمدی إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مطیعان را
بثواب وَنَذِيرًا و بیم کننده عاصیان را بعقاب
سلمی رحمة الله فرموده که مژده دهنده آن را که از ما
روی بگردانید بیم کننده ازا که روی بما آرد یعنی بدرگاه ما
بشارت دهد بسبقت رحمت و کمال عفو ما او روی بدرگاه
آرند و نیکوکاران را انذار کننده از اثر هیبت و جلال
و قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ
و پراگنده فرستادیم قرآن را یعنی آیه آیه و سوره سوره
لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا بخوانی آن را بر مردمان
عَلَى مُكْثٍ بر طریق درنگ و مهلت چه آن برای حفظ

تشریف
با برکات

آسمان نزدیک‌ست و بعضی نزدیکتر وَقُرْآنًا فرقناه وفرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث تَنْزِيلًا فرو فرستادنی

در مدت بیست و سه سال قُلْ آمِنُوا بِهِ بگو ای محمد مرادم مر آنرا

که ایمان آرید بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال

وی نمی افزاید و از عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان نمیرسد

إِنَّ الَّذِينَ هر آینه که آنان که أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی

آن ها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی شناخته وامارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع

او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر و ورقة بن نوفل و اصحاب

ایشان إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ چون خوانده شود قرآن برایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ می‌افتند بر زنخهای

خود یعنی بر رویها سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعده آلهی

که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه

وسلم

وسلم و انزال قرآن وَيَقُولُونَ و می گویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاک‌ست پروردگار ما از خلاف وعده خود

إِنْ كَانَ هر آینه که هست وَعْدُ رَبِّنَا وعده پروردگار ما لَمَفْعُولًا کرده شده یعنی واقع‌ست لا محاله وَيَخِرُّونَ

لِلْأَذْقَانِ و میافتند بر رویهای خود یعنی در سجده افتند و دو کرد و تکرار بجهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد

بر زمین ملاقی شود او ست گفته اند سجده اول برای شکر ست و این سجده برای جهة تاثیر از مواعظ قرآنی

لاجرم درین سجده فرمود که يَبْكُونَ بگریند وَيَزِيدُهُمْ و زیاده کند سماع قرآن ایشانرا خُشُوعًا فروتنی

و تضرع این سجده چهارم‌ست از سجدات قرآن و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلماء خوانده فرموده

که بحقیقت این سجود التجلی‌ست زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر و یا باطن یا بهر دو و چون خبر داد که

خشوع ایشان زیاده می‌شود و خشوع نمی باشد الا از تجلی آلهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد

بر آن تقدیر این سجود تجلی بود و ساجد باید که ببرکت

چهارم سجده فرضیه

این سجده از فیض تجلی بهره مند شود و خضوع و خشوع
او بیفزاید ما تجلی الله بشیٔ الا خضع له مثنوی لمعهٔ نوری به تجلی
از قدم * بر حدوث افتد فرو ریزد زهم * پس خضوع اینجا
زوال هستی است * وان بلندی موجب این پستی است
آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سجود می
گفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند محمد ما را
از پرستیدن دو خدای منع می کند و خود دو خدای را
می خواند آیه آمد که قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ بگو بخوانید
خدای را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ
را بر ذات واحد اطلاق می کنند و مقصود از هر دو
یک ذات است و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم گفتند که خدای تو در توریت
ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد می کنی این آیه
نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند
أَيًّا مَا تَدْعُوا هر کدام را که بخوانید نیکوست و بدان
حق را خوانده باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰى
پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفت جلال

وبرخی

و برخی مشتمل بر صفتهای اکرام ابن جبیر رضی الله
عنه فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قراة بجهر
می فرمود در جمیع نمازها هر وقت که در صلوة یومیه
در مسجد الحرام قرات کردی اهل شرک
بلغو ولهو و صفیر و تصدیه مشغول شدندی
که آنحضرت را در غلط افتادی ترک قرات کند حق سبحانه
وتعالی فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ
و آشکارا مکن قرات نماز خود را یعنی بلند
مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ
بِهَا و آواز فرو مدار بآن تا حدی که نشنوند
آنان که در عقب تو اند نماز می گذارند وَابْتَغِ
و بطلب بَيْنَ ذٰلِكَ میانه جهر و
مخافت سَبِيلًا راهی میانه چه اقتصاد
در همه امور محبوب است آورده اند که صدیق
رضی الله عنه قرآن آهسته می خوانده
و می گفت که بار خدایا مناجات می کنم
و او حاجت من میداند و فاروق رضی الله

عنه بلند می خواند و می فرمود که شیطان را میرانم
و خفته را بیدار می کنم حضرت رسالت صلی
الله علیه و سلم بعد از نزول این آیت ابوبکر را
فرمود که قدری آواز بلند تر کن و عمر را
امر کرد که قدری آواز خود را فرو
آر و گویند معنی آیت این است
که جهر مکن در همه نمازها و اخفا مفرمای
در همه و میانه این هر دو راهی
پدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفا و
در لیلیه جهر وَقُلِ الْحَمْدُ
لِلّٰهِ و بگو ستایش و ثنا مر خدای سبحانه
را الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ
آن که فرو نگرفت وَلَدًا
فرزندی رد یهود و نصاری
و بنو مدلج است که حق را فرزند اثبات
میکردند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ
و نیست مر او را شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ

انباز

انبازی در پادشاهی رد مشرکان است
که بتان را شریک حق میگفتند وَلَمْ
يَكُنْ لَهُ و نیست مر او را وَلِيٌّ
دوستی مِنَ الذُّلِّ از جهت مذلتی
که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز
گردد در علم الهدی رحمه الله
فرمود که حق سبحانه و تعالی دوست
نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعزت رسد بلکه
دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت
باوج عزت ترقی کنند وَكَبِّرْهُ
و تعظیم کن او را تَكْبِيرًا تعظیم کردنی
یعنی حق را بزرگ دان از وصف
واصفان و معرفت عارفان
نظم فکرها عاجز است از اوصافش
عقلها هرزه میزند تا فش عقل عقلست و
جان جان است او آن کز آن برتر است آنست
او وگفته اند معنی کبره آن است که بگو الله اکبر

ثعلبی از فاروق رضی الله عنه نقل می کند که بنده
را گفتن الله اکبر بهتر است
از دنیا و هر چه در وست آیت آخرین
را ازین سوره آیة العز گویند و هر کودک که از بنی
عبد المطلب که بسخن در آمدی حضرت پیغمبر این آیة بدو آموختی
سورة الکهف سُورَةُ الْكَهْفِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَاحْدَى عَشَرَةَ آيَةً

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
اَلْحَمْدُ ثنا و ستایش لِلّٰهِ مر خدای را الَّذِيْٓ اَنْزَلَ آن که
فرو فرستاد عَلٰى عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد صلعم الْكِتٰبَ قرآن
ترتب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم
نعمتهای ملک منان است که بر بندگان خود ارزانی داشته وَلَمْ يَجْعَلْ
و ننهاد لَّهٗ در وی عِوَجًا چیزی از کجی یا اختلاف لفظ و تفاوت معنی
یا عدول از حق بباطل و گردانید او را قَيِّمًا راست یعنی معتدل
بسمت افراط و صفت تفریط یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قایم
بمصالح عباد و در تاویلات آورده اند که ضمیر له راجع بعبد است
و معنی آنکه نداد بنده خود را میلی بغیر خود و گردانید او را مستقیم در جمیع
احوال لِّيُنْذِرَ تا بیم کند محمد صلی الله علیه و سلم یا قرآن مر کافران را

باسا

بَأْسًا شَدِيْدًا یعنی عذابی سخت که استیصال است یا عقوبت در دوزخ
عذابی صادر شده مِّنْ لَّدُنْهُ از نزدیک خدای تعالی و معذب
او است نه غیر او وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِيْنَ و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن
مر گرویدگان الَّذِيْنَ آنان که يَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ می کنند
کارهای پسندیده اَنَّ لَهُمْ بآن که مر ایشان راست اَجْرًا حَسَنًا
مزدی نیکو یعنی پاداش پسندیده و تمام مّٰكِثِيْنَ در حالتی که مقیم
باشند فِيْهِ در آن اجر اَبَدًا همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی
قدس سره آورده که عمل صالح آن است که جز برای خدای نبود
و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود وَّيُنْذِرَ الَّذِيْنَ و بیم کند
آنان را که از روی جهل قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ گفتند فرا گرفت
خدای وَلَدًا فرزندی و قایل آن جهودند و نصاری و بنو ملیح
مَا لَهُمْ نیست مر این گویندگان را بِهٖ بفرزند یا بدین سخنی که می
گویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب العقا داین
قول میکنند وَّلَا لِاٰبَآئِهِمْ و نه دانش بود مر پدران ایشان را
درین باب اگر تقلید آبا می کنند كَبُرَتْ كَلِمَةً بزرگ کلمه ایست که از روی
جرات تَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ اَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان
از همه قولهای کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرموده که مشتمل

شائسته و

روا داشتن خدا برا

[illegible]

بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث اِن يَقُولُونَ نمی گویند
اِلَّا كَذِبًا مگر دروغی اما بزرگ دروغی است که نزدیک رسید که بسبب آن
آسمان و زمین بشکافد و کوهها از جا برود تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ
مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا اَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا آورده اند که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از استماع این کلمه غمناک شد و امیدی که
بایمان ایشان داشت با انقطاع نزدیک رسید حق سبحانه و تعالی برای تسلی دل
مبارک او فرمود که فَلَعَلَّكَ پس مگر تو بَاخِعٌ نَّفْسَكَ کشنده
مر نفس خود را عَلٰى اٰثَارِهِمْ بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار
ایشان یعنی کار ایشان بر خود آسان کن و غم بر دل خود منه اِنْ لَّمْ يُؤْمِنُوْا
اگر ایمان نیاورند بِهٰذَا الْحَدِيْثِ باین سخن یعنی قرآن و بر پی
کفر و عصیان ایشان خود را هلاک مساز اَسَفًا از روی اندوه و جزع
یا حسرت یا غضب اِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کردانیدیم مَا عَلَى الْاَرْضِ
آن چیزها که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات زِيْنَةً لَّهَا
آرایش مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است و مراد انبیا اند و علما
با حفظ قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند آرایش زمین برجال الله است
از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته اند و پیداست روی
زمین بطلعت ایشان منور است چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری

وگفته اند

وگفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات محرماتست که حق سبحانه و تعالی فرموده
که ما آن را آرایش خلق ساختیم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ
تا بیازماییم یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که اَيُّهُمْ اَحْسَنُ ایشانرا
از ایشان نیکوترست عَمَلًا از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات
را ترک کند وَاِنَّا لَجٰعِلُوْنَ و بدرستی که ما سازندگانیم مَا عَلَيْهَا
آنچیزها که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها صَعِيْدًا
جُرُزًا زمین هامون بی گیاه یعنی بآخر این بناها و عمارتها را خراب
خواهیم ساخت پس دل بران منهید و بزینت ناپایدار وی فریفته
مشوید مثنوی جهان از رنگ و بو سازنده است ، ولی نزدیک ارباب
بصیرت ، نه رنگ دلکشش را اعتبار است ، نه بوی دلفریبش را مدار است
آورده اند که چون یهود قریش را سوال در آموختند که از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بپرسید بایکدیگر می گفتند که قصه جوانان
بس عجیبست عجب تر وی جواب آن نداند حق سبحانه تعالی آیه فرستاد که
اَمْ حَسِبْتَ بلکه چنانست که می گویند ایا می پنداری تو اَنَّ اَصْحٰبَ
الْكَهْفِ وَالرَّقِيْمِ آنکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال
در خواب ماندند كَانُوْا بودند مِنْ اٰيٰتِنَا از دلایل قدرت ما عَجَبًا
چیزی شگفت یعنی قصه ایشان نسبت آیات قدرت را که در آفرینش

ارض و سما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست
بجرم نام واقع در کوه بناخلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک
دقیانوس بوده و رقیم نام قریه ایشان است یا وادی که کوه
بناخلوس در آنجاست و گفته اند لوحی بود از رصاص یا حجر که اسمای
اصحاب کهف در ان رقم کرده اند و آن در غار آویخته و حدیثی مرفوع
از نعمان بن بشیر است که اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوهی
از خوف باران پناه بغاری برده اند و سنگی بر در غار فرود آمده
و پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل خیر کرده چون توفیر مزد اجیر و منع
هوای نفس و بر والدین از حق تعالی نجات خواسته اند و آن سنگ
از پیش غار دور شده خلاص یافته اند و در باب اصحاب کهف اقوال مختلف
بسیار است و درین ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور می گردد آورده اند
که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و آنجا مذبحی برای
بتان که معبود او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان
کرد و هر کس که سخن او را شنید خلاص یافت و هر که تمرد نموده بقتل
رسید شش جوانان نورسیده خدای پرست از بزرگزادگان شهر گوشه
گرفته بدعا و زاری مشغول گشتند و از حق سبحانه تعالی درخواست
نمودند که ایشان را از فتنه آن کجا امین سازد القصه مهم ایشان

بعرض

بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نموده
ایشان بر طریق توحید راسخ و رزیده مطلق فرمان او قبول نکردند
دقیانوس بغضب نمود تا حلی و طلا که در بر داشتند از ایشان انتزاع
کردند و دقیانوس گفت شما جوانانید و خورد سال شما را دو سال
مهلت دادم تا در کار خود تأمل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول
قول من است یا در رد آن پس از ان شهر متوجه موضع دیگر شد و جوانان
رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشورت نمودند
شمرده
و رای همه برقرار قرار یافته هر یک از خانه پدر قدری مال بجهت زاد
و نفقه برداشته بسوی کوهی که نزدیک شهر بود آوردند در راه شبانی
بدیشان رسید و بدین ایشان در آمد و موافقت نموده سگ شبان
مرافقت
نیز عقب ایشان دویدن آغاز کرد و چندانکه منع کردند ممتنع نشد
خدای تعالی او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت که از من مترسید
که من دوستان خدای را دوست می دارم شما در خواب روید
من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه رسیدند شبان گفت
من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان برد پس
کرکت
باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه و تعالی از رفتن ایشان
بغار برین وجه خبر میدهد اذ اوی الفتیة یاد کن چون بازگشت کردند

جوانان و منضم شدند الی الکهف بغار چرم فقالوا پس گفتند ربنا آتنا ای
پروردگار ما بده ما را من لدنک از نزدیک خود رحمة بخششی یعنی آمرزش
یا روزی یا امن از عدو وهیئ لنا و مهیا ساز برای ما من امرنا
از کار ما که مفارقت کفار است رشدا راستی و نیکویی صواب
فضربنا پس نهادیم ما علی آذانهم بر گوشهای ایشان
حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فی الکهف در غار
سنین عددا سالهای ذوات عدد یعنی شمرده ثم بعثناهم پس
برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لنعلم تا ببینیم آنچه بعلم ازلی
دانسته ایم یا تا بدانند بندگان ما که درین قصه ای الحزبین کدام
از دو گروه مراد اهل کتاب اند یا مومن و کافر یا متقدمین و متاخرین
و بر هر تقدیر معلوم کرده که کدام از ایشان احصی شمار نگاهدارنده
تر است لما لبثوا امدا اندازه مدتی را که ایشان درنگ کردند در آن
غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کردند
و شمار که راست تر است نحن نقص ما قصه می کنیم یعنی می خوانیم
علیک بر تو که محمدی صلی الله علیه وسلم نبأهم خبر ایشان را بالحق براستی
انهم فتیة بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق آمنوا
بربهم ایمان آوردند به پروردگار خود وزدناهم و بیفزودیم ایشان را

چرم

ع

وصدق

هدی

هدی راه نمونی یعنی اثبات و یقین وربطنا و ببستیم علی
قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را
و قوت دادیم بر اظهار حق و جرأت و ارزانی داشتیم در رد سخن
بر دقیانوس اذ قاموا چون بایستادند در پیش وی و او ایشان را
بپرستش بت دعوت کرد فقالوا پس گفتند ربنا ای پروردگار ما
رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمین است
لن ندعوا نخواهیم پرستید من دونه بجز وی الها
معبودی را که غیر او را خدای دانیم لقد قلنا بخدا که گفته باشیم
اذا آن هنگام که دیگری را بپرستیم شططا سخن خطا و دروغ هؤلاء
قومنا این گروه که کسان ما اند در نسبت یعنی جمعی از اهل افسوس اتخذوا
فرا گرفتند بسبب تبعیه دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز خدای بحق
آلهة خدایان دیگر که بر باطل اند لولا یأتون چرا نمی آرند
کافران علیهم بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادات را
بسلطان بین حجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید
قتل مردمان را بتکلیف بت پرستی کند نه بحجت و برهان فمن اظلم
پس کیست ستمکارتر ممن افتری از آن کسی که افترا کند و بندد
علی الله کذبا بر وی خدای تعالی دروغی که نسبت شرکا کند

بوی دقبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت
داد وایشان قرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود وراستاد طریق بالایشان
گفت وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وچون یکسو شدند از اهل شرک ودوری
جستند از ایشان وَمَا يَعْبُدُونَ وهمی پرستیدند از آنچه می پرستند
إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را یعنی ایشان خدای را معبودی می دانستند
وبتان را در عبادت شریک میساختند یملیخا میفرمود که چون از ایشان
ومعبودان باطل ایشان برکرانه شدید فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ
پس بازگشت کنید بسوی غار ودر وجای گیرید يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ
تا بگسترانند برای شما پروردگار شما بسیار سازد بر شما مِنْ رَحْمَتِهِ
از بخشایش خود ذره وبری وَيُهَيِّئْ لَكُمْ وبسازد برای شما
مِنْ أَمْرِكُمْ از کار شما مِرْفَقًا آن چیزی که بدان نفع گیرید ودین
ودینا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند وشبان
ایشان را بغار در آورده وچون در غار قرار گرفتند حق سبحانه
وتعالی خواب ایشان گماشت همانجا بخفتند ودقیانوس بعد از
سه روز بافسوس باز آمده احوال جوانان پرسید وچون از فرار
ایشان خبر یافت آباد ایشان را براحضار ایشان تکلیف نمود
گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده بدین کوه متحصن شده اند

دقیانوس

دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت وایشان را دران غار تکیه کرده یافت
پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بسنگ برآرید تا همه در انجا محکم کنید
بمیرند پس در غار استوار ساختند ودو مومن از مقربان دقیانوس
اسامی واحوال جوانان را بر لوح از سنگ نقش کرده در دیوار
غار وضع کردند بامید آنکه شاید که روزی کسی در اینجا رسد واز
احوال ایشان خبردار گردد وغار ایشان در طرف جنوبی کوه بناخلو
بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع وغروب برد وجانب او می تافت
وعفونت آنرا تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد ودرون
غار نمی تافت تا الوان واجساد ایشان را متغیر وثیاب ایشان را کهنه
نگرداند چنانچه حق سبحانه وتعالی میفرماید وَتَرَى الشَّمْسَ
وببینی تو ای بیننده آفتاب را إِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند تَزَاوَرُ
میل کند عَنْ كَهْفِهِمْ از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ
بسوی راست آینده چه در غار در مقابله قطب شمال افتاده وَإِذَا بوده
غَرَبَتْ وچون غروب کند تَقْرِضُهُمْ برو از ایشان وبگردد
ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی دست چپ گرنده وَهُمْ وایشان فِي
فَجْوَةٍ مِنْهُ در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بجهتی
که روح هوا برایشان میرسد واز تعفن غار ایمن اند ذَٰلِكَ

این جز ایشان مِنْ آیاتِ اللهِ از دلایل قدرت خدا است
مَنْ یَهْدِ اللهُ هر کرا خدای تعالی راه نماید بتوفیق فَهُوَ
المُهْتَدِ پس او راه یافته است بفلاح و رشاد وَمَنْ یُضْلِلْ
هر کرا فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس تو نیابی مر او را وَلِیًّا مُرْشِدًا
دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ و پنداری تو ایشان را
اَیْقَاظًا بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وَهُمْ
رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده است
که این حال نمودار کار جوان مردان طریقت است چون بظواهر
ایشان نگری بینی که جلوه کرده در میدان اعمال و چون سرایر ایشان
دریابی بینی که از همه فارغ اند در بوستان لطف ذی الجلال بباطن
مست و بظاهر هشیار و بمعنی در کار و بصورت بیکار مثنوی ظاهری
با این و آن در ساخته: باطن از جمله واپرداخته: ابن عباس
رضی الله عنه فرمود که اصحاب کهف را در هر شش ماهی از جانبی بر جانبی
میگردانند تا زمین آنچه برو است از اجساد ایشان نخورد و
گویند در هر سالی که روز عاشوره میگردانند پس بهر تقدیر
تقلب ایشان ثابت است کما قال الله تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ و میگردانیم
ایشان را یعنی ملایکه بامر ما میگردانند ایشان را ذَاتَ الیَمِینِ

بدست

خویش
ع
بمعنی بیکار و بصورت در کار

بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بجانب دست چپ وَکَلْبُهُمْ
و سگ ایشان بَاسِطٌ گسترانیده است ذِرَاعَیْهِ دستهای خود را
بِالْوَصِیدِ به پیشگاه غار یا به آستانه او و آن سگ زرد بود
و یا سرخ یا خاکستر گون یا خلیج و در زاد المسیر آورده که بسیار سرخ
بود و پشتش سیاه و شکمش سفید بود و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطمور
یا حمران یا ریان یا صهبان و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که هر که در
بشارورزی بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از کژدم ضرری
بوی نرسد و هر که این کلمات وَکَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَیْهِ نوشته با خود دارد
از سگ عقور متضرر نگردد. لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ اگر اطلاع یابی بر
ایشان و نظر کنی بر ایشان لَوَلَّیْتَ هر آیینه روی بگردانی مِنْهُمْ
از ایشان فِرَارًا بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ و هر آیینه پر کرده شوی
مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترس و بیم یعنی دل تو از ترس ایشان پر شود
مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان
گشاده است و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان
مظلم موحش اند صورت این مخاطبان که گذشت با حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه و سلم و مراد غیر وی اند القصه چون دقیانوس
در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت بدار الملک باز آمد اندک

یا قطفیر
یا ریان
یا هر که را نوشته بدهد

ومانی را باد اجل بنیاد حیاتش درهم افکند و آن همه ملک و مال و جاه
و جلال متلاشی گشت ۹ دمی چند بشمرد و ناچیز شد زمانه بخندید کین
شد و بعد از وی چند مالک دیگر دران ممالک تصرف کردند تا نوبت
بملک صالح تندروسش گویند رسید و او مرد مؤمن و خدای ترس رشید
بود و اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاد و منکر آن شدند هرچند
ملک ایشان را پند داد سود نکرد حق سبحانه و تعالی خواست که دلیلی
بر حشر جسد بر ایشان نماید اصحاب الکهف را از خواب بیدار کرده چنانچه
فرموده وَكَذٰلِكَ و همچنین که ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثْنٰهُمْ
برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغیر
یافته بود و نه جامهای ایشان فرسوده گشته ایشان را نوم دادیم بحکمت
و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت لِيَتَسَآءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سوال
کنند میانه یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت
بیفزاید قَالَ قَآئِلٌ گفت گوینده مِنْهُمْ از ایشان یعنی
مکسلمینا که ازین همه اکبر بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کردید
درین غار مقصود آن بود تا مدت درنگ بدانند و نمازها فوت
شده را قضا کنند ایشان بامداد بغار در آمده بودند چون
درنگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قَالُوا لَبِثْنَا

کفتند درنگ

گفتند درنگ کرده ایم اینجا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ روزی اگر دی روز
در خواب شده باشیم یا پاره از روز اگر درین روز خفته باشیم
پس چون ناخنهای خود را بالیده و موهای سر را دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ دیدند
گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است
بانچه درنگ کرده اید فَابْعَثُوا پس بفرستید أَحَدَكُمْ یکی را از
میانه خود بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ بدین درم که می درآید إِلَى الْمَدِينَةِ
بسوی شهر افسوس فَلْيَنْظُرْ پس باید که فرستاده درنگرد أَيُّهَا
تا کدام از اهل مدینه أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه ترند از جهت طعام
یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان
دران شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن داشتند
آن بود که ذبح ایشان پیدا کنند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ پس بیارد
بشما خوردنی مِنْهُ ازان طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که
فرستاده نرمی و مدارا کند در خریدن و فروختن وَلَا يُشْعِرَنَّ
و خبردار نگرداند بِكُمْ أَحَدًا بشما یکی را از اهل این شهر إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان یعنی اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند إِنْ
يَظْهَرُوا اگر مطلع شوند و دست در کردند و ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما
يَرْجُمُوكُمْ سنگسار سازند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ یا باز گردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ
در کیش خود وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا و رستگاری نیابند آن وقت

المعظمة ... نصف القرآن ... فرقان
معنی فرق کننده

که بدان وقت دین درا گیرد و روی نجات نه بینند أَبَدًا همیشه
یعنی پیوسته در عذاب آیند تملیخا که اعقل و اکمل ایشان بود وصیتها (بابشند)
قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید اوضاع آنرا متغیر (آن شهر)
دید و چون بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم
را بر نمطی دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد آخر الامر بدوکان خبازی
آمد و درمی از آنچه همراه داشته بود بوی داد تا در عوض آن نان
بستاند خبازی درمی زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست
که او گنج یافته آن زر به بازاری دیگر نمود و بیکلحظه این خبر در (بیماری دیگر نمود)
بازار منتشر شده و بشحنه رسید و تملیخا را طلبید و تهدید غلیظ نمود
طلب باقی زرها کرد تملیخا گفت من گنج نیافته ام دی روز این زر
از خانه پدر یافته ام امروز ببازار آورده ام نام پدرش پرسیدند
گفت مرا پس و چون بگفت کسی از مردم آن شهر ندانست ویرا
تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس
برید که او از مهم من آگاهی دارد و مردم آغاز استهزا کردند
که دقیانوس قریب سیصد سال شده که مرده است تو ما افسوس
میکنی تملیخا گفت شما با من سخریه می کنید گفت دی روز جماعتی
گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام فرستادند من بجز این خبر
دیگر نمی دانم القصه او را نزد ملک بردند و قصه حال تقریر کرد

ملک

ملک با جمعی از مقربان و اشراف بلد روی بغار آوردند تملیخا در غار
در آمده و یاران را از صورت حال خبر داده و علی الفور ملک برسید (بتیز رسید)
و آن لوح که در دیوار غار بود برخواندند و اسامی ایشان معلوم
کرد و با قوم در غار در آمده ایشان را دید با رویهای تازه و جامهای
نو متحیر شده برایشان سلام کرده جواب دادند و حق سبحانه و تعالی
ازین حال اخبار فرموده که وَكَذَٰلِكَ و همچنانچه ایشان را بیدار
کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع کردانیدیم تندروس را و قوم
او را بر ایشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حق آن که
وعده خدای تعالی بعث و حشر حق است و درست است چه خواب و بیداری
ایشان بموت و بعث مشابهتی تمام دارد وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر
آنکه تا بدانند آنکه قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شک نیست در وی حق تعالی
اطلاع داده بر ایشان إِذْ يَتَنَازَعُونَ چون نزاع می کردند
اهل آن زمان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر أَمْرَهُمْ امر دین خود را
بعضی می گفتند حشر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قایل بودند
بحشر روح و جسد با یکدیگر پس مبین ایشان ظاهر شد که روح با (خواهند شد)
جسد باهم مبعوث خواهد شد چه خداوندی که توفی نفس ایشان
کرده سیصد و نه سال بدنها و ایشان را از تحلل و تغیر نگاه دارد

پس ارسال ارواح کنند بآن قادرست بر توجیه نفوس همه مردمان وامساک
اجزای ابدان ایشان و دیگر باره فرستادن ارواح بآن **نظم** پیش
قدرت کار نا دشوار نیست • عجز را با قدرت حق کار نیست • آورده‌اند
که جوانان ملک را دعا کردند در مضاجع خود بخفتند وارواح ایشان
مقبوض شد در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلام
آمد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم تو ایشان را در دنیا نخواهی دید
اما از اخیار اصحاب خود چهار کس بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت
کنند آنحضرت فرموده که چگونه فرستیم وکرا برفتن فرمایم جبرئیل
گفت ردای مبارک خود را بگستران و صدیق و فاروق و مرتضی
وابو درداء رضی الله عنهما را که تا هر کی بطرفی نشینند وباد رخاء را — وابوذر را
که مسخر سلیمان علیه السلام بود بطلب که خدای تعالی او را مطیع تو
کرده اند و بفرمان تا ایشان را برداشته بران غار برد حضرت آن چنان — کرده اند
کرد واصحاب بدر غار رسیدند سنگ را برداشتند سگ ایشان روشنی
دیده بانگ در گرفت وحمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید — بر ایشان افتاد
دم جنبانیدن آغاز نهاد و بکبر اشارت کرد که در آیید ایشان
در آمدند گفتند السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته حق سبحانه

وتعالی

و تعالی ارواح ایشان را باجساد ایشان باز آورد تا برخاستند
وجواب سلام باز دادند اصحاب رضی الله عنهم گفته اند که نبی الله محمد بن
عبد الله شما را سلام رسانید ایشان گفتند و علی محمد رسول الله
الصلوة والسلام پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان
بقبول نمودند و حضرت پیغمبر را سلام رسانیدند باز در مضاجع خود تکیه — عرض کردند
کردند و بار دیگر تا زمان خروج امام مهدی از اهل بیت محمد صلی الله
علیه وسلم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند — ایشان
پس بمیرند و در قیامت مبعوث کردند القصه چون تندروس و قوم
او این حالت که سابقه مذکور شد مشاهده نمودند **فقالوا ابنوا**
علیهم پس گفتند بنا نهید بر ایشان **بنیانا** دیواری که از چشم
مردم پوشیده شوند تا بدان بنا موضع ایشان پیدا نشود **ربهم**
پروردگار ایشان **اعلم بهم** داناترست بکار ایشان از جمعی که
منازعت می نمایند در باب ایشان **قال الذین غلبوا** گفتند
آنان که غالب شوند **علی امرهم** بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر — بعضی از ایشان
اجساد قایل بودند گفتند **لنتخذن علیهم** فرا میگیریم بر
ایشان **مسجدا** مسجدی که مردمان دران نماز گذارند **سیقولون**
زود باشد که گویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف **ثلثة**

سه تن بودند رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ چهارم ایشان سگ ایشان
وَيَقُولُونَ و گویند نسطوریه از ترسایان خَمْسَةٌ پنج تن اند
سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ششم ایشان سگ ایشان و می گویند این
سخن را رَجْمًا بِالْغَيْبِ اند اختن بپوشیدگی یعنی گفتاریست که بپندار
خود یا اختراع خود می کنند وَيَقُولُونَ و می گویند مسلمانان اصحاب
رسول صلی الله علیه وسلم سَبْعَةٌ ایشان هفت تن اند وَ
ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و هشتم ایشان سگ ایشان قُلْ رَبِّي
أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ بگو آفریدگار من داناتر است بشمار ایشان مَا يَعْلَمُهُمْ
نمی دانند عدد ایشان را إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از ایشان که پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم و ابن عباس رضی الله عنه
می گوید انا من ذلک القلیل و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است
که اصحاب کهف هفت تن بوده اند و اسماء ایشان این است یملیخا مکسلمینا
کشفوططط مرنوش دبرنوش شاذنوش و اسم راعی یونس و اسم
کلب قطمیر و روایات دیگر در اسامی ایشان هست اما این اصح فی الجمله
صحتی دارد و این است در تیسیر از عبدالله عمر رضی الله عنه نقل می کنند
که چون آتش در موضعی افتد این اسما را بر کاغذی نوشته در آنجا
افگنند فی الحال خود میرد و اهل تاویلات را در باب اصحاب کهف سخن

ای محمد
از آدمیان

آتش فرو نشینند

بسیار است

بسیار است بعضی گویند این قصه نمودار احوال ابدال سبعه است که
هفت اقلیم عالم بوجود با وجود ایشان قایم است و کهف خلوتگاه
ایشان بوده و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارت است بروح و قلب
و عقل نظری و معیشتی و قوت قدسیه و سر خفی که تعلق بکهف بدن دارد
و وقیانوس نفس اماره است و حواله توضیح این سخنان بجواهر التفسیر
میرود فَلَا تُمَارِ پس جدال مکن ای محمد فِيهِمْ در شان اصحاب
کهف اگر اهل کتاب با تو جدال کنند إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا مگر جدال
ظاهر بی تعمق بمبالغه منمای در مجادله و بر ایشان بخوان آنچه در قرآن است
بر تجهیل ایشان اشتغال ظاهر مفرمای وَلَا تَسْتَفْتِ و فتوی مجوی
یعنی مپرس فِيهِمْ در شان ایشان مِنْهُمْ از اهل کتاب أَحَدًا
یکی را آورده اند که چون سوالات ثلثه مذکور از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم پرسیدند فرمود که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله
تعالی پانزده روز یا کم یا بیش وحی فرو نیامد و قریش طعنه آغاز
کردند و غبار ملال بر مرآت دل مقبل آنحضرت نشست حق تعالی
این آیه فرستاد وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ و مگوی مر چیزی را
و کاری را که قصد داری إِنِّي فَاعِلٌ بدرستی که من کننده ام
ذَٰلِكَ آن را غَدًا فردا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدا

ذو الجلال

ع

خواهد

یعنی گوی که اگر خدای خواهد وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن مشیت پروردگار خود
إِذَا نَسِيتَ چون استثنا فراموش کرده باشی و بگو ان شاء الله
یا یاد کن پروردگار خود را وقتی که فراموش کنی از خود چه حقیقت ذکر
فنا ذکر است در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که ذکر حقیقی آنست که دل اگر در مذکور شود و جان وی در سر
نور حق عیان گردد و عیان از بیان دور بلکه بیان در گنجد خود را
الخ یعنی عیان فی من دنی ماه تمام و نشان ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام
جمله مذکور ماند والسلام وَقُلْ عَسَىٰ و بگو شاید أَن يَهْدِيَنِ
آنکه دلالت کند مرا رَبِّي آفریدگار من لِأَقْرَبَ بآن چیزی که نزدیک
ترست مِنْ هَٰذَا از نشان اصحاب کهف که می پرسند رَشَدًا از
راه صواب چون عسی از حق تعالی بمعنی لابد است او را راه نمود بزرگ تر
از چیزی آن قصه اصحاب کهف و آن اخبار انبیا و امم سابق بود
و اخبار از نوازل و حوادث آیت وَلَبِثُوا و درنگ کردند آن
جوان مردان فِي كَهْفِهِمْ در غار خود وقتی که در خواب بودند
ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ سیصد سال وَازْدَادُوا تِسْعًا
و زیاده کرده اند و برافزودند نه سال دیگر و در لباب آورده که سیصد
سال شمسی بود و نه سال بر او افزودند تا سالی قمری شد و وجه تفاوت

بطول السنین

بطول السنین در هر سالی قریب یازده روز است و بتحقیق سیصد سال یازده
شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه و نوزده روز باشد و در
خبر است که ترسایان گفتند ما سیصد سال را دانیم و نه را نشناسیم
حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ بگو خدای أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا داناتر است ای محمد
بمقداری که درنگ کردند لَهُ مر او راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ پوشیده ها آسمان و زمین یعنی خفیات اهالی آن
أَبْصِرْ بِهِ چه بیناست خدای بهر موجودی وَأَسْمِعْ و چه شنواست
بهر مسموعی مَا لَهُم نیست مر اهالی آسمان و زمین را مِّن دُونِهِ
بجز وی مِن وَلِيٍّ از هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَلَا
يُشْرِكُ و انباز نمیکند خدای فِي حُكْمِهِ در فرمان و قضای خود
أَحَدًا یکی را از موجودات علوی و سفلی وَاتْلُ و بخوان ای محمد
مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ آنچه وحی کرده شده است بسوی تو مِن
كِتَابِ رَبِّكَ از کتاب پروردگار تو که قرآن است لَا مُبَدِّلَ
هیچ تغیر کننده نیست لِكَلِمَاتِهِ مر سخنان او را که در شان اصحاب
کهف فرو فرستاد وَلَن تَجِدَ و نیابی تو مِن دُونِهِ
بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسا
کفار مر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را گفتند این پشمینه پوشان

بی قدران را چون صهیب و عمار و خباب رضی الله عنه که بوی خرقهای
ایشان ما را متاذی می دارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست
کنیم این آیه نازل شد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ و بازدار تن خود را و
شکیبائی کن مَعَ الَّذِينَ با آنان که يَدْعُونَ رَبَّهُمْ
می پرستند پروردگار خود را بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ
بامداد و شبانگاه مراد طرفی النهار است یا صلوة فجر و عصر یا
بجامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغولند يُرِيدُونَ
وَجْهَهُ می خواهند رضای او را نعیم او را می جویند و جویای غیر
او نیستند و نزد بعضی این آیه مدنی است و سبب نزول آن بود که جمعی از
مولفه قلوب چون عیینه بن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان
کفتند یا رسول الله اشراف عرب با ابوذر و سلمان و فقرا نمی نشینی
نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور کنی ما نزدیک تو آمده بتعلیم احکام
شرعیه قیام نمائیم آیت آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات
صبح و شام برای رضای خدای پرستش ادمی گذرانند وَلَا تَعْدُ
در مگذرد عَيْنَاكَ عَنْهُمْ چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از
ایشان بر مدار و بغیر ایشان التفات مکن تُرِيدُ می خواهی
زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا باید دانست

حابس

که آنحضرت

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را هرگز بدنیا و زینت آن میل نبوده بلکه یعنی
آیت این است که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیاست چه مایل بدنیا از
فقرا معرض و بر اغنیا مقبل باشد وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مَنْ أَغْفَلْنَا
آنرا که غافل کردانیده ایم قَلْبَهُ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از یاد
کرد ما و آن کس امیه ابن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اتباع او که
آنحضرت را بطرد فقرا می فرمودند حق سبحانه و تعالی فرمود که ما دل او را
غافل کردانیدیم وَاتَّبَعَ و او پیروی کرده است هَوَاهُ آرزوی
نفس خود را وَكَانَ أَمْرُهُ و هست کار او فُرُطًا تباه و ضایع یا موجب
حسرت و ندم و هلاک وَقُلِ و بگو مر ایشان را که آنچه بشما آورده ام
یعنی قران الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ پیغام راست و سخن درست از آفریدگار
شما فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد کرویدن بوی فَلْيُؤْمِنْ پس باید که بکرود
وَمَنْ شَاءَ و هر که خواهد ناکرویدن فَلْيَكْفُرْ کو مکرود و امام احمد
آورده که امر توعید و تهدید است نه امر اجازت و اباحت و ابن عباس
رضی الله عنه فرمود که امر بمعنی اخبار است یعنی هر کرا خواهد خدای که
ایمان آرد بی شبهه هر آئینه ایمان آرد و هر کرا خواهد که کافر شود
بیشک کافر کردد وَمَا تَشَاءُونَ و نمی خواهید شما إِلَّا
أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده است از بهمت

عبد الله
ای محمد تلنه
یئس هر آئینه
مومن بود

تغیر مُبَرّا و از صفت تبدیل مُعَرّا است ❊ هرکرا خواهی بخوان و هرکرا خواهی

مخوان ❊ حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست إِنَّا أَعْتَدْنَا

بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلظّٰلِمِينَ برای ستمکاران یعنی کافران

نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ آتشی که بگیرد در اید ایشان را سُرَادِقُهَا

سراپرده های آن تشبیه کرده آتشی را که محیط بود بکافران بسراپرده

که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه

که مراد ازینها چهار دیوار است غلظ هر یکی ازان چهل ساله راه که بکرد کافران

در آید که وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی يُغَاثُوا بِمَاءٍ فریاد

رسیده شوند بآبی كَالْمُهْلِ مانند دردی زیت یا مس گداخته که پیش

دهن ایشان برند يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزد روی ها را

از فرط حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابی است مهل وَسَاءَتْ و بدست آتش

مُرْتَفَقًا جای بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنان که به

گرویدند بخدای و کتاب و برسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای

شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق که ما ضایع نکردانیم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ

مزد آن کس را که نیکوتر است عَمَلًا از روی کردار أُولَئِكَ آن گروه

مؤمنان و پسندیده کاران لَهُمْ مر ایشان راست جَنَّاتُ

عَدْنٍ بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که دران مقیم باشند تَجْرِي

آرند

مرفقا

میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر منازل ایشان یا بام

ایشان جوی ها يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا دران بوستانها

مِنْ أَسَاوِرَ از دوستانهای ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ

از زر و در زاد المسیر آورده ابن جبیر رضی الله عنه نقل می کند که هر یک از

بهشتیان را سه گانه دوستوانه بود یکی از زر دیگی از نقره و یکی از لولو و یاقوت مرصع

وَيَلْبَسُونَ و بپوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامهای سبز مِنْ

سُنْدُسٍ از دیباهای نازک وَإِسْتَبْرَقٍ و دیباهای

سطبر و ا جوز آرزوی هر یک مُتَّكِئِينَ فِيهَا تکیه زدگان باشند

در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها چنانچه عادت متنعمان است

نِعْمَ الثَّوَابُ نیک پاداشت بهشت و نعم آن وَحَسُنَتْ

و نیکوست آن تختها مُرْتَفَقًا تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل و

آرامگاه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا و بیدا کن برای ایشان یعنی

برای مؤمنان و کافران مثلی و آن مثل کدامست رَجُلَيْنِ دو مرد

که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا و یملیخا و او مؤمن بود

و دیگری قطروس بود و یا تطوین و او کافر بود هشت هزار دینار یا قطوس یا مطروس بود

از پدر بدیشان میراث رسید هر یکی چهار هزار دینار تصرف کردند

و کافر بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مؤمن همه را در وجه خیر

صرف کرد و حق تعالی از مال حلال ایشان خبر می‌دهد وَجَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا
دادیم هر یکی را از ایشان یعنی قطروس را جَنَّتَيْنِ دو بوستان
مِنْ أَعْنَابٍ از تاکهای انگور وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و
محفوف گردانیدیم آن را بخرمابنان یعنی درخت خرما گرداگرد آن
در آوردیم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا و پیدا کردیم میان آن دو باغ زَرْعًا
کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد كِلْتَا
الْجَنَّتَيْنِ آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا بدادی میوه و محصول
خود را تمامی وَلَمْ تَظْلِمْ و ستم نکردی یعنی کم نساختی
مِنْهُ شَيْئًا از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب آنست که میوه
سال تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی
وَفَجَّرْنَا و روان کردیم خِلَالَهُمَا نَهَرًا میان آن بوستانها
آب جوی تا شرب دایم باشد وَكَانَ لَهُ و بود آن کافر را ثَمَرٌ
همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه‌های دیگر داشت و اختصاص
آنها بذکر بجهت غالبیت بوده آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع
بآن برادر نموده از وجه معیشت توقع مساعده کرد قطروس
گفت که زر من و تو برابر بود من این همه باغ و متاع پیدا کردم
و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدست و پریشان حالی

یهودا

بخیر خلقه

علی محمد و آله و سلم یا سخنان خوش که سبب فتح قلوب گردد یا نیات پسندیده
که موجبات قبول اعمال بود یا باقیات الصالحات که بحکم من سن من الدین
سبیلا صالح الدین باشد امام قشیری رحمة الله فرمود که باقیات
الصالحات آن عمل است که بشوب طمع و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله
بود تا نتیجه آن ابد السمت بقا موسوم تواند بود و رویم قدس سره فرمود
که خلوص عمل آنست که رؤیت عمل از تو منقطع شود یعنی عمل را از خود بینی
و نه از وی وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را
یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ
و بینی تو زمین را بَارِزَةً ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه
بر روی زمین آمده وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم
در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ پس نگذاریم مِنْهُمْ أَحَدًا از ایشان
یکی را حشر ناکرده وَعُرِضُوا و عرض کرده شوند عَلَىٰ رَبِّكَ
بر حساب آفریدگار تو صَفًّا ایستاده صف کشیده و حق سبحانه و تعالی
گوید لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر آینه آمدید بما برهنه و تنها بی خدم و حشم
و مال و منال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ همچنان که آفریده بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ
اول بار که هیچ چیز نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه گمان بردید و پنداشتید
أَلَّنْ نَجْعَلَ آنکه نسازیم ما لَكُمْ برای شما مَوْعِدًا وقتی که برای

ایجاز وعده یا مکافی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاصه برای
منکران بعث است وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشتهای
اعمال در دستهای اهل حشر الکتابها کردار ایشان در میزان فَتَرَى
الْمُجْرِمِينَ پس بینی گناهکاران را مُشْفِقِينَ ترسان و اعراض
کنندگان مِمَّا فِيهِ از آن چیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه
فراموش کرده باشند یعنی چون بر آن مطلع کردند خوف بر ایشان
مستولی کردد وَيَقُولُونَ وگویند يَا وَيْلَتَنَا وای بر ما مَا
لِهَٰذَا الْكِتَابِ چه بوده است این نامه را که مطلقا لَا يُغَادِرُ
فرو نگذاشته صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً گناه خورد و بزرگ
إِلَّا أَحْصَاهَا مگر شمرده است همه آنها را و ضبط کرده و نگاه داشته
وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا و بیابند آنچه کرده اند حَاضِرًا در پیش
آمده وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا و ستم نکند پروردگار تو هیچ
کسی را به نقصان حسنه او و زیادتی سیئه او وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن آن را
که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنند
لِآدَمَ فَسَجَدُوا مر آدم را پس سجده کردند إِلَّا إِبْلِيسَ
مگر ابلیس كَانَ بود مِنَ الْجِنِّ از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن
گروهی اند از ملایکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان

عمل

بود و غیر ایشان ملایک مخلوق شدند از نور و قول اول اصح است چه همین
آیه او را ذریه اشارت می کند و ملایکه را ذریه نیست و دلیل دیگر آنست
که می گوید فَفَسَقَ پس بیرون رفت عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ از فرمان پروردگار خود
برای سببیت یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بود أَفَتَتَّخِذُونَهُ
آیا فرا می گیرید شیطان را وَذُرِّيَّتَهُ و فرزندان او را أَوْلِيَاءَ یاری
دوستان مِنْ دُونِي بجز من یعنی ایشان را دوستان می گیرید و فرمان بری
می کنید و در من عاصی میشوید وَهُمْ و حال آنکه ابلیس و ذریت او
لَكُمْ عَدُوٌّ مر شما را دشمنانند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بد است مر ستمکاران را
ابلیس و ذریه او بَدَلًا بدلی از خداوند و گویند ذریه بمعنی اتباع است
و تسمیه ایشان بذریه از قبیله مجاز بود و اکثر برآنند که او را ذریه هست
در تبیان آورده که چون حق سبحانه و تعالی ابلیس را براند از پهلوی
چپ او زوجه او را که او نام دارد بیافریدو او را بشمار ریکها بیابان
فرزندان اند و از او لادا و یکی مره است که کیفیت بر دنیا فته و دیگر
لاقیس در بهانست در عین المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارت است
و ولهان موسوس صلوة و بعضی برعکس گفته اند و باتفاق زلینور از
اولاد او صاحب اسواقست که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه می کند
و اغور صاحب ابواب زناست و مر توط صاحب اراجیف است و داسم بجور تم

فرزند آنند که گفت

یهودا گفت ای برادر تو بدان مال باغ و دنیا خریدی و من بوستان
بهشت خریدیم تو سرای ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا
شدی و من حور العین دادم و تو غلام و کنیزک جمع کردی
و من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس او را ملامت کردن
آغاز نهاد و گفت نمودم زر نقد بوعده نسیه از دست دادی
و خود را محتاج کردانیدی فَقَالَ پس گفت قطروس لِصَاحِبِهِ
مر یار خود را یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و او مجادله
می کرد با او و سخن باز می کردانید یعنی این میگفت و او جواب
میداد کافر گفت أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ من بیشترم از تو مَالًا
از جهت مال وَأَعَزُّ نَفَرًا و عزیزترم از جهت اولاد و حشم
و خدم پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و در آمد بباغ
خود وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و حال آنکه او ستم کننده بود
بر تن خود بعجب و مفاخرت انکه از روی محبت دنیا قَالَ مَا
أَظُنُّ گفت گمان نمی برم أَنْ تَبِيدَ آنکه فانی شود و بسر آید
و نابود گردد هَذِهِ أَبَدًا این بوستان من هرگز یا مظنه
من نیست که این دنیا سپری گردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ
و گمان نمی برم قیامت را قَائِمَةً آینده وَلَئِنْ رُدِدْتُ

قطروس

طعام که بسم الله نگفته باشد شرکت می کند در خوردن و نامش موکل
علامات و ایشان را بر هوا مختلفه می دارد و بعضی گفته اند که ثبر نیز
از اولاد اوست و صاحب مصیبات است که بجزع و فزع روی و مو کندن
و گریبان پاره کردن و انواع نوحه گفتن وسوسه می کند می فرماید مَا أَشْهَدْتُهُمْ
حاضر نکردانیدیم شیطان و اولاد او را خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنم یا مددکاری
طلبم وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ و نه وقت آفرینش نفسهای ایشان
اعتقاد جمعی کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه و تعالی
نفی می کند آنرا و می گوید که ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند
یا غیب آن را دانند و از آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبر اند پس چگونه ایشان را
در عبادت من انباز می گیرید وَمَا كُنْتُ و نیستم من مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ
فرا گیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریه اویند عَضُدًا یاران و
مددکاران یعنی من در خالقیت نیازمند یار و مددکار وَيَوْمَ
يَقُولُ و یاد کن آن روز را که نیز گوید خدای تعالی یا فرشته
با مراد مشرکان که برای شفاعت خود یا جهت دفع عذاب از خود
نَادُوا بخوانید باواز بلند شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ
شریکان مرا آنان که گمان بردید که ایشان انبازان منند

ثبر
خراشیدن
وانچورا

اضافت

و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو الی ربی بسوی پروردگار من
چنان که تو می گویی و مرا برانگیزند لاجدن بجدا ای که بیابم
خیرا منها بهتر ازین بوستانها منقلبا جای بازگشتن
یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهند چنانچه
امروز این جا این باغ بمن داد قال له گفت مر قطروس را
صاحبه یار او یهودا وهو یحاوره و حال آن که او
جدال می کرد با او اکفرت آیا کافر شدی بانکار بعث
و تردد دوران بالذی خلقک بآن کسی که بیافرید ترا یعنی پدید
ترا که اصل ماده تست یا خود ماده اصل ترا من تراب از خاک ثم
من نطفة پس از نطفه که ماده نزدیک است ثم سواک رجلا پس یعنی پدر ترا
تمام راست کرد مردی رسیده و درست اندام لکنا لیکن من گویم
ما هو الله اوست خداوند بحق ربی پروردگار و آفریدگار من
از خاک و نطفه ولا اشرک و انباز نمیگردانم بربی احدا بخداوند
خود هیچ کسی را ولولا اذ و چرا چون در آمدی جنتک ببوستان که بگت هیچ کس را
خود قلت ما شاء الله گفتی آنچه خدای خواهد چنان شود یعنی آنکه
گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفت که اگر خدای خواهد
بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لا قوة الا بالله نیست

قوت

قوت هیچ کس را مگر بخدای یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی
که آنچه ترا از عمارت و باغ و تدبیر امر آن میسر شده و بمدد کاری لطف
حضرت باری است ان ترن انا اگر می بینی مرا اقل منک کمتر
از تو مالا وولدا از جهت مال و فرزند فعسی ربی ان یؤتین پس
شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی خیرا من جنتک بهتر از بوستان
تو در دنیا و یا در آخرت بجهت ایمان من ویرسل و فرستد علیها بر
بوستان تو بسبب کفر تو حسبانا صاعقها یعنی عذاب سخت من السماء
از آسمان فتصبح پس گردد بوستان تو صعیدا زمین هامون زلقا
بی گیاه که پای بر وی بلغزد او یصبح یا گردد ماؤها آب آن بوستان
غورا فرو رفته در زمین فلن تستطیع پس نتوانی تو له آب مر آن
زمین فرو رفته را طلبا جستن یعنی طلب آن آب مقدور تو نبود
پس از این وجوی باز آوردن خود چگونه توانند بود آورده اند
که حق سبحانه و تعالی سخن آن مومن را راست گردانید و عذاب
و هلاک و استیصال بدان باغ فرستاد واحیط و فرا گرفته شد
عذاب الهی بثمره بمیوه آن باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و ثمار
آن باغ و خراب گشته هر بنایی که در آن باغ ساخته بود فاصبح پس بامداد کرد
قطروس و آن حال را مشاهده نمود یقلب می گردانید کفیه هر دو

کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف همی زد و پشیمانی می خورد
علی ما انفق بر آن چیزی که خرج کرده فیها در عمارت آن وهی و حال
آن که بناها و آن باغ خاویة افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود
یعنی اول سقوف ساقط شد و جدار آن بروی افتاد با جنة که ابنیه
بوده میفتاد و انکه ناگهان بروی فرود آمده و بر هر تقدیر چون فقیر و بی
مشاهده آن عذاب کرده دست بر دست میزد و یقول و میگفت
یا لیتنی کاشکی که من لم اشرک انباز نمی گرفتم و شریک نمی ساختم بربی
احدا به پروردگار خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب
نمیشد ولم تکن له و نبود مر او را فئة ینصرونه گروهی که
یاری دهند در دفع عذاب از باغ او من دون الله بجز خدای
که او بران قادر بود او را نصرت نکرد وما کان و نبود خود و بس
منتصرا یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای تعالی
هنالک اینجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن جزا
الولایة لله نصرت دادن و یاری کردن مر خدای تعالی راست
و بس الحق خدایراست گوی و درست کار هو خیر او ست
بهتر ثوابا از جهت پاداش مر آنرا که بدو امیدوار بوده اند
وخیر عقبا و بهترست از جهت عاقبت مر بنده ترس کار را یعنی عاقبت

طاعت او بهترست از عاقبت طاعت غیر او و صاحب تاویلات
تمثیل می کند رجلین را بنفس کافر و قلب مؤمن و جنتین را بهوا
و دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخیل مستلذات و زرع
تمتعات بهیمیه و در بیان احوال مناسب این مثل سخنان وارد و
موضح بیان آن در جواهر التفسیر است واضرب لهم و بیدا کن برای ایشان
مثل الحیوة الدنیا مثل زندگانی دنیا و ایشان درین جهان
کماء انزلناه مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا من السماء
از سحاب یا از جانب سما فاختلط پس آمیخته به به آن آب
نبات الارض گیاه رسته از زمین و قوت گرفته و نشو نمای تو
بکمال رساینده و زمین همه سبز و تازه و خرم شد فاصبح پس بامداد
کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه زیبا هشیما خشک گشته
و در هم شکسته بمثابه که از خشکی و شکستگی تذروه الریاح پراگنده میکردند
او را بادها از زمین بر می کنند و بهر طرف میبرند وکان الله و هست
خدای علی کل شیء بر همه چیزها از ایشان دانا مقتدرا توانا تشبیه
کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد و
بکمال نمو رسد و وقت آن در آمده و از و نفع گیرند ناگاه
آب او منقطع گردد خشک و پژمرده بماند هم چنین آدمی

برنید کی و تازگی که دارد و خوش بر آید همین که نامه عمر او از عنوان
بپایان رسد مقتضی اجل در آمده نهال نهال او را و آرزوی بصرصر
فنا خشک سازد و خرمیهای آن که بهار و بستی برباد دهد . بهار عمر
بسی دلفریب رنگین است ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی
روساء عرب بمال و فرزند فخر مباهات میکردند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم
را بانگ درویش است و بیزار در طعنه میزدند حق تعالی فرمود که المال
والبنون مال و پسران زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد
آخرت و نه توشه راه معاد بلکه مانند عرصه تلف و هدف زوال
خواهد شد والباقیت الصلحت و کارهای شایسته پایدار
که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند خیر عند ربک بهتر است نزدیک
پروردگار تو ثوابا از جهت پاداش وخیر املا و بهتر از جهت
امید یعنی صاحب آن اعمال هرچه امید می دارد از حق سبحانه و تعالی
در آخرت یابد بعضی علما بر آنند که باقیات الصالحات نماز پنجگانه است
و گویند جمیع است یعنی سبحان الله و الحمد لله لا اله الا الله
و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و کلمات سبع
کانه لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و کلمات سبع کانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله

بغارا
آرزو

ساعکم

اضافت شرکا نمی که بزعم ایشان است و بجهت توبیخ و تعریض نیز
می شاید فدعوهم پس بخوانند کافران بتان را و استغاثه
کنند فلم یستجیبوا پس اجابت نکنند لهم مر ایشان را
و بفریاد نرسند وجعلنا بینهم و گردانیدیم میان کفار
و الهه ایشان موبقا جای هلاکی یعنی وادی از وادیهای دوزخ
پیدا کنیم میانه ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشان را در آن
معذب سازیم و از عبد الله بن عمر رضی الله عنه منقولست که
موبق وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله
الا الله و ما سوای ایشان ورا المجرمون و ببینند مشرکان
النار آتش دوزخ را معاینه از جای خیال را فظنوا انهم
پس یقین دانند که ایشان مواقعوها در افتادنی اند به آن
ولم یجدوا و نیابند عنها از آن آتش مصرفا مکانی که باز
گردند بدان یا گریزگاهی نیابند جهت آن که از همه جوانب احاطت
کرده باشند بدیشان ولقد صرفنا و بدرستی که ما بیان
کردیم و مفصل گردانیدیم فی هذا القرآن درین قرآن
للناس برای مردمان من کل مثل از هر مثلی که بدان محتاجند
از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله

عمیم

که موجب ازدیاد بصیرت شود تکلیم آلهی گوید نظم حق تعالی بمحض فضل
عظیم ٭ در کتاب کریم و حکم قدیم ٭ آنچه مر جمله را بکار آید ٭ گفته است
آن چنان که می باید وَكَانَ الْإِنسَانُ و هست آدمی أَكْثَرَ
شَيْءٍ بیشتر از همه چیزی که آفریده خدای جَدَلًا از روی خصومت
باطل یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده تر است و خصومت او در کار
حق بیشتر ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد نضر بن حارث است
که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت
می کرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت
أَن يُؤْمِنُوا ازان که بگروند و تصدیق کنند إِذْ جَاءَهُمُ
الْهُدَىٰ چون آمد بدیشان سبب راهنمونی که محمد است صلی الله علیه
وسلم یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ و منع نمود ایشان را
ازان که استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود
بعد از ایمان آوردن بوی إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمْ مگر آن که بیاید بدیشان سُنَّةُ
الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ
ویا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا روی بروی و مستاصل کرده شوند
یعنی در روز بدر وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نه فرستیم ما پیغامبران را
إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی

ومنذرین

وَمُنذِرِينَ و بیم کنندگان مر کافران را بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ
الَّذِينَ كَفَرُوا و مجادله می کنند آنان که کافر شدند بِالْبَاطِلِ
بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و چرا
چنین می کنند لِيُدْحِضُوا تا زایل کردانند از مقر خود و باطل
سازند بِهِ الْحَقَّ به آن جدال حق را که قرآن است و یا دین محمدی
وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیت های کتاب و یا دلایل
قدرت مرا وَمَا أُنذِرُوا و به آن چیز را که بیم کرده شده اند
بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید آخرویرا گرفتند
هُزُوًا افسوس کرده شده به آن وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر
مِمَّن ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ
به آیت های پروردگار او که قرآن است فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس
روی بتابد از آن و قبول نکند وَنَسِيَ و فراموش کند مَا قَدَّمَتْ
يَدَاهُ عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست
او یعنی فراموش کرده اند از کفر و معاصی خود و تفکر نمی کنند
در عواقب آن إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما نهادیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَن يَفْقَهُوهُ تا در نیابند
آن را وَفِي آذَانِهِمْ و در گوشهای ایشان افکندیم وَقْرًا

کرانی تا نشنوند آن را چنانچه حق استماع است وَاِنْ تَدْعُهُمْ
واگر خوانی تو ایشان را اِلَى الْهُدٰى باینچه سبب هدایت است
یعنی ایمان و قرآن فَلَنْ يَهْتَدُوٓا پس راه نیابند اِذًا آنگاه
که دعوت کنی یعنی بدعوت تو راه نیابند اَبَدًا هرگز مراد جمعی اند از
کفار مکه که علم حق تعالی بعدم ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ
الْغَفُورُ و پروردگار تو آمرزنده است و عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ
خداوند بخشش لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ اگر بگیرد خدای تعالی ایشان را
یعنی کافران را بِمَا كَسَبُوا بانچه می کنند از گناهان که آن
شرکست و تکذیب پیغمبر و قرآن لَعَجَّلَ هر آینه بشتابد لَهُمُ
الْعَذَابَ برای ایشان عذاب را در دنیا بَلْ لَهُمْ
بلکه عذاب مشرکان راهست مَوْعِدٌ وعده یا زمان وعده
که روز بدرست یا قیامت که چون آن وعده در آید لَنْ يَجِدُوا
نیابند مِنْ دُونِهٖ بجز خدای تعالی مَوْئِلًا پناهی و گریزگاهی
وَتِلْكَ الْقُرٰى و آن دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی
حجر و احقاف و موتفکات اَهْلَكْنٰهُمْ هلاک کردیم اهالی
انرا لَمَّا ظَلَمُوا آنهنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب
و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا و مقرر کردانیدیم لِمَهْلِكِهِمْ

برای

برای هلاک ایشان مَوْعِدًا وقتی معلوم که چون برسد از ان پیش و
پس نشوند پس چرا قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز
نمیدارند السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط شکر الله
سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام نیکبخت آن کسی بود که
دلش آنچه نیکی در وست بپذیرد دیگران را چو پند داده شود
او از ان پند بهره برگیرد آورده اند که موسی علیه السلام بعد از
اهلاک فرعونیان بنی اسرائیل با جمع کرده خطبه خواند که فغان از ایشان
برآمد و همه در او از آن کلمات و تامل کرده در معانی و حقایق متحیر شدند
یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچ کس باشد در روی زمین
از تو داناتر موسی علیه السلام فرمود که نمی دانم از خود در همه عالم
داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت بی آنکه
بدان تلفظ نماید حق سبحانه و تعالی برو وحی فرستاد که ما را در
مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص دادیم او را بعلم خاصه برو با
یکی از خواص خود تا منزل وی باخود ماهی بریان همراه بگیر تا بدو راه
خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام تهیه نموده روی براه آورد
وَاِذْ قَالَ مُوسٰى و یاد کن ای محمد چون گفت موسی علیه السلام
لِفَتٰىهُ مر شاگرد و خادم خود را یعنی یوشع بن نون علیه السلام که

ع

بطلب خضر علیه السلام لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتّٰى
أَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ مجمع البحرین که جایگاه ملتقی است و آن
ملتقی بحر فارس و روم بود گویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المسیر
آورده طنجه مغرب و در بند شروان نیز گفته اند القصه موسی علیه السلام
فرمود که مدام میروم تا برسم منزل او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم
زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی بهیچ وجه روی از سفر برنمی
تابم تا او را نیابم مصرع دست از طلب ندارم تا کام من برآید ای یوشع (بعد که گفت)
تو با من موافقت مینمائی در طلب این بنده صالح یوشع فرمود
آری من با تو موافقت نمایم و رفاقت ترا مغتنم می شمارم
مصرع خوش ست آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد پس یوشع علیه السلام (اورا)
چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی علیه السلام روان شد
فَلَمَّا بَلَغَا پس آنهنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بمجمعی که میانه دو
دریاست آنجا بصخره که بر کناره چشمه بود بنشستند و موسی علیه السلام (حیوان)
در خواب رفت یوشع علیه السلام دران چشمه وضو ساخت و قطره آب
از دست وی بران ماهی بریان رسید فی الحال ماهی بریان زنده شد (چکیده)
روی بدریا نهاد و یوشع متحیر گشت و موسی علیه السلام چون از خواب
درآمد بیدار شد تفقد حال یوشع ماهی نا نموده روی براه نهاد (بریان)

وازغایت

و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش کردند ماهی خود را
هما بجا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ
در دریا سَرَبًا مثل سردابه که در ان توان رفت هر جا که ماهی میرفت
آب بالای او مثل چون طاق مرتفع می ایستاد و زمین خشک می گشت
فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت (هر کا که)
موسی علیه السلام لِفَتَاهُ مر آن جوان مرد خود را یعنی یوشع را
که وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بیار طعام چاشت ما را
تا بخوریم که گرسنه شده ایم و دمی برآسائیم لَقَدْ لَقِينَا هر آینه (که تحقیق)
دیدیم ما مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا ازین سفر که کردیم نَصَبًا
رنج و سختی چون یوشع سفره پیش آورد قصه ماهی بیادش آمد
قَالَ أَرَأَيْتَ گفت خبر داری إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ (یوشع)
چون آمدیم بجایی که رفته بودیم به آن صخره بر کناره چشمه فَإِنِّي پس
بدرستی که من نَسِيتُ الْحُوتَ فراموش کردیم ماهی را یعنی
قصه او را که با تو بگویم وَمَا أَنْسَانِيهُ و فراموش نکردانید مرا
ذکر او را إِلَّا الشَّيْطَانُ مگر شیطان که مرا مشغول ساخت
أَنْ أَذْكُرَهُ ازان که یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ
و گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا راه عجب که هر جا

می‌رفت راه فراخ پیدا می‌شد و زمین دریا خشک می‌گشت قال گفت
موسی علیه السلام ذلک آن قصهٔ ماهی آنست ما کنا نبغ
آنچه بودیم که ما می‌طلبیدیم چه حق سبحانه و تعالی بمن وحی فرستاد
که آنجا ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کس که می‌طلبیم فارتدا پس
بازگشتند علی آثارهما بر نشانهای قدم خود قصصا از پی
رفتن تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا درآمده بود و راهی دیدند
کشاده و خشک بدان راه درآمدند فوجدا پس یافتند عبدا من
عبادنا بنده را از بندگان ما که بمحض قدرت عنایت آتیناه دادیم
او را رحمة بخششی من عندنا از نزدیک ما که آن وحی است
و نبوت بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که به نبوت
او قایل نیستند وعلمناه و بیاموختیم او را من لدنا علما
از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما در حقایق
سلمی از ذو النون مصری قدس سره نقل می‌کنند که علم لدنی آنست
که حکم کند بر خلق بموافق توفیق و خذلان و گفته اند علمیست که
حاصل شود بی‌واسطه کسب و تعلیم حرف صاحب کشف الاسرار فرموده
که دانندهٔ این علم محقق است از یافتن سخن گوید در فتوحات از سلطان
العارفین قدس سره نقل می‌کند که با جمعی دانشمندان می‌گفت

انفدتم

انفدتم علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت
بیت گلشنی کز نقل روید یکدمست ❁ گلشنی کز عشق روید خرم است ❁ گلشنی
کز گل دمد گردد تباه ❁ گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه ❁ علم چون بر گل زند ماری بود
علم چون بر دل زند یاری شود ❁ آورده اند که چون موسی علیه السلام بجای خضر رسیدند
او را دیدند که تکیه کرده و جامهٔ خود در سر کشیده موسی علیه السلام سلام
کرد خضر علیه السلام جامه از روی خود دور کرده جواب سلام داد و گفت تو کیستی گفت من موسی ام
نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که من بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم
او در جواب گفت که اگر کسی گوید پیغمبر صاحب شریعت چه گونه از کسی چیزی بیاموزد و گفته اند
که رسول می‌باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است
از اصول و فروع دین و هر چه نه ازین قبیله باشد تعلیم آن منافی نبوت
نیست و نکتهٔ انتم اعلم بامور دنیاکم موید این قول است قال له موسی
گفت موسی علیه السلام مر خضر را هل اتبعک آیا پیروی کنم ترا علی
ان تعلمن بر شرط آنکه بیاموزی مرا مما علمت از آنچه بر تو
آموخته اند رشدا علمی که متضمن رشد باشد یعنی اصابت خیر
قال انک گفت خضر علیه السلام بدرستیکه تو ولن تستطیع
نتوانی معی صبرا با من شکیبائی کردن را موسی علیه السلام گفت چرا
صبر نتوانم کرد بصحبت تو گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است

گلبنی

شاید که از من عملی صادر شود و در ظاهر که آن منکر و ناشایسته نماید و تو
وجه حکمت آن را ندانی و بر آن صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چه گونه
صبر کنی عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بر آن چیزی که احاطه نکرده بِهِ بآن چیز
خُبْرًا از روی دانش یعنی علم تو به آن نرسیده باشد قَالَ سَتَجِدُنِي
گفت موسی علیه السلام زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر
خواهد خدای تعالی صَابِرًا صبر کننده بر آنچه از تو بینم وَلَا أَعْصِي
و نافرمانی نکنم لَكَ أَمْرًا مر ترا هیچ کاری قَالَ گفت خضر علیه السلام
که ای موسی علیه السلام فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي پس اگر پیروی کنی مرا فَلَا
تَسْأَلْنِي پس مپرس مرا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن
ندانی یعنی افتتاح بسوال مکن حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ تا وقتی که حدیث
کرده شود مر ترا تا من نو سازم برای تو مِنْهُ از آن چیز ذِكْرًا
بیانی که تو دریابی موسی علیه السلام قبول فرمود که هر دو باهم روی
براه نهادند و یوشع بر عقب ایشان میرفت فَانْطَلَقَا پس رفتند
بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعا در رکوب آن
نمودند ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناخته بتعظیم تمام
در کشتی آوردند حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا تا چون نشستند فِي السَّفِينَةِ
در کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشته و پنهان از قوم

تا من نو سازم

خرقها

خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را قَالَ أَخَرَقْتَهَا گفت موسی علیه السلام
آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا تا غرق گردانی اهل کشتی را
چه سوراخ سبب دخول آبست در آن و دخول آب موجب غرق شدن
سفینه لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردی شَيْئًا إِمْرًا چیزی بشگفت
و تشنیع و بر دل گران قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ گفت خضر علیه السلام
که آیا نگفتم مر ترا بدرستی که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا
با من صبر کردن قَالَ گفت موسی علیه السلام که آن سخن از خاطر من رفته بود [?]
لَا تُؤَاخِذْنِي مواخذه مکن مرا بِمَا نَسِيتُ بآنچه فراموش کردم
فَلَا تُرْهِقْنِي و در مرسان مرا مِنْ أَمْرِي از کار من عُسْرًا دشواری
یعنی بر من سخت فرا مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن فَانْطَلَقَا
پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان
بازی می کردند و پسری از بهار روی و قد بلند قامت نازک خط سبز
بر رسته لب او ظاهر شده نام او حشود یا حیسود و نام پدر او را اسل
یا کاردی و نام مادرش شاهو به یا رحمی در میان ایشان بود و موسی علیه السلام
و خضر علیه السلام می رفتند حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا تا چون
بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر علیه السلام او را از میان اقران
علیحده در پس دیواری برد فَقَتَلَهُ پس کشت او را ذبح یا خناق

کشتی

الجزو السادس عشر ١٦

قال أقتلت گفت موسی علیه السلام ایا کشتی نفسا زکیة نفسی پاک بغیر نفس بغیر نفس که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس بقصاص چگونه کشتی او را لقد جئت هر آیینه آوردی شیئا نکرا چیزی ناپسندیده را قال ألم أقل گفت خضر علیه السلام که ایا من نگفتم لک إنک مر ترا در اول مصاحبت که تو لن تستطیع قوت نداری و نتوانی معی با من بر فعلهای من صبرا شکیبایی ورزیدن قال گفت موسی علیه السلام إن سألتک اگر سوال کنم ترا عن شیء از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکر بعدها بعد ازین کرت فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن با من قد بلغت بدرستی که رسیدی من لدنی عذرا از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آیینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای تعالی رحمت کناد بر برادرم موسی علیه السلام که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحبت خود درنگ نمودی هر آیینه خبرهای شگفت دیدی فانطلقا پس درگذشتند و رفتند حتی إذا أتیا تا چون آمدند أهل قریة اهل دهی که انطاکیه بود یا آن که بصره یا باجروان از ازار سینه یا برقه از روم یا جزیره زمین جش و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه در بستندی و برای هیچ کس نگشادندی وقت نماز شام بود که موسی و خضر

از ارمینه

علیهما السلام

علیهما السلام بران دیه رسیدند خواستند که بدیه در آیند کسی دروازه بگشود استطعما طلب طعام کردند أهلها اهل آن دیه را و گفتند اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ملال در دیه جای نداو دید باری طعام برای ما فرستید فأبوا پس سر باز زدند اهل آن دیه أن یضیفوهما ازان که ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بیرون دیه بودند و بامداد روی براه نهادند فوجدا پس یافتند فیها در نواحی دیه جدارا دیواری مایل شده بیک طرف یرید می خواست آن دیوار أن ینقض انکه بیفتد و در گرد و از هیچ ارادت دیوار مجازست یعنی نزدیک بود بافتادن فأقامه پس خضر علیه السلام راست کرد آنرا بآن که اساس البنا محکم استحکام داد قال گفت موسی علیه السلام که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشان را عمارت کردی لو شئت اگر می خواستی لاتخذت هر آیینه فرا می گرفتی علیه بر تعمیر این دیوار أجرا مزدی قال هذا گفت خضر این است فراق بینی وبینک جدایی میانه من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالثه چیزی پرسیم با من مصاحبت مدار اینک وقت فراق رسید سأنبئک زود باشد که آگاه سازیم

ترا بتأویل ما لم تستطع بمعنی آنچه نتوانستی علیه صبرا
بران شکیبایی نمودن و از حیثیت ظاهر بران انکار کردی اما السفینة
فکانت اما کشتی که بود لمساکین مر محتاجان را که ده برادر بودند
پنج بیمار و بر جای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت یعملون
فی البحر کاری می کنند در دریا فاردت پس خواستم بحکم خدای
ان اعیبها آن که او را سوراخ سازم و عیبناک کنم وکان
وحال آن که هست وراءهم در پیش راه ایشان ملک
پادشاهی که او را جلندی بن کرکره گویند یأخذ می گیرد کل
سفینة هر کشتی که درست می بیند غصبا بغصب یعنی از کشتیبانان
بزور بازمی ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان
بکلی محروم نگردند چنانچه شیخ سعدی در بوستان می گوید که خضر
در بحر کشتی را شکست . صد درستی در شکست خضر هست . واما الغلام
واما پسر کشته شده فکان ابواه بودند پدر و مادر او مؤمنین
گرویدگان فخشینا پس دانستیم ما یا ترسیدیم ان یرهقهما آن که
در رساند بدیشان طغیانا نافرمانی وکفرا و کفران نعمت
یعنی می شاید که با تو عقوق و کفر او در رساند از روی مهربانی که والدین را
برو لد هست و آن در ساختن موجب کفر و طغیان باشد فاردنا

پس خواستیم

پس خواستیم ما ان یبدلهما آن که بدل دهد ایشان را ربهما
پروردگار ایشان خیرا منه فرزندی بهتر از و زکوة
از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ردیه
ترکی باشد واقرب رحما و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی
بر مادر و پدر آورده اند که حق سبحانه و تعالی بعوض آن پسر ایشان را
دختری داد و پیغمبری را بعقد خود آورد و هفتاد پیغمبر از نسل او پیدا
آمدند . آن پسر را کشت خضر بر بد خلق . سر آن را در نیابد عام خلق . آنکه
جان بخشد اگر بکشد رواست . نایب است و دست او دست خداست
پس عداوت ها که او یاری بود . بس خرابیها که معماری بود واما
الجدار فکان واما دیوار هست لغلامین یتیمین
برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند فی المدینة
در شهر مراد قریه مذکور است وکان تحته و هست در زیر آن دیوار
کنز لهما گنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی گنج ظاهر شدی و مردمان
بر داشتندی وکان ابوهما و بود پدر آن هر دو صالحا
مردی شایسته کار نام او کاشح بود و گفته اند میان ایشان و پدر صالح
ایشان هفت پدری دیگر بود و لیکن خدای تعالی ایشان را بجهت صلاح
آن پدر محافظت فرمود فاراد ربک پس خواست آفریدگار تو

اصرم و صریم است

أَنْ يَبْلُغَا اَشُدَّهُمَا انکه برسند یتیمان بقوت وکمال رشد خود
وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا وبیرون آرند گنج خود را رَحْمَةً بخشش مِنْ
رَبِّكَ از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُ ونه کردم آنچه تو دیدی
عَنْ اَمْرِي از رای خود بلکه بفرمان حق سبحانه وتعالی کردم که او
خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که آن گنجی بود از زر و
نقره وگویند کتب علمی بود واشهر آنست که لوحی بود از زر بر او نوشته
که بسم الله الرحمن الرحيم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و
قدر چه گونه اندوهگین شود وشگفت میدارم از آن کسی که گرویده است
برزاقی حق چرا خود را در تعب افکند وعجبست از کسی که تصدیق مرگ
کند چرا شادمان گذراند وشگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب
قیامت برای چه غفلت ورزد وعجب از آن که دنیا و دنی وتقلب او
وانقلاب احوال ارباب او داند چرا دل در و بندد لا اله الا الله
محمد رسول الله ذَٰلِكَ این است تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ
حقیقة آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بران صبر کردن آورده اند
که موسی وخضر علیهما السلام با یکدیگر را وداع کردند هر یک روی
بمنزل خود آوردند ومحققان را درین قصه بسی حکایت واسرار است
خصوصا صاحب البحر الحقایق بیان دقایق اداب بر صادق

واشفاق

ع

واشفاق بر محقق بعبارت خوش وتقریر دلکش آورده وبعضی از آن در
جواهر التفسیر باز توان یافت وَيَسْأَلُونَكَ ومی پرسند ترا مشرکان
مکه بامتحان یهود عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ از قصه ذو القرنین
که پادشاه شرق وغرب بوده بدین جهت ذو القرنین گفتند که بر ا
مشرق ومغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم در گذشتند
یا تاج او دو شاخ داشت یا بر دو دست کار حرب می نموده یا کریم
الطرفین بود یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرد یا دو ضفیره داشت
یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب سر واشهر آنست که این سکندر
رومی است ودر نبوت او اختلاف کرده اند قُلْ بگو ای محمد صلی الله
علیه وسلم سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ زود باشد که بخوانیم بر شما مِنْهُ
ذِكْرًا از وی چیزی وبیانی اِنَّا مَكَّنَّا بدرستی که ما ممکن کردانیدیم
یعنی دست رس دادیم لَهُ مر او را بسلطنت فِي الْأَرْضِ در زمین
وَآتَيْنَاهُ وعطا کردیم او را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که
خلق بدان محتاج بود یا از آنچه سلاطین را بکار آید ودر تسخیر شهرها
ومحاربه با عدا یاد دادیم او را از هر چیزی که می خواست سَبَبًا
دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسر می شد آورده اند
که حق سبحانه وتعالی نور وظلمت را مسخر او کردانید ودر زاد المسیر

کویند که سحاب بفرمان او کرد تا بر و سوار شده هر جا که می خواست
میرفت روزی از روم بیرون آمده و مصر را مسخر ساخته و با زنکیان
حرب کرده ملا بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرده فَاَتْبَعَ سَبَبًا
پس از پی در رفت سببی را که مغرب تو اند رفت و بآن سبب توسل جسته
میرفت حَتّٰی اِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای
فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا
یافت آفتاب را که را می المعین تَغْرُبُ فرو می رفت فِیْ عَیْنٍ حَمِئَةٍ
در چشمه آب کرم و حفص حمیه می خواند یعنی چشمه آب مکدر لای آمیز
وَ وَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط
غربی قَوْمًا کروهی را که ناسک کویند و ایشان قومی بودند بت
پرستان سبز چشم سرخ موی تا و رها هیبت لباس ایشان پوست
حیوانات و طعام ایشان کوشت وحوش جانوران آبی قُلْنَا
یٰذَا الْقَرْنَیْنِ کفتیم ما که ای ذو القرنین این ندا اکر او نبی
بوده باشد بوحی است و اکر او نبی نبوده بالهام یا برسان پیغمبر زمان
او و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که اِمَّا اَنْ تُعَذِّبَ یا آنست
که عذاب کنی این قوم را یعنی می کشی اکر ایمان نیارند وَاِمَّا
اَنْ تَتَّخِذَ یا آن که فرا می کیری فِیْهِمْ حُسْنًا در باب

ایشان نیکوئی اکر بکروند قَالَ گفت ذو القرنین اَمَّا مَنْ
ظَلَمَ اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهٗ
پس زود باشد که عذاب کنیم او را یعنی من و هر که با من است بکشیم او را
و این عذاب بنهایت ثُمَّ یُرَدُّ اِلٰی رَبِّهٖ پس باز کشت
شود بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَیُعَذِّبُهٗ
پس عذاب کند او را خدای عَذَابًا نُّکْرًا عذابی سخت منکر
که مثل او معهود نباشد وَاَمَّا مَنْ اٰمَنَ و اما هر که بکرود وَعَمِلَ
صَالِحًا و عملی کند شایسته یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهٗ پس او راست
در هر دو سرای جَزَآءَ الْحُسْنٰی پاداشت نیکوئی وَسَنَقُوْلُ
لَهٗ و زود باشد که بکوئیم مر او را مِنْ اَمْرِنَا از فرمان یعنی بچیز
و نمائیم یُسْرًا کار سهل آسان یعنی فراخور طاقت او آورده اند
که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بکوش و دهن ایشان در آید
و زینهار خواسته بوی ایمان آوردند ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبًا
پس دیگر باز از پی در آمده سببی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسک
را با ده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از
عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شد قوم تاویل را که در قصر امین
بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی

بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ
بجای برآمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدأ عمارت است از جانب شرق
وَجَدَهَا یافت آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ برمی آید و شعاع او
افکند عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی که لَمْ نَجْعَلْ گردانیده بودیم و پیدا
نکرده بودیم لَهُمْ برای ایشان مِنْ دُونِهَا از دون آفتاب
در وقت طلوع سِتْرًا پوششی یعنی از لباس و بنا که میانه ایشان و
آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز
بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع
کردی ببرزابها درآمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی از سمت
راس ایشان دور گشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و به
آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودند كَذَٰلِكَ
یا همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرده بود یا همچنان که اتباع
سبب کرده بجانب قطر الیسر روان شد و بقومی رسید که ایشان را
تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم تاویل وَقَدْ
أَحَطْنَا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَيْهِ بآنچه نزدیک او
بود خُبْرًا از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و
اسباب جهانگیری که برو جمع شده بود همه محیط بودیم مجموع

پوشش نبود

را دانستیم

را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ پس اسکندر از پی درآمد سَبَبًا راهی و طریقی
دیگر را از مشرق بشمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید در منقطع
ارض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج
و ماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه
قَوْمًا گروهی را با هیاتهای عجیب و شکلهای غریب لَا يَكَادُونَ
نزدیک نبود ندار کمی فطنت که يَفْقَهُونَ قَوْلًا دریابند
سخنی را که کسی دیگر بزار لشکر ذوالقرنین سخن ایشان در نمی یافت
قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای
ذوالقرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ بدرستی که یاجوج
و ماجوج مُفْسِدُونَ تباه کنندگانند فِي الْأَرْضِ در
زمین ما هر گاه که از پس این کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه
سبز باشد بخورند و آنچه خشک باشد با خود همراه ببرند و تمام انعام ما را
می کشند و می خورند و اگر چهارپایان نیابند آدمی را عوض آن بکار
می برند و ایشان در جمله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام
و در عین الحیاتی آورده که آدم علیه السلام را یکبار احتلام افتاد و منی
او بخاک آلوده شده آدم علی نبینا علیه السلام از آن حال اندوه
ناک شد و حق تعالی این دو قوم را از آن منی بخاک آلوده بیافرید

نخورند بلکه

ابو البشر پیدا فرید و بقول کسی که گویند انبیا علیه السلام محتلم نمیشوند
این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند
از مرتضی علی رضی الله تعالی عنه منقول است که قامت بعضی از ایشان
بمقدار شبر است و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی
از ایشان بر شاخ شجره آرزند و آن درختی است در ولایت شام
طول او صد و بیست گز و صنفی را طول و عرض مساوی است و صنفی ام
که از یک گوش فراش دارد و از دیگری لحاف سازند و در صفت
ایشان گفته اند بکوتاه جسمی یکی چینه جوی بگوش دراز
از خران برده گوی نه نامحرمی و نه پیشی دلنواز دران جسم
کوتاه و گوش دراز به هنگام خفتن بخسپند سیر یکی گوش بالا دیگر
بزیر شکن بر شکن چین ابروی شان کشان ریش تا زیر زانوی شان
برون آمده اشکشان چون کراز شکم پهن و پا خورد و گردن دراز توبور نمکان
آمده در وجود مژه زرد و سرخ و چه کمبود ندانند جز خواب و جز
هیچ کار یکی تا نزاید هزار القصه آن گروه با اسکندر گفتند
که ما ازین قوم به تنگ آمده ایم فهل نجعل پس آیا بکنیم یعنی مقرر
سازیم لك برای تو بیرون آریم از میانه مالها خود خرجا
مزدی على ان تجعل و بشرطا آن که بکنی بیننا و بینهم

و برخی . برخی

یکی گوش کوتاه و دیگر دراز

میانه ما و میانه

میانه ما و میانه ایشان سدا بندی که منع کند ایشان را از بیرون
آمدن قال گفت اسکندر ما مکنی آنچه دست رس داده مرا
فیه دران ربی آفریدگار من خیر بهتر است از آنچه شما خواهید
که ایمن دهید فاعینونی پس مدد یاری دهید بقوة بتوانایی
که بعضی مردان توانا یا چیزی که بدان قوت یابیم درین کار اجعل
تا بکنم بینکم و بینهم میان شما و میان ایشان ردما حجابی سخت
که بعضی از ان بر بعضی مرکب باشد اتونی بیارید برای من زبر الحدید
قطعهای آهن منقولست که فرمود تا خشتها از آهن بساختند بفارغ
دلی جا بجا تن زدند همه روز و شب خشت و آهن زدند آن هنگام حکم فرمود
که میان دو کوه را که چهار هزار قدم بود در شصت و پنج گز عرض
بکنند تا آب رسید پس در ته زمین و روی آب یک جا از سنگ خارا
نهادند و خشتهای آهنین بر بالای آن فرش کردند حتی اذا ساوی
تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بین الصدفین میانه دو کوه
بفرمود تا هیمه بسیار بر بالا آن ریخته دمها در جوانب ترکیب کردند
قال انفخوا گفت مر عمله را که بدمید درین آهنها حتی اذا
جعله تا چون گردانید آن خشتها آهن را نارا مانند آتش
قال اتونی گفت بیارید بمن افرغ علیه تا بریزیم بر بالا آن

تا بر کرده اند

روئی

این آهن گرم شد قِطْرًا روی مس گداخته بهر روی فرشی که انگیختند
بر روی حل کرده میریختند و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز
در ارتفاع بر آمد مانند کوهی یکپاره هموار و یکسان فَمَا اسْطَاعُوا
پس نتوانستند یاجوج و ماجوج أَنْ يَظْهَرُوهُ انکه بالا روند
بران سد بسبب ارتفاع و انملاس وَمَا اسْتَطَاعُوا و نتوانستند
لَهُ نَقْبًا مر او را سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت آن
قَالَ گفت ذو القرنين بعد از ساختن آن هَذَا این سد
و اقتدار باتمام آن رَحْمَةٌ بخششی است مِنْ رَبِّي از پروردگار
من بر آنها که می ترسیدند از فتنه یاجوج و ماجوج فَإِذَا جَاءَ پس
چون بیاید وَعْدُ رَبِّي وعده پروردگار من بخروج یاجوج
و ماجوج جَعَلَهُ گرداند این سد را دَكَّاءَ زمین هموار یعنی او را
از پیش راه ایشان بردارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي و هست وعده
پروردگار من حَقًّا درست و لایق است خروج این گروه از ماورای این سد
یکی از علامات قیامت است و در اواخر سوره انبیاء ذکر آن خواهد
آمد وَتَرَكْنَا و می گذاریم بَعْضَهُمْ برخی از یاجوج و ماجوج را
يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی روز خروج که از دحام نموده يَمُوجُ
فِي بَعْضٍ اضطراب می کنند و داخل می شوند در برخی دیگر و گفته اند

مراد

که مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب درهم
آمیزند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت
فَجَمَعْنَاهُمْ پس جمع کنیم همه خلایق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب
و جزا در عرصه محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر کردیم
دوزخ را لِلْكَافِرِينَ آن روز برای ناگرویدگان عَرْضًا ظاهر
کردنی و اظهار آن بر ایشان قبل از دخول جهنم جهت زجر و تهویل باشد
الَّذِينَ آن کافرانی که از فرط غفلت كَانَتْ هست أَعْيُنُهُمْ
چشمهای دل ایشان فِي غِطَاءٍ در پوشش عَنْ ذِكْرِي از یاد من
یعنی از نشانهای آیاتی که به آن یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد
اهل ایمان وَكَانُوا و هستند کافران که بجهت ناشنوایی سخن
حق را لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند سَمْعًا شنودن کلام من
یا محجوب میمانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله
تعالى فاذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون
بالآخرة حجابا مستورا بیت چون تو قرآن خوانی ای صدر امم * گوش شان را
پرده سازم از صمم * چشم شان را نیز سازم چشم بند * تا نه بینند و
کلامت نشنوند * أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا می پندارند
آنان که نگرویدند أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آنکه فرا گیرند بندگان

ع

بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملایکه اند علیهم السلام مِنْ دُوْنِیْ
بجز من اَوْلِیَاءَ دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند
کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا بخدائی ایشان را نفع خواهد
رسانید استفهام بمعنی انکارست یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت
هیچ سود نخواهد داشت ایشان را اِنَّآ اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ
بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را لِلْکٰفِرِیْنَ برای ناگرویدگان
نُزُلًا منزل و ماوای یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکم است
و تنبیه بر آن که ایشان را عذاب متعین خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی
محقر باشد قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم هَلْ نُنَبِّئُکُمْ آیا
خبر کنیم شما را بِالْاَخْسَرِیْنَ اَعْمَالًا بزیان کارترین مردمان
از روی کردارها اَلَّذِیْنَ ضَلَّ آنانند که گم شد و ضایع گشت
سَعْیُهُمْ شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمایی فِی الْحَیٰوةِ
الدُّنْیَا در زندگانی دنیا چون کشیش کشیشان و رهبانان که اکثر
اوقات در دیرها بصلوة و بصوم می گذرانیدند و بسبب کفران هم شان
عملهای باطل است و ثوابی بران متفرع نیست و گفته اند مراد ازین
طایفه خوارج اند یا ارباب بدعت که جمع عمل بریا و سمعه کنند و مشهور
آنست که از کفار صله رحم و طعام فقرا و عتق رقاب واقع میشد

حق سبحانه

حق سبحانه و تعالی ببطلان آنها حکم کرده و فرموده وَهُمْ یَحْسَبُوْنَ
و ایشان می پندارند اَنَّهُمْ یُحْسِنُوْنَ که ایشان نیکوئی می کنند
صُنْعًا کار برا اُولٰٓئِکَ آن گروه که ذکر کرده شدند اَلَّذِیْنَ
کَفَرُوْا آنانند که کافر شدند بِاٰیٰتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار
خود که قرآن است یا بدلایل توحید وَلِقَآئِهٖ و بدیدار او یعنی بعث
و حشر که دران وقت رویت میسر خواهد شد اهل آنرا فَحَبِطَتْ
اَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو می نمود
و بران جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِیْمُ لَهُمْ پس راست
نخواهیم کرد برای اعمال ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز
وَزْنًا ترازوی که بدان سنجند عملها را چه همه حبط شده و نابود
گشته یا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری
نخواهند داشت بلکه خوار و مبتذل خواهند بود ذٰلِکَ
آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جَزَآؤُهُمْ
جَهَنَّمُ پاداش ایشان دوزخ است بِمَا کَفَرُوْا بسبب
آنچه کافر شدند وَاتَّخَذُوْٓا اٰیٰتِیْ و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا
وَرُسُلِیْ و فرستادگان مرا هُزُوًا افسوس کرده شده یعنی
با کتاب و پیغمبر سخریه می کردند اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستی که

آنان که بگرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای
پسندیده و شایسته كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشان را در حکم خدای
تعالی جَنّٰتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانها مشتمل
بر اشجار که اکثر آن تاک بود نُزُلًا پیش کش در بتیان آورده
که خدای تعالی فردوس را بید قدرت خود آفرید و بمقدار هر روز
از روزهای دنیا پنج نوبت بر و نظر کرده میفرماید که ازداد ی
طیبا و حسنا الاولیائی افزون ساز حسن و جمال و تازگی خود را برای
دوستان من و این چنین منزلی را نزل دوستان میگویند تنبیه
بر آن که ایشان را عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن محقری
و ما حضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا بیت
نعمت فردوس اهد را و ما را روی دوست قیمت هر کس بقدر همت
والای اوست و گویند فردوس ارفع درجات جنت ست که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که اذا سألتم الله فاسئلوه
الفردوس و قولی آنست که اسمی از اسماء جنات ست که اهل ایمان در انجا
فرود آیند خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتی که جاویدان باشند در آن لَا
يَبْغُوْنَ بجویند عَنْهَا از آن بهشتها حِوَلًا بدلی یا نطلبند از و
تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیا باشد

قل

ای محمد ص قُلْ لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل ابحر است مِدَادًا
سیاهی لِّكَلِمٰتِ رَبِّيْ برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی
قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آئینه فانی گردد و نماند آب دریا
زیرا که جسمی است و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ
پیش از آن که بسر رسد و تمام شود كَلِمٰتُ رَبِّيْ علوم آفریدگار من جهت آن که
غیر متناهی است پس مداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود وَلَوْ
جِئْنَا بِمِثْلِهٖ و اگر نیز بیاریم مثل دریای محیط مَدَدًا بمدد آن
مداد و بر آن افزائیم و گویند که این آیت وقتی نازل شد که یهود مسلمانان را
گفتند که در کلام خود می خوانید که وَمَنْ يُّؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوْتِيَ خَيْرًا كَثِيْرًا
و در علم محمد صلی الله علیه وسلم آنست که او را حکمت داده اند پس علم
شما بسیار باشد و دیگر باره که می خوانید که وَمَآ اُوْتِيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيْلًا
جمع میان این دو سخن بچه گونه توان کرد که حق سبحانه و تعالی
درین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هر چند کسی را علم بسیار
باشد در جنب علم الهی کم از کم می تواند بود علمها از بحر علمش قطره
آن چو خورشید است و ذره مادره گر کسی در علم صد لقمان بود پیش
علم کاملش نادان بود قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم اِنَّمَآ اَنَا
بَشَرٌ بجز این نیست که من آدمی ام مِّثْلُكُمْ مانند شما در عوی طبیعت

بکلمات الٰهی همکنم این مقدار هست که بواسطهٔ جبرئیل یُوحٰی اِلَیَّ
وحی کرده می شود بسوی من اِنَّمَا اِلٰهُكُمْ جز این نیست که معبود شما
اِلٰهٌ وَّاحِدٌ معبودی یگانه است بی شریک فَمَنْ كَانَ يَرْجُوْا
پس هر که باشد که امید میدارد لِقَاءَ رَبِّهٖ دیدار پروردگار خود را
در بهشت یا هر که می ترسد از رسیدن بحق یعنی بازگشتن بدو روز رستخیز
فَلْيَعْمَلْ پس باید که بکند عَمَلًا صَالِحًا کردار شایسته یعنی پسندیده
خدای و در بحر الحقایق آورده که عمل صالح متابعت پیغمبر است و سلوک
منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا است و اختیار فقر و دوام عبودیت
و بباطن بریدنست از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همت از مشاهده
ماسوی بر بستن و جز بشهود حضرت مولی ناگشودن کما قال الله تعالی
وَمَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰى روی از همه برتافتم و سوی تو کردم
چشم از همه بر بستم و دیدار تو دیدم آورده اند که جندب بن زهیر
عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عرض کرد که یا رسول
الله صلی الله علیه و سلم من عمل از برای خدای می کنم اما چون کسی بران
مطلع شد خوشدل می گردم حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای
عمل را که غیری دران شریک باشد قبول نمی کند حق سبحانه و تعالی تصدیق
سخن پیغمبر صلی الله علیه و سلم را آیه فرستاد که وَلَا يُشْرِكْ

زهیر عامری

وباید که

و باید که بنده که عمل صالح را شریک نیارد و انباز نسازد بِعِبَادَةِ
رَبِّهٖ در پرستش پروردگار خود اَحَدًا یکی را یعنی بریا و تصنع عمل نکند
که ریا شرک اصغر است و تباه کننده عمل نعوذ بالله من الریا و نعتصم به
من وقوع الذلل سُوْرَةُ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ كٓهٰيٰعٓصٓ
در مواهب صوفیان آورده از مواهب الٰهی که بر حضرت شیخ رکن الدین
علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم سه صورت است یکی بشری قوله تعالی اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ
مِّثْلُكُمْ دوم ملکی چنانچه فرموده است ابیت عند ربی
سیوم صورت حقی کما قال لی مع الله وقت الی آخره و ازین سه صورت
من رآنی فقد رأی الحق و حق سبحانه و تعالی را با او در هر صورتی
سخن بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون
قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیعص و اخوانه و در صورت
حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی و در تنگنای حرف نگنجد بیان
و ذوق زبان سوی حرف و نقطه کنایات دیگر است پس حروف مقطعه
رمزی است میان حق سبحانه و حبیب او علیه الصلوة و السلام و کهیعص
از آن جمله است و گفته اند این حروف اسماء الٰهیه اند و از مرتضی علی کرم الله

هیچ

از سی منزوع صحیح کرده

یطعمنی و یسقینی

لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل

وننشئکم فی ما لا تعلمون

وجهه منقول است که در بعضی ادعیه می خوانند یا کهیعص یا حمعسق و کفته‌اند
کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت است باسم هادی و چون
مبدا هیچ یک از اسماء الهی حرف یا واقع نشده کویند ایما است بآنکه
ید الله فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا اشارت بحر و لا یجار علیه و عین
از اسم عزیز و علیم و عدل است و صاد از صادق و می شاید که نام
سوره باشد و مابعد او مترتب بر و یعنی این سوره ذِكْرُ رَحْمَةِ
رَبِّكَ یاد کردن رحمت او بدست مهربانی عَبْدَهُ زَكَرِيَّا
بنده خود زکریا بن آزر را و از اولاد رحیم بن سلیمان بن داود
علیهم السلام بوده پیغمبر عالی شان و مهتر احبار بیت المقدس
و صاحب حرمان پس قصه او بخوان و یاد کن اِذْ نَادَى رَبَّهُ
چون ندا کرده بخواند پروردکار خود را در محراب بیت المقدس
و صاحب بعد از تقرب بقربان نِدَاءً خَفِيًّا خواندنی پنهان
که آن باخلاص اقرب است یا دعای بلند می کرد و از قوم ابنها پنهان بود
چه شرم می داشت که بعد نود و نه سالکی با وجود زنی کلان سال
نازاینده طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته
بود هر چند بلند می کفت کس نمی شنید و ندا او این بود که
از روی نیاز قَالَ رَبِّ کفت ای پروردکار من اِنِّي

و این

وَهَنَ الْعَظْمُ در سستی که سست شده است استخوانی که ستون
خانه بدن است مِنِّي از من و چون استخوان که صلب‌ترین آحر است
سست شده باشد سایر بدن بطریق اولی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ
و سفید شده است سر من شَيْبًا سفید شدنی و کفته‌اند تشبیه کرده شیب را
در روشنی باتش و در و کرفتن آن موی را باشتعال آن یعنی روشن
و درخشنده شد سر من از پیری وَلَمْ أَكُنْ و نبوده ام من
بِدُعَائِكَ رَبِّ بخواندن من ترا ای پروردکار من شَقِيًّا
بی بهره و نا امید یعنی هر کاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده شده
و من بدو خو کرده ام وَإِنِّي و بدرستی که من خِفْتُ الْمَوَالِيَ
بترسم از بنی اعمام خود که این خویشان من در مهم حبوه و اقامت دین
هتاون ورزند و خلاف من در اسن من نیکو بجای نیارند مِن
وَرَائِي پس از مرک من پس از خلفی می بلید وَكَانَتِ امْرَأَتِي
و حال آن که زن من هست عَاقِرًا نازاینده و در سن نود و هشت
سالکی فَهَبْ لِي پس بخش مرا مِن لَّدُنكَ از نزدیک خود
وَلِيًّا فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق
يَرِثُنِي میراث برد امانت و جمهورت از من وَيَرِثُ مِنْ آلِ
يَعْقُوبَ و میراث کیرد علم و حکمت از آل یعقوب بن اسحاق

برایمت

علیهم السلام یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده
وَاجْعَلْهُ رَبِّ وگردان وفرزند را ای آفریدگار من رَضِيًّا
شایسته وپسندیده که تو از قول وعمل او راضی باشی بعد ازین دعا
سر بسجده نهاده تضرع می فرمود که ندای کریم ربانی از روی عنا منادی
باجابت دعای او گفت يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای
زکریا ما بشارت میدهیم ترا بِغُلَامٍ به پسری اسْمُهُ يَحْيَى
نام او یحیی علیه السلام لَمْ نَجْعَلْ لَهُ نیافریدیم مر او را مِنْ
قَبْلُ سَمِيًّا پیش ازین کلام همنامی در زاد المسیر آورده که وجه
فضیلت او نه ازان روست که قبل از وی کسی باین اسم نبوده باشد
چه بسیار آدمی برین وجه یافته شود که از وی اسمی او بوده باشد بلکه
فضیلت آن است که حق سبحانه بخود تولی تسمیه او نموده به پدر و مادر
حواله نکرد امام ثعلبی آورده که ذکر قبل ازان فرموده که بعد از وی
کسی بظهور خواهد آورد که او را بچندین اسم خاص اختصاص
دهد و اسمی او را از نام همایون فرجام خود مشتق سازد
فذو العرش محمود وهذا محمد ازان شده است که نامت محمد است وگویند
سمی بمعنی شبیه است یعنی مثل او نیافریده ایم در آن که هرگز عصیان
وقصد عصیان از وی بظهور نرسید قَالَ رَبِّ گفت زکریا

نظم وشق له من اسمه لیجله

کار

که ای خداوند من أَنَّى يَكُونُ چگونه باشد لِي مرا غُلَامٌ
پسری وَكَانَتِ امْرَأَتِي وحال آنکه هست زن من عَاقِرًا
نازاینده وَقَدْ بَلَغْتُ وبدرستی که رسیده ام مِنَ الْكِبَرِ
از بزرگ سالی عِتِيًّا به نهایت وبخافت وضعف اعصاب وقوی
وشق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود وهذا محمد این سخن از
روی استعلام گفت نه بطریق استبعاد یعنی مارا چون خواهی ساخت
ما هم درین پیری این قدرت خواهی افراخت قَالَ گفت فرشته
بامر خدای تعالی که ای زکریا كَذَٰلِكَ همچنین است که تو گفتی از
پیری وضعف اما قَالَ رَبُّكَ گفت خدای تو هُوَ این کار که آفریدن
فرزند است ازین دو شخص درین سن عَلَيَّ هَيِّنٌ بر قدرت من
آسان است وَقَدْ خَلَقْتُكَ وبدرستی که بیافریدم ترا
مِنْ قَبْلُ پیش از یحیی علیه السلام وَلَمْ تَكُ شَيْئًا و
بودی تو چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم
پس من که ترا از عدم بوجود آوردم قادرم بر ایجاد فرزندی
از دو پیر زکریا علیه السلام ازین بشارت مسرور شد اما ندانست
که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد از مدتی دیگر وبظهور خواهد
رسید قَالَ گفت رَبِّ اجْعَلْ لِي ای پروردگار من گردان

برای من آیتی یعنی نشانی مرا آیةً علامتی که بدان قریب وقوع
این واقعه معلوم کردد قَالَ گفت خدای مر زکریا را علیه السلام
اٰیَتُکَ نشانه تو اَنْ لَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ آنست که نتوانی
گفت با مردمان ثَلٰثَ لَیَالٍ سه شب و روز آن سَوِیًّا
درستی یعنی با هم پیوسته یا قادر نباشی بر تکلم در حالتی که سوی الخلق
و تندرست باشی آورده اند که در همان اوقات زبان او در آن
او بزرگ شد وجهی که تحریکرا مجال نماند فَخَرَجَ پس بیرون آمد
عَلٰی قَوْمِهٖ بر گروه خود جماعتی آن روز را که در شب
آن اشباع نام زوجه او حامله شده بود مِنَ الْمِحْرَابِ از
مصلی خود فَاَوْحٰی اِلَیْهِمْ پس اشارت بدیشان کرد اَنْ
سَبِّحُوْا آنرا که نماز کذارید و یا تسبیح گوئید خداوند خود را
بُکْرَةً بامداد وَّعَشِیًّا و شبان گاه القصه سه روز بدین منوال
کذشت پس بحال خود باز آمد و یحیی علیه السلام بعد از مضی مدت
حمل متولد شد و در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت
بطریق ریاضت موافقت مینمود تا وقتی که وحی فرود آمد و از
حضرت حق سبحانه خطاب رسید که یٰیَحْیٰی خُذِ الْکِتٰبَ ای یحیی
فرا گیر کتاب توریت را بِقُوَّةٍ بجد و جهد یا بقوت دل وَاٰتَیْنٰهُ

الْحُکْمَ و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توریت صَبِیًّا در حالتی که
کودک بود سه ساله یا هفت آورده اند کودکان محله روزی
سه سالگی با او گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که مَا لِلَّعِبِ
خُلِقْنَا برای بازی آفریده نشده ایم درین سخن پندی
عظیمست بیخبران بازیچه گاه غفلت را که عمر عزیز ببازی میگذرانند
و بدام فریب اِنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ مقید و مشغوف می مانند
نظم عمر ببازیچه بسر می بری * پای ز اندازه بدر می بری *
به که ز بازیچه جهان باز کشی طفل نه چند ببازی خوشی وَّحَنَانًا
و دیگر دادیم یحیی را رحمتی و مهربانی و رقت قلبی مِّنْ لَّدُنَّا از
نزدیک خود وَزَکٰوةً و طهارتی از گناه یا ستایشی نزدیک خلق
وَکَانَ تَقِیًّا و بود ترسکار یا پرهیزگار یا مجتنب از لوث جرایم و اوزار
وَّبَرًّا بِوَالِدَیْهِ و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمان برنده و خدمت
کننده مر ایشان را وَلَمْ یَکُنْ جَبَّارًا و نبود سرکش یعنی عاق
و نافرمان بردار مر والدین را عَصِیًّا و نبود عاصی مر امر پروردگار
خود را وَسَلٰمٌ عَلَیْهِ و سلام بر یحیی علیه السلام از ملک
یَوْمَ وُلِدَ روزی که متولد شد وَیَوْمَ یَمُوْتُ و روزی که
می میرد وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا و روزی که برانگیخته شود زنده

یعنی در آخرت و گفته‌اند سلامتی یحیی است روزی که متولد شد از غمزه
و مس شیطان و وقتی که شهید گشت از عذاب قبر و روز قیامت از هول
رستخیز و قصهٔ خوف و بکاء یحیی علی نبینا و علیه السلام در غایت
اشتهار است وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن مجید — ع — اشتهر است
مَرْيَمَ قصهٔ مریم بنت عمران و او پیوسته در مسجد بیت مقدس
بودی و بوقت عذر بخانهٔ خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد باز آمدی — که واقع شد می
وقتی در خانهٔ خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل
کند حق سبحانه از آن خبر می‌دهد اِذِ انْتَبَذَتْ چون دور شد
مریم و با کناره رفت مِنْ أَهْلِهَا از اهل خود یعنی از خاله و قوم او — و با کناره
مَكَانًا شَرْقِيًّا در مکانی بر جانب شرقی از بیت المقدس یا از
سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی
فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت مریم مِنْ دُونِهِمْ از پیش ایشان
یعنی از سوی ایشان حِجَابًا پرده که مانع باشد از دیدن و بعد
از آن که غسل فرمود و جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما
إِلَيْهَا بسوی او رُوحَنَا روح ما را که جبرئیل است اضافت روح
بخود بجهت تشریف و تخصیص اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متمثل شد جبرئیل — بذات مقدس خود
علیه السلام برای مریم بَشَرًا سَوِيًّا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت

ادمی

آدمی خود را بوی نمود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ
إِنِّي گفت بدرستی که من أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ پناه می‌گیرم بخدای
بسیار بخشش مِنْكَ از شر تو إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا اگر هستی تو پرهیزکار
غایة مبالغه است در عفاف یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز
می‌کنم و پناه بحق می‌برم فکیف که چنین نباشی و گفته‌اند تقی نام
شخصی بود در آن زمان که متعرض کمان نسوان میشد و مریم — شریر بر وزن سکین و سکیت است و صیغهٔ مبالغه
قصهٔ او استماع نموده بود و گمان برده که مگر اوست از وی بحق
سبحانه پناه برد اما چون جبرئیل اضطراب مریم مشاهده فرمود
قَالَ إِنَّمَا أَنَا گفت جز این نیست که من رَسُولُ رَبِّكِ
فرستادهٔ خداوند توام که بدو پناه می‌گیری مرا اینجا فرستاده
لِأَهَبَ لَكِ تا بخشم ترا بفرمان او غُلَامًا زَكِيًّا پسری پاک
و ستوده قَالَتْ گفت مریم أَنَّىٰ يَكُونُ چگونه بود لِي غُلَامٌ
مرا پسری پاک و ستوده وَلَمْ يَمْسَسْنِي و مرا نسوده است
بَشَرٌ آدمی یعنی هنوز دست کس بطریق مباشرت بمن نرسیده
وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا و نبودم من زناکار جوینده فجور قَالَ كَذَٰلِكِ
گفت جبرئیل علیه السلام که چنین است که تو می‌گویی هیچ کس بنکاح
و سفاح ترا مس نکرده فاما قَالَ رَبُّكِ گفت پروردگار تو

هُوَ این کار که اعطاء ولدست بی پدر عَلَیَّ هَیِّنٌ بر من آسان است
ما ترا پسری می دهیم تا استدلال کنی بدان بر قدرت ما وَلِنَجْعَلَهُ
و تا گردانیدیم او را اٰیَةً لِلنَّاسِ علامتی برای مردمان که بنظر
در ان توانائی ما را دریابند وَرَحْمَةً مِنَّا و تا گردانیدیم او را
سبب شکر بخششی از ما برای آنان که بدو بگروند وَکَانَ و هست
خلق او بی پدر اَمْرًا مَقْضِیًّا کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر
شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل علیه السلام نزدیک
وی آمد و بدمید در آستین یا گریبان پیراهن او فَحَمَلَتْهُ پس مریم
بار گرفت در همان دم بعیسی علیه السلام فَانْتَبَذَتْ پس بیرون شد
و دور گشت بِهٖ بعیسی علیه السلام یعنی وقتی که در بطن او بود مَکَانًا
قَصِیًّا مکانی دور از شهر ایلیا گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از
شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور بود از شهر ایلیا و بعد از نه ماه یا
هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یکساعت بوده
و در زاد المسیر آورده گویند نه ساعت بوده و مقاتل گوید یک ساعت سه ساعت
خلقت بوده و یک ساعت تصویر و یک ساعت وضع و بر هر تقدیر
چون وضع حمل نزدیک رسید مریم درخت خرمای خشک شده و بی شاخهای
آن بریده و تنه مانده فَاَجَآءَهَا الْمَخَاضُ پس آورد او را درد

زادن

زادن اِلٰی جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود
بدان باز نهاده قَالَتْ گفت مریم یٰلَیْتَنِیْ مِتُّ ای کاشکی من مردمی
قَبْلَ هٰذَا پیش از این صورت وَکُنْتُ و بودمی نَسْیًا مَنْسِیًّا
چیزی که از شان او آنست که فراموش باشد و طلب آن نکنند و یاد نیارند
و در خاطر کسی در نیاید چیزی باز گذاشته فراموش کرده شده یعنی
هیچ کس مرا ندانستی و از من حسابی بر نداشتندی حالا همه احبار علماء بیت المقدس
و اتقیاء مرا می شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا علیه السلام
بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون
فرزندی می زایم و از خجالت این حال نمیدانم چه حکم کنم هر چند بروی
کار در می نگرم محنت زده چو خود نمی نگرم فَنَادٰیهَا پس آواز داد
مریم را مِنْ تَحْتِهَا آن که در زیر او یعنی در شکم او بود مراد عیسی است علیه
السلام که با او سخن گفت و ندا فرمود اَلَّا تَحْزَنِیْ آن که اندوه
گین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص مَنْ تَحْتَهَا می خواند یعنی عیسی
از زیر او یا فرشته از زیر درخت خرما آواز داد که غم مخور قَدْ
جَعَلَ رَبُّکِ بدرستی که بیافرید و روان کرد آفریدگار تو تَحْتَکِ
در زیر قدم تو سَرِیًّا جوی آب که از ان بیاشامی و بدان طهارت
کنی وَهُزِّیْ و بجنبان بسوی خود اِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ

بسوی خود خوشه از درخت خرما خشک شده را تُسَاقِطْ تا فرو ریزد
و حفص تُسَاقِطْ می خواند یعنی تا درخت بیفکند عَلَيْكِ بر تو رُطَبًا
جَنِيًّا خرما تری و تازه فَكُلِي پس بخور از رطب وَاشْرَبِي و
بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن ساز چشم را بفرزند
یا خوش دل شو بسبز شدن درخت خرما و بر دادن او که من سبب بحال تو
دارم چنانکه قادرست بر اظهار خرما از درخت یابس قدرت دارد
بر ایجاد ولد از مادر بی وساطت پدر پس حق سبحانه ملایک را فرستاد
تا بکرد مریم در آمدند و چون عیسی علیه السلام متولد شد او را
فرا گرفتند بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا
رسید که فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از
آدمیان یکی را و از تو پرسد که این فرزند از کجاست فَقُولِي پس تو
بگو إِنِّي نَذَرْتُ بدرستی که من نذر کرده ام لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا
برای خداوند روزه را و روزه ایشان ترک طعام و کلام بود فَلَنْ
أُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن نخواهم گفت امروز إِنْسِيًّا با هیچ آدمی بلکه
با ملایکه سخن می گویم و با حق مناجات می کنم و این مقدار سخن بجهت
اخبار نذر بود یا باشارت ازین خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد
مریم را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا او را هر کس می جستند

تا کسی

تا کسی نشان داد او را بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند و مریم چون
ایشان را بدید عیسی علیه السلام را برداشته متوجه ایشان گشت فَأَتَتْ
بِهِ پس آورد مریم عیسی را قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهُ برداشته او را
چون نظر چشم آن گروه بروی افتاد قَالُوا يَا مَرْيَمُ گفتند ای مریم
لَقَدْ جِئْتِ بدرستی که آوردی شَيْئًا فَرِيًّا چیزی شگفت که در
میان اهل بیت تو مثل این واقع نبود تو مثل این نبوده و واقع
نشده يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هارون گویند او را برادر
بود که هارون نام بوده یا هارون مردی صالح بوده از بنی اسرائیل
که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق
بودی پس گفتند ای مثل هارون در عبادت یا مانند او در فجور مَا كَانَ
نبود أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ پدر تو عمران مردی بد بلکه امام مسجد
اقصی و اشرف احبار بود وَمَا كَانَتْ و نبود أُمُّكِ مادر تو
حنه بنت فاقود بَغِيًّا زناکار و فاجره تو با وجود این پدر و مادر
فرزندی بی پدر از کجا آوردی فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس مریم اشارت کرد
بعیسی علیه السلام که با او سخن گویید و جواب او شنوید قَالُوا گفتند
كَيْفَ نُكَلِّمُ چگونه سخن گوییم مَنْ كَانَ با آن که هست فِي الْمَهْدِ
یعنی در حجر گهواره صَبِيًّا کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گوید

بازشت

فاقود

که عیسی علیه السلام پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان مادر
باز کرفت و بزبان فصیح قَالَ گفت إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ بدرستی که
من بندهٔ خدایم آتَانِيَ الْكِتَابَ داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده
در ازل که انجیل بمن دهد و تعلیم آورده که تعلیم داده است مرا انجیل
در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا و کردانید مرا پیغمبر کویند دران حال
پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز می کرد وَجَعَلَنِي و ساخت مرا مُبَارَكًا
با برکت و نفع أَيْنَ مَا كُنْتُ هر جا که باشم وَأَوْصَانِي و امر کرد مرا
بِالصَّلَاةِ باقامت نماز وَالزَّكَاةِ و بدادن زکوة مَا
دُمْتُ حَيًّا مادام که باشم زنده وَبَرًّا و کردانید مرا نیکوکار
بِوَالِدَتِي بمادر من و مهربان بر و وَلَمْ يَجْعَلْنِي و نه کردانید
مرا جَبَّارًا کردن کشی متعظم که باخلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم
شَقِيًّا بدبختی که فرمان او نبرم وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدای
بر من است چنانچه بر یحیی علیه السلام يَوْمَ وُلِدْتُ روزی که
بزادم وَيَوْمَ أَمُوتُ و روزی که بمیرم وَيَوْمَ أُبْعَثُ
حَيًّا روزی که برانگیخته شوم زنده ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ
مَرْيَمَ آنکه ذکر او کردیم و وصف او کذشت عیسی بن مریم است
نه آن که نصاری او را وصف می کنند قَوْلَ الْحَقِّ میکوییم

گفتن

گفتن درست و راست الَّذِي آن گفتنی که جهودان فِيهِ
يَمْتَرُونَ دران شک دارند یعنی قصه عیسی علیه السلام که حمل بر چیزهای
ناشایسته می کنند یا ترسایان دران جدال نموده جمعی او را خدا و بعضی
پسر خدا میدانند مَا كَانَ نیست و نه شاید لِلَّهِ مر خدا را أَنْ يَتَّخِذَ
مِنْ وَلَدٍ آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق سبحانه
از جنسیت منزه است سُبْحَانَهُ پاک است خدای از اتخاذ ولد
إِذَا قَضَى أَمْرًا چون حکم کند و خواهد کاری را که بسازد یعنی
اراده احداث شی نماید فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که کوید
لَهُ كُنْ مر آن شی را که بباش فَيَكُونُ پس بباشد بی درنگ وَ
إِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای رَبِّي وَرَبُّكُمْ پروردکار من و پروردکار
شما است فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید و به عبادت غیر او مشغول
نکردید هَذَا این است صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست
که بمنزل جنت رساند فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف مقصود
کردند جماعت ها مِنْ بَيْنِهِمْ میان یکدیگر یعنی میان یهود
و نصاری در باب عیسی علیه السلام جهودان طریق تفریط
کرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان
و سه فرقه کشتند نسطوریه عیسی را ابن الله کفتند و یعقوبیه الله

خوانده‌اند و بثالث ثلثة وما کاینه قایل شدند فویل للذین
کفروا پس وای مر آنان را که کافر شدند و استبعاد نمودند
من مشهد یوم عظیم از حاضر شدن در روز بزرگ که
قیامت است یا از مشاهدهٔ احوال آن روز اسمع بهم چه شنوا
باشند کافران وابصر و چه بینا یوم یاتوننا در آن روز
که بیایند بما ولی سود نکند ایشان را دیدن و شنیدن یعنی مشاهده
کنند مواعید آلهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این
سخن بر طریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا باشند مر سخنان
موحش را و چه بینا بعقوبات باهول لکن الظلمون لیکن ستمکاران
الیوم امروز فی ضلل مبین در گمراهی هویدا اند وانذرهم
و بیم کن ایشان را یعنی کفار مکه را یوم الحسرة از روز حسرت
که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا نیکی
بیشتر نکردیم اذ قضی الامر چون کار ساخته شود و حساب
پرداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
این چنین روزی در پیش است وهم فی غفلة و ایشان
در غفلت و بیخبری اند از آن وهم لا یؤمنون ایشان
یعنی کافران نمی گروند باخرت و متعلقات آن انا نحن بدرستیکه ما

نرث

نرث الارض میراث بریم زمین را ومن علیها و هر که بر
روی زمین است یعنی همه فانی گردند و ما باقی باشیم والینا
و بسوی ما یرجعون باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار
آورده که اشارت است ببقاء احدیت و فناء خلیقت یعنی چون
سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلاق و رسوم کون را آتش فنا
بنمازی و رزند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشانند و لجام
اعدام بر سر مرکب وجود کنند نداء کبریاء در رسد که لمن الملک الیوم
و چون ماسوی الله معدوم باشند جلال احدیت و جمال صمدیت
بغیر قدوسی و کمال سبوحی را جواب دهد که لله الواحد القهار ع حرص
قهر چو از ممکن وحدت بوزد خس و خاشاک تعین همه را باد برد. هر چه در .برد
عرصهٔ امکان بوجود آمده بود سیل غیرت همه را تا عدم آباد برد. برد
واذکر و یاد کن برای قوم خود فی الکتب ابرهیم ع
در قران قصهٔ ابراهیم را علیه السلام که همه ملل بفضل او
مقر و معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات می‌کنند
پس از توحید او خبر ده ایشان را انه بدرستی که او کان صدیقا
بود راست گوینده و مبالغه کننده در آن یا راست کار و درست گفتار
نبیا پیغامبری خبر دهنده یا بلند مقدار اذ قال لابیه

یاد کن آن را که گفت مر پدر خود آزر بن ناحور را یا ابت ای پدر
من لم تعبد چرا می پرستی ما لا یسمع آنرا که نمی شنود
دعا و نیاز ترا و لا یبصر و نمی بیند خضوع و خشوع که نسبت
بدو می کنی و لا یغنی عنک و دفع نمی کند از تو شیئا
چیزی را از مکاره یا نفع نمی رساند ترا در دفع مضار و جلب منافع
یا ابت انی قد جاءنی ای پدر من بدرستی که آمده است بمن
بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یاتک آنچه بتو نیامده
فاتبعنی پس پیروی من کن که اهدک تا بنمایم ترا صراطا
سویا راه راست و درست که زود سالک خود را بمقصود رساند
یا ابت لا تعبد الشیطن ای پدر من مپرست دیو را و فرمان
او مبر در نافرمانی خدای تعالی ان الشیطن کان بدرستیکه
شیطان هست للرحمن عصیا مر خدای را نافرمانی برنده و از
جمله عصیان او آن که آدم را سجده نکرد یا ابت انی اخاف
ای پدر من میترسم ان یمسک آن که برسد بتو عذاب من
الرحمن عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب
الهی بتو رسد فتکون پس باشی للشیطن ولیا مر شیطان را
دوست یعنی قرین او در لعنت و هم نشین در عذاب قال گفت

گفت پدر

گفت پدر ابراهیم مر او را اراغب انت آیا روی گرداننده تو
عن الهتی یا ابراهیم از پرستش خدایان من ای ابراهیم
و ترک کننده ایشان را لئن لم تنته اگر باز نایستی از مخالفت
یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لارجمنک هر آینه ترا دشنام
دهم یا سنگسار کنم واهجرنی و دور باش از من ملیا زمانی
دراز تا از مضرت و معرب من ایمن باشی قال سلام علیک
گفت ابراهیم سلام بر تو یعنی میروم و وداع می کنم و گفته اند مقابله
کرده با تندی و ملام او را سلام تا شاید که متاثر گردد و بایمان
درآید در اخبار مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام قصد
مهاجرت کرد و پدرش گفت که از رفتن ملول مباشی که تو نیک
خدای داری ترا عزو نخواهد گذاشت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام بایمان او امیدوار شده بر او سلام کرد و فرمود که
ساستغفر لک زود باشد که آمرزش خواهم برای تو
ربی از پروردگار خود استغفار برای کافر استدعای توفیق
قبول است از حضرت حق برایمان ایشان که سبب مغفرت می تواند
بود انه کان بدرستی که خدای من هست بی حفیا
بمن مهربان است و مرا باجابت دعا وعده داده واعتزلکم

توفیق است

وکنارہ میگیرم از شما مراد آزرست و امثال او از بت پرستان
می گوید که دوری میجویم از همه شما وَمَا تَدْعُونَ و آنچه می
می خوانید و می پرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی بتان
وَادْعُوا رَبِّي و می خوانم خداوند خود را و می پرستم بیگانگی عَسٰى
اَنْ لَّا اَكُوْنَ شاید انکه نباشم بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن و پرستیدن
خدای خود شَقِيًّا ناامید و بی بهره چنانچه ست بر آن که شما از خواندن
بتان بی بهره و ضایع علیه و من امیدوارم از حق سبحانه بهره تمام
اکیرم حاجت زکسی خواه که محتاجان بی بهره نکرداند از انعام
عمیم در بحر البحور فی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم علیه السلام
از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر میکرد
تا مردمش همه دو بتخانه تعلق بعشق باز گرفتند باز بمابل آمد و مذمت
بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان بشکست و آتش نمرود نمی برو
سرد شده و با ساره خاتون و لوط علیه السلام عزیمت شام نمود و حق سبحانه
ازین هجرت خبر داد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آنهنگام که دور شد
ابراهیم از بت پرستان و بگذاشت ایشان را وَمَا يَعْبُدُوْنَ
و آنرا نیز که می پرستیدند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَهَبْنَا
لَهٗ بخشیدیم مر او را از ساره اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ یعنی فرزندی

دلی

و پس از وی نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و همه را گردانیدیم نَبِيًّا پیغمبری
وَوَهَبْنَا لَهُمْ و بخشیدیم مر ایشان را مِنْ رَّحْمَتِنَا از
بخشش خود کفته اند مراد رحمت اموال و اولادست که بدیشان
ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را لِسَانَ
صِدْقٍ سخن کفتن که مشتمل بر صدق باد ذکری نیکو عَلِيًّا بلند
و سایر میان مردمان اشارت باجابت دعای ابراهیمست علیه السلام
حیث قال وَاجْعَلْ لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْاٰخِرِيْنَ وَاذْكُرْ
ع فِي الْكِتٰبِ و یاد کن در قرآن مُوْسٰى قصه موسی علیه السلام
اِنَّهٗ بدرستی که او كَانَ مُخْلَصًا بود پاک کرده شده از او ناس
نقایص وَكَانَ رَسُوْلًا و بود فرستاده شده از نزد حق
نَبِيًّا خبر دهنده خلق را از خدای اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی
برآن که اخص و اعلی است و کفته اند که خدای اول ورا فرستاد پس او
خلق را خبر داد وَنَادَيْنٰهُ و ندا کردیم موسی را علیه السلام
مِنْ جَانِبِ الطُّوْرِ از جانب کوه زبیر الْاَيْمَنِ از طرف
راست موسی علیه السلام وَقَرَّبْنٰهُ و نزدیک گردانیدیم او را
بدرگاه قرب نَجِيًّا در حالتی که راز گوینده بود با ما و انکه نجی را
بمعنی مرتفع داشته میکویند موسی را علی نبینا و علیه السلام بالا بردند

از آسمانی بآسمانی واز حجابی بحجابی دیگر تا بجایی که آواز قلم
که توریت بدان نوشته می شد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند
میان حق سبحانه و موسی علیه السلام مگر یک حجاب صاحب کشف الاسرار
گوید که حضرت موسی را علی نبینا و علیه السلام روشی بود و هم کششی
اشارت بروش او ولما جاء موسی لمیقاتنا عبارت از کشش او
وقربناه نجیا سالک تا در روش است خطر دارد و چون کشش در
رسید خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه هست و جذبه
محض جمعیت است تا خود روی بی حاصلی چون کوکبه واصلی — تا چون کشش دست
رفتن کجا برون کجا این سیر ربانی است این ووهبنا له
وبخشیدیم مر موسی را علیه السلام دعطا کردیم من رحمتنا از
بخشش و مهربانی ما اخاه هرون یاری کردن برادر او را
بوزارت و تدبیر مهم نبیا در حالتی که پیغمبر بود واذکر
ویاد کن فی الکتب اسمعیل در قرآن قصه اسمعیل را
انه کان بدرستی که او بود صادق الوعد راست وعده
وکان رسولا و بود فرستاده بخلق نبیا خبر دهنده از
حق آورده اند که کسی را وعده داد که من درین مکام تا تو بیایی — بخلق
سه شبانروز و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیاید و دین

مدت

مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت هر که ازین پایه وفائش نگشت
آن نه وفا بلکه فریب ره است بیت برم دم صاحب نظر صورتی از
صدق و وفا خوبتر پس دیگر باره در صفت اسمعیل میفرماید وکان
یأمر و بود که می فرمود اهله کسان خود را و گفته اند همه امت
خود را بالصلوة بنماز که اشرف عبادات بدنیه است والزکوة
الزکوة و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وکان عند
ربه و بود نزد آفریدگار خود مرضیا پسندیده بجهت استقامت
اقوال و افعال واذکر و یاد کن فی الکتب در قرآن ادریس
قصه ادریس که پسر پسر شیث و جد پدر نوح است علیه السلام
و نام او اخنوخ بوده و بجهت درس علوم بادریس ملقب شده و اول — اخنوخ
کسی تعلیم و خیاطت بقلم و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد او بود — بقلم خط نوشت
وسی صحیفه برو نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس علیه السلام
بصد سال قبل از وفات آدم متولد شده انه بدرستی که او کان
بود صدیقا راستگوینده باخلق نبیا خبر دهنده از حق
ورفعناه و برداشتیم او را مکانا علیا مکانی بلند
که شرف نبوت است و درجه قرب یا او را بهشت رسانیدیم
یا به آسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ادریس را علیه السلام در آسمان
رابع ملاقات کرده و در رفع ادریس اخبار متنوعه هست ابن عباس
رضی الله عنهما فرمود که روزی ادریس را علی نبینا و علیه السلام
حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار
بعد که میان من و آفتاب هست از حرارت او باحتراق نزدیک
شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار
آفتاب بر وی سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت
خود محفوظ دار ؛ از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد ؛ آنرا که سایهٔ بان
عنایت پناه اوست ؛ حق سبحانه دعای وی را مستجاب فرمود و روز
دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را سبکبار یافت و تا
اثری از حرارت او فهم نکرد سبب آنرا از حضرت عزت استدعا
نمود و خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا کرد و من
اجابت کردم آن فرشته طلب استجازت نموده بزیارت ادریس
استجازت یافت علی نبینا و علیه السلام بزمین در آمد و بالتماس
ادریس او را بر پر خود نشانده باسمان برده نزدیک مطلع
آفتاب رسانیده باستدعای ادریس علیه السلام کمیت عمر وی
و کیفیت اجل وی از ملک الموت بپرسید و عزرائیل علیه السلام

حرارت

در دیوان

در دیوان اعمال نگاه کرد ؛ فرمود که حکم الهی درباره این کس که تو ذکر
می گوئی آن است که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون
فرشته باز آمد ادریس را یافت که نقد جان بخازن اجل سپرده و
طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده و روایتی آنست
که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا و علیه السلام
مشتاق دیدار وی شد و باذن حق سبحانه بزمین آمده وی را
دریافت و بامر الهی بالتماس ادریس جانش برداشت و باز حق سبحانه
جان وی بداد عزرائیل او را به آسمان برد و دوزخ بدو نمود
و از آنجا به بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اُولٰئِكَ آن گروه
پیغامبران که مذکور شدند از زکریا تا ادریس علیه السلام الَّذِينَ
أَنْعَمَ اللهُ آنانند که انعام کرد خدای تعالی عَلَيْهِمْ
برایشان بانواع نعم و تنبئه دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه
و معنویه مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغامبران میان موصولست یعنی
آنانکه پیغامبرانند مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم
که ادریس است و باقی ایشان وَمِمَّنْ حَمَلْنَا و از ذریهٔ
آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح علیه السلام
و آنها غیر ادریس اند وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ و از فرزندان

ابراهیم علیه السلام وَاِسْرَآئِیْلَ و از ذریت یعقوب علیه السلام
وَمِمَّنْ هَدَیْنَا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشان را بحق وَ
اجْتَبَیْنَا بدرستی که و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان به نبوت اِذَا
تُتْلٰی عَلَیْهِمْ چون خوانده شود بر ایشان اٰیٰتُ الرَّحْمٰنِ
آیتهای خدای تعالی در کتب منزله بر ایشان خَرُّوْا بر روی
افتادند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای تعالی را سجدة
وَّبُکِیًّا و گریندگان از خوف وی بودند مر خدای را گریه را باستماع
و تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص است چنانچه در خبر آمده که قرآن
خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلیف در گریه دارید صالح
مروی رحمة الله فرمود که در خواب قرآن بر حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم خواندم فرمود که یا صالح هذه القرائة فاین البکاء
کلام دوست مهیج شوقست چون آتش شوق در کانون دل
افروخته گردد از دیده آب خون ریختن گیرد و اذا سمعوا ما انزل
الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع نظم ای دریغا اشک
من دریا بدی • تا نثار دلبری زیبا بدی • اشک کان از بهر او
بارند خلق • گوهرست آن اشک پندارند خلق • این سجده پنجم است
از سجدات کلام الله حضرت شیخ قدس سره این سجده را

که بجهت

که بجهت تلاوت آیات رحمانی و خشوع می باید سجود انعام عام
گفته و گریه که بر و متفرعست آنرا که گریه فرح و سرور است میداند چه رحمت
رحمانیت مقتضی لطف و رافت است و موجب بهجت و مسرت پس نتیجه او
طرب است نه اندوه و تعب فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس در رسیدند
از پس ایشان خَلْفٌ فرزندان بد که از فرط غفلت اَضَاعُوا
الصَّلٰوةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوٰتِ
و پیروی کردند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر
و زنا و امثال آن فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ پس زود باشد که
ببینند غَیًّا جزای گمراهی و تباهکاری یا عذاب و زیان و گویند
غی چاهی است در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب آن چاه بخدا پناه
می جویند و بقول بعضی وادی است در جهنم آتش او تیز تر و عذاب
او سخت تر که بی نمازان و متابعان آرزو را بدانجا برند اِلَّا
مَنْ تَابَ مگر آن که باز گشته باشد از معصیتها وَاٰمَنَ
و ایمان آورده باشد بدل و زبان وَعَمِلَ صَالِحًا و کردارهای
شایسته فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه تایب و مومن یَدْخُلُوْنَ
الْجَنَّةَ در آورده شوند بهشت و حفص فعل معلوم خواند یعنی در آیند
در بهشت وَلَا یُظْلَمُوْنَ و ستم دیده نشوند شَیْئًا در چیزی

از یاد اش خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند و آن چه بهشتها بشند که ایشان را در آرند جنّٰتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت ٱلَّتِی وَعَدَ ٱلرَّحْمٰنُ آنها که وعده داده است خدای مهربان عِبَادَهُ بندگان خود را بِالْغَیْبِ بپوشیدگی یعنی ایشان را وعده داد بهشت و آن از ایشان غایب است یا ایشان از آن غایب اند و چون وعده هست ازین کنند و در زنان روز غلمان و ولدان باکی نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُهُ مَأْتِیًّا وعده خدای آینده یعنی موعود او که بهشت است آمدنی است و مومن بدان رسیدنی لَا یَسْمَعُونَ نشنوند بهشتیان فِیهَا در آن بهشتها لَغْوًا سخنی بیهوده و تباه إِلَّا سَلٰمًا لیکن شنوند سلام از خدای یا از ملایک یا از یک دیگر وَلَهُمْ و مر ایشان را بود رِزْقُهُمْ روزی ایشان از نعم بهشتی فِیهَا در جنت بُكْرَةً بامداد وَعَشِیًّا و شبان گاه یعنی بمقدار طرفین روز می ایشان را نعمتی بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمان است که روزی دو نوبت طعام می خورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامت ها باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند

از بن غیبت باک نیست

و در عیون

و در عیون المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزکان بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تِلْكَ ٱلْجَنَّةُ آن بهشت که ذکر کردیم ٱلَّتِی نُورِثُ آنست که ما میراث می دهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما مَنْ كَانَ تَقِیًّا هر که پرهیزکار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه از اصحاب کهف و ذو القرنین علیه السلام و روح سوال کردند فرمود که فردا ایشان را جواب دهیم و استثنا نکرد پانزده روز یا بیست و پنج روز جبرئیل علیه السلام بر وی فرو نیامد و حضرت بعد از نزول وحی با او گفت دیر آمدی و من منتظر بودم و جبرئیل علیه السلام جواب داد و حکایت قول او در قران اینست وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرو نمی آییم ما فرشتگان إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو لَهُ مر او راست مَا بَیْنَ أَیْدِینَا آنچه در پیش ماست از کارهای آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه از پس ور گذاشته ایم یعنی امور گذشته وَمَا بَیْنَ ذٰلِكَ و آنچه در میان آنکان و ما سکون است یعنی در حال با مر او راست حکم در ابتدای

آفرینش ما و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ما هست وَمَا
كَانَ و نیست و نبوده و نخواهد بود رَبُّكَ نَسِيًّا پروردگار تو
فراموش کار یعنی از حال تو آگاه هست هرگاه که خواهد ما را بتو فرستند
رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ اوست آفریدگار آسمان و
زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست پس آفریدگار
ارض و سما و پرورنده اهالی آن نشاید که فراموش کار بود
فَاعْبُدْهُ پس مر او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش
لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش
نکرده بر عبادت خود ثابت باش و با بطاء وحی دلتنگ مشو هَلْ
تَعْلَمُ آیا می دانی لَهُ سَمِيًّا مر خدای را مانندی که او را آله
توان گفت یا همنامی یعنی هیچ می دانی که کسی را الله نام بوده باشد
یکی از آثار سطوت الهی آن بوده که هیچ کس از اهل شرک معبود
خود را الله نگفتند بلکه آله می گفتند عزت احدیت و غیرت الوهیت
این اسم سامی را از تصرف کفار در آن و تسمیه بتان بدان در
حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را در نعمت و محنت
و سرا و ضرا بتکرار آن نام نامی جاری گردانید بیت الله الله چه طرفه
نامست این حرز دل ورد جان تمامست این بس بود نزد صاحب

یعنی

یعنی حسبی الله گواه این دعوی وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ و می آورد
و بطریق استهزا می گوید أَئِذَا مَا مِتُّ آیا چون بمیرم من
لَسَوْفَ أُخْرَجُ هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک
حَيًّا زنده یعنی چگونه استفهام بمعنی انکارست چگونه تواند بود
که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق سبحانه در جواب او
میفرماید که أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد نمی کند
آن آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنکه ما آفریدیم او را مِنْ قَبْلُ
پیش از این وَلَمْ يَكُ و نبود شَيْئًا چیزی بلکه عادم صرف بود
یعنی باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد معدوم شگفته تر است
از جمع مواد بعد از تفریق آن فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو
که بوقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر آینه حشر کنیم ایشان را
یعنی کافران را وَالشَّيَاطِينَ و با ایشان آن بعضی از قرنان از شیاطین
که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله منعقد سازند
ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر کردانیم ایشان را و بعضی گفته اند جمیع
آدمیان را حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد دوزخ جِثِيًّا بزانو در آمده
از هول حساب و احضار ایشان بر حوالی دوزخ جهت آن است تا
سعدا بدانند که از چه بلیه خلاص یافته اند سرور ایشان بیفزاید

داشته اند

ع
و می گویند ... یعنی در بیان آنست که ... می گوید
... سموات ... ... شده

واشقیا انکه خودرا ازدوزخ به بینند و ملال ایشان زیاده کردد
ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون آریم بخت مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ از
هر کروهی اَيُّهُمْ هرکه باشد از ایشان اَشَدُّ سخت تر وبیاتر
عَلَى الرَّحْمٰنِ عِتِيًّا بر خدای از جهت سرکشی و جرات یعنی اول از
هر امتی آن را که کافرتر و نافرمان تر بوده جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ
اَعْلَمُ پس ما بهتر دانا تریم بِالَّذِينَ هُمْ بانان که ایشان
اَوْلٰى سزاوارترند بِهَا بآتش دوزخ صِلِيًّا از جهت انداختن
یعنی می دانیم که کیست سزای آن که نخست اورا در آتش افکنند وَاِنْ
مِنْكُمْ و نیست از شما ای آدمیان هیچ کس اِلَّا وَارِدُهَا
مگر رسنده و کذرنده است بر دوزخ اما چون مومنان بر و کذرند آتش
مرده و افسرده کردد چه در حدیث آمده است که بعضی بهشتیان
از بعضی سوال کنند که حق تعالی ما را وعده کرده بود و ان منکم الا
واردها پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتکان کویند وقد
وردتموها وهي خامدة بدرستی که شما کذر کردید بر دوزخ اما
آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود پیر رومی قدس سره
فرموده بیت مومنان بستون جو دانند بر آتش بکذرند سوزش در ونی نه
کردد چو نور روشن کَانَ هست ورود بر دوزخ عَلٰى رَبِّكَ

مومنان چون بدانند بر آتش بگذرند — آن

بر پروردگار

بر پروردگار تو حَتْمًا جزمی و قطعی مَقْضِيًّا حکم کرده شده بران یعنی
وعده ایست که البته واقع بود و دران خلاف نیست و جمعی برانند که ورود
بمعنی دخول است چه جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنهما از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم روایت کرده که ورود دخول است و هیچ
بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ در آیند اما آتش بر مومنان سرد کردد
تا سلامت باشند چنانچه بر ابراهیم علیه السلام و موید این قول است انکه
حق سبحانه و تعالی میفرماید که ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ
اتَّقَوْا آنان که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ وَنَذَرُ
الظّٰلِمِينَ و بگذاریم ستمکاران را فِيهَا در آتش جِثِيًّا بزانو در
آمدگان وَاِذَا تُتْلٰى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان
اٰيٰتُنَا آیت های ما بَيِّنٰتٍ هویدا و روشن معانی آن یا دلایل اعجاز
قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا کویند آنان که بگرویده اند از صنادید
قریش لِلَّذِينَ اٰمَنُوا آنان را که از فکر فقرا گرویده اند یعنی
توانگران درویشان را کویند اَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام ازین دو گروه
مومن و کافر خَيْرٌ بهتر اند مَقَامًا از جهت مکان و موضع یعنی مارا
منازل نزهت است و همه اسباب معیشت در وآماده و شمارا نه
کوشه ایست معین و نه توشه مهیا و بحقیقت مراد از خیر به مقام حسن حال

کاری

منزهست

وسعت معیشت است ملخص کلام آن که مشرکان مومنان را گفتند از ما دو گروه
کدام خوش حال ترند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوتر از مجلس یعنی آراسته
تر چه در مجمع ما همه صنادید و اشراف عرب اند و در مجلس شما موالی و ضعفا
پس حق سبحانه بنای افتخار و مباهات ایشان را درهم شکسته فرمود وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم
قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروهی را که مجتمع بودند
در زمانی واحد و بجب واقع بودند هُمْ ایشان از کفار عرب أَحْسَنُ
أَثَاثًا نیکوترست از جهت امتعه بیت که آرایش منازل بدان باشد
وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان در هیئت و منظر ان مال که هلاکت
از ایشان واقع کردند آن جمال عذاب از ایشان باز داشت [illegible]
بر مال و جمال خویش تکیه مکن کان را بشی برند و این را به تی قُلْ
بگو مر ایشان را که بمال و منال مفتخر و مستظهر اند که غره مشوید زیرا که
مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که هست در گمراهی و دوری
از راه حق فَلْيَمْدُدْ پس باید که مدد کند خبرست در صورت امر
یعنی مدد کند لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای و باز می کشد عمر او را
مَدًّا باز کشیدنی یعنی او را مهلت می دهد و نعمت دنیوی بدو می رساند
حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه بیم و وعده
کرده شده اند بدان إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا

بقتل

بقتل و اسیر وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا روز قیامت بمشاهده انواع
خزی و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ آن که بدترست
از آن دو گروه مَكَانًا از جهت مکان چه جای مومنان درجات جنات باشد
و ماوای ایشان درکات نیران وَأَضْعَفُ و بدانند آن را که ضعیف ترست
جُنْدًا از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را از خدای تعالی
و ملائکه و انبیا یاری و مددکاری رسد و مشرکان را مطلقا یار و هوادار نباشد
وما للظالمین من انصار وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا
و می افزاید خدای در دنیا آنان که راه یافته اند بکتاب او هُدًى
راه نمودنی یعنی گرویده اند بآنچه از قرآن شریف نازل شده و حق سبحانه
هدایت ایشان را بتصدیق هرچه دیگر منزل می شود زیادت می کند وَ
الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای شایسته باقی از صلوة و حمد یا
کلمات اربع کلمات اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبرست و غیر آن مر ایشان را خَيْرٌ بهترست عِنْدَ رَبِّكَ
نزدیک آفریدگار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا
و بهترست از جهت باز گشت یعنی اگر کافران را در دنیا جاه و مالست در
آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مومن در دنیا هم هدایت دارد و هم
حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن مآب بدنیا

سرفراز و نامدار اند یعنی کامران و کامگار اند آورده اند جناب ابن ارت
را رضی الله عنه بر عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی او را باداء آن
تقاضا کرده واو گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد صلی الله علیه وسلم می گرد
کافر نشوی جناب رضی الله عنه گفت لا والله کافر نشوم بدان حضرت
نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آن روز
که مبعوث شوی بیا و وام خود از من بستان که اگر آنچه می گوئی حق است
من اینجا از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق تعالی آیة
فرستاد أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آن را که نه گروید
بِآيَاتِنَا به آیت های ما یعنی قرآن شریف به دلایل وحدت وَقَالَ
و گفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم
یعنی بمن دهند در آن روز مَالًا وَوَلَدًا مال و فرزند را أَطَّلَعَ
الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن از آن
می گوید أَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزدیک خدا عَهْدًا
عهد و پیمانی برین صورت كَلَّا نه چنان است که او می گوید سَنَكْتُبُ
زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم مَا يَقُولُ آنچه می گوید که فردا
بمن خواهد داد یعنی مال و فرزند تا بر آن او را جزا دهیم یا حفظه را
امر کنیم که بنویسند وَنَمُدُّ لَهُ و بار کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ

از عذاب

از عذاب مَدًّا بار کشیدنی یعنی دراز کشیم و پیوسته گردانیم عذاب او را
برین وجه که عذابی بالای عذابی بر او رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم
یعنی باز ستانیم بمرگ او مَا يَقُولُ آنچه می گوید که فردا بمن خواهند داد
یعنی مال و فرزند وَيَأْتِينَا و بیاید بوقت مرگ او یا در روز رستخیز
فَرْدًا تنها نه مال رفیق او و نه فرزند و تبع او وَاتَّخَذُوا و فرا فرزندان او
گرفتند مشرکان قریش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان
چون اصنام و ملائکه لِيَكُونُوا تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا
مر ایشان را سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند
نزدیک خدای سبحانه كَلَّا نه چنان است که عزیز گردند سَيَكْفُرُونَ
زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند الهه ایشان و مقر نباشند
بِعِبَادَتِهِمْ به پرستش ایشان یا کافران چون باهوال قیامت دانا گردند
منکر شوند به پرستش بتان را وَيَكُونُونَ و باشند عَلَيْهِمْ بر معبودان
خود ضِدًّا دشمن یا الهه ایشان دشمن ایشان گردند أَلَمْ تَرَ آیا نصف
نه دیدی و نه دانستی أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ آنرا که ما فرستادیم
دیوان را عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین
و رفیق ایشان گردانیدیم تَؤُزُّهُمْ أَزًّا می جنبانند ایشان را آنرا
جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر ارتکاب معاصی و ازجا می

می برند بسویلات و وسیاوس فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب مکن برای ایشان
یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ جز این نیست که می شماریم
برای ایشان ایام اجال ایشان را عَدًّا شمردنی که در ان غلط
نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده (مقدر)
يَوْمَ یاد کن روزی را که ما نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ فراهم آریم
پرهیزکاران را و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده
وَفْدًا در حالتی که سواران باشند بر ناقهای بهشت یعنی ایشان را
سوار بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک می برند امام قشیری
قدس سره فرمود که بعضی بر نجایب طاعات و عبادات باشند (جایب)
و قومی بر مراکب همم و نیات آنان که بر مراکب طاعت باشند بهشت
جویانند ایشان را بروضه جنات برند و آنان که بر نجایب همت باشند (نجایب همت باشند)
خدای طالبند ایشان را بقرب رحمن خوانند * چنان جوی ذکر است
در چمن جوی دگر * در کشف الاسرار آورده که مشاد دینوری قدس سره
در حال نزع بود درویشی پیش وی ایستاده بود دعا می کرد که خدایا بر وی رحمت
کن و بهشت او را کرامت کن مشاد بانگ بر زد که ای غافل سی سال است
که بهشت را با شرف و عزت و حور و قصور بر من جلوه میدهند و من (با عز و شرف)
گوشه چشم همت برو نیفگنده ام اکنون بدرگاه قربت می روم

زحمت

رحمت خود آورده برای من بهشت و رحمت می خواهی **نظم** باغ
فردوس از برای دیدنش باید آری جمالش روضه جنت چه کار آید مرا *
وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و برانیم کافران را إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی
دوزخ چنانچه بهایم را رانند وِرْدًا تشنگان یا پیادگان یا تنها
ماندگان لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند و نیابند و نه متقیان
و نه مجرم و هیچ شفیعی در خواستنی إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر آن کسی که فرا
گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزدیک خدای عَهْدًا پیمانی برای
شفاعت و آن همان توحید است و عملی صالح یا کسی تواند کسی را شفاعت
کردن مگر از خدای سبحانه دستوری یافته باشد وَقَالُوا و گفتند
کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ
فرا گرفت خدای سبحانه وَلَدًا فرزندی یعنی ملایک و عیسی علیه السلام
و عزیر علیه السلام بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم مر ایشان را لَقَدْ
جِئْتُمْ بدرستی که آوردید شَيْئًا إِدًّا چیزی زشت یعنی سخن نا
خوش و بی ادبانه تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شد که آسمانها
يَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت آن سخن وَتَنْشَقُّ
الْأَرْضُ و باز شکافد زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتند کوهها
هَدًّا و بشکند شکستنی یعنی پاره پاره گردد أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ

وَلَدًا مر خدا را فرزند یعنی نسبت فرزند و اسناد کردند وَمَا
يَنبَغِي و نه سزد و لایق نباشد لِلرَّحْمَٰنِ مر خدا را أَن يَتَّخِذَ
آن که فرا گیرد وَلَدًا فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست است
زیرا که ولد از جنس والد باید و حق سبحانه از مجانست منزه است یا
بغنای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان
و استظهار و تزیین بدیشان إِن نیست كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمین است إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ
مگر آینده در قیامت بسوی رحمن عَبْدًا در حالتی که آینده باشد
لَقَدْ أَحْصَاهُمْ بدرستی که همه را دانسته است و بدیشان
احاطه کرده بحیثیتی که از حوزهٔ علم و قدرت او بیرون نیستند
وَعَدَّهُمْ و شمرده است اشخاص و انفاس ایشان عَدًّا
شمردنی وَكُلُّهُمْ و همه ایشان آتِيهِ آینده اند بوی
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنها بی اتباع و انصار
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنان که بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند عملهای پسندیده سَيَجْعَلُ زود باشد که پدید کند لَهُمُ
الرَّحْمَٰنُ برای ایشان خدای وُدًّا دوستی در دلهای خلق یعنی
محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن در حدیث

آمده

آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل علیه السلام را
گوید که من فلان را دوست می دارم تو هم او را دوست دار جبرئیل
او را دوست گیرد و منادی کند در میان اهل آسمان که حق تعالی
فلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید او را پس آسمانیان
او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین
تا زمینیان نیز او را دوست گیرند فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس
جز این نیست که آسان گردانیده ایم قرآن را با آنکه منزل ساخته ایم
بِلِسَانِكَ بزبان تو یعنی بلغت عرب بر تو خواندن آن را بر تو
آسان کرده ایم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِهِ الْمُتَّقِينَ بدو
پرهیزکاران را که از شرک اجتناب نموده اند وَتُنذِرَ بِهِ و بیم کنی
بدان قَوْمًا لُّدًّا گروهی ستیزکاران سخت خصومت را وَكَمْ
أَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم قَبْلَهُم پیش از قوم تو مِّن قَرْنٍ
از اهل زمانی یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم هَلْ
تُحِسُّ هیچ می یابی و می بینی مِنْهُم از آن هلاک شدگان مِّنْ
أَحَدٍ یکی را أَوْ تَسْمَعُ یا می شنوی لَهُمْ مر ایشان را رِكْزًا
آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بدیشان فرود آمد و مستأصل شدند
نه از ایشان شخصی باقی که کسی ببیند و نه آوازی پوشیده از جایی که کسی بشنود

بلکه موکل قهر الهی با هیچ کدام در نساخته و همه را بدست فنا در دام
حمول و نسیان انداخته کان لم تغنوا او کم یکونوا کو اثر از سر و ران
تاج بخش کو نشان از خسروان تاج دار سوخت و هیم شهشان کامجوی
خاک شد تخت ملوک کامگار سورهٔ طه مکیه و هی ماتو له آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

طه در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سورت است این مقدار
اختلاف نیست که در طه آ بعضی این حروف مقطعه دانند و گویند
اسم قرآن است یا اسم سوره یا اسمی از اسماء الهی یا مفتاح اسم طاهر
و هادی و جمعی برانند که نام سیت از اسمای حضرت صدارت تو مشروح
و کارت شرح صدر در شستی تاریکی کفر و ضلال از مهبت روشن گشته
انوار جلال و گویند طاها در اصل طاها بوده که همزه را حذف
کرده اند طا امر است از وطا دیطا د وها کنایت است از ارض کنایت
بعضی مذکور در بدایت حال که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بتهجد
برخاستی بر یک قدم ایستادی یا بانگشتان پای مبارک ایستادی
چنانچه پس پای مبارک او بر زمین نرسیدی و بدین سبب پشت پای
مبارکش ورم کرد این سوره نازل شد و امر کرد که طاها یعنی
بسپر بقدمین خود زمین را یعنی هر دو کف پای مبارک او بر زمین نه

وگویند

و گویند که روزی ابوجهل و اخوانش او حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم را گفتند که تو بترک دین ما خود را در رنج انداخته یا طعنه
می زدند که قرآن بر محمد صلی الله علیه و سلم فرو نیامده مگر برای آنکه
او را در رنج و تعب اندازد آیت آمد طه یعنی ای محمد هیچ کس چون تو
قدم در میدان مردی ننهاده ما انزلنا نفرستادیم ما
علیک القرآن بر تو قرآن را لتشقی تا در رنج افتی و بشب
خواب نکنی و بواسطه قیام در نماز الم و ورم بپای تو رسد الا
تذکرة لیکن فرستادیم او را بر تو جهت پند دادن لمن یخشی
مر آن کس را که بترسد تخصیص خاشی یا آن که تذکیر عامست جهت انتفاع
او است به آن تنزیلا فرو فرستاده است فرو فرستادنی ممن
خلق الارض از آن کس که بیافرید زمین را والسموات
العلی و آسمانهای بلند را الرحمن او است بسیار بخشایش علی
العرش استوی بر عرش مستولی شد امر او و اضافه استیلا
بعرش با آن که حق سبحانه و تعالی بر همه موجودات مستولی است از آن
تواند بود که عرش اعظم مخلوقات است در تاویلات امام تریدی
مذکور است که عرش یعنی ملک آمده و حق سبحانه و تعالی بر ملک خود مستولی
و غالب است در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره درین آیت بر

عرش وقف می کرد و بیکیفت استوی له ما فی السموات ای
تمثبت رضی شیخ الاسلام قدس سره فرمود که استوا خداوند بر عرش در
قرآن است و مرا و بدین ایمان است تاویل نجوم که تاویل درین باب
طغیان است بظاهر قبول کنم و بباطن تسلیم آورم که این اعتقاد
سنیان است امامی دانم که نه محتاج مکانی است و نه عرش بردارنده
او است بلکه او راست بردارنده و نگهدارنده عرش فی مکان نه
یافت نی سوی شه نشان نی نهان دارد جز زوی عیان این همه
مخلوق حکم داور است خالق عالم ز عالم برتر است له ما فی
السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات
علویه وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه
وما بینهما و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملایکه و
طبقات ناری و هوایی وما تحت الثری و آنچه در زیر
طبقه زیرین است از زمین ثری طبقه زیرترست از طبقات
ارض و آن موضعی است که صخره خضرا بالای اوست و در تفسیر بسیر
و غیر او تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکور است که هفت طبقه
زمین بر دوش فرشته ایست و قدمین فرشته بر صخره است
و صخره بر شاخ گاویست از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی

از مبدعات علویه

کوثر

کوثر و ماهی ثابت است بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر زمین باد و ریح
بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری
بیشتر نرسد و ما تحت الثری جز حق سبحانه و تعالی نداند وان
تجهر بالقول و اگر آشکارا کنی سخن را فانه پس بدرستیکه
او یعلم السر میداند پوشیده را واخفی و آنچه پوشیده
تر است و گویند سر آن است که بنده نکند او می داند و می پوشد
و اخفی آن که نمی داند که دیگر چه خواهد کرد ~~یا سر آن است که بنده~~
~~می کند و می داند و می پوشد و اخفی آن که نمی داند که دیگر چه خواهد~~
کرد یا سر آن است با کسی گوید و اخفی آن که در دل خود نهان دارد
الله اوست خداوند بحق لا اله الا هو نیست معبودی
سزای پرستش مگر او له الاسماء الحسنی مر او راست
نامهای نیکو با صفتهای پسندیده وهل اتیک و آیا آمده است بتو
حدیث موسی خبر موسی بن عمران و قصه او و دانسته در صبر
بر مکاره مر و اقتدا کن اذ رای و یاد کن چون بدید موسی نارا
آتشی در اخبار آمده که چون دیده موسی علیه السلام از شعیب علیه السلام
دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب
علیه السلام اجازت داده اهل او را با او روان کرد شبی که

از پوشیده

هوا سرد بود و مظلم و برف بارید ایشان راه گم کرده نزدیک
وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب علیه السلام که اهلیه او
بود در وضع حمل در پیدا آمده به آتش محتاج شد موسی علیه السلام
چنانچه سعی نمود از سنگ و آهن آتش برون نیامد ناگاه که از
دور آتشی دید فَقَالَ پس گفت موسی لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر اهل
و عیال و خدم خود را که درنگ کنید درهمین موضع که إِنِّي
آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی لَعَلِّي آتِيكُمْ شاید که
بیارم برای شما مِنْهَا بِقَبَسٍ از ان آتش شعله در سر چوب یا نی
گرفته یا جمره خورد از ان یعنی فتیله با چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم
أَوْ أَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَى النَّارِ بر سر آن آتش هُدًى
راهنمائی که مرا بشارع رساند پس ان خود را بگذاشت و بجانب
آتش روان شد که فَلَمَّا أَتَاهَا پس آن هنگام که بیامد به آن آتش
آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا او سبح بوده بر افروخته
و در حوالی آتش هیچ کس نی متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی
درخت متعجب بود ناگاه نُودِيَ يَا مُوسَى ندا کرده شد که ای
موسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستی که منم پروردگار تو
تکرار ضمیر برای تاکید است و تحقیق یعنی شک مکن و متیقن شو

بلکه من

بلکه من آموزیدگار توام فَاخْلَعْ پس برون کن و بفکن از پای خود
نَعْلَيْكَ نعلین خود را گفته اند آن نعلین بجنس بوده از پوست حمار
غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از پوست بقر بوده و ظاهرا اما
حق سبحانه جل شانه بخلع آن فرموده تا قدم موسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای او رسد
و محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک
با نعلین نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر حافی و غیر
او پای برهنه سیر نموده اند گنجی که زمین و آسمان طالب اوست
چون در نگری برهنه پایان دارند و گفته اند نعلین بفکن یعنی دل خود را
از فکر اهل و ولد فارغ کن امام قشیری قدس سره فرمود که فکر دنیا
و آخرت را از دل برون افکن یعنی در عالم تفرید قدم بر دو کون نه
إِنَّكَ بدرستی که تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادیی
پاکیزه مبارک شوده که طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من
برگزیدم ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش فرادار لِمَا يُوحَى
مر آن چیز را که وحی کرده می شود بتو و آن وحی کدام است إِنَّنِي
أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا نیست خدای
بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود

بوده بر تقریر توحید که منتهی علمست و امر بعبادت که کمال علمست
پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که وَأَقِمِ الصَّلٰوةَ
و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای آن که مرا یاد کنی در ان
تا من ترا بستایم یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت قیام
رستخیز آتِيَةٌ آینده است أَكَادُ أُخْفِيهَا می خواهم که پنهان
وقت آن را چه تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست اتم
واشد باشد و اگر خفا بمعنی سلب خفا دارند معنی آنست که نزدیک شد
که ظاهر کردانم آن را لِتُجْزٰى متعلق است به آیت یعنی قیامت بیشک
آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر تنی بِمَا تَسْعٰى
به آنچه می شتابند از عملها و می کنند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که
ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَنْ لَا يُؤْمِنُ
آن کس که نمیگرود بِهَا بوقوع آن وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی
کرده است آرزوی نفس خود را پس بصد و این کس از راه مرو
فَتَرْدٰى که هلاک شوی خطاب با موسی است علیه السلام و مراد
امت اویند امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله بر آنند
که از اینجا که وانا اخترتک تا اینجا مخاطب پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم
و برین تقدیر مراد امت وی باشند القصه چون موسی علیه السلام

واگر خفا بمعنی سلب خفا دارند

نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید وَمَا
تِلْكَ و آن چه چیز است بِيَمِينِكَ يٰمُوسٰى بدست راست تو
ای موسی حق سبحانه جهت استئناس موسی علیه السلام و رفع هیبت با وی سخن گفت
و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر
باش تا عجایب بینی قَالَ گفت موسی علی نبینا و علیه السلام هِيَ
عَصَايَ این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود
طول او ده گز و سر او دو شاخه و در زیر او سنانی نشانده و نامش
علیق بود یا نبعه از آدم علیه السلام میراث بشعیب علیه السلام رسیده
بود و از وی بموسی علیه السلام القصه جواب داد و جهت تعداد نعم ربانی بران
افزوده و گفت أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه می کنم بران عصای چون مانده
می شوم در راه یا وقتی که بر سر رمه می باشم که می چرند وَأَهُشُّ بِهَا
و فرو میریزم برگ از درخت بدان عصا عَلٰى غَنَمِي بر گوسفندان
خود وَلِيَ فِيهَا و مرا در ان عصا مَآرِبُ أُخْرٰى کارهای دیگر است
آورده اند که در راه با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفتی و از سباع
و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در
خواب بودی رمه را محافظت نمودی و بهر جایی که رسیدی تیغ
او جبل و و شعبتین او دلو شدی و چون بزمین زدی درخت سایه

موره داشت که در بهشت بوده

۴ عمیلق

وارگشتی و هر میوه که مرغوب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
بودی بروییدی آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی
و چون موسی اجمالا گفت که مرا با او کارهاست قَالَ گفت خدای تعالی
اَلْقِهَا یٰمُوسٰی بیفکن او را ای موسی حضرت موسی علیه السلام گمان برد که او
نیز همچون نعلین دور می باید افکند فَاَلْقٰهَا پس بیفکند آن را از قفای
خود فی الحال آواز عظیم بگوش وی رسید بازنگریست فَاِذَا هِیَ
پس ناگاه آن عصا حَیَّةٌ ماری بوده تَسْعٰی می شتافت بهر جانب
آورده اند که اول ماری زرد شد بمقدار عصا بعد از ان بزرگ شد
برابر اشتر بختی و دراز گشت و برجای قایمه سطر کوتاه رفتن
آغاز کرد و میان کنارهای دهن او هفتاد یا چهل درع بود و در
دهان او دندانهای بزرگ بود و دو چشمش چون برق می درخشید
بسنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ
از بیخ برکندی و بخوردی چون موسی علیه السلام وی را دید ترسان
شده روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای که بگیر او را
وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِیْدُهَا زود باز گردانیم
و ببریم او را سِیْرَتَهَا الْاُوْلٰی بهیات نخستین که داشت
یعنی همان عصا سازیم چون خطاب الهی بموسی علیه السلام رسید

روی

رویی باز و ناتوان شد دست خود در دهان او کرد و لحیین او را
بگرفت همان عصا شد و ذو شعبه در دست وی دل موسی علیه السلام
آرام گرفت دیگرباره ندا آمد وَاضْمُمْ یَدَکَ فراهم کن
و ببر دست خود را اِلٰی جَنَاحِکَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل
تَخْرُجْ تا بیرون آید بَیْضَاءَ سفیدی روشن مِنْ غَیْرِ سُوْءٍ
بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده
و با شعاع چون مانند برق اٰیَةً اُخْرٰی فرا گیر آیتی و علامتی
دیگر بر نبوت خود لِنُرِیَکَ این چنین کردیم تا بنماییم ترا مِنْ
اٰیٰتِنَا الْکُبْرٰی بعضی از نشانهای بزرگ اِذْهَبْ برو بدین
دو معجزه اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون علیه اللعنه و دعوت کن او را
بپرستش من اِنَّهٗ طَغٰی بدرستی که او از حد در گذشته و دعوی
ربوبیت می کند چون حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشه کرد که من تنها با فرعون و لشکر
او چگونه مقاومت توانم کرد پس از خدای تقویت طلبید و آغاز
دعا کرد و از روی نیاز قَالَ گفت موسی رَبِّ اشْرَحْ لِیْ ای پروردگار
من گشاده گردان برای من صَدْرِیْ سینه مرا تا در وی گنجد
آنچه بمن وحی می کنی و مرا متحمل و بردبار ساز تا از هر سختی تنگ دل

نشوم وَيَسِّرْ لِي وآسان كن براي من اَمْرِي كار مرا كه تبليغ
رسالت است وَاحْلُلْ وبگشاي عُقْدَةً گره را مِنْ لِسَانِي
از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم كنند سخن مرا آورده اند كه
فرعون روزي موسي را عليه السلام در كنار داشت موسى عليه السلام
دست بريش مرصع او دراز كرد و قدري ازان بگرفت وبركند
فرعون خشم گرفته بقتل او حكم كرد وآسيه خواتون عذرخواهي آغاز نمود وفرمود
كه اين كودك جوهر رخشان ديد وبدان متوجه شد واگر جمرهٔ آتش بيند
هم دست بدان خواهد رسانيد پس طشتي پر از آتش وطرفي پر از ياقوت
پيش موسي عليه السلام آوردند وجبرئيل دست وي را گرفته بسوي جمرات
آتش برد وجمره برداشته در دهن نهاد وزبانش بسوخت وگرهي بران
بمانده سخنش نيك مفهوم نميشد اينجا درخواست تا عقده منحل گردد آن ودو ديگر
گفت وَاجْعَلْ لِي وگردان براي من يعني مقرر كن وَزِيرًا
ياري دهنده يا بار بردارنده مِنْ اَهْلِي از كسان من هٰرُوْنَ
اَخِي هارون برادر مرا اُشْدُدْ بِهٖ محكم كن بوي اَزْرِي
پشت مرا وَاَشْرِكْهُ وانباز كن اورا فِي اَمْرِي در كار من يعني
شريك ساز اورا در نبوت با من كَيْ نُسَبِّحَكَ تا ترا بپاكي ياد كنيم يا
براي تو نماز گذاريم كَثِيْرًا بسيار وَنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا

وياد كنم

ويادكنيم ترا بحمد وثنا ودعاي بسيار اِنَّكَ كُنْتَ بدرستي كه تو هستي
بِنَا بَصِيْرًا باحوال ما بينا وتوانائي به آنچه صلاح ما دران است
قَالَ قَدْ اُوْتِيْتَ گفت خداي كه بتحقيق داده شدي سُؤْلَكَ
يٰمُوْسٰى مطلوب وسؤل خود را اي موسي يعني هرچه خواستي بتو دادم
وَلَقَدْ مَنَنَّا وبدرستي كه منت نهاده ايم عَلَيْكَ برتو و
نعمت داده ايم ترا مَرَّةً اُخْرٰى در وقتي ديگر اِذْ اَوْحَيْنَا
چون وحي كرديم اِلٰى اُمِّكَ بسوي مادر تو مَا يُوْحٰى آنچه نتوان دانست
مگر بوحي يعني اورا الهام داديم در وقتي كه ترا زاده بود وكسان
فرعون در طلب پسران بودند كه بكشند واو بكار تو درمانده شده
وملهم ساختيم اورا بزبان ملكي نه بر وجه نبوت بدو پيغام كرديم اَنِ
اقْذِفِيْهِ آن كه بيفكن موسي را فِي التَّابُوْتِ در صندوق بعد
ازان كه پنبه در وي نهاده باشي وسر آن را بقير محكم ساخته
فَاقْذِفِيْهِ پس بيفكن آن تابوت را فِي الْيَمِّ در درياي نيل
فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس بايد كه بيفكند دريا صورتش امر است ومعنيش
خبر يعني دريا اورا مي افكند بِالسَّاحِلِ بكناره يَأْخُذْهُ
تا فرا گيرد اورا عَدُوٌّ لِّي دشمني كه مرا است وَعَدُوٌّ لَّهٗ
ودشمني كه اورا است يعني فرعون تكرار عدو بجهت مبالغه عداوت

آورده‌اند که مادر موسی علی نبینا و علیه السلام بامر الهی موسی را
در صندوق نهاده بدریای نیل افکند و جویی از آن دریا بخانهٔ
فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد و او با زن
خود آسیه برکنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بر گرفتند
و سر باز کرده کودکی ماه رویی سیاه چشم بیرون آمد ع ماه
زیباست ولی روی تو زیباتر از وست چشم نرگس مکحل چشم تو
رعناتر از وست قتاده رحمه الله فرموده که در چشم موسی
علی نبینا و علیه السلام ملاحتی بود که هر که او را دیدی دوست
داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید
آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ و افکندم
بر تو مَحَبَّةً دوستی که این مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در
دل ایشان کاشتم تا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي
و تا پرورده شوی بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من در خبر است
که فرعون و آسیه هر دو او را بفرزندی برداشتند و ترتیب
مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هرچند دایه آوردندی
موسی علیه السلام شیر وی نگرفتی مادر موسی علیه السلام دختر خود
مریم را گفته بود که برکنار نیل میرو و چشم بر صندوق می دار که کجا

سینه او

برود

میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در آن باغ
انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمیستاند خود را
پیش آسیه افکند إِذْ تَمْشِي یاد کن چون میرفت أُخْتُكَ
خواهر تو فَتَقُولُ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنیم شما را
ای حاضران عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند و او را
شیر دهد آسیه گفت که اگر چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون
آمد و فی الحال مادر را حاضر کرد و موسی را در کنار وی نهادند فَرَجَعْنَاكَ
پس باز گردانیدیم ترا إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو و بوعده وفا کرده‌ایم
كَيْ تَقَرَّ تا شاید روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر بلقای تو
وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ
نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی که اسرائیلی بتو استغاثه کرد
و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند بجهت قصاص فَنَجَّيْنَاكَ
پس نجات دادیم ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن و امر کردیم
که بمدین هجرت کن وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم ترا فُتُونًا
آزمودنی یعنی ترا در بوتهٔ بلاها افکندیم و پاک و خالص بیرون
آمدی قصهٔ ولادت حضرت موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص
مشروح می‌آید ان شاء الله تعالی فَلَبِثْتَ سِنِينَ پس درنگ

کردی سالها فِیٓ اَهْلِ مَدْیَنَ درمیان اهل مدین و آن هژده
یا بیست و هشت سال است ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی برین وادی
عَلٰی قَدَرٍ یّٰمُوْسٰی براندازه که مقدر کرده بودیم ای موسی
واینجا با تو سخن گفتیم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا برگزیدیم و خاص
ساختیم لِنَفْسِیْ برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتم اِذْهَبْ
برو اَنْتَ وَاَخُوْكَ تو و برادر تو بِاٰیٰتِیْ بمعجزهای من وَلَا
تَنِیَا و سستی مکنید فِیْ ذِكْرِیْ در رسانیدن ذکر من توحید
و عبادت اِذْهَبَآ بروید هر دو اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
اِنَّهٗ طَغٰی بدرستیکه او در عصیان از حد در گذشته است فَقُوْلَا
لَهٗ پس گویید او را قَوْلًا لَّیِّنًا سخن گفتن نرم یعنی مدارا نمایید
با او و او را دعوت کنید در صورت مثل هل لک الی ان تزکی مبادا اگر
درشتی نمایید بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی
دارید و گفته اند او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقولی
ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بر هر تقدیر عنف مکنید لَعَلَّهٗ یَتَذَكَّرُ
شاید که او پند گیرد بکلام شما اَوْ یَخْشٰی یا بترسد از عذاب خدا و تذکر
بهره متحقق است و خشیه حصه تو هم پس موسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام ازین محل متوجه مصر شد و با مر اهل خود برفت در تیه آورده

سخن
مشورت

که کسان موسی علیه السلام شب انتظار بردند و نیامد و روز نیز
از وی خبری نیافتند در صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین انجا
رسیدند و صفورا را بشناختند پیش پدرش بردند و بعد از غرق شدن
فرعون خبر موسی علیه السلام بدیشان رسید القصه چون موسی علیه السلام
بمصر توجه نمود وحی آمد بهارون علیه السلام باستقبال برادر براه
مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات نمودند و موسی علیه السلام
شرح احوال تمامی باز گفت و وی را از آن کار باتفاق پیش فرعون
می باید رفت و او را بحق دعوت نمود جز داد هارون علیه السلام
گفت ای برادر شوکت و سطوت فرعون از آنچه دیده زیادت شده
و برادی بسبب حکم بقطع دلیل و صلبت می کند موسی علیه السلام اندیشناک
شد و هر دو برادر باتفاق قَالَا رَبَّنَا گفتند ای آفریدگار ما
اِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما می ترسیم اَنْ یَّفْرُطَ عَلَیْنَآ از آنکه
فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو
نماییم اَوْ اَنْ یَّطْغٰی یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت
با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه گوید قَالَ گفت خدای سبحانه
که ای موسی و هارون لَا تَخَافَآ مترسید از افراط و طغیان او
اِنَّنِیْ مَعَكُمَآ بدرستی که من با شما ام بحفظ و نصرت اَسْمَعُ

می شنوم دعای شما یا آنچه گوید بنسبت من وَأَرَىٰ و می بینم آنچه
کنند باشما یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا و بینا ام نگذارم که ضرری
بشما رساند فَأْتِيَاهُ پس بروید بدو فَقُولَا پس بگوئید إِنَّا
رَسُولَا رَبِّكَ ما دو فرستاده پروردگار توایم فَأَرْسِلْ
مَعَنَا پس بفرست باما بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را تا بارض
مقدسه باز رویم که مسکن آبای ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ
و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل اولاد
قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بدرستی که آورده ایم نشانی یعنی معجزه
مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو وَالسَّلَامُ و سلام ملایکه
یعنی خزنه بهشت عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ بر آن کس که پیروی
ایمان کند در راه راست رود یا سلامتی هر دو سرای مر او راست
إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی که وحی کرده اند بما یعنی پروردگار ما
حکم فرموده أَنَّ الْعَذَابَ بر آنکه عذاب دنیی و آخرت عَلَىٰ
مَنْ كَذَّبَ بر آن کسی که تکذیب کند آن را که آورده ایم وَتَوَلَّىٰ
و پشت بر آن کند و از آن اعراض نماید پس موسی و هارون علی نبینا و علیهما السلام
بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد
گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او می خوانیم و آن

کلماتی که

کلماتی که موسی نه ملقن کرده بود ادا کردند قَالَ گفت فرعون
فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا
بپرستش او دعوت می کنید بحکمت در آنکه موسی را بتخصیص کرد با آنکه
خطاب بهر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی
عقده هست و سخن او نیک مفهوم نمی شود خواست که او را نزد
حضار مجلس انفعال دهد و از اختلال عقده خبر نداشت بس زبان
فصیح قَالَ گفت موسی رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آن کس است که
از محض رحمت أَعْطَىٰ داده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیز را از انواع
مخلوقات خَلْقَهُ صورت او و شکل او لایق و موافق حال او باشد
هر یک را از خلایق آنچه قوام و استقلال در وجود معاش بدانست
ثُمَّ هَدَىٰ پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت
انتفاع از آن یا هر حیوانی را زوجه داد نظیر او در خلق و صورت
و راه ازدواج و امتزاج برو نمود و گفته اند خلقه مفعول اول است
و تقدیر کلام آنکه داد آفریدگار خود را هر چیز که در آن محتاجند
و چون مقصود بیان معطی است آن را تقدیم کرد فرعون کاین سخن
بشنید ترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدائی میل کنند سخن را
بجانبی دیگر کشانید جهت تحیر موسی علیه السلام قَالَ گفت فرعون

فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ پس چیست حال اهل قرنهای
نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود که این خدا را پرستیدند این زمان
در سعادت‌اند و یا در شقاوت و نکبت قَالَ گفت موسی
عِلْمُهَا علم حال و مآل آن گروه عِنْدَ رَبِّي نزدیک آفریدگار
من است فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ نوشته شده لَا يَضِلُّ خطا
نمی‌کند و فرو نمی‌گذارد رَبِّي پروردگار من هیچ چیز را وَلَا
يَنْسَى و فراموش نمی‌کند پس دانش او بهمه محیط است و من بنده‌ام ملکه
مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا از آن خبر دهند و گفته‌اند مراد فرعون
استفسار حال قیامت بود گفت چیست حال گذشتگان که برانگیخته
نمی‌شوند موسی علی نبینا و علیه السلام جواب داد که آنرا جز خدای
من کسی دیگر نمیداند و باز بهمان سخن اول رفت که وصف حق سبحانه
می‌کرد و می‌گفت پروردگار من الَّذِي جَعَلَ آنست که
گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا و بستر
گسترده که بران می‌نشینید و مسکن می‌سازید وَجَعَلَ لَكُمْ
و روش کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا راهها تا بدان راه
از زمینی بزمینی میروید و بمصالح خود قیام مینمائید وَأَنْزَلَ
مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی که باران است

فاخرجنا

فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم ما بسبب آن آب التفات از
غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی کسی را جز ما
اخراج میسر نیست ما بیرون می‌آریم به آب باران أَزْوَاجًا
اصناف گوناگون مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ از رستنیهای پراکنده
که لون و طعم و رایحه هر یک مخالف آن دیگری است با وجود اتحاد
آب و زمین كُلُوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده‌ایم
هرچه خوردن را شاید از ثمار و حبوب وَارْعَوْا و بچرانید أَنْعَامَكُمْ
چهارپایان خود را در چراگاهها تا بخورند گیاهها که خوردن شما را
نشاید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که از آنچه مذکور شد لَآيَاتٍ
هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لِأُولِي
النُّهَىٰ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از
اتباع باطل و ارتکاب قبایح مِنْهَا از زمین خَلَقْنَاكُمْ
آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما را و اول معاد ابدان شما
خاک زمین است در تبیان فرموده که حق سبحانه فرشته میفرستد
تا از خاک موضعی که مدفون کسی خواهد بود قدری برمی‌دارد و بر نطفه
که ماده وجود اوست می‌ریزد و آن کس از تراب و نطفه مخلوق می‌شود
و در همان خاک مدفون می‌گردد چنانچه حق فرمود شما را از زمین

آفریدیم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ و در زمین باز بریم بعد از مرگ
وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و از زمین بیرون آریم تَارَةً أُخْرَىٰ
بار دیگر بجهة حساب و جزا حکیم فردوسی قدس سره نظم بخاکت درارد خداوند
گوید
پاک * وکرده برون آرد از زیر خاک * بران حال کائی بخاک اندرون *
بران گونه از خاک آئی برون * اگر پاک در خاک گیری مقام * ابی
از و پاک و پاکیزه نام * پس فرعون حجتی و معجزه طلبید و حضرت
موسی علیه السلام عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد
و ید بیضا بوی نمود و از آیات تسعه معجزه و بعد از معجزه می دید
و نمی گروید چنانچه حق سبحانه می فرماید وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ و
و بدرستی که ما بنمودیم فرعون را آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزهای ما که بموسی
علیه السلام داده بودیم فَكَذَّبَ پس دروغ نسبت داد موسی را
وَأَبَىٰ و سر باز زد از ان که ایمان آرد و فرمان برداری کند
و از روی عناد قَالَ گفت أَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا
تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که مصر است بِسِحْرِكَ
يَا مُوسَىٰ بجادوی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری
می خواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را متمکن سازی
و پادشاهی کنی برایشان فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ پس هر آینه بیاریم ما

برای تو

برای تو جادوی مِثْلِهِ مانند جادوی تو و به آن با تو معارضه
کنیم تا مردمان بدانند که تو بجز بیشی جادوگری فَاجْعَلْ پس
مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما و میان خود مَوْعِدًا
وعده بجهة معارضه چنان وعده که بهیچ وجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف
بکنیم آن را نَحْنُ وَلَا أَنْتَ نه ما و نه تو و چون وعده برسد
حاضر شویم مَكَانًا سُوًى در جائی که مساوی باشد مسافت او
قوم تو به آن مکان سوی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی نباشد
تا با همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ گفت موسی علیه السلام
مَوْعِدُكُمْ زمان وعده شما يَوْمُ الزِّينَةِ روز آرایش
قبطیان است و آن روز عیدی بود مر اهل مصر را که همه آراسته در یک موضعی
حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بوده یا عاشورا
وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضُحًى در
چاشتگاه که روشنتر است از باقی روز یعنی موعد یا روز اجتماع
آدمیان است بوقت چاشت حضرت موسی علیه السلام آن روز را
تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد سمت
وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف عالم برسد فَتَوَلَّىٰ
فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در آمد و جهت

جمع کردن سحره رای زد وکسان فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ
پس جمع کرد آن چیزرا که بآن کید کنند یعنی سحره وآلات سحر
ثُمَّ أَتَىٰ پس آمد بوعده گاه باساحران قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ
گفت موسی مرجادوان را چون ملاقات نمود باایشان که ای قوم
وَيْلَكُمْ وای برشما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید ومبندید
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا برخدای دروغی که آیة اورا سحر گوئید ونخواهید
که باآن معارضه کنید یا دروغ برخدای مبندید بشرکت دیگری
با او فَيُسْحِتَكُمْ که مستاصل کرداند وازبیخ برکند شمارا بِعَذَابٍ
بعذابی که نازل کرداند برشما وَقَدْ خَابَ وبدرستی که بی
بهره ونا امید ماند مَنِ افْتَرَىٰ هرکه افترا کرد برخدای سبحانه
فَتَنَازَعُوا پس گفت وشنید کردند جادوان أَمْرَهُمْ
در کار خود بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی
علیه السلام وگفتند این سخن بسحر ساحران نمی ماند وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ
وپنهان داشتند راز گفتن را از علازمان فرعون وبرین قرار
دادند که اگر او برما غالب شود متابعت او می باید کرد آورده اند
که فرعون از غرفه دید که ایشان بایکدیکر سخنی می گویند
ومشاوره می کنند پرسید که ای سحره چه می گوئید ایشان از ترس فرعون

قالوا

قَالُوا گفتند إِنْ هَٰذَانِ بدرستی که این دو مرد لَسَاحِرَانِ جادوانند
يُرِيدَانِ می خواهند أَنْ يُخْرِجَاكُمْ آن که بیرون کنند شمارا
مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادوی خود ومملکت مصررا
در تصرف آرند وَيَذْهَبَا وببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ بمذهب
شما که افضل مذهبست ودرین دو مذهب خود را ظاهر کنند یا ببرند اشراف
واکابر شمارا یعنی روی دل ایشان را از شما برگردانند وبسوی خود
متوجه سازند علمارا در لفظ هذان اختلافست گویند اسم آن است
ولغت خثعم تثنیه است در هر سه حال از اعراب بالف می باشد واین حرف
موافق ایشان واقع شده یا آن بمعنی نعم باشد وهذان مبتدا چنانچه
ابن کثیر وصاحبها وحفص که ان بتخفیف می خوانند اورا نافیه می دانند
ولام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه چون فرعون
از سحره بشنود که موسی علیه السلام وهارون ساحرانند وداعیه اخراج
قبطیان دارند از مصر برآشفت وگفت فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ
پس چون حال چنین است که جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را
ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل
مردم افتد وجهد کنید تا برایشان غالب شوید وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ
وبدرستی که فوز یافت وبمطلوب خود رسید امروز مَنِ اسْتَعْلَىٰ هرکه بر

منا جهما

بعض طرف

سرآمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا قی سه هزار صف کشیدند و موسی
و هارون علیهما السلام در برابر ایشان بایستادند سحره بقول سعید
هزار و از حبل و رسن میان تهی کرده و پر زیبق ساخته بمیدان آوردند و
بطریق ادب قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی علیه السلام
إِمَّا أَن تُلْقِيَ یا آن که تو می افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَن نَّكُونَ
و یا آن که ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ نخست کسی که بیفکند موسی علیه السلام
از روی مقابله ادب با ادب با از وجه بی اعتباری آن و بیحیائی از آن
قَالَ بَلْ أَلْقُوا گفت بلکه شما بیفکنید ایشان جادوئیهای خود را
بیفکندند و بسبب حرارت هوا از زیبق در حرکت آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ
وَعِصِيُّهُمْ پس انگاه رسنها و عصاهای ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده
شد بموسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام مِن سِحْرِهِمْ از جادوئی
و کید ایشان که گوئی أَنَّهَا تَسْعَىٰ در ستی که آن میرود و می شتابد
فَأَوْجَسَ پس دریافت فِي نَفْسِهِ در دل خود خِيفَةً مُّوسَىٰ
خوف موسی از آن که نظارگیان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آن که متفرق
کردند پیش از القای عصا و چون این وهم بر موسی علیه السلام طاری شد
قُلْنَا گفتیم ما لَا تَخَفْ مترس از انچه ترا در وهم انداخته که ام تو از
غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَىٰ

و ترس

بر ستی که

بر ستی که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان وَأَلْقِ و بیفکن مَا فِي يَمِينِكَ
آنچه در دست راست تست یعنی عصا می گوید یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان
باک مدار و آن چوبی که در دست تست بیفکن تَلْقَفْ تا فرو برد مَا صَنَعُوا
آنچه ساخته اند إِنَّمَا صَنَعُوا بر ستی که آنچه ساخته اند كَيْدُ سَاحِرٍ
فریب جادو است وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ و رستگاری نیابد و فیروزی
نشود حَيْثُ أَتَىٰ هر جا باشد و بهر جا که رود حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة
و السلام عصا بیفکند فی الحال اژدهای عظیم شد و دهن خود کشاده
تمام ادوات جادوان فرو برد و مردم از ترس وی روی
بگریز آوردند موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد جادوان
دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگری را باطل نکند بلکه قدرت
خدای و معجزه موسی است فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس در روی افکنده
شدند یعنی تأمل این معنی ایشان را در روی افکند سُجَّدًا در حالتی که
سجده کنندگان بودند مر خدای را از روی صدق قَالُوا آمَنَّا
گفتند گرویدیم بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ بپروردگار
هارون و موسی تقدیم هارون جهت رعایت فواصل و ملاحظه رؤس
آیات است فرعون که این صورت مشاهده کرد قَالَ آمَنتُمْ گفت ایا
ایمان آوردید و حفص آمنتم خواند بر سبیل اخبار یعنی شما بگرویدید و تصدیق

ساحران

کردید لَهُ مر موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام قَبلَ اَن
آذَنَ لَكُم پیش از ان که دستوری دهم مر شمارا و فرمایم که بدو
بگروید اِنَّهُ بدرستی که موسی لَكَبِيرُكُمُ هر آینه بزرگ شماست
الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحرَ آن که بیاموخت شما را جادوی یعنی استاد
ومعلم و مهتر جادوان ست شما باهم ساخته خواهید که ملک را براندازید
فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هر آینه ببرم اَيدِيَكُم وَاَرجُلَكُم دستها
و پایهای شمارا مِن خِلَافٍ مخالف یکدیگر یعنی از راست یکی
از پای چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُم و بر آویزم شمارا فِي جُذُوعِ النَّخلِ
بر تنهای خرما که درازترین درختان ست تا همه کس شمارا ببینند و عبرت
گیرد وَلَتَعلَمُنَّ اَيُّنَا و تا بدانید که کدام از ما یعنی من و یا خدای
موسی علی نبینا وعلیه السلام که بدو گرویده اید اَشَدُّ عَذَابًا
سخت تر است از روی عذاب وَاَبقَى و پاینده تر از جهة عقاب
ساحران چون از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند و از انوار
لوامع ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده خود
یکی جرعه از کف ساقی هرچه یافته کرده دریافتی و امن از فکر غیر
افشانده لیس فی الدار غیره خوانده لاجرم در جواب فرعون
قَالُوا لَن نُؤثِرَكَ گفتند ما ترا برنگزینیم و اختیار نکنیم عَلَى مَا

درخت

جاءنا

جَاءَنَا بر آن چیزی که آمد بما مِنَ البَيِّنَاتِ از معجزات واضحات
و گویند که در حین سجده بهشت و نعیم از برای ایشان نموده بودند پس گفتند
ما نعمت ترا نمی گزینیم بر آنچه دیدیم از نشانهای روشن و برگزیده می گزینیم
وَالَّذِي فَطَرَنَا بخدای که ما را آفرید فَاقضِ پس بکن مَا
اَنتَ قَاضٍ آنچه هستی کننده آن یعنی هرچه خواهی با ما بکن که ما پروای
آن نداریم اِنَّمَا تَقضِي جز این نیست که تو حکم کنی هَذِهِ
الحَيَوةَ الدُّنيَا در زندگانی دنیی یعنی حکم تو درین جهان که ما
هستیم پیش جاری نیست هرچه می خواهی می کنی در آخرت که بهتر ست
و پاینده تر تو از حکم معزول و بهم خود مشغول خواهی بود امروز هرچه خواهی
بکنی فردا تو هرچه خواهند کنند اِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما گرویدیم
بِرَبِّنَا به پروردگار ما لِيَغفِرَ لَنَا تا بیامرزد ما را خَطَايَانَا
گناهان ما از کفر و معاصی وَمَا اَكرَهتَنَا و بیامرزد آنچه اکراه
کردی ما را عَلَيهِ مِنَ السِّحرِ بر آن چیز از آموختن جادوئی
اکراه می کرد یا خواندن او ایشان را اکراه بود چه مجبور حکم سلطان
اکراه هست و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که
در جمیع ادیان با کراه مواخذه بودند و این مواخذه از امت
حضرت رسالت برداشته وَاللهُ خَيرٌ و خدای بهتر است از روی

و آنجا ترا هرچه خواهند کنند و ما را ... و تخت تو

آورده اند که فرعون مردم ... برآموختن سحر

پاداش وَاَبْقٰی و پاینده تر از همه ثواب تو مارا بر کرم مزدی که هیچ
گاه انقطاع بدو راه نیابد و خدای برایمان اجری عطا می کند که گرد
زوال گرد آن نگردد اِنَّهٗ مَنْ یَّاْتِ بدرستی که هر کس آید رَبَّهٗ
نزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر میرد فَاِنَّ
لَهٗ جَهَنَّمَ پس بدرستی که مر اوراست دوزخ لَا یَمُوْتُ فِیْهَا
نمیرد دران تا از عذاب برهد وَلَا یَحْیٰی و نه زنده باشد بزندگانی
که خوش گذراند وَمَنْ یَّاْتِهٖ و هر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتی که
مومن باشد قَدْ عَمِلَ الصّٰلِحٰتِ بتحقیق که کرده کارهای شایسته
فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مومنان نیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجٰتُ
الْعُلٰی مرایشان را درجهای بلند که آن درجها جَنّٰتُ عَدْنٍ
بوستانهای اقامت است تَجْرِیْ میرود بوستانها مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار یا منازل آن جویها خٰلِدِیْنَ در حالتی که
جاویدان باشند فِیْهَا دران بوستانها وَذٰلِكَ و این ثواب
جَزٰٓؤُا مَنْ تَزَكّٰی پاداش آن کس است که پاک شد از ادناس کفر
و از جاس عصیان و پاک و منتظر بود بطاعت و اعمال خیر تا اینجا کلام
سحره است و چون قصه ایشان بشرح لایق در سوره اعراف گذشته
بود اینجا بطریق اعجاز دو کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نمود

ولقد

ثانیه سابع ع

وَلَقَدْ اَوْحَیْنَآ و هر آینه ما وحی کردیم اِلٰی مُوْسٰی بموسی علیه السلام
یعنی وقتی که فرعون از رویت معجزات متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل
افزود ما گفتیم موسی را اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْ آنکه بشب ببر بندگان مرا
از مصر و چون بکنار دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیایند باک مدارید
فَاضْرِبْ لَهُمْ پس فراگیر برای ایشان طَرِیْقًا راهی این
یعنی فرموده که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی فِی الْبَحْرِ
در دریا یَبَسًا خشک که در وی آب و گل نبود لَا تَخٰفُ نترسی دَرَكًا
از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را دریابند وَلَا
تَخْشٰی و نه ترسی از غرق شدن که شما را بسلامت بگذرانم پس موسی بامر
الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و روز دیگر قبطیان خبردار شدند
الا در خانه هر یکی از ایشان مصیبتی عظیم افتاد که بخود در ماندند
روز دیگر لشکرها جمع شد فَاَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد بنی اسرائیل
را فِرْعَوْنُ بِجُنُوْدِهٖ فرعون با لشکر خود و بکنار دریا رسید
موسی با قوم خود گذشته بود فرعونیان نیز در آمدند فَغَشِیَهُمْ
پس دریافت ایشان را مِنَ الْیَمِّ از دریا مَا غَشِیَهُمْ
آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم مسند الیه است یعنی موجی دریافت
ایشان را که کسی بکنه آن نرسد تا لفظی باز ادای وی وضع تواند کرد

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ وگمراه کرد فرعون قَوْمَهُ گروه خود را
در دین وَمَا هَدَىٰ و راه ننمود ایشان را هدایت فرعون
بحکمت چه او می گفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد و گفته اند فرعون
قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
ای فرزندان یعقوب علیه السلام قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ بدرستی که ما
برهانیدیم شما را مِنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون و
قوم او بودند وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده داده ایم بپیغمبر شما از جهت
انزال توریت برای شما جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ جانب
راست کوه طور وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ بر شما
ترنجبین وَالسَّلْوَىٰ و مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودید
و گفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزها و حلالها
که شما را روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید فِيهِ
در آن چیز یعنی ستم مکنید و هر یکی حصه خود بگیرید و ذخیره منهید
برای روزی دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید
نعمت مفقود است شکر منعم واجب آمد در خرد ورنه بگشاید در خشم ابد
و گفته اند فوت آن نعمت اصرف مکنید که اگر چنین کنید فَيَحِلَّ
پس فرو آید عَلَيْكُمْ غَضَبِي بر شما خشم من وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ

وهرکه فرو

و هر که فرو آید برو غَضَبِي خشم من فَقَدْ هَوَىٰ پس تحقیق افتاد
در هاویه یا هلاک شد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستی که من هر آینه نیک
آمرزنده ام لِمَنْ تَابَ مر آن کسی را که توبه کرد از شرک وَآمَنَ
و ایمان آورد بوحدانیت من وَعَمِلَ صَالِحًا و کرد عمل نکو یعنی
فریضها ادا نمود ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس راه راست رفت یعنی بر سنت
پیغمبر مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق سنت و جماعت
گرفت ع راه سنت بر اگر خواهی صراط مستقیم ؛ کز سنن راهی بود سوی
رضای ذو المنن ؛ هر مژه در چشم وی همچون سنان تیز باد ؛ کز پی
زندگی خواهد زمانی بی سنن ؛ آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک
فرعون استدعا نمودند که از برای ما قوانین شرعی و قواعد احکام آن
مبین و معین سازد موسی علیه السلام درین باب با حضرت رب الارباب
مناجات کرد خطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی
تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهم موسی علیه السلام هارون را
بجای خود بگذاشت و با خود قوم که هفتاد تن بودند متوجه طور شد
قوم را وعده کرد که چهل روز دیگر می آیم و کتاب می آریم و چون نزدیک
طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام
ملک علام داشت زود تر ببالای کوه طور بر آمد خطاب ربانی در رسید

کرد وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز شتاب ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی
عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ از گروه خود ای موسی علیه السلام
قَالَ هُمْ أُولَاءِ گفت موسی که ایشان گروه مردان اینک می آیند
عَلَىٰ أَثَرِي بر پی من و ساعت بساعت برسند وَعَجِلْتُ و بشتافتم
إِلَيْكَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضَىٰ تا خشنود
کردی از من چه امتثال امر موجب رضای امر است یعنی پیش آمدن من
از قوم نه بجهة تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم قَالَ
فَإِنَّا گفت خدای که پس بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه
انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل مِنْ بَعْدِكَ
از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ
و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بود و منسوب
بقبیله سامر از عظمای بنی اسرائیل و گویند از کرمان بود یا از باجرما و یا جرماوانه
از قوم بنی اسرائیل بلکه از عجمی گوساله پرستان بوده و او را موسی بن
ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیلیان است و در وقتی که
فرعون ابنای ایشان را می کشت او متولد شده و مادر بعد از تولد
او را بکنار نیل در جزیره بیفکند و حق سبحانه جبرئیل را امر فرمود تا او را پرورش
دهد و ماکول و مشروب برا مهیا کرداند و بدین سبب جبرئیل را می شناخت

و در روز

و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسپ وی قبضهٔ خاک
برداشته می محافظت نموده درین وقت که موسی علیه السلام بطور رفت
سامری نزد هارون آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان غارت کرده ایم
با ماست و ما را دران تصرف کردن روا نیست و می بینیم که بنی اسرائیل آنرا
می خرند و می فروشند حکم فرمای تا همه را جمع کنند و بسوزند هارون
علیه السلام امر فرمود تا تمام پیرایها را آوردند و در حفره ریخته
آتش دران زدند و سامری که زرگر چالاک بود هاچنین که آن زرها
بگداخت و وی قالب ساخته بود آن زر گداخته را دران ریخت و بشکل
گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسپ جبرئیل
که فرس الحیوة می گفتند در درون وی ریخت فی الحال زنده گشت و
گوشت و پوست بر وی پیدا شده بآواز درآمد گویند زنده نشد
لیکن بهمان وضع که ریخته بودند بانگی کرد که چهار ده هزار از قوم
بنی اسرائیل وی را سجده کردند و حق تعالی موسی را علیه السلام خبر
داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فَرَجَعَ
مُوسَىٰ پس بازگشت موسی علی نبینا و علیه السلام از مناجات
خود بعد از آن که چهل روز گذشت و الواح فرا گرفت إِلَىٰ قَوْمِهِ
بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان أَسِفًا

اندوهناک از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش
ایشان شنید که گرداگرد کوساله دف می زدند و رقص می کردند غنا
آغاز کرد و از روی ملامت قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای کروه من
أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ آیا وعده نداده بود شما را پروردگار
شما وَعْدًا حَسَنًا وعده راست و نیکو که توریت بشما دهد
و من با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ آیا دراز
شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من من چهل
روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ
یا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آن که فرود آید بشما غَضَبٌ
مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای شما بعبادت عجل فَأَخْلَفْتُمْ
پس خلاف کردید مَوْعِدِي عهد مرا یا وعده را که کرده بودید
به ثبات بر ایمان و قیام بر اوامر من قَالُوا گفتند کوساله پرستان
مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم ما وعده ترا بِمَلْكِنَا
بقوت و اختیار خود وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا ولیکن بر داشته
بودیم و حفص حملنا خواند مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل کرده
شدیم مراد آن است که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم أَوْزَارًا
بارها مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ از پیرایه گروه قبط که عاریت

کرفته بودیم

کرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا پس افکندیم آن را در
آتش بحکم هارون فَكَذَٰلِكَ پس همچنان که ما افکنده بودیم
أَلْقَى السَّامِرِيُّ سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند
فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان
عِجْلًا کوساله جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ کالبدی از زر
که مر او را بانگ کوساله بود فَقَالُوا پس گفتند سامری و متابعان او
هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ این کوساله خدای شما است وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ
و خدای موسی علیه السلام فَنَسِيَ پس فراموش کرد خدای موسی را
و بطلب او بکوه طور رفت این قول عبده عجل است و گویند فنسی
قول حق سبحانه است یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات
بر ایمان أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند و نمی دانند کوساله پرستان
أَلَّا يَرْجِعُ آن که باز نمی گرداند کوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان
قَوْلًا سخن را یعنی هر چند او را می خوانند جواب نمی دهد وَلَا
يَمْلِكُ لَهُمْ و نمی تواند برای ایشان ضَرًّا زیانی وَلَا
نَفْعًا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر سانیدن زیان و سود
بکسی و چنین چیزی که داعی خود را جواب ندهد و بر انتفاع و ضر ایشان
قادر نبود چگونه توان پرستید وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ

بدرستی که گفت مر ایشان را هارون علیه السلام مِن قَبلُ
پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی موعظه یٰقَومِ ای
گروه من اِنَّمَا فُتِنتُم بِهٖ جز این نیست که مبتلا شدید
بگوساله یعنی پرستش او وَاِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحمٰنُ و بدرستی که
آفریدگار شما خدای بسیار بخشایش است فَاتَّبِعُونِی پس پیروی
کنید مرا در عبادت او وَاَطِیعُوا و گردن نهید اَمرِی
و فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قَالُوا لَن نَّبرَحَ گفتند ما پیوسته
باشیم عَلَیهِ بر پرستش گوساله عٰکِفِینَ مجاوران و مقیمان
حَتّٰی یَرجِعَ تا وقتی که باز گردد اِلَینَا مُوسٰی بسوی ما
موسی از طور و به بینیم که او پرستش می کند یا نی و آنچه سامری گفت
که این خدای موسی است راست گفته یا نی پس چون موسی علیه السلام
باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنان که گذشت انگه روی برادر
آورد و از غایت غضب موی پیشانی او بدست گرفته و محاسن او بدستی
گرفته سوی خود کشید و از روی عتاب قَالَ یٰهٰرُونُ
گفت ای هارون مَا مَنَعَکَ چه چیز باز داشت ترا اِذ رَاَیتَهُم
ضَلُّوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند اَلَّا تَتَّبِعَنِ
ازان که متابعت من کنی در غضب برای خدای و حمایت دین یا آن که

از پی

از پی من در آئی و خود را بمن رسانی اَفَعَصَیتَ اَمرِی آیا سر
کشیدی از فرمان من قَالَ گفت هارون از روی استعطاف یَابنَ
اُمَّ ای پسر مادر من اگرچه برادر مادر و پدری بودند ذکر مادر کرد برای
رقت دل موسی و بملایمت گفت لَا تَاخُذ و امگیر بِلِحیَتِی محاسن
مرا وَلَا بِرَاسِی و نه موی سر مرا اِنِّی خَشِیتُ بدرستی که من
ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم
اَن تَقُولَ آنرا که گوئی تو فَرَّقتَ بَینَ بَنِی اِسرَائِیلَ جدائی
انداختی میان بنی اسرائیل وَلَم تَرقُب و نگاه نداشتی قَولِی
سخن مرا که گفته بودم و اصلح چه اصلاح نگاه داشت جماعت است
و مدارا با ایشان موسی علیه السلام این عذر را داشت و روی بسامری
آورد قَالَ فَمَا خَطبُکَ یٰسَامِرِیُّ گفت چیست
این کار عظیم تو ای سامری یعنی آن چیست که کردی قَالَ بَصُرتُ
گفت سامری که بینا شدم بِمَا لَم یَبصُرُوا به آن چیز که بینا
نبودند بنی اسرائیل بِهٖ به آن چیز یعنی جبرئیل را علیه السلام دیدم و بشناختم
فَقَبَضتُ پس فرا گرفتم قَبضَةً مشتی خاک مِن اَثَرِ الرَّسُولِ
از نشان سم اسپ رسول یعنی جبرئیل علیه السلام مراد آنست که خاک
زیر سم اسپ جبرئیل وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب

بیرون آوردیم فَنَبَذْتُهَا پس درانگندیم آن را در درون گوساله تازنده شد و به آواز آمد وَكَذٰلِكَ و همچنین که گفتم سَوَّلَتْ
لِي بیاراست برای من و در نظر من نیکو آورد این کار را نَفْسِي
نفس من در کتابی مذکور است که موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرد
واز حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت برو غالب است و
چون از سخای او خلق را منفعت بود نفع حیات از و باز نتوان داشت
ستروا اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر می شود هر نهالی که
برگ دارد و بر باد نزات حیات تازه و تر و آنچه میوه باشد و
سایه که کرد و تو زرا مایه قَالَ گفت موسی علیه السلام مر سامری را
که چون مرا از قتل تو منع کردند فَاذْهَبْ پس برو بیرون رو از میان ما
فَإِنَّ لَكَ پس بدرستی که هست ترا از عقوبت فِي الْحَيٰوةِ در زندگی
تو أَنْ تَقُولَ آن که گویی هر کرا نزدیک تو آید لَا مِسَاسَ
مساس مکن مرا و دور شو چه مقرر شده بود که هر که نزدیک شدی بوی آنرا
و آن کس را هر دو تب گرفتی پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون
وحشیان در صحرا می گشت و هر کرا از دور می دید مبالغه می کرد که نزدیک
من میا و در بعضی تفاسیر است که جمعی از اولاد سامری را حکم کرد به تبرّی
و گفت لا مساس فرمود که این عقوبت دنیا است وَإِنَّ لَكَ

سامریان در زمان ما نیز همین حال دارند الی عصر موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

وبدرستی که

وبدرستی که مر عذابرا است مَوْعِدًا وعده در آخرت که بهیچ وجه
لَنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکنند با تو در آن بلکه بوفا رسانند وَانْظُرْ
و نگاه کن إِلَىٰ إِلٰهِكَ الَّذِي به آن معبودی که تو ظَلْتَ عَلَيْهِ
بودی پیوسته پرستش او عَاكِفًا مقیم لَنُحَرِّقَنَّهُ هر آیینه بسوزانیم
او را و این قول کسی است که گوید آن گاو را گوشت و پوست بود یا بسوهان او را
براده سازیم و این بران قول است که او را جسدی بوده زرین بی حیات
ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ پس پراکنده سازیم خاکستر یا براده او را فِي الْيَمِّ
در دریا نَسْفًا پراکنده ساختنی تا بدانند که چیزی که او را توان سوخت
و برو د توان ساخت صفت الوهیت بران اطلاق کردن عین جهالت
و محض ضلالت است إِنَّمَا إِلٰهُكُمُ جز این نیست که معبود شما که
مستحق عبادت است اللّٰهُ الَّذِي آن خدایی است که لَا إِلٰهَ إِلَّا
هُوَ نیست معبودی فی الحقیقة بجز او وَسِعَ فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ
به همه چیز ها عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد
به همه اشیا نه گوساله که اگر زنده نیز باشد مهلت در عبادت و نادانی
پس موسی علیه السلام بفرمود تا آن عجل را بسوختند و خاکسترش را در دریا
ریختند تا دست موسی چه زند سحر سامری كَذٰلِكَ همچنان که این قصه
موسی بر تو خواندیم نَقُصُّ عَلَيْكَ می خوانیم بر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم

مِنْ اَنْبَآءِ از خبرهای مَا قَدْ سَبَقَ آنچه بتحقیق گذشته است
یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه ترا خبر دهیم تا معجزهٔ نبوت تو بود
و تسلیه و تذکیر مستبصران امت تو وَقَدْ اٰتَیْنٰکَ و بدرستی که
داده ایم ترا مِنْ لَّدُنَّا از نزدیک ما ذِکْرًا یاد کردی که موجب
شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار مَنْ اَعْرَضَ
هر که روی بگرداند عَنْهُ ازین ذکر که نبوت است یا قرآن فَاِنَّهٗ پس
بدرستی که آن معرض یَحْمِلُ بردارد یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز
وِزْرًا باری بزرگ که کفر است خٰلِدِیْنَ فِیْهِ در حالتی که جاوید باشند
دران روز یعنی در اجزای آن جمع خالدین و توحید اعراض حمل است بر معنی
و لفظ وَسَآءَ لَهُمْ و بد است مر ایشان را یَوْمَ الْقِیٰمَةِ حِمْلًا
روز قیامت بار ایشان که کفر و تکذیب است یَوْمَ یُنْفَخُ روزی که دمیده
شود فِی الصُّوْرِ در صور یعنی اسرافیل در صور دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِیْنَ
و حشر کنیم ما گناهکاران یعنی آنها را که شرک آورده اند یَوْمَئِذٍ زُرْقًا
دران روز کبود چشمان و در خبر است که زرقت عین و سواد وجه علامت
دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کوران
چه غالبا چشم در عمی کبود می شود و از غایت تشنگی نیز بزرقت
میل می کند و چون حشر کنیم ایشان را یَتَخَافَتُوْنَ بَیْنَهُمْ

باشد
از امت تو
و تنبیه و تذکیر مستبصران

پنهان و آهسته

پنهان و آهسته می گویند با یکدیگران لَّبِثْتُمْ درنگ کردید در گورها
اِلَّا عَشْرًا مگر ده شبان روز یا در دنیا این مقدار بیش نبود یعنی
بسبب درازی مدت آخرت کوتاه شمرند مدت دنیا را نَحْنُ ما که خداوندیم
اَعْلَمُ بِمَا یَقُوْلُوْنَ داناتریم بآنچه ایشان می گویند اِذْ
یَقُوْلُ چون گوید اَمْثَلُهُمْ طَرِیْقَةً تمامترین ایشان از
روی عقل اِنْ لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید در قبر یا در دنیا اِلَّا یَوْمًا
مگر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیا یا قبر مدت یک شبانروز بیش نبود
گفته اند هول قیامت بر ایشان فراموش کرد اند زمان بودن ایشان
را در دنیا و قبر یا نسبت درازی آنرا و زعم دنیا را کوتاه شمرند
خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد عمری که بدان سان
گذرد کوتاه به آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت
و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد که وَیَسْئَلُوْنَكَ
و می پرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از کوهها یعنی از حال آن فَقُلْ
پس بگو ای محمد در جواب ایشان که بقدرت یَنْسِفُهَا پراگنده سازد
آن را رَبِّیْ آفریدگار من نَسْفًا پراگنده ساختنی صاحب لباب آورده
که برکند آن را از بیخ پس اجزای آنرا ریزه کرده اند چون ریگ پس باد برد

را بفرستد تا آن را متفرق سازد و دربیان گفته که کوهها را
از اماکن آن بردارد و بدریا افکند **فیذرها** پس بگذارد قرارگاه
ایشان یعنی زمین را **قاعا** خالی **صفصفا** هموار **لا تری
فیها** نه بینی دران **عوجا** پستی و مغاره **ولا امتا** و نه بلندی
و پشته **یومئذ** دران روز **یتبعون الداعی** پیروی
کنند همه مردان آواز خواننده را یعنی اسرافیل که ایشان را بخواند بحشرگاه
لا عوج له هیچ میل و کجی نکنند مر او را یعنی هیچ مدعی نتوانند که عدول کنند
از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مومنان بسرعت و کافران بدرنگ
و گفته اند آتش بیاید و مشرکان را براند تا محشر **وخشعت الاصوات** وسکت
و پست شود آوازها **للرحمن** برای سخن گفتن خدای را از عظمت
و مهابت وی **فلا تسمع** پس نشنوی تو دران روز **الا همسا**
مگر آواز نرم یعنی صورت اقدام ایشان در رفتن بمحشر **یومئذ**
آن روز **لا تنفع الشفاعة** سود ندارد درخواست کسی کسی را
الا من اذن مگر آن را که دستوری دهد **له الرحمن** مر شفاعت
او را خدای **ورضی له** و بپسندد برای وی **قولا** سخن **یعلم**
میداند خدای **ما بین ایدیهم** آنچه پیش آدمیانست
از امور آخرت **وما خلفهم** و آنچه از پی ایشانست از کار دنیا

ولا یحیطون به و احاطه نمی توانند کرد جمیع عالمیان بذات خدا
علما از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضی او عدم
احاطه علمست بدو و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز
از غیر او پس احاطه نمودن علم چیز برا که ذات او مقتضی عدم احاطه است
بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقایق روا نیست و عدم
احاطه علم بدو نه از قصور نسبت علمیه و نقصان آنست بلکه از کمال ذات
متعالی وی بی نهایتی اوست کجا دریابد او را عقل چالاک که پرونست
از سر حد ادراک تماشا می کن اسما و صفاتش که آگه نیست کس از کنه
ذاتش **وعنت الوجوه** و خوار و فروتن شوند و اصحاب
رویها یعنی روز محشر همه مردمان ذلیل و خاضع باشند **للحی القیوم** خاشع
مر خدای زنده پاینده را که همچون اسیران در دست امیران و گویند
مراد مشرکان و مجرمانند **وقد خاب** و بدرستی که بی بهره ماند و نومیدی
کشید **من حمل ظلما** هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک برگرفته
بموقف حشر آرد **ومن یعمل** و هر که بکند **من الصالحات** بعضی
از کارهای ستوده **وهو مومن** و حال آن که او مومن باشد
چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرطست لاجرم هر مومن که
عمل نیکو کند **فلا یخاف** پس نترسد دران روز **ظلما** از ستم و بیداد

که زیادتی سیئات ولا هضما و نه از کسر و شکست که نقصان حسنات

یعنی نه از حسنات مومن چیزی کم کنند و نه بر سیئات وی افزایند وکذلک

و همچنان که منزل ساختیم این آیات متضمنه وعید را انزلنه فرود فرستادیم

کتاب را قرانا عربیا بلغت تازی وصرفنا و مکرر کردانیدیم

فیه دران کتاب من الوعید از آیات وعید چون ذکر طوفان و صیحه

و صیحه و خسف و مسخ لعلهم یتقون شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از

آنها مثل آنها بدیشان فرو نیاید او یحدث یا تجدید کند قران لهم

ذکری مر ایشان را پندی چون استماع وی کنند فتعلی الله

پس برترست خدای از صفات مخلوقات یا بزرگترست از الحاد ملحدان یا پاکتر

از قول مشرکان الملک پادشاه نافذ الامر الحق ثابت در ذات و صفات

خود یا سزاوار با وصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل

علیه السلام بوحی نازل شده آیتی بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن از خوف آن که مبادا چیزی فوت شود

یا فراموش کند با جبرئیل قرات می فرمود آیة آمد که ولا تعجل و شتاب

منمای بالقران بقرات قرآن من قبل ان یقضی پیش از آنکه

ادا کرده شود الیک وحیه بتو وحی آن ما در دیگر گفته که سوال انزال

قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را مرسان بخلق تا وقتی که بیان

از آنکه

بتو

بتو فرو آید و در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رحمة الله آورده که مردی

زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده

قصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیة فرود آمد و حضرت دران

متوقف شد تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت

آنست که حکم مکن بقصاص مگر بعد از انزال آن وقل رب و بگوی ای

پروردگار زدنی علما بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقران

و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم انچه بمن وحی می کنی

یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطایف قشیری مذکورست که حضرت موسی علی

نبینا و علیه السلام زیادتی علم طلبید او را حواله بخضر علیه السلام کردند

پس طلب پیغمبر ما را دعای زیادتی علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا

معلوم شود که آنکه در تربیت ادبنی ربی سبق قل رب زدنی علما خوانده باشد

هر اینه در رور در سگاه و علمک ما لم تکن تعلم نکته فعلمت الاولین والآخرین

بگوش هوش مستفیدان حقایق اشنا تواند رسانید علمهای انبیا و اولیا

در دلش رخشنده چون شمس الضحی عالمی کاموز گارش حق بود علم او بس

کامل و مطلق بود ولقد عهدنا و بدرستی که ما وحی فرستادیم

الی آدم بسوی آدم صفی من قبل پیش از بن زمان در فرموده بودیم او را

که گرد شجره منهیه نگردد و از ان نخورد فنسی پس فراموش کردان امر

وَلَمْ نَجِدْ لَهٗ و نیافتیم او را عَزْمًا عزیمتی بر گناه یعنی بجا نه
بعمد صوری از وی صدور نیافت یا نبود او را صبری بران منهی عنه وَاِذْ
قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلٰٓئِکَةِ اسْجُدُوْا مر ملایکه را که
سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم را سجده تحیت و کرامت فَسَجَدُوْا
پس همه سجده کردند اِلَّآ اِبْلِیْسَ مگر دیو دور مانده از رحمت اَبٰی
سر باز زد از سجده فَقُلْنَا پس گفتیم ما یٰٓاٰدَمُ اِنَّ هٰذَا ای
آدم به درستی که این دیو عَدُوٌّ لَّکَ دشمن است مر ترا وَلِزَوْجِکَ
و مر جفت ترا که حوا است فَلَا یُخْرِجَنَّکُمَا پس باید که بیرون نکند شما را
یعنی سبب بیرون شدن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت فَتَشْقٰی
که تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین
اسباب معاش مهیا باید کرد اِنَّ لَکَ به درستی که تراست در بهشت
اَلَّا تَجُوْعَ فِیْهَا آنکه گرسنه نمی شوی در وی که همه نعمتها آماده است
وَلَا تَعْرٰی و برهنه نمی گردی که از ملبوسات الجنه می باید است
وَاَنَّکَ لَا تَظْمَؤُا و به درستی که تو تشنه نمیشوی فِیْهَا در وی
که عیون و انهار دایمست وَلَا تَضْحٰی و در آفتاب نمی باشی که ظل
بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این صعوبتها میسر نیست فَوَسْوَسَ
اِلَیْهِ الشَّیْطٰنُ پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از آنکه

بهشت

به بهشت در آمد و حوا را دید و از مرگ بترسانید و حوا با آدم باز گفت
و آدم از مرگ ترسان شده با ابلیس که خود را بصورت پیری بدیشان نموده
بود رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید قَالَ یٰٓ
اٰدَمُ گفت ای آدم صفی علاج این خوردن میوه شجرة الخلد است
هَلْ اَدُلُّکَ آیا دلالت کنم ترا عَلٰی شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت
جاویدی که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد وَمُلْکٍ لَّا یَبْلٰی و راه نمایم
ترا بملکی که هرگز کهنه نشود یعنی بزوال نرسد آدم گفت آری دلالت
کن مرا به آن ابلیس راه نمون شد آدم و حوا را بشجره منهیه عنه فَاَکَلَا
مِنْهَا پس بخوردند از آن درخت فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکارا
شد مر ایشان را سَوْاٰتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس بهشت
بریخت و برهنه شدند وَطَفِقَا یَخْصِفٰنِ و در ایستادند و می چسبانیدند
عَلَیْهِمَا بر عورات خود مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت
وَعَصٰٓی اٰدَمُ و خلاف کرد آدم رَبَّهٗ امر پروردگار خود را
در خوردن درخت فَغَوٰی پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر
جاودانی بود بعد از آن بتوبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت را
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بشفاعت آورد ثُمَّ اجْتَبٰهُ رَبُّهٗ
پس برگزید ویرا خدای او فَتَابَ عَلَیْهِ و قبول کرد توبه او را

وَهَدَىٰ و راه نمود او را به ثبات بر توبه قَالَ اهْبِطَا گفت خدای
مر آدم و حوا را که فرود روید مِنْهَا جَمِيعًا از بهشت همه با هم
بَعْضُكُمْ برخی از اولاد شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن
بود چنانچه حالا واقع است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند
عداوة ذریه هر دو با هم ظاهر است فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید
بشما وقتی که در زمین باشید مِنِّي هُدًى از نزدیک من راه
نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ
پس هر که پیروی کند آن هدی مرا فَلَا يَضِلُّ پس گمراه نشود در دنیا وَلَا
يَشْقَىٰ و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود وَمَنْ
أَعْرَضَ و هر که روی برتابد عَنْ ذِكْرِي از هدی که سبب یاد کرد
من است یا اعراض کند از کتاب من فَإِنَّ لَهُ پس بتحقیق مر او راست
مَعِيشَةً ضَنْكًا زیستن تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام
افتد یا ببخل مبتلا گردد یا قناعت از وی بستانند و بدام حرص در مانده
و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبر است یا زقوم دوزخ وَنَحْشُرُهُ
و حشر کنیم آن معرض را يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ روز قیامت نابینا
که هیچ چیز نبیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن قَالَ گوید رَبِّ
ای پروردگار من لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ چرا حشر کردی مرا

نابینا

نابینا وَقَدْ كُنْتُ و به درستی که بودم بَصِيرًا بینا وقتی که سر از قبر
بر آوردم قَالَ گوید حق سبحانه كَذَٰلِكَ کار همچنین است که گفتی أَتَتْكَ
آيَاتُنَا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما
فَنَسِيتَهَا پس چشم بر هم نهادی و ترک کردی آنرا وَكَذَٰلِكَ
و همچنین ترک کردن تو آنرا الْيَوْمَ تُنْسَىٰ امروز ترک کرده شدی
و بماندی در عذاب وَكَذَٰلِكَ و همچنان که روی گردانیده از
کتاب ما جزا دادیم نَجْزِي پاداش می دهیم مَنْ أَسْرَفَ آنرا
که از حد در گذشته یعنی شرک آورده وَلَمْ يُؤْمِنْ و نگرویده
بِآيَاتِ رَبِّهِ به آیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَشَدُّ سخت تر است از
تنگ عیشی این سرای وَأَبْقَىٰ و پاینده تر است جهت آنکه انقطاع
ندارد أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مر مشرکان قریش را طریق
اعتبار بر ایشان روشن ساخت آنکه كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک
کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اصحاب
قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ میروند بوقت
بتجارت فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان چون احقاف
و دیار و حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

بدرستی که در ان اهلاک لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت
یا دلیلها بر عذاب اهل انکار لِأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان
عقول ناهیه را یعنی عقلهائی که نهی کند ارباب خود را از تغافل
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ واگر نه کلمه ایست سَبَقَتْ پیشی گرفته و پیشی
گرفته مِنْ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو که عذاب منکران
به آخرت افکند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد لَكَانَ هر آینه بودی
عذاب ایشان لِزَامًا لازم مر ایشان را که هیچ وجه مفارقت
نکردی تا وقتی که مستاصل ساختی وَأَجَلٌ مُسَمًّى و وقتی نامبرده
شده عطف است بر کلمه یعنی اگر وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی
بهمه کافران نازل شدی آنچه بعاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس
شکیبا باش ای محمد عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه می گویند اهل شرک
از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی رسد و این صبر
بآیة السیف منسوخ است وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ
نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز گذار بوقتی که حمد گوئی
خدای را بر توفیق و هدایت قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از طلوع
آفتاب یعنی نماز بامداد وَقَبْلَ غُرُوبِهَا و پیش از فرو رفتن
شمس یعنی نماز دیگر وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و در بعضی از ساعتهای

شب

شب فَسَبِّحْ پس نماز گذار یعنی مغرب و عشا وَأَطْرَافَ النَّهَارِ
و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوال است
و آن طرف آخر که نصف اول است که از نهار و طرف اول نصف
آخر روز و جمع او بجهت امن است از الباس یا باعتبار تنصیفین یا
درین اوقات ادا کن نماز را لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ شاید و البته
چنین است که خشنود گردانیده شوی و خشنودی در اصح اقوال کرامتی
که خدای او را عطا دهد و آن شفاعت امت است و نکته ولسوف
یعطیک ربک فترضی تقویت این قول می کند امت همه جسمند و توئی
جان همه ایشان همه آن تو و آن همه خشنودی تو جست خدا و
تو همه خشنود نه مگر بغفران همه ابو رافع رضی الله عنه نقل می کند
که مهمانی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و در خانه چیزی که
بدان اصلاح شان مهمان توانستی نمود حاضر نبود مرا نزدیک
یکی از یهود فرستاد گفت او را بگوی که محمد رسول الله صلی الله علیه
و سلم می گوید که مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و نمی یابیم نزدیک خود
آنچه بدان شرایط ضیافت بتقدیم افتد این مقدار آرد
بما فروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستیم
پیغام بیهود رسانیدم و او گفت نمی فروشم و معامله نمی کنم مگر بگرو

۱۲ آخر روز
نصف
از نهار و طرف اول

و حفص ربنا ی فاعل میخوانند
یعنی خشنود شوی

چیزی در کردم من بهند من با حضرت مراجعت نموده صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی الامین فی السماء امین فی الارض اگر با من معامله کردی هر آئینه حق او ادا کردمی پیش تر زه خود بتن داد تا نزد او گرو نهادم و این آیت جهت تسلیه دل مبارک وی نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز مکش نظر چشمها بخود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی چیزی که برخوردار کردانیدیم بدان چیز أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفها را از کفره چون وثنی و کتابی داد کهای ایشان را زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دینی که مال و منال آن است لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بسازیم ایشان را در آن مال این را فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشان را بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی دادن پروردگار تو ترا از رزق مدخر بآنچه روزی داد ترا و نبوت و هدایت خَيْرٌ بهتر است از مالهای فانی فی اعتبار ایشان وَأَبْقَىٰ و پاینده تر در کشف الاسرار آورده که زهره در لغت شکوفه است حق سبحانه دینار را شکوفه خواند زیرا که تری و تازگی او را دو سه روزه بیش نباشد اندک فرصتی را پژمرده کرده و بیست

شکوفه

شود کمال جهان باغ نعم شکوفه است کاول بجلوه دل برباید از اهل حال یکهفته بگذارد که فرو ریزد بر خاک شود چو خس و خاک پایمال اهل کمال در دل خود جای چرا دهند آنرا که دم بدم زبی است آفت زوال وَأْمُرْ أَهْلَكَ و امر کن کسان خود را بِالصَّلَاةِ نماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن بران یعنی مداومت نمای لَا نَسْأَلُكَ نمی خواهیم ترا رِزْقًا روزی دادن یعنی نمیکوییم که خود و کسان خود را روزی ده نَّحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی می دهیم ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیه اسباب آن فارغ باش وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام پسندیده لِلتَّقْوَىٰ مر خداوندان تقوی را است در تبیان از ابن سلام رضی الله عنه نقل می کند که چون سختی به بعضی اهالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسیدی ایشان را بنماز فرمودی و این آیت خواندی وَقَالُوا و گفتند مشرکان مکه لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آرد برای ما آیتی مِّن رَّبِّهِ از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه ما می طلبیم و معجزه ظاهر نمی گرداند أَوَلَمْ تَأْتِهِم آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ خبر آنچه در کتابهای پیشین است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریة و انجیل است از صفت محمد صلی الله علیه

از درخت

بگذاردن

وسلم و بشارت قدوم او و حقیقت آنست که چون ایشان طلب
معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا باعظم معجزات که قرآنست
و فرمود که آیا نیامده است بدیشان بیان روشن مشتمل بر افاده زبده
آنچه در کتب سماویه بوده و آورنده آن امی است که صحف را
ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحای عرب از ایشان بمثل
سوره ازان عاجزند با وجود چنین معجزه واضح آیتی دیگر طلبیدن
عین عناد و انکار است وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ و اگر هلاک
کردمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزدیک ما بسبب کفر ایشان
مِنْ قَبْلِهِ پیش از بعث محمد صلی الله علیه وسلم یا قبل از
نزول قرآن لَقَالُوا رَبَّنَا هر آئینه گفتندی ای پروردگار ما
لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نه فرستادی إِلَيْنَا رَسُولًا بسوی ما
فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ
پس پیروی می کردیم آیتهای ترا که باو می فرستادی
مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ پیش ازان که خوار شویم در دنیا بقتل و
سبی وَنَخْزَىٰ و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس
قطع حجت ایشانرا پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند
قُلْ كُلٌّ بگو هر یکی را از ما و شما مُتَرَبِّصٌ منتظر است مآل حال دیگری را

بعرمنا

یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را فَتَرَبَّصُوا
پس انتظار برید و مترصد باشید فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید
یعنی در قیامت معلوم گردد که بحقیقت مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ
کیانند خداوندان راه راست وَمَنِ اهْتَدَىٰ و کیست راه
یافته بحق مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که هم راه یافته بود
و هم راه نماینده راه و انکه راه بین و راه بر در حقیقت نیست جز
خیر البشر سوره انبیا علیه السلام مائة و اثنا عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الجزء السابع عشر

اقْتَرَبَ نزدیک آمد لِلنَّاسِ مردمان را حِسَابُهُمْ وقت محاسبه
معامله اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند مراد از ناس کفار
مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه و پاداش ایشان که قتل
و گرفتاری روز بدر است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در
بیخبری اند از حساب یا مواخذه مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند
از تفکر دران یا معرضند از طریق توبه و انتباه مَا يَأْتِيهِمْ
نیامد بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار
ایشان مُحْدَثٍ نو فرستاده و تجدید منزل شده إِلَّا اسْتَمَعُوهُ
مگر بشنوند آن را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَهُمْ يَلْعَبُونَ

وحال آن که بازی می‌کنند یعنی استهزا می‌نمایند با آن می‌شنوند آن ذکر را ایشان
لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ و لهو ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافل اند
از تامل در معنی قران و تفکر در حقایق آن سلمی از ابوبکر وراق قدس سره
نقل می‌کند که قلبها دلهاست مشغول باموال دنیا و غافل از احوال
عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده میدارند کافران راز
گفتن خود را الَّذِينَ ظَلَمُوا آنان که ستم کردند بر خود بشرک
و معصیت هَلْ هَٰذَا آیا هست این که شما را دعوت می‌کند یعنی
محمد صلی الله علیه و سلم إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مانند شما در اکل و
شرب و دو تا بجهت پس او رسالت را نشاید و رسول باید که فرشته باشد که آدمی
أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا میروید شما بجادوی یعنی قبول میکنید سحر او را
اعتقاد کفار آن بود که هرچه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از
کلام الهی بریشان میخواند سحر است پس پنهان با یکدیگر مشاورت
کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هرچه میخواند سحر است
وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ و شما می‌بینید که او آدمی است مثل ما و فرشته
نیست پس چه فکر می‌کنید که هم او در هم میشکند حق سبحانه پیغمبر خود را از
مشاوره خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قُلْ بگو و حفص قال می‌خواند
یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت که رَبِّي پروردگار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ

میداند

میدانند گفتن هر گوینده را فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و
زمین اگر جهر گویند و اگر بسر وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا
گفتار کفار را الْعَلِيمُ داناست باسرار و ضمایر ایشان بَلْ قَالُوا آن
اضراب است از آنچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند أَضْغَاثُ
أَحْلَامٍ سخنان است چون خواب پریشان یعنی پراکنده از هر
جای و آن نیز نیست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بربسته از خود و افترا کرده
بر خدای و آن نیز نیست بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعر است کلامی
شعری گوید و در خیال سامع می‌افکند معنی چند که هیچ حقیقی ندارد
حاصل که ایشان در کار حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم متحیر
و مضطرب گشته گاهی او را ساحر و وقتی شاعر و زمانی مفتری می‌گفتند و گاهی
پریشان سخن می‌خواندند و می‌گفتند اگر چنین که ما می‌گوییم نیست
فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس باید که بیارد برای ما معجزی كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ
همچنان که معجزی فرستاده شده بودند با آن پیغمبران پیشین چون ناقه
و عصا و ید بیضا و احیای موتی حق سبحانه فرمود که مَا آمَنَتْ
نگرویده بودند به آیات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُم پیش از
ایشان مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری که هلاک کردیم
ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند

و بانکار و تکذیب هلاک شدند افهم ایا چنانچه دید مکه یؤمنون
ایمان آورند اگر آن آیت ها بیاریم یعنی نیارند بواسطه آن که
سخت دل تر و ستیزنده تر اند از مشرکان گذشته وما ارسلنا
و نه فرستادیم من قبلک پیش از تو به پیغمبری الا رجالا نوحی
مگر مردانی که وحی فرستاده و حفص نوحی می خواند یعنی وحی فرستادیم
الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده بلکه همه بشر بوده اند
فسألوا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند یا ملک
اهل الذکر از اهل کتاب که احبار را بشناسانا باشند ان کنتم
لا تعلمون اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد
کرده اید که پیغمبر را چه کونه خورد و خواب بود وما جعلناهم
و نه ساختیم پیغمبران را جسدا خداوندان جسدی که به آن لا
یأکلون الطعام نخورند خوردنی وما کانوا و نه بوده اند
خلدین باقی در دنیا که نمیرند ثم صدقناهم الوعد
پس راست گردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که با ایشان
کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فانجیناهم
پس نجات دادیم ایشان را ومن نشاء و هر کرا خواستیم از
مومنان یا کسانی که در ابقای ایشان حکمتی بود واهلکنا

المسرفین و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف گویان را
لقد انزلنا الیکم هر آینه فرستادیم بسوی شما ای گروه
قریش کتابا فیه کتابی که در وست ذکرکم شرف و نام
و آوازه شما یا پند و موعظه شما افلا تعقلون آیا در نمی یابید و تعقل نمیکنید
تا شما را بران دارد که بگروید این آیت اهل قرآن را تشریفی تمام و تکریم
لا کلامست و جز اشرف امتی اهل القرآن موید و موکد این جلال و اکرام
اهل قرآنند اهل الله و پس اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس اهل
باشند جنس و جنس این کلام نیست جز مرغی که بر پر دزد دام هر که
اندر دام نفس است و هوا اهل شیطانست نی اهل خدا آورده اند
که در ولایت یمن دیهی بود که آنرا حصور یا حضور گفتندی حضرت عزت
پیغمبری بر ایشان فرستاد و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند
غضب الهی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد
و ندائی از آسمان آمد که یا لثارات الانبیاء یعنی ای قصاص
پیغمبران بیائید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت
دران وقت نفعی نکرده بتمامی هلاک شدند کما قال الله تعالی
وکم قصمنا و چند در هم شکستیم من قریة کانت
دیهی را که بود ظالمة ستمکاره یعنی هلاک کردیم و معذب

(Marginal notes: تشریفی — مکرمیه — تحقق طلب — اصل باشد جنس این کلام — یا لثارات الانبیاء — ع)

یعنی لهو یا کفر زاهق محو شده باشد و زایل گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ
و مر شما راست ویل که کلمهٔ حسرت و ندامت است یا شما راست شدت
عذاب مِمَّا تَصِفُونَ از آنچه صفت می‌کنید خدای را بوصفی
که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهُ و مر او راست مَنْ
فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست از روحانیات وَالْأَرْضِ
و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق
و مملوک وی‌اند وَمَنْ عِنْدَهُ و کسانی که نزدیک او بند یعنی ملائکه
از او ایشان از اهل آسمان و زمین بجهة تعظیمت یعنی فرشتگان
که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشان را می‌پرستید لَا
يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمی‌کنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او
وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ و هیچ مانده نمی‌شوند و از عبادت انقطاع
نمی‌ورزند يُسَبِّحُونَ تنزیه می‌کنند حق را یا نماز می‌گذارند یا ستایش
مینمایند اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق
می‌گذارند لَا يَفْتُرُونَ سست و ضعیف نمی‌شوند أَمِ
اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فرا گرفته‌اند کافران خدایان باطل را
مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی خدایانی که از اجزای زمینی‌اند
مصنوعند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایان فرا گرفته

که از قدرت

که از قدرت هُمْ يُنْشِرُونَ ایشان زنده کنند مردگان را
بچنین مشرکان می‌کنند یعنی شما بتان را آلهه می‌گویید و از لوازم الوهیت
اقتدار است بر ممکنات و می‌دانید که ایشان را قدرت نیست و با وجود
این عجز از عبادت ایشان دست باز نمی‌دارید لَوْ كَانَ فِيهِمَا
اگر باشند در آسمان و زمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر ایشان
کنند إِلَّا اللَّهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا هر آینه تباه شود
آسمان و زمین و کارها در هم شکند چه اگر آلهه در مرادی موافق
باشند چندین قدرت بر یک معلول طاری نگردد و اگر در کاری
مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم
یکی باید و جز حضرت الله نشاید. در دو جهان قادر یکتا توئی
جمله ضعیفند توانا توئی. چون قدمت بانگ بر ابلق زند جز تو
که بازد که انا الحق زند فَسُبْحَانَ اللَّهِ تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را
رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدگار عرش است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه
وصف می‌کنند از اتخاذ صاحبه و ولد لَا يُسْأَلُ پرسیده
نشود خدای عَمَّا يَفْعَلُ از آنچه می‌کند بجهت عظمت و تفرد
بالوهیت یا بسبب آن که هر چه کند عین حکمت و صواب است وَهُمْ
يُسْأَلُونَ و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه می‌کنند

جهت آن که مماو کنند و مملوک را ناچار است که حساب اقوال و افعال
خود با مالک راست کند أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ
بجز خدای آلِهَةً خدایان و مامور نبودند باتخاذ آن قُلْ
هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای
عقلاً ونقلاً هَذَا اینکه ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کرد کسانی که
باشند از امت یعنی قرآن وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي اینکه یاد کرد
آنان که پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و سایر کتب سماویه
در انجا نگرید و از انها که بدانها دانا اند بپرسید که در همه نیست
الا امر بتوحید و نهی از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی
همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند حق را و میان وی
و باطل تمیز نمیتوانند فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض
کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول او وَمَا
أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نه فرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ
هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ مگر وحی کرده شد بدو
و حفص نوحی خواند یعنی ما وحی کردیم بدو أَنَّهُ لَا إِلَهَ آنکه نیست شان این است
خدای بحق إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید
وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وگفتند فرا گرفت خدای بسیار

بخشش

بخشش وَلَدًا فرزندان از ملایکه سُبْحَانَهُ پاک است و منزه
او ازین بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملایکه بندگانند مُكْرَمُونَ
گرامی داشتگان و نواختگان لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند بر خدای
بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد
ازین سخن قطع طمع کافرانست از شفاعت ملایکه یعنی ایشان
بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ
و ایشان بفرمان خدای يَعْمَلُونَ کار می کنند يَعْلَمُ میداند
خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش ازین کرده اند وَمَا
خَلْفَهُمْ و آنچه پس ازین کنند وَلَا يَشْفَعُونَ و درخواست
نمی کنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى مگر مر کسی را که خدای بپسندد و شفاعت
او را یعنی کسی او را که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس رضی الله عنهما
فرمود که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله
وَهُمْ و فرشتگان مِنْ خَشْيَتِهِ از ترس عذاب خدا و عقوبت الهی
مُشْفِقُونَ لرزان یا از مهابت و عظمت او ترسان اند
وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ و هر که گوید از ملایکه از سایر مخلوقات که
إِنِّي إِلَهٌ بدرستی که من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز وی فَذَلِكَ
پس آن قایل نَجْزِيهِ پاداش دهیم او را جَهَنَّمَ دوزخ

کذلک همچنین که مدعی ربوبیت را جزا می دهیم نجزی
الظالمین پاداش خواهیم داد ستمکارانرا بر سلفش ایشان
او لم یر الذین کفروا آیا ندیدند یعنی ندانستند ع
آنان که نکرویدند ان السموات والارض آن که آسمانها
و زمین ها کانتا رتقا بودند بسته یعنی مجتمع مراد آن است که
حقیقت متحده بودند ففتقناهما پس باز گشادیم ایشان را از
یکدیگر بتنویع و تمییز یا آسمان ها یکی بود او را بتحریکات مختلفه متنوع
چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال
طبقات چندین نوع گردانیدیم یا ارض و سما یک دیگر ملتحم بودند
یعنی بر همدیگر پیوسته و میان ایشان فرجه نبود هوا را در میان در
آوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم در زاد المسیر گوید
که از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از
آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشت و گفته اند
آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود از وی
گیاه نمی رست ما آن را بباران و این را بگیاه کشاده گردانیدیم
وجعلنا من الماء و پیدا فرمودیم از آب کل شیء حی
هر چیز مرا که زنده است یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم

مواد ایشان آب است و احتیاج ایشان به آب و انتفاع
از آن بر همه کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات
هر زنده ساختیم و کل برای اغلب است اینجا نه بجهت عموم افلا
یؤمنون ایا نمی گروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و
علامات رایحه وجعلنا فی الارض و خلق کردیم در زمین
رواسی کوههای بلند ان تمید بهم تا بجنبد زمین
و بگرداند آدمیان را وجعلنا فیها و ساختیم و پیدا کردیم در
زمین در میان کوهها فجاجا راههای سبلا گشاده لعلهم
یهتدون تا باشد که راه یابند در سفر تا بمنازل مقصود
وجعلنا السماء و گردانیدیم آسمان را سقفا محفوظا
سقفی نگاه داشته شده از افتادن یا از اختلال تا وقتی معلوم
یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون وهم
و کافران عن آیاتها از نشانهای ما در آسمان که دلالت آن
بر وجود صانع و وحدت و کمال او در غایت ظهور است معرضون قدرت
اعراض کننده گانند وهو الذی و اوست آن کسی که بقدرت
کامله خلق اللیل والنهار بیافرید شب تیره تا در وی آرام
یابند و روز روشن تا در وی بجهت کسب معاش تصرف نمایند معیشت

وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را كُلٌّ هر یک از ایشان
فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در چرخی آشنا می کنند یعنی بر سطح فلک می شتابند
چون شتافتن شناور بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل
اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است گاهی یکی را
بقبضهٔ قبض گیرند تا سلطان جلال دمار از نهاد او برآرد و گاه
یکی را بر بساط بسط نشانند تا میزبان جمال او را از خوان نوال نواله
اقبال دهد و آفتاب نشانهٔ صاحب توحید است بصفت تمکین و حضرت مشهود
آراسته نه فزاید و نه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
و قمر نشانهٔ اهل تلوین است گاه در کاهش و گاه در فزایش
زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی بمرور
دهور در جامعیت که بمرتبهٔ بدریت رسد گوئیا که در کلام حقایق انجام
حضرت قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی است نظم
سوز هجران ز موی باریکتر کردم چو روز وصل یاد آرم شوم
در حال از آن فربه و حضرت پیر رومی روح الله روحه میفرماید
چون روی بر تابی ز من گردم هلال ممتحن در روی چون می من کنی
چون بدر بی نقصان شوم تو آفتابی من چه کرد تو کردم روز و
شب که در محاق افتم ز تو که شمع نور افشان شوم آورده اند

که معاندان

که معاندان بارگاه رسالت از روی غوایت و ضلالت می گفتند
نتربص به ریب المنون انتظار آن می بریم که گردباد حوادث برآید
و یاران محمد را متفرق ساخته در ورطهٔ هلاک اندازد حق سبحانه و تعالی
تسلیهٔ آنحضرت را میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ننهادیم
هیچ آدمی را مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو پایندگی در دنیا
أَفَإِنْ مِتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ پس ایشان یعنی
منتظران مرگ تو پاینده مانند و از دوام مرگ رها خواهند یافت
نی نی كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده
مرگ است که هر قدم از دروازهٔ عدم بصحرای وجود نهاده بضرورت
شربت فنا خواهد نوشید و بلباس ممات و فوات خواهد پوشید
هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود وَنَبْلُوكُمْ و می آزمائیم شما را
بِالشَّرِّ ببدی یعنی بلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و به نیکوئی یعنی عطاها
و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی مستقر است از غیر لفظ و معنی سخن
آن که با شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و نکبت
و دولت تا مرتبهٔ هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان
ظاهر شود وَإِلَيْنَا و بسوی ما تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید
شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر

پاینده کان خواهد بود

این نبی از ابن عبد المناف است

صلی الله علیه وسلم جمعی از صنادید عرب بگذشت ابو جهل لعین
از ان میان طرح بی ادبی افکنده بخندید وگفت این نبی بنی
عبد مناف است آیت آمد که وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا
وچون ببینند ترا آنان که بگرویدند إِن يَتَّخِذُونَكَ نگیرند ترا
إِلَّا هُزُوًا مگر مهزو به یعنی کسی که با او استهزا کنند مراد آن است
که ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند وبا یکدیگر گویند أَهَٰذَا الَّذِي
این آن کس است که پیوسته يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ یاد می کند خدایان
شما ببدی ومذمت وَهُم وحال آن که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ
بیاد کردن خدای واو را یکی داشتن یا بقرآن یا بنام رحمن
هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا ولایق
سخریه ایشانند خُلِقَ الْإِنسَانُ آفریده شده است انسان مِنْ
عَجَلٍ از شتاب غایت مبالغه است یعنی از فرط استعجال وقلت تأنی
در امور گویا که مخلوق از شتاب است واز جمله شتابکاری او آن که
استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث که تعجیل عقوبت می کرد
حق سبحانه فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را آيَاتِي
نشانهای عقوبت خود در دنیا واقعه بدر و در آخرت عذاب دوزخ
فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن وگفته اند مراد

ازان

از انسان آدم است علیه السلام وعجله او آن که چون روح بسر وچشم
او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیک است گفت یارب تعجیل کن
در اتمام خلق من پیش از آن که آفتاب غایب گردد وَيَقُولُونَ
ومی گویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده
عذاب یا وعده قیامت با ما بگویید إِن كُنتُمْ اگر هستید شما
صَادِقِينَ راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه
وسلم وصحابه او رضی الله عنهم حق سبحانه بازای گفتار ایشان فرمود
که لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند آنان که کافر اند
حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت
عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ را وَلَا
عَن ظُهُورِهِمْ ونه از پشتهای خود زیرا که احاطه کرده
باشد بدیشان وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ونه باشند ایشان
که یاری داده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد
بنابند جواب شرط محذوف است تقدیرش چنین که اگر کافران
بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن تا دانند صدق
پیغمبر وبطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِم بلکه بیاید بدیشان
ساعت قیامت بَغْتَةً ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت وحیران

کرد اند ایشان را فلا یستطیعون پس نتوانند ردها
باز داشتن احوال آن از خود ولا هم ینظرون و نه باشند
ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آن که منظور
نکردند یعنی نه در ایشان و نه در ازمی ایشان نکرند ولقد استهزئ
و بدرستی که افسوس کرده اند برسل من قبلک برسولان پیش
از تو حق سبحانه تسلی دل آنحضرت را از حال انبیاء گذشته و استهزاء
معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزیان جناب رسالت
مآب را می گوید ایشان استهزا کردند فحاق پس احاطه کرد بالذین
سخروا با نان که سخریه کردند منهم از بعضی از ایشان یعنی قومی که با
انبیا تمسخر نمودند بدیشان رسید ما کانوا به جزای آنچه
بودند که بدان یستهزءون استهزا می کردند پس بجابی نیز
که با تو این سلوک می کنند همان صورت واقع خواهد شد قل
بگو ای محمد با مستهزیان که من یکلؤکم که نگاه می دارد شما را
باللیل والنهار بشب و روز من الرحمن از عذاب خدای
و انتقام او اگر خواهد بشما بل هم بلکه ایشان عن ذکر ربهم
از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از موعظه آن معرضون
روی گردانند باز کانند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبت

ع

الهی

الهی کجا ترسند و نگاه دارنده را چه شناسند ام لهم آلهة
آیا مر ایشان را خدایانند که از راه توانائی تمنعهم باز دارند
از ایشان من دوننا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما
و گفته اند درین آیت تقدیم و تاخیری هست تقدیرش این که ام
لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان ضعف آلهه ایشان می کند و میفرماید که
لا یستطیعون نمی توانند بتان که بزعم ایشان الهه اند نصر
انفسهم یاری دادن مر نفسهای ایشان خود را یعنی اگر کسی با بتان
مکروهی خواهد از کسر و قلع و قطع و تلویث و امثال آن از خود دفع
نتوانند کرد پس چگونه عبده خود را نگاه توانند داشت ولا هم
و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بمدد دیگری منا
از عذاب ما یصحبون نگاه داشته و زینهار داده شوند
بل متعنا بلکه ما برخورداری دادیم هؤلاء این گروه
یکبان را بسبب عیش و ایمنی و سلامتی وآباءهم و پدران
ایشان را حتی طال تا دراز شد علیهم العمر بر ایشان
مدت زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین
خواهد بود و نه دانستند که دمبدم بنای عیش رهم خواهد شکست
و اساس عمر منهدم خواهد شد مغرور مشو که دمبدم دست اجل

آن

بهم رسند این بناکه افراشته اَفَلَا یَرَوْنَ ایا نمی بینند کافران
اَنَّا نَاْتِی الْاَرْضَ آنرا که می آئیم یعنی می آید فرمان ما بزمین ایشان
نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا کوتاه می کنیم آن زمین را از اطراف آن
یعنی می کشائیم آن را بر مسلمانان تا هر روز قلعه میکیرند و منزلی
بحوزه تصرف در می آرند اَفَهُمُ الْغَالِبُوْنَ ایا ایشانند غلبه
کنندکان با پیغمبر و مومنان قُلْ اِنَّمَا اُنْذِرُکُمْ بکو بجز این
نیست که من بیم میکنم شمارا بِالْوَحْیِ بانچه وحی کرده می شود
بمن یعنی نه از قبل خود سخن می کویم و شما از بیم دادن من متاثر
نمی شوید وَلَا یَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمی شنوند کرانی خواندن آنرا
اِذَا مَا یُنْذَرُوْنَ چون بیم کرده شوند کافران را در عدم
انتفاع بدانچه نمی شنوند تشبیه می کند بکرانی که چیزی که مسموع
ایشان نمیشوند وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ واکر برسد بکفره نَفْحَةٌ
نفحه اندک چیزی مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردکار تو یعنی
از انچه ایشان را بیم می کنی خوار و فروتر شوند و از غایت
اضطراب و حیرت لَیَقُوْلُنَّ هر اینه کویند یَا وَیْلَنَا ای وای بر ما
اِنَّا کُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِیْنَ ستمکاران بر خود بشرک
و تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِیْنَ الْقِسْطَ و وضع کنیم ترازو های

خواندن کران سخن

ذات العدل

ذات العدل را لِیَوْمِ الْقِیٰمَةِ برای جزای روز رستخیز
صاحب لباب و بعضی مفسران بر آنند که میزان عبارت از
عدل است یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محافظت
حساب و مکافات اعمال براستی و جمهور بر انند که مراد
میزانی است که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی
که بدان می سنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع
از جهة تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا بنسبت با
حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه یا آن که اعمال هر یک
از مکلفان را بدان می سنجند پس برای هر یک میزانی باشد و جمعیت
او باضافه با جمعیت و بعضی بر انند که علیحده هر کس را میزانی
خواهد بود که عمل او بدان سنجند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم دیده
نشود هیچ نفسی شَیْئًا چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عملی را
ناسنجیده نکذارند وَاِنْ کَانَ و اکر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ
هم سنک دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر حبات است
اَتَیْنَا بِهَا بیاریم آنرا و نزد ترازو حاضر سازیم وَکَفٰی بِنَا
حَاسِبِیْنَ و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندکان را
چه کمال علم و جمال عدل ما راست وَلَقَدْ اٰتَیْنَا و بدرستی که دادیم ما

مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ موسی و هارون را کتابی جدا
کننده میان حق و باطل یا نصرت دهنده بر اعادی یا شکافتن دریا
وَضِيَاءً و دادیم ایشانرا روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان
آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ
و پندی مر پرهیزکارانرا الَّذِينَ يَخْشَوْنَ آنان که می ترسند
رَبَّهُم از عذاب آفریدگار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی خدایرا
نادیده از وی می ترسند و عذاب مشاهده ناکرده ازان بیم
دارند یا ترسکارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف می کنند باشکارا
در موضح از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند که هر که ایمان
آرد بوحدانیت خدای و به کرد و بهشت و دوزخ و بعث و حساب
و میزان بدرستی که ترسیده است از خدای بغیب وَهُم و پر
هیزکاران مِّنَ السَّاعَةِ از اهوال قیامت مُشْفِقُونَ
ترسندگانند وَهَٰذَا و این قرآن ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ
سخنی است بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلی الله علیه وسلم
أَنزَلْنَاهُ فرو فرستاده ایم آنرا و از خود بر تافت أَفَأَنتُمْ ع برنتافت
آیا شما لَهُ مُنكِرُونَ مر قرآن را انکار کنندگانید وَلَقَدْ
آتَيْنَا و هر آینه دادیم إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مر ابراهیم را راه

یافتن

یافتن او صلاح مِن قَبْلُ پیش از موسی و هارون یا پیش از
محمد صلی الله علیه وسلم یا پیش از نبوت او را توفیق بخشیده ایم
وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم باستحقاق آن مر عطا مارا دانا
بسزا خور استحقاق او را نوازش فرمودیم إِذْ قَالَ یاد کن چون
گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ و مر گروه خود یعنی
قوم بابل را مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و
صورتها که پیوسته أَنتُمْ لَهَا شما بران یعنی بر پرستش آنها
عَاكِفُونَ مجاورانید و آن هفتاد و دو صورت بوده و در تیسیر
گوید نود و بت بود و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر
شاهوار در جای چشمهای او ترکیب کرده و در پیشان آورده
که صورتها بودند بر هیأت سباع و طیور و بهایم و انسان
و بقول بعضی تماثیل بر صورت شکل کواکب بوده و در هر تقدیر
ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود که این صورتهای است
که می پرستید قَالُوا وَجَدْنَا گفتند یافتیم مَا آبَاءَنَا پدران
خود را لَهَا عَابِدِينَ مر آن را پرستندگان پس تقلید
ایشان کردیم قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام لَقَدْ كُنتُمْ
أَنتُمْ بخدای که بودید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما

اهل بابل را
ایشان

فِی ضَلٰلٍ مُّبِینٍ در گمراهی روشن و خطایی آشکارا گمراهی
قَالُوٓا گفتند نمرود و یاران از روی تعجب أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ
آیا آوردی بما این سخن را براستی و جد أَمْ أَنتَ آیا تویی مِنَ
اللّٰعِبِینَ از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن
می گویی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آبا خود قَالَ گفت
ابراهیم بَلْ نیستم بازی کننده بلکه رَبُّكُمْ آفریدگار شما رَبُّ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین است الَّذِی فَطَرَهُنَّ
آن که او آفرید آسمان و زمین را و تماثیل شما را وَأَنَا عَلٰى ذٰلِكُم
و من بر آنچه او پروردگار من و شماست مِّنَ الشّٰهِدِینَ
از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت مینمایم آورده اند
که نمرود و یاران روز عیدی داشتندی که در آن روز بصحرا رفتندی
و تا آخر روز تماشا کردندی و در باز گشتن به بتخانه در آمده
و بتان را بیاراسته بزمزمها بنواختندی انگه سر بر زمین نهاده
و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود باز گشتندی چون
ابراهیم علی نبینا و علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل
مناظره فرمود گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا به بینی
که دین و آیین ما چه زیباست ابراهیم علیه السلام بلا و نعم جواب

ایشان بگفت و روز دیگر که بیرون رفتند خواستند که او را ببرند
بهانه بیماری پیش آورد فَقَالَ إِنِّی سَقِیمٌ ایشان دست
ازو باز داشته برفتند ابراهیم علیه السلام پنهان از ایشان فرمود که
وَتَاللّٰهِ و بخدای سوگند که من لَأَكِیدَنَّ هر آینه تدبیر
کنم و جهد نمایم تا بشکنم أَصْنَامَكُم بتان شما را بَعْدَ أَن
تُوَلُّوا بعد از آن که روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه
و باشید مُدْبِرِینَ پشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی که
بتان را بگذارید و بتماشاگاه خود روید یکی از آن جمع این سخن را
شنید و با کس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل تبری
برداشت به بتخانه در آمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید بتان را بزخم تبر
جُذَاذًا پاره پاره إِلَّا كَبِیرًا لَّهُمْ مگر بزرگی که آن
اصنام را بود یعنی بت بزرگتر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده
بیرون آمد لَعَلَّهُمْ إِلَیْهِ شاید قوم نمرود و یاران بت بزرگتر
یَرْجِعُونَ باز گردند یعنی بدو رجوع کرده ازو پرسند که شکننده بتان
کیست چه از شان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند
تبکیت و غرض ابراهیم علیه السلام ازین عمل تبکیت قوم بود و گفته اند ضمیر
الیه راجع با براهیم است یعنی وی بتان را نشکست تا شاید که رجوع بدو کنند

واو عجز بتان را حجت بریشان ثابت کند القصه چون آخر روز
نمرود و بان به تبخانه در آمدند از وقوع آن صورت متحیره شد قالوا
من فعل گفتند که کرده است هذا این عمل بآلهتنا
با خدایان ما و ایشان را درهم شکسته است انه بدرستی که او لمن
الظلمین هر آئینه از ستمکاران است برالهه چه ایشان را تعظیم می باید
کرد و او اهانت کرد یا از ظالمان است بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه
هلاک انگنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن
را پیدا سازند آنکس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم علیه السلام — و تالله
شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال با مرای نمرود
رسید قالوا گفتند یا نمرود که از قومی شنیدیم که ایشان می گویند
سمعنا شنودیم فتی از جوانی که ببدی یذکرهم یاد می کرد
بتان را یقال له ابراهیم می گویند مر او را یعنی نام او ابراهیم است
قالوا گفتند نمرود امرای او فاتوا به پس بیارید او را
علی اعین الناس بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم — مردمان
او را ببینند لعلهم یشهدون شاید که گواهی دهند که این است
که بتان را نگونسار کرده پس ابراهیم را گرفته پیش نمرود حاضر کردند — می کنند
قالوا ءانت گفتند آیا تو فعلت هذا کرده این را که

می بینیم

می بینیم از فلاح و کسر بآلهتنا یا ابراهیم بخدایان ما ای
ابراهیم قال گفت من نکرده ام بل فعله بلکه کرده است این را
کبیرهم هذا این بزرگ ایشان را از روی خشم بر ایشان
که با وجود من چرا ایشان را پرستند فسئلوهم پس بپرسید
شما از ایشان که شکسته است شما را ان کانوا اگر هستند ینطقون
که سخن گویند فرجعوا الی انفسهم پس باز گشتند با عقول خود
با یک دیگر فقالوا پس گفتند بعضی با بعضی انکم انتم الظلمون
بدرستیکه شما ستمکارانید بپرستش چیزی که نشنود و نگوید ثم نکسوا — الربع
پس نگونسار کرده شدند علی رءوسهم بر سرهای خود یعنی سر در
پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند لقد علمت بدرستی که
تو دانسته که ما هؤلاء ینطقون این بتان سخن نگویند
چرا امر می کنی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود
قال گفت ابراهیم افتعبدون آیا پرستش می کنید من دون
الله بجز خدای ما لا ینفعکم آنرا که سود نرساند شما را شیئا
چیزی اگر او را بپرستید و لا یضرکم و زیان نکند شما را
اگر ترک پرستش او کنید اف لکم زشتی و ناخوشی مر شما را و لما
تعبدون و مر آنچیز را که می پرستید من دون الله بجز خدای

افلا تعقلون آیا در نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود
این سخن بشنیدند از محاجه بمضاره نقل کرده اند قالوا حرقوه
گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش اهول است وانصروا الهتکم
و یاری کنید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی ان کنتم
فاعلین اگر هستید کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر
بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع دیوار
آن شصت گز و قریب یک ماه هیزم جمع کرده آنرا پر ساختند و روغن
فراوان بر همه ریختند و آتش دران زدند و ابراهیم را صلوات الله
و سلامه علیه غل بر گردن و بند بر پای و دست نهاده از بالای
منجنیق به آتش افکندند جبرئیل علیه السلام در هوا بوی رسید و گفت
هل لک حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولی نه
بتو جبرئیل گفت بهر که داری بخواه فرمود که او می داند حاجت بخواستن
نیست چون توکل او بر خدای و انقطاع او از ماسوی الله درست بود قلنا
یا نار گفتیم ما که ای آتش کونی باش بردا و سلاما علی
ابراهیم خداوندا سرودت و سلامت بر ابراهیم ابن عباس رضی الله
عنهما فرموده که اگر نگفتی بسرد با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم
از سرما بفسردی وارادوا و خواستند نمرود یان به کیدا

بمضارب

بردی

ابراهیم ملک

با براهیم یکری ی در سوختن او فجعلناهم الاخسرین
پس ما کردانیدیم ایشان را زیان کارتر چه سعی ایشان برهان قاطع
شد بر حقیقت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان آورده اند که
چون خلیل صلوات الرحمن و سلامه علیه بمیان آتش فرود آمد فی
الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس بدمید و چشمه شیرین
پیدا آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند و نمرود از بالای صرح
دید که ابراهیم در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته
و با ملک الظل سخن می گوید و بر گرداگرد ایشان آتش شعله میزند
نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است
که می بینم بزرگ خدایی است و من برای او قربان کنم ابراهیم علیه السلام
گفت که خدای من از تو قربان قبول نکند تا مادامی که بر کیش خود باشی
و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم
گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی
بردا با آتشی است که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعله آتش محبت نظم
آتش دارد دلی من آتش دارد وان آتش دل دلی مرا خوش دارد
خلیل نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که از سوز شهود عشق
او کند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهود سرد شو

قول

درمیان

پدید

دراندرون

شوق

به آتش نمرودی و سلامت باش بر ابراهیم چه ما حکم کرده ایم که
دران آتش بمعجزهٔ خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر نار
نمرودی برانی نابود شود بوستان پیدا و معجزه هویدا نکردد و اگر
بر ابراهیم سلامت نباشی از شعلهٔ نار الله الموقدة بسوزد قاعده دعوت
برافتد و ازینجا معلوم می شود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز
برو غالب نشود عشق آن شعله است کو چون برفروخت هر چه جز معشوق
باقی جمله سوخت وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابراهیم را از احراق که
منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادرزاده او لوط بن هاران را
در سانیدیم ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا با آن
زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِيهَا لِلْعَالَمِينَ دران
مر جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام بعثت انبیا بود علیهم
السلام دران ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی آورده اند که
ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام
بموتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبان روز بود
وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود
پسری إِسْحَاقَ نام او وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و دادیم او را
یعقوب زیادتی بر سوال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری

احراق

وقدم او

بفلسطین

بخشیدیم و نبیره او وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر چهار را کردانیدیم صَالِحِينَ
نیکان و شایستگان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و ساختیم ایشان را
پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ راه نماینده بِأَمْرِنَا
بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ
الْخَيْرَاتِ کردن نیکوییها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان
ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز را
وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از
خیرات جهت تفضیل است وَكَانُوا لَنَا و بودند مارا عَابِدِينَ
پرستندگان باخلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم
حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَعِلْمًا و دانشی
که بیغمبران را باید از قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم
او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از ان دیهی که كَانَتْ تَعْمَلُ
الْخَبَائِثَ بود آن دیه که می کرد یعنی اهل آن می کردند عملهای
ناپاک و آن دیه سدوم بود که اهل آن بلواطه اشتغال
می نمودند و راه میزدند ما ایشان را هلاک کردیم إِنَّهُمْ
كَانُوا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد
فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از دایره فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ

بین الخصمین

و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل
رحمت داخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است إِنَّهُ
بدرستی که لوط مِنَ الصّٰلِحِينَ از ستودگان و شایستگان است
و قصهٔ لوط علیه السلام قبل ازین بتفصیل گذشته وَنُوحًا
و یاد کن نوح را علیه السلام إِذْ نَادَىٰ چون ندا کرد
پروردگار خود را مِن قَبْلُ پیش از ابراهیم و لوط علیهما السلام
یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت
کردیم مر دعای او را فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ
و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ
الْعَظِيمِ از غم بزرگ یعنی محنت بزرگ طوفان وَنَصَرْنَاهُ
و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم
بر منکران الَّذِينَ كَذَّبُوا آنان که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا
به آیتهای ما را إِنَّهُمْ بدرستی که قوم نوح علی نبینا
و علیه السلام كَانُوا بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد یعنی
کافر بودند چه کفر سر همه بدیهاست فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ
پس غرق کردیم همه ایشان را وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ
و یاد کن قصهٔ داود بن ایشا و پسر او سلیمان را علیهما السلام

اذ یحکمان

در امرار

إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت آورده‌اند
که چون داود علیه السلام در محکمه بنشستی سلیمان علی نبینا و علیه
السلام بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر
استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان کشت‌دار و او را
ایلیا گفتندی و یکی گوسفنددار و او را یوحنا خواندندی ایلیا
گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا بشب رمهٔ خود را میچرانیده
بکشت زار من در آمده اند و تمام خورده و قوت آن است که بوستان
وی رفته بودند و خوشه‌های انگور خورده و تلف کرده داود
علیه السلام از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده است
داود علیه السلام حکم کرد که گوسفندان خود را بایلیا ده
و در شریعت داود علیه السلام حکم برین منوال بوده چون از
محکمه بیرون آمدند و مضمون قضیه مر سلیمان را علیه السلام معلوم
شد بمحکمه در آمد در سن سیزده سالگی و با پدر گفت که اگر حکمی ازین
بودی اصلح نمودی داود علیه السلام گفت چه نوع توان کرد
وافق
سلیمان علیه السلام گفت که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد
تا از نفع گیرد بشیر و روغن و پشم و موی و بیاع یا زرع را بیوحنا
باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که بوده چون خوشه‌های انگور

بدرید آید یا کشت بر سد تسلیم ایلیا کند و کوسفندان خود را بگیرد
تا هیچ کدام ازین بهره نماند داود علیه السلام برین منوال حکم فرموده
و حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که قصه داود و سلیمان علیه السلام
برین قوم خواند و قتی که حکم کرد در زرع یا باغ **إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ**
چون بشب رفته بود دران کشت زار یا بوستان **غَنَمُ الْقَوْمِ**
کوسفندان گروهی **وَكُنَّا** و بودیم ما **لِحُكْمِهِمْ** مر حکم حاکم را بر
متخاکمین **شَاهِدِينَ** دانندة یعنی دانستیم که داود و سلیمان
علیهما السلام بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند **فَفَهَّمْنَاهَا**
سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بدو آموختیم
و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که کوسفندان بصاحب باغ دهند
تا ازان نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند و باغ را صاحب
کوسفند اغمخوار کی نماید و بمرتبه نخستین باز رساند تا دیگر از رمه غافل
نکرد و حقیقت آن است که دران زمان حکم چنان بود که از داود
علیه السلام صادر گشته و خدای وحی کرده بسلیمان علیه السلام
بنصی که ناسخ آن حکم شد و داود علیه السلام بعد از اطلاع
بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده **وَكُلًّا آتَيْنَا**
و هر یک از پدر و پسر دادیم **حُكْمًا** حکم کردن با پیغمبری علیه السلام

براليا و يوحنا

وعلمنا

وَعِلْمًا و دانش با بودین **وَسَخَّرْنَا** و رام ساختیم **مَعَ دَاوُودَ**
الْجِبَالَ با داود کوهها را **يُسَبِّحْنَ** تسبیح می کردند خدای را
باتفاق او در تبیان آورده که بران منوال که ذکر از داود علیه السلام
می شنودند از کوهها نیز می شنودند و این معجزه آنحضرت بود **وَالطَّيْرَ**
و مسخر کردانیدیم مر او را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت می کردند
وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کنندهٔ مر امثال اینها را و در قدرت ما
بدیع نیست اگرچه نزد شما عجب است صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را
بمعنی سیاحت داشته اند یعنی هرجا داود علیه السلام رسیدی
کوهها با او روان شدی در فواید آورده که سیر جبال با داود
در قران مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی بر آنند
که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بران تقدیر چون جمله اشیا
بهمان زبان بتسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداود علیه السلام
چه تواند بود مومن موقن باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها
و مرغان بموافقت داود علیه السلام بر وجهی تسبیح می گفتند
که همه جهان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم می شده و این
معنی از قدرت الهی غریب نیست ❁ هرکجا قدرتش علم افراخت ❁
از غرایب هرانچه خواست بساخت ❁ قدرتی را که نیست نقصانش ❁

قید آیة حال

کار نها جماعت آسانش وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم مر داود را صَنْعَةَ
لَبُوسٍ لَكُمْ ساختن زره برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاهدارد شمارا
و حفص بت می خواند یعنی تا نگاه دارد زره شمارا مِنْ بَأْسِكُمْ
از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا
هستید شما شَاكِرُونَ سپاس گوینده کاین نعمت امر است در صورت
استفهام یعنی شکر گوئید خدای را برچنین لباسی وَلِسُلَيْمَانَ
الرِّيحَ و مسخر کردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً سخت و تند
در وزیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و بروزی یک ماهه
راه بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ و بود که می رفت بفرمان سلیمان علیه السلام
یعنی بمشیت او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بران زمینی که
برکت کردیم فِيهَا دران زمین یعنی بولایت شام در ملخص آورده
که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان علی نبینا و علیه السلام
ساخته بودند صباح از انجا بیرون آمدی و باز نماز شام باد ویرا
بدانجا آوردی و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون
آمدی و قیلوله را در اصطخر فارس کردی و شبانگاه بکابل رفتی
و روزی دیگر از بیابان بابل بیرون آمدی چاشت در اصطخر بودی
و شام را بتدمر باز آمدی وَكُنَّا و هستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ

تدمر نام

تدبر

اصطخر

از بیابان بابل

اصطخر

بهم

بهمه چیزها دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان
مَنْ يَغُوصُونَ کسانی که غواصی کنند در دریا تا لَهُ برای او جهت
استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ و بکنند عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ
عملی دیگر جز غواصی مثل بناهای و صناعات غریبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم
مر دیوان را حَافِظِينَ نگهدارندگان تا از فرمان سلیمان علیه السلام
بیرون نروند وَأَيُّوبَ و یاد کن ایوب را و او پسر اموص بن رازخ بن رُوم
بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم است علیهم السلام حق سبحانه اورا
مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه
فرستاده بشب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما
ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین برویی حسد برده با حق سبحانه
مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت و سعت عیش است مال
بسیار و فرزندان بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال
و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران
نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود چنین است که تو می گویی او ما را
بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلا اش بگذارم
بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود چنان در عشق بکرویم که گر
تیغم زند بر سر بروز امتحان باشم چو شمع ایستاده پا برجا در

بناهای

اموص رازخ

بثنیه

بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس درخواست که مرا بر مال و
فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد
حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را بر گماشت
تا با هلاک آن اشتغال نمایند و در اتحاف آورده که برین سخن
در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اخبار یهود است که کعب و وهب نقل
کرده اند حقیقت آنست که حق سبحانه اقسام محن بر وی گماشت پس افواج
بلا متواتر شد و امواج دریای غم متراکم گشت القصه شتران ش
بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند
و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر
دیوار آمدند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشته دیدان
دران پیدا شد کشتند و مومنان مرتد شده وی را از هر دیه و منزل گه
بیرون می کردند زن او رحمه دختر افرایم بن یوسف یا ماخر
دختر منشا بن یوسف علیه السلام در خدمت او بماند و مدت
هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا
بود و هژده یا سیزده سال نیز گفته اند حق سبحانه برای تسلیه دل مبارک
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و تعلیم ثبات بر شکیبائی
حالت او را ذکر کرد و فرمود یاد کن قصه ایوب علیه السلام

اذ نادی ربه

وقتی که می خواند

اِذْ نَادٰی رَبَّهٗ چون بخواند پروردگار خود را اَنِّیْ مَسَّنِیَ
الضُّرُّ بآن که مرا رسید رنجی و سختی وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ
و تو بخشنده ترین بخشایندگان مذکران می گویند که شیخ درباره
ایوب علیه السلام فرموده که انا وجدناه صابرا و نکته انی مسنی الضر
منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبری است و جواب برین وجه
تقریر می کنند که از شماتت شیطان رنج رسیده نزد او آمد که مرا سجده کن
تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب علیه السلام با حق سبحانه از ضرر وی
شکایت کرد نه از رنج خویش در عشرت حمیدی آورده که جمعی از آنها
که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر او را چیزی بودی بدین بلا مبتلا
نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و بدین سخن تکلم فرمود

بی‌صبری
و این سخن بر زبان او را نه چنان ضعیف شده بود که بعرض و عمارت و عرض نیاز قیام می توانست نمود

یا سیاه کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل تمجید
و توحید بود از فوات ایشان بترسید و این کلمه بگفت یا چنان ضعیف
شده بود که بعرض نماز و عرض نیاز قیام نمیتوانست نمود بدین سخن
تکلم نمود یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای
وی قوتی خرید و ایوب برین حال مطلع شده آواز انی مسنی الضر
برکشید و در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل می کند
که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد و گفته اند از آن

کوهان که بدن وی می خوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاک کرم می طپید
ایوب او را برداشته بر جای او نهاد چون این کار باختیار واقع شد چنان
بکزید که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد و گویند
هر سحر بواسطه ملکی با وی بشری از بارگاه کبریا این خطاب بایوب مکروب میرسید
که ای بیمار ما چگونه و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان
می کشید و به آن بیماری خوش می بود کو بر سر بیمار خود آمدی بعیادت
صد سال بامید تو بیمار توان بود در سحر آن روز که مرهم راحت میرسید
بتحفه این خطاب سرافراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان
بر آنند که شکایت با وی بوده از وی بوده و در بحر الحقایق آورده که بتربیت
ایوب علیه السلام از ضرر جسمانی می نالید اما روحانیتش ناظر جمال مبلی شد
کمال عنایت در بلا می دید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان
روحانیتش بنداء و انت ارحم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری
مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض است بلکه از روی ضعف و عجز
بشریت چه منقولست که جبرئیل علیه السلام گفت بلا یا در خزاین
حق سبحانه بسیار است تو طاقت بیماری از حق تعالی عافیت خواه
ایوب علیه السلام این سخن گفت فاستجبنا له پس اجابت
کردیم دعای وی را فکشفنا پس ببردیم ما به من ضر

مستطاب
پرسکر
گشت
اما روحانیش ناظر جمال ما
طاهر جمال مبلی بود
بر حکم و قضا و قدرت
بوی آمد و گفت چرا خاموش
نشسته گفت چه گویم مگر جبر
جبرئیل علیه السلام

آنچه وی را

آنچه وی را بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح او در سوره ص
خواهد آمد ان شاء الله تعالی و آتیناه و عطا کردیم او را اهله
فرزندان وی که باعیان ایشان زنده کردیم و مثلهم معهم
و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر بشبیه یکی یکی
ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اموال و اولاد و مواشی وی را
مضاعف بوی داد و ابری سرخ بفرستاد تا بر سر وی ملخ
زرین بباریده و در احقاف آورده که بسیار شبان روز در حوالی سرای
وی می بارید رحمة من عندنا این کار با بنیت ایوب
کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بود و ذکری
للعابدین و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا
یابند چنانچه او یافت بیت هر که او در راه حق صابر بود بر مراد خویشتن
قادر بود صبر باید تا شود یک سو حرج زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج
و اسماعیل و ادریس و یاد کن اسمعیل و ادریس و ذا الکفل
و خداوند نصیب را که الیاس است یا یوشع یا زکریا علیهم السلام
و وجه تسمیه آن که از خدای بهره مند بود و گفته اند کفل بمعنی ضعف است
یعنی عمل او دو برابر عمل انبیای زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز
هست و در مختار آورده که الیسع از الیاس متکفل شد که بامر دین

یقیام نماید بعد از ذهاب وی و بدین جهت ذو الکفل لقب
یافت و امام محی السنة رحمة الله و صاحب بستان آورده اند که یکی
از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که من می خواهم که روح ترا قبض کنم
تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که بدان شود و آن که شب
نماز گذارد و فتور نورزد و روز روزه دارد و افطار نکند
و میان مردمان حکم فرماید و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن
بعد از آن که آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از
میان قوم برخواست و گفت انا تکفل لک بهذا پیغمبر ملک وی تسلیم
کرد و او بوعده وفا کرد خلعت پیغمبری یافت و حق سبحانه او را ذو الکفل
خواند وکلٌّ همه پیغمبران اسمعیل و ادریس و ذو الکفل اند مِنَ الصّٰبِرِیْنَ
از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف باشد اید زمان اسمعیل بر
اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس در نکار
درار بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل
شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وَاَدْخَلْنٰهُمْ
و در آوردیم ایشان را فِیْ رَحْمَتِنَا در بخشایش ما که نبوت است
یا نعمت آخرت اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصّٰلِحِیْنَ
از شایستگان و فرمانبرندگان اند وَذَا النُّوْنِ و یاد کن

بزرگی

تا سدات

برای آنکه از
امر الهی

صاحب ماهی

صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام را اِذْ ذَهَبَ چون برفت
مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید
قدس سره فرمود که بر نفس خود خشم گرفت و در رفتن چه امر الهی
بر رفتن او صادر نشده بود و گفته اند که ایشان را وعده عذاب داده
بود چون میعاد در رسید و عذاب دیرتر می آمد پنداشت که او را
دروغ گوی خواهند داشت از میان امت بیرون رفت
فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان می برد
اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَیْهِ آنکه تنگ نخواهیم ساخت بر وی راه
رفتن را پس ما او را بجبر در آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم
فَنَادٰی پس ندا کرد فِی الظُّلُمٰتِ در تاریکیها یعنی در ظلمت
بحر و بطن ماهی و تاریکی شب و بخواند مرا اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ
بانکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سُبْحٰنَكَ پاکی تو از آن که
در چیزی عاجز شوی اِنِّیْ كُنْتُ بدرستی که من هستم مِنَ الظّٰلِمِیْنَ
از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار
از حضرت سید مختار صلی الله علیه و سلم نقل می کند که هیچ
مکروبی خدای را بدین دعا نخواند الا که اجابت کنند مر او را
فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس علیه السلام

وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم اورا مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و التقام
حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا اورا از شکم خود بیرون افکند
بر ساحل دریا وَكَذَٰلِكَ و همچنان که اورا از غم نجات دادیم
نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ برهانیم و نجات می دهیم گرویدگان را و قصه
ماهی و دریا در سوره صافات بتفصیل می آید ان شاء الله العزیز
وَزَكَرِيَّا و یاد کن زکریا بن آزر را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ
چون بخواند پروردگار خود را و گفت رَبِّ لَا تَذَرْنِي
ای آفریدگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها بی فرزندی که از من میراث
برد وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ و تو بهترین وارثانی پس اگر
مرا وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس ما اجابت کردیم
دعای اورا وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ و بخشیدیم مر اورا یحیی
پسری که بدو زنده شد معالم دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ و بصلاح
آوردیم برای او زَوْجَهُ زن او ایشاع بنت عمران را
برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند اورا خوش خوی گردانیدیم
برای زکریا بعد از آن که سیء الخلق بود إِنَّهُمْ بدرستی که
این پیغمبران که مذکور شدند كَانُوا يُسَارِعُونَ بودند که
می شتافتند فِي الْخَيْرَاتِ در نیکوییها وَيَدْعُونَنَا

و بخوانند ما را رَغَبًا از روی رغبت بثواب وَرَهَبًا و از جهت
ترس از عقاب وَكَانُوا لَنَا و بودند مارا خَاشِعِينَ فروتنان
و فرمان پذیران با نیاز مندان محققان گویند نیاز برای اولیا کرد
و ناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز بدو برد
توانگرش سازد و هر که ناز بدو کند عزیزش گرداند بیان نیاز
وكانوا لنا خاشعين نشان ناز من مثلی در بالعرش جودی
گدای میکده ام لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم
بر ستاره کنم وَالَّتِي أَحْصَنَتْ و یاد کن آن زنی را
که نگاه داشت فَرْجَهَا فرج خود را از حلال و حرام مراد
مریم بنت عمران است رضی الله عنهما که خود را پاکیزه داشت
و دست هیچ کس بدامن عصمت وی نرسید فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم
یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فِيهَا در پیراهن او یا درون او
مِنْ رُوحِنَا از روحی که بامر ماست محصل سخن آن که جاری
گردانیدیم در وی روح مسیح را علیه السلام وَجَعَلْنَاهَا
و گردانیدیم قصه وی وَابْنَهَا و خبر پسر وی عیسی را آيَةً
حجتی و علامتی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یعنی چون تامل کنند
بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخه

ودلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد اِنَّ
هٰذِهٖ اُمَّتُكُمْ بدرستی که ملت توحید و دین اسلام که واجبست
شمارا استقامت بران اُمَّةً وَاحِدَةً وملتی است یگانه
یعنی اختلافی نیست دران بلکه همه انبیا بران بوده اند و در اصل
توحید همه متفقند وَاَنَا رَبُّكُمْ ومن آفریدگار شمام فَاعْبُدُوْنِ
پس مرا بپرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوْا وببریدند امم ماضیه
اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ کار دین خود را درمیان خود یعنی فرقه فرقه
شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگری کردند وَكُلٌّ
همه این فرقها اِلَيْنَا رَاجِعُوْنَ بسوی ما بازگردانیده کانند
و ما ایشانرا فرا خور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد وَمَنْ
يَّعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصّٰلِحٰتِ از عملهای پسندیده
وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آن که او گرویده باشد بخدای و رسول
فَلَا كُفْرَانَ پس ناسپاسی نیست لِسَعْيِهٖ مر شتافتن او را بعمل
یعنی عمل صایع نسازیم کردار او را وَاِنَّا لَهٗ وبدرستیکه ما مر سعی او را
كَاتِبُوْنَ نویسنده ایم یعنی اثبات کننده در صحیفه عمل او مراد
آنست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود مزد کار نیکوان
ضایع نباشد نزد حق لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین

ع

ها

وَحَرَامٌ عَلٰى قَرْيَةٍ و ممتنع است بر اهل دیهی که ما اَهْلَكْنٰهَآ
هلاک کردیم ایشان را اَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُوْنَ آن که ایشان
باز کردند بدین حرامست بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند
بجهة تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی لا را اصلی دارند نه زاید
و گویند معنی آیت آنست که ممتنع است بر هالکان و نشاید رجوع
نکنند بحشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند و قول اول مشهور است
که ایشان را رجوع بدین عالم نباشد و در قبور ممتد بیشوند حَتّٰى
اِذَا فُتِحَتْ تا وقتی که گشاده شود يَاْجُوْجُ وَمَاْجُوْجُ
سد یاجوج و ماجوج یعنی تا هنگام قیامت که فتح سد یاجوج
و ماجوج علامت اوست وَهُمْ و یاجوج و ماجوج مِنْ كُلِّ حَدَبٍ
از هر بلندی يَنْسِلُوْنَ می شتابند و می دوانند تا همه عالم را فرا
گیرند و آبهای دریای عالم تمام بیاشامند و از خشک و تر هر چه بیابند
بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده
که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست عیسی علی نبینا و علیه السلام
خروج یاجوج و ماجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان
و تحصن عیسی علی نبینا و علیه السلام با مؤمنان بکوه طور در بعضی
احادیث وارد شده که بر دند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین

اهل زمین

ما کشتیم پس تا بجستیم که هرکه بر آسمان است پس تیر ها بر طرف آسمان
افکنند و چون آلوده فرود آید و کار بر عیسی علیه السلام و اصحاب
او دشوار شود دعا کنند حق سبحانه بیک دفعه همه را هلاک کند وَاقْتَرَبَ
الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعده راست که قیامت است
فَإِذَا هِيَ پس انجا قصه آنست که باشد شَاخِصَةٌ خیره و باز
مانده از هول رستخیز أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهای آنانکه
نگرویدند ایشان می گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما مَا قَدْ
كُنَّا بدرستی که بودیم ما در دنیا فِي غَفْلَةٍ و بیخبری مِنْ هَذَا ازین
روز و ازین حال بَلْ كُنَّا بلکه بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران
بر خود که سخن پیغمبران نشنودیم إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای مشرکان
وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا
از بتان و دیوان حَصَبُ جَهَنَّمَ آتش انگیز دوزخند
أَنْتُمْ لَهَا شما با بتان بر دوزخ وَارِدُونَ گذرنده کانید
و در و آینده کان و در بتیان گفته که حکمت در ایراد بتان در
دوزخ زیادت تعذیب بت پرستان است چه بدانها آتش
افروخته تر گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تشنیع
ایشان است چه آنها را پرستیده اند حالا با ایشان در آتشند

لوکان

لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ اگر بودندی این بتان آلِهَةً خدایان چنانچه
گمان می برند مَا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدای
معذب باشد نه معذب وَكُلٌّ و همه بتان و بت پرستان فِيهَا
در دوزخ خَالِدُونَ جاوید مانندگانند که ایشان را از ان روی
خلاصی نیست لَهُمْ مر ایشان را فِيهَا در دوزخ زَفِيرٌ
ناله زار وَهُمْ فِيهَا و ایشان در آتش لَا يَسْمَعُونَ
نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیت
إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ نازل شد غضب در مشرکان عرب
افتاد و ابن الزبعری ایشان را پریشان دیده گفت غم مخورید
و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک
و رب الکعبة تو می گوئی هرچه ما دون الله می پرستند همه در دوزخ
خواهد بود و حال آنست که عیسی و عزیز و ملایکه معبود یهود و نصاری
و بنو ملیح اند هرگاه که این معبودان حصب جهنم باشند گو بتان ما
نیز باشند آیت آمد که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ بدرستی که آنان که
پیشی گرفته است لَهُمْ برای ایشان مِنَّا الْحُسْنَى از ما سابقه
نیکو که سعادتست و توفیق طاعت یا بشارت بجنت و آن عیسی
و عزیز و ملایکه اند علیهم السلام أُولَئِكَ آن گروه که سابقه

حصب جهنم

بحق

عنایت مخصوص شدند عَنْهَا مُبْعَدُونَ از دوزخ دور
شدگانند صاحب بحر فرموده است که سبقت عنایت در بدایت
موجب ظهور ولایت است در نهایت ۔ هر تخم که در ازل
بکشتند نهان ۔ در مزرعه ابد بر وید عیان لَا يَسْمَعُونَ
نمی‌شنوند آن دور شدگان از دوزخ حَسِيسَهَا آواز
آتش را بجهة آن که ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل
السافلین است وَهُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ و ایشان در آنچه آرزو
برد أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان خَالِدُونَ جاویدان اند
یعنی بهشت نهایات خود را دایم می‌یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ
اندوهگین نمی‌کرداند ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملایکه گویند
لَا بُشْرَى چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید یا وقتی که گویند
وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ملول نخواهند بود

ایشان

چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد و گفته اند
فزع اکبر وقتی باشد که موت را بر صورت کبشی املح بر بلندی بر دارند
و بکشند و این ندا بر آید که یا اهل النار خلود و لا موت و یا اهل الجنة
خلود و لا موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان با فرح گذرانند
وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش آیند ایشان را فرشتگان هر وقت
بیرون آمدن از قبور و گویند هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي

این

این آن روزی است که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که
بدین وعده داده می‌شدید یعنی این است روز ثواب و کرامت شما
باید انرا گویند این روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد که این روز
تماشای شماست ۔ بنام و انرا نعیم اندر نعیم ۔ عشق‌بازان را لقا اندر
لقا ۔ حصه آنها وصال حور عین ۔ بهرهٔ اینها جمال کبریا يَوْمَ
نَطْوِي السَّمَاءَ یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمانرا
كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ برای کتابت و حفظ
بجمع میخوانند یعنی همچون طی کردن سجل مر نوشته‌ها را و سجل نام کاتب حضرت
رسالت بوده صلی الله علیه و سلم و گویند ملکی است که چون کرام الکاتبین
نامه‌های اعمال بوی رسانند در هم پیچند كَمَا بَدَأْنَا همچنان که آغاز
کردیم أَوَّلَ خَلْقٍ نخست بار آفریدن را بی ماده و مددی نُعِيدُهُ
باز گردانیم آن را که آفریده‌ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم
و هر دو نزد قدرت کامل یکسان است وَعْدًا وعده داده‌ایم با عادت
وعده دادنی عَلَيْنَا بر ماست وفا کردن بدان إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ
بدرستی که ما کنندگانیم همیشه چنانچه اول بوجود آورده‌ایم برای
معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ
كَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم ما فِي الزَّبُورِ در کتاب داود علیه السلام

مِن بَعْدِ الذِّكْرِ از پس توریت یعنی بعد از آنکه در توریت
نوشته بودیم و در زبور نیز ثبت کردیم اَنَّ الْاَرْضَ آنکه زمین
بهشت یَرِثُهَا میراث گیرند آنرا عِبَادِيَ الصّٰلِحُونَ
بندگان ستوده من یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم و گفته‌اند
عامه مومنان اِنَّ فِي هٰذَا بدرستی که درینچه یاد کردیم از اخبار
و مواعظ و مواعید لَبَلٰغًا هر آینه کفایت است لِقَوْمٍ عٰبِدِينَ
مر گروهی پرستندگان را او امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
و موعظه قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب وَمَا اَرْسَلْنٰكَ
و نفرستادیم ترا ای محمد اِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی لِلْعٰلَمِينَ
مر عالمیان را حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رحمت است مر مومنان را که
بدو راه یافتند اِنَّمَا اَنَا رَحْمَةٌ مُهْدَاةٌ و رحمت است مر
کافران را که بسبب او از عذاب استیصال ایمن بودند وَمَا كَانَ اللّٰهُ
لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيهِمْ در کشف الاسرار آورده که از رحمت
وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود
اگر در مدینه طاهره اگر در مسجد مکرم بود اگر در حجره طاهره همچنین بر
ذروه عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده

گوید

گوید اُمَّتِي اُمَّتِي عاصیان پرگنه در دامن آخرزمان دست در
دامان تو دارند و جان در آستین تا امید از حضرت با نصرت
نتوان شدن چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین قُلْ بگو
ای محمد صلی الله علیه وسلم اِنَّمَا يُوحٰى اِلَيَّ جز این نیست که وحی
فرستاده می‌شود بسوی من اَنَّمَا اِلٰهُكُمْ آنکه جز این نیست که
خدای شما اِلٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه و یکتاست فَهَلْ اَنْتُمْ
پس آیا هستید شما مُسْلِمُونَ گردن نهادگان مقتضی وحی را فَاِنْ
تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از توحید فَقُلْ اٰذَنْتُكُمْ پس بگو آگاه
کردم شما را عَلٰى سَوَاءٍ برسویت یعنی من و شما در علم بانچه اعلام کردم
برابریم شما را از آنچه بمن وحی کرده‌اند و بر شما روشن شد و مومن و کافر
درین علم مساوی شدند وَاِنْ اَدْرِيْ و نمیدانم من اَقَرِيبٌ که
آیا نزدیک است اَمْ بَعِيدٌ یا دور است مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده
شده اید بدان از حشر یا غلبه مسلمانان اِنَّهُ بدرستی که خدای يَعْلَمُ
الْجَهْرَ میداند آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کافران در طعن
اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ و میداند آنچه می‌پوشید از حسد
بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وَاِنْ اَدْرِيْ و نمیدانم لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ
شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی

مر کافران را

و در موضح آورده که اعلام کردیم شما را آنچه

باشد لکم مر شمارا یعنی بطریق استدراج و تاخیر می اندازد ومتاع
وشاید برخورداری بود شمارا الی حین تا هنگامی که اجل مقرر برسد
قل رب احکم بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال می خواند
یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ای پروردگار من حکم فرمای میان
من و اهل مکه بالحق براستی وربنا الرحمن و پروردگار ما
بسیار رحمت است بر آفریدگان خود المستعان یاری خواسته شده
یعنی ازو یاری خواهند ازو علی ما تصفون بر آنچه شما صفت
می گوئید عذاب موعود اگر حقست چرا بما فرو نمی آید یا رایت اسلام
دمبدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا می گوئید و ما از
خدای بر دوآن یاری می خواهیم و امیدواری معونت از حضرت
او داریم مراد خویش زدرگاه پادشاهی خواه که هیچ کس نشود
ناامید ازان درگاه سورة الحج ثمان وسبعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس ای مردمان خطاب بعامه مکلفان است می گوید
اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود ان زلزلة
الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم
چیزی بزرگ و دیر هولست اسناد تحریک بساعت مجازیست

واین زلزله

واین زلزله از علامات قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب
وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزله
شود و ندا می از آسمان بزمین برسد که یا ایها الناس اتی امر الله
فزعی عظیم در خلایق پدید آید در طبقات زمین افکند پس زلزلة
الساعة شیء عظیم یوم ترونها در روزی که ببینید آن زلزله را
تذهل غافل شود و فراموش کند از هیبت آن کل مرضعة
هر شیر دهنده عما ارضعت ازان فرزند که وی را شیر میدهد
باوجود مهربانی مرضعه بر رضیع وتضع و بنهد کل ذات حمل
هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی باردار حملها فرزند
خود را وتری الناس و ببینی مردمان را از غایت دهشت
دران روز سکاری مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان
زایل شده وما هم بسکاری و نباشند مستان بحقیقت
زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگرچه در رای
العین سکر نماید پس ایشان بحقیقت مست نباشند ولکن
عذاب الله شدید ولیکن عذاب خدای سخت است
از هول آن مدهوش باشند ومن الناس و از مردمان
من یجادل کسی هست که جدال کند فی الله در کتاب خدا

چون نضر بن حارث که می گوید اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ یا بحث
کند در قدرت حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکار مینماید حشر را
بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی وَ يَتَّبِعُ
و پیروی میکند در مجادله یا در غایة احوال خود كُلَّ شَيْطٰنٍ مَّرِيْدٍ
هر دیو سرکش گمراه که در ازل كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده است بران
دیو در لوح محفوظ اَنَّهٗ مَنْ تَوَلَّاهُ که هر کس اورا دوست دارد
و متابعت کند فَاَنَّهٗ پس آن دیو يُضِلُّهٗ گمراه کند تابع خود را
وَ يَهْدِيْهِ و راه نماید اورا اِلٰى عَذَابِ السَّعِيْرِ
بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بران کار دارد
که مکافات آن دوزخ بود و در احتاف فرموده که ضمیر علیه راجع
بمجادل است یعنی حکم کرده است قضای الهی بران جدل کننده که هر که پی وی
رود بدوزخ رسد يَا اَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان گویند خطاب
بکفار است منکران حشر را می گوید اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما
فِيْ رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ در شک از برانگیختن خلق و می گویید
اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در اول حال خود
فَاِنَّا پس بدرستی که ما خَلَقْنٰكُمْ آفریدیم پدر شما را مِنْ تُرَابٍ
از خاک و شما فرع او یند ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ پس آفریدیم شما را

ازمنی

ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از مقداری خون بسته

از منی ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه
بخایید مُخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود
وَّ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام که در بعضی اجزای او نقصانی باشد
یا مصوره و غیر مصوره در وسیط آورده است که این معنی در
سقط است که یکی میفتد بعضی از و مصور و یکی تمام صورت یافته
ملخص کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لِّنُبَيِّنَ
لَكُمْ تا بیان کنم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال
کنند از مبدء بر معاد و تامل نمایند که هر چه قابل تغیر و تکون است
بار دیگر قبول آن میتوان کرد وَ نُقِرُّ و قرار می دهیم
فِي الْاَرْحَامِ در رحمها مَا نَشَآءُ آنچه میخواهیم که قرار
دهیم یعنی چنانچه سقط نشود و در رحم بماند اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى
تا وقتی که نامبرده که زمان وضع است ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا
پس برون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت
ضعف بامور خود قیام نتوانید نمود ثُمَّ لِتَبْلُغُوْٓا پس تربیت
کنیم شما را تا برسید اَشُدَّكُمْ بکمال قوت و جمال فهم و خرد
که میان سی و چهل سالگی است وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُّتَوَفّٰى و از شما
کسی باشند که متوفی گردد نزدیک بلوغ یا قبل از آن وَ مِنْكُمْ مَّنْ

ومتابعت

مبدا

یُرَدُّ وبعضی (از ایشان) بود که رد کرده شود اِلٰی اَرْذَلِ الْعُمُرِ
بفرتوت‌ترین زندگانی که سن خرافت است لِکَیْلَا یَعْلَمَ
تا نداند مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ بعد از دانستن شَیْئًا چیزی را
یعنی بحالت کودکی باز گردد و هرچه دانسته باشد فراموش
کند و عمر آدمی از نهایت ببدایت اشارتی است بآن که
قدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه از ابدا نگذاشته
پس دیگر باره جهت استدلال بر بعث میفرماید که وَتَرَی الْاَرْضَ
و می بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً خشک و بی رونق
چون مرده فَاِذَا اَنْزَلْنَا پس ما چون فرو فرستیم از ابر عَلَیْهَا
الْمَاءَ بران زمین آب باران اِهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین
بگیاه وَرَبَتْ و بیفزاید وَاَنْبَتَتْ و برویاند مِنْ
کُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نبات بَهِیْجٍ تازه و تر و نیکوتر
و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را بآبی زنده
سازد تواناست بران که اجزای موتی را جمع ساخته بهمان
حال که بوده اند باز برد (منفوخ) آن که بیدانه نهال فراخت دانه را
هم بشجر تواند ساخت کرد نابوده را بقدرت بوده چه عجب گر دهد
بوده وجود ذٰلِکَ آنچه گفته شد از آفرینش انسان در

اطوار

اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیاء زمین بعد
از موت بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آن است که خدای هُوَ الْحَقُّ
او ثابت است در ذات خود و مستحق صفات کمال است وَاَنَّهُ
و بجهة آنست که او یُحْیِی الْمَوْتٰی زنده می گرداند مردگان را
و اگر نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه ساخت
وَاَنَّهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و برای آنست که او بر همه چیزها قَدِیْرٌ
تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او به همه مقدورات
برابر پس چون مشاهده قدرت بر احیای بعضی از اموات دلالت
کرد لازم آمد اقتدار او بر (احیای) همه موتی وَاَنَّ السَّاعَةَ اٰتِیَةٌ
و ایراد این دلایل برای آنست تا بدانند که قیامت آینده است
لَا رَیْبَ فِیْهَا نیست هیچ شک در آمدن او وَاَنَّ اللّٰهَ
و بدانند آن که نیز خدای یَبْعَثُ برمی انگیزد مَنْ فِی الْقُبُوْرِ
کسان را که در گورها اند بمقتضای وعده (خود تا) ایشان را حساب کند
و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ یُجَادِلُ
کسی هست که از روی ستیزه جدال کند فِی اللّٰهِ در کلام خدای
یا قدرت او تکرار از برای تاکید است یا مراد از مجادل اول
رؤسای کفارند چون نضر و ابی و اضراب ایشان و از ثانی

دامراب

تبعه و مقلدان که هریکی ازیشان نیز طرح جدال می افکنند
بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی که بدو داده باشند وَلَا هُدًى
و بی دلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ و بیکتابی
روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد یعنی مجادله می کنند
بیسندی از استدلال یا وحی بلکه درصدد جدالست بمحض تقلید
و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهِ درحالتی که بپیچنده دامن خودست
و این کنایت بلندست نزدیک حجه متکبر دامن از هر چیزی در می چیند (از تکبر)
پس این مقلد متجر جدال می کند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
تا گمراه کند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او
لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوائی بقتل
چنانچه در بدر بود وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده و گوییم
ذَٰلِكَ این خزی و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچیزیست
که از پیش فرستاده يَدَاكَ دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده
از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آن است که خدای
لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ بر بندگان خود
ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید آورده اند که جمعی از اعراب

علامه

بمدینه آمده شرف اسلام یافتند پس اگر از ایشان مریضی
عارض نشد و زن او پسری بزاد و اسپ او کرّه خوب آورده
و مواشی او نتایج نیکو دادند گفتند اسلام دینی است نیکو
و مرا بسبب قبول او نیکیها پیش آمد دل او باسلام آرامیده
شده اگر قضیه بر عکس آمد از دین برگشته گفت اسلام بر من میمون ع
نیست آیت نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان
مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ کسی هست که پرستد خدا را عَلَىٰ حَرْفٍ
بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده و دل
کار خود غیر متمکن و ماوردی فرموده که در نعمت دون محنت
فَإِنْ أَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَيْرٌ نیکوئی چون صحت و غنا
اطْمَأَنَّ بِهِ آرام گیرد بدین و ثابت شود بدان بسبب آن خیر
وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر رسد او را آزمایشی چون مرض
و فقر انْقَلَبَ برگردد عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی خود یعنی
از جهتی که آمده باز بدان جهت عود کند مراد آنست که مرتد گردد
و از دین اسلام دست باز دارد و قولی آنست که یکی از
یهود ایمان آورد و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت
رسالت گفت صلی الله علیه و سلم که من دین اسلام رانشوم

کرد فتم مرا الا که گر حضرت فرمود که ان الاسلام لا یقال
یهودی مرتد شد و این آیت فرود آمد که از دین برگشت خسر
الدنیا زیان کرد در دنیی که بمراد نرسد والاخرة و زیان
وارد در آخرت که عملهای او نابود شد ذالک آن زیان هردو سرا
هو الخسران المبین آشت که زیان هویدا چه بر همه عقلا
ظاهر است که زیانی ازان عظیم نیست نه مال و نه اعمال و نه دنیا و
دین نه نامه صدق و نه نوار یقین در هر دو جهان منفعل و
خوار و بیقین البته زیانی بدتر نبود ازین یدعوا می خوانند
و می پرستند تربا مشرک من دون الله بجز خدای ما
لا یضره آنچیز را که ضرر بدو نرساند که نه پرستد او را و ما
لا ینفعه و سود نه دهد وی را اگر پرستش کند ذالک
آن پرستش هو الضلال البعید آن است گمراهی دور
از مقصد یدعوا می پرستند لمن ضره آنرا که ضرر پرستیدن
او که قتل دینی و عذاب آخرت است اقرب نزدیک است من
نفعه از سود او که توقع شفاعت است و توسل بحضرت عزت
لبئس المولی هر آئینه بد یاریست بت ولبئس العشیر
و بد مصاحب و آمیزگاری ان الله یدخل الذین امنوا

بدرستی که

بدرستی که خدای در می آرد آنانرا که تصدیق خدا و رسول کردند
وعملوا الصالحات و کارهای شایسته بجای آوردند
جنات تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهار
از زیر اشجار آن جویها و غایت نزهت باغ و بوستان به آب روان است
ان الله یفعل بدرستی که خدای می کند ما یرید آنچه
می خواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند که گروهی
از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید که محمد
از پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود هست منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه آیت فرستاد که من کان یظن و پیمانی که
هر که باشد که گمان برد ان لن ینصره الله آنکه نصرت ندهد
خدای پیغمبر خود را فی الدنیا در دنیا باعلاء کلمه و اظهار حجت
و غلبه بر اعادی والاخرة و در آخرت بعلو درجه شفاعت و قرب
کرامت فلیمدد بسبب پس باید که فرو گذارد رسنی الی السماء
بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و بر خود بندد ثم لیقطع
پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن و ببرد
افکند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست
دران زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت از

بپیغمبر صلی الله علیه وسلم جهد تمام نماید فَلْيَنْظُرْ پس در نگرد
بتامل که با وجود این کلفتها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا می برد كَيْدُهُ فعل حیلت
آمیز او مَا يَغِيظُ آنچه اورا بخشم آورده است از کار پیغمبر
ومظنه ان که او شاید منصور نشود وَكَذٰلِكَ وهمچنان که بیان
کردیم این کار را وروشن کردانیدیم أَنْزَلْنٰهُ فرو فرستیم قرآنرا — فرستادیم
اٰيٰتٍ بَيِّنٰتٍ آیت های روشن در احکام واخبار تا بر شما هویدا
کردد وَأَنَّ اللّٰهَ وبرای آن که خدای تعالی يَهْدِي راه نماید بان
آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَنْ يُرِيدُ هر کرا خواهد إِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا
بتحقیق آنان که کرویدند وَالَّذِينَ هَادُوا وانان که یهودی شدند وَ
الصّٰبِئِينَ وستاره پرستان وَالنَّصٰرٰى وبت پرستان وترسایان
وَالْمَجُوسَ وگبران وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وانان که شرک آوردند یعنی عبده
اصنام إِنَّ اللّٰهَ يَفْصِلُ بدرستی که خدای جدا کند بَيْنَهُمْ
میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز بحکم محکم وقضای مبرم
تا محق از مبطل متمیز کردد إِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزها شَهِيدٌ کواه است واز حال همه اگاه أَلَمْ تَرَ آیا نمی
بینی یعنی نمیدانی أَنَّ اللّٰهَ آن را که خدای يَسْجُدُ لَهُ سجده میکنند
مر اورا مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست ملایکه سجده تعظیم وتقی — تطوع

سجده تسخیر وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وهر که در زمین است مومنان سجده طاعت
ودیگران سجده خضوع وذلت وَالشَّمْسُ وآفتاب بطلوع وغروب
وَالْقَمَرُ وماه بشروق وافول وَالنُّجُومُ وستارکان بخفتن
وآمدن وَالْجِبَالُ وکوهها بجریان ینابیع ودر پرورش معادن
وَالشَّجَرُ ودرختها بسایه وَالدَّوَابُّ وچهارپایان بعجایب
ترکیب وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وبسیاری از مردمان سجده کنند
اورا سجده طاعت وَكَثِيرٌ وبسیاری از ایشان که ابا کردند از سجود
حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ حکم کرده شده است برایشان بعذاب در احقاف
فرموده است که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از
روی استهزا پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نشمارند
بلکه سجده نشان خضوع دل ونهایت تواضع وتضرع وغایت تعظیم
وتکریمست وهمه ذرات عالم مر خدای را خاضع وخاشعند بدلالت
حالی که افصح است از دلالت مقال و هرکرا بینایی از عین شهود جمله
ذرات جهانرا در سجود ۞ این سجده ششم است باتفاق علما از سجدات
قرانی ودر فتوحات این را سجده مشاهده واعتبار گفته وفرموده که
از همه اشیا غیر آدمیان را تبعیض نکرد بیننده باید که بمبادرت نماید
بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده واقرابند نه از کثیر ثانی که مستحق

عذاب عقاب بند ومن یهن الله و هر کرا خوار کرداند خدای بشقاوت یا اضلال
یا خذلان یا بدخول دوزخ فما له پس نیست اورا من مکرم
هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده بسعادت یا هدایت
یا توفیق یا وصول بهشت ان الله یفعل بدرستی که خدای میکند
ما یشاء آنچه خواهد از اهانت واکرام آورده اند که اهل کتاب
با زمره اصحاب در مقام مخاصمه آمده گفتند پیغمبر ما مقدم بود و دین ما
قدیم است و ما بحقیقت سزاواریم از شما مومنان جواب دادند که ما بپیغمبر
خود و پیغمبر شما تصدیق می کنیم و بکتاب خود و کتاب شما ایمان داریم
و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از روی حسد بدان نمی گروید
پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه آیت فرستاد که
هذان خصمان این دو گروه دشمنان اختصموا
جنگ کردند و جدل نمودند فی ربهم در دین پروردگار خود و از
ابوذر غفاری رضی الله عنه منقول است که سوگند میخورد بخدای که این
آیة در شان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبارزت از جانب
کفار عتبه و شیبه و ولید لعنهم الله و از طرف مومنان حمزه و علی و عبیده
رضی الله عنهم و در تبیان از مرتضی علی رضی الله عنه نقل می کند که نزلت
الایة فی مبارزة الکفار یوم البدر و در وسیط آورده که [illegible]

یعنی یهود

یعنی یهود و صابیان و نصارای و مجوس و مشرکان یک گروه خصمند
و مومنان علیحده گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و
صفات خدای جنگ می کنند فالذین کفروا پس آنان که
نگرویدند قطعت لهم بریده شد برای ایشان بمقدار جثه ایشان
ثیاب من نار جامها از آتش که جسد ایشان را فراگیرد چون احاطه
جامه بتن یصب ریخته می شود من فوق رءوسهم از زبر
سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الحمیم آبی گرم که از غایت
حرارت یصهر به گداخته شود به آن ما فی بطونهم
آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعا و احشا والجلود و بگدازد
پوستهای ایشان یعنی اثر حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد ولهم
و مر تعذیب ایشان را مقامع گرزها باشد در دست زبانیه من حدید
از آهن کلما ارادوا هرگاه که خواهند ان یخرجوا
منها آنکه بیرون آیند از آتش من غم از جهة غمی که ایشان را
دریافته باشد اعیدوا فیها بازگردانیده شوند بدان گرزها در دوزخ
یعنی چون بکناره دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر
ایشان میزنند و باز می گردانند بدرکات وی و می گویند وذوقوا
و بچشید عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده ان الله بتحقیق که خدای

ع

یدخل الذین آمنوا در آرد آنان را که گرویدند بخدا و رسول
وعملوا الصلحت و کردند عملهای شایسته جنت تجری
در بوستانها که میرود من تحتها الانهر از زیر مساکن و قصور آن
جویها یحلون آراسته کرده شوند و پیرایه بندند ایشان را فیها
در بهشت من اساور دستوانها من ذهب از زر ولؤلؤا
و پیرایه بندند شان بمروارید ولباسهم فیها و جامها که پوشند شان
در بهشت حریر ابریشم خالص است در حدیث آورده که هر که حریر
پوشد در دنیا نپوشد آن را در آخرت مراد مردان اند که لبس حریر
بر ایشان حرام است وهدوا و راه نموده شده اند مومنان الی
الطیب من القول با پاکیزه از قول یعنی سخن پاک راه نمایند لبوی
شان در آخرت و آن سخن آن باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد
گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون به بهشت در آیند بر زبان رانند
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند
گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت
لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما
و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب که گفتن
کلمه شهادت است یا قرآن یا استغفار سلمی رحمه الله آورده که قول

طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان و گفته اند ارشاد مریدان است
یا دعای مومنان یا امر معروف و نهی منکر در لطایف قشیری مذکور است
که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و صدر صافی و مقترن بود
برضای حضرت الهی در کشف الاسرار آورده که کلام پاکیزه آنست که
از دعوی پاک باشد و از عجب دور و پیمانا ز نزدیک سهل تستری رحمه الله
فرموده که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیک تر از نیاز ندیدم
و هیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم بیت ایمن آباد است این راه نیاز ترک
نازش گیر و با این ره بساز رو بترک دعوی و دعوت بگو راه حق از
کبر و از نخوت مجو وهدوا و راه یافته شده اند اهل ایمان الی
صراط الحمید براه خداوند ستوده که آن دین اسلامست
ان الذین کفروا بدرستی که آنان که نگرویدند بخدای و رسول
ویصدون و باز می دارند عن سبیل الله از راه خدای
یعنی مردم را از طاعت منع می کنند والمسجد الحرام و از طواف
مسجد حرام بقول اشهر مراد در روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب او را از طواف
خانه و مسجد باز داشتند الذی جعلناه آن مسجدی که ساختیم
او را للناس برای همه مردمان و مخصوص نیست ببعضی دون بعضی
سواء یکسانست العاکف فیه مقیم در وی والباد و آینده

یعنی غریب شهری در قضای مناسک حج و ادای لوازم خانه مساوی اند
یا در منسله یا در ایمنی بودن او و برین قول مراد از مسجد حرام نفس او باشد
و این مذهب امام شافعی است رحمة الله و بقول امام اعظم و امام احمد حنبل
رحمهما الله مراد از مسجد حرام همه حرمست و در سکن که و نزول در منازل آن
مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر در موسم بهر منزل که خواهند
نزول نمایند اما سکون بیوت را اخراج نکنند و از فاروق رضی الله
عنه منقول است که در موسم منادی فرمود که درهای سراهای مکه در
نه بندند تا آیندگان هر جا خواهند فرود آیند **وَمَنْ يُرِدْ** و هر که
خواهد در حرم **بِإِلْحَادٍ** میل کردن از حق یعنی در حرم هر که اراده کند
گرویدن از راه راست **بِظُلْمٍ** ستمکاری **نُذِقْهُ** بچشانیم او را
مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک و الحاد در حرم بقولی استحلال
حرام است و گفته اند آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم و در
تیره گوید احتکار طعام و اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرام
موجب استحقاق عذابست و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم
اگر بفعل آرد سیئه بر و نویسند و اگر نی نی الا در حرم که اگر اندیشه
گناهی کند پیش آن که بفعل آرد آنرا بر وی خطیئه نویسند ابن مسعود
رضی الله عنه فرموده که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند

بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد عذاب الیم خواهد کشید
امام علم الهدی رحمة الله فرموده که چون مکه محترم مخصوص است بتضعیف
حسنات چه نماز در و با چندین نماز در غیر او برابر است پس جزای
مساوی در وی کلی ترست از سایر مواضع جز آن که در اول آیت
گفت محذوفست تقدیرش ان الجاحدین که آنجماعت هلاک شدند و زیانکار
گشتند **وَإِذْ بَوَّأْنَا** و یاد کن چون معین و مبین کردانیدیم
لِإِبْرَاهِيمَ برای ابراهیم خلیل الرحمن **مَكَانَ الْبَيْتِ** جای
خانه کعبه را در وقت ساختن یا آنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بر آن
مقدار که زمین خانه بود یا باوی بر انگیختیم تا بدان اندازه زمین را
برفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی **أَنْ لَا تُشْرِكْ**
آنکه شرک میاور و انباز مگیر **بِي شَيْئًا** بمن چیزی را که من از شریک
مقدس و منزهم **وَطَهِّرْ بَيْتِيَ** و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای
ناشایست **لِلطَّائِفِينَ** برای طواف کنندگان که گرد اگرد
وی از آفاقیان **وَالْقَائِمِينَ** و برای ایستادگان یعنی
مقیمان بلد و گفته اند برای ایستادگان در نماز **وَالرُّكَّعِ
السُّجُودِ** و رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از اقذار
و انجاس پاک ساز تا وی را طواف کنند و در وی نماز گذارند این

قول بسان اهل علم است اما بزبان ارباب اشارت میفرماید که دل خود را
که دار الملک کبریای من است از همه چیز پاک کن و غیر را بدو راه
مده که او پیمانه شراب محبت من است القلوب اوانی الله فی الارض
فاحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد بداود علیه السلام که از
برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت حق بوی فرود آید داود گفت
فرمود که او را چگونه پاک کردام گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه
غیر ماست همه را بسوزد ع خوش آن آتش که در دل بر فروزد
بجز حق هرچه پیش آید بسوزد . چون ابراهیم خلیل صلوات الرحمن
علیه خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه کعبه را
آواز ده ابراهیم فرمود که آواز من تا کجا رسد خطاب رسید که از تو
ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل الرحمن بفرمان رب جلیل در
مقام یا بر کوه ابو قبیس برخاست و ندا کرد که ای مردمان خدای
حج خانه خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه
آواز او را بزیارت رسانید و همه را صدای دعوت او شنوانید
و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک
بمبادرت فرمود و قصه تا ذبیح خلیل این است که حق سبحانه فرمود که
وَأَذِّنْ و ندا در ده ای ابراهیم فِي النَّاسِ در میان مردمان

گفت وای بیت یسعک خدایا کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده مومن است و داود فرمود ۱۲

د بخوان

د بخوان ایشان را بِالْحَجِّ بحج خانه خدای و در عین المعانی گفته
که این امر متوجه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم میفرماید که خبر
ده مردمان را از وجوب حج يَأْتُوكَ تا بیایند بتو رِجَالًا پیادگان
وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و سواران بر هر شتری لاغر شده نزار گشته
که بجهد تمام يَأْتِينَ می آیند آن شتران مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از
هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا
تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتها که مر ایشان راست
یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
و یاد کنند نام خدا برا یعنی لبیک گویند فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ
در روزهای دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه و قول فقها
آنست که نام برند خدا برا در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ
بر آنچه روزی داده است ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ
از بسته زبانان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی است
که بنام خدای کشند کفار بنام بت قربان می کردند و از گوشت
قربانی نخوردند حق سبحانه فرمود که مومنان را که بنام من قربان کنند
فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشت آن این امر اباحت است و در
قربانی تطوع وارد شده اگر قربان در کفارتی یا جبر نقصانی است

صاحب قربان را خوردن آن جایز بود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ
الْفَقِيرَ و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده محتاج
تنگ‌دست را ثُمَّ لْيَقْضُوا پس تا بگذارند تَفَثَهُمْ حاجت‌های
خود را یا بجای آرند مناسک حج را یا زایل کردانند وسخ و لوث را
از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَ
لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ تا وفا کنند بنذرهای خود از نیکوئیها
وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکنی است یا
طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از تملیک مردمان
یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که معبد اولست مراد خانه کعبه است
ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خدا است
وَمَنْ يُعَظِّمْ و هر که بزرگ دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدا را
که هتک حرمت او روا نیست فَهُوَ پس آن بزرگ داشتن خَيْرٌ لَهُ
بهتر است مر او را عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت
پاداش وَأُحِلَّتْ و حلال کرده شد لَكُمُ الْأَنْعَامُ مر شما را
چهارپایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ مگر آن که خوانده شده است عَلَيْكُمْ
برشما تحریم آن که مردار است و گوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا
الرِّجْسَ پس یکسو شوید از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ

عطف است بر یذکروا یعنی که می‌آیند تا خدا را یاد کنند و قضا نمایند

از بهتان

از بتان که عین رجس‌اند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب
کنید از سخن دروغ که انکار مشرکان است یا گواهی دروغ یا قولی که
بزبان آید و دل با او موافق نبود حُنَفَاءَ در حالی که مخلص باشید
لِلَّهِ مر خدا را و مایل بدین او که اسلامست غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ
از شرک آرندگان بوی وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد
بخدای فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس چنان است که گوییا در افتاد مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان بروی زمین و هلاک شده فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در
می‌ربایند او را مرغان مردارخوار از روی زمین و اعضا و اجزای
او را متفرق و منتشر می‌سازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا بزیر
افکند او را باد از موضع مرتفع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جایی
دور از فریادرس و دستگیر این کلمات از تشبیه مرکب است یعنی هر که
از اوج ایمان بحضیض کفر افتد اهوای نفس او را پریشان و پایمال
سازند یا باد وسوسه شیطان او را در وادی ضلالت افکند و نابود
شود ملخص کلام هلاکت مشرکان است ذَٰلِكَ آن است کار
که فرمودند از اجتناب اوثان و پرهیز از دروغ وَمَنْ يُعَظِّمْ
و هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای خدا را که مناسک حج است
یا هدایا و تعظیم هدایا آن است که فربه باشد و بی‌عیب و گران‌بها

فَاِنَّهَا پس بدرستی که بزرگ داشت آن مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ
از تقوی و طهارت یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب
و تقوی و طهارت بود از موجبات غضب حضرت الهی لَكُمْ فِيهَا
مر شمار است در انعام مَنَافِعُ سودها از شیر و پشم و موی و سواری
و بار کردن و زه و زاد اِلَى اَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نامبرده که
زمان نحرست ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی
شود اِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از غرقه شدن بوقت
طوفان یعنی خانه بزرگوار وَلِكُلِّ اُمَّةٍ و مر هر گروهی را از اهل ادیان
که پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنْسَكًا دادیم قربانی یعنی فرمودیم
بقربان لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ تا یاد کنند نام خدا را عَلٰى مَا
رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه داده مر ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعَامِ
از بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند
بنام ما فَاِلٰهُكُمْ پس خدای شما و خدای ایشان اِلٰهٌ وَاحِدٌ
یک خدا است فَلَهُ اَسْلِمُوا پس او را گردن نهید و قربان را به شرک
آمیخته مسازید وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و بشارت ده ای محمد فروتنان را
به بزرگی آن سرا یا ترسکاران را برحمت بی‌منتها سلمی رحمه الله فرموده
که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا که هیچ مژده از این فرح افزای تر

نیست

نیست پس در صفت مخبتین می گوید اَلَّذِينَ آنان که اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ
چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ
بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی
و طلوع انوار عظمت جاودانی خواهند که خود را پروانه وار
بشعله شمع جمال بسوزند و دیده همت از نظر بغیر وجه مقدس
حضرت قدیم بر دوزند دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد
در آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد پس با نجاح مطلوب مژده اینان را
وَالصَّابِرِينَ و دیگر صبر کنندگان را عَلٰى مَا اَصَابَهُمْ
بر آنچه بدیشان رسیده و میرسد از تکالیف و محن وَالْمُقِيمِي الصَّلٰوةِ
و بپای دارندگان را نماز را و ادا کنندگان در اوقات آن
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا داده‌ایم ایشان را
يُنْفِقُونَ نفقه می کنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف
پسندیده وَالْبُدْنَ و شتران و گاوان که برای هدی رانده اید هدیه
جَعَلْنَاهَا لَكُمْ ساختیم آنها مر شما را مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ
از نشانهای دین خدای لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ مر شما را در آنها
نیکوئی است از منافع دینیه و دنیاویه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ
پس یاد کنید نام خدا را عَلَيْهَا بر کشتن آن صَوَافَّ در حالتی که

بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده و ذبح کردن سنت است
و بعضی در وقت نحر گویند الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله
اکبر اللهم منک و الیک فَاِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا پس چون بیفتد
بر زمین پهلوهای مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود فَكُلُوا مِنْهَا
پس بخورید از گوشتهای ایشان و این خوردن سنت است وَ
اَطْعِمُوا الْقَانِعَ و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده وَالْمُعْتَرَّ
و سوال کننده و خواهنده را و در زاد المسیر آورده که قانع فقیر
مکه است و معتر درویش آفاقی كَذٰلِكَ همچنان که بیان کردیم کیفیت
نحر ایشان را سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ رام گردانیدیم مر ایشان را با وجود قوت
و عظم جثه برای شما تا می گیرید و می بندید و می کشید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
شاید شما سپاس داری کنید خدای را بر نعمتهای او آورده اند
که اهل جاهلیت خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبه می مالیدند
و آن را سبب تقرب می پنداشتند در زمان اسلام مومنان همان
قاعده آلوده کی دیوار محترم کعبه معظم داشتند حق سبحانه از ان
نهی کرد و فرمود لَنْ يَنَالَ اللّٰهَ نمیرسد بخدای لُحُومُهَا گوشتهای
قربانی که صدقه میدهید وَلَا دِمَاؤُهَا و نه خونهای ایشان که
بوقت قربان میریزید وَلٰكِنْ يَنَالُهُ و لیکن میرسد بمحل قبول وی

التَّقْوٰى مِنْكُمْ آنچه متاسبت باو پرهیزکاری از شما که آن
تعظیم امر خداوند است و تقرب بدان بقربان پسندیده كَذٰلِكَ
همچنان که یاد کرده شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد انعام برای شما
لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ تا تکبیر گویید نزد کشتن یا ذبح یا بزرگی یاد کنید خدای را
عَلٰى مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر ضحایا
و کیفیت تقرب بدان وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ و بشارت ده نیکوکاران
را به بهشت یا بقبول طاعات اِنَّ اللّٰهَ يُدَافِعُ بدرستی که خدای
باز دارد غایله مشرکان و فتنه ایشان را عَنِ الَّذِينَ اٰمَنُوا
از آنان که گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشان را بر اعادی اِنَّ اللّٰهَ
لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت
کننده را که در امانت دین خاین است كَفُورٍ ناسپاس نعمت او که
بمحض انعام انعام بدیشان می دهد و بنام بتان قربان می کنند
در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار
مومنان می کوشیدند و هر ساعتی یکی از صحابه سر شکسته و دست
بر بسته بحضرت نبوت آمده شکایت می نمود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم
چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید اول آیتی که درین

تلنه

العور

ال

باب نازل شد این بود که اُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن
لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ مر آنان را که خواهند کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُمْ
ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده
و حفص بفتح تا می خواند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله
می کنند دستوری دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که
خدای عَلَى نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که اصحاب
پیغمبرند لَقَدِيرٌ هر آئینه توانا است الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنان که بیرون
کرده شدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سرایهای خود که بمکه داشتند
بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی موجب اخراج نبودند بحقیقت و چیزی
از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی إِلَّا
أَنْ يَقُولُوا مگر آن که می گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدا است
و بیگانگی او اقرار می کردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ
و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمانرا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ
بعضی را ببعضی یعنی بغلبه مومنان بر کافران لَهُدِّمَتْ
هر آئینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل
صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِيَعٌ و کلیسهای ترسایان
وَصَلَوَاتٌ و کنشتهای جهودان وَمَسَاجِدُ و مسجدهای

مسلمانان

مسلمانان که همواره يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده می شود در آن مساجد و گفته اند
در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدای بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ مساجد
اللَّهُ و بدرستی که یاری دهد خدای مَنْ يَنْصُرُهُ کسی را که دین او را
یاری می دهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بتحقیق که خدای تعالی توانا است
بر نصرت مومنان عَزِيزٌ غالبست بر همه کس و همه چیز هر کرا خواهد غلبه دهد
خدای درین آیت وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت و بدان وفا کرد
که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره
در صفت ماذونان بقتال میفرماید الَّذِينَ ایشان آنانند که برحمت
شامله إِنْ مَكَّنَّاهُمْ اگر جای دهیم ایشانرا فِي الْأَرْضِ
در زمین و دستگاه و اختیار یابند أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای می دارند دستگاه
نماز را بجهت تعظیم من وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مال را
بجهت مساعدت بندگان من وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند منفعت
بنیکوئی یعنی آنچه شرعا و عرفا از احسن گویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ
و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و عقل آنرا قبیح شمرند وَلِلَّهِ
و مر خدای راست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور
آن باشد که او خواهد ؏ این دولت و مال و جاهی و هوی می خواهد
وان گلشن و باغ و حوض و جو می خواهد ؛ از حق همه کس حال نکو می خواهد

آنست سرانجام که او می خواهد وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند
ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم مخصوص تو نیست فَقَدْ
كَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده اند قَبْلَهُمْ پیش ازیشان دیدکه
قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را وَعَادٌ و گروه عاد هود را
وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهیم
مر او را وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ
و اصحاب مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ و تکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان
او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت
دادم لِلْكَافِرِينَ مر کافران را تا وقتی که آجال مقدره در آمد
ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشان را بعذاب طوفان و ریح
صرصر و صیحه و لشکر پشه و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق
شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ ناپسندیدن من ایشان را
یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختیم بمحنت و زندگی
را بهلاکت و عمارت را بخرابی فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ پس چندین
و شهر که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم ما آنرا باهلاک آن وَهِيَ
ظَالِمَةٌ و حال آن که آن دیه ستمکار بود یعنی اهل آن مشرک و ظالم
بودند فَهِيَ خَاوِيَةٌ پس آن دیه افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا

برسقفها

بر سقفهای خود یعنی اول سقف بناهای آن افتاده پس دیوار بر آن
فرود آمده وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و چند چاه دست باز داشته که
اهل آن هلاک شده اند و کسی نیست که بعمارت آن پردازد وَقَصْرٍ
مَّشِيدٍ و چند کوشک بلند گچ کاری کرده شده که آنرا از ساکنانش خالی
کردیم در اکثر تفاسیر معتبر هست که این چاه در پایان کوهی بوده
بحضرموت و قصری بر قله آن کوه و در لب آن آورده که بانی آن قصر سر
عاد ثانی بوده که او را امنار گویند و اصح آنست که چون قوم ثمود
هلاک شدند صالح علی نبینا و علیه السلام با چهار هزار کس از مومنان
بدیار یمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت برو حاضر شد
و آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس
را با خود امیر ساختند و وزارت او بسنحاریب بن سواده دادند و بر
سر این چاه که بِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ اشارت بدانست قرار گرفتند و قصر
مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز
نهاده از دین آبا برگشتند و بخواری وزاری حنظله بن صفوان را
که به پیغمبری بریشان آمده بود بکشتند و خدای ایشان را هلاک کرد
و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی ماند و در تیسیر آورده
که پادشاه کافر بر وزیر مسلمان عتب کرده خواست که او را بکشد

کوشک

وزیر بکبر بخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت
که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند چاه می کندند آب تلخ
بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بایشان رسیده موضعی جهة چاه
نشان کرد چون بکندند آبی در غایت صفا و لطافت و نهایت
رقت و عذوبت بیرون آمد درمثه چون شیره شاخ نبات
در خوشی همشیره آب حیات ایشان آن چاه را گشاده ساختند از
پایان تا بالا بخشتهای زر و نقره برآوردند و بپرستش پروردگار
مشغول گشتند بعد از مدتی متمادی شیطان بصورت عجوزه
صالحه برآمده زنان را دلالت کرد برآنکه بوقت غیبت شوهران
بسحق اشتغال کنند و دیگر باره بشکل پیری زاهد بدیشان ظاهر
شده مردان را بوقت دوری ازواج ایشان به اتیان بهایم
فرمود و چون این دو عمل قبیح از ایشان پدید آمد حق سبحانه حنظله
یا قحانه بن صفوان را به پیغمبری بدیشان فرستاده بدو نگرویدند — یافتی له
آب ایشان غایب شد و بعد از وعده ایمان پیغمبر دعا فرمود
آب باز آمد دیگر فرمان نبردند خدای تعالی فرمود که بعد از هفت
سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بایشان
مبیز ستم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و بجوا قیمتی

وجواهر

وجواهر مرصع ساختند و بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر
کرده درها فرو بستند و جبرئیل علیه السلام فرود آمده ایشان را
با کوشک بزمین فرو برد و چاه ایشان مانده است و دودی سیاه
منتن از آنجا بر می آید و دران نواحی نادر هلاک شدگان می شوند — بیرون می آید
اَوَلَمْ یَسِیرُوا آیا نرفتند و نمیروند قوم تو و سیر نمی کنند
فِی الْاَرْضِ در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع
منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فَتَکُونَ لَهُمْ پس باشد ایشان را
قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ دلهای که تعقل کنند بِهَا بآن چیزی که سبب
استبصار یا موجب اعتبار باشد اَوْ اٰذَانٌ یَسْمَعُونَ
بِهَا یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بدان خبرهای امم ماضیه
و وقایع ایشان را فَاِنَّهَا پس قصه اینست که لَا تَعْمَی الْاَبْصَارُ
نابینا نمی شود دیدهای حس مشاعر ایشان خللی نیست همه چیز را
می بینند وَلٰکِنْ تَعْمَی و لیکن نابینا می شود از مشاهده اعتبار
الْقُلُوبُ الَّتِی آن دلها که هست فِی الصُّدُورِ
در سینهها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال
گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیگیرند چشم دل بگشا ببین بی انتظار
هرطرف آیات قدرت آشکار چشم سر جز پوست خود چیز نی نبیند

چشم هم در مغز هر چیزی رسید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و بشتاب می خواهند
از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و اضراب او یعنی تعجیل می نمایند
بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ و خلاف
نخواهد کرد خدای وَعْدَهُ وعدهٔ خود را که در انزال عذاب بر ایشان
فرموده وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستی که روزی از روزهای شما عِنْدَ
رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سالست
مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه می شمرید یعنی نزدیک خدای یک روز و هزار سال
برابر است زیرا که حکم زمان بر وی جاری نیست پس وجود و عدم و قلت
و کثرت آن نزدیک او یکسان باشد هر گاه که خواهد عذاب فرستد و بر استعجال
زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد و تقدیم تا در نرسد وعده هر کار که هست
هر چند کسی چند بجایی نرسد وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و چندی از
دیه‌ها یعنی اهالی آن که من محض رحمت رسانیم أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت
دادیم اهل آن را بتاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آن که آن قریه
یعنی مردم در و ستمکار بودند و مهلت بجهة آن بود که توبه
کنند و بحق باز گردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس بگرفتم ایشان را
چون توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ و بسوی
من است بازگشت در آخرت و انجا نیز بجزا خواهند رسید قُلْ

یا ایها الناس

يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای آدمیان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ جز این نیست که
من مر شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ هویدا یا آشکارا کننده
آنچه بدان بیم می کنم فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنان که گرویده اند
بدانچه گرویدن بدان واجب است وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده
طاعت‌ها و نیکویی‌ها لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش
گناهان گذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو در حال یعنی
رزق بی رنج و منت یا بهشت در آخرت وَالَّذِينَ سَعَوْا
و آنان که بشتافتند فِي آيَاتِنَا در رد و ابطال آیت‌های ما
یعنی قرآن مُعَاجِزِينَ در حالتی که پیشی گیرندگانند بر ما بگمان
خود یعنی خواهند که از ما درگذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان
فوت شود أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان
درکه جحیم اند در بعضی تفاسیر ایراد سیاق برای منت در تفسیر بر وجهی قصه القاء
آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی
و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضة الاحباب
و عدة انوار جمال مؤلفه الی یوم الحساب اثر ایجاد کرده‌ایم بطریقی
که مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون سورهٔ والنجم نازل شد
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آنرا در مسجد الحرام در مجمع

قریش می خواند و درمیان آیتها توقف میفرمود تا مردم تلفیق
نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور بعد از آیت افرایتم اللات والعزی
ومناة الثالثة الاخری متوجه شد و شیطان را ان مجال
یافته بگوش قوم مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن
لترتجی حاصل کلام آنکه بتان بزرگان قوم بامرغان بلند
پرواز و امید بشفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع
این کلمات خوشدل شده پنداشتند که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم خواند و بتان ایشانرا ستایش کرد لاجرم در آخر این
سوره که آنحضرت با مومنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق
نمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمده صورت حال بعرض رسانید
و دل مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ان بسیار اندوهناک
شد و حق تعالی از جهة تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه
وسلم آیت فرستاد که وما ارسلنا و نه فرستادیم من
قبلک پیش از فرستادن تو من رسول هیچ رسولی ولا
نبی و نه نبی و فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت
و نبی تابع او در ان شرع چون لوط که شریعت ابراهیم علیهما السلام
دعوت می کرد و همچنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی علیهم السلام

تلاوة

یارسول

یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی عام است و شامل هر دو
و دیگری را که مقرر شرع سابق باشد پس نبی عام است از رسول
و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد
برو و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی برو منزل نبود و گویند
رسول آن بود که فرشته بوحی فرود آمد و نبی آنکه آواز شنود
یا ملهم گردد یا خواب بیند و بهر تقدیر می فرماید که هیچ نبی و رسول
نفرستادیم الا اذا تمنی مگر چون تلاوت کرد القی الشیطن
بیفکند شیطان فی امنیته نزدیک تلاوت او آنچه خواست
چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر یا شیطانی که او را ابیض گویند
بهنجار آواز حضرت این کلمات برخواند و جمعی گمان بردند که آن
تلاوت پیغمبر است فینسخ الله پس زایل و باطل کرداند خدای
ما یلقی الشیطن آنچه در افکنده بود شیطان از کلمات
کفر ثم یحکم الله پس ثابت کند خدای آیاته آیتهای
خود را که پیغمبر میخواند والله علیم و خدای داناست
باحوال مردمان حکیم حکم کننده بحق ایشان لیجعل و القا
کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا تا گرداند خدای ما یلقی
الشیطن آنچه را که القا می کند شیطان فتنة آزمایشی و ابتلای

لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مر آنانرا که در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و تردد هست یعنی منافقان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ و مر آنانرا که سخت هست دلهای ایشان یعنی کافران وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر در موضع مضمر حکم است بر ایشان بظلم یعنی فرقه اهل کفر و نفاق لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه و عناد می باشند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ و دیگر القا برای آنست تا بدانند آنان که أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل دانش بدانند أَنَّهُ الْحَقُّ انکه قرآن حق است مِنْ رَبِّكَ نازل شده از پروردگار تو و شیطانرا مجال تصرف در آن نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آورند بقرآن فَتُخْبِتَ لَهُ پس نرم شود برای قرآن قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و احکام آنرا قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق خدای لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا راه نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هرچه بر مومنان مشکل گردد حق سبحانه ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا از و بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند آنان که نگرویده اند

مراد آنست که منافقان و مشرکان از القای شیطان در شک و حیرت افتند

فی مریه

فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ در شک از رسول یا قرآن یا از القای شیطانی چه کفار می گفتند چه شد محمد را صلی الله علیه و سلم که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک اند حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بایشان اشراط ساعت بَغْتَةً ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بایشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی که نسل ایشان برافتد چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت است که بعد از وی روزی نخواهد بود الْمُلْكُ پادشاهی و فرمان دهی يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ آنروز مر خدایراست بی مدعی و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملکداری هست در آن روز کمر تکبر از میان متجبران بگشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند دعوی منقطع و گمانها مرتفع گردد مالک ملک رخت تخیلات و تصورات ملوک را در قعر دریای عدم فکند و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمت لمن الملک در هم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد ۞ آن سر که صیت افسرش از چرخ برگذشت ۞ روزی بر آستانه او خاک در شود ۞ و چون ملک حقیقی ظاهر گردد يَحْكُمُ حکم کند بی شرکت کسی بَيْنَهُمْ

همان بندگان از مومن وکافر فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنان که گرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهای ستوده کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در
بوستانهای ناز ونعمت‌اند بی رنج ومحنت وَالَّذِينَ كَفَرُوا
وآنان که نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وتکذیب کردند مر آیتهای
ما را فَأُولَئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ
مُهِينٌ عذابی خوار کننده ورسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا
وآنان که هجرت کردند واز دیار خود ببریدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در طاعت خدای واز طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند
در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند شربت شهادت ناچشیده
لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر آینه روزی دهد خدای ایشان را رِزْقًا
حَسَنًا روزی نیکو که نعمت بهشت است نه تعبی رسد در تحصیل آن
ونه علتی بود در تناول آن ونه دغدغه انقطاع باشد در ان آورده‌اند
که بعضی از صحابه رضی الله عنهم اجمعین گفتند یا رسول الله با ما جمعی
برادران دین بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند وبعطیات
الهی اختصاص می یابند اگر ما بمیریم وشهید نشویم حال ما چون
باشد آیت آمد که چون همه در نیت جهاد متفق‌اند همه را رزق
حسن خواهیم داد وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای لَهُوَ خَيْرُ

الرازقين

الرَّازِقِينَ اوست بهترین روزی دهندگان که بی حساب
میدهد لَيُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه در آرد ایشان را بهشت مُدْخَلًا
يَرْضَوْنَهُ در آوردنی که بپسندند آنرا یعنی ملایکه باستقبال
ایشان فرستد وبتعظیم تمام ایشان را بهشت در آرد وبدهد ما لا
عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ
لَعَلِيمٌ وبدرستی که خدای داناست باحوال ایشان واعادی ایشان
حَلِيمٌ بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نکند در تبیان آورده
که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مومنان
قتال کنند واهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نمودند گفتند
صبر کنید تا ماه محرم بگذرد کافران راضی نشدند ومسلمانان با ایشان
کارزار کرده مظفر ومنصور شدند واین آیت از آن خبر میدهد
ذَلِكَ آنست حکم الله که گفته شد در باب مومن وکافر وَمَنْ
ربع عَاقَبَ وهر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله کند بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ
بِهِ بمانند آنکه با او عقوبت یعنی قتال کرده‌اند جزا را از برای
عقوبت می گوید ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ پس ستم کرده شود برو یعنی
معاودت کنند با عقوبت معاقب ثانی که مجازی ومنتقم است
لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ هر آینه نصرت دهد خدای او را إِنَّ اللَّهَ

هر آئینه

بتحقیق که خدای لعفو عفو کننده است غفور آمرزنده مر
منتقم را تعریض است بآن که عفو از انتقام بهتر است ولمن صبر
وغفر ان ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیة
در بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح ساختند و او در برابر جارح خود را
مجروح کرد ایند و دیگر باره باز او این جرح بر مجروح اول اعاده
جرح کردند حق سبحانه او را یاری می کند ذلک بان الله
آن نصرت مظلوم را بسبب آنست که خدای قادر است بر آن که چیزی را
بر چیزی غالب گرداند و از جمله آن که یولج الیل در می آرد شب را
فی النهار در روز و ساعت او رای افزاید یا ظلمت شب را بجای
روشنی روز می نهد ویولج النهار و در می آرد روز را فی
الیل در شب و ساعتی او را زیاده می سازد یا ضوء نهار را
بجای ظلمت لیل می آرد وان الله و بسبب آن است که خدای سمیع
شنواست قول معاقب را بصیر بیناست باحوال منتقم ذلک
آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد بان الله بسبب آنست
که خدای هو الحق اوست ثابت در نفس خود و واجب بذات خود
وان ما یدعون و بجهت آن که آنچه شما می پرستید و حفص بیا می خواند
یعنی آنچه می خوانند و می پرستند کافران من دونه بجز خدای هو الباطل

الله اوست باطل

اوست باطل و معدوم در حد ذات خود در اختلاف آورده که اوست
موجود بذات خود و دیگر اگرچه موجودند وجود ایشان بدوست پس
بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود نبود چون دعاوی
باطله و بدین سبب سید عالم صلی الله علیه وسلم فرموده که اصدق بیت
قالت العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل و در مثنوی
معنوی فرموده نظم این دوی اوصاف دید احول است ورنه اول
آخر آخر اول است کل شیء ما خلا الله باطل ان فضل الله غیم هاطل
ملک ملک اوست او خود مالک است غیر ذاتش کل شیء هالک است وان
الله و بسبب آن که خدای هو العلی اوست برتر از همه اشیا
الکبیر بزرگتر است از نسبت مشرک و همتا الم تر آیا ندیدی
و نه دانستی استفهام تقریریست یعنی دانسته ان الله آن را که خدای
انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی
فتصبح الارض پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع
افاده بقا می کند مر اثر مطر را مدت متمادی یعنی پیوسته هست زمین
بسبب آن آب مخضرة سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی در خشکی
ان الله بدرستی که خدای لطیف لطف کننده است با بندگان
بر دمانیدن گیاه تا ایشان را از آن روزی دهد خبیر داناست

نعیم باطل

بکمال رزق و مرزوق لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مراوراست آنچه
در آسمانها بود وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین باشد خالق
و مالک همه اوست وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ الْغَنِیُّ
اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا اَلْحَمِیْدُ ستوده و
ستاینده یا سزاوار ستایش بصفات و افعال خود اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ
آیا ندانستی یعنی دانستی آن که خدای سَخَّرَ لَکُمْ رام کرد برای شما
مَا فِی الْاَرْضِ آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی بهر
منتفع شود بآن انسان وَالْفُلْکَ و مسخر گردانید مر شمارا
کشتی تَجْرِیْ فِی الْبَحْرِ میرود در دریا بِاَمْرِهٖ بفرمان او
وَیُمْسِکُ السَّمَآءَ و نگاه می دارد خدای آسمان اَنْ تَقَعَ از آن که
بیفتد عَلَی الْاَرْضِ بر زمین اِلَّا بِاِذْنِهٖ مگر بخواست او یعنی
هرگاه که حق سبحانه افتادن او خواهد بیفتد اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ بتحقیق
خدای بر مردمان لَرَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ مهربان و بخشاینده است
که ابواب منافع برایشان کشود و انواع مضار از ایشان دفع فرمود
وَهُوَ الَّذِیْ اَحْیَاکُمْ و اوست آن کسی که زنده کرد شمارا بعد از آن که
نطفه بودید مرده ثُمَّ یُمِیْتُکُمْ پس میراند شمارا چون اجل
برسد ثُمَّ یُحْیِیْکُمْ پس زنده کرداند شمارا در قیامت اِنَّ

الانسان

اَلْاِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَکَفُوْرٌ هر آینه ناسپاس است که با وجود
تنزیه نعم پرستش منعم فرو می گذارد لِکُلِّ اُمَّةٍ مر هر گروهی را
از اهل ملل جَعَلْنَا مَنْسَکًا معین ساختیم دینی و شرعی که بامر ما
هُمْ نَاسِکُوْهُ ایشان پذیرنده آن دین اند فَلَا یُنَازِعُنَّکَ
پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو فِی الْاَمْرِ در کار
دین چه امر دین تو از آن ظاهر است که قصد نزاع در آن توان
کرد نظم
در نور آفتاب چه حاجت تامل است
وَادْعُ و بخوان مردمان را
اِلٰی رَبِّکَ بتوحید و عبادت پروردگار خود اِنَّکَ بدرستی که تو
لَعَلٰی هُدًی مُّسْتَقِیْمٍ بر استی براه راستی وَاِنْ
جَادَلُوْکَ و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آن که
حق ظاهر شده و حجت لازم گشته فَقُلِ اللّٰهُ پس بگو خدای
اَعْلَمُ داناتر است بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه می کنید از عناد و جدال
و بر آن شمارا جزا خواهد داد در زاد المسیر آورده که این آیه
بآیة السیف منسوخ است اَللّٰهُ یَحْکُمُ خدای حکم کند بَیْنَکُمْ
میان مومنان از شما و کافران یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز فِیْمَا
کُنْتُمْ فِیْهِ در آنچه هستید شما که در و تَخْتَلِفُوْنَ اختلاف
می کنید در امر دین و حکم چنان باشد که مومنان را بدرجات ثواب

جنبیدن

چون نور تافت در تو زمان تحمل است

برآرد و مشرکان را در درکات عقاب افکند أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی
یعنی دانسته أَنَّ اللّٰهَ انرا که خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ
میداند آنچه در آسمان است از عجایب علویات وَالْأَرْضِ
وآنچه در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست
إِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که آنچه در سما و ارض باشد نوشته شده فِي
كِتَابٍ در لوح محفوظ و آن نزدیک اوست إِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که علم
همه اشیا عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست آنچه تعلق علم او بجهة
معلومات یکسان است وَيَعْبُدُونَ و می پرستند کفار مکه مِنْ
دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچه را که نفرستاده خدای
بِهِ سُلْطَانًا به پرستش او حجتی و برهانی وَمَا لَيْسَ لَهُمْ و عبادت
می کنند چیزی را که نیست مر ایشان را بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانشی یعنی
علم استدلالی ندارد به پرستش ایشان بلکه از محض جهل و تقلید می پرستند
وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مشرکان را مِنْ نَصِيرٍ هیچ یاری که
دفع عذاب کند از ایشان وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ
برکافران آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که آن آیتها
روشنند و هویدا بی نقص و تناقض و اختلال و اختلاف تَعْرِفُ می شناسی
فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا در رویهای آنان که نه گرویدند

المنکر

نکص طلب
و نکس

الْمُنْكَرَ انکار و ناشناخت را یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر
کراهت و نفرت در روی ایشان بینی از فرط لجاج و عناد که با حق دارند
يَكَادُونَ يَسْطُونَ نزدیک باشند که بگیرند از غایت خشم با کشایند
دستها بِالَّذِينَ بر دن آنان که يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ می خوانند
برایشان آيَاتِنَا آیتهای ما را قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بگو آیا شما را خبر کنم
بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكُمُ بدتر از آن که می خواهید بتالیان قرآن النَّارُ
آن آتش دوزخ است که سخت تر و مکروه تر است از خشم و سطوت شما
وَعَدَهَا اللّٰهُ وعده داده است آن آتش خدای الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانرا که نه گرویدند و وعده بران جهت است که ایشانرا در ان جای هم
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد موضع بازگشتی است آتش يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان ضُرِبَ مَثَلٌ زده شده است مثلی برای عبادت
کفار مر اصنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که
مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ
اتَّخَذَتْ بَيْتًا فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش
و در ان تامل کنید إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنانکه
می خوانید از بتان و آن سیصد و شصت بت بود بر حوالی خانه کعبه
نهاده حق تعالی فرمود که این همه بت که می پرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ

ایشانرا که بخوانند کافران

مگسه

بجز خدای لَن یَخلُقُوا نیافرینند ذُبَاباً مگسی را با وجود صغر او

وَلَوِ اجتَمَعُوا لَهُ واگر اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای

آفریدن او وَاِن یَسلُبهُمُ الذُّبَابُ واگر برباید مگس از ایشان

شَیئاً چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند لَا یَستَنقِذُوهُ

نمی توانند رهایند یعنی باز نمی توانند ستد آن چیز را مِنهُ از مگس

رسم ایشان آن بود که بتان را بعسل و خلوق می اندودند و درهای

بتخانه بر ایشان می بستند مگسان از روزن در آمده آنها را می

خوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بر ان بتان نبود شادی

می کردند که آنچه ما آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد

که نه بر آفریدن مگسی قادرند و نه بر دفع ایشان از خود ضَعُفَ

الطَّالِبُ سست شد جوینده یعنی بت که نتوانستند آنچه مگس از او

ربوده وَالمَطلُوبُ وسست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند

از او استرداد کنند یا سست و عاجزند پرستنده و پرستیده یعنی

مشرک و صنم مغوی عاجزان که عاجزان بنده اند چون قند کاهی

نه هم شرمنده اند عجز و امکان لازم یکدیگرند پس همه خلقان

نه هم عاجز ترند قوت از حضرت و قوت حق او ست آن او مغز است

و ان خلق پوست آورده اند که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف

باجمع

حاشا بر دهان ایشان خاک باد

باجمعی دیگر از یهود گفتند خدای تعالی عالم را بشش روز آفریده

مانده شد پس بروز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه

آیت فرستاد که مَا قَدَرُوا اللّٰهَ نشناختند یهود خدای را

حَقَّ قَدرِهِ سزای شناختن یا تعظیم نمودند او را حق تعظیم او که

رنج و تعب را بدو نسبت دادند و قولی آن است که آیت در شان مشرکان

میسر باید که ایشان خدای را چنانچه می باید ندانستند که بدو شرک

آوردند و جمادات را آله نام نهادند محققان برانند که چنانچه اهل

شرک بحق المعرفه او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقه معرفت او

راه نبردند زیرا که دور باش وَلَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلماً در حوالی بارگاه

کبریا نمی گذارد و بعین هویت خود هیچ ره برو و راهنمار را راه

نمینماید شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که لایعرف حق قدره

الا هو حق قدر او جز او ندانند و بمعرفت او جز او نمی برد میان

میان او و ماسوای او هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش

شروع تواند کرد و معرفت بی مناسبت از قبیل محالات است

ما للتراب و رب العالمین چه نسبت خاک را با حضرت پاک اِنَّ اللّٰهَ

بدرستی که خدا لَقَوِیٌّ هرآینه تواناست بخلق اشیا عَزِیزٌ

غالب است بر همه چیزها اَللّٰهُ یَصطَفِی خدای بر می گزیند

مِنَ الْمَلٰئِکَةِ از فرشتگان رُسُلًا فرستادگان که واسطه باشند
میان وی و پیغمبران وی برسانیدن وحی الیشان وَمِنَ النَّاسِ و می
گزیند از آدمیان پیغمبران تا خلق را دعوت کنند بوی اِنَّ اللّٰهَ
بتحقیق که خدای سَمِیْعٌ شنواست مقالهٔ پیغمبران را در وقت تبلیغ
بَصِیْرٌ بیناست بحال ایشان او در رد و قبول دعوت یَعْلَمُ میداند
مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ آنچه در پیش ایشان است یعنی عملها که کرده اند
وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشان است یعنی کارها که خواهند کرد
وَاِلَی اللّٰهِ و بسوی خدا تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ بازگردانیده می شود
کارها یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که گرویده اید اِرْکَعُوْا
وَاسْجُدُوْا رکوع و سجود کنید در نماز در اول اسلام در نماز
همین قیام و قعود بوده بدین آیت رکوع و سجود داخل شده گویند
معنی آیت آن است که نماز گذارید تعبیر کرد از صلوٰة برکوع و سجود
که دو رکن اعظم است از آن و لهذا امام اعظم و امام مالک رحمهما الله
درین آیت سجده نمیکنند چه ذکر رکوع و سجود با هم ایمائی می کنند
بآن که مراد نماز است و امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده
می کنند و می گویند ظاهر امر بسجود است و در حدیث نیز آمده که
فضیلت سورة الحج من لم یسجدها فلا یقرأها این سجده مختلف

یفه است

فیه است و بمذهب امام شافعی رحمه الله سجده هشتم باشد از سجدات قرآن
حضرت شیخ قدس سره این را سجدة الفلاح گفته و فعل خیر را که بعد ازین
مذکور می کرده و حمل می کنند بر مجاورت بسجود وَاعْبُدُوْا و بپرستید
رَبَّکُمْ آفریدگار خود را وَافْعَلُوا الْخَیْرَ و بکنید نیکوئی یعنی عملی
که پسندیده باشد در شرع لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ شاید که شما رستگار
شوید یا بمقصود و مطلوب رسید وَجَاهِدُوْا و جهاد کنید فِی
اللّٰهِ در راه خدای و برای خدای حَقَّ جِهَادِهٖ چنانچه سزاوار
جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان
ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا
چنانچه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بعد از رجوع از
غزوه تبوک فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند ازو خصمی بتر در اندرون کشتن
این کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست وارقیت
که امام قشیری قدس سره فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن
از مجاهدهٔ نفس باز نه ایستد زیرا که ازو ایمن نمیتوان بود و برو
اعتماد نمیتوان کرد و اعدی عدوک نفسک التی اشارت بدین است هُوَ
اجْتَبٰکُمْ او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت دین خود

بین جنبیک

وَمَا جَعَلَ و نه ساخت و مقرر نکرد عَلَيْكُمْ بر شما فِي الدِّينِ
مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام
دین و تکلیف ما لا یطاق نکرد و بوقت ضرورت رخصتها داد
چون قصر و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید مِلَّةَ
أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ کیش پدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریهٔ
ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بودند تغلیب کرد ایشانرا
بر همه امت یا آن که او پدر پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم و آنحضرت
پدر امت و پدر پدر حکم پدر داد هُوَ خدای سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ
نام نهاد شما را مسلمانان مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله
وَفِي هَٰذَا و در قرآن نیز یا ابراهیم علیه السلام تسمیه کرد شما را و
مسلمان خواند در زمان خود و درین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود
چنانچه در قرآن مذکور است و من ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین
او باشید لِيَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و سلم
روز قیامت شَهِيدًا عَلَيْكُمْ گواه برای شما بقبول دعوت
و متابعت ملت خلیل وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ و تا باشید شما گواهان
عَلَى النَّاسِ بر مردمان برسانید انبیا دعوت حق را بر ایشان
فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای

وَآتُوا الزَّكَاةَ

وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدا
وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنید بفضل خدای یعنی در مجامع
امور خود اعتماد برو کنید و یاری از و طلبید یا بکتاب و سنت
متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله امر عوام است
و باشد کار خواص اما اعتصام بحبل الله و توقف است بر سر حدود
امر و نواهی و اعتصام بالله خلوت دل است از ما سوای حضرت ایشان
هُوَ مَوْلَاكُمْ اوست یار بندگان و متولی درماندگان فَنِعْمَ
الْمَوْلَىٰ پس نیکو یاری است او وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیکو مددکاری
بیاری عجزها پیوسته بمددکاری کسانرا بخشد یاری از وجوئی
که از یاری در نماند مددکاری ازو طلب که از مددکاری عاجز نشود
نظم از یاری خلق بگذر ای مرد خدا یاری طلب آنکسان که از وی
وفا کار تو تواند که بسازد همه وقت دست تو تواند که بگیرد همه جا
سُورَةُ الْمُؤْمِنُونَ مائة و ثمانی عشر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الجزء الثامن عشر ۱۸
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستی که رستگار شدند و بمقصود
خود رسیدند مومنان الَّذِينَ هُمْ آنان که ایشان فِي صَلَاتِهِمْ
در نماز خود خَاشِعُونَ ترسکاران اند چشم بر سجده گاه نهاده
و دل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم بوقت اداء نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون
این آیت نازل شد نظر بموضع سجود نگاه داشت در لباب فرموده که در حالت
قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در خانه مکرمه باید نگریست
و گفته اند خشوع آنست که مصلی نداند که بر راست و چپ او کیست و سلمی
قدس سره فرموده که خشوع اداء نماز است لله فی الله بیملاحظه
اغراض و اعواض و در بحر الحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر
آنست که سر پیش افکند و دیده را از التفات بچپ و راست منع
کند و دست راست بر چپ نهد و قرات او از روی حضور بود و در باطن
آن که خواطر و هواجس را منع کند و بسر مراقبت حق باشد و در بحر
شهود مستغرق گشته از شعشعه آثار انوار جلال و جمال بگدازد محققی
فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول الی الرب
یار باید گشت ٭ یار بیزار است از تو تا تو هی ٭ اول از خود خویش را بیزار کن
گر ز تو یک ذره باقی مانده است ٭ خرقه و تسبیح را زنار کن ٭ خوش بترک هر دو
عالم گیر و رو ٭ ذره مندیش چون عطار کن ٭ وَالَّذِينَ هُمْ وآن کسانکه
ایشان عَنِ اللَّغْوِ از سخن باطل و کردار ناشایسته مُعْرِضُونَ
اعراض کنندگانند امام قشیری رحمة الله فرموده که هر چه برای خدا نیست
حشو است وآنچه ترا از خدای باز دارد سهو است و آنچه بنده را در آن خطی باشد

لهوست

لهو است وآنچه از خدا بود لغو است و حقیقت آنست که لغو چیزی را گویند
از اقوال و افعال که بکار نیاید وَالَّذِينَ هُمْ وآن کسان که ایشان
لِلزَّكَاةِ مر زکوة واجب را از مال خود فَاعِلُونَ ادا کنندگانند
و گفته اند زکوة فطر را یا صدقات تطوع را وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ
وآنان که ایشان فرجهای خود را از حرام حَافِظُونَ نگاه
دارندگانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر از زنان خود أَوْ مَا
مَلَكَتْ یا از آن که مالک شده است ایشان را أَيْمَانُهُمْ دستهای
ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که نگاهدارندگان
فروج غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده شده نیستند بر ایشان بشرط
آنکه در حیض و نفاس و روزه احرام نباشند و غیر مانعی بهیچ روی
نشاید فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که جوید برای مباشرت وَرَاءَ ذَٰلِكَ
غیر از زنان و کنیزکان خود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه جویندگان
هُمُ الْعَادُونَ ایشان در گذرانندگانند از حلال بحرام
یا کاملند در ستمکاری و آنکه استمناع بید میکند هم ازین گروه است
وَالَّذِينَ هُمْ وآنان که ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای
خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته اند از امانات و ودایع
خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت

گفته شد
و در غیر این دو صفت
استماع

وَعَهْدِهِمْ و مر عهدها را که با خلق و حق نهند نه رَاعُونَ رعایت
کنندگانند یعنی نگاه داشت آن قیام مینمایند وَالَّذِينَ هُمْ
و آنان که ایشان عَلَىٰ صَلَوٰتِهِمْ بر نمازهای خویش يُحَافِظُونَ
محافظت می کنند یعنی بران مداومت نموده بشرایط و آداب آن
در اوقات آن ادا میفرمایند و ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف
که موجب فلاح مومنان است اشارت است بتعظیم شان نماز را
أُولَٰئِكَ آن گروه مومنان که جامع این شش صفت اند هُمُ
الْوَارِثُونَ ایشانند وارثان یعنی سزاوار انکه اسم وراثت
بر ایشان اطلاق توان کرد الَّذِينَ انان که از روی استحقاق
يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ میراث برند فردوس را که بلند ترین درجات
بهشت است و گویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند چه هر یک
از مومنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلی است منازل مومنان
از دوزخ اضافت منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از
بهشت بر منزل مومنان افزایند و در زاد المسیر آورده که بهشت را
بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشان را اگر ایمان آوردندی بدیشان
بنمایند تا حسرت ایشان زیادت گردد و نظر از دور در جانان
بدان مانند که کافران را بهشت از دور بنمایند کان سوز دیگر باشد

هُمْ ایشان که وارثان فردوس اند فِيهَا در بهشت خَالِدُونَ جاوید
مانندگانند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم
آدم را مِن سُلَالَةٍ از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده مِّن
طِينٍ از گل یا بیافریدیم آدمیان را از زمینی که بیرون آمده از گل که
آدم است علیه السلام ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم
نسل او را یعنی آفریدیم او را از نطفه و بر تغیر ثانی ساختیم جوهر بیرون
آمده را نطفه جای گرفته فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ در قرارگاه استوار
یعنی رحم و چهل روز او را سپید نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ
پس گردانیدیم نطفه سپید را عَلَقَةً پاره خون بسته چهل روز دیگر
فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ پس ساختیم آن خون را مُضْغَةً آن مقدار
گوشت که یکبار بخایند گوشت بی استخوان چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ
پس ساختیم آن گوشت را عِظَامًا استخوان تا آن که محکم گردانیدیم آنرا
بعد از اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ پس پوشیدیم استخوانها را لَحْمًا
گوشتی یعنی برو بپاییدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار
و عضلات برو ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ پس آفریدیم او را خَلْقًا
آخَرَ آفریدن دیگر در بطن ام یعنی روح در و دمیدیم تا زنده شد
بعد از ان که مرده بود یا بعد از خروج او را موی و دندان دادیم

آدمیان
از زمین
و بر تغیر ثانی ساختیم
بعد از خروج

۶۰

و راه پستان بروی بگشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیده
بغذا ایایی گوناگون تربیت دادیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد
قلم تکلیف بروی جاری کردیم و در مراتب شباب و کهولت و شیخوخیت
بگذرانیدیم **فَتَبَارَكَ اللّٰهُ** پس بزرگست خدای **أَحْسَنُ**
الْخَالِقِينَ نیکو نگارنده تر نگارندگان هست ای عزیز حق سبحانه و
عرش و کرسی و لوح و قلم و نجوم و سموات و ارضین بیافریده و ذات
مقدس را برین نوع ثنا که بعد از آفرینش انسان فرموده نفرموده
و این دلیل تفضیل و تکریم ایشانست **نظم** بر ورق روی تو لطف
خدای ۔ آیت حسنست که تحریر کرده وفی المثنوی المعنوی ای رخ
چون زهره ات شمس الضحی ای گدای رنگ تو گلگونها تاج کرمناست
بر فرق سرت طوق اعطیناکست آویز برت هیچ گو منا شنید این آسمان
کو شنید این آدمی پر غمان احسن التقویم در والتین بخوان که که این
گوهرست ای بحر جان گر کویم قیمت آن ممتنع من بسوزم هم بسوزد
مستمع بعضی از اهل وجد گویند که چون در آیت احوال بنی آدم
و ترقی از مقامی بمقامی بیان فرمود و دانست که او را زبانی که
بادای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در
ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نموده گفت فتبارک الله

بطعام

ان آن هست

احسن

أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ **ثُمَّ إِنَّكُمْ** پس بدرستی شما **بَعْدَ ذٰلِكَ** بعد از آنچه
ذکر کردیم از آفرینش شما **لَمَيِّتُونَ** هر آیینه مردگانید یعنی آل حال شما
بمرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهید چشید **ثُمَّ**
إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما **يَوْمَ الْقِيٰمَةِ** روز رستخیز **تُبْعَثُونَ**
برانگیخته شوید برای محاسبه و مجازات **وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ**
و بدرستی که آفریدیم زبر سر شما **سَبْعَ طَرَائِقَ** هفت آسمان طبقه
بالای طبقه یا هر طبقه از آن راهی از راههای فرشتگان **وَمَا**
كُنَّا و نیستیم ما **عَنِ الْخَلْقِ** ازین مخلوق که آسمانست **غَافِلِينَ**
بیخبر که امر او را مهمل گذاریم بلکه او را تا وقتی معلوم از خلل نگاه میداریم
یا از جمیع آفریدگان غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شرک ایشان
مطلعیم **وَأَنْزَلْنَا** و فرو فرستادیم **مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** از
آسمان آبی **بِقَدَرٍ** باندازه که صلاح کار بندگان در آن دانستیم
فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین
در بنان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که حق سبحانه پنج جوی
آب را از یک چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده
از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر بلخ ست
و فرات و دجله که نهرین عراق اند و نیل که نهر مصرست و آنهارا او دیعت

و نفع و ضرر

جویهای عالم
و انهار را

بجبال داده و بقدر مصلحت جهة منافع خلق جاری می کرداند و این
که میفرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَاِنَّا و بدرستی که ما
عَلٰی ذَهَابٍۭ بِهٖ بر بردن آن آب از اهل ساختن لَقٰدِرُوْنَ
توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم و گفته اند که بعد از خروج
یاجوج و ماجوج جبرئیل علیه السلام فرود آید و قرآن و حجر الاسود
و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و انهار جمله را بآسمان برد و بعد از آن
بروی زمین هیچ خیر و برکت نماند فَاَنْشَاْنَا پس بیافریدیم لَكُمْ بِهٖ
برای شما بسبب این آب جَنّٰتٍ بوستانها مِّنْ نَّخِيْلٍ از خرما بنان
وَّاَعْنَابٍ و از تاکستان و تخصیص این دو درخت جهت اختصاص
اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگور است و نخل و عنب در زمین حجاز
از همه دیار عرب بیشتر می باشد لَكُمْ فِيْهَا شما را درین بوستانها
فَوَاكِهُ كَثِيْرَةٌ میوه های بسیار است غیر تمر و عنب وَّمِنْهَا و از آن
بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن تَاْكُلُوْنَ می خورید یا ما لابد
معیشت از آن حاصل می کنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و دیگر بیافریدیم
برای شما درختی که بیرون می آید مِنْ طُوْرِ سَيْنَآءَ از کوه
کوه سینا که جبل موسی علیه السلام میان مصر و ایله و گویند اول درختی که
بعد از طوفان برست این درخت بود یعنی زیتون تَنْۢبُتُ

سینا

بالدهن

بِالدُّهْنِ میروید با روغن وَصِبْغٍ و نان خورشی لِّلْاٰكِلِيْنَ
مر خورندگان را یعنی درخت زیتون میروید بچیزی که جامع است دهنیت
و صبغیت را هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم از آن نان خورش
توان ساخت وَاِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِى الْاَنْعَامِ
در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار گیرید
و بر قدرت الهی استدلال نمائید نُسْقِيْكُمْ می آشامانیم شما را
مِّمَّا فِيْ بُطُوْنِهَا از آنچه در شکم ایشان است یعنی شیر خالص وَلَكُمْ
فِيْهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيْرَةٌ سودهای
بسیار که بعضی را سوار می شوید و برخی را بار می کنید و از بعضی نتاج
می ستانید و از پشم و موی ایشان بهره می گیرید وَمِنْهَا تَاْكُلُوْنَ
و از ایشان می خورید یعنی از گوشت ایشان تناول مینمائید یا از ایشان
و بسبب ایشان روزی می خورید وَعَلَيْهَا و بر آنها یعنی بر شتران از ایشان
در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در تری تُحْمَلُوْنَ برداشته
می شوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی می برند
وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو نُوْحًا اِلٰى
قَوْمِهٖ نوح را بسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت در وی
دعوت يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای گروه من پرستش کنید

خدایرا

مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ نیست شمارا معبودی که مستحق عبادت باشد
غَیْرُهُ بجز وی اَفَلَا تَتَّقُوْنَ آیا نمی‌ترسید از عذاب وی یعنی بترسید
و بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا
پس گفتند گروه بزرگان آنانکه نگرویدند مِنْ قَوْمِهٖ از گروه
وی مر درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر و اصاغر را بدین دعوت قوم
نوح علی نبینا و علیه السلام مایل دیدند ایشانرا تنفیر نموده گفتند
مَا هٰذَا نیست این کس که میخواند بتوحید اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی
مِثْلُكُمْ مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن یُرِیْدُ اَنْ
یَّتَفَضَّلَ می‌خواهد که افزونی جوید عَلَیْكُمْ بر شما و مهتر گردد و شمارا
محکوم خود سازد وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ واگر خدای خواستی که رسولی به بنی آدم متبوع
فرستد لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را تا مرسل از مرسل الیه
متمیز بودی مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا ما نشنودیم این را که آدمی رسول خدای تواند ص
بود یعنی کلفان فِیْ اٰبَآئِنَا الْاَوَّلِیْنَ در میان پدران ما که نخست بوده اند
واین سخن را از فرط عناد می‌گفتند با میان ایشان و ادریس علیه السلام
مدت مدید گذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم علیه السلام
پیغمبری بوده اِنْ هُوَ نیست نوح اِلَّا رَجُلٌ بِهٖ جِنَّةٌ مگر مردی که در و
دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد

فتربصوا

فَتَرَبَّصُوْا پس انتظار برید وی را و چشم دارید حَتّٰی حِیْنٍ تا هنگامی از
زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم یا از جنون
بهوش آید و ترک گفتن این سخنان نموده پی کار خود گیرد قَالَ گفت نوح
علیه السلام یعنی بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات
فرمود که رَبِّ انْصُرْنِیْ ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من
بکش از ایشان بِمَا كَذَّبُوْنِ بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فَاَوْحَیْنَآ اِلَیْهِ
پس ما وحی کردیم بنوح علیه السلام اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ آن که بساز کشتی ما
بِاَعْیُنِنَا بنگاه داشت ما یعنی ترا محافظت نماییم که خطا نکنی وَوَحْیِنَا
و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه سازی فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید
برای ایشان وقت اَمْرُنَا فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما وَفَارَ
التَّنُّوْرُ و بجوشد تنور یعنی بوقتی که زن تو نان می‌پزد از میان
آتش آب برآید فَاسْلُكْ فِیْهَا پس در آر تو در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَیْنِ
از هر دو صنف حیوانات که جفت یکدیگر اند اثْنَیْنِ دو تا یعنی نری
و ماده و در تیسیر گوید که در کشتی در نیاورد مگر آنها را که میزایند و بیضه
می‌نهند وَاَهْلَكَ و دیگر در آر در کشتی کسان خود را از اهل بیت
و مومنان اِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آن را که پیشی گرفته است عَلَیْهِ الْقَوْلُ
بر وی قولی ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ

از کسان قوم او که پسر و کنعان او بود و لا تخاطبنی و خطاب مکن با من یعنی دعای

مغفرهای فی الذین ظلموا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک انهم

مغرقون بدرستی که ایشان غرق شده کانند پس تا که فاذا استویت انت

پس چون بوقت ظهور عذاب برآمدی تو و من معک و هر که با تست

علی الفلک بر کشتی و راست بنشستی فقل الحمد لله پس بگو همه ستایشها

مر خدایرا الذی نجنا آن که نجات داد ما را من القوم الظالمین

از جفای ستمکاران یعنی مشرکان و قل و بگو در وقت نشستن در

کشتی رب انزلنی ای پروردگار من فرود آر مرا منزلا مبا

رکا منزلی که با برکت که سبب سلامت و نجات مومنان است و حفص منزلا

می خواند و مصدر میمی میداند یعنی فرود آر فرود آوردنی و انت

خیر المنزلین و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارکه

قولی آن است که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر

آن است که در وقت دخول و خروج این دعا فرموده سلمی از ابن عطا

روح الله روحها نقل می کند که منزل مبارک آن منزل است که در و

از هوای نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و قرب محال قدس

نازل شد هر کجا پرتو جمال انوار پیشتر برکت آن منزل از همه منازل

افزون تر در منزلی که روزی یاری رسیده باشد باد رهای خاکش

داریم

داریم مرحبای ان فی ذلک بدرستی که در قصه نوح علیه السلام

و آنچه با قوم او کرده شد لایات هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را

و ان کنا و بدرستی که بودیم ما لمبتلین آزماینده مر آن قوم را و ابتلا

دهنده ببلای بزرگ یا امتحان کننده چه بند کان را بدین آیات تا حال

مصدقان و مکذبان ظاهر گردد ثم انشانا پس بیافریدیم من

بعدهم از پس قوم نوح قرنا آخرین گروهی دیگر یعنی قوم عاد

و گویند ثمود فارسلنا فیهم پس فرستادیم در میان ایشان رسولا

منهم پیغمبری از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتیم

مر آن قوم را بزبان رسول ایشان ان اعبدوا الله که بپرستید

خدای را ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ خدای که استحقاق

پرستش داشته باشد مگر وی افلا تتقون آیا پرهیز نمی کنید از عذاب

او یعنی پرهیزید از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید و قال

الملا و گفتند گروه بزرگان من قومه از قوم آن رسول

الذین کفروا آنان که بگرویدند و کذبوا بلقاء

الاخرة و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی بعث و حشر

ایمان نیاوردند و اترفنهم و نعمت داده بودیم ایشان را

فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیی بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند

از ایشان که قوم نو انه یعنی یکی پسر نو کنعان نام و یکی زن نو و اعله نام کافر بود ند

گروه

بضم میم و فتح زا

سهل

منازل

بعضی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و نعم گذرانیده بودند
بعضی را که ما هذا نیست این رسول که بحق دعوت می کند الا بشر
مثلکم مگر آدمی مثل شما در صفات و احوال بشریت یاکل می خورد
مما تاکلون منه از آنچه شما می خورید ویشرب و می آشامد
مما تشربون از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاجست مانند شما
اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملایکه بودی نخوردی و نیاشامیدی
ولئن اطعتم و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی بشرا مثلکم
آدمی را که مانند شماست انکم اذا بدرستی که شما آنگاه لخاسرون زیان — هر آینه
زده کانید که خود را مامور و متبوع مثل خود می سازید ایعدکم آیا — زدگان باشند
وعده می دهد شما را این پیغمبر انکم اذا متم بدرستی که شما چون بمیرید
و کهنه شوید وکنتم ترابا و باشید خاک وعظاما و استخوانی
چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی انکم بدرستی که شما مخرجون بیرون
آورده شدگانید از گورها زندگان هیهات هیهات چه دور است
و دور است لما توعدون آنچه وعده داده می شوید از بعث و جزا
یعنی هرگز نباشد ان هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا
مگر زندگانی ما در دنیا نموت می میریم ونحیی و زنده می شویم
یعنی یکی از ما می میرد و یکی می زید وما نحن و نیستیم ما بمبعوثین

برانگیختگان و زنده شدگان بعد از مرگ ان هو نیست هود یا صالح
علیهما السلام الا رجل افتری مگر مردی که بر می بندد علی الله
کذبا بر خدای دروغی و می گوید مرا فرستاده و اندیشما و شما را بعد از مرگ
زنده خواهند کرد وما نحن له و نیستیم ما مر این مرد را بمومنین گرویدگان
در آنچه خبر می دهد قال گفت پیغمبر بعد از استماع این قول و یاس او از ایمان — صبح
قوم رب انصرنی ای خدای من یاری کن بغالبیت دادن ایشان را
مغلوب گردان بعذاب بما کذبون بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند
قال گفت خدای عما قلیل از زمانی قلیل یعنی وقتی اندک و را
لیصبحن گردند کافران مکذبان نادمین پشیمانان از تکذیب خود
فاخذتهم الصیحة پس گرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل علیه السلام
فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت و بمردند جمعی که این قوم ثمود را — از مفسران گویند
گفته اند دلیل ایشان اینست که عذاب صیحه بثمود را بوده و آنان که گویند
قوم عاد بوده می گویند در سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه
نوح علیه السلام قصه عاد آورده و اینجا نیز همان قرینه مراد عاد است
و برین قول هر عذابی که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر
تقدیر بگرفت صیحه ایشان را بالحق بحکم قضایا و عده صادق یا
باستحقاق ایشان مر عذاب را فجعلنهم پس گردانیدیم ایشان را غثاء

چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک
که سیل باطراف افکند و سیاه کهنه گردد فَبُعْدًا پس دوری باد از رحمت
خدای لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران را ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس پیدا کردیم
مِنْ بَعْدِهِمْ پس از ایشان قُرُونًا آخَرِينَ قرنهای دیگر را یعنی
پیدا فرمودیم اهل قرنها را چون قوم لوط و شعیب علیهما السلام مَا تَسْبِقُ
پیشی نتوانست گرفت مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَهَا بر وقتی که جهت
عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و نه باز پس مانند
از آن ثُمَّ أَرْسَلْنَا پس فرستادیم رُسُلَنَا فرستادگان خود را تَتْرَى
پی در پی یعنی یکی در عقب دیگری كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً هرگاه که آمد گروهی
رَسُولُهَا پیغمبر آن گروه كَذَّبُوهُ تکذیب کردند او را و آنچه گفت از
توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و بتقلید پدران و لزوم
عادات ناپسندیده از تصدیق محروم ماندند فَأَتْبَعْنَا پس از پی در
آوردیم بَعْضَهُمْ بَعْضًا بعضی را و هلاک کردن بعضی یعنی هیچ کدام را
مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب گردانیدیم وَجَعَلْنَاهُمْ و ساختیم
ایشان را أَحَادِيثَ سخنان یعنی عبرت خلق کردیم که دایم عذاب ایشان را
یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند
که مردم افسانه وار می گویند و اگر سخن نیکو از ایشان بماندی بودی

گفت او

بزرکی

بزرگی گفته است شعر نفنی و تبقی عنک احدوثة فاجهد بان تحسن احدوثة
و در ترجمه آن فرموده اند بیت پس از تو این نگین چون افسانه خواهد ماند
در آن کوش که نیکو بماند افسانه فَبُعْدًا پس دوری باد از رحمت حق
لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که نمی گروند و تصدیق ایشان
نمی کنند ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى پس فرستادیم موسی را وَأَخَاهُ
هَارُونَ و برادر او هارون را بِآيَاتِنَا بمعجزهای و نشانهای ما
وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهة آنکه
اول معجزات موسی علیه السلام آن بود و چند معجزه دیگر چون فرو بردن
جادوها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی
داشت پس ما موسی و برادر او را علی نبینا و علیه السلام بمعجزات تسع
فرستادیم إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و قوم او و ایشان
پیغام ما رسانیدند فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند قوم قبط از ایمان و متابعت
پیغمبران وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ و بودند گروه گردن کشان
و چیره بر مردمان بقهر و غلبه فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ پس گفتند آیا ایمان
آوریم یعنی نیاریم و تصدیق نکنیم لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا مر دو آدمی را که مانند
ما اند در صفتهای بشریت وَقَوْمُهُمَا و حال آنکه گروه ایشان
یعنی قوم بنی اسرائیل لَنَا عَابِدُونَ ما را پرستندگانند یعنی در فرمان ما

احدوثه
بآیتنا
روشن
و دیدها
سرکشان

چون بندگان مر خواجگان را و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل
فرعون را می پرستیدند و او بره می پرستید یا گوساله فَكَذَّبُوهُمَا
پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون را فَكَانُوا پس گشتند
بسبب آن تکذیب مِنَ الْمُهْلَكِينَ از هلاک شدگان یعنی غرق
شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم مُوسَى
الْكِتَابَ موسی را توریت بعد از هلاک فرعون و قوم او لَعَلَّهُمْ شاید که
بنی اسرائیل برکت آن يَهْتَدُونَ راه یابند باحکام شریعت وَ
جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ و ساختیم قصه پسر مریم را یعنی عیسی وَأُمَّهُ
و مادر او را آيَةً حجتی بر قدرت ما یا هر یک را آیتی ساختیم بر استدلال
پسر را بآن که در مهد سخن گفت و مادر را باین که بی مساس بشری چنان پسری
بزاد وَآوَيْنَاهُمَا و جای دادیم مادر را و پسر را وقتی که از یهود فرار کردند
و باز آوردیم إِلَى رَبْوَةٍ بپشته از زمین بیت المقدس یا دمشق
یا رمله یا فلسطین یا مصر و ربوه موضعی بود ذَاتِ قَرَارٍ خداوند
قرار یعنی مستقری که بر وا آرام توان گرفت وَمَعِينٍ و خداوند آبی
ظاهر در کشف فا ابو هریره رضی الله عنه نقل می کند که ملازم
گیرید این رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدای در قرآن
یاد کرده آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده

گفت

سال

سال در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی علیه السلام از بهای ریسمانی
بود که مادرش می رشت و میفروخت يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب است
با عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید که كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ
بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا و بکنید
کارهای پسندیده در قوت القلوب می گوید که اکل طیب را بر عمل صالح
مقدم داشت زیرا که این نتیجه آنست که حضرت شیخ الاسلام قدس
سره فرموده که لقمه تخم است و عمل بر هر چند تخم پاک تر برش بهتر در منابع
آورده که هر غذائی که شرع آنرا حلال دارد حکم عدالت و استقامت
شرع که میزان وحدت است در وی سرایت کرده پس هر که آن را
تناول نماید اثر عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همره است در نفس و همه اعضا
پیدا آید و حینئذ در ادای عبادت نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم
و قلوبهم الی ذکر الله اشارت است بدین و هر چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه
حلیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن
غذاست و اگر چه یک لقمه باشد همراه بود و حینئذ حکم انحراف آن
غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب
مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله
طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده دست و دل

او نتیجه است

عفاف

از زمزم وکوثر بشوی وآب سرچشمهٔ تقوی بجوی لقمه که در اصل
نباشد حلال زو فتد مرد کمر در ضلال قطرهٔ باران تو چون صاف
نیست گوهر دریای تو شفاف نیست وگفته اند یا ایها الرسل خطاب
با جمیع انبیا نه در یک نحو چه ایشان در ازمنهٔ مختلفه بوده اند بلکه بآن
معنی که هر یک ازیشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس
همه در تحت این خطاب داخل باشند وبعضی بر آنند که خطاب بحضرت
رسالت است صلی الله علیه وسلم واو را بنام همه پیغمبران خوانده زیرا که
سید همه امت وذات معلای او جامع فضایل وکمالاتی که با همه
بوده وقد جمع الله فیک المفاخرا آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
ودر موضح فرموده که خطاب با آنحضرت می فرماید که امت عالی همت
خود را بگوی که حلال خورید وعمل صالح کنید انی بدرستی که من
بما تعملون بآنچه شما می کنید علیم دانا ام وان هذه
امتکم وبدرستی که این است ملت شما ای رسل امة واحدة
ملت یگانه در عقاید واصول شرایع یا جماعتی شمای محمد جماعت
متحد اند متفق بر ایمان وتوحید وانا ربکم ومن آفریدگار
شما ام فاتقون پس بترسید از من در مخالفت کلمه فتقطعوا
پس ببریدند وساختند اهل کتاب امرهم بینهم کار دین خود را

درمیان یکدیگر

[illegible]

درمیان یک دیگر زبرا بپارها یعنی گروه گروه شده واختلاف کردند
کل حزب هر گروهی از ایشان بما لدیهم بآنچه نزدیک
ایشان است از دین فرحون شادان ونازان اند واعتقاد کرده که
حق آن است فذرهم پس بگذار ای محمد کافران مکه را فی غمرتهم
در گرداب غفلت وضلالت ایشان حتی حین تا هنگامی که کشته
شوند یا بمیرند ایحسبون آیا می پندارند مشرکان مکه انما نمدهم
آنچه عطا می کنیم ایشان را ومددکاری میکنیم به بآن چیز من
مال وبنین از مال وپسران نسارع لهم می شتابیم برای
ایشان بآن چیز فی الخیرات در نیکوییها یعنی گمان می برند که امداد
ما ایشان را بمال وفرزند بجهت اظهار از ما برای ایشان در نیکویی واعمال ایشان را
استحقاق آن هست که ما پاداش آن با ایشان نیکویی کنیم بل نه چنین است
که می پندارند بلکه لا یشعرون نمیدانند که این امداد استدراجست
نه مسارعت در خیر ان الذین هم بدرستی که آنانکه ایشان من
خشیة ربهم از عذاب آفریدگار خود مشفقون ترسانند عذاب
او را خشیت گفت چه آن سبب این است والذین هم وآنانکه ایشان
بربهم بخداوند خود لا یشرکون شرک نمی آرند نه شرک جلی ونه شرک
خفی والذین یؤتون وآنانکه می دهند ما آتوا آنچه می دهند

٩
والذین هم بآیات ربهم
وآنان که ایشان بآیات پروردگار
خود که قرآن است یا دلایل قدرت
یؤمنون می گروند ١٢

از صدقات و زکوة توسل می‌نمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات
وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ و دلهای ایشان ترسانست که ناگاه خیر
ایشان مردود و نکرده و می‌دانند که أَنَّهُمْ آنکه ایشان إِلَىٰ رَبِّهِمْ
بپروردگار خود رَاجِعُونَ باز گردانندگانند أُولَٰئِكَ آن گروه
که بدین صفت موصوفند يُسَارِعُونَ می‌شتابند فِي الْخَيْرَاتِ
در نیکوئیها طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کما قال الله
تعالی فآتیهم الله ثواب الدنیا وَهُمْ لَهَا و ایشان بسوی آخرت
سَابِقُونَ پیشی گیرندگانند یا سابق‌اند بر همه مردمان بوفور طاعت
یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمی‌کنیم
هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت وَلَدَيْنَا
كِتَابٌ و نزدیک ما کتابیست یعنی لوح محفوظ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن
گوید براستی یعنی مخالف واقع درو نوشته نیست یا نزد ماست نامه
اعمال هر کسی گواهی دهد بر کردار هر کس وَهُمْ و ایشان که عاملانند لَا
يُظْلَمُونَ ستم دیده نخواهند شد بافزونی عقاب و نقصان ثواب
بَلْ قُلُوبُهُمْ بلکه دلهای کفره فِي غَمْرَةٍ در غفلت و حیرتست
مِنْ هَٰذَا از این سخن که گفته شد یا از کتاب یا از قرآن وَلَهُمْ أَعْمَالٌ
و مر ایشان راست عملهای ناپاک و خطاها مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ بجز این

برستینکه

بجزای خطار

بجز این خطای عظیم که بر آنند یعنی شرک مراد آنست که غیر این شرک
گناهان دیگر هست که هُمْ لَهَا ایشان مر آن را عَامِلُونَ کنندگانند
بحسب حکم قضا و ارادة و قضا به و ایشان در غفلت و معصیت باشند
حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا تا وقتی که بگیریم مُتْرَفِيهِمْ متنعمان ایشان را
بِالْعَذَابِ بعذاب جوع یا قتل إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ آنگاه
ایشان فریاد و زاری کنند و استغاثه کنند و ما گوئیم لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ
فریاد مکنید امروز جمع فریاد رسی مدارید إِنَّكُمْ مِنَّا بدرستی که شما از جهت
لَا تُنْصَرُونَ یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید
گشت قَدْ كَانَتْ آيَاتِي بدرستی که هست آیتهای من یعنی قرآن
که هر وقت تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده می‌شود بر شما فَكُنْتُمْ پس بودید
که از شنیدن آن عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود تَنْكِصُونَ
باز می‌گردید یعنی بقهقری رجوع می‌کنید و کلام من نمی‌شنوید مُسْتَكْبِرِينَ
در حالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم می‌نمائید بِهِ بحرم مکه و
می‌گوئید ما اهل حرمیم یا استکبار بتکذیب قرآن سَامِرًا حدیث کنندگان
در شب تَهْجُرُونَ هذیان می‌گوئید یا می‌گذارید قرآن را یا پیغمبر را
یا خانه را که در حوالی او افسانه می‌گوئید و می‌نازید و طواف نمی‌کنید
أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا تفکر نمی‌کنند در قرآن تا باعجاز لفظ

وضوح معنی بدانند که کلام حق است أَمْ جَاءَهُم آیا آمد بایشان
از کتاب و رسول مَا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ
به پدران پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی
همچنانچه نوح و ابراهیم را علیهما السلام به پدران ایشان فرستادیم
همچنین محمد را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند کما قال الله تعالی
لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا یا نشناختند رَسُولَهُمْ
پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مودت و نیکوخوئی
و کمال علم با وجود عدم تعلم فَهُمْ لَهُ پس ایشان مر اورا مُنكِرُونَ
منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آنست که نمی شناسند حضرت
پیغمبر را یا انکار کنند و گویند که بیگانه ایست ما حقیقت حال او را نمی دانیم
أَمْ يَقُولُونَ یا می گویند بِهِ جِنَّةٌ در وی دیوانگی است که از سخن او
حساب ندارد بَلْ نه چنین است که ایشان می گویند بلکه جَاءَهُم آمد محمد بایشان
بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآن است وَ
أَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر حق را ناخواهانند
که مخالف طبع و آرزوی ایشان است و چندان اکثر برای آن است که بعضی کفار
از ننگ توبیخ مردم نمی گرویدند نه از کراهت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اگر پیروی
کردی حق سبحانه أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای کافران را در وجود آلهه شتی

و درست و حکم

یعنی اگر

یعنی اگر بغرض خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُ هر آینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین وَمَن
فِيهِنَّ و هر که در آسمان و زمین است از ملایکه و انس و جن و جز آن
چنانکه در آیه کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا گذشت و گفته اند مراد
از دین اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب
شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه و
هلاک شدندی بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ بلکه آوردیم بدیشان
کتابی که وعظ ایشان است یا ذکر عزت و صیت شرف ایشان در آنست
فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی
خود در دین و آخرت آنست مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند أَمْ
تَسْأَلُهُمْ یا آن که تو می خواهی از ایشان برادای رسالت خَرْجًا
مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند در رسالت فَخَرَاجُ
رَبِّكَ پس مزد پروردگار تو که روزی دنیی و ثواب عقبی است خَيْرٌ بهتر است
ترا از مزد ایشان وَهُوَ و خدای تعالی خَيْرُ الرَّازِقِينَ
بهترین روزی رسانان است وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ و بدرستی که تو
می خوانی ایشان را بی مزدی إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براه راست
که دین اسلام است وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و بدرستی که آنان که

و هرچه

دراستی

می کردند بالآخرة بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن عن
الصراط از ان راه راست لناکبون کردندکانند و میل کنندگان
به بیابان گمراهی ولو رحمناهم واگر ما بخشاییم بریشان وکشفنا
و برداریم ما بهم آنچه بدیشان واقعست من ضر از سختی یعنی قحط
که بریشان غلبه کرده للجّوا هر آینه ستیزندگی کنند فی طغیانهم در
سرکشی خود یعمهون سرگشته می مانند و تردد می نمایند یعنی اگر بلا از ایشان
دفع کنیم همچنان از روی ستیزه و عناد بر کفر و تکذیب ثابت خواهند خواهد بود
سه ستیزنده کی کار دیو بود داشت ستیزنده را دشمنی با خود داشت آورده اند
که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا
شدند ابو سفیان بمدینه آمده با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
گفت نه تو که گمان می بری که رحمة للعالمینی و اهل مکه بزحمت دعای تو در
مانده اند پدران را بشمشیر کشتی و فرزندان را با آتش گرسنگی بسوختی حق سبحانه
آیت فرستاد که ولقد اخذناهم بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را
بالعذاب بعذاب قتل روز بدر فما استکانوا پس فروتنی
نکردند لربهم مر پروردگار خود را وما یتضرعون و تضرع و زاری
نمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند حتی اذا فتحنا
تا چون بگشادیم علیهم بریشان بابا دری ذا عذاب شدید

خداوند

خداوند عذاب سخت که آن جوعست و شدت آن از قتل و اسیر بیشترست اذا هم
انجا ایشان فیه دران عذاب مبلسون نا امیدان و فرو ماندگان و اندوه
ناکان و سرگردانانند تا حدی که اغنیای ایشان از تو طلب عاطفت و مرحمت
می نمایند وهو الذی انشأ و اوست آنکه بیافرید و پیدا کرد
لکم السمع برای شما گوش را تا می شنوید بدان شنودنیها والابصار
و دیدها را تا می بینید بآن دیدنیها والافئدة و دلها را تا فکر
کنید در آن و استدلال نمایید و مسموعات از مبصرات بر قدرت
فاطر مبدعات و شما قلیلا ما تشکرون اندکی را شکر می گذارید
عمده چه عمده در شکر گذاری آنست که استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه
مؤدی بشناخت خالق آن باشد وهو الذی ذرأکم و اوست
آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فی الارض در زمین والیه
تحشرون و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از
تفرق اجزا و تغضن وهو الذی یحیی و اوست آنکه
زنده می گرداند ویمیت و میمیراند وله اختلاف اللیل
والنهار و مر او راست یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز از دیاد
و انتقاص و تعاقب ایشان مر یک دیگر را افلا تعقلون آیا تعقل
نمی کنید که قدرت ما همه کاینات را از عدم بوجود آورد و بعث نیز

چه نا همه

از انجمله است که بر جمعی را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار آن
می کنند کفار مکه تعقل نکردند بَلْ قَالُوا بلکه گفتند بی تدبر و تفکر
مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنانکه گفته بودند از کفار پیشین قَالُوا
گفتند ءَإِذَا مِتْنَا ایا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک
وَعِظَامًا و استخوان خاک کهنه ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ایا برانگیخته شدگان
شویم استفهام بر سبیل انکار است و تکرار از برای تاکید آن یعنی چون خاک
گردیم حشر و بعث چگونه بما راه یابد لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ هر آیینه وعده داده شدیم
ما وَآبَاؤُنَا و پدران ما هَٰذَا این سخن را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد صلی الله
علیه وسلم یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف کردند و این
وعده راست نیست إِنْ هَٰذَا نیست این قول إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند و گذاشته
قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم این منکران را که بگویید لِمَنِ الْأَرْضُ
مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا و انکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک
و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب دهید مرا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که می دانید سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند در جواب تو که زمین و آنچه
در ویست لِلَّهِ مر خدای راست مشرکان مکه معترف بودند با آنکه آفریدگار
زمین و اهل وی الله است پس چون پیغمبر را چنین جوابی دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

بگو ا

بگو ایا پند نمی گیرید و در نمی یابید که کسی او لا قادر باشد بر آفریدن اهل زمین
ثانیا نیز از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ بگو دیگر باره که
مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفت گانه
با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیات غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است سَيَقُولُونَ
زود باشد که گویند آسمانهای هفت و عرش عظیم لِلَّهِ مر خدای راست
و رب همه اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمی کنید از شرک
بنسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات او را شریک می سازید قُلْ مَنْ
بِيَدِهِ بگو کیست آن که بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست مَلَكُوتُ
كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزی و در موضح می گوید مضرت و منفعت اشیا
یا خزاین او وَهُوَ يُجِيرُ و او زینهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد
و ایمن کرداند از عذاب خود هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و او
زینهار داده نشود یعنی کسی نمی تواند که کسی را از عذاب او ایمن کرداند
و در پناه آرد و زینهار کسی دهد جواب گویید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر
هستید که بدانید سَيَقُولُونَ زود بود که گویند این صفات که تو گفتی
لِلَّهِ مر خدای راست که مالک ملکوت و مجیر بندگان است قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ
بگو پس از کجا فریب یافته می شوید و چگونه از راه حق برمی گردید و با وجود ظهور

بور توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته کجا می روید
سه ای کوی نفس و هوا می روی • راه نه این است خطا می روی • راه روان زان
ره دیگر روند • پس تو بدین راه کجا می روی • منزل مقصود در ان جانب است
پس تو ازین سوی کجا می روی بَلْ اَتَيْنٰهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان بگی
راستی را از توحید و وعده حشر و نشر وَاِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ
و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در آن که تکذیب این قول می کنند
یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک باری تعالی مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ
وَّلَدٍ فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی وَمَا كَانَ مَعَهٗ
و نیست با او مِنْ اِلٰهٍ هیچ خدایی که در الوهیت شریک او بوده
چه اگر او را شریک باشد در خدایی و خدای باید که آفریننده بود
پس هر آینه شریک او را مخلوقی چند باشد اِذًا آنهنگام لَذَهَبَ
كُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ برده هر خدایی آن را که آفریده او بود در ان مستقل مستقبل
و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد
مخلوق این خدای از مخلوق آن دیگر و مشاهده نمی کند که میان
جمع مخلوقات علامت بشریت است پس ثابت شد که با او هیچ
خدایی نیست وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ • دیگر اگر با او خدایی بودی و
چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از ملک این ممتاز

شدی

شدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه
از حال ملوک دنیا معلوم است وَلَعَلَا و هر آینه برتر جستندی و غلبه
خواستندی بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ برخی از آن بر برخی و با جماع
و استقرا معلوم شد که این تجارب تنازع واقع نیست پس او را
شریک نبود سُبْحٰنَ اللّٰهِ پاک است خدای عَمَّا يَصِفُوْنَ
از آنچه صفت می کنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عٰلِمِ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ او است دانای پوشیده و آشکار فَتَعٰلٰى
پس بزرگست و برتر است عَمَّا يُشْرِكُوْنَ از آنچه شریک میکنند برای او
پس دلخوشی حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم از انزال عذاب مشرکان
خبر می دهد و می فرماید که قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم بطریق دعا
رَّبِّ اِمَّا تُرِيَنِّيْ ای پروردگار من اگر بنمایی مرا و بی شبهه بمن
بنمایی مَا يُوْعَدُوْنَ آنچه وعده داده شده اند کافران از
عذاب دینی و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِيْ ای آفریدگار من
پس مدار مرا فِى الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ در گروه ستمکاران یعنی مرا قرین در عذاب
ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و شکست نفس است تنبیه بر آن که شومی
ظلم می تواند که به بیگناهان نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرک است وَاِنَّا برسانند
و بدرستی که ما خداوندیم عَلٰۤى اَنْ نُّرِيَكَ بر آن که بنماییم بتو مَا نَعِدُهُمْ

انچه وعده داده ایم ایشانرا از عقوبت لَقَادِرُونَ هرآئینه توانایم
اما نا چیزی که دران سیر ورد بسبب آنست که بعضی ازیشان یا اعقاب
ایشان ایمان خواهند آورد اِدْفَعْ بِالَّتِیْ دفع کن بخصلتی که بهر حال
هِیَ اَحْسَنُ آن نیکوترست السَّیِّئَةَ بدی حضرت عزت حبیب خودرا
از مکارم اخلاق باتم واکمل واشرف واجمل آن می فرماید و می گوید دفع
کن بانچه نیکوترست بدی را یعنی بعفو و رحمت از گناه مجرمان در گذر
بر وجهی که دهنی در دین نبود یاد و کن جهل سفهارا ازیشان بحلم خود یا بار
دار مردم را از معاصی بامر فرمودن باطاعت یا رفع کن شرک شرک را
بکلمه توحید یا بجوسار منکر را بامر معروف و امام قشیری رحمه الله فرموده
که دفع کن جفارا بوفا یا اشارت نفس را به بشارت قلب یا ظلمت خلایق
بنور حقایق یا بحظوظ خودرا بحقوق خدای یا طی کن تیه حوادث را
بقدم سلوک در طریق معرفت قدم ۞ چو طی گشت تیه حوادث از انجا بملک
قدم ران بیک حمله محمل ۞ وان قلزم نور شو غوطه زن ۞ فرو شوی از
خویشتن ظلمت ظل ۞ یکی خوان یکی دان یکی گوی یکی جوی ۞ سوی الله والله
زورست و باطل نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا یَصِفُوْنَ بانچه
وصف می کنند ترا از شعر و سحر یا بانچه در صفت ما می گویند از اتخاذ
اولاد و شرکا وَقُلْ رَبِّ و بگوی ای پروردگار من اَعُوْذُبِكَ پناه می گیرم بتو

من همزات الشیاطین

سستی

مِنْ هَمَزٰتِ الشَّیٰطِیْنِ از وسوسه های دیوان که داعی اند بضلالت
و معصیت انبیا از در انداختن ایشان مردمان را بطریق غرور در مهالک
و مهاوی وَاَعُوْذُبِكَ رَبِّ و پناه می آرم بتو ای آفریدگار
من اَنْ یَّحْضُرُوْنِ ازان که حاضر شوند نزد من بوقت صلوٰة
یا زمان تلاوت یا ازان که گرد من گردند در همه احوال یا ایذا کنند مرا رنج
رسانند حَتّٰی اِذَا جَآءَ متعلق است بیصفون یعنی کفار مرا و ترا
پیوسته ببدی وصف می کنند تا وقتی که بیاید اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
یکی ازیشان را مرگ و بگمراهی خود دانا گردد و مرگ را معاینه بیند و آثار
عذاب مشاهده کند قَالَ گوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُوْنِ
ای آفریدگار من باز گردانید مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطبست
و امام ثعلبی با جمعی از مفسران برانند که خطاب با ملک الموت و اعوان
اوست اول بکلمه رب استغاثه می نمایند بخدای و بکلمه ارجعون رجوع
مینمایند بملایکه که باز گردانید مرا لَعَلِّیْۤ اَعْمَلُ شاید من بکنم صَالِحًا
عملی شایسته فِیْمَا تَرَكْتُ در آن چیز که بگذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان
آرم و دران عمل صالح کنم كَلَّا ردست از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز
گردانند اِنَّهَا بدرستی که آن درخواست او كَلِمَةٌ سخنی است که بواسطه غلبه
حسرت بر و هُوَ قَآئِلُهَا او گوینده آنست وَمِنْ وَّرَآئِهِمْ

و هر که را

واز پیش مشرکان برزخ مانعیست میان رجعت ایشان یعنی قبر
که در وخواهند بود الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند
ازان فاذا نفخ پس چون دمیده شود در صور فی الصور در صور
یعنی نفخهٔ ثانیه یا ثالثه که نفخهٔ احیاست وقیامت قایم گردد فلا انساب
بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان یومئذ دران روز یعنی علاقهٔ
نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی بر کسی خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه
وامه وابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت می‌کنند فردا سبب نفع نشود
چه دران روز نسب صحیح باید نه نسب صریح ان اکرمکم عند الله اتقیکم ولا
یتساءلون ونه پرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد از مشغولی
بکال خود واین قبل از محاسبه باشد وبعد ازان از حال یکدیگر پرسند قال الله
تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فمن ثقلت پس هر که گران آید موازینه ترازوهای او باعمال صالحه چون مؤمنان فاولئک
پس آن گروه هم المفلحون ایشان اند رستگاران ورسیدگان
بدرجات ومن خفت وهر که سبک باشد موازینه میزانهای
او بجهة آن که عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان ومنافقان فاولئک
الذین خسروا پس آن گروه آنانند که زیان کردند انفسهم
در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ عمر بباد غفلت بر دادند واستعدادات

حصول کمال را بطلب

حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس ومتابعت شهوات ضایع ساختند
وایشان فی جهنم در دوزخ خلدون جاوید مانندگانند
تلفح می سوزد وجوههم النار رویهای ایشان را آتش وهم
فیها وایشان در آتش کالحون ترش رویان یا از شدت احتراق
زشت رویان اند وابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در تفسیر این آیت روایت می‌کند که بریان سازد
روی کافر از آتش دوزخ پس برجهد لب زبرین او تا بمیان سر رسد
وفرو افتد لب زیرین او تا برسد بناف وی ودر موضح آورده که مسافت
میان شفتین او چهل ذراع بود حق سبحانه گوید ایشان را الم تکن
ایتی آیا نبود آیت های من یعنی قران که در دنیا تتلی علیکم
خوانده می‌شود بر شما فکنتم بها پس بودید که بدان تکذبون تکذیب
می‌کردید تا مستحق عقوبت شدید قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما
غلبت علینا غالب شد بر ما شقوتنا بدبختی ما یعنی شقاوتی که
بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ وبدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما
که موجب شقاوت است بر ما وکنا قوما وبودیم ما گروهی ضالین
گمراهان از طریق حق ربنا اخرجنا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را
منها از آتش دوزخ تا مدارک حال وتلافی کار خود کنیم فان عدنا

شراکت

شدید

پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فانا ظالمون پس بدرستی که ما ستمکاران
باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد قال گوید خدا
اخسئوا خاموش باشید فیها در دوزخ ولا تکلمون
و سخن مگوئید با من در خروج یا رفع عذاب که شما را بیرون نمی برم
یا عذاب از شما بر نمی دارم انه کان فریق بدرستی که بودند گروهی
من عبادی از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال
و خباب و امثال ایشان رضی الله عنهم که پیوسته یقولون ربنا
می گفتند ای آفریدگار ما آمنا گرویده ایم فاغفر لنا پس بیامرز ما را
وارحمنا و بخشش بر ما وانت خیر الراحمین و تو بهترین بخشندگانی
فاتخذتموهم پس گرفتید شما آن درویشان را سخریا مسخره
یعنی کسی که با او سخریه کنند و افسوس دارند مراد آن است که با ایشان سخریه
می کردید حتی انسوکم تا وقتی که فراموش گردانیدند ایشان
یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت بر شما ذکری
یاد کرد من وکنتم منهم و بودید شما که از ایشان تضحکون
می خندید از روی تکبر و تعظم خود و تحقیر و تذلیل ایشان انی بدرستی که من
جزیتهم الیوم جزا میدهم ایشان را امروز بما صبروا
به آنچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما انهم هم الفائزون

انکه ایشانند

انکه ایشانند بدرستی که رسیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان
فوز است بمطلوب قال گوید خدای یا فرشته بامر او کافران را
که شما کم لبثتم چند درنگ کردید فی الارض در زمین کافران
از روی غفلت و طول امل می گفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیا و فانی
نخواهیم شد پس بطریق خطاب ایشان پرسند که چند درنگ داشتید عدد
سنین شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین
و مرده در قبر قالوا گویند لبثنا یوما درنگ کردیم روزی او بعض
یوم یا پاره از روز کوتاه شمرند مدت لبث خود را یا خلود در دوزخ
یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار
روزی یا بعض روزی بوده و ما بیش از این نمیدانیم فسئل العادین
پس بپرس ای پرسنده زمان لبث را از شمارندگان یعنی از ما یکه
که حفظ اعمار و انفاس ما بوده اند قال گوید خدای ان لبثتم
درنگ کردید در دنیا الا قلیلا مگر اندکی که حفظ اعمار و انفاس
ما بوده اند قال گوید خدای ان لبثتم درنگ کردید در دنیا
الا قلیلا مگر اندکی با اضافت یا با ایام آخرت لو انکم
اگر بدرستی که شما کنتم تعلمون دانستید که بدانید که تمام دنیا
در جنب آخرت اندک است افحسبتم آیا می پنداشتید شما از فرط غفلت

بنسبت

انما خلقنکم آن که ما شمارا آفریده‌ایم عبثا ببازی یا از برای بی
وانکم وگمان بردید آن که الینا بسوی ما لا ترجعون بازگردید
برای مجازات اعمال یعنی شمارا برای عبادت آفریده‌ام و مکافات
کردار شما مقرر کرده‌ام در لطایف قشیری مذکورست که عبث مشغولی
باشد بچیزی که از حق بازدارد و خدای ما را برای آن نیافریده و بدان
امر کرده شیخ ابوبکر واسطی قدس سره روزی این آیت می خواند فرمود یعنی
خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات
وی بصفات کمالیه او راه برند و گفته‌اند شمارا ببازی نیافریده‌ایم بلکه برای
ظهور نور محمدی صلی الله علیه و سلم آفریده‌ام چه در ازل مقرر شده بود که آن
گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل است و شما همه فرعید
هفت و نه و چار که پرداختند ❊ خاص پی مرکب او ساختند ❊ اوست
شه و آدمیان جمله خیل ❊ اصل وی و جمله عالم طفیل ❊ در بحر الحقایق آورده
که شمارا برای آن آفریدیم تا بر من سود کنید نه بجهت آن که من بر شما سود
کنم و گویند ملایکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند آدمیان را خلق کرد تا مخزن
جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزند آدم همه اشیا را
برای شما آفریدیم و شما را برای خود کنت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام
دارد بکمالات اشار الیه المولوی قدس سره مثنوی ای ظهور تو بکلی نور نور ❊ گنج مخفی از تو

موکب

آمد در ظهور

جوشش کرد

آمد در ظهور ❊ گنج مخفی بد ز پری چاک کرد ❊ خاک را سلطان اطلس پوش کرد ❊ خویش را
نشناخت مسکین آدمی ❊ از فزونی آمد و شد در کمی ❊ خویشتن را آدمی ارزان
فروخت ❊ بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ❊ ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش
تو چرا ای خویش را ارزان فروش ❊ فتعالی الله پس برترست خدای
و بزرگتر ازان که بعبث بیافریند الملک الحق پادشاه بسزا
لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رب
العرش الکریم آفریدگار عرش بزرگ یا عرش گرامی که خیرات و برکات ازو نازل
می شود ومن یدع و هر که بخواند یعنی پرستد مع الله با خدای بحق الها
آخر خدای دیگر که لا برهان له هیچ حجتی نیست له مر پرستنده را به
بپرستش آن فانما حسابه پس جز این نیست که حساب عمل آن کس و مکافات
کردار او عند ربه نزد پروردگار اوست و بمقدار استحقاق او را پاداش
خواهد داد انه لا یفلح الکافرون بدرستی که فلاح نیابند و رستگار
نشوند ناگرویدگان وقل رب اغفر و بگو ای آفریدگار من بیامرز مرا
و امت مرا وارحم و ببخشای بر من برحمت واسعه خود وانت خیر
الراحمین و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح
و آخر آن گنجی است از گنجهای سبحانه و تعالی سورة النور نزلت
بالمدینة اربع و ستون آیة بسم الله الرحمن الرحیم

بسزا

سُورَةٌ این سوره ایست که از عالم قدس أَنْزَلْنَاهَا فرو فرستادیم
آنرا بوساطت جبرئیل وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم بر شما احکامی که درو ست
وَأَنْزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم درو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای
روشن از حدود و احکام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید شما پند
پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله حکمها این است الزَّانِيَةُ وَ
الزَّانِي زن و مرد زناکننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا
پس بزنید ای ائمه و حکام كُلَّ وَاحِدٍ هر یکی را مِنْهُمَا ازان هر دو
مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه این حکم خاص است بانان که محصن نباشند
چه حد محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرایط احصان حریت است
و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رحمه الله
اسلام شرط نمی کند و غیر محصن را که آزاد باشد با وجود جلد یکسال جلا
می فرماید و امام مالک و امام احمد رحمهما الله در نفی دیگر با امام شافعی رحمه الله
متفقند چه حدیثی درین باب وارد شده که مائة جلدة و تغریب عام و صاحب
کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رحمة الله بهمین آیه منسوخ است
وَلَا تَأْخُذْكُمْ و فرا نگیرد شما را بِهِمَا باین دو زناکننده رَأْفَةٌ
مهربانی فِي دِينِ اللَّهِ در فرمان برداری خدای یعنی نبخشایید
بریشان و تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت منمایید إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ

در زنی بکر

اگر هستید

اگر هستید که گرویده اید بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و روز
قیامت چه ایمان بخدای و روز قیامت اقتضای جد و جهد می کند
در اقامت حدود او وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا
در وقت عذاب آن دو تن یعنی زمان اقامت حد بریشان طَائِفَةٌ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مومنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و ان تفضیح مانع
گردد از معاودت بامثل آن عمل بقول امام مالک و امام شافعی رحمهما الله
از چهار کس بعد شهود زنا اندک تر نباید و بقول ائمه دیگر یک کس
کفایت است و قتاده نیز گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنهما
مرویست که ام مهزول که یکی از صاحبات رایات بود و در مواخیر نشستی تکفل
می کرد که هر که او را بخواهد مؤنت آن کس را تمام کفایت کند مؤمنی خواست که
بدین طمع خام نان خود را پخته سازد و قصد نکاح وی کرد حضرت عزت
بجهت آن که مسلمانی بدنام نشود آیت فرستاد که الزَّانِي مرد زناکننده
لَا يَنْكِحُ نکاح نکند إِلَّا زَانِيَةً مگر زن زناکننده را أَوْ مُشْرِكَةً
یا شرک آرنده را چه غالب آنست که مایل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود
وَالزَّانِيَةُ و زن پلیدکار لَا يَنْكِحُهَا در نکاح نیاورد او را
إِلَّا زَانٍ مگر مرد پلیدکار أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده چه جنسیت علت
ضم است و مشاکلت سبب الفت مثل هر کس مناسب گوهر خود گرفت یار

تفضیح

مواخیر نشستی تقبل

جمعیت یار

طایفه
مواجیر دمرد

ببل بباغ رفت و زغن سوی خارزار در تفسیر آورده که بقایا از یهود
با مشرکان مدینه در بیوت مواجیر نشسته هر یک بر در خانه خود رایتی نصب کردندی
و مردم را بخود دعوت نموده اجره گرفتندی ضعیفان مهاجرین که
مسکن و عشیره نداشتند واز تنگدستی پریشان حال می گذرانیدند داعیه
کردند که ایشانرا بنکاح در آورده وکرایه نفس ایشان گرفته بر عادت
اهل جاهلیت معاش گذرانند حق سبحانه منع کرد و فرمود وَحُرِّمَ
ذَٰلِكَ وحرام کرده شد تزوج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گروندگان
قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بآیه وانکحوا الایامی
منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ وآنان که
رمی کنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین داخل است و احصان
اینجا بحریت و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا و آنان که مردی
یا زنی را که بجمع این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند
ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیارند نزدیک حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ
بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد بالغ مسلمان بیایند بر اثبات آنچه
رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشانرا ثَمَانِينَ
جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف بزنا که
غیر محصن را بود تعزیر است نه حد و حد قذف از حد زنا و حد شراب

اخف است

اخف است زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شده چنان که گذشت و ثبوت
حد شرب بقول صحابه است رضی الله عنهم و سبب حد قذف محتمل است مر صدق را
وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول مکنید از ایشان که قذف کرده اند و گواه
نیاورده اند و تازیانه خورده اند شَهَادَةً گواهی در هیچ حکمی أَبَدًا همیشه
یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه وَأُولَٰئِكَ و آن گروه قاذفان
هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده
شده است إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنان که توبه کنند مِنْ بَعْدِ
ذَٰلِكَ از پس این قذف و دیگر قذف نکنند وَأَصْلَحُوا و بصلاح
آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد
اما رد شهادت بمذهب امام اعظم و امام مالک رحمهما الله موبد باشد و نزد
امام شافعی و امام احمد رحمهما الله رد شهادت و تفسیق هر دو باطل
می شود فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده گناه
بندگان است رَحِيمٌ مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند
که بعد از نزول این آیت عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله
شاید مردی از ما بیگانه را با زنان خود بیند اگر بطلب گواه مشغول
می گردد تا جمع شدن شهود آن کس از حاجت خود فارغ شده رفته است
و اگر بی گواه سخن می گوید هشتاد تازیانه می زنند و اسم فسق و رد شهادت

میشود

بر سر این همه حال چه گونه باشد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرمود که ای عاصم خدای همچنین حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون آمده
ابن عم او عویمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن
خود خوله دیدم عاصم گفت وا ویلا و مبتلا شدیم بدانچه می پرسیدیم
پس باز گشت صورت حال بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
رسانید حضرت خوله را طلبید و ازو پرسید و انکار کرد و آیت لعان
نازل شد که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ و آنان که رمی می کنند بزنا أَزْوَاجَهُمْ
زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ و نباشند ایشان را گواهان إِلَّا
أَنْفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجب است
گواهی دادن یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواه
بخدای مضمون آن که إِنَّهُ بدرستی که او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ
از راست گویان است در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی مؤکد بسوگند
بجای یکی از شهود است وَالْخَامِسَةُ و گواهی پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ
عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای برو إِنْ كَانَ اگر باشد مِنَ الْكَاذِبِينَ
از دروغ گویان در آن رمی لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت
گوید گواهی می دهم بخدای که من از راست گویانم در آنچه رمی کردم
این زن را بدان و نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم

عویمر

پرسیدیم

در آنچه رمی

در آنچه رمی کردم مر این زن را و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم
این لعان آن است که حد قذف از مرد ساقط شود و میان زن و
مرد تفریق کنند فرقه طلاق بقول امام اعظم و فرقه فسخ بقول امام
شافعی رحمهما الله و حد زنا بر زن ثابت گردد بقول امام شافعی اگر
نکول کند از لعان و بمذهب امام اعظم او را حبس کنند وَيَدْرَؤُا
و دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از آن زن حبس یا حد را
أَنْ تَشْهَدَ آن که گواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ با چهار گواه بخدای
مضمون آن که إِنَّهُ بدرستی که شوهر لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ
گویان است در آنچه رمی کرد مرا بآن وَالْخَامِسَةَ و گواهی پنجم
أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ آن که خشم خدای عَلَيْهَا بر آن زن إِنْ كَانَ
مِنَ الصَّادِقِينَ اگر باشد مرد از راست گویان در وی لعان زن
آن است که چهار نوبت گوید گواهی می دهم بخدای که این مرد دروغ گوی است
در آنچه رمی مرا بدان کرد و نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راست
گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در موضح آورده
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز دیگر عویمر و خوله
را طلبید و برین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک
ذکر لعنت و غضب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمین گفت و قوم

عویمر

دران اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای حکیم رحیم را ذکر کرده اند
وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ واگر نه فضل خدای بودی عَلَیْکُمْ بر شما
وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او وَاَنَّ اللّٰهَ و آن که خدای تَوَّابٌ قبول
کننده توبه است حَکِیْمٌ حکم کننده است در حدود و احکام هر آینه شما را
فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی و گویند اگر نه فضل
خدای و رحمت او بودی تا بجز عقوبت شما هلاک می شدید یا اگر نه فضل
فرمودی باقامت زواجر نهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و
مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه
در بادیه نا امیدی سرگردان می شدید پس شما را ابعد توفیق توبه بسر
منزل رجا رسانید نظم گر توبه مددکار نگشتی کار نبودی * ور راه بسر حد کرم
راه نمودی * در توبه نبودی که در فیض کشودی * زنگ غم از آینه عاصی که ز
دودی * بعد ازین حکایت در باب قضیه افک و برائت ذمه عایشه
و صدیقه رضی الله عنها و این حکایتی دور و دراز است و رعایت
ادب اقتضای آن می کند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی
باشد و تفصیل آن بر سبیل اجمال آن است که سال پنجم از هجرت که غزوه
مریسیع اتفاق افتاد صدیقه دران سفر همراه بود و در بعضی منازل
بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرد بطلب

مرتسیع

آن

فرمود

و دران حین

آن از منزلگاه دور شد زمانی مکث افتاد دران حال خادمان هودج را
بی تفحص ساکن آن بار کرده کوچ فرمودند و عایشه رضی الله عنها
باز آمده منزل خالی دیده هم آنجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که از
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه
بر شتر او سوار شده و بمعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان
دیده سخنانی که لایق حرم محترم سید عالم صلی الله علیه و سلم باشد بر زبان
خباثت نشان راند و چون بمدینه رسیدند این خبر بحضرت رسید
و عایشه بیمار شده بود ازین خبر نداشت اما از آنحضرت عدم التفاتی
در می یافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع
یافته مرض وی باز دیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال می نمود
بیت چشمم زگریه بر سر آبست روز و شب * جانم زناله در تب و تابست روز و شب
و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بتفحص احوال عایشه رضی الله عنها
توجه فرموده از امهات مومنان و اکابر صحابه تفتیش می نمود و همه
بطهارت ذیل او اقامت شهادت می کردند روزی آنحضرت بخانه
صدیق رضی الله عنه در آمد و عایشه را گریان و نالان دیده فرمود که ای عایشه
اگر گناه کرده بخدای تعالی باز گرد و آمرزش طلب عایشه از ابوین
درخواست که جواب آنحضرت گویند ایشان دران صدد نیامدند و صدیقه

از غایت وحشت فرمود که دشمنان چیزی در افکنده اند و من هرچه
می گویم کسی باور نمی کند من همان می گویم که یوسف گفت فَصَبْرٌ جَمِيلٌ
وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ صبری کنیم تا کرم او چه می کند با این دل
شکسته غم او چه می کند مقارن این حال اثر وحی بر آنحضرت ظاهر شده
آیت برائت نازل گشت إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بدرستی که
آنانکه آوردند دروغ بزرگ را در شان عائشه رضی الله عنها عُصْبَةٌ
مِنْكُمْ گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبد الله ابی و زید
بن رفاعه و حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه پسر خاله صدیق
وحمنه بنت جحش خواهر ام المومنین زینب رضی الله عنها لَا تَحْسَبُوهُ
میندارید آن دروغ را شَرًّا لَكُمْ بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالت است
صلی الله علیه وسلم و عائشه وصفوان می فرماید که آن دروغ را
بنسبت خود بد میندارید بَلْ هُوَ بلکه آن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را
بجهة آنکه ثواب عظیم یافتند و در برائت شما آیت ها نازل شد و کرامت
و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در بارها دروغ
گویان وقوع یافت لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر یکی از این متکلمان
بافک مَا اكْتَسَبَ جزای آن چیزست که کسب کرده مِنَ الْإِثْمِ
از گناه بمقدار آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان

تاکر

فاحش تر گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده وَالَّذِي تَوَلَّى
و آن کس که فرا گرفت كِبْرَهُ معظم آن سخن و شنیع تر آن را مِنْهُمْ
از آن جماعت مراد ابن ابی است لعنه الله لَهُ عَذَابٌ مر او راست
عذابی عَظِيمٌ بزرگ در آخرت یا در دنیا که حد قذف خورد
و مطرود و مخذول گشت و گویند حسان بوده که در آخر عمر نابینا
شده یا مسطح که دستهای او شل گشته لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ
چرا آنگاه که شنودید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ
گمان بردندی مومنان و زنان گرویده بِأَنْفُسِهِمْ بهمجنسان
خویش خَيْرًا نیکوئی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول از
خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار بآنکه
ایمان مقتضای گمان نیک است باهل ایمان یعنی بایستی که مومنان
بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعائشه وصفوان
وَقَالُوا و گفتندی چنانچه مرد متیقن که بر حال مطلع باشد گوید
هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ این سخن دروغ روشن است و حق سبحانه
ازواج پیغمبر از آن نگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان
لَوْلَا جَاءُوا چرا نیاوردند عَلَيْهِ بدین سخن بِأَرْبَعَةِ
شُهَدَاءَ چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف می کنند

بران فَاِذْ لَمْ یَاْتُوْا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند
گواهان چهارگانه فَاُولٰئِکَ پس آن گروه عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای یعنی در حکم او هُمُ الْکَاذِبُوْنَ ایشان اند
دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب
نبودند اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج
انبیا ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند وَلَوْ
لَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه افزونی خدای بودی عَلَیْکُمْ بر شما
وَرَحْمَتُهٗ و مهربانی او فِی الدُّنْیَا در دنیا بتوفیق توبه وَالْاٰخِرَةِ
و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّکُمْ هر آینه برسیدی شما را فِیْمَا
اَفَضْتُمْ فِیْهِ در آن چیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه
رضی الله عنها عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ که صدق قذف
و ملامت مذموم در جنب آن حقیر بودی و شما را آن عذاب رسیدی اِذْ تَلَقَّوْنَهٗ
آنگاه که فرا می گرفتید آن سخن را بِاَلْسِنَتِکُمْ بزبانهای خود
که بعضی از بعضی می پرسیدند وَتَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِکُمْ
و می گفتید بدهنهای خود مَا لَیْسَ لَکُمْ بِهٖ عِلْمٌ آن چیز را که
بدان علم نداشتید یعنی سخنی از روی جهل می گفتید وَتَحْسَبُوْنَهٗ
و می پندارید آن چیز را که گفته اید هَیِّنًا سهل و آسان که هیچ عقوبت

بران

بران مترتب نباشد وَهُوَ و حال آن که آن سخن عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای عَظِیْمٌ بزرگ است و عقوبت بسیار بران مترتب چه
الحاق عار است باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استحقاق بمنصب
رسالت در احقاق مذکور است که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری
رضی الله عنهما با او گفت که شنوده که مردم در باب عایشه چه می گویند
ابو ایوب فرمود که شنوده ام و آن دروغ است چه تو منسوب من این
عمل روا می داری ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت که عایشه
بهتر از تست پس نسبت پیغمبر این عمل کی روا دارد این بهتان عظیم است
حق سبحانه فرمود وَلَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ و چرا چون شنیدید
این سخن قُلْتُمْ می گفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا
نگفتید چون ابو ایوب رضی الله عنه مَا یَکُوْنُ لَنَا نمی سزد ما را
اَنْ نَّتَکَلَّمَ آن که سخن گوییم بِهٰذَا بدین قول سُبْحَانَکَ
پاک است خدای از آن که در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد هٰذَا
این کلام بُهْتَانٌ عَظِیْمٌ افترای بزرگ است بر بافته
منافقان یَعِظُکُمُ اللّٰهُ پند می دهد خدای شما را اَنْ تَعُوْدُوْا
از آن که باز گردید لِمِثْلِهٖ اَبَدًا بمثل این سخن هرگز یعنی مادامی که
زنده باشید اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ اگر هستید گروید گان

چه ایمان مانع است درباره مسلمانان خصوصاً امهات مؤمنان وَيُبَيِّنُ
اللّٰهُ و بیان می کند و روشن می گرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ
برای شما آیت هایی که دلالت دارند بر محاسن آداب تا بگیرید و از طریقه
او بانحراف نورزید وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بطهارت
ذیل عایشه حَكِيمٌ حکم کننده ببرائت ذمه او از عیب و عایشه تا گریبان
دامنش پاک است از لوث خطا در ملامت عیب چو آلوده از سر تا پا و چه
زیبا گفته است کرا رسد که کند عیب دامن پاکت که همچو قطره که بر برگ
گل رسد پاکی إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ بدرستی که آنان که دوست دارند
أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آن که فاش گردد زشت نامی یعنی
نسبت فحش فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان آنان که ایمان آورده اند
و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
مر ایشان راست عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بحد قذف
و بدنامی وَالْآخِرَةِ و دران سرای بآتش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ
و خدای می داند سر آنچه خوض کرده اید دران وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
و شما آنرا نمی دانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل
خدای بودی ببردباری عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش
او بمهربانی و پروردگاری وَأَنَّ اللّٰهَ رَءُوفٌ و خدای

مهربان

مهربان است برائت ذمه مقذوف را ظاهر کرده اند رَحِيمٌ
بخشنده است بتوبه خیانت قاذف او در گذرانند هر آئینه عقوبت
کلی بشما فرود آمدی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که
گرویده اید لَا تَتَّبِعُوا پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
گامهای ابلیس یعنی راههای او را بمعصیت و وسوسه‌های او را در قذف
عایشه وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و هر که پی وی او
رود و آثار او را متابعت کند فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستی که می فرماید
دیو او را بِالْفَحْشَاءِ بکاری که زشت است در عرف و عقل
وَالْمُنْكَرِ و بعملی که ناپسندیده است در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ
اللّٰهِ و اگر نه کرم الهی بودی عَلَيْكُمْ بر شما بتوفیق توبه با تعیین
حدی که کفارت گناه است وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بتطهیر شما مَا
زَكَىٰ مِنْكُمْ پاک نگشتی از شما مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا هیچ یک تا آخر
دهر از دنس این عیب جوئی و بدگوئی وَلَٰكِنَّ اللّٰهَ يُزَكِّي
و لیکن خدای پاک میسازد بقبول توبه مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
وَاللّٰهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست بمقالات مردمان عَلِيمٌ
دانا به نیتهای ایشان گویند صدیق رضی الله عنه سوگند خورده بود
که پسر خاله خود مسطح که یکی از مسکینان پاک او بود نفقه نکند

ومطلقا با وی نکویی نه نماید حق سبحانه آیت فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ
و باید که سوگند نخورند أُولُو الْفَضْلِ خداوند فضل در دین مِنْكُمْ
از شما وَالسَّعَةِ و خداوندان دستگاه و توانایی و فراخی در مال
مراد ابوبکر صدیق است رضی الله عنه حق سبحانه فرمود که چنان باید که
چنین مردم سوگند نخورند أَنْ يُؤْتُوا بر آن که ندهند نفقه أُولِي
الْقُرْبَىٰ خویشاوندان را وَالْمَسَاكِينَ و درویشان و محتاجان را
وَالْمُهَاجِرِينَ و مهاجران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
و مسطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر وَلْيَعْفُوا و باید که عفو
کنند جریمه را که از ایشان صادر شده وَلْيَصْفَحُوا و روی بگردانند
از انتقام و اغماض فرمایند أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمی دارید أَنْ
يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ آن که خدای بیامرزد شما را پس شما نیز از سر گناه
دیگران درگذرید وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است با کمال قدرت
بر انتقام رَحِيمٌ مهربان بر اصحاب جرایم و اتمام شما نیز متخلق باخلاق و آتام
وی شوید علما ازین آیت استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب
احقاق فرموده و به تحقیق انّ الفضل المطلق له و حکیم سنایی قدس سره
درین باب فرموده بود چندان کرامت و فضلش که اولوا الفضل
خواند ذو الفضلش صورت و سیرتش همه جان بود زان ز چشم عوام

بنهان

پنهان بود روز و شب سال و ماه در همه کار ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنان که يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ رمی می کنند
زنان محصنه را الْغَافِلَاتِ بیخبران از آنچه قذف می کنند ایشان را بدان
الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبرند صلی الله تعالی علیه
وسلم در وسیط گوید خاصه عایشه مراد است و گفته اند در شان مهاجرات
و بعضی عام می دارند و بر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی می کنند
لُعِنُوا دور کرده شده اند فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا از نام
نیکو و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم مردود و ملعون شدند و در آن اخری
مبغوض و مطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ و مر ایشان راست عذابی
عَظِيمٌ بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشان را بود يَوْمَ تَشْهَدُ
عَلَيْهِمْ در روزی که گواهی دهد بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان
بافک و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ و گواهی دهد
دستهای ایشان وَأَرْجُلُهُمْ و پایهای ایشان بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب کنند از جرایم و آثام يَوْمَئِذٍ آن روز
يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ تمام بدهد خدای ایشان را دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای
که سزاست بدیشان وَيَعْلَمُونَ و بدانند در آن روز أَنَّ اللَّهَ
آن که خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اوست ثابت بذات خود و پیدا

بالوهیت وقدرت وتوانا بر عقاب وثواب اَلْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته
وناپاک لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکان راست یعنی از ایشان ظاهر گردد وبدان
متکلم شوند وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وپلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید را
چه طباع ایشان بدان مایل است از جنسیت جناثت وَالطَّيِّبَاتُ وکلمات
پاکیزه لِلطَّيِّبِينَ مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان سرایت کنند
وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ وپاکیزگان نیز در خورند سخنان پاک را کل اناء یترشح
بما فیه ❊ از کوزه همان برون تراود که در وست ❊ وگفته اند زنان
ناپاک برای مردمان ناپاک اند ومردمان ناپاک را رغبت بایشان وزنان
پاک برای مردان پاکند ومردان پاک مایل بایشان ملخص سخن آنکه
در حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که پاکیزه ترین موجودات
محرمی پاکیزه چون عایشه صدیقه رضی الله عنها سزد چه جنسیت بسبب الفت
وصحبت است والیه الاشارة فی المثنوی المعنوی ❊ ذره کاندر همه
ارض وسماست ❊ جنس خود را همچو کاه وکهرباست ❊ ناریان مر ناریانرا
جاذبند ❊ نوریان مر نوریانرا طالبند ❊ اهل باطل باطلان را می کشند
اهل حق از اهل حق هم سرخوشند ❊ طیبات آمد ز بهر طیبین للخبیثات
الخبیثات هست هین ❊ ذکر فضایل وخصایص حضرت صدیقه رضی الله
عنها وعن ابیها در رساله مرآت الصفا بر سبیل استقصا ذکر یافته

یترشح

استقصا

اینجا

اینجا در ترجمه آیات اقتصار نموده أُولَئِكَ آن گروه یعنی حضرت پیغمبر
صلوات الله وسلامه علیه وعایشه صدیقه رضی الله عنها وصفوان
رضی الله عنه مُبَرَّءُونَ بیزار کرده شدگانند یعنی منزه و مبرا اند مِمَّا يَقُولُونَ
از آنچه می گویند ارباب افک منصب رسالت از آن عالی تر است که ذیل
عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین تهمتی آلوده گردد وصفوان
مردی پاکیزه واولیای صحابه او را بدین تهمت متهم نتوان داشت
لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
وروزی نیکو یعنی بی رنج وبلیات ویا بی دار مراد نعیم بهشت است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنکسانیکه گرویده اید بخدای ورسول او لَا تَدْخُلُوا در میایید
هرزه بُيُوتًا بخانها غَيْرَ بُيُوتِكُمْ بجز خانهای خود که در آن ساکنید
یعنی بهیچ وجه خانه بیگانه در میایید حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که خبر گیرید و دستوری
طلبید وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا وسلام کنید بر اهل آن خانه را در حدیث
آمده که بگویید السلام علیکم ادخلها امام ثعلبی آورده که زنی از انصار
بجناب نبوت مآب آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی
می باشیم که نمی خواهیم که هیچ کس ما را بدان حال بیند وناگاه یکی از
کسان ما بخانه در می آید و ما را بهر وجهی که باشد می بیند حضرت حق سبحانه
این آیت فرستاد وحکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میایید

یکمیند

ذٰلِكُمْ آن استعلام واستیذان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از آن که
بی اجازت بدر آیید و گفته اند کسی که بر عیال خود در می آید باید که بر کلمه
یا آوازی یا تنحنحی اعلام کند تا اهل آن خانه بستر عورات و دفع مکروهات
اقدام نمایند واین حکم کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما
پند گیرید فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید فِيهَا در خانهای غیر خود
أَحَدًا یکی را که دستوری خواهید فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میایید دران خانها
حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری خواهند شما را یعنی کسی پیدا
شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانهٔ خالی بی اذن کسی محل تهمت
سرقه است وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا واگر گویند شما را بعد از استیذان
که باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید بی توقف والحاح مکنید و بر در خانه
منشینید که آن مضرت صاحب بیت است هُوَ أَزْكَى آن باز گشتن
پاکتر و پسندیده تر است لَكُمْ مر شما را وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای آنچه شما
می کنید از استجازه و ابرام عَلِيمٌ داناست و بران مکافات خواهد داد
بعد از نزول این آیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعرض رسانید که یا رسول الله
در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در کاروان سرای
و رباط بسیاط اقامت نکنند و چون کسی دران مقام مقیم نیست
از که دستوری طلبند این آیت فرود آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما

بخانه درآیید

خانه

جُنَاحٌ

جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَدْخُلُوا از آن که در آیید بی دستوری
بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانها که مسکون نیست یعنی کسی در وی اقامت
نمیکنند بلکه می آید و می رود چون کاروان سرای و رباط فِيهَا دران
خانهای غیر مسکون مَتَاعٌ برخورداری و نفع است لَكُمْ مر شما را
که از سرما و گرما بدان پناه می گیرید و رخوت و انعام شما دران محفوظ
میماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا
می کنید از استیذان وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه می پوشید از نیت
دخول در خانه تا ببیند قُلْ بگو ای محمد لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مر مردان
گرویده را که فرا گیرید و بپوشید مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را
از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است در ذخیرة الملوک آورده که تیز رو
ترین یکی شیطان در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن
خود ساکن اند و تا چیزی بدیشان نمیرسد بآن مشغول نمیتوانند
شد اما دیده حاسه ایست که از دور و نزدیک ابتلا و آثام را صید میکند
این همه آفت که بتن میرسد ز نظر تو به شکن می رسد دیده فرو پوش
چو در صدف تا نشوی تیر بلا را هدف و در نفحات از شبلی
قدس سره نقل می کند که بگو تا بپوشند دیده سر را از محارم و دیده دل را
از ما سوی الله وَيَحْفَظُوا و نگاه دارند فُرُوجَهُمْ فرجهای خود را

از حرام یا بپوشند عورات خود را از سر تا رکبه ذٰلِكَ آن
پوشیدن چشم و محافظت فرج أَزْكىٰ پاکیزه تر است و سودمند تر
لَهُمْ مر ایشان را در دینی و آخرت إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بدرستیکه
خدای داناست بِمَا يَصْنَعُونَ به آنچه می کنند از نظر بجلال و حرام
و استعمال جوارح در طاعات و آثام وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگو
مر زنان گرویده را که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ تا بپوشند
دیدهای خود را و ننگرند بمردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند
فرجهای خود را از زنا وَلَا يُبْدِينَ و ظاهر سازند زِينَتَهُنَّ
آرایش خود را از پیرایها و جامها و رنگها و جز آن إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا
مگر آنچه ظاهر شود از زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف
ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع
آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین وَلْيَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند
بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ بر گریبان های خویش
یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بنا گوش و گردن و سینه
ایشان پوشیده ماند وَلَا يُبْدِينَ و آشکارا نکنند زِينَتَهُنَّ مواضع
زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه
و گردن بند و خلخال است إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش

بند

که تزیین

که تزیین برای ایشان است أَوْ آبَائِهِنَّ یا پدران خویش
و پدر پدر حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران
خویش که ایشان حکم آباء دارند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش و پسر
پسر هر چند باشد درین داخل است أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران
شوهران خود چه ایشان در حکم پسر اند مر آنان را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ
یا پسران برادران خود که حکم برادر دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا
پسران خواهران و این جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست
و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است و ذکر اعمام و اخوال نکرد
زیرا که ایشان در حکم اخوان اند و در انوار فرموده که احوط آنست
که مواضع زینت بعم و خال ننمایند که شاید ایشان نزد پسران
خود تعریف کنند و موجب فتنه گردد أَوْ نِسَائِهِنَّ یا برای زنان
اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمومنات نمایند و در تبیان آورده
که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه مردان بیگانه دارند و مسلمه را
اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل
اسلام و کفر رسم آشنائی برانداخته و عفایف را نیز از ملاقات
فواسق اجتناب باید نمود و بعضی بر آنند که مراد همه زنانند و از ایشان
پرهیز نباید کرد أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است

ازاد و سهای ایشان یعنی نه پرهیزند زنان از آنان که ملک یمین
باشند از کنیزکان خواه مومنه و خواه کافره و با آنان که ایشان
در منا داخلند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امه غیر مسلمه
احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگانند از اماء و عبید و قولی
آن است که اگر غلام عفیف باشد نظر او بزن شاید و الا فلا
و در احقاف آورده که ابن المسیب رحمه الله فرموده است که مغرور
نکرداند شما را الفاظ و ما ملکت ایمانهن که آن در باب اماست نه عبید
و عبید زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بموی مولاة
و بعضوی از مواضع زینت وی او التابعین یا پیروندگان
غیر اولی الاربة جز خداوندان حاجت بزنان من الرجال
از مردان شما یعنی آنها که بطلب خوردنی بخانه شما می آیند و بوی نان
هیچ حاجتی ندارند یعنی داعیه شهوت نیست ایشان را چون پیر سالخورده
و عنین یا ابلهانی که مطلقا از شهوت خبری ندارند و همت ایشان بمباشرت
جز مقصور بر طعام نیست و اکثر ائمه حنفی بر آنند که خصی و مجبوب
و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آرزوی
بمباشرت هست غایتش آن که توانائی بران نیست او الطفل
الذین یا طفلان آنان که لم یظهروا مطلع نیستند علی

عورات النساء

عورات النساء بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال
مباشرت با ایشان بیخبرند یا آن که قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی
بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند ولا یضربن بارجلهن
و نزنند زنان پایها خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن لیعلم تا
دانسته شود ما یخفین آنچه پنهان می دارند من زینتهن
از پیرایه خود که خلخال است یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند مردمان نامحرم
که موجب میل مردان به ایشان شود و توبوا الی الله جمیعا
و باز گردید بخدا ای همه شما ایها المؤمنون ای گرویدگان
لعلکم شاید شما تفلحون رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه فرمود چه
هر یک از خطره و جریمه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده
که محتاج ترکسی بتوبه آن است که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار
آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود
که اگر فرمودی ای گنهکاران شما توبه کنید موجب رسوائی ایشان
شدی چون در دنیا ایشان را رسوائی نخواهد امید است که در عقبی نیز
رسوا نکند ع چو رسوا نکردی بچندین خطا ، درین عالم پیش شاه و گدا
دران عالمم هم بر خاص و عام ، بیامرز و رسوا مکن والسلام وانکحوا
الایامی و بنکاح در آرید بی زنان و بی شوهران را منکم از شما یعنی مردی

راکه زن ندارد کدخدا سازید و زنی راکه بی شوهرست بعقد کسی
درآرید وَالصّٰلِحِيْنَ مِنْ عِبَادِكُمْ و دیگر نکاح کنید
نیکان و شایسته کانرا از بندکان خود وَاِمَآئِكُمْ و کنیزکان
خود تخصیص صالحان جهة اهتمامست بشان ایشان و آن کی بسبب
تزویج و تزوج در پرده عفت بمانند اِنْ يَّكُوْنُوْا فُقَرَآءَ اگر باشند
امامی و صلحا از عباد و اما فقرا و درویشان و تنگ دستان يُغْنِهِمُ
اللّٰهُ غنی کرداند ایشان را خدای مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود
بقناعت یا با جتماع دو روزی در یک منزل وَاللّٰهُ وَاسِعٌ
و خدای فراخ بخشایشست سعت معیشت او دهد عَلِيْمٌ
داناست باستحقاق فقرا لبسط بساط روزی او کند وَلْيَسْتَعْفِفِ
الَّذِيْنَ و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنان که
لَا يَجِدُوْنَ نمی یابند نِكَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتّٰى
يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ تا وقتی که توانگر کرداند خدای ایشانرا مِنْ فَضْلِهٖ
از افزونی کرم خود بیابند آنچه بدان کدخدا توانند شد وَالَّذِيْنَ
و آنان که يَبْتَغُوْنَ الْكِتٰبَ طلب می کنند مکاتبه را مِمَّا
مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ از آن که مالکست آنرا یمینهای شما
از بندکان شما که مکاتبه جویند فَكَاتِبُوْهُمْ پس مکاتب سازید ایشانرا

امر استحباب

جریح

امر استحبابست و مکاتبه آن باشد که خواجه بنده خود را کوید ترا مکاتب
کردانیدیم بدین مقدار مال پس چون بنده آن مال ادا کند آزاد شود
آورده اند که جنیح غلام حویطب بن عبد العزی ازو مکاتبه طلبید
این آیت نازل شد و حق سبحانه فرمود که اکر غلام یا کنیزک شما مکاتبه
طلبد ایشانرا مکاتب سازید اِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید
فِيْهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکوی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب
و قدرت بر ادای مال آن که بجهة کتابت را از مردم سوال نکنند چه آن
بس مکروهست که بنده بکدای مال کتابت باز دهد بنده از آن سلمان
رضی الله عنه مکاتبت طلبید سلمان کفت مال داری کفت نی کفت
ترا قوت کسبست کفت نی کفت می خواهی که مرا از وساخ و اوساخ
مردم بچشانی من هرکز ترا مکاتب نسازم وَاٰتُوْهُمْ و بدهید بندکان
مکاتب را مِنْ مَّالِ اللّٰهِ بعضی از مال خدای الَّذِيْٓ اٰتٰىكُمْ
آنکه بشما داد حویطب مر جنیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود و بعد از استماع
این آیت بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد حنبل رضی الله عنهما
می کویند و آتوهم خطابست با موالی و واجبست از مال کتابت چیزی
بمکاتب بخشیدن امام احمد رضی الله عنه ربع مال مقرر می کند
و امام شافعی رحمه الله بقولی تعویض برای خواجه می فرماید و امام اعظم

مرجریح

و امام مالک رحمهما الله ایتا واجب نمیداند و می فرمایند که خطاب
وآتوهم راجع بجماعه مسلمانان است که اعانت کنند مکاتب را و زکواة
بدو دهند تا مال کتابت ادا کند و گردن خود از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد
وبدین سبب این چیز را فک رقبه می گویند و از عقبه عقوبت بدان
می توان گذشت بشنو از من نکته ای دل و زسر کرم نیکی یاد کن
که بلطف آزاده را بنده سازی که باحسان بنده آزاد کن آورده اند
که عبد الله ابی شش کنیزک جمیله داشت که ایشانرا بزنا اکراه می کرد
و بر سبیل مقاطعه چیزی می گرفت معاذه و مسیکه ازان بایکدیگر
گفتند اگر این کار که ما می کنیم خیر است بسیار کردیم و اگر شر است وقت
آمد که ترک کنیم پس بجناب نبوت مآب آمده صورت حال بعرض رسانیدند
آیت آمد که وَلَا تُكْرِهُوا واکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را
عَلَى الْبِغَاءِ بزنا و پلیدکاری إِنْ أَرَدْنَ اگر خواهند تَحَصُّنًا
باز ایستادن و پرهیزکاری و اگر نخواهند و کراراده تحصن مقتضای
حال است و اکراه همه حال ممنوع پس حق سبحانه می گوید شما اکراه می کنید
لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا
را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان در میان آورده که زانی
بود که صد شتر برای فرزندی که از مزنی بها داشت بدادی

ومن یکرههن

وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند کنیزکان را بزنا فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن
خواجگان مر ایشانرا غَفُورٌ آمرزنده گناهان ایشانست یعنی کنیزکان
مکرهه رَحِيمٌ مهربان بر ایشان و وزر و وبال آن نیست مکره در کردن
اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم إِلَيْكُمْ
بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و توضیح یافته
و حفص بکسر یا می خواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام
وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال
آنان که گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی قصه عجیبه مانند
قصه ایشان و آن قصه عایشه است رضی الله عنها که مانند کی دارد
بقصه مریم رضی الله عنها در وقت وقوع تهمت و بقصه یوسف
در برائت ذمه وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی درین آیت ها
لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهة انتفاع است
بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ خدای نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
نور آسمانها و زمین هاست نور نامی است از نامهای حق سبحانه و تعالی
امام زاهد رحمه الله فرموده که خدای را نور توان گفت و لیکن چون
روشنی نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی است خدای آفریدگار این

هر دو ضد است و بباید دانست که نور متعارف کیفیتی است که باصره
اولا او را در یابد و بوساطت او ثانیا مبصرات را ادراک کند
چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی
او باشند و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست و چون خود را
بدین نام خوانده از تقدیر مضافی چاره نباشد و از نیست که صاحب
کشاف فرموده که ذو نور السموات والارض اوست خداوند
نور آسمان و زمین یا نور اهالی آن هرچه از اجزای عالم هستی در منظر
بلندی و مغاک پستی نوری دارد ذاتی عرضی حجابه عطیه فضل اوست
در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر نور وجود و سر شهود از تو یافتیم :
یا بجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون
کلام این بود که منور السموات والارض روشن کننده آسمانهاست
بملایکه منظر باین و نور دهنده زمین بانبیا و مرسلین یا روشنی
بخش آیینه دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید
در تیسیر آورده که آراینده آسمان و زمین است و آنکه امام یعقوب
چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی برین وجه آورده که جهان
آرامی بود لکن اش ی موید این قول است آنکه امام نسفی رحمة الله
در بیان آرایش ارض و سما گوید آراست سما را بصوامع

محارمی

یا منور

کاماکن

که اماکن طاعات ملایکه کرامست و زمین را بمساجد انس که مواضع
عبادات اهل اسلام است یا سما را بشمس و قمر و ستارگان و زمین را
بانبیا و علما و مومنان یا سما را بتسبیح مسبحان و تقدیس مقدسان
و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را ببیت معمور
و زمین را بکعبه رواق السرور و گفته اند مدبر السموات والارض
امور اهالی آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر اوست
مدبر امور را که برای او کار کنند و بتدبیر او مهم سازند نور القوم
و نور البلد می گویند کما قال الشاعر نور القبایل مالک بن مجلم
و برین تقدیر اوست که کار همه آسمانیان و زمینیان می سازد و
مجموع را بعطیه کل حزب بما لدیهم فرحون می نوازد از ماه تا ماهی
خانه احسان تو هر جا همه کس کل حزب فرحون اندر پی فضل عمیم
در تبیان آورده که مدلول السموات والارض چیست هر دلیلی از دلایل
قدرت و بدایع حکمت که در دوایر سپهر برین و مرکز زمین واقع است
دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت اوست فی کل شیء
له آیة مصرع وجود جهان اشیا دلیل قدرت اوست - و از ابن عباس
رضی الله عنهما منقول است که هادی اهل السموات والارض راه نمای
اهل آسمان و زمین است که بهدایت او هستی خود راه برند و بصلاح

وافی السرور

ساکب

رہی

انماری

معیمی

اودین و دینی بشناسد در لطایف معیمی از خواجه ابو سهل انماری
روح الله روحه نقل می کند که سرور اهل السموات والارض تاریکی
موجب ملال و غم ظلمت است حزن و وحشت است و چون کسی از
محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرح و بهجت و نشاط و مسرت
او بیفزاید اینجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج
نامتناهی است بیت چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم
چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو بعضی از علما گویند نور آنست
که روشن گرداند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه یابد
پس چون حق سبحانه بیان کرده است از برای ما آنچه در معاش و معاد
بکار آید و ما بدو بدان راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب
احقاق آورده که در زمان ظلمت هیچ کس ساکن از متحرک نشناسد
و علو از سفل تمیز نکند و قبیح از صحیح باز نداند چون رایت نور ظهور
نموده خیل ظلام روی بانهدام آرند وجودات و کیفیات ظاهر گردد
و صعود از کدر و عرض از جوهر متمیز شود مدرکه انسانیه داند که اشتقاق
این دانش و تمیز بنور کرده اما در ادراک نور متحیر باشد چه داند که
عالم از نور مملوست و او مخفی ظاهر بدلالات و باطن بالذات پس
حق سبحانه که ما بدو دولت ادراک یافته ایم و بمرتبه تمیز اشیا رسیده

سزاوار آن باشد

رتبت

سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محققین نور حقیقی هستی حق است
که همه موجودات بدو ظاهرند و او از همه مخفی و حضرت ولایت یعنی مولوی
جامی قدس سره السامی در شرح رباعیات فرموده که هر چه ادراک
کنی اول هستی مدرک شود اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی
و از غایت ظهور مخفی ماند چنانکه ادراک الوان و اشکال بواسطه
ضیائیست که محیط است بآنها و شرط است در رویت و با وجود این
بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود و بغیبت ضیا
معلوم می گردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیاست
همچنین نور هستی حقیقی که محیط است بضیا و الوان و اشکال و بیننده
بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک شیء بی ادراک
او محال است اگر چه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه
دوام ظهور اوست که اگر این نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر گشتی
که در وقت ادراک موجودات امری دیگر که نور وجود حق است سبحانه
نیز مدرک بوده بیت هستی که بذات خود هویداست چو نور ذرات کونها
از و یافته ظهور هر چیز که از فروغ او افتد دور در ظلمت نیستی بماند مستور
و در رساله حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیداتر از همه
هستیها است زیرا که او بخود پیداست و پیدایی سایر هستیها بدوست

اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ همه اشیا به هستی عدم محض است و مبدأ ادراک

همه هستی است هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هرچه ادراک

کنی تحت هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی

و از شدت ظهور مختفی ماند نظم همه عالم بنور اوست پیدا کجا او گردد از عالم

هویدا زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان

مَثَلُ نُوْرِهٖ صفت نوری که منسوب بدوست کَمِشْکٰوةٍ مانند روزنه ایست

در دیواری که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فِیْهَا مِصْبَاحٌ در آن

طاق چراغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة انبوبه است از

آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله مشعله باشد

در انبوبه اَلْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِیْ زُجَاجَةٍ در قندیلی از

آبگینه اَلزُّجَاجَةُ آن آبگینه از غایت صفا و لطافت کَاَنَّهَا

کَوْکَبٌ گویا ستاره ایست دُرِّیٌّ درخشنده چون زهره و مشتری

و آن آبگینه یعنی چراغی که در وست یُوْقَدُ افروخته شده است

در ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَکَةٍ از روغن درخت بابرکت بسیار

نفع زَیْتُوْنَةٍ که آن زیتون است در زمین مقدس رسته و هفتاد

پیغمبر برو دعای برکت خوانده اند از جمله ابراهیم خلیل علیه السلام

والصلوة لَا شَرْقِیَّةٍ نه در جانب شرق است از معموره چون کندرود

یا چین و

یا چین و خطا وَّلَا غَرْبِیَّةٍ و نه طرف غربی آن چون طنجه و طرطوس

و ولایت قیروان بلکه میبنت او اراضی و جبال و ولایت شام است

یا نه پیوسته در آفتاب است تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه او خام

بماند بلکه هم از رعایت تاب آفتاب بهره مند است و هم از حمایت دوتی به

سایه محفوظ و حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل این شجره از بهشت

بدین آورده اند پس او از اشجار این عالم نیست که شرقی و غربی بدو اطلاق

توان کرد یَکَادُ زَیْتُهَا نزدیک است که روغن آن درخت

یُضِیْٓءُ روشنی دهد بنفس خود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ و اگرچه نرسیده

باشد بوی نَارٌ آتش یعنی در درخشندگی و براقی بمثابه ایست

که بی آتش روشنائی بخشد نُوْرٌ عَلٰی نُوْرٍ روشنی افزوده بر روشنی

یعنی صفای زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بر آن

افزوده در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوار اوست یَهْدِی

اللّٰهُ راه مینماید خدای لِنُوْرِهٖ بنور معرفت خود مَنْ یَّشَآءُ

هر کرا می خواهد وَیَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ و میزند خدای

مثلها را یعنی معقولات را صورت در محسوسات بیان می کند لِلنَّاسِ

برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن بر ایشان هویدا گردد

وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ و خدای همه چیزها از دقایق معقولات

و محسوسات و حقایق تجلیات و خفیات داناست علما را در باب این
تمثیل سخن بسیارست علامة العلما امام فخر الدین رازی قدس سره
در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمان ست که حق سبحانه تشبیه
کرده سینه مومن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة
و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه
اخلاص را بشجره مبارکه که از تاب آفتاب خوف و ظلال نوال جا بهره دارد
و نزدیکست که فیض کلمه یعنی آن که بزبان مومن گذرد عالم را منور کند
چون اقرار آن بر زبان جاری شد و تصدیق جنان با آن یار گشت
نمودار نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام ست روح الله
روحه که نور ایمان را بچراغی تشبیه کرد بجهة آن که در هر خانه که چراغی بود
دزد بپیرامن آن نگردد همچنین در دل هر که ایمان باشد شیطان از بد وراه
نبود یا آن که بچراغ داخل خانه روشن شود و از روزنها پرتو
بر خارج افتد و او را نیز روشنی بخشد همین منوال نور ایمان دلها را
روشن کرداند و از انجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس افتاده
انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم من اثر
السجود سیمای هر کس از دل او می دهد خبر و تشبیه فرمود دل مومن را
بآبگینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکنند که آبگینه شکسته هرکجا رسد

هر دو زخمی که دل شکسته زند مرهم نپذیرد ۹ چون آبگینه را
این دل مجروح نازکم : هر چند بشکنی تیزتر شود : و گفته اند آن نور
نور معرفت اسرار الهی ست یعنی چراغ معرفت در زجاج دل عارف در مشکوة
سینه او افروخته ست از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک
محمدی صلی الله علیه و سلم که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکیست
و مکه میانه عالم واز فرا گرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار
نور علی نور معلوم توان کرد قولی آنست که آن نور قرآنست قلب
مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که نه
مخلوقست و نه مختلف نزدیکست که هنوز قران نخوانده دلایل و حجج او
همگنان واضح شود پس چون بدان قرات کنند نور علی نور باشد در روح
الارواح آورده که آن نور محمدی است مشکوة آدم باشد و زجاجه
نوح در ذریة ابراهیم که نه یهودیه مایلست چه یهود غرب را قبله
ساخته اند و نه نصرانیه چه نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت
رسالت ست صلی الله علیه و سلم یا مشکوة ابراهیم ست و زجاجه
اسمعیل و مصباح حضرت پیغمبر و شجره نبوت که نه کذبست و نه هزل یا مشکوة
سینه مشروح آن حضرت ست صلی الله علیه و سلم و زجاجه دل
صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب

وتفریط

غلو وافراط است ونه در طرف تقصیر وتفریط بلکه بر طریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده وصراط سوی عبارت ازانست ودر عرایس المعانی آورده که نور محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نور عمید نور و پسر نوری ست مشهور ازینجا فهم کن نور علی نور بوافقی نکات متعلقه بآیت النور در جواهر التفسیر بسطی لایق مذکورست ومسطور والی الله تصیر الامور فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ تسبیح کوید خدای را در خانهای که دستوری داد خدای وامر کرد أَنْ تُرْفَعَ آن که برداشته شود قدر او وتعظیم یعنی او را رفیع قدر وبزرگ مرتبه دانند یا بر دارند دران آوازها یا برداشته شود بحق سبحانه حاجت ها دران بیوت وَيُذْكَرَ و یاد کرده شود فِيهَا اسْمُهُ دران خانه ها نام او ومراد از بیوت مساجدست که اشرف اماکن وارفع مساکن از جمیع بقاع آنست ودر انجا بذکر ونماز اشتغال باید نمود واز سخن دینی وکلام مالا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا علیهم السلام یا بیوت مدینه یا حجرات طاهرات وبعضی رفع را حمل کنند بر ساختن وافراشتن بنا چنانچه وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ وگویند بیوت عبارت از چهار خانه ایست که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظم که مبنی خلیل ومدد اسمعیل تمام شده

وبیت المقدس

وبیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام خلافت داود واتمام آن بر دست سلیمان علیهما السلام اتفاق افتاده ومسجد مدینه ومسجد قبا که هر دو باشارت مصطفی صلی الله علیه وسلم بوده يُسَبِّحُ لَهُ تسبیح گفته شود یا نماز کذارند مر خدایرا فِيهَا دران بیوت بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ بهامداد وشبانگاه رِجَالٌ تسبیحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لَا تُلْهِيهِمْ مشغول نمیسازد وباز نمیدارد تِجَارَةٌ بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از ان توقع سود باشد وَلَا بَيْعٌ ونه فروختن آنها یعنی داد وستد خرید وفروخت ایشان را مانع نبود عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کرد خدای وَإِقَامِ الصَّلَاةِ واز بپای داشتن نماز وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ واز دادن زکوة محققان برانند که چون مع وشرا که اعظم اشغال دنیویست ایشانرا از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق است وباطن ایشان در احتماد صفات حق

و بحقیقت ایا درویش

وبحق این روش خواجه کان ماورا النهرست که آورده اند که ملک حسین کرتی که والی هراة بوده از حضرت قطب الاقطاب بهاء الحق والدین نقشبند قدس الله سره پرسید که طریقه شما ذکر جهر وخلوت وسماع می باشد فرمود که نمی باشد پس گفت بنای طریقه شما بر چیست

فرموده‌اند که خلوت در انجمن ظاهر با خلق و باطن با حق ~~بیت~~ از درون
شو آشنا و و ز برون بیگانه وش این چنین زیبا روش کم می‌بود
اندر جهان حق سبحانه میفرماید که تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
اشارت باین مقام است و حضرت حقایق پناهی قدس سره در بیان
این طریقه انیقه فرموده اند ~~مصرع~~ سررشته که دولت ای برادر بکف آر
وین عمر گرامی بخسارت مگذار دایم همه جا با همه کس در همه کار میدار
نهفته چشم دل جانب یار یخافون می‌ترسند این مردان با وجود
چنین توجه و استغراق یوما تتقلب از روزی که بگردد فیه
القلوب دران روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت
آرامش باضطراب متغیر گردد و الابصار و بگردد دیدها از
هرطرف می نگرد تا به بیند که نامه او از کجا بدو می‌آید لیجزیهم الله
متعلق است به یخافون یعنی میترسند تا جزا دهد خدای ایشانرا بسبب
آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی
بهشت موعود و یزیدهم و زیاده کند در پاداش آن — ایشان
من فضله از فضل خود یعنی ورای جزای موعود ایشانرا عطای
دیگر ببخشد فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد و الله یرزق — عطاهای کرامات
و خدای روزی میدهد در دنیا من یشاء هر کرا می خواهد

بغیر حساب

بغیر حساب بی‌حساب یعنی بران روزی حساب نکنند یا زیاده از آن
دهد در عقبی که بحیز شمار در آید والذین کفروا و آنانکه بپوشیدند
حق را و نه گرویدند بدان اعمالهم عملهای ایشان که در صورت نکو نماید
چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن کسراب
مانند سرابی است بقیعة بزمین هموار سراب آنست که شعاع
آفتاب بهنگام روز بزمین شوره افتد لمعان آن درخشنده در نظر آید
چون آبی مواج یحسبه الظمآن پندارد آن را تشنه
ماء آبی صافی روی بوی آرد حتی اذا جاءه تا چون برسد
بموضعی که در و توهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد آن
مظنون متصور خود را چیزی و وجد الله و یابد خدای را
عنده نزدیک کردار خویش یا خدای را حساب کننده خویش یابد فوفیه
پس تمام بدهد خدای او را حسابه جزای کردار او بر وجهی که حساب
اقتضا کرده باشد و الله و خدای تعالی سریع الحساب
زود حساب است حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد تمثیل
کرد اعمال کافر را بسراب و او را بتشنه جگر سوخته پس همچنان که — سراب
تشنه از سراب نا امید شده باشد تش زیاده می‌شود کافر از امید
بپاداش اعمال خود چون بیابد حسرت و حجبت افزون میگردد — وحسرت

أَوْ كَظُلُمَاتٍ یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکمه فِی
بَحْرٍ لُجِّیٍّ در دریای عمیق که دمبدم یَغْشَاهُ مَوْجٌ می پوشد
آن دریا را موجی مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ از بالای آن موج موجی دیگر
مِنْ فَوْقِهِ از زبر موج ثانی سَحَابٌ ابری که انوار نجوم را
بپوشد ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا این تاریکیهاست فَوْقَ بَعْضٍ بعضی بالای
بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج و ظلمت موج ثانی
و ظلمت ابر إِذَا أَخْرَجَ چون بیرون آرد کسی یَدَهُ دست خود را
که اقرب اعضای مرئیه است بچشم لَمْ یَكَدْ یَرَاهَا نزدیک نیست که
ببیند آنرا بیان تاکید شدت ظلمات است یعنی دست را نه بیند
نزدیک نیست که ببیند وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللهُ و هر که نداد و مقرر
نکرد خدای لَهُ نُورًا مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی
فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ نُورٍ هیچ نوری این تمثیلی دیگر است
مر عملهای کفار را ظلمات اعمال تیره اوست و بحر لجی دل او و موج
آنچه دل او را می پوشد از جهل و شرک و سحاب مهر خذلان
بران یعنی کردار و گفتارش ظلمت است و مدخل و مخرجش ظلمت
و رجوع او روز قیامت هم بظلمت بعکس مؤمن که او را نور علی نور است
و این را ظلمات بعضها فوق بعض مومنان از تیرگی دور

آمدند

آمدند لاجرم نُورٌ عَلَى نُورٍ آمدند کافر تاریک و درا نکرت است حال و
کارش ظلمت اندر ظلمت است أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نه دانستی أَنَّ اللهَ
آن که خدای یُسَبِّحُ لَهُ تسبیح می گوید مر او را و به پاکی یاد می کند
بمقال یا دلالت حال مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست
وَالْأَرْضِ و زمینهاست وَالطَّیْرُ صَافَّاتٍ و مرغان
نیز تسبیح گویند او را در حالتی که بال گشاده باشند در هوا وصف
کشیده تخصیص طیر از آن است که او میان زمین و آسمان است یاد لایل
صنع در و ظاهرتر است که اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکزند اعطای
قوت میل محیط و قدرت و وقوف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت
صف کشیدن یا آن که در جناح صفت قبض نیز هست برهانی است
قاطع بر کمال قدرت صانع كُلٌّ هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان
یا مجموع قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانسته است صَلَاتَهُ دعای خود وَتَسْبِیحَهُ
و تنزیه خود را یا تسبیح خدای تعالی و دعا را یا خدای دانسته نماز
و نیاز همه را وَاللهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بِمَا یَفْعَلُونَ بانچه همه
می کنند از طاعت و عبادت وَلِلَّهِ و مر خدای راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین که چه خالق و فاطر آنها اوست
وَإِلَى اللهِ الْمَصِیرُ و بسوی خداست بازگشت همه أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ

یا نمی بینی آن که خدای يُزْجِي سَحَابًا میراند ابر را و بر می انگیزاند قطعه قطعه
قطعه ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ پس تالیف می کند درمیان او یعنی انضمام
میدهد بعضی از و را با بعضی ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا پس می کرداند او را هم
رسته و بر هم بسته فَتَرَى الْوَدْقَ پس می بینی تو باران را يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ
بیرون می آید از میان آن وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ و فرو می فرستد از ابر
مِنْ جِبَالٍ فِيهَا از کوهها که در وست یعنی از قطعهای ابر بزرگ
که مشابه کوهها اند در عظمت مِنْ بَرَدٍ از تگرگی که کاین است در ان
مفعول مجذوب است تقدیرش چنین که می فرستد از تگرگی که در ابر است
تگرگ او گفته اند اینجا سما آسمان است نه ابر و در آسمان کوههاست
از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حق تعالی از ان
تگرگ نازل می کرداند فَيُصِيبُ بِهِ پس میرساند آن تگرگ را مَنْ يَشَاءُ
بکشت و زرع و باغ هر که می خواهد وَيَصْرِفُهُ و باز می دارد عَنْ مَنْ يَشَاءُ
از میوه و محصول هر که می خواهد يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ نزدیک است که
روشنی برق آن ابر يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ببرد دیدها را
و برباید از فرط روشنی و این قوی تر دلیلی است بر کمال قدرت
که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون می آرد يُقَلِّبُ اللَّهُ
می کرداند خدای اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را بر فتن

و رشته

مجذوب است
تمام

و آمدن

و آمدن از پی یک دیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر
می سازد احوال ایشان را بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد لَعِبْرَةً هر آینه
دلالتی و اعتباری است لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان
بصر و بصیرت را وَاللَّهُ خَلَقَ و خدای بیافرید كُلَّ دَابَّةٍ
هر جنبنده را که در زمین است مِنْ مَاءٍ از آب که جزو ماده او است
یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بود چه بعضی حیوانات
از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عیسی نقل می کند که حق سبحانه
جوهری آفرید و نظر هیبت بدو افکند بگداخت و آب گشت بعضی آنرا
تقلیب فرمود به آتش و از آن جن بیافرید پس بعضی را تقلیب کرد
بباد و از آن ملایکه را مخلوق ساخت پس تقلیب نمود بعد از بر آنچه
و از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آب است
فَمِنْهُمْ پس از این جنبندگان مَنْ يَمْشِي هست آنچه می رود
عَلَىٰ بَطْنِهِ بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام وَمِنْهُمْ
مَنْ يَمْشِي و از ایشان کسی هست که می رود عَلَىٰ رِجْلَيْنِ
بر دو پای چون آدمی و مرغ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و از ایشان
کسی هست که میرود عَلَىٰ أَرْبَعٍ بر چهار پای چون وحش و نعم

وبسبع تقدیم کرد آن را که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد
بی آلت مشی پس آن که بر دو پای رود پس آن که بچهار قایم رود واز
حیوانات آن که زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر قوایم
اربع بیش نیست یخلق الله می آفریند خدای ما یشاء هرچه می
خواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود باختلاف صور و
اعضا و هیئات و حرکات و قول و افعال با وجود اتحاد عنصر
و صاحب حدیقه فرموده بیت اوست قادر هرچه خواهد و خاست
هرچه خواهد کند که حکم او راست نقش بند برون کلها اوست
نقش دان درون دلها اوست ان الله بدرستی که خدای
علی کل شیء بر آفریدن همه چیزها قدیر توانا ست
پس هرچه خواهد بیافریند لقد انزلنا بخدای که فرو فرستادیم
آیات مبینات آیت های روشن کرده و هویدا والله یهدی
و خدای راه نماید من یشاء هر کرا خواهد بسبب توفیق در آن
الی صراط مستقیم براه راست و درست که طریق
بهشت است آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت
افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بمحکمه محمد بریم و منافق می گفت
مرافعه بکعب بن اشرف می کنیم حق سبحانه آیة فرستاد که ویقولون

و می گویند

دیگر منافقان که ما آمنا بالله گرویده ایم بخدای وبالرسول
و بفرستاده او واطعنا و فرمانبرداری کرده ایم هردو را
ثم یتولی پس رو می گردانند فریق منهم گروهی از ایشان و امتناع
می نمایند از قبول حکم من بعد ذلک از پس اقرار بایمان و طاعت
وما اولئک و نیستند آن گروه بالمؤمنین گرویدگان
مخلص با ثابت بر ایمان و طاعت و گویند مرتضی علی کرم الله وجهه و مغیره
و ایل مخاصمه بود در آب و زمینی چند آنچه علی رضی الله عنه خواست
که او را نزد رسول صلی الله علیه و سلم برد میسر نشد و گفت او برای
تو حکم خواهد کرد که عم زاده اوست حق تعالی آیت فرستاد که
اقرار بایمان و فرمانبرداری می کنند و از حکم خدای و رسول
سر می پیچند و روی می تابند واذا دعوا الی الله و چون
خوانده شوند بجانب خدای ورسوله و بحکم رسول او لیحکم تا حکم کند
پیغمبر براستی بینهم میان ایشان اذا فریق آنگاه گروهی
منهم از ایشان که بشرست یا مغیره معرضون اعراض کنندگان از
محکمه علیه نبویه وان یکن و اگر باشد لهم الحق مر ایشان را حکم
یعنی برای ایشان بود یأتوا الیه بیایند بسوی پیغمبر مذعنین
فرمانبردگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم

واقع شند فرمان برنده اند واگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد
بود سر باز زنند اَفِي قُلُوبِهِمْ اما در دلهای ایشان مَرَضٌ
بیماری است یعنی کفر و میل بظلم اَمِ ارْتَابُوا یا در شک افتادند
در باب پیغمبر واز وی تهمتی مشاهده کردند که بر وا اعتماد راستی نمانده
اَمْ يَخَافُونَ یا می ترسند اَنْ يَحِيفَ اللّٰهُ آنکه حیف کند
خدای در نزول حکم وجور نماید عَلَيْهِمْ بر ایشان وَرَسُولُهُ
و میل کند رسول او در حکومت بَلْ نه چنین است که پیغمبر محل تهمت
باشد یا خدا ورسول او حیف کنند بلکه اُولٰٓئِكَ آن گروه
هُمُ الظّٰلِمُونَ ایشان ستمکارانند بر خصوم یا بر نفسها بخود
یا باو امتناع از حکم خدای ورسول اِنَّمَا كَانَ جز این نیست
که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ گفتار گرویدگان اِذَا دُعُوا
چون خوانده شوند اِلَى اللّٰهِ بکتاب خدا وَرَسُولِهٖ وسوی
پیغمبر لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات
اَنْ يَّقُولُوا آنکه گویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَاَطَعْنَا
و فرمان بردیم امر ترا هر چه حکم کنی در میان ما حکمی وَاُولٰٓئِكَ
و آن گروه که چنین گویند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران
از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی

ومن یطع الله

وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان بردخدای را در فرایض
وَرَسُولَهٗ و فرستاده او را در سنن یا هر چه فرماید وَيَخْشَ اللّٰهَ
و بترسد از عقاب خدای بر گناهان گذشته وَيَتَّقْهِ و بپرهیزد
از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه
هُمُ الْفَآئِزُونَ ایشانند فوز یافتگان بنعیم مقیم در کشاف
آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج
بآیات دیگر نشود علمای زمان بدین آیت اتفاق کردند چه حصول
فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیت و تقوی متصور نیست
نظم اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی ونیک عمل از رضای مولی جویی
وَاَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ و سوگند خوردند بخدای منافقان جَهْدَ
اَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود که در طریق فرمانبرداری چنانند
که بی شبهه لَئِنْ اَمَرْتَهُمْ اگر فرمایی ایشان را به بیرون آمدن از
دیار و اموال خود لَيَخْرُجُنَّ هر آینه بیرون آیند ولحظه توقف ننمایند
قُلْ لَّا تُقْسِمُوْا بگو قسم یاد مکنید و سوگند بدروغ مخورید طَاعَةٌ
مطلوب از شما فرمان برداریست مَعْرُوفَةٌ شناخته شده با خلاص و صدق
نیت نه سوگند دروغ بر طاعت نفاقی اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ بدرستی که
خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه شما میکنید از نفاق وجز آن

بطوع و رغبت

قُلْ بگو أَطِيعُوا اللهَ فرمان برید خدا را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
و اطاعت کنید رسول را بصفای طوعیت فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی
بگردانید ای مردمان فَإِنَّمَا عَلَيْهِ جز این نیست که بر پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم مَا حُمِّلَ آنچه بر وی حمل کرده اند از تبلیغ احکام
وَعَلَيْكُمْ و بر شماست مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده شده اید از
انقیاد و امتثال وَإِنْ تُطِيعُوهُ و اگر فرمان برید رسول خدا
را در حکم او تَهْتَدُوا راه یابید براستی وَمَا عَلَى الرَّسُولِ
و نیست بر فرستاده بجمعی إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن
آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر من آنچه بر وی بوده بجای آورده و آنچه
کار و بار و شماست مانده وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده
کرده خدای آنان را که گرویده اند مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر فقرای مهاجرین اند که
بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر از
قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربه ایشان اتفاق نموده
شب و روز پیغامهای تهدیدآمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند
مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگار بهول و
هراس می گذاشتندی روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما در آید که

که خود را

که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم
این آیت نازل گشت و حق سبحانه وعده داد و سوگند خورد که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
هر آینه ایشان را خلیفه گرداند فِي الْأَرْضِ در زمین کفار از عرب و عجم
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنان که خلیفه گردانیده شدند
و حفص استخلف فعل مجهول خوانده یعنی همچنان که خلیفه گردانید
خدای آنان را که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل
که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن چنان که
ملوک در ممالک خود می کنند و اندک فرصتی را بوعده مومنان وفا
نموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد شام بدیشان ارزانی داشت
و امید است که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لِيُظْهِرَهُ
عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بحوزه تسخیر ملازمان شده شرع نبوی و متابعان
احکام مصطفوی در آید و علم مبدم حیثیت کمال دولت خدام او
عرصه روی زمین را بستر خواهد گرفت این آیت دلیل اعجاز
قرآنست و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفای راشدین
رضوان الله علیهم اجمعین و دیگر فرمود وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ و هر آینه
با قوت و متمکن سازد برای ایشان دین ایشان را الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
آن دینی که پسندیده است مر ایشان را یعنی دین اسلام مراد آنست

وارکان

تا بهار همتش چون برکشد بال اقبال
از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت

که او را بر همه ادیان غالب گرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و بدل دهد ایشان را
مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از اعادی أَمْنًا ایمنی از ایشان
يَعْبُدُونَنِي بپرستند مرا در زمان خلافت لَا يُشْرِكُونَ
شریک نسازند بِي شَيْئًا با من چیزی را یعنی اختیار و جاه ایشان را
از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد
درین نعمت بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از راست شدن وعده فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه کافر نعمتان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان کاملانند
در فسق ثعلبی رحمه الله آورده که قتله ذو النورین رضی الله عنه
اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
و بپای دارید نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید
زکوة واجب را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را
بهر چه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید لَا تَحْسَبَنَّ
مپندار ای محمد الَّذِينَ كَفَرُوا آنان را که نگرویدند مُعْجِزِينَ عاجز
کنندگان مر خدای را از عذاب کردن فِي الْأَرْضِ در زمین
یا پیشی گیرندگان بوی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب
او را از خود دفع کنند وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و بازگشت ایشان آتش
دوزخست وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتی است آتش مر اسباب

نزول

نزول آورده که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله غلام انصاری
که مدلج بن عمرو نام داشت در نیم روز بطلب فاروق فرستاد مدلج بی اجازت
در آمد و عمر رضی الله عنه خفته بود و جامه از بعض اعضای او دور
شده و نوعی آنست که بیدار بود و با زوجه خود ملاعبه می فرمود از آمدن
غلام کراهیت تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد
که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم
ما در مثل این ساعت بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر سر امور
مخفیه مطلع نشوند بعد از ان که بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
آمد این آیت نازل شده بود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گرویدگان لِيَسْتَأْذِنْكُمُ باید که دستوری طلبند از شما
الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ آنان که مالک ایشان است دستهای
شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان از غلام و کنیزک وَالَّذِينَ
لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند بهلوغ مِنْكُمْ
از قوم شما یعنی بندگان کودکان نارسیده باید که طلب اذن
کنند از شما برای در آمدن بخانه های شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ
سه نوبت در شبان روزی مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ
یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برمی خیزد و جامه خلوت

بجماعت

بیرون کرده می خواهد که لباس صحبت پوشد وَحِينَ تَضَعُونَ
ویکبار هنگام که می نهید ثِيَابَكُمْ جامهای خودرا مِنَ الظَّهِيرَةِ
بیان حین است یعنی آن وقت نیمروز است وَمِنْ بَعْدِ صَلَوٰةِ
الْعِشَاءِ ویکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس
و در آمدن بمضاجع ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ نگاه دارید
این سه وقت عورات که مر شما راست لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما
وَلَا عَلَيْهِمْ ونه بر بندگان وکودکان نارسیده جُنَاحٌ
گناهی و بزه در ترک استیذان بَعْدَهُنَّ پس ازین سه وقت
طَوَّافُونَ بندگان طواف کنندگانند یعنی در آیندگان عَلَيْكُمْ
بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بَعْضُكُمْ در
می آیند بعضی از شما عَلَىٰ بَعْضٍ یعنی ممالیک بر موالی كَذَٰلِكَ مانند
این روشن کردن يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن می سازد و بیان می کند
خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما دلایل حق و احکام شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ
وخدای داناست بمصالح عباد حَكِيمٌ حکم کننده برعایت مراسم آداب
نزد بعضی علما حکم این آیت منسوخست وبقول جمعی محکم ابن جبیر را
پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن می گویند جواب داد
که بخدای منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می ورزند وَإِذَا بَلَغَ

الْأَطْفَالُ وچون برسند طفلان مِنْكُمُ الْحُلُمَ از شما بخواب
دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشنتر
دلیلی است بر بلوغ فَلْيَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری کنند
در همه اوقات كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ همچنانکه
دستوری می طلبند آنان که بالغ شدند پیش از ایشان یعنی حکم ایشان حکم
سایر مردان دارند در استیذان كَذَٰلِكَ همچنان که بیان کرد
این حکم را يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان می کرد اند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ
برای شما آیت های خودرا وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست
باحوال شما حَكِيمٌ حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت
تکرار این دو اسم در آخر این دو آیه متعاقب جهة مبالغه و تاکیدست
وَالْقَوَاعِدُ ونشستگان در خانها و باز ماندگان مِنَ النِّسَاءِ
از زنان اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ آنان که امید ندارند نِكَاحًا
نکاح خودرا یعنی طمع نمی کنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهت پیری و
عجز فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ پس نیست بریشان جُنَاحٌ گناهی و وبالی
أَنْ يَضَعْنَ ازآن که نهند ثِيَابَهُنَّ جامهای ظاهر خودرا
چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه می پوشند غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ
در حالتی که ظاهر کنندگان باشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع

جادر اظهار مر و گردن و بگوش و موی و امثال آن نباشند وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ
وانکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خَيْرٌ لَهُنَّ بهتر است مر
ایشان را و دور از تهمت وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است مقالات
ایشان را با مردان عَلِيمٌ و دانا بمقصود از مقالات ایشان
امام واحدی رحمه الله آورده که تن درستان صحابه با مریض و اعمی
مواکله نکردندی یا آن جماعت از همسایگی ارباب صحت محترز بودندی
از بیم آن که مبادا که طباع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آن که بعضی
از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب
عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند
و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان ازان پرهیز می کردند
یا اگر کسی ایشان را بمائده که در خانه پدر و مادر یا اقارب تهیه
وی ترتیب کرده بودند دعوت کردی اجازت مینمودند حق سبحانه
آیت فرستاد که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ نیست بر نابینا حَرَجٌ
بزه و تنگی وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ و بار
وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار گناهی وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ
و نه بر نفسهای شما و زری أَنْ تَأْكُلُوا آن که بخورید شما و اهل
ابتلا مِنْ بُيُوتِكُمْ از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما

جهانند

درانند و خانهای فرزندان نیز درین داخل است بحکم این حدیث که
انت و مالک لابیک و خبر صحیح آن است که پاکتر چیزی که خورد مرد از
کسب اوست و ان ولده من کسبه أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ یا خانهای
پدران خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانهای مادران خود
أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ یا خانهای برادران خود أَوْ بُيُوتِ
أَخَوَاتِكُمْ یا خانهای خواهران خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ
یا خانهای برادران پدران خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا خانهای
خواهران پدران خود أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهای برادران
مادران خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا خانهای خواهران مادران خود
أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا خانهای که مالک شدید خزاین آن را
از نقود و امتعه و اطعمه این خطاب با وکلا و خازنان است و گویند
مراد خانه بندگان است و در خانه اولاد و عبید رضای صاحب
در اکل اطعام شرط است أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانهای دوستان
خود در آن نیز رضای دوست باید و حقیقت آن است که اگر دوست
حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیفزاید فتح موصلی رحمه الله
بدر دوستی آمد او حاضر نبود کیسه او از جاریه طلبید دو درم
برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید و صورت

وجز خانه اولاد و عبید رضای صاحب بیت است

واقعه از جاریه شنید بشکرانه آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و
بنواخت در نگارستان آورده **نظم** خوشی گفتم جهان فرسوده را
که بود آسوده در کنج رباطی ∴ ز لذت تا چه خوشتر در جهان گفت
میان دوستداران انبساطی ∴ و در عوارف المعارف آورده
که چون کسی یار خود را گوید اعطنی من مالک و او در جواب گوید
کم تریده او دوستی را نشاید یعنی باید که هرچه دارد در میان
آرد و از استفسار چند و چون بگذرد چه دوست جانی
بهتر است از مال فانی و درین باب گفته اند ؂ ای دوست
برو بهر چه داری یاری بخر ∴ بهیچ مفروش ∴ ولله در من قال
یاران بجان مضایقه باهم نمی کنند ∴ آخر کسی بمال جدائی چرا کند
بسیار جد و جهد بباید که تا کسی ∴ خود را آدمی صفتی آشنا کند ∴
شرط است بعد یافتن یار آشنا ∴ کز بهر او بعهد محبت وفا کند ∴
و بر قول اول که سبب نزول آیت تنفر صحابه بود از مواکله اهل
علل را بمعنی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هر یک از ایشان
حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها
طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان
نهاده طلب مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان

تا کی

تا اینجا صحیح کرده

نرسیدی

نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی یا در باره جمعی از انصار
که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی
این آیت آمد که لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی
اَنْ تَاْکُلُوا آن که بخورید طعام را جَمِیْعًا با هم مجتمع شده
اَوْ اَشْتَاتًا یا پراکنده فَاِذَا دَخَلْتُمْ پس چون در آیید بُیُوتًا
بخانها که مذکور شد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوا
پس سلام گویید عَلٰی اَنْفُسِکُمْ بر هم دینان خود المؤمنون
کنفس واحدة و در خانهای خود بر اهالی خود و در مساجد نیز
سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام
علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر
سلام باید کرد تَحِیَّةً سلام کردنی مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
ثابت و مشروع از نزدیک خدای مُبٰرَکَةً بسیار خیر و با برکت
طَیِّبَةً پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کَذٰلِکَ همچنانکه
بیان سلام فرمود یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان می کند خدای لَکُمُ
الْاٰیٰتِ برای شما آیت های حکمت خود را لَعَلَّکُمْ
تَعْقِلُوْنَ شاید تعقل کنید در آن و حق ثواب ادریابید
اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِیْنَ جز این نیست که گرویدگان

بر سیدی

یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام
پرهیز نمودندی

کامل آنانند که آمنوا بالله گرویده اند بخدای ورسوله
و برسول او از صمیم دل واذا کانوا و چون باشند معه
با رسول وی صلی الله علیه وسلم علی امر جامع برکاری
جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات
داعیاد و حروب و نماز استسقا و مشاورات لم یذهبوا وحروب
نروند از نزدیک وی حتی یستاذنوه تا وقتی که دستوری
طلبند ازو و او تشریف اذن ارزانی فرماید ان الذین
بدرستی آنان که یستاذنونک دستوری طلبند از تو
اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی صدق یومنون
می گروند بالله ورسوله بخدای و رسول او و تصدیق مینمایند
تعریض بجمعی منافقان است که در غزوه تبوک تخلف از جهاد
دستوری می جستند و در باره ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین
لا یومنون بالله الایه فاذا استاذنوک پس چون طلب اذن کنند
این مومنان مخلص از تو لبعض شانهم برای اصلاح و اتمام
بعضی از کارهای خود فاذن پس دستوری ده لمن شئت
هر کرا خواهی منهم از ایشان که عذر واضح دارند واستغفر
لهم الله و باوجود اجازت طلب آمرزش که برای ایشان از خدا

به تقدیم

به تقدیم امور دنیا بر مهم دین و اگرچه بعذر باشد خالی از خللی
نیست و گویا که بخروج از جماعت آثم اند پس برای ایشان
استغفار کن ان الله غفور بدرستی که خدای سبحانه آمرزنده است
تقصیرات بندگان رحیم مهربان است بر تخفیف تکلیف از ایشان
لا تجعلوا مدارید و مدانید دعاء الرسول خواندن رسول
مر شما را بینکم میان خود کدعاء بعضکم همچون خواندن
بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را
بر خواندن یک دیگر که اعراض نتوانید کرد یا در جواب مساهله
توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب و لازم و مراجعت بغیر
اذن او حرام و ناروا یا دعای او بر شما یا برای شما چون دعای
یکدیگر مدانید که آن دعای بی شک مستجاب است و مقبول حضرت
رب الارباب یا نذکن و خواندن مر رسول را باید که چون
منادات یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی
تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت
همه انبیا را بندای علامت خطاب کرده و حبیب خود را بندای
کرامت یا آدم است باید را اینها خطاب یا ایها النبی خطاب
محمد است آورده اند که چون آنحضرت خطبه خواندی منافقان

تنگ آمده یک دیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون شدندی
آیت آمد قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ بتحقیق می داند خدای
آنان را که از روی کراهیت يَتَسَلَّلُوْنَ بیرون می روند اندک
اندک مِنْكُمْ از میان شما لِوَاذًا در حالتی پناه جستن
یک دیگر و پوشیدن همه را فَلْيَحْذَرِ الَّذِيْنَ پس باید که بترسند
آنان که يُخَالِفُوْنَ مخالفت می کنند و اعراض مینمایند
عَنْ اَمْرِهٖ از فرمان خدای اَنْ تُصِيْبَهُمْ آن که برسد
بدیشان فِتْنَةٌ آزمایشی از حق که گمراهی است یا محنتی در نفس
و مال و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا ردّ توبه
جنید قدس سره فرموده که سختی دل و متاثر ناشدن او از
معرفت الهی اَوْ يُصِيْبَهُمْ یا برسد ایشان را عَذَابٌ اَلِيْمٌ
عذابی دردناک در آخرت اَلَآ اِنَّ لِلّٰهِ بدانید بدرستی که مر خدا را
مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است یعنی همه ملک
اویند و مالک همه اوست زیرا که خالق همه است قَدْ يَعْلَمُ بدرستیکه
می داند مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ آنچه شما ای مکلفان بر آنید از موافقت
و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت وَيَوْمَ يُرْجَعُوْنَ
و می داند روز زیرا که باز گردانیده شوند منافقان اِلَيْهِ

بسوی

بسوی جزای او فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوْا
بانچه کرده اند از عملهای بد و بران مکافات کند وَاللّٰهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِيْمٌ داناست و هیچ چیز بر و
مخفی نماند آن کس که بیافرید پیدا و نهان چون نشناسد
نهان و پیدا جهان سُوْرَةُ الْفُرْقَانِ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ سَبْعٌ وَّسَبْعُوْنَ اٰيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

تَبَارَكَ صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران
مر تبارک را گفته اند سه معنی اختیار کرده اول آن که برکت
از وست و این بشارت بکارسازی و بنده نوازی حق است دوم آنکه
بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سروری و نشان عزت ازلی
و ابدی اوست سیم آن که دایم ثابت است و این عبارت از دوام
ذات اوست لم یزل و لا یزال اَلَّذِيْ آنکه نَزَّلَ الْفُرْقَانَ
فرو فرستاد قران شریف را که جدا کننده است میان حق و
باطل و حلال و حرام عَلٰى عَبْدِهٖ بر بنده خود لِيَكُوْنَ تا باشد لِلْعٰلَمِيْنَ مر عالمیان را
و پریان را نَذِيْرًا بیم کننده از عذاب الهی قران اهل
هر قرنی را در هر زمانی ترساننده و از موجبات سخط ربانی
اَلَّذِيْ لَهٗ آن کسی که مر او راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ

جل جلاله و عم نواله

یعنی محمد صلی الله علیه وسلم

پادشاهی آسمانها و زمین تا چه وی منفرد است با آفریدن آنها
پس او را رسد تصرف در آن وَلَمْ يَتَّخِذْ و فرا نگرفت خدا
وَلَدًا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است وَلَمْ يَكُنْ لَهُ
و نیست مر او را شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی
چنانچه ثنویه و وثنیه گویند یعنی او راست پادشاهی بی عز ندی
که قایم و مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند
کرد وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه
و هیئات مختلفه و اشکال متنوعه فَقَدَّرَهُ پس اندازه کرد
آن چیز را تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی آن را مهیا ساخت
برای خصایص و افعالی که از و می خواست یا تقدیر کرد بقای او را
تا وقت معلوم وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند کفار مِنْ دُونِهِ
بجز خدای آفریدگار آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ خدایانی که نیافرینند
شَيْئًا چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وَهُمْ يُخْلَقُونَ
و حال آن است که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است
در وجود بخالقی و محتاج خدای را نشاید پس تا فی که عبده
ایشان ایشان را می تراشند به هر وجه که می خواهند تصویر
می کنند چگونه سزای پرستش باشند وَلَا يَمْلِكُونَ و با وجود

مخلوقیت

مخلوقیت نمیتوانند و استطاعت ندارند لِأَنْفُسِهِمْ برای
نفسهای خود ضَرًّا باز داشتن ضرری وَلَا نَفْعًا و نه جذب
نفعی نه سودی بخود میتوانند رسانید و نه زیانی از خود باز
میتوانند داشت و حال آن که خدای ضار و نافع باید وَلَا
يَمْلِكُونَ و نمیتوانند آلهه باطله و قادر نیستند مَوْتًا بر میرانیدن
کسی وَلَا حَيَاةً و نه بر زنده کردن کسی اولا یا بر ابقای حیوة
او وَلَا نُشُورًا و نه بر بعث و حشر او ثانیا و خدای محیی و ممیت
و باعث باید وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنان که کفر ورزیدند
إِنْ هَٰذَا نیست این قرآن که محمد بما آورده إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ
مگر دروغی که خود بر بافته است او را وَأَعَانَهُ و یاری داده اند
او را عَلَيْهِ بر ساختن آن دروغ قَوْمٌ آخَرُونَ
گروهی دیگر چون جبر و یسار و عداس یا فکیهه رومی یعنی ایشان
اخبار سابقه بر وی می خوانند و او بعبارت عربی بر ما القا می کند
فَقَدْ جَاءُوا پس بدرستی که آمده اند این قوم ظُلْمًا وَزُورًا
بستم و زور یعنی یاری دهندگان وی و برین تقدیر این
بقیه کلام کفار باشد و اصح آن است که این سخن حضرت خدا است
میفرماید که کفار درین که می گویند قرآن دروغ است و مدد قومی

برباقته می شود امد اند بشرک و ستم و بهتان وَقَالُوا و دیگر گفتند کلام کی
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهای پیشینیان است که در کتاب
نوشته اند اكْتَتَبَهَا می نویساند آنرا چه خود نمی تواند نوشت
فَهِيَ پس آن نوشتها تُمْلَىٰ عَلَيْهِ املا کرده می شود برو بُكْرَةً
وَأَصِيلًا بامداد و شبان گاه یعنی در دو طرف روز یا شب و
روز اظهار ابرو می خوانند تا یاد می گیرد چه خود نمی تواند خواند
و چون حفظ کرد بر ما می خواند و می گوید این وحی است قُلْ بگو رد
سخن ایشانرا که أَنْزَلَهُ الَّذِي فرستاده است و انزا آن کسی که
بی شبهه يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ در آسمان و زمین بران دلیل که این کلام مشتمل است
بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه
همه فصحای شما از ایتان بمثل آن عاجزند و چنین کلامی بجز از
نزد ملک علام نشاید إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ غَفُورًا
هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان می پوشد رَحِيمًا
مهربان که در عاقبت عاصیان تعجیل نمی کند وَقَالُوا و گفتند
صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان
مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند

چه بوده کس

چه بوده است این کس را که دعوی رسالت می کند که مثل مردم دیگر
يَأْكُلُ الطَّعَامَ می خورد خوردنی وَيَمْشِي و می رود بی
طلب معیشت چون دیگران فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها اگر دعوی
او درست است باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان
بسبب وقوف دم تبه محسوسات از حال آن حضرت غافل شده پنداشتند
که تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت
منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آن است تا تناسب و تجانس که سبب
افاده و استفاده است بحصول پیوندد جنس باید تا در آمیزد جنس
انس کی گیرد جن با جنس انس القصه مشرکان گفتند بایستی که او
ملک بودی و اگر ملک نیست لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو نفرستاده اند إِلَيْهِ
مَلَكٌ بسوی او فرشته فَيَكُونَ مَعَهُ تا باشد با وی نَذِيرًا
بیم کننده و یاری دهنده در انذار أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ یا افکنده
شود باو كَنْزٌ گنجی از آسمان که بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل
معاش مستغنی شود أَوْ تَكُونُ لَهُ یا باشد مر او را جَنَّةٌ يَأْكُلُ
مِنْهَا بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی
بگذرد وَقَالَ الظَّالِمُونَ و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع
ضمیر حکم بظلم ایشان است یعنی ستمکار نیست این سخن که مومنان را

گفتند اِنْ تَتَّبِعُوْنَ پیروی نمی کنید شما اِلَّا رَجُلًا مگر مردی
مَسْحُوْرًا جادو کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند
و عقلش پوشیده شده در تفسیر ماوردی مسحور را بمعنی ساحر می دارد
یعنی متابعت جادوئی می کنید که شما را بسحر می فریبد اُنْظُرْ درنگر
ای محمد بدیده بصیرت تا ببینی که معاندان كَیْفَ ضَرَبُوْا
چگونه زدند لَكَ الْاَمْثَالَ برای تو مثلها را فَضَلُّوْا
پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت انبیا و تمیز ایشان از
ماسوی فَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ پس توانائی ندارند و نمی یابند سَبِیْلًا
راهی بحجت و برهان بر آن چه می گویند تَبَارَكَ الَّذِیْ بزرگوار است
آن کسی که بمحض فضل اِنْ شَآءَ اگر خواهد جَعَلَ بسازد و بخشد لَكَ
ترا در دنیا خَیْرًا مِّنْ ذٰلِكَ بهتر از گنج و بوستانی که ایشان
می گویند و آن چه باشد جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانها که می رود مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها وَیَجْعَلْ لَّكَ و بدهد ترا
دران بوستانها قُصُوْرًا کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب
نزول مذکور است که چون کفار قریش حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراینده روضات جنات است
با این آیت نازل شده و درجی از نور پیش آنحضرت نهاده فرمود که پروردگار تو

[illegible]

می گوید

می گوید مفاتیح خزاین دنیا در پنجاه است از آنجا بدست تصرف تو می دهم
بی آنکه از کرامت و نعمت که نامزد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر
پشه کم نکرد حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدین ها حاجت نیست فقر را
دوست می دارم و می خواهم که بنده شکور صبور باشم رضوان گفت
اصبت اصاب الله بک نشانه علو همت آنحضرت نمی بینی که با وجود
تنگ دستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزاین نگشود و می زیبد
نیفگند از ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله
نگشود و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت التفات نفرمود
تا عبارت ازان این آمد که مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰی ز رنگ آمیزی
ریحان آن باغ نهاده چشم خود را مهر مازاغ نظر چون بر گرفت
از نقش کونین قدم زد در حریم قاب قوسین بَلْ نه فقر و احتیاج
تو مانع کفار است از ایمان بتو بلکه كَذَّبُوْا بِالسَّاعَةِ تکذیب
می کنند قیامت را و داعی ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعت است
وَاَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ
برای کسی که تکذیب ساعت کند سَعِیْرًا آتش افروخته و گویند سعیر نامی است
از نامهای دوزخ اِذَا رَاَتْهُمْ چون ببیند ایشان را یعنی منکران
قیامت را آتش دوزخ مِنْ مَّكَانٍۢ بَعِیْدٍ از جای دور که صد ساله

[illegible]

و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سمعوا لها شنوند
مر آتش را تغیظا آواز جوشیدنی از خشم وزفیرا و بانگی چنانچه از
درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی بر انند که این دیدن
و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک
ما حیوة مشروط به بنیت نیست ممکنست که حق سبحانه در آتش زندگی
خلق کند که ببیند و خشم گیرد و بغرد وإذا ألقوا و چون درانداخته
شوند مشرکان منها از دوزخ مکانا ضیقا در جای تنگ
که موجب زیادتی کرب باشد و در تفسیر آورده که جهنم بر کافران
چنان تنگ باشد که آهن بن نیزه بر نیزه و ایشان را در چنین
مکانی تنگ افکنند مقرنین مقترن کرده دستهای ایشان — مقرن
بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یکی با قرین او از جن بسلسلهٔ آتشین — یکی
بهمدیگر بازبسته دعوا بخوانند بر خود هنالک در آن مقام ثبورا هلاکت
یعنی نفرین کنند بر خود بهلاکت یا گویند یا ثبوراه و این کلمه کسی گوید
که آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر
مذکورست که اول کسی را از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد
حله از آتش بر وی پوشانند و او آنرا بر پیشانی نهد و از پی می‌کشد — کشته
و ذریهٔ او از عقب او فریاد یا ثبوراه کشیده میروند حق سبحانه

میفرماید که

میفرماید که لا تدعوا الیوم مخوانید امروز ثبورا واحدا یک ثبور و
ادعوا و بخوانید ثبورا کثیرا ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید
بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود
و هر نوعی را بواسطه شدت ثبوری واقع خواهد شد قل بگوی آنها را
که به نفرین سرزنش نو می‌کنند أذلك آیا گنج و بوستان دنیی خیر
بهترست ام جنة الخلد التی یا آن بهشت جاوید که وعد
المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران بدخول در آن
کانت هست در علم خدای لهم جزاء مر متقیان را آن بهشت
پاداش اعمال ایشان ومصیرا و بازگشتی که رجوع بدان نمایند
در آخرت لهم فیها مر ایشان راست در بهشت ما یشاؤن
آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق اعمال ایشان چه ضعفای
مومنان را با آرزوی ایشان از مرتبهٔ کمل نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی
که مناسب حال خود جویند یابند خالدین در حالتی که جاوید باشند — کمال
در بهشت کان هست دخول و خلود ایشان در بهشت علی ربک
بر پروردگار تو وعدا مسئولا وعده خواسته شده
یعنی سزاوار آن که از خدای درخواهند یا مومنان درخواسته اند
که ربنا وآتنا ما وعدتنا یا ملایکه برای ایشان درخواست می‌کنند

که ربنا و ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ
و یاد کن روزی را که حشر کنیم و حفص بیا می خواند یعنی خدای
حشر کند مشرکان را وَمَا يَعْبُدُونَ و آنرا نیز که می پرستند
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای عام است معبودان را از ذوی العقول
و غیر آن و گفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشانرا بسخن آرد و مخاطب
سازد فَيَقُولُ پس گوید ءَأَنْتُمْ آیا شما أَضْلَلْتُمْ گمراه کردید
عِبَادِي هٰؤُلَاءِ بندگان مرا این گروه أَمْ هُمْ آیا ایشان
ضَلُّوا السَّبِيلَ گمراه کردند راه را باخلال در نظر صحیح و اعراض باخلل
از قول مرشد فصیح قَالُوا گویند بتان سُبْحَانَكَ پاکی تو با پاکی
یاد می کنیم و منزه می دانیم از شریک و شبیه مَا كَانَ يَنْبَغِي
لَنَا نیست ما را و نه سزد و روا نباشد أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم
کسی را که ما را پرستند مِنْ دُونِكَ بجز تو یعنی ترا نه پرستند بمحض
سخن آنکه آنها که عبادت ترا دوست بدارند و ما را پرستند نرسد ما را
که ایشانرا بگیریم مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ
و لیکن تو ایشانرا برخوردار گردانیدی وَآبَاءَهُمْ
و پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن در
سایر نعمتها حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ تا فراموش کردند آنچه انبیا

ایشانرا

ایشانرا بدان دعوت می فرمودند وَكَانُوا و بودند در حکم
ازلی قَوْمًا بُورًا گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت
عزت عز شانه بت پرستانرا مخاطب ساخته گوید فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ
پس مر پرستی که تکذیب کردند خدایان شما شما را بِمَا تَقُولُونَ
بآنچه می گویید که ایشان شریک خدا اند و ایشان مرا از شریک منزه
دانستند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس نمی توانند معبودان شما
صَرْفًا بگردانیدن عذاب شما وَلَا نَصْرًا و نه یاری کردن
شما را بنجات و حفص بتا می خواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب
مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت
برهانیدن وَمَنْ يَظْلِمْ و هر که ستم کند یعنی شرک آرد مِنْكُمْ
از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا كَبِيرًا
عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در آن وَمَا أَرْسَلْنَا
و نه فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو کسی را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از
پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ مگر پیغمبرانی که ایشان لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ
هر آینه بخورند خوردنی وَيَمْشُونَ و بروند فِي الْأَسْوَاقِ
در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وَجَعَلْنَا و گردانیدیم
بَعْضَكُمْ برخی از شما را لِبَعْضٍ برای برخی دیگر فِتْنَةً

آزمایشی همچون آزمایش فقرا با غنیا و پیغمبران با امم ایشان یا مریض
بصحیح و اعمی بمبصر خلاصهٔ سخن آن که دنیا دار ابتلا و امتحان است
پس از مخالفت احوال مردمان در وچاره نباشد و ما بدان می آزمائیم
ایشانرا تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز کردند
و آورده اند که ابوجهل و ولید و امثال ایشان هرگاه چون بلال و عمار و صهیب
و جناب سایر درویشان صحابه را می دیدند باکدیگر می گفتند آیا با
اسلام آریم تا همچون ایشان فقیر باشیم حق سبحانه آیت فرستاد
و درویشانرا مخاطب ساخته می فرماید که ما می آزمائیم شریف را
بوضیع و رضیع را بشریف **أَتَصْبِرُونَ** ایا صبر می کیند بر ابتلا
و جزع می نمایند **وَكَانَ رَبُّكَ** و هست پروردگار تو **بَصِيرًا**
بینا بصبر کننده و جزع نماینده **وَقَالَ الَّذِينَ** و گفتند آنان که
لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند دیدار ما یعنی منکر حشر
و بعث اند یا نمی ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند می گفتند
لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمی شود **عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ** بر ما
فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد صلی الله علیه وسلم
أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا یا چرا نمی بینیم باشکارا پروردگار ما را تا با ما
سخن گوید و بتصدیق و اتباع محمد صلی الله علیه وسلم فرماید

لقد استکبروا

الجزء عشر التاسع

لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا بخدای که بزرگی کردند **فِي أَنْفُسِهِمْ**
در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرات نمودند درین تحکم
وَعَتَوْا و در گذشتند از اندازه **عُتُوًّا كَبِيرًا** در گذشتن
بزرگ که بعد از مشاهدهٔ معجزات اقتراح رویت ملایکه و لقای
خدای کردند و ایشان اندوهگین شوند **يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ**
روزی که ببینند فرشتگانرا و آن روز مرگ باشد یا روز حشر
لَا بُشْرَىٰ هیچ مژده نیست **يَوْمَئِذٍ** آن روز **لِلْمُجْرِمِينَ**
مر کافرانرا اهل مکه دو چیز طلبیدند لقای ملایکه و دیدار
خدای حق سبحانه خبر داد که ملایکه را ببینند و وعید لا بشری
شنوند **وَيَقُولُونَ** و گویند ملایکه مر ایشانرا که لقای خدا بر شما
حِجْرًا مَحْجُورًا حرام و باز داشته شده و گویند این قول
کفار است چون ملایکه بریشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند
بخدای از لقای ایشان و در زاد المسیر آورده که چون
کفار در شهر حرام کسی را دیدندی که از و ترسیدندی می گفتند
حجرا محجورا تا از شر او ایمن می شدند اینجا نیز خیال بستند که
مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند
یافت **وَقَدِمْنَا** و قصد کنیم **إِلَىٰ مَا عَمِلُوا** بسوی آنچه کردند کافران

آوردند

مِنْ عَمَلٍ از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم و مهمانداری
و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال
آن فَجَعَلْنٰهُ پس گردانیدیم آن عمل را هَبَآءً مَّنْثُوْرًا
مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بباد داده
یعنی حبط سازیم عملهای ایشان را زیراکه شرط در قبول این اعمال
ایمان است و ایشان را نبوده اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ مجاوران بهشت
يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا بهترند از
روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافران است
که در دنیا داشتند وَاَحْسَنُ مَقِيْلًا و نیکوترند از جهت مکان
و استراحت مراد از مقیل استراحت است زیراکه در بهشت خواب
نباشد وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که در آن تَشَقَّقُ بشکافد
السَّمَآءُ آسمانها بِالْغَمَامِ بسبب ابری سفید که بالای طبقه
هفت آسمان است و غلظ او برابر همه سموات است و او گرانتر است
از همه آسمانها حق سبحانه امروز او را بقدرت خود نگاه داشته
روز قیامت او را بر آسمانها افکند و به آسمانی که برسد آن
آسمان شکافته شود وَنُزِّلَ الْمَلٰٓئِكَةُ و فرو فرستاده شوند
فرشتگان از آنجا بزمین تَنْزِيْلًا فرو فرستادنی نازل شدنی معین

آمنت وصدقنا

از فرشته

صف

از فرشته نماز کرده و در موضح آورده که ملایکه هفت صنف
بکره عالم در آیند و گویند بامعنی عرش است یعنی آسمان بشکافد از
غمام و دود و رشود تا غمام فرود آید و این آن غمام است که حق سبحانه
فرموده فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ و در معانی آورده که این غمامی است که ظله
بنی اسرائیل بوده در تیه اَلْمُلْكُ پادشاهی يَوْمَئِذِ در آن روز
نِ الْحَقُّ ثابت است لِلرَّحْمٰنِ مر خدای بخشاینده را چه مدعیان
زبان و دعوی از مالکیت دربسته باشند وَكَانَ و باشد آن روز
يَوْمًا عَلَى الْكٰفِرِيْنَ روزی بر کافران عَسِيْرًا دشوار از شدت
اهوال وَيَوْمَ و یاد کن روزی که از فرط حسرت يَعَضُّ الظَّالِمُ
می خاید ظالم عَلٰى يَدَيْهِ بر دستهای خود یعنی بدندان می گزد
دست را چنانچه متحیران می کنند مراد جنس ظالمست و گفته اند عقبه
بن ابی معیط از سفری باز آمده مردمان را ضیافت می کرد و بسبب
جوار حضرت سید ابرار را صلی الله علیه و سلم طلبیده بود آن حضرت فرمود
که تا کلمه شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و این
سخن بابی خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده بنزد وی آمد و گفت
مگر از دین خود برگشته که سخن محمد می شنوی و کلمه می گوئی گفت نی
اما عار برداشتم که مهمان طعام من نخورد و بیرون رود گفت از تو

راضی نشوم تا آب دهان بروی وی نیندازی عقبه نزد حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آمد و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود و آب دهن

سجده بود

حواله روی دلارای وی کرد در ترجمه اسباب نزول مذکور است
که آب دهن او دو شعله جان سوز گشت و بدان حضرت نرسیده
بروی وی بازگشت و هر دو گونه روی وی بسوخت و تا زنده
بود آن داغها میمون الغصه حضرت گفت ای عقبه ترا بیرون مکه نمی
بینم که سر ترا بشمشیر بردارم و در غزوه بدر حکم حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بقتل او صادر شد و بر دست مرتضی علی رضی الله عنه
کشته گشت و این آیت در شان وی فرود آمد مضمونش آن که روز
قیامت بسیار بخاید سر انگشت ندامت صاحب احقاف آورده که
چهار هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا مرفق و حق سبحانه دیگر باره
دست وی را بر وی اند و دیگر باره می خاید و جز ندارد یَقُوْلُ
می گوید یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ کاشکی فرا می گرفتیم مَعَ الرَّسُوْلِ
با پیغمبر سَبِیْلًا راهی که وی فرا گرفته که راه نجات آن است
یَا وَیْلَتٰی ای وای بر من لَیْتَنِیْ لَمْ اَتَّخِذْ کاشکی فرا
نمی گرفتم فُلَانًا یعنی ابی را خَلِیْلًا دوست و او را نمی شناختم
لَقَدْ اَضَلَّنِیْ بدرستی که گمراه کرد مرا و باز داشت عَنِ الذِّکْرِ

از یاد کرد

از یاد کرد خدای یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر بَعْدَ اِذْ جَآءَنِیْ
بعد از آن که آمده بود بمن وَکَانَ الشَّیْطٰنُ و هست دیو دور از
رحمت حق یعنی دوست گمراه کننده که شیطان الانس است لِلْاِنْسَانِ مر
آدمی را خَذُوْلًا فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه می کند مردمان را
بمخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاک افتادند فرو می گذارد و نفع
نمی رساند بلکه از وی تبرا می کند وَقَالَ الرَّسُوْلُ و گفت رسول
یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در دنیا یا گوید در آخرت یَا رَبِّ
ای آفریدگار من اِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوْا بدرستی که قوم من گرفتند
و ساختند هٰذَا الْقُرْاٰنَ این قران را مَهْجُوْرًا
منسوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از استماع
او اعراض می کنند وَکَذٰلِکَ و همچنین که این کفره را دشمن تو
گردانیدیم جَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِیٍّ گردانیدیم و مقرر ساختیم هر پیغمبر را
عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِیْنَ دشمنی از کافران چون نمرود مر
ابراهیم را و فرعون مر موسی را علیهما السلام و ایشان صبر کردند
تو نیز صبر فرمای وَکَفٰی بِرَبِّکَ و بس ند است پروردگار تو
هَادِیًا راه نماینده ترا بطریق شکیبایی وَّنَصِیْرًا و یاری دهنده
بر دشمنان وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و گفتند آنان که کافر

شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده

نمی شود عَلَيْهِ الْقُرْآنُ بر محمد صلی الله علیه وسلم قرآن

جُمْلَةً وَاحِدَةً جمله یکبارگی یعنی همه یکبار چنانچه توریت و انجیل

كَذَٰلِكَ همچنین فرستادیم پراکنده لِنُثَبِّتَ تا ثابت گردانیم

و قوت دهیم بِهِ فُؤَادَكَ باتصال وحی در هر وقتی دل ترا یا بتفریق

وحی دل ترا بر حفظ آن ممکن سازیم وَرَتَّلْنَاهُ و بر تو خواندیم

قرآنرا بعضی از پی بعضی تَرْتِيلًا خواندنی بمهلت و تأنی بی انقطاع

بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشت چه اعجاز قرآن با آنکه — بغیر

پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمی شود و در تفرق فوایدهاست

یکی سهولت حفظ چه موسی و داود و عیسی علی نبینا وعلیه السلام

که کتاب ایشان یکبار فرود آمد خواننده و نویسنده بودند و آنحضرت

امی بود اگر کتاب وی یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر

نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت می شد و سبب زیادتی غوص — خوض

در معنی آن و دیگر آنکه بهر نجمی که فرو می آید تحدی می نمود و اعجاز — می آید

قرآن و عجز ایشان ظاهر می گشت و دیگر نزول جبرئیل علیه السلام

آنا فانا موجب تسلی آن حضرت می شد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ است

و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آنی واحد — و آن تعلق باوقات مختلفه دارد

شد

نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال

باید وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی سخنی — می آید

میان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخنی نمی گویند إِلَّا جِئْنَاكَ

بِالْحَقِّ مگر می آریم برای تو جوابی راست و درست که برهانی ساطع

قول ایشانرا رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا و می آریم آنچیزرا که نیکوتر

از روی بیان الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند

عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده می روند

إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه شَرٌّ مَكَانًا

بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدترست از منازل مومنان

که در دنیا داشتند و ایشان طعنه می زدند که أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ

مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا وَأَضَلُّ سَبِيلًا و کج تر و ناصواب ترند

از جهت راه چه راه ایشان مقتضی آتش دوزخست وَلَقَدْ آتَيْنَا — مقتضی ع

و هر آینه ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی علیه السلام توریت

بعد از غرقه شدن فرعون وَجَعَلْنَا مَعَهُ و گردانیدیم پیش

از ان با او أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هارون را وَزِيرًا یار و

مددکار در دعوت و اعلای کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم ما بروید

إِلَى الْقَوْمِ بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اهل او الَّذِينَ كَذَّبُوا

بِاٰیٰتِنَا آنان که تکذیب کردند آیتهای مارا ایشان بحکم مار فتند و آن آیتهای مارا
قوم را دعوت کردند بحق و ایشان اباء و استکبار نمودند فَدَمَّرْنٰهُمْ
پس هلاک کردیم ایشانرا و نیست کردانیدیم تَدْمِیْرًا
هلاک کردنی و نیست کردانیدنی باغراق در دریای قلزم وَ
قَوْمَ نُوْحٍ وگروه نوح را علیه السلام لَمَّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ
آنهنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنان که پیش از وی
بودند چون شیث و ادریس علیهما السلام یا همان تکذیب نوح کردند
و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلق بعثت رسل
را انکار کردند اَغْرَقْنٰهُمْ غرقه ساختیم ایشانرا بطوفان عذاب
وَجَعَلْنٰهُمْ وگردانیدیم قصه ایشانرا لِلنَّاسِ برای مردمان اٰیَةً
نشانه تا از آن عبرت گیرند وَاَعْتَدْنَا لِلظّٰلِمِیْنَ و آماده
کرده ایم برای ستمکاران عَذَابًا اَلِیْمًا عذابی دردناک
وَعَادًا و هلاک کردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلام
وَّثَمُوْدَا۠ وگروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام وَاَصْحٰبَ
الرَّسِّ و اصحاب رس را و رس نام چاهی است بیمامه یا با در بیجان بیمامه
یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا بانطارکیسه
یا چشمه یا نخلستانی بوده از آن بنی سعد یا همان اخدود است که در

سُورَه

سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بوده بزمین فلج از
ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان
مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل
گوشت او را بخوردند عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان
بودند که شعیب علی نبینا و علیه السلام بدیشان آمد و تکذیب وی
نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذای
شعیب علیه السلام مشغول بودند که ناگاه آن چاه در هم افتاد
و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند
که شجره صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده می پرستیدند
پیغمبری از نسل یهود بن یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را
تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری سیاه بر ایشان
سایه افکند و از وی صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بیر
معطله چنانچه قصه ایشان گذشت و اصح آن است که اصحاب
حنظله بن صفوان است علیه و علی نبینا الصلوة والسلام و چون
تکذیب نبی خود کردند حق تعالی ایشانرا مبتلا کردانید بمرغی دراز
گردن که عنقا او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا
می گفتند و بر کوهی که او را فتح یا فنج گفتندی مقام داشت

بنمامی وکودکان ومواشی خوردی ایشان را در ربودی و فرو بردی
وبدین جهت او را مُغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید
کننده روزی دختری نزدیک رسیده ببلوغ از میان ایشان بربود
وایشان شکایت پیش پیغمبر آورده شرط کردند که اگر شر او
بکفی کرد ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا آن مرغ را بگیر
ونسل او برین گردان دعای پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ
غایب شد دیگر روز از وجز او اثر پدید نیامد وجز نام ازو نشانی
نماند و در چیزهای نایاب و مثل زنند کما قیل نظم منسوخ شد مروت
ومعدوم شد وفا ، وز هر دو نام ماند چو عنقا وکیمیا ، وصاحب
لمعات از بی نشانی عشق برین وجه نشان می دهد نظم عشقم که در دو کون
مکانم پدید نیست ، عنقای مغربم که نشانم پدید نیست ، القصه
این قوم بعد از غیبت عنقا تمرد و عناد افزوده حنظله را شهید
کردند وخدای فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وَقُرُونًا
واهل قرنها را که بودند بَيْنَ ذَٰلِكَ میان این قبایل عاد
وثمود واهل رس كَثِيرًا قرنهای بسیار که جز خدای کسی ایشان را
نداند وَكُلًّا وهر یکی ازین امتان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ
زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصه های پیشینیان

با ایشان

با ایشان و بیم کردیم ایشان را و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن
پیغمبران چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم
وَكُلًّا وهمه را تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا نیست کردیم نیست کردنی
وَلَقَدْ أَتَوْا وهر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش عَلَى الْقَرْيَةِ
الَّتِي أُمْطِرَتْ بر آن دهی که بارانیده شد برو مَطَرَ السَّوْءِ
باران بد یعنی سنگ باران مراد ازین ده سدوم است که شهری بزرگ
بود از موتفکات و لوط علی نبینا و علیه السلام در اینجا نشستی
و بعد از انقلاب آن حق سبحانه چهل شبانه سنگ باراند بر اهل آن
وکفار قریش بران دیار می گذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند
که در مرور خود يَرَوْنَهَا دیدندی آن را بدیدهای خود و از
آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا نه آن است که ندیدند
بلکه هستند که از روی کفر لَا يَرْجُونَ امید نمی دارند نُشُورًا
برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ وچون بینند
ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نمی گیرند ترا إِلَّا هُزُوًا
مگر مهزوء یعنی کسی که با او استهزا کنند و از روی تهکم می گویند
أَهَٰذَا الَّذِي این کس آن است که او را بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا
برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر إِنْ كَادَ بدرستی که نزدیک بود

که او بسخن دل فریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار
دلایل بر مدعی خود لَیُضِلُّنَا گمراه کند و باز دارد ما را عَنْ
اٰلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَوْلَا اَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن
بودی که ما صبر کردیم عَلَیْهَا بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب
ایشان فرمود وَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ و زود باشد که بدانند
حِیْنَ یَرَوْنَ الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را
کما از اهل ایمان و ایشان مَنْ اَضَلُّ سَبِیْلًا کیست گمراه‌تر ضلال
سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان کلوخی
یا سنگی یا چوبی را می پرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخی زیباتر دیدندی
معبود خود را گذاشتندی پرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرموده که
اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ آیا دیدی کسی را که گرفت اِلٰهَهٗ
هَوٰیهُ هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را می پرستد
تقدیم مفعول ثانی بجهة کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات
فرموده که هر که بغیر خدای چیزی را دوست دارد و بدو باز ماند
و او را پرستد و حقیقت هوای خود را می پرستد زیرا که هوی
او او را بر محبت غیر خدای میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب
المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا

می پرستیدندی

نیز بیکدیگر پیوستند و همچنان که از امتزاج آنان بیک دیگر
آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان باهم هوا متولد شد در
مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافت جمله اوصاف
ذمیمه که باز ار دینی را رواج در رونش از ایشان است از هوا
مدد می یابند رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان
مختلفه همه از تاثیرات او ظهور می یابد عناری که خرد میان راه
اوست ❊ چه گویم که هر نو یسفی را چه اوست ❊ قوت غلبه او تا حدی
که کلمة الهوا اول آله العبد فی الارض در شان او وارد
شده و زبان قرآن شریف در بیان او چنین فرموده که افرایت
مَنِ اتخذ الهه هواه گویی که اصل هواست و آلهه باطله همه فرع
اوست و از ینجاست که مخالفت هوا سبب وصول بجنت الماوی گشت
نظم سر ز هوا تافتن از سروری است ❊ ترک هوا قوت پیغمبری است
اَفَاَنْتَ تَکُوْنُ عَلَیْهِ ایا می باشی تو بر آن کس که هوای خود را خدای
خود ساخته وَکِیْلًا نگاهبانی که او را از ان منع کنی این کلمه
منسوخست به آیت قتال اَمْ تَحْسَبُ بلکه گمان می بری
اَنَّ اَکْثَرَهُمْ آن که بسیاری از مشرکان یَسْمَعُوْنَ
می شنوند بگوش هوش اَوْ یَعْقِلُوْنَ یا تعقل می کنند بدل

از جوشش

مرد لایل توحید را بعنّد اکثر عامل و معانده و آنها که ایمان خواستند
آورد خارجند اِنْ هُمْ نیستند ایشان اِلَّا کَالْاَنْعَامِ
مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسبب کلام و عدم تدبر در ادله
ملک علّام بَلْ هُمْ بلکه ایشان اَضَلُّ سَبِیْلًا گمراه ترند
از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود می کنند و اینها از عبادت
پروردگار خود ابا می نمایند و دیگر چهارپایان طالب آنچه بند
که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه ایشان را ضرر رساند
و مشرکان از ثواب که اعظم منافعست می گریزند و در سیئات
که موجب اشد مضارست می آویزند اَلَمْ تَرَ ایا نمی بینی و نظر
نمی کنی اِلٰی رَبِّکَ بصنع پروردگار خود که از محض قدرت
کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسط کرده سایه را از
طلوع صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است
چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصرست و شعاع
شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و دران محل هر دو منتفی است
و لهذا یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود وَلَوْ شَاءَ
و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُ هر آینه کردانیدی آن سایه را
سَاکِنًا ثابت و آرام گرفته بر یک منوال ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ

ومتصرف مسخر

پس گردانیدیم

پس گردانیدیم آفتاب را عَلَیْهِ دَلِیْلًا بر شناختن سایه
راه نمای چه سایه جز بآفتاب شناخته نشود ثُمَّ قَبَضْنَاهُ اِلَیْنَا
پس گرفتیم سایه را بسوی خود قَبْضًا یَسِیْرًا فرا گرفتن آسان یعنی اندک
اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را
فرا گرفتیم چه اگر بیکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه
بازبسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت
شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای در شب
بسط سایه را زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آن را
دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او کردانید
که بتبیین الاشیاء باضدادها و آفتاب روز را نیز دلیل شناخت
بلکه آن دلیل را که شمس قبض کرده باقول برد تا باز شب
در آمد و این دو زمان راحت آرامش و آرایش خلق معین
کردانید در عین المعانی آورده که مدّ الظل اشارت بزمان
فترتست که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس نور اسلام
که بطلوع جمال سید انام علیه افضل الصلوة والسلام
از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی
خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاهی نرسیدندی

گشتی

نظم کر نه خورشید جمال یار بودی رهنمون ❊ از شب تاریک
غفلت کس نبردی راه برون ❊ صاحب کشف الاسرار گوید این
آیت از روی ظاهر معجزه حضرت مصطفاست صلی الله علیه
وسلم و بعضی اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامت وی
اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
در سفری بوقت قیلوله در زیر درختی فرود آمد یاران بسیار
بودند و سایه درخت اندکی بود حق سبحانه بقدرت کامله
سایه درخت را ممدود ساخت چندان که همه لشکر اسلام
دران سایه بیاسودند و این آیت نازل شد و نشان
خصوصیت و قربت آنست که فرموده الم تر الی ربک
موسی را علی نبینا و علیه السلام بوقت طلب ارنی داغ لن
ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که حق مرا
می بینی و در من می نگری دیگر چه می خواهی نظم فرق است میان
آنکه یارش در بر ❊ با آنکه دو چشم انتظارش بر در ❊ و از
حقایق سلمی چنان مفهوم می شود که مد ظل بساط ظلال
نوال عصمت است بر حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده

دلیل آن

دلیل آن و بعض اشارت بسقوط رسوم و وسایط در لمعات
مذکور است که چون آفتاب محبت از مشرق غیب تافت محبوب
سر برآورد و سایه خود بر صحرای ظهور کشید آنگاه محب را
گفت ❊ آخر نظر بسوی ما نکنی ❊ الم تر الی ربک کیف مد الظل
و دور مانده او او امر نه بینی ❊ کز خانه بکدخدای ماند همه چیز ❊
قل کل یعمل علی شاکلته ❊ و اعتبار بکنی که اگر حرکت شخص
نباشد سایه متحرک نشود و لو شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب
احدیت ما از مطلع عزت بتابد دگر سایه اثر نماند چه هر سایه
که همسایه آفتاب شود آفتابش بحکم قبضناه قبضا یسیرا در بر گیرد
❊ روی صحرا چو همه پرتو صحرا گیرد ❊ نتوانند نفی سایه به آن
صحرا شد ❊ دقایق حقایق این آیت بسیارست مطالعه بعضی
از آن حواله بجواهر التفسیر میرود و من الله المعونة والمدد
وهو الذی و او آن کس است که جعل ساخت لکم الیل
برای شما شب را لباسا پوششی تا در و آرام می گیرید والنوم
و خواب را سباتا راحتی تا بدان آسایش می یابید وجعل
النهار و گردانید روز را نشورا برانگیختن و در
طلب معیشت پراکنده شدن و گفته اند نوم مشابه موت است

و صاب نامه

ونشور که برانگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات
بعد از مرگ در حکم لقمان علیه السلام ست که کما تنام فتوقظ
کذلک تموت وتنشر وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ واو آن کس است
که فرستاد بادها را بُشْرًا بشارت دهندگان بَيْنَ يَدَيْ
رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت که او باران است یعنی وزیدن
ایشان غالبا دلالت می کند بر وقوع مطر در اوان او
وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا
آسمان مَاءً طَهُورًا آبی پاک کننده لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده
کنیم بآن آب بَلْدَةً مَيْتًا شهری مرده را یعنی موضعی که
در ان خشک سال بود یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده
گشته وَنُسْقِيَهُ و بیاشامانیم آن آب را مِمَّا خَلَقْنَا
از آنچه آفریده ایم أَنْعَامًا چهارپایان را وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا
مردمان فراوان را از اهل بوادی چه ارباب قری و مداین را
انهار و منابع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی
اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ و بدرستی که ما مکرر گردانیدیم باران را
بَيْنَهُمْ میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره
بصفتهای متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار

کردیم سخن ابر و باران را در قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا یاد
کنند قدرت مرا و تفکر کنند در ان نعمت و شکر او بجا آرند
فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ پس باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند
إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را وَلَوْ شِئْنَا
و اگر می خواستیم لَبَعَثْنَا هر آینه بر می انگیختیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ
در هر دهی و مجتمعی نَذِيرًا بیم کننده اما بجهت تعظیم شأن
و علو مکان نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه مردمان تا روز
قیامت مبعوث ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس فرمان مبر
کافران را که ترا بدین آبا دعوت می کنند وَجَاهِدْهُمْ
و جهاد کن با ایشان بِهِ بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک
طاعت ایشان جِهَادًا كَبِيرًا جهاد کردن بزرگ یعنی
سخت و بسیار وَهُوَ الَّذِي و اوست آن کسی که بحکمت
شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور
و ملاصق هم ساخت بی آن که بهم آمیزند هَذَا عَذْبٌ
فُرَاتٌ این یک آب شیرین تشنگی نشانند وَهَذَا مِلْحٌ
أُجَاجٌ و آن دیگر شور تلخی زننده یعنی بحر فارس و روم
و قدرت خود وَجَعَلَ و بساخت بَيْنَهُمَا میان این

دو دریا بَیْنَهُمَا حاجزی و مانعی از قدرت خود وَحِجْرًا
مَحْجُورًا و حدی مقرری یا کرده اند حرام و ناروا که یکی بر
دیگری غلبه کند و در لباب گوید عذب فرات جوی های بزرگ
چون نیل و سیحون و دجله و جیحون و مِلْحٌ اُجَاجٌ مماید دریاها
و برزخ میان این ها دریاها و نهرها که واقع است محققان
برانند که بحرین خوف و رجاء مومن هیچ یک بر دیگری غلبه نکنند
که لو وزن خوف المومن و رجاؤه لاعتدلا و برزخ هدایت
الهی و عنایت نامتناهی وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ و اوست آن
کسی که بیافرید مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا از آب آدم را علیه السلام
یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و آن جزیست از ماده او
یا خلق کرد آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ پس کردانید او را
نَسَبًا وَصِهْرًا خداوند نسب و پیوند یعنی انسان را دو قسم
کرده که یکی نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت
با ایشان وجود گیرد و گویند که نسب آن است که او را نکاح
روا نبود و صهر آن که مناکحه با او حلال باشد وَكَانَ رَبُّكَ
و هست آفریدگار تو قَدِیرًا توانا بر آفریدن بنی و بنات
وَیَعْبُدُونَ و می پرستند مشرکان مِنْ دُونِ اللّٰهِ

بجز خدا

ندارد کہ در دل
کہ لاعتدلا

بجز خدای مَا لَا یَنْفَعُهُمْ آنچه ایشان را نفعی نرساند
چون پرستش او کنند وَلَا یَضُرُّهُمْ و زیان نکند اگر او را نپرستند
مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای وَكَانَ الْكَافِرُ
و هست ناگرویده عَلٰی رَبِّهِ بر نافرمانی پروردگار خود
ظَهِیرًا هم پشت شیطان و معاون او وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
و نه فرستادیم ترا بکافه خلق اِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده
مومنان بمثوبت الهی وَنَذِیرًا و بیم کننده کافران بعقوبت
نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگو نمی خواهم شما را عَلَیْهِ بر تبلیغ رسالت
مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی اِلَّا مَنْ شَاءَ مگر ایمان کسی که خواهد
أَنْ یَتَّخِذَ آن که فرا گیرد اِلٰی رَبِّهِ بسوی رضا و قرب پروردگار
تو سَبِیلًا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مومنان است
زیرا که مرا بران عند الله اجری مقرر است و ثابت شده که هر مخبری
را برابر عباد و صلحای امت او ثواب خواهد بود وَتَوَكَّلْ و توکل
کن در استیفای اجر خود عَلَی الْحَیِّ الَّذِی بران زنده
که هرگز لَا یَمُوتُ نمیرد که متوکل بزندگان دیگر بموت
ایشان ضایع و بی بهره ماند وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ و به پاکی یاد
کن خدا را از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی

بر و باوصاف کمال وَكَفىٰ بِهٖ و بسنده است خدای
بِذُنُوبِ عِبَادِهٖ بگناهان پوشیده و آشکار بندگان خود
خَبِيرًا دانا و مطلع بر آنها اَلَّذِي آن خداوندی که
بتوانایی بی عجز خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید
آسمانها و زمین ها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است
از ارکان و موالید فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام
دنیا ثُمَّ اسْتَوٰى پس مستولی شد امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش
مجید که اعظم مخلوقات است اَلرَّحْمٰنُ اوست بزرگ بخشایش
فَسْئَلْ بِهٖ پس بپرس از ذات و صفات او خَبِيرًا دانایی را
یا سوال کن از خلق و استوی کسی را که دانا بود بآن وَاِذَا
قِيْلَ و چون گفته شود لَهُمُ اسْجُدُوْا مر مشرکان را که
سجده کنید لِلرَّحْمٰنِ مر خدای بخشنده را قَالُوْا وَمَا
الرَّحْمٰنُ و گویند کیست رحمن یعنی اسمی است که مسمی او را نمی
شناسیم چه کافران قریش اسم رحمن را بر خدای اطلاق نمی کردند
پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمی دانیم
اَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَاْمُرُنَا مر آن چیز را که می
فرمایی بسجده او وَزَادَهُمْ و زیاده می کند ذکر رحمن ایشان را

سجدهٔ فریضه

و نمی شناسیم

مارا

بسجده

بسجده او مر کافران را نُفُوْرًا رمیدن از ایمان و دور شدن
از راه حق این سجده هفتم است بقول امام اعظم و هشتم بقول
امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات این را سجده نفور و انکار
می گوید و می فرماید که چون مومن در تلاوت این آیت سجده
کند ممتاز گردد از اهل انکار و نفور پس این را سجده امتیاز
نیز توان گفت تَبٰرَكَ الَّذِيْ بزرگ است آن خدای که بقدرت
کامله جَعَلَ فِي السَّمَاۤءِ بیافرید در آسمان بُرُوْجًا برجهای
دوازده گانه را یا قصرهایی که حقیقت آن جز او نداند وَجَعَلَ فِيْهَا
و بیافرید در آسمان یا بروج سِرٰجًا چراغی را که آفتاب است
وَقَمَرًا مُّنِيْرًا و ماه روشن یا روشنی بخشنده وَهُوَ الَّذِيْ
و او است آن کسی که بحکمت تمام جَعَلَ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ گردانید
شب و روز را خِلْفَةً خداوندان اختلاف یعنی مخالف
یک دیگر در صفت و احوال یا خلف از یک دیگر در ذهاب
و مجی و این گردانیدن دلیلی است لِمَنْ اَرَادَ مر آن کسی که خواهد
اَنْ يَّذَّكَّرَ آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت را در
ایجاد لیل و نهار اَوْ اَرَادَ شُكُوْرًا یا خواهد سپاس داری و شکر
گذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز از جمله

کسی

مخالف

وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ و بندکان پاپرستندکان خدای بزرگ
رحمت اضافه برای تخصیص و تفضیل است در فصول آورده که چنانچه
اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه قرب
او یند و این بندکان الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ آنان که می روند عَلَى الْاَرْضِ
بر روی زمین هَوْنًا از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا می روند
بر بردباران و نیکوکاران وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ
و چون خطاب کنند مر ایشان را نادانان و سخن بی ادبانه در افکنند
قَالُوْا گویند ایشان در جواب سَلَامًا قولی با سلام است یعنی سخن
گویند که در ان سالم باشند از آثام مراد ترک تعرض سفهاست و اعراض
از مجادله و مکالمهٔ ایشان کمال المحقق الرومی اگر گویند زراقی و
سالوسن بگو هستم دو صد چندان و میرو وگر از خشم دشنامی
دهندت دعا کن خوش دل و خندان و میرو و چون از مکالمهٔ
ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معاملهٔ ایشان با حق بدین آیت
دیگر خبر می دهد که وَالَّذِيْنَ يَبِيْتُوْنَ و آنان که شب بروز می آرند
لِرَبِّهِمْ برای پروردکار خود سُجَّدًا سجده کنندکان در وقتی
وَقِيَامًا و بر پای ایستادکان در وقتی دیگر مراد سجده و قیام
نماز است وَالَّذِيْنَ و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در

طاعت

تکلم

طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب يَقُوْلُوْنَ
می گویند از روی ترسکاری که رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا ای
پروردکار ما بکردان از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را
اِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا هست
دایم و لازم یعنی جاوید است اِنَّهَا بتحقیق که دوزخ سَاءَتْ
مُسْتَقَرًّا بد آرامگاهی است وَمُقَامًا و بد جای بودنی وَ
الَّذِيْنَ اِذَا اَنْفَقُوْا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند
لَمْ يُسْرِفُوْا اسراف ننمودند و از حد نبردند یعنی در معاصی
و محرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوْا و تنگ فرا نگرفتند
و بخل نورزیدند یعنی حق الله را از مستحق باز نداشتند وَكَانَ
و بود ایشان را بَيْنَ ذٰلِكَ میان اسراف و اقتار قَوَامًا
راست ایستادنی یعنی طریقهٔ اعتدال مرعی داشتند و از طرفین
که مذموم است احتراز نمودند و وسط را گرفتند هرگز از کف رها
که خیر الامور اوسطها آورده اند که بعضی از مشرکان
بجناب رسالت آمده گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم ما شرک آورده ایم
و خون بناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته
اگر این خدای که تو ما را به پرستش او می خوانی از سر این گناهان

تمام

ور می گذرد ما می توانیم که ایمان آریم آیت آمد که وَالَّذِینَ
لَا یَدْعُونَ و عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نه پرستند
مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا یَقْتُلُونَ
النَّفْسَ الَّتِی و نه کشند آن نفسی را که حَرَّمَ اللّٰهُ حرام کرده است
خدای قتل آن نفس یعنی نفس مومن و معاهد اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق
یعنی بموجبات قتل که آن ردت و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین
بفساد وَلَا یَزْنُونَ و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه گناه
کبیره اند و در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه آورده اند که از
رسول خدای صلی الله علیه وسلم پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است
فرمود آنکه همتا گوئی مر خدای را و حال آن که او ترا آفریده است
گفتم پس دیگر کدام گناه فرمود آنکه فرزند خود را بکشی از ترس
آن که با تو طعام نخورد گفتم پس دیگر کدام گناه گفت آن که زنا کنی
با زن همسایهٔ خود پس تصدیق قول پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
این آیت آمد که بندگان پسندیده شرک نیارند و قتل بناحق و زنا
نکنند وَمَنْ یَفْعَلْ و هر که بکند ذٰلِكَ آنچه مذکور شد
یَلْقَ ببیند اَثَامًا جزای بزه کاری خود گفته اند اثام وادی است
در دوزخ که زناکاران را در ان عقوبت خواهند کرد یا چیزیست

که سیلان

که سیلان می کند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا اثام دغی دو چاهیست
از برای عذاب جمعی مقرر یُضَاعَفْ دو تو کرده شود لَهُ
الْعَذَابُ مر کننده این کارها را عذاب یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
روز رستخیز وَیَخْلُدْ و جاوید ماند فِیْهٖ در عذاب مُهَانًا
در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد اِلَّا مَنْ تَابَ مگر آن کس که توبه
کند از شرک وَاٰمَنَ و بگرود بخدای و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا
و بکند کردن شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه
یُبَدِّلُ اللّٰهُ بدل می کند خدای سَیِّاٰتِهِمْ حَسَنٰتٍ
گناهان ایشان را نیکوئیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق
طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکهٔ معصیت را در نفس بملکهٔ
طاعت یا تبدیل دهد او را باضداد اعمال سلف یا در دنیا بدل کند
کفر او را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئه او را بحسنه وَکَانَ اللّٰهُ
و هست خدای غَفُوْرًا آمرزنده گناه کاران بتوبه رَّحِیْمًا
مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که
توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی
دیگر غیر ازینها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا
و بکند عملی ستوده یعنی تلافی مافات نماید فَاِنَّهٗ پس بدرستی که او

در دوزخ
کارهای
نفس
یا دو چند سیاه او را بحسنه
یا توفیق دهد ۱۳

يَتُوبُ باز می گردد إِلَى اللّٰهِ بثواب خدای مَتَابًا بازگشتنی
یا رجوع می کند بحق رجوع پسندیده وَالَّذِينَ و بندگان حق
آنانند که لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند بعید مشرکان
و یهود و نصاری یا ببازی گاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت
مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا و چون بگذرند
بِاللَّغْوِ بچیزی ناپسندیده مَرُّوا كِرَامًا بگذرند بردباران
و پرهیزکاران یا نهی کنندگان از آن وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا
و آنانند چون پند داده شوند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار
ایشان یعنی مواعظ قرآن لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا بر روی در نیفتادند
بران یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن صُمًّا کرانی که نشنوند
اسرار آنرا وَعُمْيَانًا و کوران که نه بینند انوار آن را بلکه بگوش
هوش شنیدند بدیده بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آن که
از آیات الهی تغافل نورزیدند وَالَّذِينَ يَقُولُونَ
و آنانند که می گویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما ببخش ما را
مِنْ أَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّيَّاتِنَا و فرزندان ما
قُرَّةَ أَعْيُنٍ کسی که روشنی دیدها بود مراد اهالی و اولاد صالح اند
که چون مومن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل او شاد

وچشم او

و چشم او روشن گردد وَاجْعَلْنَا و گردان ما را لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا
برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزکاری ده که
شایسته امامت متقیان شویم أُولٰئِكَ آن گروه که مذکور
شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلند
موضعی دران و گفته اند غرفه اسمی از اسمای بهشت است و در فصول
عبد الوهاب آورده که کوشکهاست بر چهار قایمه نهاده از زر و
نقره و لولو و مرجان و این چنین منازل بدیشان دهند
بِمَا صَبَرُوا بانچه صبر کردند بر مشقت دینی و ایذای کفار و ترک
مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر ادای فرایض وَيُلَقَّوْنَ
و به بینند یعنی بیابند و حفص یلقون بتشدید می خوانند و بصیغه
مجهول یعنی عطا داده شوند فِيهَا در بهشت تَحِيَّةً زندگانی
باقی وَسَلَامًا و سلامتی از آفات و مخافات یا دعای زندگی
و سلامت شنوند یا ملایکه بر ایشان تحیت و سلام گویند یا تحیت
از ملایکه یابند و سلام از خدای شنوند خَالِدِينَ فِيهَا در
حالتی که جاوید باشند فِيهَا در غرفه بهشت حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا
نیکو قرارگاهیست بهشت وَمُقَامًا و جای بودنی قُلْ بگوای محمد
صلی الله علیه وسلم مر کیان را مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي چه وزن نهد

خدای تعالی شمارا یعنی چه قدر باشد شمارا نزد خدای لولا
دعاؤکم اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر ورا چه شرف
انسان بشناخت عبادت حق تعالی است فقد کذبتم پس بدرستی که شما
تکذیب کردید مرا و تقصیر نمودید در عبادت حق فسوف یکون
پس زود باشد تکذیب شما لزاما ملازم شما که ترک نکنید و یا باشد
عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را بدو رنج رساند و آنچه نیز
ملازم شما بود و گویند لزام قتل روز بدر است سورة الشعراء مکیة ماتان و سبع و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم طسم در معالم از قتاده رحمة الله نقل می کند
که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا در اغلب بعد ازین حروف
ذکر قرآن می آید و گویند اسمی است از اسماء الهی یا حرفی اشارت است
باسمی چنانچه در طسم بطاهر و ساتر و مجید و گفته اند شجرت
طوبی و سدره و محمد صلی الله علیه وسلم و در بحر آورده که طا
اشارت است بطیران مرغان هوای وحدت که طایرند بالله
و سین عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سایرند
الی الله و میم ایمای می کند بمشی سالکان سبیل عبودیت
که می روند لله و فی الله یا اشارت است بطلب مبتدیان و سیر
متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده

که حق سبحانه

که حق سبحانه قسم یاد می کند بطهارت عز ازلی و سنا و جبروت
ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم آن که تلک این سوره
آیات الکتاب المبین آیت های کتاب هویدا است یعنی
قرآن که روشن است احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی پیدا
کننده نیز هست یعنی قرآن که حق و باطل را ظاهر می کند و مقدمات
هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا می سازد و چون قریش
این چنین کتاب را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بر ایمان ایشان بغایت حریص
بود این صورت بخاطر مبارک وی شاق آمد و حق سبحانه
بجهت تسلیه دل مقدس وی آیت فرستاد که لعلک مگر تو
باخع نفسک هلاک کننده و کشنده نفس خود در ان
الا یکونوا بآن که نمی شوند ایشان مؤمنین گرویدگان
بقرآن ان نشأ اگر ما خواهیم ننزل علیهم فرو
فرستیم بر ایشان من السماء از آسمان آیة نشانه
از آیات قیامت یا بلیه از بلاهای قاهره و قهر فظلت
اعناقهم پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردن کشان
و بزرگان ایشان شوند لها مر آیت را خاضعین

متوند

فرو تنان و انقیاد کنندگان مَا یَأْتِیهِمْ و نمی آید بدیشان
مِنْ ذِكْرٍ هیچ موعظه مِنَ الرَّحْمٰنِ از خدای بخشاینده
مُحْدَثٍ نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن شریف
فرو نیاید بعد از دیگری اِلَّا كَانُوا مگر آن که باشند عَنْهُ
مُعْرِضِينَ از آن روی گردندگان فَقَدْ كَذَّبُوا گردانندگان
پس بدرستی که تکذیب کردند مر قرآن شریف را و بر تکذیب خود مصر
فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک رسد مقرنند
یا بوقت بعث یا روز بدر اَنْبٰٓؤُا مَا كَانُوا بِهٖ
خبرهای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا می کردند
و باور نمی داشتند و بعد از اینان آن اخبار پشیمانی نفع
ندهد امروز بدان مصلحت خویش که فردا واقعی پشیمان
شوی و سود ندارد اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند مکذبان بسیار
و نگاه نمی کنند اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین که بمحض قدرت
كَمْ اَنْۢبَتْنَا چند بر رویانیدیم فِيْهَا در و بعد از مردگی
و افسردگی او مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی گیاه كَرِيْمٍ
نیکو و پسندیده و بسیار نفع اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی که در این
رویانیدن لَاٰيَةً هر آینه دلالتی هست بر کمال قدرت و حکمت

رویاننده

رویاننده وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ و نیستند بسیاری از ایشان
در علم ازلی مُؤْمِنِيْنَ گرویدگان با وجود مشاهده چنین علامتها
وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيْزُ
اوست غالب و توانا با نزال بلا بر کافران الرَّحِيْمُ مهربان
ببسط بساط عطا برای مومنان وَاِذْ نَادٰى و یاد کن
آن را که ندا کرد رَبُّكَ مُوْسٰٓى پروردگار تو موسی را اَنِ
ائْتِ بآن که بیا الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ بگروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ
یعنی گروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل
بجور و بگو ایشان را اَلَا يَتَّقُوْنَ آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند
از عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند
قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من اِنِّیْٓ اَخَافُ
بدرستی که من می ترسم اَنْ يُّكَذِّبُوْنِ از آن که مرا تکذیب
کنند در رسالت مرا باور ندارند وَيَضِيْقُ صَدْرِيْ
و تنگ شود دل من از افعال تکذیب وَلَا يَنْطَلِقُ
و نگشاید لِسَانِيْ زبان من و عقده که دارد در زیاده کرد
کرده این سخن قبل از زوال حبسه بوده و دعا در ازاله آن فَاَرْسِلْ
پس بفرست جبرئیل را اِلٰى هٰرُوْنَ بسوی هارون برادر من

و او را شریک من گردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعونیان
رویم وَلَهُمْ عَلَيَّ و مر ایشان راست بر من ذَنْبٌ دعوی گناهی است
مراد قتل قبطی است و بزعم ایشان گناه می گویم فَأَخَافُ پس
می ترسم اَنْ يَقْتُلُونِ آن که مرا بکشند بعوض قبطی پیش
از ادای رسالت قَالَ گفت خدای كَلَّا باز ایست ازین
گمان که ایشان بر تو دست بیابند فَاذْهَبَا پس بروید تو و
برادر تو بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت
ما و حجت نبوت تو باشد اِنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما با شمایم
مُسْتَمِعُونَ شنونده آن چیز را که میان شما و فرعونیان
رود یعنی هر چه شما و ایشان گوئید و کنید بر ما پوشیده نیست
فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پس بیائید بفرعون فَقُولَا پس بگوئید
اِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ما فرستادهٔ پروردگار عالمیانیم
اَنْ اَرْسِلْ و سخن این است که بفرست مَعَنَا بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ
با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین
شام روند که مسکن آبای ایشان بوده پس موسی علی نبینا
و علیه السلام بفرمان ملک علام با برادر بدرگاه فرعون
آمد و بعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون

او را دید

برسیتکه

او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان قَالَ گفت اَلَمْ نُرَبِّكَ
نه ترا پروردیم فِيْنَا در میان خویش وَلِيْدًا در حالتی که
طفل بودی نزدیک بولادت وَلَبِثْتَ و درنگ کردی
فِيْنَا در منزلهای ما مِنْ عُمُرِكَ سِنِيْنَ سالها از عمر خود
یعنی بیست سال با ما گذرانیدی وَفَعَلْتَ و کردی فَعْلَتَكَ
الَّتِيْ فَعَلْتَ آن کرده که کردی یعنی خاوُن قبطی را که خبّاز من بود
بکشتی وَاَنْتَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ و تو از ناسپاساتی مر نعمت مرا
که قصد قتل یکی از خواص من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا اِذًا
گفت موسی علیه السلام که کردم آن را کرده وَاَنَا مِنَ
الضَّالِّيْنَ و بودم من از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت
زدن من آن کس کشته گردد فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بگریختم
از شما لَمَّا خِفْتُكُمْ آنهنگام که ترسیدم که مرا بکشید و بمدین
رفتم فَوَهَبَ لِيْ پس بخشید مرا رَبِّيْ پروردگار من بوقت
رجوع از مدین حُكْمًا علم و فهم یا نبوت وَجَعَلَنِيْ و گردانید مرا
مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ از فرستادگان خود یعنی داخل کرد
در زمرهٔ پیغمبرانی که بخلق فرستاده وَتِلْكَ نِعْمَةٌ
و آن نعمتی که تو تَمُنُّهَا عَلَيَّ منت می نهی بر من اَنْ عَبَّدْتَّ

آنهنگام

آن است که بنده گرفتی بَنِیٓ اِسْرَآءِیْلَ فرزندان یعقوب علیه السلام
را و مرا بفرزندی برداشتی و گفته اند اینجا همزهٔ انکار مقدرست مقدرست
تقدیر کلام آن که ایا نعمتی که بدان بر من منت می نهی آن است که
بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی یعنی اگر تو ایشان را رنجیده نمی کردی
مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم من مرا تربیت می کردند و به تو
محتاج نمی شدم و چون فرعون شنیده بود که موسی گفته انا رسول
رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی امتحان
قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون وَمَا رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ و چیست
پروردگار عالمیان و چه چیزست سوال از ماهیت کرد قَالَ
گفت موسی در جواب او رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
اوست آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست
اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُوْقِنِیْنَ بیگمانان در تحقیق صفات
حق موسی علی نبینا و علیه السلام اعراض فرمود از جواب ماهیت
و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلایل حکمت و آثار قدرت او
قَالَ گفت فرعون لِمَنْ حَوْلَهٗ مر آنانرا که گرداگرد او بودند
از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند زیور بسته
و بر کرسیهای زرین نشسته اَلَا تَسْتَمِعُوْنَ ایا نمیشنوید جواب

این مرد را

این مرد را که من از حقیقت پروردگار او می پرسم و او از افعال
خبر می دهد قَالَ گفت موسی دیگرباره رَبُّكُمْ خدای آفریدگار
شماست وَرَبُّ اٰبَآئِكُمُ الْاَوَّلِیْنَ و پروردگار
پدران پیشین شما عدول کرد از اظهر آیات باقرب آیات بناظر
و اوضح آن بر متامل قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مر قوم
خود را اِنَّ رَسُوْلَكُمُ بدرستی که فرستاده شما بر سبیل
سخریه او را رسول خواند الَّذِیْٓ اُرْسِلَ اِلَیْكُمْ آنکسی
که فرستاده اند بر شما لَمَجْنُوْنٌ هر آینه دیوانه است که جواب
مطابق سوال نمی دهد قَالَ گفت موسی رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ
الْمَغْرِبِ پروردگار مشرق و مغرب وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان عالم و آفریدگار
ایشان مشارق و مغارب باشد اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ اگر
هستید شما که فهم کنید و دریابید که جواب سوال شما جز برین وجه
نمی تواند بود زیرا که هیچ کس از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست
هرچه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس گنجد ذات خداوند سبحانه
از آن منزه و مقدس است چه این همه محدثانند و محدث جز ادراک
محدث نتواند کرد بیت آن که او از محدث بر آرد دم چه شناسد
که چیست سر قدم علم را سوی حضرتش ره نیست عقل نیز از

کمالش آگه نیست قَالَ گفت فرعون علیه اللعنة بعد از آنکه از مناظره در
ماند لَئِنِ اتَّخَذْتَ اگر فرا گیری ای موسی إِلَٰهًا غَيْرِي معبودی
غیری بجز من لَأَجْعَلَنَّكَ هر آئینه گردانیم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ
از زندانیان آورده اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که
زندانیان را می فرمود تا در حجره عمیق می انداختند که در آنجا
هیچ نمیدیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده موسی
علیه السلام چون ذکر سجن شنید قَالَ گفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ آیا
این کنی با من و اگر بیایم ترا بِشَيْءٍ مُبِينٍ بچیزی روشن
یعنی بیارم معجزه هویدا قَالَ فَأْتِ بِهِ گفت فرعون که بیار
آن چیز را إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از
راستگویان در دعوی خود فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بینداخت
موسی عصای خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا پس از افکندن
ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهائی بود آشکارا یعنی ثعبانیت
از و ظاهر بود و فرعون از مشاهده او بترسید مردمان که حاضر
بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کشته
کشتند وَنَزَعَ و بیرون آورد يَدَهُ دست خود را از گریبان
بعد از آن که گندم گون بفرعون نموده بگریبان در آورده

بود

بود فَإِذَا هِيَ پس آنجا دست او بَيْضَاءُ سفید درخشنده
بود لِلنَّاظِرِينَ مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست
موسی علیه السلام بمثابه نور آفتاب دیده ها را خیره ساختی
قَالَ گفت فرعون لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف قوم را که گرد ا
گرد او بودند إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ
جادوئی هست دانا فرعون ترسید که کسان وی بموسی علیه السلام
ایمان آورند حیله انگیخت و گفت این جادوئی هست که در فن
سحر مهارتی تمام دارد يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ می خواهد که بیرون
کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما یعنی دیار مصر بِسِحْرِهِ
بجادوی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه چیز میفرمایید شما را
در کار او و معجزه موسی اورا از اوج دعوی ربوبیت بحضیض
مشورت با قوم افکند تا از مرتبه انا ربکم الاعلی تنزل نموده
از پرستندگان در کار موسی علیه السلام مدد طلبید قَالُوا
أَرْجِهْ گفتند حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او را یا در
توقف کن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان
تا مردم در گمان نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست فِي
الْمَدَائِنِ در شهرهای مملکت خود حَاشِرِينَ جمع کنندگان

یعنی ایلچیان روان کن بهر شهری **یَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ**
تا بیارند هر جادوئی که یکانه جادوئی است **عَلِيمٍ** دانا و برتر آمده
در فن سحر فرعون کسان بطلب جادوان فرستاد **فَجُمِعَ السَّحَرَةُ**
پس جمع کرده شدند جادوان **لِمِيقَاتِ يَوْمٍ** برای هنگام
روزی **مَعْلُومٍ** دانسته شده و وعده داده که یوم الزینه
بود **وَقِيلَ** وگفته شد یعنی فرعون گفت **لِلنَّاسِ** مر مردمان را
یعنی اهل مصر را **هَلْ أَنْتُمْ** آیا هستید شما **مُجْتَمِعُونَ**
فراهم آیندگان یعنی فراهم آیید و جمع شوید **لَعَلَّنَا** شاید ما همه
باتفاق **نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ** پیروی کنیم جادوان را یعنی منابعت
نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان
کنیم **إِنْ كَانُوا** اگر باشند **هُمُ الْغَالِبِينَ** ایشان
غلبه کنندگان بر موسی و هارون علیهما السلام **فَلَمَّا جَاءَ**
السَّحَرَةُ پس آنهنگام که آمدند جادوان نزدیک فرعون ایشان را
بار داد و دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شده **قَالُوا**
لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را **أَئِنَّ لَنَا** آیا باشد ما را **لَأَجْرًا**
مزدی نزدیک تو **إِنْ كُنَّا** اگر باشیم **نَحْنُ الْغَالِبِينَ**
ما غلبه کنندگان بسحر بر خصمان تو **قَالَ** گفت فرعون

بکشند

علیه اللعنة

علیه اللعنة **نَعَمْ** آری مزد باشد شما را **وَإِنَّكُمْ إِذًا** و بدرستی که
باشید آن وقت **لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ** از جمله نزدیک شدگان بمن
یعنی اول کسی که بر من در آید و آخر کسی که بیرون آید شما باشید ایشان
بدین وعده مستظهر گشته جادوئیهای خود را بمید ان معین
آوردند و بوقت معلوم در برابر حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
صف بر کشیده گفتند ای موسی اول تو می افگنی جادوئی خود
را یا ما بیفگنیم **قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ** گفت موسی علیه السلام
مر ایشان را **أَلْقُوا** بیفگنید **مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ** آنچه شما
افگنندگانید مر آنرا **فَأَلْقَوْا** پس بیفگندند **حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ**
رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساخته خود را که هفتاد هزار
رسن و هفتاد هزار عصا بود **وَقَالُوا** وگفتند بعد از آن که
رسنها و عصاهای بحرارت آفتاب بحرکت آمد و از مردم
غریو برخاست **بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ** ببزرگی و قوت و غالبیت
فرعون **إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ** بدرستی که ما غلبه کنندگانیم
بموسی و هارون **فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ** پس بیفگند موسی علیه السلام
بامر الهی **عَصَاهُ** عصای خود را و فی الحال اژدها گشت **فَإِذَا**
هِيَ پس آنجا عصای اژدها شده **تَلْقَفُ** فرو می برد **مَا يَأْفِكُونَ**

بزرگی

آنچه تاختند و بر می کردند و بصورت مار بخلق مینمودند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ
پس بروی درافکنده شدند ساحران سَاجِدِينَ سجده کنندگان
چه دانستند که انقلاب عصا بثعبان از جنس سحر نیست و از روی صدق
قَالُوا آمَنَّا گفتند بگرویدیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار
عالمیان پس توضیح کردند که رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ
آفریدگار موسی و هارون تا دفع توهم ربوبیت فرعون کنند
و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشان را طلبیده قَالَ
آمَنْتُمْ گفت آیا تصدیق کردید و حفص آمنتم بطریق خبر
می خواند یعنی گرویدید لَهُ مر موسی را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ
پیش از آن که دستوری دهم شما را در ایمان بوی إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ
الَّذِي بدرستی که او مهتر شماست آن که عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ
بیاموخت شما را جادویی و با یکدیگر اتفاق کردید در هلاک من
و فساد ملک من فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود بدانید که چه عقوبت
خواهم کرد شما را بگرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد
که لَأُقَطِّعَنَّ هرآینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ
دستهای و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر
یعنی هر یک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که

باهن

با من کردید وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ و هرآینه بردار
کنم همه شما را تا بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند قَالُوا گفتند
جادوان ایمان آورده که لَا ضَيْرَ هیچ ضرری و رنجی نیست
بر ما از تهدید تو و ما از مرگ نمی ترسیم إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که
ما بثواب پروردگار خود مُنْقَلِبُونَ بازگردندگانیم إِنَّا
نَطْمَعُ بدرستی که ما طمع می داریم أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا آنچه
بوشد برای ما پروردگار ما و عفو کند خَطَايَانَا
گناهان ما را أَنْ كُنَّا برای آن که بودیم از اهل دین محفل
أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ اول گرویدگان بخدای آورده اند که
فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را
ببریدند و ایشان را از دارهای بلند در آویختند و حضرت
موسی علیه السلام برای ایشان می گریست حضرت عزت
حجابها بر داشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را
بنظر وی در آورد تا تسلی یافت جادوان کان دست و پا
در باختند در فضای قرب مولی تاختند گر برفت آن دست و
پا بر جای آن رست از حق بالهای جاودان تا بدان پرها به
پرواز آمدند در هوای عشق شهباز آمدند پس موسی علیه السلام

بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت
می کرد و معجزات بدیشان مینمود و روز بروز عناد و فساد
ایشان زیادت می شد تا هلاک ایشان نزدیک رسید حکم الهی در رسید صادر شد
که موسی با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال وَأَوْحَيْنَا
و وحی کردیم ما إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي
آنکه ببرد بشب بندگان من یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک
کفره در آن است إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده
شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم
و ایشان را غرقه سازیم در مختار آورده که موسی علی نبینا
و علیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان
بهانه آن که عید ما نزدیک است و می خواهیم که اهالی خود را به آن
بیارایم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب تهیه نموده
بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان برین صدت
بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل شد راه در وا رهم بر ایشان
مشتبه گشت د معلوم فرمودند که یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام
دعا کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصر
بیرون نتوانند رفت و ازان قوم کسی را از مدفن یوسف علیه السلام

اطلاع

اطلاع نبود موسی علیه السلام بجود ندا می زد که هر که مرا بر صندوق
یوسف علیه السلام مطلع گرداند هر مراد که خواهد بدهم از تمام
قوم عجوزه گفته بشرط آن که زن موسی علیه السلام باشم در بهشت
او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باستخراج
آن اشتغال نموده وقتی که قمر بوسط السماء رسید مهم ساخته
روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان
رسید جمعی پنداشتند که بنی اسرائیل بتهیه اسباب عید در خانهای
خود اقامت نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان
روند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم بمرد و بتعزیت او مشغول
شدند و این روز فرعون بجمع شدن لشکر او کرد فَأَرْسَلَ
فِرْعَوْنُ پس فرستاد فرعون فِي الْمَدَائِنِ در شهرستان
که بپای تخت نزدیک بود حَاشِرِينَ جمع کنندگان لشکر را
و گفت إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ
قَلِيلُونَ گروهی اند کند و حال آن که عدد مردان کاری
بنی اسرائیل که در سن از بیست گذشته و بشصت نرسیده
بودند ششصد و هفتاد هزار بود و عدد مجموع قوم از نسا
و صبیان و کهول و شبان هزار شمار غازیان بنی اسرائیل

هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشانرا نسبت بلشکر خود
اندکی شمرد و کفت اینان کروه بسیار اندک اند وَاِنَّهُمْ لَنَا
و آن که ایشان مارا لَغَائِظُوْنَ بخشم آرندکانند چه کریختند
یا بیرایهای قوم مارا برده وَاِنَّا لَجَمِيْعٌ و ما همه یعنی لشکر
ما حَاذِرُوْنَ سلاح داراییم و دارندکان مراسم حرب
لتعریض است به آن که قوم موسی علیه السلام نه سلاح تمام دارند
و نه بعلم حرب دانا اند فَاَخْرَجْنَاهُمْ پس بیرون آوردیم فرعونیانرا
یعنی داعیه خروج در ایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند
مِنْ جَنّٰتٍ از بوستانها وَعُيُوْنٍ و از چشمه سارها
وَكُنُوْزٍ و از کنجهای زر و نقره وَمَقَامٍ كَرِيْمٍ
و از منزلهای نیکو كَذٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان وَاَوْرَثْنَاهَا
و میراث دادیم باغ و بوستان و کنج و جایهای ایشان
بَنِيْٓ اِسْرَآئِيْلَ مر فرزندان یعقوب چه قولی آن است که بنی
اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبطیان را
بحیطه تصرف آوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود
و سلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف
جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار

بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین فرمود
و ششصد هزار بمیسره نامزد کرد و ششصد هزار در ساقه
لشکر مقرر کرد و خود با خلق بی شمار در قلب قرار کرفت
یکی لشکر سراپا غرق جوشن ۰ شده در موج چون دریای آهن ۰
چو چشم دلبران پرکین و خونریز ۰ بقصد خون مردم تیغها تیز ۰
فَاَتْبَعُوْهُمْ پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را مُشْرِقِيْنَ
قصد کنندکان بجهت شرق که لشکر بنی اسرائیل بران رفته بودند
یا داخل شدکان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنکام طلوع
آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و دران زمان لشکر موسی
علیه السلام بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور میکردند
که ناکاه اثر فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَآءَ الْجَمْعَانِ
پس آن هنکام که دیدند هر دو کروه یکدیکر را قَالَ اَصْحٰبُ
مُوْسٰٓى کفتند یاران موسی اِنَّا لَمُدْرَكُوْنَ
هر آینه ما دریافته شدکانیم یعنی لشکر فرعون ما در خواهند یافت
و بدست ایشان کرفتار خواهیم شد قَالَ کفت موسی
علیه السلام كَلَّا نه چنین است ایشان شمارا در نیابند
اِنَّ مَعِيَ رَبِّيْ بدرستی که با من است یاری و مددکاری پروردکار من

برمقدمه

سَیَهْدِینِ زود راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات
پدید آرد محققان گفته اند که موسی علیه السلام در کلام خود
معیت را مقدم داشت که ان معی ربی و حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر کرد تا بر ضمایر
عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام
مریدیست و حبیب از حق بخود نگریست و این مرتبه مرادست مرید
هرچه گویند آن کند و مراد هرچه گوید چنان کنند: آن یکی را روی
او در روی دوست، وان دگر را روی او خود روی دوست:
آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند
حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین پدید آورد چنانچه
یک دیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آیید
تا آفتاب طلوع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر سر ایشان
رویم که راه مخلص بریشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما
از عقب ایشان کجا توانند گریخت؟ بکجا روی که ز هر سو گریزگاه
نداری: اما بنی اسرائیل اضطراب بر تو رسانیدند که موسی علیه السلام
بنالید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را کیفیت
بخوان و بدو حکم فرمای چنانچه فرمود فَاَوْحَیْنَا پس وحی کردیم

خود بحق نظر کرد

الی موسی

اِلٰی مُوْسٰی بسوی موسی اَنِ اضْرِبْ آن که بزن
بِعَصَاكَ الْبَحْرَ بعصای خود دریای قلزم را موسی
علیه السلام بر آب دریا آمده عصا بر وی می زد و گفت یا ابا خالد
ما را راه ده فَانْفَلَقَ پس شکافت دریا و دوازده راه
پدید آمد فَکَانَ پس بود کُلُّ فِرْقٍ هر پاره جدا شده از هم
كَالطَّوْدِ الْعَظِیْمِ همچون کوه بزرگ و فی الحال بادی برانگیخت
دریا و زید و گل او خشک شده و هر سبطی را راهی پدید آمد
وَاَزْلَفْنَا و جمع کردیم ثَمَّ الْاٰخَرِیْنَ آنجا دیگران را
که قوم فرعون بودند یعنی همه را برلب دریای قلزم گرد آوردیم
بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسیده و آن حال
مشاهده کرد خواست که سپاهیان قوم را فریب دهد و گفت ای
قوم من چون می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده
هامان بطریق مساره با وی گفت تو خود می دانی که این
صورت بدعای موسی علیه السلام واقع است زنهار
بدریا در میائی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان
برتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را پیش
فرعون بدریا افکند و فرعون بر ایغری شبدیزی سوار بود

رسید

یعنی بوی مادیان شنیده وعنان تمالک از دست فرعون
بیرون برده روی بدریا نهاد ولشکریان هر فوجی از راهی
بدریا در آمدند ومیکائیل علیه السلام بر عقب آن لشکر می آمد
وایشان را می راند تا تمام لشکر بدریا در آمدند وحکم الهی
در رسید که دریا بحال خود باز رود یکبار آبها بهم پیوست
ومجموع فرعونیان غرق شدند وبنی اسرائیل بسلامت عبور
کرده بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال ﴿وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ﴾
ونجات دادیم موسی را ﴿وَمَنْ مَعَهُ﴾ وهر که با او بود
﴿أَجْمَعِينَ﴾ همه ایشان را ﴿ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ﴾
پس غرق گردانیدیم دیگران را ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ﴾ بدرستی که در نجات
موسی وقوم او وهلاک فرعون وحزب او ﴿لَآيَةً﴾ هر آینه
علامتی است روشن ودلالت هویدا بر قدرت الهی ﴿وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ﴾ ونبودند بیشتر قوم فرعون ﴿مُؤْمِنِينَ﴾ گرویدگان
چه از تمامی قبط جز خزبیل که مومن آل فرعون بود کسی ایمان
نیاورد واو با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده
بود ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ﴾ وبدرستی که آفریدگار تو ﴿لَهُوَ الْعَزِيزُ﴾
اوست غالب وکسی را قدرت غلبه بر وی نیست ﴿الرَّحِيمُ﴾

مهربان

مهربان است عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ﴾
وبخوان بر مشرکان عرب ﴿نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ﴾ خبر ابراهیم که ایشان
نسبت با او درست می کنند وبفرزندی مفتخر ومستظهرند
﴿إِذْ قَالَ﴾ یاد کن آن را که ابراهیم گفت ﴿لِأَبِيهِ﴾
مر پدر خود آزر را ﴿وَقَوْمِهِ﴾ وقوم خود یعنی اهل بابل را واز ایشان
پرسید که ﴿مَا تَعْبُدُونَ﴾ چیست آنچه می پرستید ﴿قَالُوا نَعْبُدُ﴾
گفتند که می پرستیم ﴿أَصْنَامًا﴾ بتان را ﴿فَنَظَلُّ﴾ پس همیشه می باشیم
﴿لَهَا﴾ مر آنرا ﴿عَاكِفِينَ﴾ مجاور وملازم مراد تمثالها است که
ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه وبر عبادت
آن مداومت می کردند ﴿قَالَ﴾ گفت ابراهیم علیه السلام که
بتان شما ﴿هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ﴾ آیا می شنوند خواندن شما
﴿إِذْ تَدْعُونَ﴾ وقتی که بخوانید ایشان را وخواننده را
اجابت می کنند ﴿أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ﴾ یا سود می رسانند شما را که
پرستش ایشان می کنید وروزی می دهند ﴿أَوْ يَضُرُّونَ﴾
یا زیان می رسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان
وایشان را نکوهش نمائید قوم ابراهیم علی نبینا وعلیه
السلام نتوانستند که او را جوابی دهند بهانه تقلید

پیش آورده قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا گفتند نی از ایشان
آنچه گفتی در نیافته ایم اما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را
که ایشان كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین می کردند یعنی
ایشان را پرستش می نمودند و ما ان مقتدی بودند قَالَ
گفت ابراهیم أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید شما یعنی بدانید
که بهر حال مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه هستید که می پرستید
آن را فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که آن معبودان عَدُوٌّ لِي
دشمن اند مرا یعنی شما را که پرستندگان ایشانید تصور
ام کرده در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در
نصیحت از تصریح انفع است و دشمنی بتان مر عبده خود
را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ
دشمن متصور نیست یا معنی آن است که من دشمنم مر ایشان را
چه هر که را دشمن دارند او نیز دشمن است پس دشمنی خود را
در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی
ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ لیکن دوست من پروردگار
عالمیان است الَّذِي خَلَقَنِي آن که بیافرید مرا و از
عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهْدِينِ پس او راه بنماید مرا در راستی

أَنْتُمْ شما وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ و پدران دیرینه شما نیز پرستیدند

بقول و فعل

بقول و فعل یا چه فرزند مرا برای اقامت در راه حق و راه
بنماید بدعوت خلق وَالَّذِي هُوَ و آن که او يُطْعِمُنِي
می خوراند مرا غذایی که قوام اجزای بدن من به آن است
وَيَسْقِينِ و می آشاماند مرا شرابی که موجب تسکین عطش
و سبب تربیت اعضای من است در عین المعانی آورده
که مراد طعام الفت و شراب زلفت است صاحب تحبیر فرموده
که طعام عبودیت است که دلها بدو زنده بود و شراب ظهور
تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بآن تازه باشد در کشف الاسرار
از ذو النون مصری قدس سره نقل می کند که طعام طعام
معرفت است و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند
شرب المحبة خیر الشراب ❊ وکل شراب سواه سراب ❊ و از
فحوای کلمات محققان بشمه از اسرار کلام حقایق نظام
ابیت عند ربی يطعمني ❊ بی می توان برد ❊ ترا بواله دادم
ز خوان يطعمني ❊ ترا پیاله مدام از شراب يسقيني ❊ مرا تو قبله دینی
از آن سبب گفتم ❊ بر دمان که لکم دینکم ولی دینی وَإِذَا مَرِضْتُ
و چون بیمار شوم فَهُوَ يَشْفِينِ پس او مرا شفا دهد از امام
جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که چون بیمار شوم بگناه

سواه السراب

ويسقني

مرا شفا دهد بتوبه سلمی فرموده که مرض برویت اغیارست
وشفا بمشاهده انوار واحد قهار و در بحر آورده که بیماری
بتعلقات کونین ست وشفا بقطع تعلق وان وابسته
بجذبهٔ عنایت ست که چون دررسد سالک را از همه منقطع
ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشریت تجرید از مرض تعلقش باز
رهاند بیت چه کم است که چو آید مسیح صفت بیک نفس
همه دردم مداوا کردی وَالَّذِي يُمِيتُنِي وآن کس که بمیراند
مرا در دنیا بوقت انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده کند
مرا در آخرت برای محاسبهٔ مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند
بعدل و زنده کند بفضل وگفته اند اماته بمعصیت ست و احیا
بطاعت یا اماته بجهل ست و احیا بعقل یا اماته بطمع ست و احیا
بورع یا اماته بفراق ست و احیا بتلاق در حقایق سلمی
آورده که بمیراند مرا از نفس خود و زنده گرداند بخود و نزد
بعضی محققان اماته و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت
وذکر یا باستتار و تجلی وصاحب بحر فرموده که بمیراند مرا
از اوصاف بشریت و زنده سازد باخلاق روحانیت
و باز بمیراند از سمات روحانیت و زنده گرداند

بصفات

بصفات ربانیت و حقیقت آن ست که بمیراند مرا از انانیت
من و زنده سازد بهویت خود که حیوة حقیقی عبارت از ان ست
بیت بخویم غم فانی را تو بی عمر عزیز من نخواهم جان پر غم را تو بی
جانم بجان تو وَالَّذِي أَطْمَعُ وآن کسی که طمع می دارم أَنْ
يَغْفِرَ لِي آن که بیامرزد مرا خَطِيئَتِي گناه مرا يَوْمَ الدِّينِ
روز جزا اسناد گناه بخود کرد با وجود عصمت نبوت جهة کسر نفس ست و تعلیم
امت و در تلخیص آورده که مراد خطای امت محمد ست صلی الله
علیه و سلم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعای آن غفران نموده
رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حُكْمًا
کمالی در علم تا به آن مستعد خلافت و ریاست خلق گردم وَأَلْحِقْنِي
و دررسان مرا بسبب توفیق کمال در عمل بِالصَّالِحِينَ
بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه وَاجْعَلْ لِي
و گردان از برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی
ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ درمیان پس آیندگان یعنی جای کن
ثنا و نیک نامی و آوازه من بر زبان کسی که بعد از من آیند
و این دعا بعز اجابت رسیده جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری
و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند و گفته اند مراد

اما بیست

از لسان صدق مر و صادق است و معنی آیت این که ظاهر کن بر تجدید
اصل دین من مرا و راست گویی در آخرین امتان و مراد حضرت
رسالت باشد صلی الله علیه وسلم وَاجْعَلْنِي وگردان مرا
مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پرنعمت
یعنی مرا از اینها دار که در منازل بهشت نزول می کنند وَاغْفِرْ لِأَبِي
وبیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود إِنَّهُ
بدرستی که او كَانَ است مِنَ الضَّالِّينَ از گمراهان
وَلَا تُخْزِنِي و رسوا مسازم يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی که
برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا نیز لتعلیم امتان است
والا اینها را خواری و رسوایی نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ
روزی که سود ندارد و بکار نیاید مَالٌ خواسته وَلَا بَنُونَ
و نه پسران هیچ احدی را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مگر آن کسی که
بیاید خدای را بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی خالص از کفر و معصیت
چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزند را براه
حق ارشاد نموده و هر آینه آن مال و فرزند او را نفع رساند
و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله
محمد رسول الله قولی آن است که دل سلیم از حب دنیا

وگویند

و گویند از حسد و خیانت و در تیسیر گوید از بعض اهل بیت و اصحاب
و ازواج رسول صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم امام قشیری
رحمه الله فرموده که قلب سلیم آن است که خالی باشد از غیر خدای
سلمی فرموده که در وی آفت دنیی نگنجد و نه مطالع عقبی یا خالی باشد (افات)
از بدعت و مطمئن بسنت و از سید الطایفه جنید قدس سره
منقول است که سلیم مارگزیده بود و مارگزیده را پیوسته قلق
و اضطراب است پس زبان معنی بیان می کند که دل سلیم دلی است
مدام در مقام جزع و تضرع و زاری از خوف قطیعت یا از (و رضین)
شوق وصلت ه زشوق وصل می نالم دگر دستم ده روزی
ز بیم هجر می گویم که تا که در کمین باشد همام از گریه خونین و سوز
دل بکو چندین ندانستی که حال عشقبازان این چنین باشد
وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت
لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزگاران تا از موقف آن را ببینند و بمشاهده
منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر ساخته
شود دوزخ لِلْغَاوِينَ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقام
خود را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ و گویند
مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که أَيْنَمَا

کنتم کجا اند آنچه بودید که پیوسته تعبدون می پرستیدید
آن را من دون الله بجز خدای یعنی کجا اند خدایان شما
که بدیشان امیدوار بودید هل ینصرونکم هیچ یاری
می دهند شما را بدفع عذاب از شما او ینتصرون یا نگاه
میدارند خود را از حلول عقوبت بدیشان فکبکبوا پس بروی
در افکنده شوند فیها در دوزخ هم بتان والغاون
و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان وجنود ابلیس
و بدوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و
انس اجمعون همه ایشان قالوا گویند کافران وهم
فیها و حال آن که ایشان در دوزخ یختصمون دشمنی می کنند
با یک دیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه می کنند بت پرستان با
بتان میگویند تالله ان کنا بخدای که ما بودیم لفی ضلل
مبین در گمراهی پیدا و هویدا اذ نسویکم وقتی که برابر
می کردیم شما را در استحقاق عبادت برب العلمین به پروردگار
عالمیان وما اضلنا و گمراه نکردند ما را و بضلالت نه
داشتند الا المجرمون مگر بدان و بدکرداران از مهتران
یا از دیوان فما لنا پس نیست ما را اکنون من شافعین

هیچ کس

هیچ کس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان را هست ولا صدیق
و نه دوستی حمیم مهربان و با شفقت در قوت القلوب می گوید
که حمیم در اصل همیم بوده که ها را بحا بدل کرده اند جهت قرب
مخرج و همیم ماخوذست از اهتمام یعنی یاری که در آن روز اهتمام
کند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الاخلاء
یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین آنکه کافران از روی
تحسر گویند فلو ان لنا پس کاشکی بودی ما را کرة
بازگشتی بدنیا فنکون تا می بودیم ما من المؤمنین
از باور دارندگان و گرویدگان ان فی ذلک بدرستی که در
خبر ابراهیم و احتجاج او با قوم لایة هر آیینه علامتی است که
عقلا بدان عبرت گیرند وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم
ابراهیم مؤمنین گرویدگان چه از اهل بابل جز دختر نمرود
ایمان نیاورده وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو
العزیز اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود
نگردد الرحیم بخشاینده که توبه بندگان رد نکند و بی حجت
بر ایشان عذاب نفرستد کذبت تکذیب کردند قوم نوح
المرسلین گروه نوح فرستادگان را نوح علیه السلام از رسل

گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند اذ قال لهم یاد کن چون
گفت مر ایشان را اخوهم نوح برادر ایشان نوح مراد
اخوت نسبی است الا تتقون آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت
او می کنید انی لکم بدرستی که من مر شما را امین فرستاده ام
بامانت فاتقوا الله پس بترسید از خدای و بت میپرستید واطیعون
و فرمان برید مرا در قبول ایمان وما اسئلکم و نمی خواهم
شما را علیه بر ادای رسالت من اجر هیچ مزدی ان
اجری نیست اجر رسالت من الا علی رب العلمین
مگر بر پروردگار عالمیان فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت
خدای تعالی واطیعون و فرمانبرداری من کنید تکریر امر بتقوی
واطاعت جهت تاکید است چه قوم نوح علی نبینا و علیه السلام
بغایت سخت و بی آزرم بودند قالوا گفتند در جواب نوح
انؤمن لک آیا ایمان نمی آریم و تصدیق نمی کنیم ترا واتبعک الارذلون
وحال آن که پیروی تو کرده اند سفلگان و بیقدران و ایشان
بظاهر ترا متابعند و بباطن مخالف قال گفت نوح علیه السلام
وما علمی و نیست دانش من رسنده بما کانوا یعملون بآنچه
هستند که می کنند یعنی حکم من بر ظاهر است ایشان عمل مومنان میکنند

اما نمی دانم

امانمی دانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق ان حسابهم
نیست حساب باطنهای ایشان الا علی ربی مگر بر پروردگار من که
مطلع است بدان لو تشعرون اگر دانید که عالم الغیب او ست
و بیقین دانید که من راست می گویم پس قوم گفتند این اراذل را
از مجلس خود بران تا ما بیاییم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلام
گفت وما انا و نیستم من بطارد المؤمنین راننده مومنان
ان انا نیستم من الا نذیر مبین مگر بیم کننده آشکارا یعنی
مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا
قالوا گفتند کافران لئن لم تنته یا نوح اگر باز نه ایستی ای نوح
از آنچه می گویی یعنی از دعوت و انذار لتکونن هر آینه باشی
من المرجومین از رانده گان یا کشته شده گان بسنگ قال گفت
نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن و ناامیدی از قوم
رب ای پروردگار من ان قومی بدرستی که گروه من کذبون
تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فافتح پس حکم کن بینی
وبینهم میان من و ایشان فتحا حکم کردنی ونجنی و باز رهان
مرا از قصد ایشان ومن معی و هر که با من است من المؤمنین از
گرویدگان فانجیناه پس نجات دادیم او را ومن معه و هر که با او بود

فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُوْنِ در کشتی پر از آدمیان و حیوانات و امتعه و ماکولات
ثُمَّ اَغْرَقْنَا پس غرق ساختیم بَعْدُ الْبَاقِیْنَ پس از رهیدن او
دیگران را از قوم او اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی که در صبر و ایذای قوم
لَاٰیَةً هر آئینه دلالتی هست بر آن که صبر موجب ظفر است یعنی کار تو
از صبر نکوتر شود هر که شکیبا است مظفر شود وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ
و نبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام مُؤْمِنِیْنَ گروید کان بخدا
و پیغمبر او بلکه از امت او هفتاد و نه تن ایمان آوردند با وی
در کشتی بودند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که خداوند تو لَهُوَ
الْعَزِیْزُ اوست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِیْمُ
مهربان بر تاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم و
بردباری و احتجاج بر ایشان كَذَّبَتْ به دروغ
داشتند عَادُ الْمُرْسَلِیْنَ قوم عاد فرستادگان را
و هر که یک پیغمبر را منکر شده باشد اِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن
چون گفت مر ایشان را اَخُوْهُمْ هُوْدٌ برادر نسبی ایشان
هود علیه السلام اَلَا تَتَّقُوْنَ آیا پرهیز نمی کنید از شرک و از
عقاب الهی خایف نمی شوید اِنِّیْ لَكُمْ بدرستی که من شما را
رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ فرستاده امینم بر وحی و رسالت فَاتَّقُوا اللّٰهَ

منکر شود

بترسید

پس بترسید از خدای تعالی و ترک مخالفت او کنید وَاَطِیْعُوْنِ
و فرمان برید مرا و آنچه شما را بدان دعوت میکنم وَمَا اَسْئَلُكُمْ
عَلَیْهِ و نمی طلبیم از شما بر خواندن خود مِنْ اَجْرٍ مزدی از مال و
متاع دنیوی اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد من اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ
مگر بر آفریدگار عالمیان اَتَبْنُوْنَ آیا بنا می کنید بِكُلِّ رِیْعٍ
بهر موضعی بلند اٰیَةً علامتی برای تماشای آینده و رونده تَعْبَثُوْنَ
بازی می کنید بآن بنا یعنی بناهای می سازید در آن ساکن می شوید
گوییا که عبث است و گویند که بر سر راهها خانها می ساختند و در آنجا
نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا برج کبوتر خانها
وَتَتَّخِذُوْنَ و فرا میگیرید مَصَانِعَ حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا آبینه
رفیعه لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُوْنَ گوییا که جاوید خواهید بود در آن
وَاِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت میگیرید و حمله میزنید بَطَشْتُمْ می گیرید
بسختی جَبَّارِیْنَ در حالتی که متکبرانید و کشندگان یعنی بی شفقت
و نامهربان یا چون انتقام می کشید انتقام ستمکارانه می کشید
فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که نه لایق
شماست بگذرید وَاَطِیْعُوْنِ و مرا در آنچه میفرمایم فرمان برید
که سود شما در نیست وَاتَّقُوا الَّذِیْ اَمَدَّكُمْ

یا آبینه رفیع

در آنچه

وبترسید از ان خدائی که مدد کاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ
به آنچه می شناسید از انواع نعمتها أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ
امداد کرد شما را بچهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند تا ازین ان
اخذ فواید می کنید وَبَنِينَ و به پسران تا در همه حال یاور
کار شما اند وَجَنَّاتٍ و به بوستانها که از میوه آن منتفع
می شوید وَعُيُونٍ و بچشمهای آب که هم سقا دنشو و نمای زرع
بدان اتمام رسد إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم عَلَيْكُمْ
بر شما اگر بر شرک ثابت باشید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
عذابی روزی بزرگ روز هبوب صرصر یا روز قیامت
قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود علی نبینا و علیه السلام سَوَاءٌ
عَلَيْنَا یکسان است بر ما أَوَعَظْتَ یا پند دهی ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ
یا نباشی مِنَ الْوَاعِظِينَ از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود از دست
نه دهیم إِنْ هَذَا نیست این کار که ما بر انیم از بت پرستی
و تجبر و عمارت بناهای مرتفع إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ مگر عادت
پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده
شدگان بدین عادتها فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت
هود را علیه السلام فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ما ایشان را

بباد صرصر

بباد صرصر إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در هلاک قوم عاد لَآيَةً
نشانه ایست دلالت کننده بر آن که عاقبت اهل تکذیب
بعقوبت کشد وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ بیشتر قوم عاد
مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه اندکی از ان قبیله با هود علیه السلام
در جفا بودند و باقی در معرض سخط وَإِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق خطا
پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که از تعذیب
کفار باک ندارد الرَّحِيمُ مهربان که مومنان را از
مهلکه عقوبت بیرون آرد كَذَّبَتْ بدروغ نسبت
دادند ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ قبیله ثمود فرستادگان خدای
یعنی صالح را انبیای سابق را بر و علیهم السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ
یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ برادر ایشان از جهت
قرابت صَالِحٌ صالح بن عبید علیه السلام أَلَا تَتَّقُونَ آیا
نمی ترسید از عذاب خدای تعالی که بدو شرک می آرید إِنِّي لَكُمْ
بدرستی که من برای شما رَسُولٌ فرستاده ام أَمِينٌ مشهور
بامانت و راستی فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید و حذر کنید از عذاب
خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در امر و نهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ
و نمی طلبم شما را عَلَيْهِ بر نصیحتی که می کنم مِنْ أَجْرٍ هیچ جزائی

کرهمت وهید ومن بدان منهم شوم ان اجری نیست مکافات
من الا علی رب العلمین مگر برخداوند عالمیان
أتترکون ایا گذاشته خواهید شد شما یعنی رها نه خواهند
گذاشت فیما ههنا در آنچه هست اینجا یعنی در دنیا
از منازل و مساکن امنین ایمن از آفات و سالم از
فوات فی جنت در بوستانها و عیون و چاهسارها چه قوم
ثمود را چشمه و نهر بوده و زروع و کشتها و نخل و خرماستانها که
طلعها شکوفه درختان وی هضیم نازک و نرم و لطیف
و تنحتون میتراشید برای ساکن خود من الجبال از کوهها
بیوتا خانها فارهین در حالتی که ماهر بید در تراشیدن
سنگها فاتقوا الله پس بترسید از خدای و از امل دور
و دراز درپیش مگیرید و اطیعون و فرمان برید مرا در احکام
و لا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین فرمان
کافرانرا که اسراف کرده اند در نفس خود بکفر الذین
یفسدون آنان که تباهی می کنند فی الارض
در زمین حجر و لا یصلحون و بصلاح نمی آرند کار خود
مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح علیه السلام کردند و قصه

ارن لک

ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز
قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علیه السلام انما انت
بجز این نیست که تو من المسحرین از جادو کرده شدگانی
یعنی ترا بسیار جادوی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت
نیستی تو الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریت
صالح علیه السلام از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که انسان
ورای صورت چیزی نظم چند صورت بینی ای صورت پرست جان معنی نیست
گر صورت پرست در گذر از صورت و معنی نگر زان که مقصود
از صدف باید گهر و چون قوم ثمود علیه السلام و السنه صورت بودند
و صالح را علیه السلام بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند
تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا می کنی و چون ترک نمی کنی درین
دعوی مصری فأت بآیة پس بیار نشانه از خوارق
عادات ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست
گویان در دعوی خویش صالح علیه السلام فرمود که شما چه می طلبید
ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقه بدین هیئت
بیرون آر و چون مدعای ایشان حاصل شد قال گفت صالح
علیه السلام هذه ناقة این ناقه ایست که شما طلبید

مرترا

لها شرب مرآن نزا نصیبی است از آب ولکم و مر شمارا شرب
یوم معلوم آبشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز
از آن اوست و روزی از آن شما در نوبت وی مزاحم وی مشوید
ولا تمسوها بسوء و مس مکنید وی را ببدی یعنی قصد زدن
و کشتن وی مکنید که اگر چنان کنید فیاخذکم پس بگیرد
شمارا عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ بزرگی
روز از جهة بزرگی عذابست درو فعقروها پس پی کردند
ناقه را فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیمان نزدیک نزول اثار
فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا
عذاب موعود یعنی صیحه ان فی ذلک بدرستی که آنچه
نازل شد بثمود لایة دلالتیست بر آنکه کفر بعد از ظهور
آیات مقترحه موجب نزول عذابست وما کان و نبودند
اکثرهم مؤمنین بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند
که از قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وان
ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب
که مغلوب نشود الرحیم مهربان که پی استحقاق عذاب نکند
کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام

یعنی

یعنی اهل موتفکات المرسلین پیغمبران را چون ابراهیم و لوط
علیهما السلام اذ قال چون گفت لهم اخوهم لوط
مر ایشان را برادر ایشان لوط علیه السلام اینجا مراد اخوت
شفقت است الا تتقون آیا نمی ترسید از ارتکاب معاصی از خدای
انی لکم بتحقیق من برای شما رسول امین رسول امینم
در نصیحت یعنی نیکوخواه شمااام فاتقوا الله پس بترسید از خدا
در ترک نصیحت من واطیعون و فرمان برید مرا در قبول موعظت
وما اسئلکم علیه و نمی طلبم شمارا بر پندی که می دهم
من اجر هیچ مزدی تا بر شما گران آید ان اجری
نیست ثواب من الا علی رب العلمین مگر بر تربیت مزد
کننده عالمیان اتاتون الذکران آیا می آئید
بمردان من العلمین از ما عدای خود مراد غربا اند
یعنی میل می کنید بمباشرت ایشان وتذرون
و می گذارید و دست باز می دارید ما خلق آنرا که آفریده است
لکم ربکم برای شما آفریدگار شما من ازواجکم
از زنان شما بل انتم بلکه شما قوم عادون گروهی از
حد در گذشته اید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید

قَالُوا گفتند قوم لوط علیه السلام در جواب وی لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ
يَا لُوطُ اگر باز نه ایستی ای لوط علیه السلام از تقبیح عمل ما و نهی ما
ازان لَتَكُونَنَّ هر اینه باشی مِنَ الْمُخْرَجِينَ از بیرون کرده
شدگان از میان ما و اهل موتفکه بدترین حالتی مردم را از دیار
خود بیرون کردندی قَالَ إِنِّي گفت لوط بتحقیق که من لِعَمَلِكُمْ
مر عمل شما را مِنَ الْقَالِينَ از دشمنان بغایت دشمنم پس روی از قوم
گردانیده آغاز مناجات کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِي ای پرورنده من
باز رهان مرا وَأَهْلِي و کسان مرا مِمَّا يَعْمَلُونَ از شامت
آنچه می کنند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ
و اهل بیت او را أَجْمَعِينَ همه ایشان اهل لوط علیه السلام
زنی و دو دختر و دو داماد وی بودند همه رهائی یافتند إِلَّا
عَجُوزًا مگر پیرزنی یعنی زن لوط علیه السلام که داخل بود
فِي الْغَابِرِينَ در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که زن
با لوط علیه السلام بیرون نیامد و گفت راضی ام که بمن رسد آنچه
بقوم می رسد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیگران
وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان مَطَرًا بارانی
که سنگ بوده یا کبریت و آتش فَسَاءَ پس بدست مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ

باران بیم کرده شد

باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه
در عذاب اهل موتفکه لَآيَةً نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان
وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر آن قوم مُؤْمِنِينَ
گرویدگان که جز دو دختر لوط علیه السلام بقول اصح دو داماد وی
بقول بعضی بحضرت لوط علی نبینا و علیه السلام نگرویده بودند وَإِنَّ
رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست عزیز [غالب بر اهل دولت]
که هرگز خوار نشود الرَّحِيمُ مهربانی که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند
كَذَّبَ بدروغ داشتند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ
اصحاب ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بود بقرب مدین در ان بیشه اشجار و ثمار [بیشه]
بسیار بود و میاهی آورده که اصحاب ایکه قوم جذام بودند و چهار دیه داشتند
شعیب و مراد عرف و فاسق حق سبحانه شعیب را علی نبینا و علیه السلام [وفاسق]
بر ایشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود إِذْ قَالَ یاد کن
چون گفت لَهُمْ شُعَيْبٌ مر ایشان را شعیب که ای قوم أَلَا تَتَّقُونَ
آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بد و شرک می آرید إِنِّي لَكُمْ
بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام با امانت
که جز صلاح حال شما نمی خواهم فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بپرهیزید از کفر
و تکذیب و بترسید از خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در

تزکه مناهی وَمَا اَسْأَلُکُمْ ونمی خواهم شما را عَلَیْهِ بر تبلیغ
وحی مِنْ اَجْرٍ هیچ پاداشی اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد من اِلَّا عَلٰی
رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ مگر بر خدای عالمیان اَوْفُوا الْکَیْلَ تمام بدهید پیما
پیمانه را وَلَا تَکُوْنُوْا ومباشید مِنَ الْمُخْسِرِیْنَ از
کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وَزِنُوْا
وبسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیْمِ بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا
النَّاسَ وکم مکنید مردمان را اَشْیَاءَهُمْ چیزهای از حقوق
ایشان وَلَا تَعْثَوْا وغایت تباهی مجوئید فِی الْاَرْضِ
در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مُفْسِدِیْنَ در حالتی که
قصد فساد دارید وَاتَّقُوا الَّذِیْ وحذر کنید از عقوبت
آن کسی که بقدرت خَلَقَکُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِیْنَ
وگروه پیشینیان را قَالُوْا گویند اهل ایکه اِنَّمَا اَنْتَ جز این نیست
که تو مِنَ الْمُسَحَّرِیْنَ از جادو کرده شدگان یعنی آدمها که ایشان
را مرة بعد مرة جادوی کرده اند تا حدی که اثر عقل از ایشان
محو شده یا از آفریدگانی که ایشان را سحر باشد یعنی میان تهی اند
ومحتاج بطعام و شراب وَمَا اَنْتَ ونیستی تو اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا
مگر مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفضیل می کنی

ودعوی رسالت

ودعوی رسالت از کجا آورده وَاِنْ نَظُنُّکَ وبدرستیکه
ما گمان می بریم ترا لَمِنَ الْکٰذِبِیْنَ از دروغ گویان در دعوی
خود فَاَسْقِطْ پس فرود آر و بیفکن یعنی خدای خود را بگو تا
بیفکند عَلَیْنَا بر ما کِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان
که در وعذابی باشد اِنْ کُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصّٰدِقِیْنَ
از راست گویان که بر ما عذابی فرود خواهد آمد قَالَ گفت شعیب
علیه السلام رَبِّیْ اَعْلَمُ پروردگار من داناتر است
بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه می کنید از عبادت اصنام و احتکار طعام
و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال
باشد بشما خواهد رسانید واگر امهال باشد اهمال نخواهد بود
مهلت ده روزهٔ ظالم مبین فتنه ببین ومبند دل در گیتی
اول حالش که همه عیش است و ناز: آخر کارش همه سوز و گداز
آورده اند که چون قوم شعیب علیه السلام در انکار و استکبار
از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبان روز حرارتی
سخت بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه چشمه بجوش آمد و نفسهای
ایشان فرو گرفت بدرون خانه ها در آمدند حرارت زیادت
شد روی به بیشه ها نهادند و هر یکی در پای درختی افتاده از گرما

امهال گذاشتن دم

پخته می شدند که ناگاه ابر سیاهی در هوا پدید آمد و نسیمی خنکی از و
وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوش دل شده یک دیگر را آواز دادند
که بیایید تا در زیر سایه بان ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان
در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه
حق سبحانه فرمود فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام
فَأَخَذَهُمْ پس فرا گرفت ایشان را عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ
عذاب روز ظله و ظله در لغت عرب سایه بان است و آن ابر سیاه
بر شکل سایه بان بر زبر سر ایشان بوده و گفته اند چون حرارت
ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد تا از جای
خود برخاست و چون سایه بانی در هوا ایستاد و در زیر آن
آبهای خشک پدید آمد ایشان پناه بدان کوه آوردند و بر ایشان
فرود آمد ~~ایشان را~~ همه را هلاک کرد إِنَّهُ بدرستی که عذاب روز ظله
كَانَ بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذابی روز بزرگ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بتحقیق که درین عذاب که از ابر آمد از آتش
سوزان بیرون آمد لَآيَةً هر آینه نشانه ایست بر کمال
قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ بیشتر اصحاب ایکه مراد مؤمنان مراد همه ایشانست

چه مردی

چه مردی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام ایمان آورده
باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند وَإِنَّ
رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب
کننده اینما بر اعدای ایشان الرَّحِيمُ مهربان با انبیا
و متابعان ایشان این آخر قصص هفت پیغمبر است که بر سبیل
اختصار بر دل مبارک سید عالم صلی الله علیه و سلم درین سوره
مذکور شد و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که
هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب شدند و ایشان را
نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ
الْعَالَمِينَ و بدرستی که قرآن فرو فرستاده پروردگار عالمیانست
نَزَلَ فرو فرستاد خدای بِهِ بقرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ
جبرئیل را عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام تلقین
کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و تخصیص
تخصیص دل و رفع حالت نزول از روح الامین می خواند یعنی
فرود آمد جبرئیل بقرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو
وعای آن شد و این بمثابه ایست که گویا بر دل تو فرود آورد
لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان مر خلق را

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا وسند آن
بلسان عرب هود وصالح وشعیب واسمعیل بوده اند علی نبینا
وعلیهم السلام وَإِنَّهُ وبدرستی که ذکر قران یا بعثت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب
پیشینیان بوده در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب در
بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع باحبار بنی اسرائیل کردندی
وسخن ایشانرا که دران گفتندی قبول کرده حجت میداشتند
حق سبحانه فرمود که أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آیا نیست مر مشرکان
قریش را آيَةً نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله علیه
وسلم أَنْ يَعْلَمَهُ آنکه می دانند قرآنرا بصفت یا پیغمبر را
بنعت او عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل
که بر کتب سالفه گذشته اند وشهادت مردم دانا برحق موجب
تیقن وتحقق آنست وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ واگر ما فرستادیم قرآنرا
عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ بر برخی از آنها که غیر عرب اند هم بلغت
عرب فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن اعجمی قرآنرا عَلَيْهِمْ بر ایشان
بلغت ایشان واین دلیل زیادتی اعجاز قران بودی که اعجمی
کلام عربی که در غایت فصاحت ونهایت بلاغت باشد بخواند مَا كَانُوا

به مؤمنین

بِهِ مُؤْمِنِينَ نبودندی ایشان بدان قرآن منزل ایمان
آورندگان چه گفتندی که عربرا از متابعت عجم عارست یا اگر قرآنرا
بر اعجمی بلغت غیر عربی منزل می ساختیم کافران می گفتندی
که ما فهم نمی کنیم ومعانی آن در نمی یابیم كَذَٰلِكَ همچنین سَلَكْنَاهُ
در می آریم انکار وعناد را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهای
مشرکان مکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمی گروند بقرآن حَتَّىٰ
يَرَوُا تا وقتی که ببینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذابی دردناک
را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا قیامت فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً
پس بیاید آن عذاب بدیشان ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
وایشان ندانند وقت آمدن آنرا فَيَقُولُوا پس گویند
هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ آیا هستیم ما درنگ داده شدگان
یعنی آیا مارا مهلت دهند تا بگرویم وتصدیق نکنیم أَفَبِعَذَابِنَا
آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ شتاب می کنند ومی گویند أَمْطِرْ
عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا وحال آن که در وقت
رؤیت عذاب مهلت می طلبند أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی ودانستی که ما
إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اگر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِينَ
سالها وزندگانی بخشیم ثُمَّ جَاءَهُمْ پس بیاید بدیشان

ماکانوا یوعدون آنچه بودند که وعده داده شدند
از عذاب ما اغنی دفع نکند عنهم ازیشان عذاب را ماکانوا
یمتعون آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی
تمتع دنیوی و نعیم آن دفع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود در
کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ
حسن بصری بوده رحمة الله روزی در طواف خانه کعبه
دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیت را برخواند
که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت و ابلغت
پند دادی و سخن تمام کردی بیت جهان بیوفا نیست مردم فریب
که از دل رباید قرار و شکیب نگر تا بجاهش نگردی اسیر یعنی
بمالش اندر زنجیر که آندم که مرگ اندر آید ز راه نه مالت کند
دستگیری نه جاه وما اهلکنا و هلاک نکردیم ما من قریة اهل
هیچ دهی را الا لها مگر آنکه اهالی آن را منذرون بیم کنندگان بودند
ذکری از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان
بحق دعوت کردند و از عذاب بترسانیدند و چون تکذیب نمودند تصدیق
و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وما کنا و نبودیم
ظالمین ستمکار که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم در موضح آورده

که قریش

زنکبرش
که قریش می گفتند که دیوی رئی نام دارد نزد محمد صلی الله علیه وسلم
می آید و قرآن بر وی می خواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرد
و فرمود که وما تنزلت و فرو نیایند به الشیاطین بقرآن
دیوان وما ینبغی لهم و نه شاید و روا نبود مر ایشان را فرود آوردن
قرآن وما یستطیعون و نتوانند و قادر نباشند بر آن جهت
شهب و ملایکه ایشان را از رفتن آسمان مانع اند انهم
بدرستی که ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملایکه
لمعزولون دور شدگانند و بکناره رفتگان فلا تدع
پس مخوان مخاطب آنحضرت است و مراد غیر او هر یک از امتان را
می گوید مخوان و مپرست مع الله با خدای بحق الها
آخر خدای دیگر فتکون پس باشی من المعذبین از
عذاب کرده شدگان وانذر و بیم کن خطاب خاص است با آنحضرت
پیغمبر را باید که بترسان از عذاب خدای عشیرتک الاقربین
خویشان نزدیک خود را و آنحضرت بعد از نزول این آیت بکوه
صفا برآمد یک یک ایشان را ندا کرد و چون جمع شدند فرمود
که اگر گویم شما را در زیر این کوه جمعی سواران اند مرا تصدیق کنید
گفتند آری فرمود من بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که در پیش است

قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق گشتند و ابولهب
به آزار وی برخاست وَاخْفِضْ و فرا گیر جَنَاحَكَ
بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن لِمَنِ اتَّبَعَكَ
مر آنرا که پیروی تو کرده است مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان
فَإِنْ عَصَوْكَ پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو و متابعت نمایند
فَقُلْ إِنِّي پس بگو که من بَرِيءٌ بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ
از آنچه شما می‌کنید مرا به آن مواخذه نخواهند کرد وَتَوَكَّلْ
و توکل کن در کفایت مهمات خود عَلَى الْعَزِيزِ بر خداوند غالب
که قادر است بر قهر اعدا الرَّحِيمِ مهربان که تواناست
بر نصرت اولیا الَّذِي يَرَاكَ آن که می‌بیند ترا حِينَ
تَقُومُ آنهنگام که برمیخیزی بنماز تهجد و تنها می‌گذاری
وَتَقَلُّبَكَ و می‌بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن فِي
السَّاجِدِينَ در میان نمازگذارندگان بقیام و رکوع
و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان می‌کنی إِنَّهُ بدرستی که
خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بقول تو الْعَلِيمُ
داناست بنیت تو هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را که همواره بود
عَلَىٰ مَنْ بر کیان از مردمان تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ فرود آیند دیوان

قبل ازین

قبل ازین ذکر فرمود که روا نباشد فرود آمدن شیاطین بر محمد
صَلَّى اللهُ علیه و سلم بجهة عدم تناسب و تجانس و اینجا بیان میفرماید که
تَنَزَّلُ فرود می‌آیند دیوان عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر دروغ
گوئی أَثِيمٍ بزه کاری مثل کاهنان که ایشان يُلْقُونَ
السَّمْعَ فرا می‌دارند گوش را بسخن شیاطین و فرا می‌گیرند
از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها به آن اضافه می‌کنند
وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ و بیشتر ایشان دروغ گویانند
و در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه تغیر
ایشان بصفت کذب موصوفند وَالشُّعَرَاءُ و شاعران مشرک
چون ابن زبعری و هبیره و مسافع و امیه ثقفی يَتَّبِعُهُمُ اهبره و مسافع
الْغَاوُونَ پیروی ایشان می‌کنند سفهای عرب یعنی
رواة ایشان در تیسیر از امام علم الهدی رحمة الله نقل
می‌کند که دو شاعر در باب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
و مذمت اهل اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته می‌خواندند
این آیت در شان ایشان نازل شد أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ آیا
نمی‌بینی که ایشان فِي كُلِّ وَادٍ در هر وادی از فنون کلام
يَهِيمُونَ سرگردان می‌شوند چون تشبیب و تشبیه و هزل

و مطایبه و طعن در انساب و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط
در مدح و ذم و امثال آن وَاَنَّهُمْ و آن که ایشان
يَقُولُونَ می گویند مَا لَا يَفْعَلُونَ آنچه نمی کنند
یعنی بفسق ناکرده برخود گواهی میدهند و پیغامهای ناداده
بکسی در سلک نظم می کشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند
بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود در تفسیر کواشی آورده
که بعد از نزول آیت حسان و ابن رواحه و جمعی از شعرای صحابه
رضی الله عنهم بجناب نبوت پناه آمده بموقف عرض رسانیدند
که ما شاعریم و ابن رواحه گفت می ترسم که برین وصف بمیرم
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که مومن جهاد می کند
بشمشیر خود و بزبان خود و شعری که شما در شان کفار می گویید
بر ایشان سخت تر است از تیر و این آیت نازل شد که اِلَّا الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا شعرا متبوع غاویان و در همه بوادی سرگردان
اند مگر آنها که ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای شایسته
کردند یعنی پیغمبر را صلی الله علیه و سلم ستایش فرمودند
و بهجو و مذمت کفار اشتغال نمودند وَذَكَرُوا اللّٰهَ و یاد
کردند خدای را در اشعار خود كَثِيْرًا بسیار یعنی اکثر اشعار

ایشان

گو حسن سجایی ذ الله

ایشان در تحمید و توحید است و تحریض بر طاعت و تنبیه از غفلت
وَانْتَصَرُوْا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْۢ بَعْدِ
مَا ظُلِمُوْا پس از آن که ستم دیده بودند بهجا یعنی هجو ایشان را
رد کردند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم حسان را
گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقایق
پناهی قدس سره در دیباچه دیوان اول آورده اند که هر
چند قادر حکیم جل ذکره در کریمه وَالشُّعَرَاۗءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوٗنَ
شعرا که سیاحان بحر شعرند جمع ساخته و کمند استغراق
در گردن انداخته گاه در غرقاب تحیر و غایت غوایت
می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت
سرگردان می سازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح
عمل و صدق ایمان در زورق امان اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ نشسته اند و بوسیله بادبان و ذکروا الله کثیرا
بساحل خلاص و ناحیت نجات پیوسته و یکی از افاضل
گفته است شاعران را گرچه غاوی خواند در قرآن خدا
هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنای من وَسَيَعْلَمُ
الَّذِيْنَ ظَلَمُوْٓا و زود باشد که بدانند آنان که ستم کردند

در دیباجه

بگروند اثر انسبت بیغمبر بشعر که بعد از موت اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَّنْقَلِبُوْنَ
بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آن است که منقلب ایشان
آتش خواهد بود سُوْرَةُ النَّمْلِ مَکِّیَّةٌ وَهِیَ ثَلٰثٌ وَتِسْعُوْنَ

اللهم اجرنی یا مجیر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طٰسٓ در لباب التفاسیر از اخفش نقل می کند که حروف
مقطعه برای ابتدای کلام انتهای کلامست پس دلالت
ایشان بر افتتاح واختتام سخن باشد چنانچه اینجا بطٰس
ختم سوره شعرا وفتح نملست یا طا اشارتست بطهارت
قدس الهی و سین سنای عزت نامتناهی یا بطلب روندگان
راه وسلامت قلوب ایشان از ماسوی الله تِلْكَ این
سوره شریف اٰیٰتُ الْقُرْاٰنِ آیتهای قرآنست
وَكِتٰبٍ مُّبِیْنٍ وآیت های کتاب روشن کننده
مر احکام حلال وحرام را عطف کتاب بر قرآن عطف
احد الصفتین است بر دیگری قرآن بجهة آن گفت که
می خوانند وکتاب باعتبار آن که می نویسند هُدًی
واین کتاب راه نماینده است وَبُشْرٰی ومژده دهنده
لِلْمُؤْمِنِیْنَ مر گرویدگان را الَّذِیْنَ آنان که یُقِیْمُوْنَ

الصّلٰوة

الصَّلٰوةَ بپای میدارند نماز را بحدود وارکان آن وَیُؤْتُوْنَ
الزَّکٰوةَ ومی دهند زکوة را اموال خود را بمستحقان وَهُمْ
بِالْاٰخِرَةِ وحال آن که ایشان بسرای دیگر هُمْ
ایشان یُوْقِنُوْنَ یقین می شوند تکریر ضمیر اشارتست باختصاص
ایشان است در تصدیق آخرت اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه
لَا یُؤْمِنُوْنَ نمی گروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای عقبی زَیَّنَّا
لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان اَعْمَالَهُمْ عملهای
زشت ایشان را یعنی مشتهای طبع ومحبوب نفس ایشان کردانیده ایم
صاحب فواید آورده که در ایشان امانی وشهوات ترکیب
کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند واین حکم ختم
وطبع دارد فَهُمْ یَعْمَهُوْنَ پس ایشان سرگردان
می شوند در ضلالت خود اُولٰٓئِكَ آن گروه الَّذِیْنَ لَهُمْ
آنانند که مر ایشانراست سُوْٓءُ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی
عذابی بد در دنیا چون قتل واسیر در روز بدر وَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ
وایشان در سرای دیگر هُمُ الْاَخْسَرُوْنَ ایشانند
زیان کارتر بسبب فوت مثوبت واستحقاق عقوبت وَاِنَّكَ
وبدرستی که تو لَتُلَقَّی الْقُرْاٰنَ تلقین کرده می شود

قرآنرا یعنی فرا می گیری تلقین جبرئیل که می آید بتو مِن لَدُن
حَكِيمٍ از نزدیک خداوند استوار عَلِيمٍ
دانا إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت مُوسَى لِأَهْلِهِ
موسی بن عمران مر کسانرا که با او بودند در وقت توجه از
مدین بمصر و راه گم کرده بود و زنش را درد زه پدید آمده
و سرما در یافته إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا
آتشی افروخته سَآتِيكُم زود باشد که بیارم مِّنْهَا بِخَبَرٍ
از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر
راه بپرسم أَوْ آتِيكُم یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ
شعله آتش فرا گرفته لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ شاید که شما
گرم شوید به آن فَلَمَّا جَاءَهَا پس آن هنگام که آمد موسی
علیه السلام بنزدیک آن آتش نوری دید بی احراق افروخته
از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سایر آتشها
و بهر تقدیر چون موسی آنجا رسید نُودِيَ ندا کرده شد
أَن بُورِكَ که آنکه برکت داده باد مَن فِي النَّارِ
هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه ملایکه یا هر که در طلب
آتش است یعنی موسی علیه السلام وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گردا

گرد آتش است

گرد آتش است یعنی ملایکه سُبْحَانَ اللَّهِ و بگو پاکست خدای
رَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند
که چون موسی علیه السلام این ندا بشنید گفت ندا از کیست
باز ندا آمد که يَا مُوسَى ای موسی إِنَّهُ أَنَا بدرستی که ندا کننده
منم اللَّهُ الْعَزِيزُ خدای غالب الْحَكِيمُ حکم کننده
بصواب وَأَلْقِ عَصَاكَ و بفکن عصای خود را موسی
علی نبینا و علیه السلام عصا بفکند فی الحال ماری شد و آغاز
رفتن کرد فَلَمَّا رَآهَا پس چون موسی دید عصا را که تَهْتَزُّ
حرکت می کند باضطراب و هر طرف میرود كَأَنَّهَا جَانٌّ
گوییا ماری است باریک تیز رو در اول حال چون ماران خرد
می بوده و در آخر اژدها می شد و در تفسیر امام ابو اللیث
رحمه الله آورده که در وادی مقدس جان بود و نزد فرعون
ثعبان شده و بهر وجه چون موسی آن صورت مشاهده نمود
وَلَّى روی برگردانید مُدْبِرًا در حالتی که گریزان بود از
خوف آن وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت و باری دیگر ندا آمد
که يَا مُوسَى لَا تَخَفْ ای موسی مترس از غیر من إِنِّي لَا
يَخَافُ بدرستی که منم که نترسند لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ

بینند که

نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشان نزد من بدی
عاقبت نیست تا از آن بترسند و بباید ترسید ستمکاران را
اِلَّا مَنْ ظَلَمَ مگر کسی که ستم کند ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا پس بدل
کند و بجای آرد نیکوئی بَعْدَ سُوْءٍ بعد از بدی یعنی توبه
کند بعد از گناه فَاِنِّیْ غَفُوْرٌ پس بدرستی که من آمرزنده‌ام
تایبان را رَّحِیْمٌ مهربان بر ایشان وَاَدْخِلْ یَدَكَ
و در آر دست خود را فِیْ جَیْبِكَ در گریبان پیراهن خود
پیراهن موسی علی نبینا و علیه السلام آستین نداشته پس حکم
شد که دست در گریبان کن تَخْرُجْ تا بیرون آید بَیْضَآءَ
سفید و درخشنده مِنْ غَیْرِ سُوْٓءٍ بی علتی یعنی سفیدی او از
آفت برص نبوده باشد پس موسی علیه السلام دست در گریبان
برد درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این دو
آیت را ظاهر کن فِیْ تِسْعِ اٰیٰتٍ در جمله نه آیت که معجزات
تست و برو برسالت اِلٰی فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهٖ بسوی
فرعون و گروه او اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستی که ایشان هستند
قَوْمًا فٰسِقِیْنَ گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان
فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ پس چون بیامد بفرعون و قوم او اٰیٰتُنَا

دلایل

دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی مُبْصِرَةً روشن و هویدا
قَالُوْا گفتند فرعونیان هٰذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ این جادوئی
روشن است یعنی همه کس داند که سحر است وَجَحَدُوْا بِهَا
و منکر شدند مر آن معجز ها را وَاسْتَیْقَنَتْهَآ و بیگمان بودند
بدان اَنْفُسُهُمْ و دلهای ایشان یعنی یقین میدانستند
که آن آیت از نزدیک خداست و سحر نیست و انکار می کردند
ظُلْمًا از روی ستمکاری وَّعُلُوًّا و بزرگی و سرکشی فَانْظُرْ
کَیْفَ کَانَ پس ببین که چه گونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِیْنَ
آخر کار تباهکاران که در دنیا به آب غرق شدند و در عقبی
به آتش خواهند سوخت نظم همه حالت مفسدان ناخوش است
سرانجام اهل فساد آتش است وَلَقَدْ اٰتَیْنَا و بدرستی که ما
دادیم دَاوٗدَ داود بن ایشا وَسُلَیْمٰنَ و پسر او سلیمان را
عِلْمًا دانشی از احکام شرایع ما و زبان گفته که علم کیمیا وَقَالَا
و گفتند بعد از اعطای علم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ ستایش و ثنا
آن خدای را که بسبب دانش فَضَّلَنَا افزونی داد ما را
عَلٰی کَثِیْرٍ بر بسیاری مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِیْنَ از بندگان
گرویده خود وَ وَرِثَ سُلَیْمٰنُ و میراث گرفت سلیمان

داود از داود علی نبینا و علیه السلام نبوت یا علم را و گفته اند
ملک را آبان که قایم مقام او باشد دون پسران دیگر گویند
داود را علی نبینا و علیه السلام نوزده پسر بوده و هر یک
داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه نامهٔ مهر کرده از آسمان فرستاد
سوال داود را سلیمان و سایر فرزندانش که جمله نوزده
نفر بودند جواب سایل و جواب دادن سلیمان بعنز دیگران و در چند
مسئله یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو این مسایل را جواب
دهد بعد از تو وارث ملک او باشد داود علیه السلام فرزندان را
جمع کرده و احبار و اشراف را حاضر کرد اینده مسئلها را
بر فرزندان عرض فرمود که بگویید نزدیک ترین چیزها کدامست
و دور ترین اشیا چیست و کدامست آنکه بد و انس مشترست
و چیست آنکه وحشت از او افزونتر است و کدامست دو
قایم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کار است که آخر آن ستوده است
و کدام امر است که عاقبت آن نکوهیده است اولاد داود
علیه السلام از جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود
که اگر اجازت باشد من جواب گویم داود علیه السلام وی را دستوری
داد سلیمان گفت اقرب اشیا با دمی آخرتست و ابعد

مؤنث یعنی

اشیا

دنیا بس

غضبان بس

سلیمان

اشیا آنچه می گذرد از دنیا و انس اشیا جسد انسانست با روح
و او حش اشیا بدن خالی از روح اما قایمان ارض و سما اند
و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت و حیات و کاری که آخرش
محمود است حلم است در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است
حدت در وقت غضب و چون جواب سایل موافق کتاب منزل بود
اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان علیه السلام معترف شدند
داود علیه السلام ملک بوی تسلیم کرد و دیگر روز وفات فرمود
سلیمان بر تخت نشست **وَقَالَ** و گفت **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**
ای مردمان **عُلِّمْنَا** آموخته شده ایم **مَنْطِقَ الطَّيْرِ**
گفتار مرغان را هر جماعتی را از طیور آوازیست که بنی نوع ایشان
از ان فهم معانی و اغراض می کنند و آنچه سلیمان را علیه السلام
آموختند آن بود که فهم کنند مرغان از یکدیگر آورده اند
که روزی سلیمان علیه السلام بلبلی دید بر شاخی نشسته سر و دم
می جنبانید و صدائی می کرد اصحاب خود را گفت می دانید
که این بلبل چه می گوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان گفت
می گوید امروز من نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا فاخته
آواز کرد گفت می گوید کاشکی خلایق مخلوق نشدندی و هم ز سلیمان

منقولست که درشان می گوید مژده اید برای مردمان وعمارت
کیند برای خراب شدن وطاوس می گوید هرچه بکنی مکافات
بیابی وهدهد می گوید هر که رحم کند بر وی رحم کنند وخطاف
می گوید نیکی ارپیش فرستید تا نزدیک خدا بیابید وحمامه گوید
سبحان ربی الاعلی ملا سمایه وارضه وقطا می گوید هرکه خاموش
بود بسلامت ماند وطوطی می گوید وای برکسی که مطلب ومقصود
وی دنیا باشد وبازمی گوید سبحان ربی العظیم وبحمده وصرد
می گوید استغفار کنید ای گنه کاران وخداد میگوید کل شی
هالک الا وجهه وهزار دستان می گوید سبحان الخلایق الدایم
وعزاب نفرین می کند بر عشر ودر وسیط باسناد خود نقل
می کند از ابن عمر رضی الله عنهما که از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم پرسیدند که خروس در فریاد چه می گوید فرمود که
می گوید اذکروا الله یا غافلون وهم در وسیط از ابن
عباس رضی الله عنهما نقل می کنند که چکاوک در صفیر خود
می گوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد ودشمن آل محمد
صلی الله علیه وسلم وشنار می گوید بار خدایا از تو روزی
روز بروز می خواهم یا رزاق ودراج می گوید الرحمن علی

درشان
قطا
وصرد
وخداد
صحیح
عبدالله
رحمت کن بر محمد صلی الله علیه وسلم
قوت

العرش

العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان بود
علیه السلام ازان سبب فرمود که منطق الطیر بما در آموختند
واوتینا وداده شدیم یعنی مارا عطا کردند من کل شیء
از هر چیزی که بدان محتاج بودیم ان هذا بدرستی که این عطا
لهو الفضل المبین افزونی هست آشکارا که بر هیچکس
مخفی نیست آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچ کس را از
سلاطین نبوده ودر موضح آورده که بریمین تخت او دویست
هزار کرسی بود برای اکابر انس وبریسار او دویست هزار
کرسی دیگر بود برای اشراف جن وبرجانب راست سلیمان
سی وپنج منبر نهاده بود واحبار آدمیان بران نشستندی
وبرچپ او بهمین عدد منبرها بودی واحبار جنیان بدان
قرار گرفتی ومرغان بر زبر سر او پر در پر بافتی واحبار سخن
حق گفتی وجن وانس استماع کردندی وسلیمان علیه السلام
بربالای تخت بودی وحشر لسلیمن وجمع کرده شد
برای سلیمان جنوده لشکرهای او من الجن از دیوان
والانس وآدمیان والطیر ومرغان فهم یوزعون
پس این لشکر رانده شدندی بوقت سیر ویا بار داشته شده بودندی

هراینه
نشستندی
بر کرسیها
تحقیق

تا همه در هم پیوندند امام ثعلبی در تفسیر خود آورده که با وجود
کثرت عدد مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان
بمرتبه بود که هیچ کس از لشکریان از مقام مقرر خود پیش و پس
نتوانستی رفت و در کشاف ~~صد فرسخ در صد~~ فرسخ و کثر
تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود
و بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای انس
و مانند آن برای طیر و موازی آن برای وحش و بجهة
وی بساطی بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم
و تخت او در میان بساط نهادندی و اشراف و اکابر بر کرسیهای
که بر حوالی تخت بود نشستندی و باد آن بساط را یک ماهه بر داشتی
و بروزی یک ماهه راه بردی روزی از ولایت شام بطرف
یمن توجه نموده میرفتند حَتّٰی اِذَا اَتَوْا تا وقتی که بیامدند
عَلٰی وَادِ النَّمْلِ بر وادی نمل یعنی از زبر آن وادی
که در جنوبی طایف است در آمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچه
که آن را منذره یا طاخیه یا ملاخیه یا حرمی نام بود
و دو بال داشت و در کشف ثعالبی گوید که برابر خروسی بود
در بزرگی و در زاد المسیر آورده که نعظم گفته و در احقاف

مقام

منذره یا طاخیه یا ملاخیه

نعظم

ساوی کرکی و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون
لشکر سلیمان علیه السلام دید به بلندی بر آمد و گفت يٰاَيُّهَا
النَّمْلُ ای مورچگان ادْخُلُوْا در آیید مَسٰاكِنَكُمْ
در مسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ باید که در هم نشکنند
شما را سُلَيْمٰانُ وَجُنُوْدُهٗ سلیمان و لشکرهای او
مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچگان است از توقف بجهتی
که عرضه تلف شوند وَهُمْ و لشکریان سلیمان علیه السلام
لَا يَشْعُرُوْنَ ندانند که شما را پایمال می سازند آورده اند
که باد این سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان علی نبینا و علیه
السلام رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضٰاحِكًا در حالتی که
متعجب بود مِنْ قَوْلِهَا از گفتار آن مورچه و گویند شادمان
و خرم بود با دراک مقاله نمل آورده اند که او را طلب کرد
و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند گفت
دانستم اما مهتر این قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست
گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی
جواب داد که غرض من آن نبود که شکسته شوند مراد من
آن بود که مبادا که نظر بدبه و کبکبه تو کنند و نظر لشکر تو

عرضه تلف

و گفته اند

نظاره

مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در میدان غفلت
پایمال خذلان کردند یا مملکت تو بینند و آرزوی
دینی در دل ایشان پدید آید و دینی بعوضه حق ست
سبحانه در کشف الاسرار آورده که سلیمان علیه السلام
از موری پرسید که لشکر تو چند است گفت من چهار هزار
سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهل هزار نقیب است و زیر دست
هر نقیبی چهل هزار مور گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری
جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین می دادند اختیار
نکردیم و بزیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی حال ما را
نداند انگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاهای که الله تعالی
ترا داده یکی بگو گفت باد را مرکب ما ساخته الله غدوها شهر
و رواحها شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه
ترا داده اند از مملکت دینی چون باد است در آید و نپاید
و درین معنی گفته اند ❊ نه بر باد رفتی سحرگاه و شام ❊ سریر
سلیمان علیه السلام ❊ به آخر ندیدی که بر باد رفت ❊ خنک
آن که با دانش و داد رفت ❊ سلیمان بعد از استماع
این کلام روی بمناجات ملک علام آورد وَقَالَ

از مور چه

بتو

سخن

وگفت

وگفت رَبِّ أَوْزِعْنِي ای پروردگار من مرا الهام
ده أَنْ أَشْكُرَ به آن که شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي
آن نعمت ترا که بمحض کرم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کردی بر من
وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بکرم محض انعام فرمودی بر مادر و پدر
من چه نفع آن نعم راجع بوی بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا
و به آن که بکنم کرداری شایسته که بفضل خود تَرْضَاهُ
بپسندی آنرا وَأَدْخِلْنِي و درآر مرا بِرَحْمَتِكَ
ببخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ در میان
بندگان ستوده خود بهشت در بحر الحقایق تشبیه می کند
وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دینی و نمله منذره را
بنفس لوامه و سلیمان را بقلب و مسکن را بحواس خمس
و از تامل درین سخن باقی قصه بر سالک سخن دان که زبان
مرغان هوای عشق می شناسد ظاهر است ❊ چون ندیدی دمی
سلیمان را ❊ تو چه دانی زبان مرغان را ❊ آورده اند که در همین
سفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان
خواست که وضو سازد آب نبود دلیل لشکر بر آب هدهد
بودی او را طلب کردند نیافته اند و گفته اند سلیمان

منذره

علیه السلام بر تخت بود ناگاه فرجه در مظله طیور پدید آمد
آفتاب بروی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی دید تفحص
درآمد وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست مرغان را هدهد
در میان ایشان نبود فَقَالَ پس گفت مَا لِيَ چیست مرا
که در جمل طیر لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را بلکه چشم
من بروی نمی افتد أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ایا هست
از غایب شدگان ازین مجمع لَأُعَذِّبَنَّهُ هر آیینه
عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت عَذَابًا شَدِيدًا
عذابی سخت که پرهای او را بکنم و او را در آفتاب افگنم
یا میان او و جفت او جدائی حکم کنم یا او را با ضد او در قفص
محبوس سازم یا از خدمت خودش برانم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ
یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا بیاید
بمن بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن که سبب غیبت او چه
بوده فَمَكَثَ پس درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ
زمانی نه دیر و دور و باز آمده سلیمان علیه السلام
با او معاتبه آغاز نهاد فَقَالَ پس گفت هدهد أَحَطْتُ
مشاهده کردم و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بآن

تافت

بچیزی که

چیزی که تو مشاهده نکرده و بدان نرسیده وَجِئْتُكَ
و آمده ام بتو مِنْ سَبَإٍ از شهر سبا که مارب گویند
بِنَبَإٍ يَقِينٍ بخبری محقق یعنی از سبا بتو چیزی آورده ام
و خبر آن است که چون در هوا هدهدی رسیدم که از آن ولایت بود
بمن رسید و با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن
دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن نموده رفتم و دیدم سلیمان
علیه السلام پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین و رعیت
او چیست هدهد گفت إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً و بدرستی که
من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ
پادشاهی می کند اهل سبا را وَأُوتِيَتْ و داده شده است
آن زن مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید
وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ عَظِيمٌ تختی بزرگ است
نسبت باو یا با تختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز
در سی گز یا هشتاد در هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از
زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدْتُهَا یافتم آن زن را
وَقَوْمَهَا و گروه او را که از روی جهل يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ
سجده می کنند مر آفتاب را و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ

بجز خدای وَزَیَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّیْطٰنُ
برای ایشان شیطان اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشانرا
از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس بازداشته است
ایشان را دیو کش عَنِ السَّبِیْلِ از راه راست فَهُمْ
لَا یَهْتَدُوْنَ پس ایشان راه نمی یابند بطریق حق و شیطان
ایشان را از راه راست باز می دارد اَلَّا یَسْجُدُوْا
آیا سجده نکنند لِلّٰهِ مر خدای را اَلَّذِیْ آن خدایی که توانایی
یُخْرِجُ الْخَبْاَ بیرون می آرد پوشیده را فِی السَّمٰوٰتِ
وَ الْاَرْضِ در آسمانها و زمین ها یعنی قطرات امطار را
از آسمان ظاهر می کند و نباتات را از زمین اخراج می کند
وَ یَعْلَمُ و می داند مَا تُخْفُوْنَ آنچه پنهان دارند آفریدگان
در دلهای خود وَ مَا تُعْلِنُوْنَ و آنچه آشکارا سازند
بر زبان های خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب خواند
یعنی آنچه پنهان و آشکارا کنید اَللّٰهُ خدای بحق لَا اِلٰهَ
اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزا نیست مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ
آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط است بر کرسی
و کرسی احاطه کرده مر آسمان ها و زمین ها را پس عظمت

عرش

عرش بلقیس با عظمت این عرش چه تواند بود چه نسبت است سها را
با آفتاب درخشان ۞ این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم
بقول امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات این سجده سر خفی
می گوید و موضع سجود مختلف فیه است بعضی بعد از قرأت
وَ مَا تُعْلِنُوْنَ سجده می کنند و برخی پس از تلاوت رَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِیْمِ آورده اند که چون هدهد سخن خویش باتمام رسانید
قَالَ گفت سلیمان علیه السلام سَنَنْظُرُ زود باشد
که در نگریم و تامل کنیم درین سخن اَصَدَقْتَ آیا راست
گفتی اَمْ کُنْتَ یا بودی مِنَ الْکٰذِبِیْنَ از دروغگویان
پس سلیمان علیه السلام نامه نوشت و گفت اِذْهَبْ بِّکِتٰبِیْ
هٰذَا ببر این نوشته مرا فَاَلْقِهْ اِلَیْهِمْ پس بیفکن
بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ
از ایشان و بیک گوشه رو و تجسس کن فَانْظُرْ پس ببین که
ایشان مَاذَا یَرْجِعُوْنَ بچه چیز باز می گردند یعنی در
جواب مکتوب بچه نوع با یک دیگر رجوع می کنند و سخن را بر چه
قرار می دهند ارباب قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل
بن مالک بود و جهل پدر شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده

سراحیل

سراحیل

بودند اورا با جن وصلت افتاده و فارعه جنیه و در عین
المعانی گفته که بلقمه بنت شیصبان را بخواست و بلقیس ازو (بلقیس شبعا)
متولد شد و بعد از پدر ملک را گرفت و خویشان مادری
او از جن اورا مددکاری کردند و برای او تختی بزرگ ساختند
و او با قوم خود آفتاب پرستیدندی چون هدهد جز او سلیمان
علیه السلام رسانیدی و نامه نوشت و مهر فرموده
بهدهد داد تا بریشان برد هدهد نامه در منقار گرفته
بیامد در مجمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت او حاضر بودند
بر زبر تخت به پرواز آمد و مردمان بوی می نگریستند
نامه را بر تخت افکند و قولی اینست آنست که بلقیس در خلوتگاه
خود بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته بودند هدهد از روزن
در آمد و نامه را بر سینه وی افکند بلقیس برجست و نامه را
مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر (بر دانست)
شدند و نامه در دست گرفته بیرون آمد و متوجه ایشان
شده **قَالَتْ** گفت **يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ** ای گروه اشراف
إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستی که افکنده شده است بسوی
من **كِتَابٌ كَرِيمٌ** نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت

رباعتبار

باعتبار فرستنده او پیغمبری بزرگ وار بود یا بسبب آن که
آورنده او مرغی بود و این امری غایب است یا بجهة (غریب است)
آن که مهر داشت امام قشیری رحمه الله فرموده که بزرگ
بدان واسطه بود که در وی طمع ملک نبود بلکه دعوت مالک
الملک بود و گفته اند چون مضمون نامه نام خدای تعالی (دراول)
بود بسبب آن نامه بزرگترین همه نامها باشد **نظم** ای نام (بس)
تو بهترین سرآغاز، بی نام تو نامه کی کنم باز، آرایش نامهای
نامت ... واسایش سینها کلامت **الغصه** بلقیس گفت نامه
بمن آورده اند ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند
فرمود که **إِنَّهُ** بدرستی که این کتاب **مِنْ سُلَيْمَانَ**
از نزدیک سلیمان است **وَإِنَّهُ** و بدرستی که مضمون او این است
که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا**
تَعْلُوا عَلَيَّ بر من بزرگی مکنید و گردن کشی مکنید **وَأْتُونِي** (منمائید)
و بیائید بمن **مُسْلِمِينَ** گردن نهادگان و فرمان برندگان
چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که باوجود
وجازت الفاظ دلالت دارد بر معانی بسیار الحال
بر ایشان بکبر و دید و مضطرب و سراسیمه گشتند **قَالَتْ** (بکرد دید)

گفتند بلقیس یا ایها الملؤا ای گروه بزرگان و ایشان
سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت هر یکی برده هزار
کس حکم می کردند بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود که افتونی
فتوی دهید مرا فی امری در کار من و آنچه صواب و صلاح
باشد با من بگویید ما کنت نیستم من قاطعة امرا
برنده و فیصل دهنده کاری را حتی تشهدون
تا شما نزد من حاضر کردید یعنی بحضور و مشورت شما کاری نمیکنم
قالوا گفتند آن گروه نحن اولوا قوة ما خداوند قوتیم
و اولوا بأس شدید و خداوندان کارزار سخت
یعنی هم قوت داریم و هم عدت هم لشکر و شجاعت و الامر الیک
و کار مفوض بتست و رای رای تو فانظری پس درنگر و ببین
ماذا تأمرین تا چه فرمایی از مقاتله و مصالحه اگر جنگ
خواهی نبرد آوریم دل دشمنان بدرد آوریم و گر صلح جویی جنگ
ترا بنده ایم بتسلیم حکمت سر افکنده ایم چون بلقیس از ایشان
دریافت که میل مقاتله دارند نپسندید و گفت ما را مصلحت
جنگ نیست چه کار حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند
دیار و اموال ما عرضه تلف می شود کما قال الله تعالی قالت

گفت بلقیس

گفت بلقیس ان الملوک بدرستی که پادشاهان اذا دخلوا
قریة چون در آیند بدیهی و شهری که بقهر بگیرند افسدوها
تباه سازند آن را یعنی خراب کنند و جعلوا و گردانند
اعزة اهلها عزیزان اهل دیه را اذلة خوار و بی مقدار
یعنی غارت کنند و اسیر گیرند و کذلک یفعلون
و همچنان می کنند تاکید قول اول است و انی مرسلة
و بدرستی که من فرستنده ام الیهم بسوی سلیمان و قوم او
بهدیة هدیه که مقدمه صلحست فناظرة پس نگرنده ام
که از آنجا بم یرجع المرسلون بچه خبر باز می گردند فرستندگان
من اگر هدیه مرا قبول کند ملکست و الا پیغمبر در کشاف آورده
که پانصد غلام را بلباس کنیزان پوشانید و پانصد جاریه را
بلباس غلامان برآراست و هزار خشت زرین و تاجی از زر مکلل لباس
بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه دری ناسفته
و مهره کج جذع سفته فرستاد و منذر بن عمرو را با یکی دیگر
از اشراف قوم برفتن مقرر کرد و فرمود که ای منذر نیکو احتیاط
کن اگر بچشم غضب در تو نگرد نترسی که او پادشاه است و اگر بتازه
روئی خوش خوئی با تو سخن گوید بدان که پیغمبر است و دلیل دیگر بر نبوت

او آن است که میان غلمان و جواری تمیز کند و گوهر ناسفته را
سوراخ سازد و مهرهٔ کج سفته را رشته کشد ایشان هدایا آمده
برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان
علیه السلام بفرمود تا دیوان خشتها از زر و نقره ساختند و میدانی را
که هفت فرسخ طول او بود بدان خشتها فرش انداختند و در روز
رسیدن منذر مواکب بری و بحری بر جوانب میدان بداشتند مراکب
و هر یک از آدمیان و دیوان و پریان و سباع و وحوش
و هوام جداگانه صف برکشیدند و مرغان در روی هوا پر در
پر بافتند بیت باصد هزار دیده فلک در هزار قرن مجلس بدان
تکلف و خوبی ندیده بود منذر بکنار میدان رسیده و آن
فرش و اسامی آرایش دیده از هدایای خویش شرمنده
شده و چون پیش تخت سلیمان علیه السلام رسید آن حضرت
با روی تازه تبسم کرده وی را پرسش کرد و فرمود که حقه را
بیار که دری ناسفته و مهرهٔ کج سفته است جبرئیل ارضه را
فرمود تا در غلتان را سوراخ کرد و دوده را حکم کرد تا رشته
در دهان گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در کشید
و آب طلبیده غلمان و جواری را فرمود که اول از غبار راه روی

بشوئید

بشوئید مردان آب داشته فی الحال روی شستن آغاز کردند
و زنان آب ز دستی بر دستی دیگر ریختند بدین نکته میان
ایشان امتیاز فرمود و هدیه ایشان را رد کرد چنانچه
حق سبحانه فرمود فَلَمَّا جَاءَ سُلَیْمٰنَ پس آن هنگام که آمد
رسول بلقیس سلیمان و هدیه آورد قَالَ اَتُمِدُّوْنَنِ بِمَالٍ
گفت آیا مدد می دهید مرا بمال بخواسته و حال آن که مال من
از همه بیشتر است فَمَا آتٰنِیَ اللّٰهُ پس آنچه عطا کرد مرا
خدای از ملک و نبوت و علم خَیْرٌ مِّمَّا آتٰکُمْ بهتر است
از آنچه بشما داده از متاع دنیی بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما بِهَدِیَّتِکُمْ
تَفْرَحُوْنَ بهدیهٔ خود شادی شوید و می نازید زیرا که جز حیوة
دنیی مطمح نظر همت شما نیست بیت آنکه پرواز کند جانب
علوی چو همای دنیی اندر نظر همت او مردار است اِرْجِعْ
اِلَیْهِمْ ای رسول باز گرد بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا
بیایند و اگر نیایند فَلَنَاْتِیَنَّهُمْ بِجُنُوْدٍ پس هر آیینه
بیاریم بدیشان لشکرها که از غایت قوت و کثرت لَا قِبَلَ
لَهُمْ بِهَا طاقت مقاومت نباشد ایشان را بآن لشکرها
وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ و هر آیینه بیرون کنیم ایشان را مِنْهَا

از بلده سبا أَذِلَّةً در حالتی که بی‌حرمت و بی‌عزت باشند
وَهُمْ صَاغِرُونَ و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران
منهزم بار گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرد و تخت خود
را در خانه مضبوط ساخت و نگهبانان بران گماشت و در خانه
قفل کرده کلید بر داشت و با لشکر متوجه پایه سریر سلیمان شد
دیوان از ان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را
بیند با کمال حسن و جمال عقل البته با زدواج او میل کند و او
سلیمان را بر اسرار جن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید صلاح
آن است که طعنه زنیم بر جمال و کمال او تا عیب او در دل سلیمان
نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده
بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام
او از منهج صواب منحرف می‌گردد و پای او مانند سم حمار است
انگشت ندارد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد اول خواست
که عقل او آزمایش کند قَالَ گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
ای گروه بزرگان أَيُّكُمْ کدام شما يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا
می‌آرد تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي پیش از ان که
بیایند بمن مُسْلِمِينَ مسلمانان چه هرگاه مسلمان آمدند

گرفتن

گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض آن بود
که آن را تغیر دهد و از و بپرسد که سریر تو هست یا نی و بجواب
آن بر عقل او وقوف یابد قَالَ عِفْرِيتٌ گفت دیوی
پلید ناخوش مِنَ الْجِنِّ از قوم جن نام او ذکوان یا صخر
أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم بتو آنرا قَبْلَ أَنْ تَقُومَ
پیش از ان که برخیزی مِنْ مَقَامِكَ از مقام خود
یعنی از مجلس حکومت و سلیمان علیه السلام تا نصف النهار
در مجلس حکم نشستی وَإِنِّي عَلَيْهِ و بدرستی که من بر حمل آن
تخت لَقَوِيٌّ توانا ام أَمِينٌ و امینم بجواهر یعنی در ان
خیانت نکنم و بامانت بتو رسانم سلیمان علیه السلام فرمود
که زود تر ازین می‌خواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ
گفت آن کسی که نزدیک او بود عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ
دانش از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم
دانسته و آن کس خضر بوده علیه السلام یا جبرئیل یا [illegible]
و در تیسیر آورده که بنو ضبه این ادعا دارند من عنده علم
من الکتاب جز نزد ماست و گفته اند حضرت سلیمان بود
علیه السلام یا مردی مستجاب الدعوة بود که او را ملیخا

یا ضبه که ابو العبیدست
داکرند

کفتندی یا ذو النون یا اسطوع یا ملکی که موید سلیمان
بوده یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبریل علیه السلام
و بران تقدیر که یکی از ملائکه است مراد از کتاب لوح
محفوظ است و اشهر آن است که آصف برخیا که وزیر سلیمان
بود گفت أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را تو
قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ پیش از ان که باز کردد إِلَيْكَ
بسوی تو طَرْفُكَ چشم تو یعنی چون در چیزی نکری تا چشم
ازان برداری من تخت اورا حاضر کردانم سلیمان علیه السلام
دستوری داد و او بسجده در افتاده کفت یا حی یا قیوم
که بعبری أَهْيَا شَرَاهْيَا باشد و بقول بعضی کفت
یا ذا الجلال والاکرام و بهر تقدیر چون دعا کرد تخت
بلقیس بموضع خود فرو رفت و طرفة العینی را پیش تخت
سلیمان علیه السلام از زمین برآمد و در وسیط فرموده
که حق سبحانه آنجا اورا عدم کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود
فَلَمَّا رَآهُ پس آنهنکام که سلیمان دید تخت اورا مُسْتَقِرًّا
قرار کرفته عِنْدَهُ نزدیک او قَالَ هَذَا کفت این کرامت
مِنْ فَضْلِ رَبِّي از فضل آفریدکار منست لِيَبْلُوَنِي

باشد

آهیا شراهیا.

معدوم

تا بیازماید

تا بیازماید مرا که در مثل این امور أَأَشْكُرُ آیا شکر می کذارم
أَمْ أَكْفُرُ یا ناسپاسی پیش می آرم وَمَنْ شَكَرَ و هر که سپاس
داری کند نعمت خدای را فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست
که سپاس می دارد لِنَفْسِهِ از برای نفس خود چه شکر موجب
دوام نعمت و سبب مزید آن است وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران
ورزد فَإِنَّ رَبِّي پس بدرستی که پروردکار من غَنِيٌّ
بی نیاز است از شکر کذاری و ناسپاسی مردمان كَرِيمٌ
کرم کننده است بانعام بر ناسزاواران قَالَ نَكِّرُوا لَهَا
کفت سلیمان که بکردانید برای بلقیس عَرْشَهَا تخت اورا
یعنی هیات و شکل آن را تغییر دهید بران وجه که اعلی را اسفل
آرید و مقدم را موخر سازید یا جواهر را تبدیل کنید اخضر را
بجای احمر و ابیض را در موضع اصفر وضع کنید نَنْظُرْ
تا بنکریم ما که بعد از سوال او أَتَهْتَدِي آیا راه می یابد
و می شناسد تخت خود را أَمْ تَكُونُ یا باشد مِنَ الَّذِينَ
لَا يَهْتَدُونَ از آنان که راه نمی یابند بچیزها و نمیشناسند
فَلَمَّا جَاءَتْ پس آنهنکام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت
او پیش سلیمان نهاده بود قِيلَ کفتند اورا أَهَكَذَا

ایا این چنین است عرشك تخت تو قالت گفت كأنه هو
گوییا که این آن است جزم نگفت که هو هو از جهت آنکه احتمال
داشته که تختی باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس
گفت وأوتينا العلم و داده اند مارا علم بر کمال
قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان من قبلها پیش ازین
معجزه وكنا مسلمين و هستیم ما گردن نهادگان حکم
ویرا وصدها و باز داشت خدای بلقیس را بعد از توفیق
ما كانت تعبد از ان چیزی که بود که می پرستید آنرا
من دون الله بجز خدای یعنی آفتاب را انها كانت بدرستی که
بلقیس بود من قوم كافرين از گروه ناگرویدگان آورده اند
که سلیمان علی نبینا و علیه السلام جهة امتحان پای وی فرمود
تا قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا از آبگینه سفید ساخته
و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در انجا افگنده
چنانچه صحن آن خانه همه آب مینمود پس سریر سلیمان علیه السلام
درمیان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک رسید
قيل لها گفتند مرورا ادخلي الصرح در ای در ساخت
این قصر فلما رأته پس چون بدید زمین قصر را حسبته

لجة پنداشت آنرا آب بسیار وكشفت و برکشید
دامن جامه عن ساقيها از هر دو ساق خود تا پای در آب
نهد سلیمان دید که پای او بپای آدمیان میماند قال گفت
ای بلقیس جامه بر مکش انه بدرستی که آنچه تو آب می پنداری
صرح ممرد عرصه ایست ساده و هموار من قوارير
از آبگینه قالت رب گفت بلقیس ای آفریدگار من
انی ظلمت بدرستی که من ستم کردم نفسي بر نفس خود به پرستش
آفتاب وأسلمت و اسلام آوردم مع سليمان
با سلیمان علیه السلام یعنی بر دست او تسلیم شدم لله رب
العالمين مر خدای را که پروردگار عالمیان است و در تزویج
سلیمان علیه السلام ویرا و مآل کار او سخن بسیار گفته اند
و در جواهر تفصیل آنها مذکور است صاحب تاویلات فرموده
که چه ماننده است هدهد بقوت مفکره و سبا بهدیه جسد و سلیمان
بدل و بلقیس بنفس و من عنده علم الكتاب بعقل فعال
و عرش بلقیس بطبیعت بدنه و تطبیق حکایت مفوض بفهم
درست است ه آن کس که ز شهر آشنایی است داند که متاع ما
کجایی است و لقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم

إِلَى ثَمُودَ بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان
صالح را أَنِ اعْبُدُوا اللهَ به آن که بپرستید خدای را
فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان فَرِيقَانِ دو گروه شدند مومن
و کافر يَخْتَصِمُونَ و بجنگ و خصومت در آمدند با یک دیگر و حجج
ایشان در سوره اعراف رقم زده گردیده چون کافران
بوقت خصومت ملزم شدند گفتند یا ای صالح آنچه ما را وعید
می کردی از عقوبات قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح ای گروه من
لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ چرا شتاب می کنید
بنزول عذاب قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از توبه یعنی تاخیر می کنید آن
آورده اند که ثمود می گفتند که چون عذاب ببینیم آنگاه
توبه کنیم صالح علی نبینا و علیه السلام فرمود که لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ
اللهَ چرا استغفار نمی کنید و توبه از خدای آمرزش نخواهید و پیمان
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرود
نیاید قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ گفتند فال بد گرفتیم بتو و
بِمَنْ مَعَكَ و بهر که با تو است از مومنان که تا تو آغاز دعوت
کرده شدائد و محن روی بما آورده و جدائی در میان
ما افتاده قَالَ طَائِرُكُمْ گفت صالح که فال شما از خیر و شر

عِنْدَ اللهِ

عِنْدَ اللهِ نزدیک خدا است یعنی سبب محنت شما مکتوب است
نزدیک خدای بحکم ازلی و بجهة من مبتدل نه گردد نظم
قلم به نیک و بد خلق در ازل رفت است بگفت و گوی خلایق
دگر نخواهد شد بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تُفْتَنُونَ گروهی
آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت
و نکبت و سختی و آسانی وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ و بودند
در شهری که صالح علیه السلام می بود از زمین حجر تِسْعَةُ
رَهْطٍ نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان از جمله این ن
قدار ابن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام او مهرج
بوده مباشر عقر ناقه بودند يُفْسِدُونَ تباهی می کردند
بکفر و معاصی فِي الْأَرْضِ در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ
و باصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افسادی داشتند
خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب
شنیدند قَالُوا گفتند بایک دیگر تَقَاسَمُوا بِاللهِ
و حال آن که سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از
سوگند گفتند لَنُبَيِّتَنَّهُ هر آیینه شبیخون می کنیم بر صالح
وَأَهْلَهُ و بر کسان وی و می کشیم او را ثُمَّ لَنَقُولَنَّ

پس می گوییم لِوَلِیِّهٖ ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند
که صالح را که کشته است گوییم مَا شَهِدْنَا حاضر نبودیم
ما مَهْلِكَ اَهْلِهٖ هلاک کردن کسان او را و حفص
بکسر لام می خواند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم
پس از هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم وَاِنَّا لَصَادِقُوْنَ
و بدرستی که ما راست گوییم وَمَكَرُوْا مَكْرًا و مکر
کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح را بکشیم
و ولی دم او را بگوییم ما نکرده ایم و خبر نداریم وَمَكَرْنَا
مَكْرًا و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای مکر بدیشان
رسانیدیم بآن که مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم
وَهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ و ایشان آگاه نبودند و شعور
نداشتند به آن آورده اند که صالح علیه السلام را
مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گذاردی
ایشان نه تن گفتند که وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگر است
پایش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب بدان غار
درآمده در کمین نشستند چون صالح درآید بکشندش
ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت

و در غار را

و در غار را بپوشید و ایشان همه در آنجا هلاک شدند و باقی
کفار بصیحه جبرئیل علیه السلام بمردند فَانْظُرْ كَيْفَ
كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ
سر انجام مکر ایشان اَنَّا دَمَّرْنٰهُمْ و بنگر که هلاک کردیم
این نه تن را در غار وَقَوْمَهُمْ و باقی ایشان را
اَجْمَعِيْنَ همه بصیحه فَتِلْكَ بُيُوْتُهُمْ پس آنست خانه های
ایشان در زمین حجر بنگر بدان را خَاوِيَةً در حالتی که خالی
و خراب است بِمَا ظَلَمُوْا بسبب آن که ستم کردند یعنی شرک
آوردند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که در آنچه با ثمود کردیم
لَاٰيَةً هر آینه عبرتی است لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْنَ مر گروهی را که دانند
و بدان متعظ شوند وَاَنْجَيْنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و
برهانیدیم آنان را که گرویدند بصالح علیه السلام وَكَانُوْا
يَتَّقُوْنَ و بودند که پرهیز می کردند از کفر و معاصی بدان
و بدان سبب نجات یافتند وَلُوْطًا و یاد کن لوط بن هاران را
علیه السلام اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ مر قوم خود را
اَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطه
وَاَنْتُمْ و حال آن که شما تُبْصِرُوْنَ می دانید زشتی

جبرئیل عم

آنرا یا می بینید از یک دیگر مباشرت آنرا یعنی بر طریق اعلان
می کنید و آن افحش ست أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ
الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت
مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان که برای شهوت مخلوق اند
بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروه مردم سفید
که نمیدانید عاقبت فعل خود را فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ
قَوْمِهِ جواب قوم لوط علی نبینا و علیه السلام إِلَّا أَنْ
قَالُوا مگر آن که گفتند با یک دیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ
بیرون کنید کسان لوط را با لوط مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه
خود که سدوم ست إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أُنَاسٌ
يَتَطَهَّرُونَ مردمانی اند که پاکیزگی می کنند یعنی خود را پاک میدانند
و ما را پلید می خوانند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را
وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی دختران او را إِلَّا
امْرَأَتَهُ مگر زن او قَدَّرْنَاهَا قضا کردیم بودن
او را مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب
وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از زیر و
زبر شدن موتفکات مَطَرًا بارانی از سنگ فَسَاءَ

پس بد

مرد آمانند

پس بد بارانی ست مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان
که تصدیق بیم کنندگان نه کردند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ گفتیم لوط را
علیه السلام که بگو ستایش مر خدا یرا است بر هلاک کفره
وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِينَ
اصْطَفَى آنان که برگزیده است ایشان را بعصمت و نگاه
داشته از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول اصح آنست
که مأمور محمد صلی الله علیه و سلم که چون حق سبحانه درین سوره
قصصها که دال است بر کمال قدرت چون قصه موسی علیه السلام
بر اختصاص رسل بآیات کبری چون قصه سلیمان و مشتمل ست
بر اهلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه صالح و لوط علی
نبینا و علیهم السلام بوی فرستاده و وقوف بران نعمتی بزرگ است
پس وی را بحمد الهی امر کرد و بسلام بر بندگان برگزیده که انبیا اند
علیهم السلام یا صحابه کبار آنحضرت رضی الله عنهم
یا اهل قرآن یا عامه مومنان و گفته اند اهل اسلام آنانند
که دل ایشان سالمست از لوث علایق و سر ایشان خالیست
از فکر خلایق امروز سلام بواسطه شنوند و فردا سلام
بی واسطه خواهند شنید سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ

پیغمبر ماست

نظم هر بنده که او گشت مشرف بسلامت ٭ البته شود خاص
بتشریف سلامت ٭ لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی ٭
زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت ٭ آللّٰهُ آیا خدای
بحق خَیْرٌ بهترست اَمَّا یُشْرِکُوْنَ یا آن که انباز
می گیرند مشرکان ایا شریکان عاجز که می گیرند بهترند اَمَّنْ
خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ یا آن کسی که بقدرت
بیافرید آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فسادند
وَاَنْزَلَ لَکُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَآءِ از
آسمان یا ابر مَآءً آبی فَاَنْۢبَتْنَا پس برویانیدیم بِهٖ
بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص
فعلست بذات او یعنی ما توانیم و بس که برویانیم به آن آب
باران را حَدَآئِقَ بوستانهای دیوار بست ذَاتَ
بَهْجَةٍ خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا مَا
کَانَ لَکُمْ نیست و نرسد شما را اَنْ تُنْۢبِتُوْا آن که برویانید
شَجَرَهَا درختان آن بوستانها را ءَاِلٰهٌ آیا هست یعنی
نیست این معبودی مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق که یاری دهد
او را درین افعال زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین ۱۲

۲۰ سیپاره العشرون الجزو

دیوارکشت

بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ یَّعْدِلُوْنَ گروهی اند که
میل می کنند از راه توحید یا شرک می آرند بخدای و او را
عدیل اثبات می کنند اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ آیا عدیل ایشان
بهترست یا کسی که گردانید زمین را قَرَارًا قرارگاه آدمیان
و دواب وَجَعَلَ خِلٰلَهَا و پیدا کرد در میانهای زمین
اَنْهٰرًا جوی های آب وَجَعَلَ لَهَا و بیافرید برای
استحکام زمین رَوَاسِیَ کوههای بلند که در
معادن و متکون گردد و از حضیض او چشمهها منتشر
شود وَجَعَلَ بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ و گردانید میان دو دریای
عذب و مالح یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا
مانعی که با یک دیگر مختلط نشوند ءَاِلٰهٌ آیا هست خدا
یعنی نیست مَعَ اللّٰهِ با الله که در آفرینش اشیا ممدّ او
باشد بَلْ اَکْثَرُهُمْ بلکه بیشتر اهل شرک لَا
یَعْلَمُوْنَ نمی دانند تفرد حق را در خلق اشیا لاجرم
بشریک قایلند و ایا شریک ناتوان ایشان بهترست
اَمَّنْ یُّجِیْبُ الْمُضْطَرَّ یا کسی که اجابت کند
فرو مانده را اِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را مضطر

که در آن

کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه
و گفته اند مضطر کسی است که دل از هستی خود برداشته
باشد و چون غریق بحر یا گم شده در بیابان بی پایان
یا بیمار نا امید از صحت شیخ ابو داود یمانی قدس سره
بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن
برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری
و اجابت بدعای مضطر باز بسته زیرا که نیاز
او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان دوست می دارد
نظم آن نیاز مریمی بود ست و درد ✿ کان چنان
طفلی سخن آغاز کرد ✿ هر کجا دردی دوا آنجا بود ✿ هر کجا فقری
نوا آنجا بود ✿ پیش حق یک ناله از روی نیاز ✿ به که
عمری بی نیاز اندر نماز ✿ پس چون نیازمند بیچاره دعا کند
حق سبحانه اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بردارد
بدی را یعنی دفع کند از و آنچه او را بد آید وَيَجْعَلُكُمْ
آیا بت بهتر است یا آن خدائی که گرداند شما را خُلَفَاءَ
الْأَرْضِ خلیفان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان
سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آرد ءَإِلَٰهٌ

مَعَ اللَّهِ

مَعَ اللَّهِ آیا خدای دیگر است با خدائی که درین کار ما
اعانت او کند یعنی نیست و نه شاید قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
اندکی پند می پذیرید یا خدا را اندکی یاد می کنید و گفته اند مراد
بقلت عدم است یعنی یاد نمی کنید مر خدای را و پرستش بتان
می کنید آیا ایشان بهترند أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ یا کسی که راه
مینماید شما را فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان
و دریا وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و کسی که می فرستد
بادها را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
پیش از رحمت او که باران است ءَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا باشد
خدای دیگر با خدای بحق یعنی نتواند بود تَعَالَى اللَّهُ بزرگ است
خدای و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه انباز می گیرند کافران
چه قادر خلق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق
خالق
و آیا چنان شریکی بهتر باشد أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ یا آن که
بیافریند خلق و از عدم بوجود آرد ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز آرد
او را بعد از آن که بعدم رفته باشد یعنی بر انگیزد در قیامت
وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ و آن که روزی دهد شما را مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین

نباتات یا باسباب سماوی وارضی شما را روزی بخشد
ءَاِلٰهٌ آیا خدائی هست مَعَ اللّٰهِ شریک با خدائی که این
کارها تواند کرد قُلْ هَاتُوْا بگو بیارید بُرْهَانَکُمْ
حجت خود را بران که بغیر الله کسی بر اینها قدرت دارد
اِنْ کُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِیْنَ راست گویان
در آن که الٰهی دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت
و آن غیر حق را ثابت نیست قُلْ بگو ای محمد لَا یَعْلَمُ
نمیداند مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در
آسمانها و زمین است الْغَیْبَ ناآمده و پوشیده را اِلَّا
اللّٰهُ لیکن خدا میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست
علم شامل نیز بهم و اختصاص دارد وَمَا یَشْعُرُوْنَ
و نمیدانند مشرکان اَیَّانَ یُبْعَثُوْنَ که کدام وقت
برانگیخته خواهند شد بَلِ ادّٰرَکَ بل بمعنی هل است و در
لباب می گوید بمعنی أم و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد
یعنی در هم نرسید و کامل نشد عِلْمُهُمْ دانش ایشان
فِی الْاٰخِرَةِ در وقوع آخرت یعنی نه دانستند
آخرت را کما ینبغی بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِیْ شَکٍّ درگمانند

منها

مِنْهَا از وقوع آن بَلْ هُمْ مِنْهَا بلکه ایشان از آخرت
عَمُوْنَ نابینایانند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلایل
بعث و حشر پوشیده است وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
و گفتند آنان که کافر شدند بسبب نابینائی دیده بصیرت
ءَاِذَا کُنَّا آیا چون گردیم ما تُرَابًا خاک وَاٰبَاؤُنَا
و پدران ما نیز خاک شدند ءَاِنَّا لَمُخْرَجُوْنَ آیا ما بیرون
آورده شدگانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا و در آمدگان
بسبب حیات لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستی که وعده داده
شدیم هٰذَا این حشر و نشر را نَحْنُ وَاٰبَاؤُنَا
ما و پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از وعده محمد صلی الله علیه وسلم
یعنی همه انبیا این وعده داده اند و تحقیق نا نجامید
اِنْ هٰذَا نیست این وعده اِلَّا اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ
مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانها که مجرد سخنی است
بی حقیقت قُلْ سِیْرُوْا بگو بروید فِی الْاَرْضِ در زمین اهل تکذیب
چون دیار حجر و احقاف و موتفکات فَانْظُرُوْا کَیْفَ
کَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِیْنَ
سرانجام گنهکاران وَلَا تَحْزَنْ و اندوهناک مشو ای محمد

بعث

عَلَيْهِمْ بر تکذیب و اعراض مشرکان **وَلَا تَكُنْ** و مباش
فِي ضَيْقٍ در تنگ دلی **مِمَّا يَمْكُرُونَ** از انچه ایشان
مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و مشغل نگاه داشت
تو منم غم مخور زان رو که غمخوارت منم وز همه بدها نگهدارت
منم از تو گر اغیار بر تابند روی این جهان و آن جهان
یارت منم **وَيَقُولُونَ** و می گویند کافران **مَتَىٰ**
هَٰذَا الْوَعْدُ کجاست و کی خواهد بود این وعذاب
موعود **إِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید شما **صَادِقِينَ** راست
گویان مخاطب پیغمبر و اصحاب‌اند که پیوسته کفار را تحذیر مینمودند
قُلْ عَسَىٰ بگو شاید **أَنْ يَكُونَ** آن که باشد که بحکم الهی
رَدِفَ لَكُمْ پیوند بشما و از پی در اید شمارا **بَعْضُ**
الَّذِي برخی از انچه **تَسْتَعْجِلُونَ** شتاب می کنید نزول
حلول آنرا و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و غلا
وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو **لَذُو فَضْلٍ**
خداوند فضل و رحمت است **عَلَى النَّاسِ** بر مردمان که
تعجیل نمی کند در عقوبت ایشان بر معاصی **وَلَٰكِنَّ**
أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان **لَا يَشْكُرُونَ**

سپاس دار

سپاس داری نمی کنند و حق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند **وَإِنَّ**
رَبَّكَ و بحقیق آفریدگار تو **لَيَعْلَمُ** هر آئینه می داند **مَا تُكِنُّ**
آنچه پوشد **صُدُورُهُمْ** دلهای کفار را از حقد و حسد
بر تو **وَمَا يُعْلِنُونَ** و آنچه آشکارا می کنند از تکذیب و عداوت
وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده از حوادث و
نوازل **فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** در آسمان و زمین
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر نوشته است در کتابی روشن
یعنی لوح محفوظ **إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ** بدرستی که این
قرآن شریف **يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ** می خواند بر
بنی اسرائیل یعنی بیان می کند برای ایشان **أَكْثَرَ الَّذِي**
بیشتر آن چیزی که از جهالت **هُمْ فِيهِ** ایشان در آن چیز
يَخْتَلِفُونَ اختلاف می کنند و بخلاف یکدیگر سخن می گویند
چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و
روحانی و صفت بهشت و دوزخ و قصهٔ عزیر و عیسی علی
نبینا و علیهما السلام **وَإِنَّهُ** و بدرستیکه قرآن **لَهُدًى**
راه نمونی است **وَرَحْمَةٌ** و بخشایشی **لِلْمُؤْمِنِينَ** مر گرویدگان‌را
چه ایشان منتفع اند بدان **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستی که خداوند تو

بعضی داوری کند بینهم میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بحکمه بحکم راست
درست خود وهو العزیز واوست غالب حکم او را رد نتوان کرد العلیم داوست
دانا بحقیقت آنچه حکم می کند فتوکل پس توکل کن علی الله بر خدای واز دشمنی معاندان
باک مدار انک بدرستی که تو علی الحق المبین بر راستی روشن یعنی راه تو راست
وکار تو درست است انک بتحقیق تو لا تسمع سخن نمیتوانی شنوانید
الموتی مردکان را یعنی مرده دلان کفر فهم سخن تو نمیتوانند کرد ولا
تسمع الصم الدعاء ونمیتوانی شنوانید کران را آواز خواندن اذا ولوا
چون برگردند مدبرین پشت برگردانندکان یعنی ایشان را با گوش دل کران است
واز استماع قرآن اعراض می کنند و روگردانی کردانند پس ایشان کران باشند و در ناشنیدن
خصوصاً کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند در آن محل استماع او متکلم است در مرد اشارات
نیز نمی بیند که فهم کند وما انت ونیستی تو بهادی العمی راه نماینده کوران را عن ضلالتهم
از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمی شود الا ببصر بصیرت وایشان محرومند ان تسمع نتوانی تو شنوانید — یعنی شنوانی
الا من یؤمن مگر کسی را که بگرود بایاتنا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نمیکنند الا گرویدگان فهم
مسلمون پس ایشان گردن نهادگان فرمانند و محققان و متخصصان عالم ایقان اند
گوش تسلیم نهاده بر فرمان دیده دل گشاده بر عرفان زنده از نفحات گلشن دین معتکف
در فضای معبد انس برده راه از مضایق شی بتقل العدم ذرهم فی واذا وقع
القول وچون واقع شود یعنی واجب کرده عذاب و سخط رب الارباب علیهم بر آن میان — قول

وقتی که دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند اخرجنا بیرون آریم لهم برای ایشان
دابة جنبنده من الارض از زمین تکلمهم سخن گوید با ایشان ان الناس کانوا
انکه مردمان هستند بایاتنا بسخنان ما از وعد و وعید و حشر و نشر یا به آیات قدرت و دلایل
حکمت ما لا یوقنون

یقین نمی آرند

یقین نمی آرند یعنی دران متیقن نیستند باید دانست
که خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت
صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه
وتعالی دابه از زمین بیرون آرد چنانکه ناقه صالح را از سنگ
بیرون آورد آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده است خروج
دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام پیش بود آن
دیگر بر عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی ایمه چنان معلوم میشود
از اشتراط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب
واول آیات ارضی خروج دابه و او جانوریست طول او شصت گز
وچهار قایمه دارد و او را زغب باشد یعنی مویهای زرد باریک
باشد و مو و بال دارد و در تیز روی هیچ هارب از و فوت نشود
و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم بود اما در غایت
روشن و درخشندگی و در تیسیر از ابن زبیر رضی الله عنه نقل کرد
که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او
چون چشم خوک بود و گوش او چون پیل و شاخ او مانند شاخ
گاو کوهی بود و لون او چون لون پلنگ و گردنش چون
گردن شتر مرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش

بچون پهلوی یوز و دمش چون دمبه قوچ وقوایمش چون قوایم
شتر دبیرون آید از کوه صفا یا میان صفا و مروه یا کوه اجیاد
یا وادی تهامه یا بحر سدوم و در حدیث آمده از اعظم مسجد یعنی
از مسجد الحرام بیرون آید و کتاب علامة الساعت آورده که از رکن
خانه کعبه بیرون آید و مردم مینگرند و او مانند آفتاب سیر میکند
و بلند میشود و بعد از سه روز ثلث او بیرون می آید بعضی برانند که
جز سر و کردن او بیرون نیاید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون
آید و عصای موسی و خاتم سلیمان علیهم السلام با او بود و روی مومنان
بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان بر میان دو چشم
کافران بمالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید رو
و سیاه رو و مردم یکدیگرا بنام و لقب نخوانند بلکه سفید را بگویند
ای بهشتی و سیاه رو را بگویند ای دوزخی و ازین جهت که
بعضی علما معنی این آیه را برین وجه گفته‌اند که چون واقعه شود
قول ما تمیز مومنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را
والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِنْ كُلِّ
أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی را که روسا و اشراف باشند
مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما

یا بدلایل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته
میشوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان رسد حَتَّى إِذَا جَاءُوا
تا چون بیایند بمحشر گاه قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي گوید خدای آیا
بدروغ داشتید آیتهای مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا و احاطه
نکردید بِهَا بآن عِلْمًا از جهة دانش یعنی دران تاویل نکردید
و بکنه آن نرسیدید أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یا آن چیز بود که
شما بودید که میکردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه بخدا و رسول را
ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شد قول یعنی فرود
آمد عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه که
ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن
نگویند بعذر خواهی بجهة مشغول بعقوبات نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا
آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما گردانیدیم
شب را تیره لِيَسْكُنُوا تا آرام گیرند فِيهِ دران بخواب و استراحت
وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و ساختیم روز روشن تا در طلب معیشت
باشند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه درین تعاقب نور و ظلمت بر وجهی
مخصوص لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق کنند یعنی آنکه قادر است

برابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت
و حیات در مواد بدان موتی و بخواب بیداری که در روز و شب
واقع است استدلال میتوان کرد و بر مردی و زندگی وَيَوْمَ
يُنْفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده میشود فِي الصُّورِ در صور
فَفَزِعَ پس بترسید از هول و هیبت آن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست
ایراد فزع بصیغه ماضی جهة تحقق وقوع است یعنی البته بوقت
نفخ صور ترسناک خواهند شد اهل آسمان و زمین إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ
مگر آنکسکه خواهد خدای یعنی خزنه بهشت و دوزخ یعنی شهدا یا اهل
که نافخت یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
علیهم السلام یا موسی که در طور او را صعقه بود در تیسیر گوید آن
ادریس است علیهم السلام وَكُلٌّ و همه مردمان أَتَوْهُ دَاخِرِينَ
آیندگان بموقف و حفص اتوه خوانند بصیغه جمع و بمعنی مستقبل
خوانند یعنی همه بیایند بحشر بعرصه گاه خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ
و ببینی کوهها را در آن روز تَحْسَبُهَا پنداری آنرا جَامِدَةً
بر جا استاده وَهِيَ و حال آنکه جبال تَمُرُّ میرود و میگذرد
مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک میشود

برهمی

زیراکه اجرام کبار چون بر سمتی واحد حرکت کند حرکت ایشان
نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود و محققی
فرموده که اولیا در میان خلق بر حد رسوم واقفند و خلق از
حرکات بواطن ایشان که بیکدم هزار عالم طی کند خبر ندارند
تو مبین آن پایها را بر زمین زانکه بر دل میرود عاشق یقین
از ره و منزل ز کوتاه و دراز دل چه داند کوش مست دلنواز
آن دراز کوته اوصاف تن است دست و پا نی بی رود تا با قدم
آنچنان کش تاخت جانها از عدم صُنْعَ اللَّهِ بکرد خدای الَّذِي
أَتْقَنَ آنخدایکه استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ آفریدن همه چیزها
را و بیاراست بروجهیکه شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستیکه او داناست
بِمَا تَفْعَلُونَ بآنچه شما میکنید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید به نیکوئی
فَلَهُ خَيْرٌ پس او را جزای بهتر است مِنْهَا از آن زیراکه
فانی دهد و باقی ستاند و یکی را هفصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمه
شهادت دارند پس مر او را جزای حاصل است از آن کلمه وَهُمْ
و نیکوئی کنندگان مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول يَوْمَئِذٍ آن روز
یعنی قیامت آمِنُونَ ایمن اند وَمَنْ جَاءَ و هر که بیاید بِالسَّيِّئَةِ
بدی که آن شرکت فَكُبَّتْ پس نگون کرده شود وُجُوهُهُمْ

جسد

رفتن ارواح دیگر رفتن است

رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشان را نگونسار
در دوزخ افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ وگویند آیا جزا داده شوند یعنی
جزا داده نمی‌شوند إِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر آنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ شمارا
میکردید إِنَّمَا أُمِرْتُ جزاین نیست که فرموده شده‌ام این أَنْ
أَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را
که مکه است الَّذِي آنخداوندیکه بجهت حرمت حَرَّمَهَا
حرام کرد این بلده را تا خارها او را نمی برند و حشیش او را نمی دروند
وصید او را نمی رمانند وَلَهُ ومر خداوند این بلده راست كُلُّ
شَيْءٍ همه چیزها یعنی مخلوق و مملوک ویند وَأُمِرْتُ و مامور
شدم أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از استادگان
بر ملت اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ بآنکه تلاوت قرآن را کنم و بر
قرات او مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد
فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بسبب متابعت درین اوامر
فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه مییابد لِنَفْسِهِ
برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگردد وَمَنْ ضَلَّ
وهر که گمراه شود بجهت مخالفت درین امور فَقُلْ پس بگو
ای محمد إِنَّمَا أَنَا جزاین نیست که من مِنَ الْمُنْذِرِينَ

از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال
دیگری بمن نمیرسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ و بگو ثنا و ستایش
مر خدایرا بر نعمت نبوت یا بر آنچه عطا کرده اند از علم نافع
و عمل صالح سَيُرِيكُمْ زود باشد که بنماید خدای شمارا
آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود از خروج دابة الارض
وغیر آن یا آیات ظاهر در دنیا که واقعه بدر است و در
آخرت که عذاب ابد است فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید
آن آیتها را ولیکن آن شناختن در محل شما را نفع نکند
وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ بیخبر عَمَّا
تَعْمَلُونَ از آنچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب خوانده
یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان یا شما بنابر
حکمت است که سر آنرا همو داند و بس هرچه آوردی بیحد
وگمی بیشتر و پس حکمتی آنرا نداند جز تو سورة القصص
مكية ثمان وثمانون آية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ طسم را
امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه تعالی که این حروف
سبب محافظت قرآن گردانیده است از تطرق سمات
زیاده و نقصان و سر مشار الیه در آیه وانا له لحافظون این

یعنی هشتاد و هشت آیه ۱۲

این حروف است امام قشیری رحمة الله آورده که طا
اشارت است بطهارت نفوس عابدان از عبادت
اغیار وطهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار وطهارت
ارواح از محبان محبت ما سوی وطهارت اسرار موحدان
از شهود غیر خدای سلمی رحمة الله گوید سین رمزیست
از اسرار الهی با عاصیان بنجات وبا مطیعان بدرجات
وبا محبان بدوام مناجات ودر بحر الحقایق گفته که میم
ایما ئیست بمنت خالق بر کافه خلایق در قیام بکفایات
مهمات بر قدر حاجات ومرامات وگفته اند حروف ثلاثه
قسم است بطور سینا وسکندریه ومکه جوابش این که تِلْكَ
این سوره باین آیات آيَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ آیتهای
کتاب روشن است یا روشن کننده طریق احسن نَتْلُوا۟
میخوانیم یعنی میخواند بفرمان ما جبرئیل عَلَيْكَ بر تو مِن نَّبَإِ
مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی وفرعون بِٱلْحَقِّ براستی
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهیکه تصدیق کنند إِنَّ فِرْعَوْنَ
بدرستیکه فرعون عَلَا برتری جست وتکبر وتجبر کرد فِى ٱلْأَرْضِ
در زمین مصر وَجَعَلَ وگردانید أَهْلَهَا اهل مصر را از سبطیان

وقبطیان شِيَعًا گروه گروه هر گروهی را بکاری نامزد کرد
يَسْتَضْعِفُ وبود که زبون گرفت ومقهور ساخت طَآئِفَةً
مِّنْهُمْ گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل يُذَبِّحُ
أَبْنَآءَهُمْ میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته
بودند که پسری در بنی اسرائیل بزاید که مملکت ترا بسبب وی
زوال رسد ودر کشاف آورده که نود هزار از پسران بنی اسرائیل
بکشتند وَيَسْتَحْىِۦ نِسَآءَهُمْ وزنده میگذاشت زنان
ایشان را برای خدمت خواتین قبط إِنَّهُۥ كَانَ بدرستیکه فرعون
بود مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ از تباهکاران که جرات مینمود در قتال
اولاد پیغمبران واز آن آزا میندکی میگرفت وَنُرِيدُ ومیخواستیم
أَن نَّمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ بر آنانکه
زبون گرفته شده اند وبیچاره گشته فِى ٱلْأَرْضِ در زمین مصر
ونواحی آن یعنی بنی اسرائیل بآنکه برهانیدیم ایشان را از بلا وشدت
فرعون وَنَجْعَلَهُمْ وگردانیدیم أَئِمَّةً پیشوایان در امور
دین وخوانندگان بخیر وصلاح وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ وگردانیدیم
ایشان را وارثان اموال وامتعه واملاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ وجای
دهیم لَهُمْ مر ایشان را فِى ٱلْأَرْضِ در زمین مصر وشام وَنُرِىَ

وبنمائیم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون ووزیر او هامان را وَجُنُودَ
ولشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
آنچه بودند که ازان حذر میکردند چون زوال ملک وهلاک ایشان
بردست دشمنان ودیدن صورت را وقتی که در دریا علامت
غرقه شدن مشاهده کردند وبنی اسرائیل را تفرج کنان بساحل
دریا بنظر درآوردند ودانستند که بسبب ظلم وتعدی مغلوب و
مقهور شدند ومظلومان وبیچارگان بمراد رسیده غالب وسرافراز
گشتند وسر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم
آشکارا شد ای ستمکار بر اندیش ازان روز سیاه که تراشوی
ظلم افکند از جاه بچاه آنکه اکنون بحقارت نگری جانب او بشماتت
کند آن روز بسوی تو نگاه آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل
ساخت بر حوامل بنی اسرائیل وجمعی دیگر را نیز بر ایشان موکل
کرداینده که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی
علیه السلام موکل بود در حین وضع حمل ظاهر شد وموسی علیه السلام
فرا گرفت ودر روی نگریسته واله جمال وی گشته ومحبتی عظیم ازان
مولود در دل وی پدید آمد وگفت ای زن غم مخور که سر تو من
فاش نکنم وموکلان را گوئیم که زن را دختری زائیده مرده اورا

درخاک کردیم اما شرط آن است که فرزندان را هیچکس از اقربا و
همسایگان نه بینند مادر موسی سه ماه یا بیشتر اورا پنهان داشت
وقولی آن است که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را
در انخانه افکندند وخواهر موسی ورا برداشته در تنوری که نان برای
پختن آتش کرده بودند افکند وآن گروه بچه نادیده از انجا
بیرون آمدند ومادر بسر تنور آمده دید که آتش گل وریحان شده — رفتند
وموسی علیه السلام بآن بازی میکرد القصه اورا مخفی پرورش
میداد وپیوسته ترسان وهراسان می بود بجهت آنکه
فرعونیان زیاد واز پیشتر بتفحص وتجسس مشغول شدند درین وقت
الهام الهی بوی رسید چنانچه فرمود وَأَوْحَيْنَا ووحی کردیم یعنی
الهام دادیم وعلم الهدی قدس سره فرمودند شاید که رسولی
فرستاده باشند از ملایکه وغیر آن إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بسوی مادر
موسی که از اولاد وی بن یعقوب بود علی نبینا وعلیه الصلوة و
والسلام نام او نوخابد بنون در اول اسم ودر تیسیر ودر عین المعانی
یوخابد گفته بیاء مثنات تحت در اول وبر هر تقدیر الهام داد — یم
أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه شیر ده وپرور ویرا فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ
پس چون بترسی بر او وفهم کنی که مردم دانستند وقصد او خواهند

كرد فَأَلْقِيهِ پس بيفكن اورا فِي الْيَمِّ در دريا مراد آب نيل است
يعني بعد از آنكه اورا در صندوقي نهاده باشي در آب نيل افكن
وَلَا تَخَافِي ومترس كه او ضايع نخواهد ماند وَلَا تَحْزَنِي
واندوهناك مبر در فراق اورا إِنَّا رَادُّوهُ بدرستيكه ما باز
گردانيدگانيم اورا إِلَيْكِ بسوي تو اندك زماني را بروجهيكه دلخواه
تو باشد وَجَاعِلُوهُ وگردانيديم اورا مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان
يعني اورا شرف نبوت ارزاني خواهيم داشت وچون مادر موسى
عليه السلام دريافت كه فرعونيان تجسس وتفحص ابناي بني اسرائيل مبالغه
دارند بخاري را فرمود كه آشناي عمران بود صندوقي پنج شبري
در پنج شبري تراشيد ووي بخار جبرئيل بن صبور از ابن عم فرعون
بود چون صندوق تمام كرد وبمادر موسى عليه السلام تسليم نمود
ودر خاطرش گذشت كه او كودكي دارد ميخواهد كه در صندوق كرده
از موكلان بگريزانند نزد گماشتگان فرعون آمده خواست كه صورت
حال بازنمايد زبانش بسته شد بخانه خود آمد وخواست كه نزد
فرعون رود وتمامي كند چشمش نابينا شد دانست كه آن مولودي
كه كاهنان نشان داده‌اند اينست في الحال ناديده بدو ايمان آورد و
مومن آل فرعون اوست ومادر موسى صندوق بقير اندوده موسى را

در روي خوابانيد وسر صندوق را بقير محكم ساخته در رود نيل
افكند وفرعون را دختري بود بعلت برص مبتلا شده واهل كهانت
گفته بودند كه فلان روز در رود نيل انساني خوردسال يافته شود
واين علت بآب دهن او زايل گردد ودران روز فرعون وزن ودختر
ومحرمان وي بر كنار رود نيل آمده انتظار انساني موعود مي بردند
كه ناگاه آن صندوق بر روي آب نمودار شد فرعون ملاحان را امر
كرد كه بگيريد وبياريد فَالْتَقَطَهُ پس فرا گرفتند موسى را
آلُ فِرْعَوْنَ كسان فرعون لِيَكُونَ تا گردد وباشد
لَهُمْ فرعونيان را عَدُوًّا دشمن مر مردمان را كه بسبب وي
غرق شوند وَحَزَنًا واندوه بزرگ مر زنان را كه ايشان را
برده گيرد يعني عاقبت عدو وحزن گردد ازيشان را إِنَّ
فِرْعَوْنَ بدرستيكه فرعون وهامان وَجُنُودَهُمَا ولشكرهاي
ايشان هردو كَانُوا خَاطِئِينَ بودند خطاكاران در همه چيز آورده‌اند
كه چون سر تابوت را گشادند موسى را ديدند محبت او در دل حاضران
وناظران پديد آمد وفرعون دغدغه كرد كه مولود چگونه از قتل
جسته مبادا كه آن مولود كه ميگويند اين باشد زن فرعون گفت
از منجمان شنيدم كه در فلان شب از آنچه بر فرعون ميترسيد مولود نشده

خاطر جمع شده است و دست ازین طفل بدار و بگذار تا دختر خود را
بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن او بر موضع برص آن
دختر مالیدند فی الحال زایل گشت آمد طبیب در وکلی علاج یافت
وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم
و از قوم بنی اسرائیل بود و از سبط نبوت در عین المعانی آورده
که او عمهٔ موسی بود علیه السلام و بر هر تقدیر گفت یا فرعون قُرَّتُ
عَيْنٍ این کودک روشنی چشم است لِي وَلَكَ مرا و ترا که فرزند ما
شفا یافت سبب او لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است
عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را که از امارات یمن و علامات
برکت بر جبین مبین او لایح است أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا
فرزندی که او اهلیت آن دارد و فرعون او را بآسیه بخشید و آسیه بتربیت او
مشغول گشت وَهُمْ و حال آنکه فرعون و قوم او لَا يَشْعُرُونَ
نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست وَأَصْبَحَ و گشت فُؤَادُ
أُمِّ مُوسَى دل مادر موسی فَارِغًا خالی از صبر و عقل یعنی
چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و بیقرار
شد إِنْ كَادَتْ بدرستیکه نزدیک شد که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ
آشکارا کند قصه موسی را و گوید این فرزند منست مکشید و قول آنست

چون

چون شنید که او را بفرزندی برداشتند دل او فارغ شد از غم و
اندوه و نزدیک شد که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا
أَنْ رَبَطْنَا اگر نه آن بود که ما بند نهادیم عَلَى قَلْبِهَا بر دل او یعنی
بستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لِتَكُونَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تا باشد از باور دارندگان مر وعده ما را آنچه
ظاهر کردی سر خود را وَقَالَتْ و گفت مادر موسی علیه السلام
لِأُخْتِهِ مر خواهر خود را مریم و اصح آنست که او را ام کلثم بود شوهر
او غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت قُصِّيهِ بر پی
برادر خود رو و از و خبر گیر ام کلثوم بدرگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ پس بدید
برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از دور در کنار آسیه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان آسیه
ندانستند که او خواهر ویست وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ
بر موسی شیر دایگان را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر آورده اند
که هشت شبانروز موسی شیر کس نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره
شدند اما موسی علیه السلام انگشت مسبحه خود را می مکید و شیر مالک
بیرون آمد و میخورد و چون کلثم دانست که آسیه برای دایه مضطرب است
فَقَالَتْ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَى
أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانه که از روی شفقت يَكْفُلُونَهُ در پذیرد این

کودک را لَکُمْ برای شما وَهُمْ و اهل آن بیت لَهُ نَاصِحُونَ
مر او را نیک خواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند
آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت این زن را بگیرید
که او میداند که او از کدام خانه واداشت کلثم دریافت گفت من
بدین معنی گفتم که وَهُمْ لِلْمَلِكِ نَاصِحُونَ یعنی نیکوخواه فرعون اند
ازان کودک پس ویرا دلداری دادند گفتند برو آنکس را که گفتی بیار
وبرفت و مادر او را بیاورد و درانحال موسی در کنار فرعون بود هر چند
دایه می آوردند موسی را برمیداشت موسی روی ازوی می تافت و
شیر او نمی ستد چون او را در کنار مادر نهادند و بوی مادر در مشام او
برسید بوی متوجه گشت پستانش گرفت ع بوی خوش تو هر که
زباد صبا شنید — از یار آشنا نفس آشنا شنید فرعون گفت تو
کیستی که این رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی خوش بوی
و پاکیزه تن و شیر من بغایت پاک و شیرین است هیچ طفلی نزدیک
من نیارید الا که شیر من قبول کند فرعون فرمود تا اجرت او مقرر
کردند و موسی را بدو سپرد و گفت بخانه خود برو و در هفته یکروز پیش ما
آر مادر موسی او را برگرفته شادمان و خوشحال روی بخانه خود نهاد و
وعده الهی جل و علا راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس باز

گردانیدیم

گردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا
روشن شود عَيْنُهَا چشم او را بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک
نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ
آنکه وعده خدای حَقٌّ راستست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن
بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ بودند که نمیدانستند وَلَمَّا بَلَغَ
و آنهنگام که رسید موسی أَشُدَّهُ بغایت قوت و کمال جوانی که
از سی سالگی است تا چهل سالگی وَاسْتَوَىٰ و راست شد و بکمال
رسید عقل او را در ان سن مراد اینجا چهل سالگی است یعنی چون
بدین سن رسید آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت وَعِلْمًا
و دانش در دین وَكَذَٰلِكَ و مانند این که بموسی و مادر او کردیم
از لطف و کرم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را
ذکر ایتای نبوت در اثنای این قصه بیان صدق هر دو وعده
راست که چنانچه او را بمادر رسانیدیم و نبوت هم دادیم وَدَخَلَ
الْمَدِينَةَ و درآمد موسی بشهر مصر یا بشهر منو که از ولایت مصر بود
یا بیلده حابسین و و فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و
در تفسیر تیسیر نقاش گفته که باسکندریه و قول اول اشهر است که بمصر در آمد
عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ برهنگام غفلتی که واقع بود مِنْ أَهْلِهَا

حابسین

از اهل مصر یعنی نماز شام وخفتن که درانوقت هر کس بمهم خود
مشغول‌اند وکفته اند وقت قیلوله درآمد فَوَجَدَ فِيهَا پس یافت
دران شهر رَجُلَيْنِ دو مرد يَقْتَتِلَانِ خصومت میکردند
هَٰذَا آن یکی مِن شِيعَتِهِ از پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل
نام او سامری وکفته اند میسی وَهَٰذَا وآن دیکری مِنْ عَدُوِّهِ
از دشمنان او یعنی از قبط نام او فاتون یا فلیقون واو خباز
فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون
موسی علیه السلام در انجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست
بموسی الَّذِي مِن شِيعَتِهِ آنکه از کروه او بود عَلَى الَّذِي
بر آن کسیکه او مِنْ عَدُوِّهِ از دشمن او بود یعنی یاری طلبید سبطی از
موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را کرفت که دست
از وی دار قبطی سخن موسی را رد کرد فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ پس مشت زد اورا
موسی فَقَضَىٰ عَلَيْهِ پس بکشت اورا وکفته اند حکم کرد خدای
باو بمرک پس بمرد و موسی علیه السلام بعد از کشتن وَقَالَ هَٰذَا
وکفت این کار مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عمل کیست راست که شیطان
اورا اغوا کند نه عمل امثال من إِنَّهُ بدرستیکه شیطان عَدُوٌّ
دشمنی است مُضِلٌّ کمراه کننده است مُبِينٌ هویدا دشمنی

او

او چون پیغمبران از نافرمانی خدا تعالی بقصد معصوم‌اند ودولت
ایشان نباشد الا از طریق سهو واین بنسبت رتبهٔ ایشان ذنبی
پس حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بطریق مناجات
قَالَ رَبِّ کفت ای پروردکار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي
بدرستیکه من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر بدان
فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدای
تعالی ویرا استغفار إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستیکه خدای آمرزنده است
مر بندکان را الرَّحِيمُ مهربان است بدیشان قَالَ رَبِّ
کفت ای پروردکار من سوکند میخورم بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بآنچه که
انعام کرده بر من بمغفرت وغیر آن که توبه میکنم فَلَنْ أَكُونَ
پس نباشم هرکز ظَهِيرًا هم پشت ویار لِلْمُجْرِمِينَ مر بدکاران
را یعنی مظاهرت کس نکنم که موودی بجرمی وخیانتی باشد مثل معاونت
سبطی که موودی شد بقتل قبطی فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد فِي
الْمَدِينَةِ دران شهر خَائِفًا ترسان وهراسان يَتَرَقَّبُ
انتظار میبرد و میترسید میبود که دم بدم کسی اورا طلبد وقصاص
جوید فَإِذَا پس ناکاه الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ آنکسیکه طلب یاری
میکرد ازو بِالْأَمْسِ دیروز يَسْتَصْرِخُهُ باز فریاد میکند و

یاری میطلبید بر قبطی دیگر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت مر آن موسی را
إِنَّكَ بدرستیکه تو لَغَوِيٌّ مرد گمراهی مُّبِينٌ پیداست
گمراهی تو یعنی دیروز سبب قتل کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس آن
وقت که خواست موسی علیه السلام أَن يَبْطِشَ بِالَّذِي سخت بگیرد آن کسی را هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا دشمن است مر موسی و از بنی اسرائیل
را وازشر او دفع کند سبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند
قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی أَتُرِيدُ آیا میخواهی أَن
تَقْتُلَنِي آنکه بکشتی مرا نَفْسًا بِالْأَمْسِ نفسی را دیروز إِن تُرِيدُ
نمیخواهی إِلَّا أَن تَكُونَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا گردن کش یا مهر بانی
بی عافیتی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ و نمیخواهی
آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی
که این سخن شنیدند دانستند که قاتل خبازرا موسی کشته خبر بفرعون
رسانیدند و با و ارکان دولت مشاورت کرده هم بر قتل موسی قرار
گرفت و حزقیل که مومن آل فرعون بود ازان آگاه شده متوجه
موسی علیه السلام شد وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی حزقیل مِّنْ
أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورتر جایی از شهر یعنی از بارگاه فرعون که نزدیک
کناره شهر بود يَسْعَىٰ شتاب میکرد تا بموسی رسید قَالَ يَا مُوسَىٰ

گفت

كَمَا قَتَلْتَ همچنانکه کشتی

گفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ بدرستیکه اشراف قوم یا
يَأْتَمِرُونَ بِكَ مشاورت میکنند و تدبیر می انگیزند بسبب تو لِيَقْتُلُوكَ
تا بکشتند ترا بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو
ازین شهر إِنِّي لَكَ بدرستیکه من ترا مِنَ النَّاصِحِينَ از نیک
خواهان و مهربانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت همان دم بی زاد
و راحله و رفیق مِنْهَا ازان شهر خَائِفًا در حالیکه ترسان
بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار میبرد که کسی از پی او در آید قَالَ رَبِّ
گفت ای پروردگار من نَجِّنِي نجات ده مرا باز رهان مِنَ
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او و در موضحه آمده
که جبریل آمد و گفت ای موسی متوجه شهر مدین شو و او را بسر راه آورد
موسی قدم دران صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آن هنگام که متوجه
شد تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین و آن مدینه بود مسمی بنام
بانی او که مدین بن ابراهیم خلیل بود صلواة الله علی نبینا علیه السلام
از مصر تا انجا هشت روز راه است موسی علیه السلام راه نمیدانست
قَالَ گفت عَسَىٰ رَبِّي شاید که خداوند من أَن يَهْدِيَنِي
آنکه راه بنماید مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست تا مدین پس موسی
علیه السلام هشت شبانروز راه میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت

سلمی رحمة الله فرموده که روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه بحضرت ذو المنن بود و مسالک میدید کی مدین را بهر اهی شوق لقا می پیمود • غمت تا یار من شد روی در راهی عدم کردم • خوش است آوارگی آن را که همراه چنین باشند وَلَمَّا وَرَدَ و آن هنگام که رسید مَاءَ مَدْيَنَ بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وَجَدَ عَلَيْهِ و یافت بر سر آن آب أُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی از مردمان که انجا جمع شده يَسْقُونَ آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُونِهِمُ از فرود ایشان یعنی در مکانی اسفل از ایشان امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ دو زن که میراندند گوسفندان خود را تا با رمه دیگران مختلط نشوند از انجا که شفقت ذاتی انبیا میباشد فرا پیش رفت و بطریق تلطف قَالَ مَا خَطْبُكُمَا گفت چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِي ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا وقتیکه باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب و فضله از مواشی ایشان بماند تا با غنام خود دهیم زیرا که ما مرد و کاری نداریم وَأَبُونَا و پدر ما شَيْخٌ كَبِيرٌ پیری کهن سال بزرگ حال است نمی تواند که بیاید

و ما را مدد دهد و گفته اند که ایشان دختران برادر شعیب علیه السلام بودند بزرگتر صفرا نام داو خوردتر صیفرا یا صفورا چون موسی علیه السلام بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد و گفت این عجوزه کان را چرا انتظار میدهید اول غنام ایشان را سیر کنید تا زود بخانهای خود باز روند ایشان را از تهکم گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو می توانی بیا آب ده موسی علیه السلام فرا پیش آمد و آنها را نظر در میان دلو بر کوی وی افتاد چنانکه دید بطرفی رفته بنظاره بایستادند موسی علیه السلام بیامد و دلو یکه ده تن میکشیدند او تنها با آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بود بکشید و گوسفندان ایشان را سیراب کرده و گفته اند سر چاهی دیگر رفت سنگی که بچهل تن بر گرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلو یکه بچهل تن کشیدندی تنها آب کشید فَسَقَى لَهُمَا پس آب داد برای ایشان مواشی ایشان را و ایشان رفتند ثُمَّ تَوَلَّى باز پس گشت موسی إِلَى الظِّلِّ بسوی سایه دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای خداوند من إِنِّي بدرستیکه من لِمَا أَنْزَلْتَ برای چیزیکه بفرستی إِلَيَّ بسوی من مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی یعنی خوردنی کم و بیش هرچه باشد فَقِيرٌ محتاجم

یا من بدانچه فرستادی بمن از نیکوئیها که مدد کمال دین باشد
فقیر شدم در دنیی وسعه عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم
بگذاشتم ٭ با فقر بسازم که مرا فقر خویش است ٭ گر هیچ ندارم چو
تو دارم همه هست ٭ اما چون دختران شعیب علیه السلام درین
روز زودتر بخانه باز آمدند و پدر را از سبب زودی معاودت بپرسید
و قصه بتمامی عرضه کردند دختر خود را بفرمود تا برود او را بیارد
فَجَآءَتْهُ پس آمد بسوی موسی علیه السلام اِحْدٰیهُمَا
یکی از آن دو زن و آن صفورا بود تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَآءٍ
میرفت بطریق شرم داشتن چنانچه ابکار روند قَالَتْ اِنَّ اَبِي
گفت بدرستیکه پدر من یَدْعُوكَ میخواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا پاداش
دهد اَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا مزد آنکه آب دادی اغنام ما را برای ما
موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بجهة زیارت شعیب و
تقرب آشنائی باوی اجابت فرمودند برای طمع مزد در راه که
میرفتند بادی می آمد و جامه صفورا از بعضی اعضای او بر داشته
میشد موسی علیه السلام فرمود تو از عقب من می آئی و مرا
بسخن راه دلالت میکن فَلَمَّا جَآءَهُ پس آن هنگام که آمد
موسی علیه السلام نزد شعیب صلواة الله و سلامه وَقَصَّ

عَلَيْهِ الْقَصَصَ و خواند بر وی باز گفت قصه خود را و شعیب علیه
السلام دانست که او از اهل بیت نبوت است قَالَ لَا تَخَفْ
گفت مترس نَجَوْتَ رهائی یافتی مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ از گروه
ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را درین ولایت
دست نیست پس فرمود که طعامی حاضر کردند و موسی علیه السلام
از خوردن آن امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا
نمیفروشیم یعنی سقای انعام برای خدای کردیم نه از برای
جزای شعیب علیه السلام فرمود که این طعام نه مزد کار تست بلکه
عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را خدمت
کنم حالا تو مهمانی و ما حضری رسیده و مروت اقتضای آن میکند که
رد نکنی که مهمان سخن میزبان قبول کند موسی علیه السلام از آن طعام
تناول فرمود و در اثنای آن حال قَالَتْ اِحْدٰیهُمَا گفت یکی از آن
دو زن و آن صفورا بود يٰاَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من مزدگیر
موسی را برای شبانی اِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ بدرستیکه بهترین کسیکه
بمزد گیری الْقَوِيُّ الْاَمِيْنُ مزدوری توانا و امین است تعریضا
بآنکه موسی را قوت امانت هست آورده اند شعیب علیه السلام از وی
پرسید که تو امانت و قوت او از کجا معلوم کردی صفورا قصه

کشیدن دلو وصورت مرافقت وامر کردن بآنکه از عقب وی
رود باز گفت وشعیب علیه السلام بران حال اطلاع یافته قَالَ
گفت إِنِّي أُرِيدُ من میخواهم أَنْ أُنكِحَكَ آنکه بزنی بتو دهم إِحْدَى بدرستی که
ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ یکی ازین دو دختر هر کدام راکه خواهی عَلَىٰ أَن تَأْجُرَنِي
برآنکه اجارت دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثَمَانِيَ
حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه
مهر دختران مر پدران را می بود وایشان میگرفتند ودر شریعت
ما منسوخ شد بدین حکم وآتوا النساء صدقاتهن نحلة هدیه وعطیه از
خدای تعالی بخشیده شد بایشان وآنکه چیز منافع مهر تواند بود
وممنوع است نزد امام اعظم رحمة الله علیه بخلاف امام شافعی رحمة الله علیه
وگفته اند معنی آیت این است که مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود را
بتو وصداق ومهر دختر من آن است که هشت سال شبانی من کنی
فَإِنْ أَتْمَمْتَ پس اگر تمام کنی هشت سال را عَشْرًا ده سال
فَمِنْ عِندِكَ پس آن از نزدیک تست یعنی بطریق تفضل کاری
کرده باشی وشرط کرم بجا آورده وَمَا أُرِيدُ ونمیخواهیم أَنْ أَشُقَّ
عَلَيْكَ آنکه رنج نهم بر تو بالزام تمام ده سال یا بمناقشه در مراعات
اوقات واستیفای اعمال یعنی ترا کاری میفرمایم که کار بروجهی

که آسان

که آسان باشد ودر رنج نیفتی سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی
مرا إِن شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای مِنَ الصَّالِحِينَ از ستوده کاران و
شایستگان در حسن معامله ووفا بعهد والتزام بآداب صحبت
قَالَ ذَٰلِكَ گفت موسی علیه السلام که این عهد بَيْنِي
وَبَيْنَكَ میان من ومیان تو قایم است که هیچ کدام اختلاف
نمیکنیم أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ هر کدام ازین دو مدت که هشت سال وده سالست
قَضَيْتُ بگذارم وبپایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ پس تعدی و وباتمام
افزونی جستن نیست ترا عَلَيَّ بر من یعنی اهل مرا از من باز
نباید داشت وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وخدای برآنچه میگوییم وشرط
میکنیم وَكِيلٌ گواهست یا برآنچه گفت وشنید میرود کارساز
ماست یعنی کار خود را بوی می سپارم تا بتوفیق او از عهده
عهد بیرون می آیم گر لطف تو یاری نماید ز نخست هم عهد
ع شکسته است وهم پیمانه سست فَلَمَّا قَضَىٰ پس آن وقت که بگذارد
مُوسَى الْأَجَلَ موسی مدت خود را در خبر است که اقصی الاجلین را باتمام
رسانید یعنی ده سال شبانی کرد وده سال دیگر مصاحب شعیب
بود ودر چهل سالگی باجازت شعیب علیه السلام متوجه مصر گشت
پس چون قدم در راه نهاد وَسَارَ بِأَهْلِهِ وببرد کسان خود را در شب

سرد و تاریک که راه کم کرده بود و زنش را وضع حمل نزدیک رسید
واغنایم از برق و باد و رمه متفرق شده واز مقدحه آتش
نمي جست انس من جانب الطور بدید از طرف کوه طور نارا
آتشي قال موسی گفت موسی لاهله امکثوا مر کسان خودرا
که درنگ بکنید درهمین مکان که اني بدرستیکه من انست نارا
دیدم آتشي را لعلي اتیکم شاید که بیارم براي شما منها
بخبر ازان آتش یعني از نزدیک کساني که بر سر آن آتش‌اند خبري
که راه ازکدام طرفست او جذوة من النار یا پارهٔ بیارم از آتش
لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید بدان فلما اتیها
پس چون آمد بدان آتش نودي ندا کرده شد یعني موسی را
ندا کردند من شاطئ الواد الایمن از کنارهٔ رود آن کناره بر راست
موسی بود وآن ندا رسید في البقعة المبارکة درجایگاه برکت
داده شده من الشجرة از درخت ثمر دیا عوسج یا عناب ان
یموسی آنکه اي موسی اني انا الله بدرستیکه منم خدا
رب العلمین پروردگار عالمیان موسی علیه السلام در درخت
نگاه کرد آتشي سفیدي دود دید و بدل فرو نگریست شعلهٔ آتش را
لقاي معبود مشاهده نمود از شهود این دو آتش نزدیک بود که

سازیم خودرا

شجر

شمع

شمع وجودش بتمام سوخته گردد هست در من آتش روشن
نمیدانم که چیست اینقدر دانم که همچون شمع میکاهم ذکر موسی
علیه السلام ازنداي آن یا موسی سوخته عشق وگداخته شوق
شده در پیش درخت بایستاد وآن ندا دو مضمون داشت یکی
آنکه یا موسی اني انا الله رب العالمین ودیگر وان الق عصاک
وآنکه بیفکن عصاي خودرا موسی عصا بینداخت ماري شد
فلما راها پس آن هنگام که دید عصا را بسرعت تهتز حرکت میکند
کانها جان گویا که آن ماریست جهنده در عرق آنرا تیر مار گویند
ولی برگشت مدبرا هزیمت کنان از خوف ولم یعقب
وباز نگشت بوادي بلکه روي بجانب اهل خود کرده روان شده ند
ندا رسید یموسی اقبل اي موسی پیش آي ولا تخف ومترس
ازین مار انک بدرستیکه تو من الامنین از امان یافتگاني
اسلک یدک درآر دست خودرا في جیبک در گریبان جامهٔ
خود تخرج تا بیرون آید بیضاء سفیدي درخشنده من
غیر سوء بي عیبي یعني سفیدي او مکروه ومستقر نباشد چون بیاض
برص واضمم الیک وجمع کن بسوي خویش جناحک بال خودرا یعني
بر سینه نه دست خودرا من الرهب از ترس تا تسکین یابي یا

در عرف

ومتعفن،

دست راست در زیر بغل چپ در آر چنانک ترسناک کشتد فَذَانِكَ
پس این دو یعنی عصا و ید بیضا بُرْهَانَانِ دو حجت و علامتند
مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بر رسالت تو برو بدین دو معجزه إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و گروه او إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان كَانُوا
قَوْمًا هستند گروهی فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از دائره
فرمان قَالَ رَبِّ گفت موسی که ای آفریدگار من إِنِّي قَتَلْتُ
بدرستیکه من کشتم مِنْهُمْ نَفْسًا از قبطیان کسی را فَأَخَافُ پس میترسم
أَنْ يَقْتُلُونِ آنکه بکشند مرا بقصاص آن وَأَخِي هَارُونُ و برادر من
هارون هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي و او فصیح تر است از من لِسَانًا از جهت زبان
آوری و سخن گذاری فَأَرْسِلْهُ پس بفرست او را مَعِيَ با من
رِدْءًا یار و مددکار يُصَدِّقُنِي تا مرا تصدیق کند در تقریر
حجتها و تنزیل شبهها یا تغییر کند از کلام مرا أَنْ يُكَذِّبُونِ آنکه مرا تکذیب
کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره با من یاری نکند
گفت قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت کنم بازوی تو یعنی
بیفزائیم به نیروی تو بِأَخِيكَ ببرادر تو وَنَجْعَلُ لَكُمَا و بدهیم شمارا
سُلْطَانًا غلبه و تسلطی بر اعادی فَلَا يَصِلُونَ پس نرسند ایشان
إِلَيْكُمَا بسوی شما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب

إِنِّي أَخَافُ انکه می ترسم

گفت خدا

ایشان

ایشان بر شما نرسد برو ید هر دو بِآيَاتِنَا بدلایل قدرت ما یا آنکه
بسبب آیات ما أَنْتُمَا شما هر دو وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ هر که پیروی
شما کند غلبه کنندگانند نه مغلوب شدگان زیراکه رایات آیات ما عنایت
و امداد و اعانت مر انبیا را متواتر و متوالی والله الغالب والمتعالی
فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که آورد موسی بدیشان
آیتهای ما را یعنی معجزها بَيِّنَاتٍ روشن و هویدا قَالُوا گفتند
فرعونیان مَا هَٰذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مگر جادوئی مُفْتَرًى
بربافته و ساخته او که دیگری مثل او نکرده و ما ندیده ایم وَمَا سَمِعْنَا
و نشنوده ایم بِهَٰذَا مثل این سخن یعنی که مثل این بوده باشد فِي
آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در روزگار پدران نخستین ما این سخن
بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان و آبای ایشان ساحر
بسیار بوده اند وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار
من دانا تر است بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بآنکه آمد براه نمودن
از انبیا مِنْ عِنْدِهِ از نزدیک او یعنی او مرا فرستاده و میداند
که من بحقم و شما مبطلید وَمَنْ تَكُونُ لَهُ و داناست بکسی که باشند
مر او را عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان در
آخرت یعنی نجات او از نیران و دخول در جنان إِنَّهُ

بتحقیق کار آن است که هیچ وجه لا یفلح الظالمون
فیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت وقال فرعون وگفت
فرعون یا ایها الملأ ایگروه بزرگان ما علمت لکم
ندانستم مر شما را من اله هیچ خداوندی که او را پرستید
و تعظیم کنید غیری جز من و موسی میگوید خدای دیگر است
که آفریدگار آسمانهاست فاوقد لی پس برافروز آتش
از برای من یا هامان علی الطین ای هامان بر گل تا پخته شود
در بنای او را استحکامی بود آورده اند اول کسیکه به پختن
خشت حکم فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته
ساز فاجعل لی پس بنا کن برای من صرحا کوشکی
بلند که مرا و را پایها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم
لعلی اطلع شاید که دیده ور شوم الی اله موسی
بسوی خدای موسی یعنی بر و مطلع کردم به بینم که چنان
هست که موسی میگوید وانی لاظنه و بدرستیکه من گمان
میبرم موسی را من الکاذبین از دروغگویان فرعون تصور
کرده بود که حق سبحانه جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان
دارد و ترقی بسوی او ممکن است و بدین معنی دانا شده

بود. با مکان آفرین مکان چه کند. آسمان گر با آسمان چه کند
نه مکان ره بدو برد نه زمان. نه بیان زان خبر دهد نه عیان.
صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرده و
رای مزدوران و تسطیح اجره و پختن گچ و آهک و تراشیدن چوب
و رفع بنا فرموده و بنا براورد و رفیع و محکم که هیچکس پیش از ان
بدان طریق صرحی نساخته بود. چنان بلند بنائی که عقل
نتوانست. کمند فکر فکندن بگوشه بامش. در زاد المسیر آورده
که چون بنا با تمام رسید فرعون ببالای آن بر آمد و در خیال او
آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را
از بالای آن صرح همچنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته
فرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر خون آلوده باز
گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق سبحانه جبرئیل را علیه السلام
بفرستاد تا پر خود را بدان صرح زد سه پاره ساخت یک قطعه بر لشکرگاه
فرعون آمد و هزار و هزار قبطی کشته شدند و قطع دیگر در دریا افتاد
و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده
نماندند فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و غرور او رو بازدیاد نهاد
واستکبر و گردن کشی کرد هو وجنوده فرعون و لشکرهای او

و بطبخ آجر

فِي الْأَرْضِ درزمین مصر بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق وسزاوا
ری وَظَنُّوا وگمان بردند أَنَّهُمْ آنکه ایشان إِلَيْنَا بسوی
مکافات ما لَا يُرْجَعُونَ بازگردیده نخواهند شد بعث و
نشور فَأَخَذْنَاهُ پس بگرفتیم اورا وَجُنُودَهُ وسپاه اورا
فَنَبَذْنَاهُمْ پس درافکندیم ایشان را فِي الْيَمِّ در دریای
طریه تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس درنگر ای محمد که چگونه
بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان
وقوم خود را از مثل این وقایع بترسان وَجَعَلْنَاهُمْ وگردانیدیم
ایشان را درین جهان أَئِمَّةً پیشوایان ضلالت تا با ضلال
خود مردمان را يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی بعملهائیکه
موجب دخول آتش باشد چون کفر و معصیت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
وروز رستخیز لَا يُنْصَرُونَ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ
یاری عذاب از ایشان باز نخواهند داشت وَأَتْبَعْنَاهُمْ واز پی
درآوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم فِي هَذِهِ
الدُّنْيَا درین سرای لَعْنَةً لعنت را تا ملایکه و مومنان بر
ایشان لعنت میکنند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ وروز قیامت هُمْ
مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ایشان از زشت رویان بار اندکانند وَلَقَدْ ع

آتَيْنَا وبدرستیکه دادیم ما مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت
مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى هلاک کردیم
اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط و علی
نبینا و علیهم الصلوة بَصَائِرَ درحالیکه آن کتاب حکمهای خود
و پیغامهای روشن بود یا نورهای که دیده بصیرت بگشاید لِلنَّاسِ
مر بنی اسرائیل را وَهُدًى و راه نماینده با حکام شرع وَرَحْمَةً
و بخشایش بر متابعان و عاملان لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان
يَتَذَكَّرُونَ پند پذیرند وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد بِجَانِبِ
الْغَرْبِيِّ بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهت
غرب بود از مقام موسی علیه السلام یعنی تو بر کوه طور
حاضر نبودی إِذْ قَضَيْنَا چون گذاردیم ما إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ
بسوی موسی وحی را وَمَا كُنْتَ و نبودی تو مِنَ الشَّاهِدِينَ
از گواهان بر امور رسالت او بسوی فرعونیان وَلَكِنَّا ولیکن
ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه أَنْشَأْنَا تا پیدا کردیم از
پس موسی قُرُونًا قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی فَتَطَاوَلَ
پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید
بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد

بجدیه

وعلوم روي باندازش نهاد وپس ما ترا براي این تهدید اخبار باندر آس
فرستادیم وهمه عقلا دانند که اخبار ازمثل این اخبار خبر بوحي
کرد کار نتواند بود وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا ونبودي تو مقیم فِي
أَهْلِ مَدْيَنَ درمیان اهل مدین که بجهت تعلیم پیوسته تَتْلُو بخواني
عَلَيْهِمْ برایشان آيَاتِنَا آیتهاي ما را در قصه موسی و
شعیب چنانچه که شاکردان بر استادان خوانند یعني در مدین
نبودي تا این قصه را تعلیم کیري وَلَٰكِنَّا كُنَّا ولیکن ما هستیم
مُرْسِلِينَ فرستنده تو وخبر کننده ترا ازین قصها وَمَا
كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ ونبودي تو حاضر بطرف طور سینا إِذْ نَادَيْنَا
چون نداکردیم موسی را وتوریت بدو دادیم ودر زاد المسیر از
ابو هریره رضي الله عنه نقل میکند که ندا کرد امت محمد را صلی الله
علیه وسلم وبنواخت در کشف الاسرار فرموده که موسی علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام کفت الهي در توریت میخوانم
وصفت وسیر امتي که بخصال حمیده وجلال ستوده وخلاک
موصوف ومزین اند ایشان امتي کدام پیغمبر خواهند بود
خطاب رسید که ایشان امت احمد اند حبیب من موسی علیه
الصلوة والسلام آرزو برد که ایشانرا بیند حق سبحانه فرمود

که اکنون

که اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهي آواز ایشان
ترا بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد همه از اصلاب پدران
لبیک اللهم لبیک جواب دادند وچون موسی علیه السلام آواز ایشان
بشنوانید نخواست که بي تحفه باز کردند فرمود که عطا دادیم شمارا
که پیش ازانکه از من بخواهید وبیامرزیدم قبل ازانکه آمرزش
طلبید زهي رتبه این امت عالي همت که باوجود اختصاص
ایشان بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وقران برین وجه
مژده یافتند حق لطف کرد وداد بما هرچه بهتر است
وین ازهمه بهتر است که او نیز ازان ماست وچون اینچنین
تشریفي مر امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت صلوات
الله وسلامه علیه لاجرم باو میکوید که تو در اطوار انعام حاضر
نبودي وقتي که امت ترا خواندم وَلَٰكِنْ ولیکن ترا خبر دادیم
رَحْمَةً ازجهة بخشایشي که واقعه است بر تو مِنْ رَبِّكَ
ازآفریدکار تو وترا این قصها در آموختیم لِتُنْذِرَ تا بیم کني
قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ کروهي راکه نیامده است برایشان مِنْ
نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ بیمکننده پیش از تو یعني در ایام فترت که مابین عیسی وآنحضرت
علیهما الصلوة والسلام بود دو اگر نه اسماعیل را بعرب

فرستاده بودند هیچ منادی که گذشته بود درین زمان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را فرستاد لعلهم یتذکرون شاید که ایشان
پند پذیرند ولولا ان تصیبهم واگر نه آن بودی که برایشان
رسیدی مصیبة عقوبتی رسیده بما قدمت بسبب آنچه که
فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان یعنی عملهای ایشان بنش
از شرک وظلم ومعصیت فیقولوا پس گفتندی بوقت حلول
عذاب ربنا ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا نه فرستادی
الینا بسوی ما رسولا فرستاده که پیغام تو بما آوردی
فنتبع ایاتک پس متابعت کردمی آیتهای ترا و تصدیق
رسول تو نمودمی ونکون من المؤمنین و بودمی از گرویدگان
بتو و رسول تو جواب لولا اول محذوفست یعنی اگر نه آنست که
بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغامبر بما نیامد و ما را
بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب برایشان فرستادیم آورده اند
که رهط قریش در باب پیغامبر صلی الله علیه وسلم از یهود سوال
کردند وایشان نبوت وی اقرار نموده و نعت صفت آنحضرت
را از توریت خواندند مشرکان انکار توریت نیز نموده گفتند
اگر او پیغمبر است چرا آن معجزها که موسی داشت وی ندارد

آیة آمد

آیة آمد که فلما پس آنهنگام جاءهم الحق آمد بدیشان حق
یعنی بکفار عرب فرستاده راست گوی یعنی محمد با پیغام درست
یعنی قرآن من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند لولا اوتی
چرا داده نشد بمحمد صلی الله علیه وسلم مثل ما اوتی موسی
مثل آنچه داده شد بموسی علیه السلام از معجزات یعنی چرا
محمد را صلی الله علیه وسلم نیز ید بیضا و عصا ندادند اولم یکفروا
آیا کافر نشدند یعنی شدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط
بما اوتی موسی بآنچه دادند موسی را من قبل پیش ازین آیات
تسع قالوا گفتند قبطیان سحران دو خداوند سحر یعنی موسی
و هارون تظاهرا هم پشت شدند در اظهار خوارق عادات
یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگرند یعنی توریت گفته اند
و قرآن وقالوا گفتند قبطیان یا مشرکان مکه انا بکل
بدرستیکه ما هر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان
کافرون ناگرویدگانیم قل فاتوا بگو بیارید بکتاب من عند الله
کتابی از نزدیک خدای تعالی که باشد هو آن کتاب اهدی
راه نماینده تر منهما ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل
شده تا من اتبعه پیروی کنم او را ان کنتم صادقین آن را

اگر هستید شما راست گویان که توریت و قرآن که سحر است
فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ پس اگر اجابت نکنند ترا و کتاب نیارند
فَاعْلَمْ أَنَّمَا پس بدانکه جز این نیست که ایشان يَتَّبِعُونَ
پیروی میکنند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را بی دانشی و حجتی
وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از آن کسیکه پیروی
کند هَوَاهُ هوای خود را بِغَيْرِ هُدًى بی راه نمونی را و حجتی و بصیرتی
مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا
يَهْدِي راه نمی نماید و بمنزل نمیرساند الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را
که متابع هوای نفس خودند وَلَقَدْ وَصَّلْنَا و هر آیینه بتحقیق پیوند
دادیم و در هم پیوستیم لَهُمُ الْقَوْلَ برای ایشان سخن را
یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت و مواعظ را بمواعید
و قصص را با مثال و نصایح را بعبره یا قرآنرا پیوسته فرستادیم
آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ باشد
ایشان پندپذیر گردند و دران تامل کرده بدان بگروند الَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانرا که داده ایم کتاب یعنی توریت
مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن هُمْ بِهِ ایشان بقرآن يُؤْمِنُونَ
میگروند بقول جمعی مراد مومنانند از یهود چون

ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و اشهر آن است که کتاب
انجیل باشند و مراد چهل ترسا از اهل حبشه و شام که در مکه بملازمت
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند چون این سوره
مکی است و ایمان بن سلام و اصحاب او در مدینه بوده گویند مگر
آیه مدنی است وَإِذَا يُتْلَىٰ و چون خوانده شود قرآن عَلَيْهِمْ
بر ایشان قَالُوا گویند آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بوی و دانستیم
که کلام خداست إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه او راست و درست
و فرود آمده مِنْ رَبِّنَا از نزدیک آفریدگار ما إِنَّا كُنَّا
بدرستیکه ما بودیم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول وی مُسْلِمِينَ
گردن نهادگان و مخلصان بجهة آنکه در کتب متقدمه ذکر آن
یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته أُولَٰئِكَ آن گروه از اهل
کتاب يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مزد داده شوند مَرَّتَيْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوا
بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت و انجیل و ایمان
بقرآن وَيَدْرَءُونَ و دفع میکنند بِالْحَسَنَةِ بسخن نیکو السَّيِّئَةَ
قول قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل
و اضراب او لعنهم الله ایشانرا دشنام میدادند و ایشان در جواب
میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید با منافقان

مدینه یهود طعن میکردند برای ابن سلام واصحاب ایشان و
آنان نیز جواب میدادند پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که
دفع میکنند به نیکویی سخن قول سفهارا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ وازانچه روزی
دادیم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه ما وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ
وچون میشنوند سخن بیهوده را یعنی ستم وتعریض منافقان
وکفار أَعْرَضُوا عَنْهُ اعراض مینمایند ازان وخاموش میشوند از
تعریض وَقَالُوا ومیگویند مر لغو کنندگان را لَنَا أَعْمَالُنَا
ماراست اعمالهای ما از علم وحلم وصفح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ومر شماراست
اعمال شما از سفاهت ولغو یا مارا دین ما وشمارا دین شما
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامت شمارا از ما یعنی لغو شمارا مقابله
نکنیم وگفته اند سلام تودیع ومتارکت است نه تحیت یعنی
ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمیخواهیم صحبت جاهلان و
متخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت با اشرار موجب دینی و
بدنامیست در دنیا وبد فرجام است در عقبی نظم از بدان بگریز
بانیکان نشین یار بد زهری بود با انگبین آورده اند که آنحضرت تی
صلی الله علیه وسلم بر ایمان عم خود ابی طالب بغایت حریص
بود بوقت وفات بربالین وی آمده گفت ای عم مرا

بکلمه

بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای
از برای تو ابوطالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست
پیران میگویی اگر سرزنش پیران قریش نبودی که ابوطالب از مرگ بترسید
وکلمه بگفت من بگفتن کلمه دل ترا شاد میساختم آیه آمد که إِنَّكَ
بدرستیکه تو ای محمد لَا تَهْدِي قادر نیستی که راه نمایی بایمان
مَنْ أَحْبَبْتَ آنرا که دوست میداری هدایت او وَلَكِنَّ اللَّهَ
ولیکن خدای يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه مینماید بایمان هرکرا میخواهد وَهُوَ
أَعْلَمُ واو داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان یعنی
آنانکه مستعد هدایتند یا آنها که در ازل حکم بهدایت ایشان
صادر گشته چه اصل در هدایت حکم ازلیست وهدایة لم یزلی هدایت
قیامت هرکرا داد از بدایت بدو همراه باشد تا نهایت آورده اند که
حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب آمده گفت ای
محمد ما میدانیم که قول تو حق وسخن تو راستست وآنچه میگویی
بسبب دولت ما در راه حیات ووسیله سعادت ما بود بعد از وفات اما
متابعت تو موجب مخالفت تمام عربست میترسم که اگر پیروی
تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند وما را باقلت انصار طاقت
مقاومت ایشان نباشد این آیه نازل شد که وَقَالُوا وگفتند بعضی

ازکفار إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَىٰ اگر پیروي کنیم طریق ارشادرا
مَعَكَ با تو یعني ایمان آریم بتو نُتَخَطَّفْ ربوده میشوم
مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما یعني عرب ما را از دیار برباینند و بیرون کنند
أَوَلَمْ نُمَكِّن آیا جاي ندادیم لَّهُمْ مر ایشان را حَرَمًا آمِنًا
حرمي با امني که کس بدیشان دست ندارد يُجْبَىٰ کشیده میشود
إِلَيْهِ بسوي این حرم ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ میوهاي هر چیزي
یعني منافع از هر نوعي و غرایب از هر ناحیتي بدانجا آورند براي
و روزي دادیم ایشان را درین وادي غیر ذي زرع روزي دادني
رِّزْقًا روزي دادني مِّن لَّدُنَّا از نزدیک ما بي منت غیري
پس چون با وجود بت پرستي ایشان را ایمن و مطمئن و مرفه
میداریم اگر ایمان آرند چگونه ایشان را از خوف و تخطف در امان
نیاریم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
این نکته را در نمي یابند وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسیا هلاک کردیم
مِن قَرْيَةٍ از اهل دیهي که بنا فرماني بَطِرَتْ کافر شدند در
مَعِيشَتَهَا در زندگاني خود یعني بوقت نعمت طاغي و
باغي شدند چنانچه اهل مکه و ما آن طاغیان را هلاک کردیم فَتِلْكَ
پس آنست مَسَاكِنُهُمْ مسکنهاي ایشان خالي و خراب لَمْ تُسْكَن

نتشینند

نتشیند دران مِّن بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان إِلَّا
قَلِيلًا مگر اندکي از رهگذریان که روزي یا بعضي باشند و
بروند و باز خالي بگذرانند در خانه و بنا چه نشستي بر خیز کین
خانه بدان خوش است کایند و روند وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ
و هستیم ما وارث آن مساکن بعد از هلاکي آن یعني مائیم باقي
بعد از فناي همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست پروردگار تو مُهْلِكَ
الْقُرَىٰ هلاک کننده دیه ها حَتَّىٰ يَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزد فِي
أُمِّهَا در معظم آن دیار و آن بلاد یعني چون اهل سواد اعظم
زیرکتر و بافهم تر باشند لاجرم انجا برانگیزد رَسُولًا فرستاده
که بحکم الهي يَتْلُو عَلَيْهِمْ بخواند بدیشان آيَاتِنَا آیتهاي
ما را براي الزام حجت و قطع معذرت وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ
و نیستیم ما هلاک کننده یعني خراب سازنده دیه ها بعقوبت إِلَّا
وَأَهْلُهَا مگر اهالي آن ظَالِمُونَ ستمکاران باشند به
تکذیب رسل و انکار حق وَمَا أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ و آنچه داده شده
شما از چیزیکه اسباب دنیوي باشد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن
برخورداریست از زندگاني این جهان وَزِينَتُهَا و آرایش
آن سراي که در مدت حیات بي اعتبار بدان مباهات و افتخار

این

کینید وَمَا عِندَ اللهِ وانچه نزدیک خداست از ثواب آنجهان ونعمت جاودانی خَیْرٌ بهتر است فی نفس الامر چه لذت آن خالص است از کدورت محنت ومشقت وَأَبْقَىٰ وپاینده تر أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نیابید وفهم نمیکنید که بدل نمیکنید باقی را بفانی ومرغوب را بمعیوب ع حیف باشد لعل وزر دادن بجنگ ع پس گرفتن وبرابر خاک وسنگ در خبر است که امیر المؤمنین علی وحمزه رضی الله عنهما با ابوجهل معارضه بسیار کردند در باب دین وگفته اند عمار یا ولید مغیره مجادله فرمود این آیه نازل شد أَفَمَن وَعَدْنَاهُ آیا کسیکه وعده کردیم اورا بجنت در آخرت بنصرت در دنیا وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو که دران خلاف متصور نیست فَهُوَ لَاقِيهِ پس آنکه دریابنده آن موعود است بی شبه یعنی امیر المؤمنین علی وحمزه ویا عمار رضی الله عنهم چنین کس باشند كَمَن مَّتَّعْنَاهُ مانند کسیکه برخورداری دادیم اورا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از متاع زندگانی دنیا که بنکبت آمیخته محنت است ودولتش مودی بنکبت است ومالش درصدد زوال وجاهش برشرف انتقال ثُمَّ هُوَ پس آنکس يَوْمَ الْقِيَامَةِ در قیامت مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر شدگان باشد برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل است یا

ع

که مجتنش

ولید

ولید مغیره وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ ویاد کن روزیرا که بخواند خدای کافران را فَيَقُولُ پس بگوید أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجااند شریکان من الَّذِينَ آنانکه كُنتُمْ تَزْعُمُونَ بودید که کمان برده بودید که شریک منند قَالَ الَّذِينَ حَقَّ گویند آنانکه واجب شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ برایشان سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمه لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ وآنان رئیسان روسای ضلالت باشند یا دیوان که گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه یعنی ضعفا واتباع آنانند که أَغْوَيْنَا ما گمراه کردیم ایشانرا وبشرک خواندیم اجابت کردند أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا چنانکه خود گمراه بودیم تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ اکنون بیزاری کردیم بسوی تو از ایشان واز آنچه ایشان اختیار کردند از کفر مَا كَانُوا نبودند ایشان که فی الواقع إِيَّانَا يَعْبُدُونَ مارا میپرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند وَقِيلَ ادْعُوا وگویند کافرانرا که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را یعنی آنانکه شریک ما ساختید از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشان را بامید نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ پس اجابت نکنند مر ایشانرا بجهت عجز از اجابت ونصرت وَرَأَوُا الْعَذَابَ وببینند عذاب اتباع ومتبوعان لَوْ أَنَّهُمْ وتمنا برند که کاشکی

ایشان کانوا یهتدون بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب
از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن
شدندی ویوم ینادیهم و بیاد آر روزی را که ندا کند حق سبحانه
اهل تکذیب را فیقول پس بگوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب
دادید مرسلان را یعنی فرستادگان را چون شما را بحق دعوت
کردند فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء بر ایشان خبرها
یعنی آنچه با پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند جهت آنها را یومئذ
دران روز ندانند که چگونه گویند فهم لا یتساءلون پس ایشان
نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوییم بجهة آنکه سایل و مسئول همه فرو
مانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش
نکنند فاما من تاب اما آنکسکه توبه کند از شرک وآمن
وبگرود بخدای و رسول وعمل صالحا و بکند عملی شایسته فعسی
ان یکون پس شاید بلکه باید که باشد من المفلحین از رستگاران
و بوقت سوال از جواب فرو نماند و رستگاری یابد نجات
حضرت رسالت پناه صلوات الله بازبسته است مزن
بی رضای محمد نفس رهی رستگاری همین است و بس آورده اند
که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت

اختیار

اختیار کند با کسی که چنین منصب عالی بزرگترین اهل مکه
وطایف رسیدی لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین
عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وربک و پروردگار تو یخلق
می آفریند ما یشاء آنچه میخواهد بی موجبی و مانعی ویختار و برگزیند
هر کرا میخواهد برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم برگزیدهٔ
ماکان نیست و نباشد لهم الخیرة مر کافران را چون ولید
مغیره و سایر طاغیان را اختیاری دران یعنی ایشان را نرسد
و نسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار
قادر مختار است هر که خواهد برگزیند هر که خواهد رد کند سبحان الله
پاکی مر خدای را از آنکه کسی را بالای وی اختیاری باشد وتعالی و برتر است
عما یشرکون از آنکه شرک آرند بت پرستان و شریک میگیرند وربک
یعلم و پروردگار تو میداند ما تکن آنچه پوشند صدورهم
سینهای ایشان یعنی پنهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینهٔ
مومنان وما یعلنون و آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت
و تکذیب قرآن وهو الله و اوست خدای مستحق پرستش
لا اله هیچ معبودی سزاوار نیست الا هو مگر او وله الحمد

قدرت

سزا

بروای

مراوراست ستایش فی الاولی والآخرة درین سرا و دران سرا چه همه
نعم دنیوی و اخروی ازوست وله الحکم ومراوراست کارگذاری
والیه ترجعون وباو بازگردیده خواهید شد در روز نشور قل
بگوای محمد أرأیتم چون می بینید ان جعل الله اگر گرداند خدای
علیکم اللیل برشما شب را سرمدا پاینده الی یوم القیمة تا روز
قیامت بآنکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق آغاز
حرکت دهد من اله کیست خدای غیر الله بجز خدای بحق — غایر
که از روی قدرت یأتیکم بضیاء بیارد برای شما روشنی یعنی
روز روشن که دران بطلب معاش اشتغال کنید افلا تسمعون
آیا نمی شنوید موعظه را بگوش تدبیر و اعتبار قل أرأیتم
بگو چه می بینید ان جعل الله اگر سازد خدای علیکم النهار
برشما روز را سرمدا باقی و پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت
بر آنکه آفتاب را بر وسط السما بدارد و یا بر مدار فوق الارض
حرکت دهد من اله غیر الله کیست خدای بجز آنکه از رحمت
یأتیکم بلیل تسکنون فیه بیارد برای شما شبی که آرام گیرید
دران از متابعت و اشتغال اعمال استراحت کنید افلا
تبصرون آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیدهٔ تفکر و استفسار و

من

من رحمته وا از بخشایش خود جعل بیافرید لکم
اللیل والنهار برای شما شب و روز را لتسکنوا تا آرام گیرید در
شب ولتبتغوا وتا بجوئید در روز من فضله
از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده ولعلکم تشکرون
وشاید که شما سپاس داری کنید خدایرا بر نعمت روز و شب
بیت چرخ را دور شبانروزی دهد شب برد روز آورد روزی
دهد خلوت شب بهر آن تا جان ریش راز دل گوید بر جانان
خویش روزها از بهر غوغای عوام تا بر ایشان کار تن گیرد — عالم
نظام ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را که ندا کند خدای مر
بت پرستان را تکرار این ندا تقریع بعد از تقریعست فیقول
پس گوید أین شرکائی کجا اند انبازان من الذین آنانکه
کنتم تزعمون بودید که گمان بردید که شریکان منند و دروغ
میگفتند ونزعنا وبیرون آریم من کل امة از هر گروهی
شهیدا گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبران را بگواهی
آریم فقلنا هاتوا پس بگوئیم مر ایشان را که بیارید برهانکم
حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فعلموا پس بدانید
آنهنگام ان الحق لله آنکه راستی که با عبادت یا توحید یا حجت

مر خدا یراست وَضَلَّ عَنْهُمْ و راه گم کرد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
آنچه بودند که بر می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت
که بتان میداشتند اِنَّ قَارُونَ بدرستیکه قارون كَانَ مِنْ
قَوْمِ مُوسٰى بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید عم موسی بود
و گفته اند وی خواهرزاده موسی بود و اصح آنست که پسر عم موسی
بوده چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عمران
بن قاهث است از اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام
و قارون را از غایت خوبی صورت و زیبائی طلعت منور
خواندندی و از قرات توریت اقرا بنی اسرائیل بوده یعنی قاری تر
و یکی از سبعین مختار اوست و در زمان فقر و احتیاج خصب
حقه مراد متواضع و متخلق بود همین که توانگری روی بوی نهاد
حالش متغیر شد فَبَغٰى پس ستم کرد و افزونی جست عَلَيْهِمْ
بر قوم موسی علیه السلام و خواست که همه در تحت حکم وی باشند
وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنَ الْكُنُوزِ از گنجها یعنی مالها که
گرد آورده بود مَا اِنَّ مَفَاتِحَهُ آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لَتَنُوءُ
هرآینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ بگروهی مردمان اُولِي الْقُوَّةِ
خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشند از ده تا چهل

ع

یصهر بن قاهث است

واامام

واامام فرا گفته که اینجا مراد چهل تن اند که کلیدهای کنوز وی
میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بود و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده
نبودی و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشند
و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح اوعیه مالست و آن چهار صد و چهل
هزار هزار ابنان بوده پر از زر و نقره اِذْ قَالَ لَهُ یاد کن چون
گفتند مر قارون را قَوْمُهُ گروه او یعنی مومنان بطریق
نصیحت گفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن بمال
دنیا را اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ دوست
نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا که مبغوضه حق است دنیای دنی
جست سرائی ستی انگنده هزار کشته در هر قدمی گردست
دهر گزین شادی نکند و رفوت شود نیز بنیز دیغی وَابْتَغِ
و طلب کن تتمه کلام ناصحانست که قارون را گفتند بجوی و
بدست آر فِيمَا آتَاكَ اللّٰهُ در آنچه عطا کرده است ترا خدای الدَّارَ
الْآخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدا
تعالی و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آنجهانی بدنیا
توانی که عقبی حری بخر جان من ورنه حسرت بری وَلَا تَنْسَ
و فراموش مکن نَصِيبَكَ بهره خود را مِنَ الدُّنْيَا یعنی نصیب

گرای

از مال دنیا

تو در وقت رحلت ازین جهان کفني خواهد بود وپس ازان
حال براندیش وبرمال ومنال دنیا غره مشو کر ملک تو شام ویمن
خواهد بود ور ملک تو تا مصر خطن خواهد بود آن روز کزین
جهان کني عزم سفر همراه تو چند کز کفن خواهد بود وکفته اند فرا
موش مکن بهره خود را یعني بآن مقدار مال که ترا کفایت کند
بسند کن وَاَحْسِنْ ونیکوئي کن با بندکان خداي كَمَا اَحْسَنَ اللّٰهُ
همچنانکه نیکوئي کرده است خداي ونعمت فرستاد اِلَيْكَ بسوي تو
وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ ومجوي تباهکاري به بیدادي وتکبر فِي الْاَرْضِ در زمین
اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خداي لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِيْنَ دوست نمیدارد فساد
کنندکان را که بدنیا تفاخر وتعظم کنند قَالَ کفت قارون در
جواب ایشان اِنَّمَا اُوْتِيْتُهٗ جز این نیست که داده شدم این مال را
یعني بمن داده اند عَلٰى عِلْمٍ عِنْدِيْ بدانشي که نزدیک من است یعني علم
توریت چه من اعلم بني اسرائیل هستم بدان یا علم تجارت
ودهقنت واصد سایر مکاسب یا دانا بودم بکنجهاي یوسف صدیق
علیه السلام وآن را بر داشتم وکفته اند مراد علم کیمیاست که موسی
علیه السلام بخواهر خود آموخته بود وقارون را تعلیم داد اَوَلَمْ يَعْلَمْ
آیا ندانست قارون یعني دانسته بود ودر توریت خوانده

داده اند
بني اسرائیل ام

وازمورخان

وازمورخان شنیده اَنَّ اللّٰهَ آنکه خداي قَدْ اَهْلَكَ
بدرستیکه هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهٖ پیش از قارون مِنَ
الْقُرُوْنِ از اهل روزکارها مَنْ هُوَ کسي را که او اَشَدُّ
سخت تر بود از قارون قُوَّةً ازروي توانائي وَ
اَكْثَرُ جَمْعًا وبیشتر ازروي جمع مال ملخص سخن آنکه چرا قارون
بشدت وبطشت وکثرت مال مغرور کرد وباجود آنکه میداند
که ازوي غني وقوي تر را هلاک کرده ایم پس ازروي تهدید
میفرماید وَلَا يُسْئَلُ وپرسیده نخواهد شد عَنْ ذُنُوْبِهِمُ الْمُجْرِمُوْنَ
از کناهان خود کناهکاران یعني مشرکان چه ایشان را بسیماي
ایشان خواهند شناخت يُعْرَفُ الْمُجْرِمُوْنَ بِسِيْمَاهُمْ یا ایشان را سوال
استعلام نخواهد بود چه حق سبحانه تعالی مطلعست بران یا سوال
معاتبه نباشد زیرا که بیحساب بدوزخ خواهند رفت فَخَرَجَ
پس بیرون آمد قارون روز شنبه عَلٰى قَوْمِهٖ بر قوم خود فِيْ
زِيْنَتِهٖ با آرایش خود بر استري سفید که زین زرین داشت
نشسته وجامه ارغواني پوشیده وچهار هزار کس بهمین صفت
با وي سوار شده در کشاف آورده که نود هزار تن که همه جامه
معصفر داشتند با وي نشسته بودند ومردم بیش ازان رنگ

معصفر ندیده بودند در موضح آورده که هزار جاریه باوي بودند
با اشتران سفید با زین زرین وجامه سرخ ارغواني وموزه
هاي سفید چون قارون بدین زینت به میان قوم درآمد قَالَ الَّذِينَ
گفتند آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا میخواستند زندگاني دنیا را
وبدان راغب بودند يَا لَيْتَ لَنَا ای کاشکی بودي ما را از
مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ مثل آنچه داده اند قارون را إِنَّهُ بدرستیکه او
لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ خداوند بهره بزرگ است از دنیي وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
وگفتند آنانکه داده بودند ایشان را علم باحوال خود آخرت یا
دانا بودند ببرکت قناعت وعفت توکل چون یوشع واصحاب او
وَيْلَكُمْ واي بر شما اي طالبان دنیا ثَوَابُ اللَّهِ ثواب داشتن خداي
در آخرت خَيْرٌ بهتر است از عالمهاي دنیا لِمَنْ آمَنَ مر کسي را که
بگرود بخداي وپیغمبر وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند کاري ستوده وَلَا يُلَقَّاهَا
وتلقین نخواهند کرد این کلمه که علما گفته اند یعني در دل وزبان
نخواهند داد إِلَّا الصَّابِرُونَ مگر صبر کنندگان را بر طاعت
یا از معصیت شکیبا باشند وگفته اند توفیق ندهد مباشرت
اعمال صالحان را مگر صابران را اهل صبر از جمله عالم برترند صابران
از رواج گردون بگذرند بیت هرکه کارد تخم صبر اندر جهان بدرود محصول

عیش جاودان آورده اند که قارون را بر موسی علیه السلام
وجعدي تمام بود چنانچه روزي بموسی علیه السلام گفت تو رسالت
بردي ومرتبه بهارون رسید من بري منصبي چند صبر کنم الغصه
دایم در پي ایذا موسی علیه السلام بود تا وقتي که حکم زکوة نازل
شد وآنکه ربع یا عشر مال مي بایست داد موسی علیه السلام بفرمان
الهي باوي صلح کرد که از هزار دینار یکدینار زکوة دهد قارون
حساب کرد ومبلغي عظیم بر آمد بخل ورخت سر راه برو گرفت جمعي
از بني اسرائیل را طلبید وگفت هرچه موسی گفت فرما بردید
این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مایي چه
فرمایي گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسي سخن
وي شنود پس زني فاجره را که در تیسر مي آرد که نام او سبزا بود
طلبیده دو همیان زر داد ومقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام اقرار
کند که موسی باوي زنا کرده روزي دیگر موسی علیه السلام در
اثناي اوامر ونواهي میفرمود که هرکه دزدي کند دستش ببریم
وهرکه زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم واگر محصن باشد سنگسار
کنم قارون بر خاست که اگر چه تو باشي گفت اگر هم من باشم قارون گفت
بني اسرائیل گمان میبرند که تو با فلانه زنا کرده موسی فرمود

بردي ومرتبه

معاذ الله او را حاضر کنید ببشر ابمحفل آمد و موسی گفت ای زن
ترا سوگند دهم بخدای تعالی که دریا را شکافته و توریت فرو فرستاد
که راست بگوی زن را هیبت الهی دریافت و گفت یا کلیم الله قارون
دو خریطه زر رشوت بمن داده تا درباره تو افترا کنم و من با وجود
گنهکاریها و بدیهای خود چگونه بسندم که بر تو تهمت گویم و اینک
آن دو همیان بمهر قارون با منست بنی اسرائیل مهر قارون
دیده اند و مکر وی بر همه روشن شد موسی علیه السلام روی بر خاک
نهاد از قارون شکایت کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو
کردم بفرمای هر چه میخواهی موسی علیه السلام گفت ای قوم من
بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارونست آنکو بر جای
قرار گیرد و هر که با منست کو بر کناره رود کافه بنی اسرائیل از آن
محفل کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی علیه السلام
با زمین خطاب کرد که بگیر اینان را زمین پایهای ایشان را تا کعبین
فرو برد و ایشان آغاز تضرع نموده امان طلبیدند بجای نرسید موسی
علیه السلام میگفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن فرو رفتند
و زاری و استغاثه بدیشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را
فرو برد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت باری تعالی با موسی

علی نبینا

علی نبینا و علیه الصلوة و السلام خطاب کرد که هفتاد بار ترا
قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم
نکردی بعزت و جلال من که اگر یکبار مرا بخواندندی اجابت میکردم
القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند
که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود کنوز و امتعه او را
تصرف نماید موسی علیه السلام درخواست تا حق سبحانه سرا و گنج
خانهای او را بزمین فرو برد فخسفنا به و بداره الارض پس فرو
بردیم قارون و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز
بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میرود و نفخ صور را
بارض سفلی خواهند رسید گنج قارون که فرو میرود از قعر هنوز
خوانده باشی که همه از غیرت درویشان ع فما کان له پس نبود
مر قارون را من فئة هیچ گروهی از یاران که در آنوقت
ینصرونه یاری کردندی او را من دون الله بجز خدای تعالی
و ما کان و نبود من المنتصرین از منع کنندگان عذاب
نفع از خود یعنی نه کس از وی عذاب باز داشت و نه خود تواند
باز داشتن واصبح الذین تمنوا و بامداد کردند آنانکه آرزو میکردند مکانه
منزل و جاه او را بالامس دیروز یعنی آرزو برندگان گشتند

بعد از خسف وی کرایندکان بصلاح يَقُولُونَ میگفتند
هر یک با دیگری وَيْكَأَنَّ اللَّهَ ویک بمعنی ویلک باشد مضمر است
یعنی وای بر تو بدانکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میکرداند روزی را
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود
نه بکرامتی که مقتضی بسط وی بود بمحض ارادت وَيَقْدِرُ و تنک میسازد
بر هر که میخواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای
مشیت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ و اگر نه آن بود که خدای منت ننهاد
عَلَيْنَا و برما و بما نداد از دنیویه آنچه متمنای ما بود
لَخَسَفَ بِنَا هر آینه زمین فرو برده بودندی ما را و حفص فعل
معلوم خواند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی وَيْكَأَنَّهُ
وی کلمه تندمت و کهان برای تشبیه است و در لباب از طبری عرض
نقل میکند که مجموع ویکان الم تعلم والم تر است یعنی میدانی
و نمی بینی آنکه لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستکاری نیابند از عذاب
ناکرویدکان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندکان تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ
سرای دیکر که شنیده و دانسته مراد بهشت است نَجْعَلُهَا
ساخته ایم آنرا لِلَّذِينَ برای آنانکه ایشان لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا
نمیخواهند برتری و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین با اهل آن وَلَا فَسَادًا

وبل

ونه

ونه تباهکاری و ستم بر بندکان چنانچه قارون خواست
وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست صاحب
بحر الحقایق آورده که سرای رضای من جماعتی راست از ارواح
مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریه
طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نجویند
یعنی نظر را از غیرت حق حضرت بر داشته التفات هیچ کس و
هیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف ملک مالک الملوک
باز کذارند بملکیت و مالکیت را هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کنند
و ایشان را بدان زبان اعتراض نبود هر چه خواهی بکن که ملک تو
راست مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیارد خصلتی نیکو یعنی معرفتی بتوحید
ربانی یا طاعتی باخلاص فَلَهُ پس مر او راست خَيْرٌ مِنْهَا
نیکوتر از ان خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر که بیارد نیکی در دنیا
او را باشد بهتری از ان در آخرت وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیارد بدیی
چون شرک و تکذیب فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا داده نشوند آنانکه
عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها را إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مکر مثل آنچه کرده
بودند در دنیا که عمل میکردند ظاهر آیه دلیلست بر انکه ثواب حسنه
بهتر از ان خواهد بود و پاداش سیئه مثل آن و وضع مظهر در

موضع مضمر بجهت تقبیح حال بدکاران است بتکرار اسناد
سیه بدیشان و فایده این صورت ازجار عقلا از ارتکاب سیئات
هرچه در شرع و عقل بد باشد نکنند هرکه باخبر باشد آورده اند که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق
حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل
علیه السلام بدین آیه فرود آمد إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستیکه آنکه فرض گردانید
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو به تبلیغ قرآن یا عمل بدان لَرَادُّكَ
هرآینه بازگرداننده تست إِلَىٰ مَعَادٍ بجای بازگشت یعنی بمکه
و گویند این وعده فتح مکه بوده و نزد بعضی معاد جنت است
و در تاویلات کاشی آورده است که معاد فنا فی الله در آیات احد
ذات و بقا بالله در مقام تحقیق بجمیع صفات و بر سالک مستبصر اغیار
منتظر والیه یعود روشن میگردد چون بدو رو هست این آیات
ابتدا هم بدو باید که باشد انتها نور نابی را که کرد از حق طلوع
جمله را هم سوی او باشد رجوع قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه
وسلم رَبِّي پروردگار من أَعْلَمُ داناتر است مَنْ
جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسیکه آورده است راه راست یا توحید یا قرآن و آن منم
وَمَنْ هُوَ و بآن کسیکه او فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی روشن جو

مستبصر

به چون بر دو بر این آیات ابتدا

هویدا است

منکران

منکران من وَمَا كُنتَ تَرْجُو و نبودی تو که امید داشتند باشی
أَن يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما نفرستادیم
بتو کتاب را إِلَّا رَحْمَةً مگر بجهة بخشایش مِّن رَّبِّكَ از پروردگار
تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش ظَهِيرًا هم پشت و یار
لِّلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان و
ملتمس ایشان را اجابت مفرمای وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باید که کافران
باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتهای خدای و
عمل کردن بدان بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ پس از آنکه فرود آمده است بتو
وَادْعُ و بخوان خلق را إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی عبادت پروردگار خود
وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرک آرندگان وَلَا تَدْعُ و مخوان
مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را زیرا که لَا
إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست خدایی سزاوار خواندن مگر او و مخاطب
درین آیات حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و مراد امت اند
و فایده خطاب با آنحضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی
با ایشان كُلُّ شَيْءٍ همه چیز هَالِكٌ فانیست إِلَّا وَجْهَهُ
مگر ذات حق سبحانه یا همه عملهای باطل است مگر آنکه بآن وجه الله طلبند
لَهُ الْحُكْمُ مراوراست فرمان وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گشت

برتو

خواهند شد برای مکافات و نزد بعضی محققان آنست که چون
موجود حقیقی نیست مگر حق سبحانه پس از وی حقیقت ماسوای او
فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه از کلمات شیخ
الاسلام قدس سره نقل میکند که نه از کسی شنود و نه تو از آن کس
هم از تو بس همه توئی و بس الا کل شیء ما خلا الله باطل علایق
منقطع است و عوایق مرتفع رسوم باطل است و اسباب
مضمحل حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا و بجود باقی در
شرح عوارف مذکور است که بگفت یهلک تا معلوم شود که وجود همه
اشیاء در وجود او امروز هالک است و حواله مشاهده این حال بفردا
در حق محجوبانست یومَ یرونه بعیدًا و نریه قریبًا با وجود زمین رایات
نباید که منم سورة العنکبوت مکیة و تسع و ستون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الم
حروف مقطعه جهة تعجیز خلق است تا دانند که کسی را بحقایق این
کتاب راه نیست و عقل هیچ کامله از کنه معرفت این کلام آگاه نی
خرد عاجز و فهم در وی گم است و در حرف اول این سوره گفته اند
الف اشارت باسم الله است و لام بلطیف و میم بمجید میفرماید
که الله منم روی بطاعت من آر لطیف منم اخلاص در عبادت
فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگران را مگذار احسب الناس آیا پنداشتند (بزرگی)

مردمان ان یترکوا آنکه فرو گذاشته شوند ان یقولوا
با آنکه گویند آمنا ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد
قول آمنا دست از ایشان باز دارند وهم لا یفتنون و حال آنکه
آزموده نشوند باوامر و نواهی یا مبتلا نگردند در نفس و مال یا امتحان
نکنند ایشان را بهجرت و جهاد و امثال آن این آیه در شان جمعی از مسلمانان
هست که در مکه بودند و ایشان را هجرت از دیار و قرار دشوار (ودار قرار)
می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام
شما مادام که در جوار کفار باشند تمام نیست بعضی بر نیت هجرت
برون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانیدند
حق سبحانه جهت تسلی ایشان فرستاده که تصور نمی باید که
کشاکش بلا دعوی ولا درست نبود عاشقان را در دل اسیر
می باید کشید جور یار و طعنه اغیار می باید کشید و اصح آنست
که مهجع مولای عمر ابن خطاب رضی الله تعالی عنه روز بدر بزخم تیر
عامر حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
گذشت که پیش روی شهیدان اهل توحید او خواهد بود مادر و پدر
از فوت مهجع بسیار جزع فزع می نمودند تا حق سبحانه آیه فرستاده
که مجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نبرد

وَلَقَدْ فَتَنَّا وبدرستيكه ما امتحان كرديم ودر فتنه انداختيم
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانراكه پيش از اين مومنان بودند يعني اين صورت
در همه امم واقعه بود ونقد دعوي هر يكرا بر محك ابتلا آزموديم
فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ پس ظاهر ميكرداند خداي الَّذِينَ صَدَقُوا آنانرا كه
راست كفتند در دعوي ايمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ وتميز
ميسازد دروغكويانرا در دين يا مي نمايد اين هر دو كروه
را بخلق يا جزا ميدهد ايشانرا بدانچه ميداند از صدق وكذب
ايشان بيت در محبت هر كه او دعوي كند صد هزاران امتحان
بروي زند كر بود صادق كشد بار جفا ور بود كاذب كريزد
از بلا أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلكه مي پندارند آنانكه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
ميكنند بديها چون كفر ومعاصي أَنْ يَسْبِقُونَا آنكه پيشي كيرند
بر ما ومارا عاجز سازند از مجازات بر مساوي ايشان سَاءَ
مَا يَحْكُمُونَ بد حكمي است آنچه ميكنند در فتوحات مذكور است
كه آيا ميپندارند كنه كاران كه بسبب خود بر مغفرت وشمول
رحمت من سبقت كيرند اين حكم ناپسنديده است زيراكه رحمت من
سبقت كرفته است بر ذنوب ايشان كه موجب غضب باشند
بيت كر كناه تو از عدد بيش است سبقت رحمتم ازان بيش است

من

مَنْ كَانَ يَرْجُوا هر كه باشد اميد دارد لِقَاءَ اللَّهِ لقاي
خدايرا در بهشت ويا وصول را بثواب الهي وكفته اند هر كه ترسد
از رستخيز وعرض او بر خداي كو آماده باش فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ
بدرستيكه مدتي كه خداي مقرر كرده براي لقا يا جزاي لَآتٍ
هر آيينه آينده است وَهُوَ السَّمِيعُ واوست شنواي مر كفتار بندكانرا
الْعَلِيمُ دانا بضماير واسرار ايشان وَمَنْ جَاهَدَ وهر كه جهاد
كند با كفار يا بهواي نفس غدار فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ پس جز اين
نيست كه جهاد ميكند لِنَفْسِهِ براي نفس خود چه ثواب آن
عايد بدوست إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ بدرستيكه خداي هر آيينه بي
نياز است عَنِ الْعَالَمِينَ از طاعات ومجاهدات عالميان
وتكليف عباد بعبادت جهة صلاح احوال ايشان است
وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانكه ايمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وكردند كردارهاي نيكو لَنُكَفِّرَنَّ هر آيينه محو كنيم عَنْهُمْ از ايشان
سَيِّئَاتِهِمْ بديهاي ايشان وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ وهر آيينه پاداش
دهيم ايشانرا أَحْسَنَ الَّذِي نيكوترين عملي ازانكه كَانُوا
يَعْمَلُونَ بودند كه ميكردند يعني توحيد راكه بهترين عملي ايشانست
جزا دهيم وباقي عمل را با آنكه در فضيلت مساوي نيست آن

نیست بر همان قیاس پاداش دهیم ایشانرا بهتر و بیشتر
از عمل ایشان نیکی را ده وزیاده تا هفتصد زیراکه ایشان
محتاجند ومن بی نیاز رسم باشد کر غنی چیزی رسد محتاج را
آورده اند که چون سعد بن وقاص رضی الله عنه بدولت
اسلام سرفراز کشت مادرش حمنه دخت ابی سفیان سوکند
خورد که از آفتاب بسایه نروم و از هرچه زندگانی مدد یابد تناول
نکنیم تا تو از دین محمد علیه الصلوة والسلام که اختیار کرده بیزار نشوی
سعد صورت حال را بعرض حضرت صلی الله علیه وسلم رسانید
درین آیه نازل شد که ووصّینا الانسان وامر کردیم آدمی را بوالدیه
بپدر و مادر او حسنا نیکوئی یعنی فعلی که محض خوبی باشد
وان جاهداک واکر کوشش نمایند والدین وجنگ وجدال
کنند با تو لتشرک بی تا شرک آری بمن و انباز کیری ما لیس
لک آنچیز را که نیست ترا به علم بالوهیت او دانستی تعبیر کرد از
نفی الوهیت است بنفی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند
بآنکه انباز کیری برای من چیز را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع
الوهیت ثابت نیست جزم را فلا تطعهما پس فرمان ایشان مبر
اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست الیّ بسوی

مجازات من است مرجعکم بازکشت شما از مومن و مشرک
و یار و عاق فانبئکم پس خبر کنم شما را وقت جزا دادن
بما کنتم تعملون بآنچه که هستید فرمانبرداری میکنید والذین
آمنوا وآنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وعملوا الصالحات وبکردند
کارهای شایسته بعد از فساد لندخلنهم هر آینه داخل کردانیم ایشانرا
فی الصالحین در زمره ستودکان یا در آریم در مدخل ایشان
که بهشت است ومن الناس وازمردمان من یقول کسی هست که
میکوید آمنا بالله کرویدیم بخدای مراد منافقانند یا قومی ضعیف
الایمان که میکفتند ایمان داریم فاذا اوذی پس چون
ایذا کرده شود فی الله در راه خدای سبب دین او یعنی کفره
او را عذاب کنند جعل کردانند یعنی در آرد و شمارد فتنة الناس
رنج و عذاب مردمان را کعذاب الله مانند عذابهای خدای یعنی ترک
ایمان کنند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر می باید کرد از
خوف عذاب خدای ولئن جاء واکر بیاید نصر من ربک یاری از نزد
پروردکار تو یعنی فتحی وغنیمتی لیقولن هر آینه کویند انا
کنا معکم بدرستیکه ما هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت
شریک سازید اولیس الله آیا نیست خدای باعلم داناتر از همه

وانایان بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ بآنچه در دلهای عالمیان است
از صفا و اخلاص و کدورت نفاق وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ و هر آیینه
میداند خدای تعالی الَّذِينَ آمَنُوا آنان را که گرویدند بدل
وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ و میداند منافقان را ایشان را در دنیا متمیز
خواهد ساخت بابتلا و امتحان در بلا چه محنت و بلیت جوهر مرد
شناخته شود چنانچه بآتش عیار زر و نقره معلوم گردد بشکل و
هیئت انسان از ره مرد زنهار توان بصبر و تحمل شناخت جوهر
مرد اگر پاک بود از بلا نخواهد جست و گر در اصل بود پاک صبر خواهد
کرد در لباب آورده ابو سفیان و امیه بن خلف عمر بن خطاب
و خباب را رضی الله عنهما که از دین محمد روی بتابند و طریقه
قدیم پدران فرو نگذارید و اگر در اقامت بر دین ما گناهی باشد
ما آنرا برداریم و شما را در زیر بار گناه نگذاریم حق سبحانه فرمود
قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گفتند آنانکه نگرویدند لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که
تصدیق کردند اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع
کیش پدران باشید وَلْنَحْمِلْ و باید که برداریم خَطَايَاكُمْ
گناهان شما را امر است در تأویل جزا یعنی اگر متابعت ما کنید خطایای
برداریم وَمَا هُمْ و حال آنکه نیستند کافران بِحَامِلِينَ بردارندگان

من خطایاهم

مِنْ خَطَايَاهُمْ از گناهان مومنان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی را إِنَّهُمْ
بدرستیکه ایشان لَكَاذِبُونَ دروغگویانند در سخن خود که میگویند
بار خطای مومنان برداریم و ایشان را بر حمل آن اندک و بسیار
قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که
بسبب ایشان گمراه شدند کما قال سبحانه وَلَيَحْمِلُنَّ و هر آینه خواهند
داشت در قیامت أَثْقَالَهُمْ بارهای گران گناهان خود را
وَأَثْقَالًا و بارهای گران دیگر مَعَ أَثْقَالِهِمْ با بارهای گران
خود یعنی وزر و وبال آنان را که گمراه ساخته اند اضافه
آثام و جرایم از ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه
گمراهان کم گردد وَلَيُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهند شد
تابعان و متبوعان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَمَّا كَانُوا
يَفْتَرُونَ از آنچه که هستند که بر می بافند از اباطیل و چیزی که سبب
اضلال خلق میشود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستیکه فرستادیم
نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ نوح را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنگ کرد
فِيهِمْ در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق
أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مگر پنجاه سال روایت اشهر
آن است که نوح علیه السلام چهل سال مبعوث شد و نهصد

پنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد بعد از طوفان شصت
سال بزیست و در احقاف از واهب رحمة الله علیه نقل
میکند که عمر نوح علیه السلام هزار و چهار صد سال بود صاحب
عین المعانی فرموده که ششصد و هفتاد سال مبعوث شد
و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه
سال بزیست ملک الموت علیه السلام بوقت قبض روح
از وی پرسید که ای دراز ترین معمران از جهت عمر دنیا را
چون یافتی گفت یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد
یکی در آیند و بدیگری بیرون روند که عمر تو عمر نوح و لقمان
باشد آخر بروی چنانچه فرمان باشد در بودن دنیا و برون
رفتن آن یک روز و هزار سال یکسان باشد ایراد قصه نوح
علیه السلام جهة تسلی سید انام است صلی الله علیه وسلم و
تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان
یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید
و همچنان دعوة میفرمود و کسی نمیگروید فَأَخَذَهُمُ
الطُّوفَانُ پس گرفت قوم او را طوفان عذاب وَهُمْ
ظَالِمُونَ و ایشان ستمکاران بودند بکفر فَأَنجَيْنَاهُ

پس نجات دادیم نوح را وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ و یاران
کشتی را یعنی هر که با وی بود از مومنان و هرچه در سفینه بود
از انواع جانوران یا واقعه قوم نوح را وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم
کشتی یا واقعه نوح را آيَةً دلالتی یا عبرتی لِّلْعَالَمِينَ برای
عالمیان تا بران استدلال کنند یا پند گیرند وَإِبْرَاهِيمَ و یاد کن
ابراهیم را إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ چون گفت مر گروه خود را از اهل
بابل اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را وَاتَّقُوهُ و بترسید از
عقاب او ذَٰلِكُمْ این عبادت و ترس خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است
مر شما را از دین و آیینی که دارید إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که
دانید خیر را از شر و نفع از ضر إِنَّمَا تَعْبُدُونَ جز این نیست که می
پرستید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتان را وَ
تَخْلُقُونَ و بر میبافند إِفْكًا دروغی را که آن را نام خدا میکنید
إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ بدرستیکه آنان را که پرستش میکنید مِن
دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَمْلِكُونَ نمی توانند و قدرت ندارند
که روزی دهند لَكُمْ شما را رِزْقًا روزی دادن فَا
بْتَغُوا پس بجویید عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ نزدیک خدای روزی را
که او تواناست بر ایصال آن بمرزوقان وَاعْبُدُوهُ

واورا پرستید هیچ کسی واشکروا له وشکر گوئید مراد
را که شکر قید نعمت عاجله وصید نعمت آجله است الیه
ترجعون بسوی او بازگردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم
صلوات الله وسلامه علیه آنکه تهدید میکند حق سبحانه بود
قریش را میفرماید وان تکذبوا واگر تکذیب کنید ای اهل مکه
پیغمبر مرا فقد کذب پس بدرستیکه تکذیب کردند رسل خود را
امم من قبلکم جماعتها پیش از شما چون قوم نوح وهود وصالح
علیهم السلام واز تکذیب ایشان مر پیغمبر را ضرری نرسید بلکه
مضرت آن بدیشان لاحق شده مستحق عقوبت دنیا وآخرت
شدند پس از تکذیب شما نیز حبیب مرا چه زیان وما
علی الرسول ونیست بر فرستاده الا البلاغ المبین مگر پیغام
رسانیدن آشکارا واو پیغام رسانیده وبه بیم وامید شمارا
دعوة کرده واز عقوبت آخرت بترسانید وشما بعث ونشر
منکر شدید اولم یروا کیف آیا نمی بینید حفص [illegible]
یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه یبدئ الله الخلق
آشکارا میکند خدای آفریدگان را واز نیست هست میکند
ثم یعیده پس باز ایشان را بعد از موت باز گرداند بحیات

ان ذلك

ان ذلك بدرستیکه ابدا واعاده علی الله یسیر بر خدا لعاده
آسان است قل بگوای محمد مر این منکران را که از
راه تفکر واستدلال سیروا بروید فی الارض در زمین
فانظروا کیف پس بنگرید که چگونه بدأ الخلق
بیافریده است خدای خلق را که اختلاف واشکال و
افعال واحوال ثم الله پس خدای ینشئ ظاهر کرداند
النشأة الآخرة آفریدن دیگر را محض سخن آن است که
چون بدیدید ودانستید که خالق همه در ابتدا او آمده است
جهت مکه لازم شود بر شما در اعادت وبضرورت دانید
که آنکه مبدا خلایق است میتواند که معید ایشان باشد
ان الله بدرستیکه خدای علی کل شیء بر همه چیزی از نیک و بد
بدو واعادت قدیر تواناست بجهت آنکه قدرت مر
صفت ذاتی اوست وذات همه ممکنات یکسان است
پس چون بر نشأت اولی قادر است هر آینه از نشأت
اخروی عاجز نخواهد بود یعذب عذاب میکند من
یشاء هر کرا خواهد عذاب ویرحم من یشاء وببخشاید
بر هر که خواهد بخشش او والیه تقلبون وبحکم او باز گردید

خواهید شد در روز جزا گفته اند عذاب کند بخذلان که عذابش
و ببخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذاب
او از روی عدل است و رحمتش از راه فضل هر کرا خواهد
با وی عدل کند و از بهشت براند و آنرا که خواهد با وی فضل
نماید و بلطف خویش بخواند: اگر رانی ز راه عدل رانی
و گر خوانی ز راه فضل خوانی: مرا با راندن و خواندن چه
کار است: اگر رانی و گر خوانی تو دانی در زاد المسیر آورده که
عذاب بر سنت خویست و رحمت بخوش خلقی و نزد
بعضی رحمت است بمیل دنیاست و ترک آن یا بحرص و
قناعت یا بمتابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه
خاطر و جمعیت دل امام قشیری قدس سره فرموده که عذاب
بآن است که بنده با او گذارد و رحمت بآنکه خود متولی کار او
شود: تا تو نباشی یار ما رونق نگیرد کار ما وَمَا أَنْتُمْ
و نیستید شما ای مردمان بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر پروردگار
خود را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر خواهید
از حکم او بیرون روید بزمین متواری شوید نتوانید وَلَا
فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم

عاجز کننده نیستید و گفته اند مراد آن است نه هر که در آسمان
هست قادر بود مر عاجز کردن خدای وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ و نیست
شمارا از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که نگاه دارد
وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری دهنده که بصدد دفع آن در آید وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای یعنی
بکتب او یا بدلایل وحدت وَلِقَائِهِ و بلقای او یعنی بسرای
آخرت أُولَٰئِكَ آن گروه يَئِسُوا نا امید شدند مِنْ رَحْمَتِي
از بخشایش من در دنیا نا امید خواهند شد در روز قیامت
و تعبیر بماضی جهته تحقق وقوع است وَأُولَٰئِكَ و آن گروه لَهُمْ
مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی دایم
بسبب کفر ایشان بعد ازین معترضات باز ذکر قصه ابراهیم علیه
السلام بیان میکند و میفرماید فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود جواب
قوم ابراهیم علیه السلام بعد از منع ایشان از بت پرستی
و بعد از کسر بتان إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان
با بعضی اقْتُلُوهُ بکشید او را أَوْ حَرِّقُوهُ یا بسوزید و اتفاق
نمودند بسوختن و او را در آتش انداختند فَأَنْجَاهُ اللَّهُ پس
برهانید او را خدای مِنَ النَّارِ از ضرر آتش و او را بسرد و سلامت

گردانید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین رهانیدن لَآيَاتٍ
هر آیینه نشانهای قدرت است از خمود آتش و ترک احراق و
رستن گل و ریحان ازان لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهیکه میگروند
چه ایشان بتفحص ازان و تامل دران نفع میگیرند وَقَالَ
و گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ جز این نیست که فرا
گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتان را بخدایی مَوَدَّةَ
بَيْنِكُمْ برای دوستی میان شما یعنی تا شما و بت پرستان
بیکدیگر بپیوندند و بر عبادت ایشان اجتماع نمایند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید دوستی باقیست
ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز قیامت يَكْفُرُ کافر شود و بیزاری
کند و منکر گردد بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ بعضی از شما که متبوعاند مر بعضی را
که تابعانند وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ و لعنت کنند برخی از شما یعنی پیروان
و ازاذل بَعْضًا مر برخی را که پیشروان اشرافند وَمَأْوَاكُمُ
النَّارُ و بازگشت شما دوزخ است وَمَا لَكُمْ و نیستند
برای شما دران روز مِنْ نَاصِرِينَ از یاران و مددکاران
که خلاص یابند بمدد ایشان از آتش و چون حضرت ابراهیم
علیه الصلوة و السلام بسلامت از آتش بیرون آمد فَآمَنَ

پس بگروید و تصدیق کرد لَهُ لُوطٌ مر او را لوط علیه السلام
که خواهرزاده او و بقولی برادرزاده او بود وَقَالَ و گفت
ابراهیم مر ساره را که دختر عم او بود و بوی ایمان آورده بود إِنِّي
مُهَاجِرٌ بدرستیکه هجرت کننده ام ازین قوم إِلَىٰ رَبِّي
بانجا که امر پروردگار است إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ بدرستیکه او غالب است مرا
مغلوب دشمنان نسازد الْحَكِيمُ داناست بحکمت کار من پردازد
پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوهی که سواد کوفه است
بحران رفتند و ازانجا بولایت شام درآمده ابراهیم بفلسطین
نزول فرموده و لوط بمؤتفکه رفت صاحب کشاف آورده
که ابراهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال
خدای تعالی اسمعیل را بوی داد از هاجر که کنیزک ساره خاتون
بود و چون سن مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصد و دوازده
یا صد و بیست رسید حق سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید چنانچه
فرمود وَوَهَبْنَا لَهُ و ما بخشیدیم مر او را در سن پیری إِسْحَاقَ
فرزندی اسحاق وَيَعْقُوبَ و نبیره او یعقوب وَجَعَلْنَا و نهادیم
فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت یعنی در بنی اسرائیل و بنی
اسمعیل وَالْكِتَابَ و کتابها یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان

وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ و دادیم اورا مزد هجرت فِي الدُّنْيَا و در این سرای
بآنکه فرزند دادیم اورا در کبر سن از عجوزه عقیم یا ذریة طیبه ارزانی
داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا اورا مقبول
خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی
درست میکنند یا حکم کردیم بصلوة بروی تا آخر دهر ماوردی
گوید مزد در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانکه در حال
حیات و مهمانخانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز همت
و خاص و عام از مایده وی فایده بهرمند وَإِنَّهُ و بدرستیکه او فِي
الْآخِرَةِ درین سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و پسندیدگانست
وَلُوطًا و یاد کن لوط را علیه السلام إِذْ قَالَ چون گفت
لِقَوْمِهِ مر گروه خود را از اهل مؤتفکات أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ
الْفَاحِشَةَ می آیید بران کار زشت و حفص انکم میخواند یعنی
بدرستیکه شما بفاحشه می آیید یعنی میکنید کاری که بغایت
زشت است و بقباحت آن مَا سَبَقَكُمْ پیشی نگرفت بر شما
بِهَا بآن فاحشه مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان
جهت طبایع سلیم ازین عمل متنفر است و نفوس پاکیزه این
کار را کاره أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آیا شما می آیید بمردان بطریق مباشرت

وتقطعون

وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ و میبرید راه را بر گذریان یعنی مالهای
ایشان میگیرید و ایشان را میکشید یا غریبان را بدین
عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردمان آمد و شد در باقی کرده اند
و راه بند شده وَتَأْتُونَ و می آیید فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ
در مجلسهای خود بفعلهای زشت یعنی کارها میکنید که نزد عاقلان
و عارفان نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح فحش و
صفیر زدن و سنگریزه بانگشت بر یکدیگر افکندن و مهرها
از کمان گروهه بر رهگذریان انداختن (گلوله انداختن) و شرب خمر و ضرب
اوتار و مزامیر و سخریه با مسافران و امثال آن فَمَا كَانَ
پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم او مر سخن وی را إِلَّا أَنْ قَالُوا
مگر آنکه گفتند ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ بیار عذاب خدا را بر ما إِنْ كُنْتَ
اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان در آنکه این فعلها
قبیحست و سبب آن عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی ترک این
عملها نخواهیم کرد تو اگر راست میگوئی که خدای هست و
تو پیغمبر اوئی پس بگو تا عذاب فرستد بما چون لوط علیه السلام
از ایشان ناامید شد قَالَ گفت از روی مناجات
رَبِّ انْصُرْنِي خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ

مجلسهای خود

ع

بر گروه تباهکاران وَلَمَّا جَاءَتْ و آنهنگام که آمدند رُسُلُنَا
فرستادگان ما یعنی ملایکه إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ بسوی ابراهیم به بشارت
فرزندی قَالُوا گفتند إِنَّا مُهْلِكُوا بدرستیکه ما هلاک کنندگان
أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ اهل این ده سدوم را که تکذیب برادرزادهٔ
تو میکنند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستیکه اهل آن دیه كَانُوا ظَالِمِينَ
هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قَالَ گفت ابراهیم
علیه السلام إِنَّ فِيهَا لُوطًا بدرستیکه درآن دیه لوط است
و او از ظالمان نیست قَالُوا گفتند ملایکه نَحْنُ أَعْلَمُ
ما داناتریم بِمَنْ فِيهَا بهر کسکه درو است از مومن و کافر و ما از
حال لوط علیه السلام غافل نیستیم لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آینه او را
رهائی خواهیم داد وَأَهْلَهُ و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او
كَانَتْ باشد مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب یا
در دیه یعنی خواهیم گفت با لوط علیه السلام از میان قوم بیرون
رود با اهل خود و همه کسان وی بیرون روند مگر زن او که میان
قوم بماند و با ایشان هلاک شود وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ و آنهنگام که آمدند
رُسُلُنَا لُوطًا فرستادگان ما بسوی لوط علیه السلام سِيءَ
بِهِمْ اندوهناک شد بایشان وَضَاقَ بِهِمْ و تنگ شد بسبب ایشان

ذَرْعًا از جهت دل یعنی دل تنگ گشت مبادا که از قوم او را
بدیشان از جهت آنکه متعرض غربا میشدند آسیبی رسد فرشتگان
اثر ملال بر جبین مبین مبارک لوط علیه السلام مشاهده کرده
او را تسلی دادند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس وَلَا تَحْزَنْ
و اندوهناک مدار إِنَّا مُنَجُّوكَ بدرستیکه رها کننده ایم ترا وَ
أَهْلَكَ و کسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن تو که او مِنَ
الْغَابِرِينَ باشد از باقی ماندگان و هلاک شدگان إِنَّا مُنْزِلُونَ
و بدرستیکه ما فرستاده شدگانیم عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل دیه
رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی سنگ باران بِمَا كَانُوا
بسبب آنکه بودند که پیوسته يَفْسُقُونَ فسق میکردند پس بحکم خدا
لوط علیه السلام با اهالی خود خلاص یافت و کفار موتفکه هلاک شدند
و شهر خراب شده ایشان عبرت عالمیان گشت چنانچه میفرماید وَلَقَدْ
تَرَكْنَا و بدرستیکه ما بگذاشتیم مِنْهَا از آن قریه آيَةً
بَيِّنَةً نشانه روشن لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهیکه تعقل
کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشان است
یا حجارت سجیل که در آن زمین می توان یافت یا آبهای
سیاه که هنوز هست وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین

اخاهم برادر ایشان در نسب شعیبا شعیب را فقال
پس گفت یقوم اعبدوا الله ای گروه من پرستید خدای را وارجوا
الیوم الاخر وامید دارید ثواب روز پسین یعنی عملی کنید
که بدان امید ثواب توان داشت یا ترسید از شدت
روز قیامت ولا تعثوا و غایت تباهی مجویید فی الارض در زمین
مدین بنقص کیل و وزن مفسدین درحالیکه قاصد
فساد باشید فکذبوه پس بدروغ داشتند شعیب را علیه السلام
و از فساد ممتنع نشدند فاخذتهم الرجفة پس گرفت ایشان را
زلزله سخت یا صیحه جبریل را علیه السلام که دلهای آن در
تزلزل افتاد فاصبحوا پس بامداد کردند فی دارهم در سراهای
های خود جاثمین بزانو درآمدگان و مردگان وعادا وثمودا
و یاد کن قوم عاد و ثمود را و هلاکت ایشان وقد
تبین لکم و بدرستیکه روشن شده است هلاک ایشان را
مر شما من مساکنهم از منزلهای ایشان حجاز و یمن که بر آن
میگذرند و آثار عذاب معاینه می بینند وزین و بیاراست
لهم الشیطن برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم
کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب فصدهم پس بازداشت

ایشان را

ایشان را عن السبیل از راه راست که انبیا ایشان را بدان
میخواندند وکانوا مستبصرین و بودند بینایان را یعنی متمکن
بودند از نظر و فکر و ملاحظه ببصیرت اما بدان اشتغال
نکردند یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران
را نامعقول میپنداشتند وقارون و یاد کن قارون را وفرعون
وهامان و فرعون و هامان را ولقد جاءهم و بدرستیکه آمد
بدیشان موسی علیه السلام بالبینت بحجتهای روشن و
معجزهای هویدا فاستکبروا پس سرکشی کردند فی الارض در
زمین مصر و تعظیم ورزیدند وما کانوا و نبودند سابقین
پیشی گیرندگان بر حکم خدای تعالی بلکه حکم در ایشان رسید
فکلا پس همه انبیا را که یاد کرده شدند اخذنا گرفتیم
و عقوبت کردیم بذنبه بگناه ایشان فمنهم پس بعضی
از ایشان من ارسلنا کسی بود که فرستادیم علیه حاصبا
برو بادی سخت که در آن سنگ ریزه بودند یعنی قوم لوط
ومنهم و بعضی از ایشان من اخذته الصیحة کسی بود
که بگرفت او را عذاب صیحه چون قوم ثمود و اصحاب مدین و
منهم و از ایشان من خسفنا کسی بود که فرو بردیم به الارض

اورا بزمین چون قارون وَمِنْهُمْ وازایشان مَنْ اَغْرَقْنَا
کسی بود غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعونیان
وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ و نبود خدای که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم
ایشانرا عقوبت کند وَلٰکِنْ کَانُوْا ولیکن بودند ایشان بجهل
یا عناد اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ بر نفسها بخود ستم میکردند و خود را بکفر
و معصیت هدف تیر عذاب میساختند ای که علم شرع را ردکنی
راه باطل میروی بد میکنی چون تو کردی بد بری یابی جزا این
بدیها جمله با خود میکنی مَثَلُ الَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا مثل آنانکه فرا گرفتند مِنْ
دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَوْلِیَآءَ دوستان یعنی خدایان کَمَثَلِ
الْعَنْکَبُوْتِ مانند عنکبوت است که برای خود اتَّخَذَتْ بَیْتًا فرا گیرد
خانه را وَاِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوْتِ و بدرستیکه سست ترین خانها لَبَیْتُ
الْعَنْکَبُوْتِ خانهٔ عنکبوتست که نه سقف دارد و نه دیوار و نه کنار
دارد و نه سرما لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ اگر باشند کافران که بدانند جهل را
هر آینه بدانند که این مثلیست از برای دین ایشان یعنی خانهٔ
عنکبوت است وبی اعتبار است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان
نیز خوار و بی مقدار است دارای هیچ نکشاید صاحب بحر الحقایق
فرموده که عنکبوت هر چند خود می تند زلّه ای برای نفس خود میسازد

بیکرد

وقیدی بر دست و پای خود می نهد پس خانهٔ او محبس اوست
آنها نیز که بدون خدای اولیا گیرند یعنی پرستش هوای محبت
دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال دور و زرد
وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه
نیران و درکه بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی
هوای نفس را در بی اعتباری تبار عنکبوت تشبیه کرده اند کا
قیل از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است رشتهٔ دام
هوا چون تار بیت عنکبوت اِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ بدرستیکه خدای
میداند مَا یَدْعُوْنَ آنچه میخوانند یعنی میپرستند مِنْ دُوْنِهٖ
بجز وی مِنْ شَیْءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کواکب
وَهُوَ الْعَزِیْزُ و او غالب است و ملک خود شریک نیارد الْحَکِیْمُ محکم کار است
بحکمت عقوبت مشرکان را تاخیر میکند وَتِلْکَ الْاَمْثَالُ و این مثلها
نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ می آریم و بیان میکنیم برای مردمان وَمَا یَعْقِلُهَا
و در نمی یابند ثمره و فایده آن را اِلَّا الْعٰلِمُوْنَ مگر دانایان که تدبر
میکنند در حقایق چیزها خَلَقَ اللّٰهُ بیافرید خدای تعالی السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ آسمانها و زمین بِالْحَقِّ برای اظهار حق نه برای باطل

الجزء الحادي والعشرون

وبازي إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین آفریدن لَآيَةً نشانه
هست روشن یا در ضرب مثل عبرتیست لِّلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان
را اُتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ بخوان آنچه وحي کرده میشود بتو مِنَ الْكِتَابِ
از قرآن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وبپای دار بدر نماز را إِنَّ الصَّلَاةَ
وبدرستیکه نماز تَنْهَىٰ باز میدارد عَنِ الْفَحْشَاءِ از کار
که نزد عقل زشت بود وَالْمُنكَرِ واز عملیکه بحکم شرع منهي باشد
یعني بسبب بار ایستادن مي باشد از معاصي چه مداومت برو موجب
دوام ذکر وموجب کمال پیدا کننده خشیت است و بخاصیت بنده را
از گناه باز میدارد آورده اند که جواني انصاري ملازمت جماعت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد و هیچ نوعي از فواحش
نبوده که مرتکب آن نمي شد چون حکایت حال موقف عرض
رسانیده اند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ان الصلوة
تنها زود باشد که نماز او را از ان باز میدارد اندک زماني
را توفیق توبه یافت واز زهاد صحابه شد ودر وسیط باسناد
خود از انس مالک رضي الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که باز ندارد نماز او او را از فحشا
ومنکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت عزت إِلَّا دوري صاحب

تاویلات

تاویلات آورده که هر یکي را از نفس تن ودل وسر وروح
وخفي را نمازیست باز دارنده نماز تن ناهیست از معاصي و
ملاهي وصلوة نفس مانع است از رذایل وعلایق واخلاق رذیله
ودهیات مظلمه ونماز دل باز دارد ظهور فضول و وفور غفلت را (دو توک)
وصلوة سر منع نماید از التفات بماسوای حضرت را وصلوة
روح نهي میکند از استقرار بملاحظه اغیار وصلوة خفي بکند ازهم
سالک را از شهود انانیه وظهور نانیه یعني برو ظاهر کردد که از روی
حقیقت خبر یکي نیست این لم نقد عالم مفروش وَلَذِكْرُ اللَّهِ وهر آینه ذکر (پین بعالمش)
خدای تعالی أَكْبَرُ بزرگتر است از همه چیز زیرا که ذکر او طاعت است
وغیر ذکر او طاعت نیست یا بزرگتر ازانکه کسي قدرت اوبت نا سد
یا بزرگتر ازان است که ذکر دیگري با او معارضه کند وبقول بعضي
که گویند مراد از ذکر نماز است معني این باشد که نماز بزرگتر است
از سایر طاعات یا ازین بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت (با آزان)
فحشا ومنکر باقي بگذارد ومحققان گفته اند که ذکر خدای بزرگتر است
از ذکر بنده خدای را چه ذکر بنده آمیخته است با غراض وذکر خدا
صافست از کدورت علل واغراض یا ذکر بنده قابلیت فنا دارد (حالیت)
نشتا بد وذکر خدا باقیست زوال بدو راه نیابد ذو النون مصري قدس سره

فرمود که ذکر او بزرگتر از آن جهت که تو او را یاد نکنی مگر مقدار آنکه
او ترا یاد کند سلمی قدس سره فرمود که ذکر او در ازل شما بهتر است
از ذکر شما در وقت و درین وقت او را در نفحات از شیخ ابو سعید ابو الخیر
قدس سره نقل میکند که ذکر خداوند تعالی بزرگتر است نه چنانکه
تو او را یاد کنی او ترا یاد کند آنکه تو یاد کنی خدایرا در خور خود او یاد
کند ترا ولی در خور خویش والله یعلم و خدای داناست ما تصنعون
آنچه میکنید از نماز و غیر آن ذاخور آن و جزای شما مناسب عمل خواهم
داد و در روز قیامت ولا تجادلوا و پیکار مکنید و جدال منمائید
اهل الکتاب با اهل کتاب یعنی با کسانیکه در عهد شما اند با جزیه
قبول کردند الا بالتی هی احسن مگر بخصلتیکه آن نیکوتر است
یعنی خشونت ایشان را بخوشدلی مقابله کنید و غضب ایشان
بحلم الا الذین ظلموا منهم مگر آنانکه ستم کردند از ایشان
یعنی عهد شکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند ظالمان از اهل
کتاب آنهااند که اثبات ولد میکنند مر خدایرا سبحانه وقولوا
و بگوئید با ایشان که بصدق تمام آمنا ایمان آورده ایم
بالذی انزل بآنچیزیکه فرستاده شده الینا بسوی ما
یعنی قرآن وانزل الیکم و بآنچه فرستادند بشما یعنی توریت

مگر از انکی بعد او

ذکر او بزرگتر است از ذکر تو بسبب او بود که تا کی بود

وزبور

وزبور و انجیل والهنا و خدای ما والهکم و خدای شما واحد
یکیست ونحن له و ما مر او را مسلمون گردن نهادگانیم
و مخلصان و موحدانیم و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان
کذلک همچنانکه فرستادیم بر انبیا کتب خود را انزلنا
فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآن را کتابی موافق
با کتب سابقه در اصول دین فالذین پس آنانکه آتیناهم
هم الکتاب دادیم ایشانرا علم کتاب متقدمه چون ابن سلام و
اصحاب او رضی الله عنهم یؤمنون میگروند بقرآن یا مراد
آنهااند که پیش از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و
قرآن گرویده بودند چون قیس بن ساعده و بحیرا و سطورا و
ورقه و اضراب ایشان ومن هؤلاء و ازین گروه عرب من
یؤمن به کسی هست که میگرود بقرآن و یا بمحمد وما یجحد بآیاتنا
و منکر نشوند بآیتهای کتاب ما الا الکافرون مگر ناگرویدگان
از یهود چون کعب بن الاشرف و معاندان عرب چون
ابو جهل و مانند وی وما کنت و نبودی تو من قبله که بخوانی
پیش از قرآن من کتاب هیچ کتابی از کتب منزله ولا تخطه
و نمی نویسی کتابی را بیمینک بدست راست خود تاکید است

۲ اصول صح

آنانند

و امثال

تتلوا

در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده مطلق خط ننوشته
که اگر چنانچه خواننده و نویسنده می بودی إِذًا لَّارْتَابَ
الْمُبْطِلُونَ آنهنگام در شک افتادندی تباهکاران و کج روان
یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون میخواند و می نویسد
پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده و بر ما میخواند
یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب خود خوانده ایم که
پیغمبر آخر زمان امّی باشد و این کس قاری و کاتب است و
در تیسیر آورده که خط و قرات فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را
و عدم آن فضل معجزهٔ آن حضرت بوده و چون معجزهٔ دیگر ظاهر
شد و در امّیه او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر نیز این
فضیلت بوی ارزانی داشته تا معجزهٔ دیگر باشد و ابن ابی
شیبه در مصنف خویش از طریق عون بن عبد الله نقل میکند
که مامات رسول الله علیه وسلم حتی کتب و قرأ و این صورت
منافی قرآن نیست زیرا که در آیت نفی کتابت را مقرر ساخته
بزمانی قبل از نزول قرآن نی و مذهب آنانکه ویرا امّی دانند
از اول عمر تا آخر بصواب اقربست ❁ بقلم گر نرسید انگشتش ❁ بود
لوح قلم اندر مشتش ❁ از سواد خطا گر دیده نیست ❁ بکمالش

[illegible]

نرسد

نرسد هیچ شکست ❁ بود او نور خط تیره ظلم ❁ نشود نور و
ظلم جمع بهم بَلْ هُوَ بلکه قرآن آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ آیتهای روشن است
فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سینهٔ آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شدند علم را
یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابهٔ کرام که آنرا یاد میگیرند تا هیچ
کس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصهٔ
امته مرحوم است چه کتب متقدمه را از اوراق میخوانده اند قولی
آن است که هو راجع است بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی
محمد کارهای او و علم با آنکه او امّی است آیتهای روشن است
مر آنان را که دانا اند بکتب الهی و واقف و بصفات و سمات حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند
مر آیتهای ما را که محمد است و قرآن إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر ظالمان
در ظلم که مکابره میکنند با وجود وضوح دلایل اعجاز وَقَالُوا
و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نشود عَلَيْهِ بر محمد آیات
نشانه مِنْ رَبِّهِ از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناقهٔ صالح
و عصای موسی و مایدهٔ عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست که آیتها و معجزها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست
که هر گاه خواهد و بر هر که خواهد فرود فرستد و اظهار آن بقبضهٔ اقتدار

واختیار من نیست وَاِنَّمَا اَنَا وجز این نیست که من نَذِیْرٌ
مُّبِیْنٌ بیم کننده آشکارا یعنی تخویف میکنم بلغتی که شما را در یابند
اَوَلَمْ یَکْفِهِمْ یا بسنده نیست ایشان را حجتی هویدا ومعجزهای
واضح اَنَّا اَنْزَلْنَا بدرستیکه ما فرستادیم عَلَیْکَ الْکِتٰبَ بر تو قرآنرا
وپیوسته یُتْلٰی عَلَیْهِمْ خوانده میشود برایشان بزبان ایشان
وایشان افصح مردم‌اند واسرار بلاغت واطوار فصاحت برایشان
مخفی نیست وتو تحدی کرده کوتاه ترین سوره در برابر قرآن از
ایشان طلبیده وایشان شکر میکنند ومال وجان درمی بازند
وبمعارضه آن نمی پردازند معجزهٔ روشن تر ازین کجا باشد
وگفته‌اند جمعی با آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند وبعضی از
سخنان یهود نوشته با خود آورده اند مدعا آنکه میخواهیم که بحکم خود را
بآن افزون سازیم حضرت فرموده که همین گمراهی بس قومی را
که از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بحرفیکه غیر نبی
ایشان آورده واین آیه نازل شد که کفایت نیست ایشانرا قرآن
که برایشان میخوانند اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه درین کتاب لَرَحْمَةً
هر آینه بخششی است ونعمتی بزرگ هر کسی را که متابعت او کنند وَذِکْرٰی
وپندی ونصیحتی است لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ مر گروهیکه تصدیق کنند قُلْ

کفی بالله

کَفٰی بِاللّٰهِ بکو بسنده است خدا بَیْنِیْ وَبَیْنَکُمْ میان من و
میان شما شَهِیْدًا گواه بر سخن من چه مرا تصدیق نمیکنید بمعجزات
یَعْلَمُ میداند مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانها وزمین هاست پس حال
من وشما برو مخفی نخواهد بود وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وآنانکه گرویدند
بِالْبَاطِلِ بناحق چون یهود ونصرانیه یا ایمان آورده اند بمعبودان
باطل وَکَفَرُوْا بِاللّٰهِ وکافر شدند بخدای بحق اُولٰٓئِکَ آن گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ
ایشانند زیان کاران که بدل کردند کفر را با ایمان وَیَسْتَعْجِلُوْنَکَ
وشتاب میکنند کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر
بن حارث وامثال او وَلَوْلَا اَجَلٌ مُّسَمًّی واگر نه مدتی بودی نامبرده
ومعین برای عذاب هر قومی لَجَآءَهُمُ الْعَذَابُ هر آینه بیامدی
بمستعجلان عذاب موعود وَلَیَاْتِیَنَّهُمْ وبیشک خواهند آمد
آن عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگهان در دنیا یا بوقت مرگ یا در
آخرت وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ وایشان ندانند آمدن آن را یَسْتَعْجِلُوْنَکَ
بِالْعَذَابِ طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب وَاِنَّ جَهَنَّمَ
وحال آنکه دوزخ لَمُحِیْطَةٌ بِالْکٰفِرِیْنَ فرو گرفته است واحاطه
کرده بنا گرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر ومعاصی محیط است
بدیشان یا محیط بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان

يوم يغشاهم العذاب روزيكه در ايد بديشان عذاب
من فوقهم از زبر سرهاي ايشان ومن تحت ارجلهم
و از زير پايهاي ايشان ويقول وكويد خداي يا فرشته
يا مردي مرد وزخيان را ذوقوا بچشيد ما كنتم تعملون
جزاي آنچه بوديد كه ميكرديد در دنيا دار عمل بود جو عقبى دار جزا است
هرچه اينجا كاشته اند انجا ميدروند تو تخمي ميفشان كه چون بروي
بمحصول خود شاد و خرم شوي آورده اند كه جمعي از مومنان كه در
مكه اقامت كرده از جهت قلت زاد و كمي استعداد يا بسبب محبت
اوطان يا صحبت اخوان هجرت نميكردند تر س هراس پرستش
خداي مينمودند حق سبحانه اين آيه فرستاد يعبادي اي
بندكان من الذين امنوا آنانكه كرويدند از اهل شرك بكسوو
وصحبت مومنان طلبيد واكر در بلدي آشكارا عبادت نميتوانيد
كرد ان ارضي بدرستيكه زمين من واسعة كشاده است
هجرت كنيد از موضع خوف بمنزل امن فاياي پس مرا فاعبدون
پرستش نمايند خالصا و ازينجا كفته اند سفر كن چو جائيت
ناخوش بود كه نبن جاي رفتن بران تنگ نيست وكر تنگ كردد
ترا جايكاه خدائي جهان جهان تنگ نيست وكر از دوستي اهل

به تنگى

ولد

ولد بازبسته بلد شد بايد روزي مفارقت ضروري خواهد بود
كل نفس هر نفسي ذائقة الموت چشنده مرگست و مرگ از
همه جا و از همه كس خواهند بريد ثم الينا پس بسوي ما ترجعون
باز كردانيده خواهيد شد و حفص بخطاب ميخواند يعني شما باز كردانيده
خواهيد شد بجزا اينجا پس بدار الشرك اقامت نبايد كرد و روي بكعبه
امان يعني آستان حضرت پيغمبر آخر زمان صلى الله عليه وسلم
بايد آورد والذين امنوا وآنانكه كرويدند بخداي و پيغمبر او وعملوا
الصلحت وبكردند كردارهاي نيكو يعني اداي فرايض نمودند
لنبوئنهم هر آينه فرود آريم ايشان را من الجنة از بهشت
غرفا بمنزلهاي بلند وغرفهاي ارجمند تجري ميرود من تحتها
الانهر از زير آن غرفها جويها خلدين درحاليكه جاودان
باشند فيها دران غرفها يا در بهشت نعم اجر العملين
نيكو مزديست مرعمل كنندكان خير را بهشت الذين صبروا
آنانكه شكيبائي ورزيدند بر آزار مشركان و هجرت با وطان
وعلى ربهم وبر پروردكار خود نه غير او يتوكلون توكل ميكنند
وكار خود بدو مي سپارند مومنان مكه اين آيتها شنيدند عزيمت
بمدينه نمودند و جمعي ديكر دست داد كه ببلده كه ما در ان اسباب

معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیة آمد وَكَأَيِّنْ مِنْ
دَابَّةٍ و بسا از جنبندگان که بهیچ وجه لَا تَحْمِلُ برنمیدارد
رِزْقَهَا روزي خود را یعني طاقت و قوت برداشتن ندارند
یا ذخیره نمیکنند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمي است
و موش و مور گفته اند عقعق ذخیره نهند و فراموش کند در
کشاف از بعضي سلف نقل میکند که بلبل را دیدم که خوردني
در زیر بالهاي خود پنهان میکرد القصه جانوران بسیارند
از دواب از وحوش و طیور و سباع و هوام و حیوانات آبي
که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند اللَّهُ يَرْزُقُهَا خداي روزي دهد
ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد
غربت اندیشه میکنید هست ز فیض کرم ذو الجلال مشرب ارزاق
بر آب زلال شاد و کدا از وي روزي میخورند مور و ملخ قسمت از و
میبرند وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنواست مر قول شما را که روزي از کجا
خوریم الْعَلِيمُ دانا با آنکه شما را روزي از کجا میدهد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
و اگر بپرسي مر اهل مکه را مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین
را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر گردانید آفتاب و ماهتاب لَيَقُولُنَّ اللَّهُ
هرآینه میگویند خداي چه این مسئله در عقول قرار گرفته که واجب است

نیز کند

و بهایم

تحصیل طلب

انتهاي

انتهاي ممکنات بیکي که واجب الوجود باشد و چون ایشان
میدانند که خالق ارض و سماوات اوست فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ پس از کجا بر
گردانیده میشوند از راه توحید یعني چرا روي از راه حق بر
مي تابند و بسلوک سبیل باطل میشتابند اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ
خداي میگستراند و فراخ میکند روزي را لِمَنْ يَشَاءُ براي هرکه
میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَقْدِرُ لَهُ و تنگ میسازد
مر آنان را که میخواهد ضمیر عاید است بغیر مذکور چه تقسیم دال است
بران و گفته اند موسع له و مضیق علیه یکي است یعني هر بنده
که خواهد گاهي فراخ گرداند و گاهي تنگ سازد إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه
خداي بِكُلِّ شَيْءٍ بهر چیزي از قبض و بسط عَلِيمٌ داناست
و مصلحت بندگان بر وي مخفي نیست وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر
بپرسي از مشرکان عرب که مَنْ نَزَّلَ که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان از ابر مَاءً آبي فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد و
تازه ساخت بآن آب زمین مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا از پس
مردگي و افسردگي آن لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هرآینه میگویند خداي یعني
معترفند باآنکه موجد ممکنات اوست و با وجود این بعضي مخلوقات
او را در عبادت او را شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو شکر و

مفتق

از این

سپاس مر خدای را که در این ضلالت مرا و متابعان مرا
نگاه داشته بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون در نمی‌یابند
و سخن متناقض میگویند اقرار دارند بخالقیت او و مخلوق او را
شریک او میدانند وما هذه الحیوة الدنیا و نیست این زندگانی دنیا
الا لهو مگر مشغولی و بیکاری ولعب و بازی یعنی در سرعت
انقضا و زوال ببازی کودکان میماند که یکجا جمع آیند
و ساعتی بدان مبتهج گردند و اندک زمانی ملول و مانده گشته
متفرق شوند و چه زیبا گفته اند بازیچه ایست طفل
فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدان مبتلا شده‌اند
وان الدار الآخرة و بدرستیکه سرای دیگر لهی الحیوان او ست،
همرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاودان دران
خواهد بود لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند اختیار
نکنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی فاذا رکبوا
پس چون بنشینند کافران فی الفلک در کشتی و بسبب
موج در گرداب اضطراب افتند دعوا الله بخوانند خدای را
مخلصین در حالیکه خالص کنندگان باشند له الدین
برای خدای دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت

آنها

آنها که مخلص باشند چه یاد ~~نکنند مگر خدای را~~ چه یاد نکنند مگر
خدای را و در کشف آن شدت پناه بوی برند و پس
فلما نجاهم پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را
از بحر و بیرون آرد بسلامت الی البر بسوی دشت
اذا هم ناگاه که ایشان یشرکون شرک آرندگان یعنی
باز گردند بعادت خویش لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم
بآنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات ولیتمتعوا
و تا برخوردار شوند باجماع بر عبادت اصنام یا برخورند زندگانی
این جهان فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت
کار خود را بوقت عقوبت اولم یروا آیا ندیدند اهل مکه و
ندانستند انا جعلنا آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را
حرما آمنا حرمی با امنی یعنی اهل آن ایمن اند از
قتل و غارت ویتخطف الناس و حال آنکه ربوده میشوند مردمان
من حولهم از گرداگرد بلده ایشان یعنی مردمان را
میکشند و اسیر میکنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان
نمیگردد افبالباطل آیا بباطل که بتان اند یا شیاطین
یؤمنون میگروند وبنعمة الله و بنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی

ظاهر که تمکنت در حرم و ایمنی از خوف یَكْفُرُونَ کافر میشوند
و دلیل کفران نعمت ایشان شرکست وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست
ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد و بسازد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا
بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریک هست أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ
یا تکذیب کند قرآن را یا رسول الله لَمَّا جَاءَهُ آن هنگام که
بیاید بوی أَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ
مَثْوًى جایگاه اقامت لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان وَالَّذِينَ
جَاهَدُوا و آنانکه کوشش نمایند فِينَا در کار ما و اقامت دین
لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آینه راه نمایم ایشان را سُبُلَنَا براههای خود
إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ با نیکوکاران است یعنی
با مجاهدان بنصرت و اعانت یا در مجاهده کرد بطریق اطلاق تا متناول
باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین
و با نفس و هوا بنمایم ایشان را راه وصول بدو الشیخ لقا سهل تستری قدس الله
سره فرموده که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنمایم ورا سبیل جنت
امام قشیری رحمة الله علیه گفته اند آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجا
هدات آرایش دهیم باطن ایشان بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی
روح الله روحه فرموده که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی

خود و دز بحیر آورده که هر که کوشش نماید در طلب ما بنمایم او را
راه دریافت ما الا من طلبني وجدني و هر که ما را جوید ما را بیابد در بعضی
بعضی از کلمات زبور آورده اند انا المعبود فاطلبني تجدني انا
المقصود فاطلبني تجدني اگر در جست و جوی من شتابی مراد
خود بزودی بازیابی عزیزی دیگر فرموده نه جنت خواهم و
نی حور و نی انهار میخواهم بتوار زانی ای اله همه من یار میخواهم

سورة الروم مکیة ستون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الم

ابو الجوار رحمة الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که
حروف مقطعه اثنیه ربانی اند هر حرفی اشارت است بصفتی که
حق ابدان ثنا گوید چنانچه الف ازین کلمات کنایتست از آلاء و نعمت
و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند الف اشارتست بالله
و لام بنام جبرئیل و میم اسم محمد صلی الله علیه و سلم یعنی الله بواسطه
جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلواة الله و سلامه غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب
شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ
در نزدیکترین زمین که عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اردن
و فلسطین بود یا بکسری با میان روز غایت و بصری الخبان بود که خسرو و
پرویز شهریار و فرخان که دو امیر وی بودند با لشکری گران فرستاده

از اوّن

با لشکر با میان از رغایت و بصری ... شار

مختص طلب

تا بعضی از ولایات روم بگرفتند و مردم روم منهزم شدند
و در سال نهم بقول اصح از مبعث پیغمبر این خبر بمکه رسیده
کافران شادمان شدند از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما
و ترسایان اهل کتابید و ما فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس
بروم تفاول میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیه فرستاد تفاول
و بیان کرد که وَهُمْ و رومیان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان
سَيَغْلِبُونَ زود باشند که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندک سالها
که میان سه و نه باشند صدیق رضی الله عنه گفت مشرکان را بعد
ازین آیه که چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس
غالب خواهند شد و در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است
که ما بتو گرو می بندیم پس بر ده شتر جوان مدت سه سال گرو بستند بعض طلب
و صدیق رضی الله عنه صورت حال بعرض حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلاثه و تسع است برو
در گرو و در مدت بیفزای ابوبکر رضی الله عنه باز گشت و تا نه سال بر صد شتر
هر آینه یکدیگر گرو بستن مراهنه کردند از یکدیگر ضمان بستند و در روز
بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان
رسید گویند این خبر روز حدیبیه محقق گشت و صدیق رضی الله عنه صد

شتر

شتر از ابی بقول اول از ضمان وی بقول ثانی بستد چه ابی در
حرب احد کشته شده بود و حضرت فرمود صدقه ده تا از ضمان
بستند القصه این آیه اخبار است از امور کاینه در مستقبل و آن
از جمله اقسام اعجاز قرآن است لِلَّهِ الْأَمْرُ مر خدای راست حکم و
فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس بروم وَمِنْ بَعْدُ و پس از
غالب شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است
و همه کار در قبضه اقتدار اوست در کشف الاسرار آورده که قبل
ازلست و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ازلی و
ابدی اوست وَيَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند
يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شادمان خواهند شد مومنان بِنَصْرِ اللَّهِ
بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه در
صورت انقلاب تفاول است و ظهور صدق اخبار مومنان و بردن تفاول است
گرو و ازدیاد یقین ضحاک گفته اند فرح آنست که بعضی اعدای دین
بر بعضی غالب گشتند و جمعی را نابود کردند و آنچنان بود که چون شهربار و بعضی
و فرخی بر بعضی بلاد روم غلبه کردند پرویز بتغازی ارباب غرض بر هر دو متولی گشتند
برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند و هر دو بر
صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرض داشت کردند و دین

ترسایان اختیار کردند

ترسایی اختیار نموده سپهدار لشکر روم شدند و فارسیان را
مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان را بگرفتند یَنْصُرُ یاری میدهد خدا
مَنْ یَشَآءُ هر کرا میخواهد وَهُوَ الْعَزِیْزُ و او غالب است
انتقام کشند از جمعی الرَّحِیْمُ مهربانست غلبه دهد جمعی را بجمعی وَ
عْدَ اللّٰهِ وعده کرد خدای غلبهٔ روم با فرح مومنان را وعده کردنی
لَا یُخْلِفُ اللّٰهُ خلاف نمیکند خدای وَعْدَهُ وعدهٔ خود را چه دروغ
بروی ممتنع است بلکه راست میسازد وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ
ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند صحت وعده او را یَعْلَمُوْنَ
میدانند ظَاهِرًا چیزهای آشکارا مِنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا از زندگانی
دنیا یعنی مال و جاه و متاع و جاه و دولت او را یا اسباب معایش و
تجارات و در تیسیر میگوید مراد بنا نهادن و زراعت کردن و جری
انهار و ثمرات است که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا میدانستند وَهُمْ
و ایشان عَنِ الْاٰخِرَةِ از امور آخرت که غایت مقصود آن است
هُمْ غٰفِلُوْنَ ایشان از غافلان و بیخبرانند تکرار ضمیر جهة تاکید است
اَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوْا آیا تفکر نمیکنند فِیْ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای
خویش که مرا یا ممکنات است یعنی هرچه در آفاق هست نمودار
آن در انفس می توان یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمی نماید

فنوا انست

یا مرا

تا آن را مبدا از خود برا عادهٔ خود استدلال کنند مَا خَلَقَ اللّٰهُ
نیافرید خدای السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا
و آنچه میان آسمان و زمین است اِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق یعنی ثواب
و عقاب بالحق یعنی بحکمت ملخص سخن آن است که آفریدن ارض
و سماء نه برای بازیست بلکه آفریدن بجهت استدلال بر توحید
وَاَجَلٍ مُّسَمًّی و برای وقتی نامبرده که چون آن زمان برسد
بنهایت برسند مراد روز قیامت است وَاِنَّ کَثِیْرًا و بدرستیکه
بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی کفره بِلِقَآئِ رَبِّهِمْ بدیدار
پروردگار ایشان یعنی بروز رستخیز که وقت لقاست لَکٰفِرُوْنَ
ناگرویدگان و منکرانند اَوَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نمیکنند فِی الْاَرْضِ
در زمین یعنی بمضارع ثمود و عاد بوقت تجارت فَیَنْظُرُوْا
کَیْفَ کَانَ تا به بینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ عاقبت آنانکه
بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم گذشته کَانُوْا بودند
آن گروه اَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از اهل مکه قُوَّةً از روی توانائی
چون عادیان و ثمودیان و امثال آن وَاَثَارُوا الْاَرْضَ و کردانیدند
زمین را بجهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن
و استنباط وَعَمَرُوْهَا و عمارت کردند اَکْثَرَ مِمَّا عَمَرُوْهَا بیشتر

از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع‌اند یا آنکه عمر یافتند
در دنیا بیشتر از اعمار قریش وَجَآءَتْهُمْ و آمدند بدیشان رُسُلُهُم
پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَٰتِ بآیتهای روشن یا معجزهای هویدا
و ایشان بدان نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار روزگار ایشان برآورد
فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نیست خدای که ظلم کند برایشان یعنی بی ارسال
رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند وَلَٰكِن كَانُوٓا ولیکن بودند
که بموجبات عقوبات أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند
ثُمَّ كَانَ عَٰقِبَةَ الَّذِينَ پس هست سرانجام آنانکه أَسَٰٓـُٔوا بد کردند یعنی کافر شدند
السُّوٓأَىٰ نتیجه بدتر که عقوبت و عذاب است و گفته‌اند سوی اسم دوزخ است
چنانچه حسنی اسم بهشت یعنی دوزخ عاقبت مشرکان باشد أَن
كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کردند بِـَٔايَٰتِ اللَّهِ بآیتهای خدای یعنی
باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت وَكَانُوا بِهَا
و بودند بدان آیتها يَسْتَهْزِءُونَ استهزا میکردند اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ
خدای می آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ يُعِيدُهُ پس دیگر باره زنده
گرداند و برمی انگیزاند و بعد از مرگ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس بسوی
جزا و حکم او بازگردانیده خواهید شد و حفص بتا میخواند بر طریق خطاب
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ روزیکه قایم شود قیامت يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ

خاموش

خاموش شوند مشرکان یعنی ناامید شوند منقطع باشند
از حجت وَلَمْ يَكُن لَّهُم و نباشند مر ایشان را مِّن شُرَكَآئِهِمْ
از انبازان ایشان یعنی از خدایان که شرکا نام نهاده بودند
چون ملایکه و اصنام شُفَعَٰٓؤُا درخواست کنندگان یعنی
ایشان در دنیا میگفتند الهه ما شفیع ما خواهند بود و در آن
روز از شفاعت ایشان محروم و ناامید گردند وَكَانُوا
و بودند باشند کافران بِشُرَكَآئِهِمْ كَٰفِرِينَ باشند
بدان انبازان ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب ناامید گردند
از ایشان بیزار شوند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزیکه قایم گردد ساعت
رستخیز يَوْمَئِذٍ آن هنگام يَتَفَرَّقُونَ پراکنده گردند مردمان
و از هم جدا شوند گروهی را با علی علیین برند و جمعی را باسفل
السافلین اندازند یکی بر درجه وصلت یکی در درکه فرقت
آن بر سریر تخت این در حصیر محنت آن را انواع ثواب و این را
اصناف عذاب جمعی از دولت طلاق نازان و برخی در
آتش فراق گدازان یکی خندان بصد عشرت یکی نالان
بصد حسرت یکی در جنت وصلت یکی در شدت هجران
فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا پس آنانکه گرویده باشند وَعَمِلُوا الصَّٰلِحَٰتِ

فهم

وعملهاي پسنديده كردند فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ پس ايشان در
مرغزار ها مشتمل بر ازهار وانهار يُحْبَرُونَ شادمان كرده شوند
باشند چنان شادماني كه اثر آن بر صحايف جنات ايشان
ظاهر باشد يا مكرم ومنعم باشند يا ايشان را بحلي وحلل
بيارايند در احقاف گفته كه متفرح سازند ايشان را ودر عين
المعاني آورده كه آواز خوش متفرح شنوانند ايشان را وهيچ
لذت برابر آن سماع نباشد در خبرست كه ابكار بهشت تغني
كنند با صواتي كه خلايق مثل آن نشنيده باشند واين افضل نعيم بهشت
بود واز ابو الدرداء رضي الله عنه پرسيدند مغنيات بهشت بچه چيز تغني
كنند فرمود بتسبيح يحيى بن معاذ رازي قدس سره پرسيد كه از
آوازها كدام دوستر دارد فرمود كه مزامير انس في مقاصير قدس
بالحان تحميد في رياض تمجيد در كشف الاسرار فرموده كه فردا
دوستان خدا در روضات بهشت ميان رياحين انس شادي
وطرب سماع كنند في مقعد صدق عند مليك مقتدر وفرمان آيد
بر اوده كه بدان نغمه دلپذير وصوت شور انگيز كه ترا دادم زبور
بخوان اي موسى توريت تلاوت كن اي عيسى بقرات انجيل مشغول
شو اي درخت طوبى آواز دلاراي بتسبيح ما بگشاي اي اسرافيل

مسموح

نوقرآن

نوقرآن آغاز كن امام ثعلبي از آواز زاغي نقل ميكند كه هيچ
كس خوش آوازتر از اسرافيل عليه السلام نيست چون آواز
تغني كند همه فرشتگان از اوراد واذكار خود باز مانند حاصل
سخن آنكه شريفتر لذتي بعد از مشاهده انوار تجلي در بهشت
سماع خواهد بود وازينجا گفته است آن عزيز كه در شرح مثنوي
كه سماع منادي است كه درماندگان بيابان تيره كي افزاي دنيا را
از حسرت آباد بهشت نوراني خبر ميدهد مومنان گويند كانتار
بهشت نغز گردايند هر آواز زشت ما همه اجزاي آدم بوده ايم
در بهشت آن لحنها بشنوده ايم گرچه بر ما ريخت آب و گل شكي
ياد ما آمد از آنها اندكي پس ني و چنگ و رباب سازها جز كي
مانند بود و آوازها عاشقان كين نغمه ها را بشنوند جزو بگذاشتند
سوي كل روند وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا واما آنها كه نگرويده باشند و
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وتكذيب كردند مر آيات ما يعني قرآن يا
دلايل قدرت را وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ ولقاي آن سرا يعني حشر ونشر
فَأُولَئِكَ پس آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب حاضر شدگانند
مصدرست بمعنى امر يعني تسبيح گوييد خدا را وبپاكي ياد كنيد يا
نماز گذاريد تسبيح يعني سبحان بلند آواز كردن بتقدس وتحميد

فسبحان الله

همچو نیست ازینجا معلوم میشود هرآینه نماز را که حق تعالی اول ذکر
کرده است   واین دون که آخر مذکور کرده است اخفا
است
وَحِينَ تُمْسُونَ هنگامیکه بشبانگاه درآیند مراد نماز خفتن است
وَحِينَ تُصْبِحُونَ و درهنگامیکه بامداد درآیند مراد نماز صبح است
وَلَهُ الْحَمْدُ و مر اوراست ستایش فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ
در آسمانها و زمینها یعنی هرکه در آسمان و زمین است حمد او میکوید
وَعَشِيًّا و دیگر نماز گذارید در اطراف آخر روز یعنی نماز عصر
وَحِينَ تُظْهِرُونَ و هنگامیکه در می آید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین
صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوتست پس اتصال او بصلوة
جهریه خالی از نسبتی نیست و حمد دلالت میکند چون برفع صوت
ندارد و تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسب مینماید يُخْرِجُ الْحَيَّ
بیرون می آرد خدای زنده را مِنَ الْمَيِّتِ از مرده چون نخله از
نوات و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از
مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می
آرد مرده را مِنَ الْحَيِّ از زنده بعکس آنها که مذکور شد وَيُحْيِي الْأَرْضَ
و زنده میکرداند زمین بکیاه بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن
وَكَذٰلِكَ و مانند این اخراج تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد

ازقبور وَمِنْ اٰيٰتِهِ و از نشانهای قدرت خدای اَنْ خَلَقَكُمْ
آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم را علیه السلام مِنْ تُرَابٍ
از خاک ثُمَّ اِذَا اَنْتُمْ پس اکنون شما بَشَرٌ مردمانید تَنْتَشِرُوْنَ
پراکنده میشوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت وَمِنْ
اٰيٰتِهِ و از علامات توانائی او اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ تصرف آنست
که بیافرید برای شما هم نفسها از شما یعنی از جنس شما اَزْوَاجًا
زنان لِتَسْكُنُوْا اِلَيْهَا تا میل کنید بجهت جنسیت بدیشان و آرام
گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملایمت است و مایه الفت و واسطه
منافرتست (مغافرتست) بجنس خود کند هر جنس آهنگ ندارد هیچ کس از
جنس خود ننگ بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته با فرشته
انس با انس وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ و بساخت یعنی پدید آورد میان شما
و ازواج شما مَوَدَّةً دوستی وَرَحْمَةً و مهربانی در موضح آورده که
مودت بمجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر خوردسالان
و رحمت بر پیر زالان اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آفریدن ازواج مشاکل
و مشابه مردان در بشریه لَاٰيٰتٍ هرآینه دلالتهاست لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُوْنَ مر گروهی را که تفکر کنند بر حکمت این صورت مطلع شوند
وَمِنْ اٰيٰتِهِ و از دلالتهای قدرت او خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدن

آسمانها و زمینهاست وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ و مخالفت زبان
های شما در سخن گفتن چه باوازهای پست و بلند و چه بفصاحت
و لکنت یا اختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی
و امثال آن در لباب آورده که وصول تمام زبانهای مختلف هفتاد
و دو هست نوزده در اولاد سام و هفده در فرزندان حام و سی
و شش در یافث وَأَلْوَانِكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شما در
سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی یا در تخطیطات اعضا و هیأت
و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه آدمی دیگر نیست
حتی توامین دوگانه که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته
در بعضی از چیزهای مخالفت خواهند بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در مخالفت
السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لَآيَاتٍ نشانهای قدرت
و حکمت است لِّلْعَالِمِينَ مر همه عالمیان را یعنی بر هیچ عاقلی از ملک
انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمت کلی مندرج است
چه اگر برین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری
از مهمات معطل ماندی و حفص بکسر لام خواند یعنی این دلالات مر دانا
یان راست که دران نظر کنند بغور آن برسند وَمِنْ آيَاتِهِ از علامات قدرت
کامله اوست مَنَامُكُم خواب کردن شما بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز جهة

تخطیطات

تقدیرش آنکه

استراحت

استراحت قوای نفسانی و قوت قوای طبعی وَابْتِغَاؤُكُم و
جستن شما روزی را مِّن فَضْلِهِ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز
و شب و گفته اند منام مخصوص است بشب و ابتغا بروز و از این آیه
تقدیم و تاخیر هست بحسب معنی تقدیرش آنکه منامکم باللیل و ابتغاکم
من فضله بالنهار إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در خواب شما و معیشت
روز لَآيَاتٍ هر آیینه دلالتهاست و عبرتهاست لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ
برای گروهی که بشنوند بگوش هوش وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای حکمت او
يُرِيكُمُ الْبَرْقَ آنست که مینماید شما را برق خَوْفًا برای ترسانیدن
مسافران از صعقه وَطَمَعًا و در طمع افکندن مقیم برای باران وَ
يُنَزِّلُ و فرو میفرستد مِنَ السَّمَاءِ از جهة آسمان مَاءً باران از ابر آبی
فَيُحْيِي پس زنده میکرداند بِهِ الْأَرْضَ بدان آب زمین را از گیاه
تر و تازه میرویید بَعْدَ مَوْتِهَا پس از افسردگی و پژمردگی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستیکه در آیات آسمانی برق و باران لَآيَاتٍ هر آیینه علامتهاست بر قدرت
الهی لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند در تکون حادثات تا بر
ایشان ظاهر گردد و در کمال قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ آيَاتِهِ
و از نشانهای توانایی او أَن تَقُومَ السَّمَاءُ اینکه آسمان می ایستد بی ستون
وَالْأَرْضُ و زمین بر روی آب بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی نگاه داشت او مر ایشان را

ایست

ثُمَّ اِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخهٔ اخیره
دَعْوَةً خواندنی برین نوع که یا ایها الاموات اخرجوا ای
مردکان بیرون آیند مِنَ الْاَرْضِ از زمین اِذَا اَنْتُمْ آنگاه شما تَخْرُجُوْنَ
بیرون آیید از قبرها بخود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات
قدرت اوست وَلَهٗ و مر او راست مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هرکه در آسمانها
و زمین است یعنی همه مخلوق و مملوک و مربوب ویند كُلٌّ لَهٗ همه مر او را
قَانِتُوْنَ فرمانبردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و در بین احوال
از حکم او تمرد نمی توانند ورزید وَهُوَ الَّذِیْ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ و اوست آنکه
اول بار بیافرید خلق را از آنکه بمیراند ثُمَّ یُعِیْدُهٗ پس باز زنده گرداند
او را وَهُوَ و باز آوردن اَهْوَنُ عَلَیْهِ آسان است بر خدای
همچنانچه نخست آفریدن یا اعاده با اعتقاد شما را آسان تر است
از ابدایش چون ابتدا را اقرار دارید بر اعاده با چرا منکر ید و
ابدا و اعاده نزدیک قدرت او یکسان است عَلَیْهِ چون قدرت او منزه
از نقصانست آوردن خلق و بردنش یکسانست نسبت
بمن و تو هرچه دشوار بود در قدرت کمال او آسانست وَلَهُ الْمَثَلُ
الْاَعْلٰی و مر او راست صفت بزرگتر و برتر چون قدرت کامله و
حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِی السَّمٰوٰتِ وَ

الارض

یا ایها الموتی ای مردکان

برون آی

سوکر

الْاَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِیْزُ و اوست غالب
که عاجز نشود از ابدا و ممکن و اعاده او الْحَکِیْمُ دانا بصواب
کار افعال او بر مقتضای حکمت باشد ضَرَبَ لَکُمْ بیان
میکند خدای برای شما مَثَلًا مِّنْ اَنْفُسِکُمْ مثلی فرا گرفته از
احوال نفسهای شما هَلْ لَّکُمْ آیا هست شما را ای آزادان
مِّنْ مَّا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ از ممالیک شما که ملک یمین اند مِّنْ شُرَکَآءَ
هیچ انبازان فِیْ مَا رَزَقْنٰکُمْ در آنچه دادیم شما را از اموال و اسباب
فَاَنْتُمْ فِیْهِ سَوَآءٌ پس شما و ایشان در آن خیر یکسان
باشند یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند
تَخَافُوْنَهُمْ بترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوید کَخِیْفَتِکُمْ
مثل ترسیدن شما از آزادان اَنْفُسَکُمْ از نفسهای شما یعنی از
شریکان آزاد و ملخص سخن آنست که آیا هیچ کدام شما بندکان را
در مال و ملک خود شریک میسازید تا در تصرف در آن تسلط بر آن مساوی باشند
و از ایشان ترسید و استقلال ایشان ترسان شوید در عین المعانی و بعضی دیگر
از تفاسیر است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این آیه
بر صنادید قریش خواند گفتند کلا و الله لا یکون ذلک ابدا حاشا که
هرگز این تواند بود آنحضرت صلواة الله فرمود که شما بندکان در ملک خود

شوند

مالک

شرکت نمید هید پس چگونه بندگان را که آفریده خدایند در ملک
شرکت میسازید خلق چون بندگان سر در پیش مانده در بند ایشان
حکم خالق خویش جمله هم بنده اند هم بندی نرسد بنده را خداوندی
كَذَٰلِكَ مانند این تفصیل نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و بیان
میسازیم دلایل وحدت را لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که عقل خود را
در تدبیر امثال بکار برند اما جاهلان و ستمکاران از حقیقت این سخن
بیخبرند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پیروی میکنند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند
برخود بشرک أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ
بی دانشی فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که
فروگذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد وَمَا لَهُمْ و نیست مر گمرهان
گمراه را مِنْ نَاصِرِينَ از یاران و دران که از عذاب دوزخ ایشانرا خلاصی دهند
فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار ای محمد صلی الله علیه وسلم روی خود را
لِلدِّينِ برای عبادت خدای یا خالص کردان عمل خویش را حَنِيفًا
در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت خود را بگو که
بدین وجه اقامت کنند و پیروی نمایند همه فِطْرَتَ اللَّهِ دین خدا را الَّتِي
آن فطرتیکه بحکمت فَطَرَ النَّاسَ بیافرید مردمان را عَلَيْهَا برای آن و گویند
مراد از فطرت شناختن خداست و آن در روز الست آدمیان را

حاصل شده

حاصل شده پس میفرماید که ملازم آن عهد باشید که بدان منظور شده اید
مفطور شده اید لَا تَبْدِيلَ نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل
مدهید لِخَلْقِ اللَّهِ مر خلق خدا را یعنی دینی را که خدای تعالی
خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان فرا گرفت ذَٰلِكَ آن است
الدِّينُ الْقَيِّمُ کیش راست و راه مستقیم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند استقامت دین را بسبب
اعوجاج طبع و عدم تدبیر مُنِيبِينَ حالت از ضمیر اقم یعنی ای محمد
روی بدین آر با امت خود در حالتیکه باز گردانند کاننده إِلَيْهِ بسوی
حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرمود که انابت رجوع است
از خلق بحق و منیب او را گویند که جز حق سبحانه او را مرجعی نباشد
تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم کرم تو در بندی کجا روم چکنم وَاتَّقُوهُ
و بترسید ازو وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بر پای دارید نماز را وَلَا تَكُونُوا و مباشید
مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان یعنی بترک نماز متعمدا خطاب
با منت و در تیسیر از محمد بن اسلم طوسی رحمة الله نقل میکند که حدیثی
بمن رسید و که هرچه از من روایت کنند بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول
کنند من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم که با
آیتی از قرآن بهم کنم سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم که اقیموا

الصلوة ولا تكونوا من المشركين مِنَ الَّذِينَ مباشيد از
آنانكه فَرَّقُوا دِينَهُمْ جدا كردند وپراكنده ساختند دين خودرا
وَكَانُوا شِيَعًا وكشتند كروه كروه مراد مشركانند كه دين اسلام را
كذاشته يكي بت پرستيد ويكي ملك ويكي ستاره يا يهود ونصاري
كه هريك چندين فرقه شدند يا خوارج وابوامامه رضي الله عنه در ان
باب جزم مرفوع است يا اهل بدعت كُلُّ حِزْبٍ هر كروهي بِمَا
لَدَيْهِمْ بانچه نزديك ايشانست از دين فَرِحُونَ شادمانند كمان ايشان
آنكه حق با ايشان است هر كسيرا در خور مقدار خويش هست نوعي
خوش دلي در كار خويش ميكند اثبات خويش ونفي غير چه امام صومعه
وپير دير وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ وچون برسد آدميانرا يعني مشركانرا
ضُرٌّ سختي وبيماري يا فقر كفته اند عام است مر همه آدميانرا
كه چون بشدتي در مانند دَعَوْا رَبَّهُمْ بخوانند بزاري پروردكار
خودرا مُنِيبِينَ بازكشتكان بسوي حق ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ
پس چون بچشاند وبدهد ايشانرا خداي مِنْهُ از نزديك خود رَحْمَةً
آساني يا صحت وتونكري واز ان شدت باز رهند إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
انكاه كروهي از ايشان بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ به پروردكار خود شرك آرند
يعني در مقابله نجات از بلا چنين عملي كنند لِيَكْفُرُوا تا كافر شوند

بِمَا آتَيْنَاهُمْ بانچه عطا كرديم ايشانرا فَتَمَتَّعُوا پس امر تهديد است
يعني اي كافران برخوريد دوسه روزه از نعمتهاي دنيويه
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد كه بدانيد سرانجام كار خود كه عقوبت
اخروي باشد أَمْ أَنْزَلْنَا يا فرستاديم عَلَيْهِمْ بر كافران سُلْطَانًا
كتابي وحجتي يا رسولي سلطاني يا فرشته كه باو برهاني باشد
فَهُوَ پس آن رسول يا ملك يَتَكَلَّمُ سخن كويد يا آن كتاب
يعني دلالتي داشته باشد بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ بانچيزيكه هستند
كه بان شرك آرند يعني دليل بود بر اشراك ايشان وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ
وچون بچشانيم مردمانرا مشركانرا رَحْمَةً نعمتي از صحت وسعت
ومانند آن فَرِحُوا بِهَا شاد شوند بان وَإِنْ تُصِبْهُمْ
واكر برسد بديشان سَيِّئَةٌ زحمتي از مرض وقحط وامثال آن بِمَا
قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بانچه پيش فرستاده است دستهاي ايشان
يعني چون بلا برسد بشامت كردارهاي بد كه كردند إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ
انكاه ايشان نا اميد ميشوند وجزع ميكنند يعني شكر ميكذارند در نعمت
ونه صبر دارند بر محنت أَوَلَمْ يَرَوْا آيا ندانسته اند أَنَّ اللَّهَ
آنكه خداي يَبْسُطُ الرِّزْقَ كشاده ميكرداند رزق را لِمَنْ يَشَاءُ
براي هر كه ميخواهد وَيَقْدِرُ وتنك ميسازد هر كرا ميخواهد إِنَّ فِي ذَلِكَ

دلالت

بدرستیکه درین بسط وقبض لآیات هرآینه علامت
عبرتست لقوم یؤمنون برای گروهیکه تصدیق کنند حکم
آلهی را در قبض وبسط شکر گویند در سرا وصبر کنند در ضر که بنای
کار مؤمن واساس ایمان قائمست برین دو صفت فآت پس بده ای محمد
ذا القربی خداوندان قرابت را از بنی هاشم حقه حق او از غنیمت
وفی گفته اند صورت خطاب بآنحضرتست صلی الله علیه وسلم وهمه اهل
ایمان درین داخل اند میفرماید که بدهید حق ایشانرا یعنی صله رحم کنید
باحسان وانعام وتوقیر واکرام امام اعظم رحمة الله میفرماید بر وجوب
نفقه ذوی الارحام بدین آیه استدلال میکند والمسکین وبدهید حق
محتاج بیچاره را وابن السبیل وراه گذریانرا از آنچه مقرر شده یعنی وظایف
زکوة ذلک این حقوق ایشان خیر بهترست از امساک
للذین یریدون برای کسانیکه میخواهند وجه الله لقای خدایرا یا رضای
او میجویند یا مراد ایشان وجه تقربست بحق سبحانه نه جهة دیگر را از
اعواض واغراض واولئک وآن گروه منفقان هم المفلحون
ایشانند رستگاران وفیروزی یافته گان وما آتیتم
وآنچه میدهید من ربا از هدیه وعطیه بتوقع مکافات لیربوا
تا بیفزاید مال شما فی اموال الناس در مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید

منفقان

وزیاده

وزیاده از ثمن آن توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فلا
یربوا پس زیاده نمیشود آن مال عند الله نزدیک خدای وبرکت
ازان برمیخیزد ویا آنچه میدهید از زیادة حرام در معاملات یعنی
سود زر تا در زیادتی در مال سود خواران میدهید آید چنانچه میشود
وبرکت درانمی ماند وما آتیتم من زکوة وآنچه میدهید از زکوة مفروضه یا
صدقه که درین داد تریدون وجه الله میخواهید ثواب خدای را فاولئک
پس آن گروه که زکوة وصدقه لوجه الله دهند نه برای مکافات هم
المضعفون ایشانند دوچندان یابندگان خداوندان افزونی شدن
یا یابندگان افزونی که یکی را ده یا یازده یابند الله خدای بحق الذی
خلقکم آنست که بیافرید شما را وشما نبودید ثم رزقکم پس روزی
میدهد شما را تا ماداميکه زنده آید ثم یمیتکم پس میراند شما را بوقت
انقضای آجال شما ثم یحییکم پس زنده میکرداند شما را برای جزا
در قیامت هل من شرکائکم آیا هست انبازان شما یعنی از بتانی که
بزعم شما شریکان خداوندهست من یفعل کسیکه بکند ذلکم
ازین خلق ورزق واماتت واحیا من شیء از هیچ چیز تا بدان
سبب او را پرستش توان کرد وچون از هیچ کدام این کار نیاید پس
این را شریک گرفتن نشاید سبحانه پاکست خدای تعالی

وتعالی

وبر تر است عمّا يشركون از آنچه شريك مي آرند بوي ظهر
الفساد آشكارا شد تباهي في البرّ در بيابان بخشك سالي و
مردن دواب طواعين والبحر و در دريا بطوفان وجوشش
وغرق شدن سفن بما كسبت بسبب آنچه كرده است ايدي الناس
دستهاي آدميان يعني بشومي معاصي ايشان اغلب علما برآنند كه مراد
از فساد نا آمدن باران است آنچه وقتي كه باران نبارد و در بيابان نبات
نرويد و در دريا لولو وجواهر منعقد نشود وصاحب كشاف آورده كه چون
باران منقطع گردد جانوران آبي نابينا شوند وگفته اند فساد بر
آن بود كه قابيل هابيل را كشت وفساد بحر آنكه جلندي كشتيها را
غصب كرد ونزد بعضي مراد اثر فساد است يعني مال نتيجه آن ظاهر شد
در بيابانها باهلاك قري و در دريا فراق قوم نوح وآل فرعون و بر تقدير
حضرت ملك قدير افساد واستبداد دنيوي آدميان كرد ليذيقهم تا بچشاند ايشان را
بعض الذي عملوا برخي از جزا آنچه كرده چه تمام آن در آخرت خواهد بود
لعلهم شايد كه ايشان بچشيدن آن بعض يرجعون باز گردند از شرك به
توحيد و از معصيت بطاعت ونزد محققان مراد از بر نفس است واز بحر
قلب وشيخ ابوبكر واسطي قدس سره فرموده كه هر كه بحر دل او بترك مراقبه
فاسد گردد وظاهر شود وفساد در بر نفس او وامام قشيري قدس الله سره آورده

كه فساد

كه فساد بر نفس بارتكاب محظورات است وفساد بحر دل باخلاق
ذميمه و وقوف بر رسوم عادات در حقايق سلمي مذكور است كه بر لسان
علما ظاهر است و بحر زبان اهل تحقيق وفساد لسان علما بتاويلات فاسده باشد
وفساد لسان عرفا بدعاوي باطله مثنوي تا ناديده نشانها ميدهند روشنايان
بدان كج ميدهند از براي مشتري در صفه تا صد نشان ناديده
گويد بهر جاه قل سيروا بگو مشركان را كه برويد في الارض در زمين امم
خاليه فانظروا كيف كان پس بنگريد كه چگونه بود عاقبة الذين سر انجام
آنانكه من قبل پيش از ايشان بودند كان اكثرهم بودند بيشتر
ايشان يعني هلاك شده اند مشركين شرك آرندگان فاقم
پس راست كن وجهك روي همي خود را للدين القيم براي كيش راست
يا روي آر بجهت دين درست من قبل ان يأتي پيش از آنكه بيايد
يوم لا مرد له روزيكه نيست باز گردانيدن مر اورا من الله از نزد
خداي يعني خداي آن را باز نگردانند يومئذ يصدعون آن روز كه جدا
شوند مردم برسر دو راه فريق في الجنة وفريق في السعير من
كفر هر كه كافر شود فعليه پس بر ويست كفره جزاي
كفر او كه آتش جاويد است ومن عمل صالحا هر كه بكند كاري ستوده
فلانفسهم پس براي نفسهاي خود يمهدون ميگسترانند يعني

۷ البته نباشد باز روزي بيايد
از خداي كه كس نتواند باز
نگرداند
۹ از يك ديگر

جایگاه راست میکنند در بهشت و تفریق بندگان روز
قیامت واقع است لیجزی تا خدای جزا دهد الذین
آمنوا آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند کارهای ستوده
من فضله از بخشش خود ذکر جزای کافران نکرد بجهة
آنکه مقصود بالذات مومنان اند انه بدرستیکه خدای
لا یحب الکافرین دوست ندارد ناگرویدگان را تا با مومنان
جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد ومن
آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان یرسل الریاح
آن است که میفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب
مبشرات مژده دهندگان بباران تا بفریاد شما برسد
ولیذیقکم و بچشاند شما را من رحمته از نعمتی که تابع باران است
یعنی خصب و رفاهیت ولتجری الفلک و برای آنکه تا بسبب بادها
بروند کشتیها در دریا بامره بفرمان خدای ولتبتغوا
و تا بجویید در تجارت دریا من فضله از روزیکه خدای بمحض فضل
میدهد ولعلکم تشکرون و تا شاید که شما شکر گویید برین نعمتها
ولقد ارسلنا و هر آینه فرستادیم من قبلک پیش از تو ای محمد
رسلا فرستادگان از آدمیان الی قومهم بسوی گروه

ایشان

ایشان فجاءوهم پس آمد آن رسولان با قوم خود بالبینات
بمعجزات روشن با احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم
ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند فانتقمنا پس ما انتقام
کشیدیم من الذین اجرموا از آنانکه کافر شدند و ایشان را هلاک
کردیم و یاری کردیم آنان را که گرویده بودند وکان حقا علینا
و هست سزاوار بر ما نصر المؤمنین یاری دادن مومنان چه ایشان
مستحق نصرتند الله خداوند بحق الذی یرسل الریاح آنست که میفرستند
بادها را فتثیر سحابا پس برانگیزانند بادها ابر را و بهوا برانند
فیبسطه پس بگستراند خدای آن را یعنی متصل سازد بهم
گاهی که خواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء چنانچه خواهد
رونده یا استاده ویجعله و گرداند آن را گاهی کسفا پاره
پاره هر قطعی در هر طرفی فتری الودق پس تو بینی باران را که
بحکم الهی یخرج بیرون می آید من خلاله از میان ابرها هم در
وقتی که متراکم و متصل است وهم وقتیکه منقطع و متفرق است
فاذا اصاب به پس چون برساند خدای باران را من یشاء
در ارض بلاد هر کرا خواهد من عباده از بندگان خود اذا هم
آنگاه ایشان یستبشرون شادمان و خوشدل میشوند وان کانوا

وبدرستیکه بودند مِن قَبلِ اَن یُنَزَّلَ عَلَیهِم پیش از آنکه فرستاده
شود بر ایشان مِن قَبلِهِ پیش از ظهور سحاب لَمُبلِسِینَ ناامیدان از
باران فَانظُر پس درنگر اِلىٰ اٰثارِ رَحمَتِ اللهِ بنشانه رحمت خدای تعالی
یعنی باثر مطر نگر تا ببینی که کَیفَ چگونه خدای بآن اثر یُحیِی الاَرضَ
زنده می کرداند زمین را باشجار و اثمار و زرع و نباتات بَعدَ
مَوتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن و حفص بجمع می خواند یعنی ببین
آثار قدرت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی می بخشد
اِنَّ ذٰلِکَ بدرستیکه آنکه قادر است بر احیای زمین بعد از موت آن
لَمُحیِی المَوتىٰ هر آئینه زنده کردانندهٔ مردگان است چه احیاء الارض
احداث مثل آنست که در آن بوده از قوای نباتی و احیای موتی
ایجاد آن است که در مواد ایشان بوده از قوای و غیرها وَهُوَ خدا
عَلىٰ کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزی قَدِیرٌ تواناست چه قدرت او بنسبت
با جمیع مکونات یکسان است در احتاف آورده که اثر رحمت
در ظاهر بارانست که زندگی گل بدانست و در باطن ذکر اوست که حیات
دل بدوست در بحر آورده که اثر رحمت نشانهٔ جنت است که زمین دل
بدان زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر
نظر حق است و در مثنوی معنوی حکایتی مناسب این جمله ایراد فرموده

بحث

مبحث آورده صوفی در باغ از بهر گشاد صوفیانه روی بر زانو
نهاد پس فرو رفت او بخود اندر فضول شد ملول از خواب چون آن
بو الفضول که چه خسپی آخر اندر در نگر این درختان بین و آثار خضر
امر حق بشنو که گفته است انظروا سوی این آثار رحمت آر رو
گفت آثارش دلست ای بوالهوس آن برون آثار آثارست و بس
عکس لطف او برین آب و گلست چون حیات
از حق بگیرد این روی پس غنچه گردد و زگل در دل روید وَلَئِن اَرسَلنَا
و اگر بفرستیم ما رِیحًا بادی که موذی باشد بهلاک چون دبور
که ریح عذابست بر مزروعات ایشان و زند فَرَاَوهُ پس ببینند
کشت را مُصفَرًّا زرد شده بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانچه
از و نفع امید نتوان گرفت لَظَلُّوا هر آئینه باشند مِن بَعدِهِ یَکفُرُونَ
پس از زردی زرع کافر شدند بنعمتهای گذشته و بایستی که التجا بحق
کردندی و از رحمت او ناامید نشدندی و ای محمد از کافران این طمع
مدار که فهم کنند سخنان ترا و قول تو قبول نمایند فَاِنَّکَ پس بدرستیکه تو لَا تُسمِعُ
المَوتىٰ سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند
زیرا که دل ایشان مرده است وَلَا تُسمِعُ الصُّمَّ و نمیتوانی شنوانید کران را
الدُّعَاءَ خواندن اِذَا وَلَّوا چون برگردند از خوانند مُدبِرِینَ گریزندگان
در متکلم قید تولیه واو بار برای تاکید حکم است و استحال استماع یعنی

گفت آثارش دلست ای بوالهوس آن برون آثار آثارست و بس
باغها و میوه‌ها اندر دلست

اصم مقبل اگرچه نمی شنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست
چیزی در می یابد اما اگر کری که پشت بر متکلم دارد از آن مقدار دریافت نیز
محروم است وَمَا أَنتَ و نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَن ضَلَالَتِهِمْ
از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را
إِن تُسْمِعُ یعنی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن إِلَّا مَن يُؤْمِنُ
مگر آنرا که گرویده است بِآيَاتِنَا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان ایشانرا
بران میدارد که لفظ قرآن را فرا گیرند و در معنی آن تدبیر نمایند
فَهُم مُّسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را
اللَّهُ خدای بحق الَّذِي خَلَقَكُم آنست که بیافرید شما را مِّن ضَعْفٍ از چیزی سست
یعنی نطفه ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را مِن بَعْدِ ضَعْفٍ از پس سستی طفولیت
قُوَّةً توانائی یعنی جوانی و برنائی ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِن بَعْدِ قُوَّةٍ
از پس قوت و شباب ضَعْفًا وَشَيْبَةً سستی و پیری يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
آنچه می خواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری وَهُوَ الْعَلِيمُ و او
داناست باحوال بندگان الْقَدِيرُ توانائی بر تغییر صفات ایشان
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت و آن در ساعت
آخر باشد از ساعت دنیا يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند می خورند کافران
مضمون آن که مَا لَبِثُوا درنگ نکردند در دنیا یا در قبور غَيْرَ سَاعَةٍ

جز ساعتی

جز ساعتی و همه مومنان دانند که ایشان دروغ می گویند كَذَٰلِكَ
این برگشتن از راستی و آخرت كَانُوا هستند در دنیا که بانکار حشر و نشر
يُؤْفَكُونَ برگردانیده می شوند از راه صدق یعنی کار ایشان از دروغ
گفتن همیشه است در این سرای و در آن سرای وَقَالَ الَّذِينَ و بعد از سوگند ایشان
بر عدم لبث در دنیا گویند آنان که أُوتُوا الْعِلْمَ داده اند ایشانرا دانش
وَالْإِيمَانَ و گرویدن یعنی مومنان و علما و از ملایکه و انس گویند چرا
دروغ می گوئید لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستی که درنگ کردید در دنیا و مکث شما
مذکور و مسطور است فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن انجا که
گفت وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یا در علم الهی یا در قضای او
یا در آنچه بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار
در دنیا یا در قبور بوده اید إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن فَهَٰذَا يَوْمُ
الْبَعْثِ پس این است روز برانگیختن که انکار می کردید وَلَٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ
و لیکن بوده شما که از فرط جهل و عدم تفکر لَا تَعْلَمُونَ و نمیدانستید
که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده بران تدارک
مافات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز
لَّا يَنفَعُ سود نکند الَّذِينَ ظَلَمُوا آنان که ستم کردند بر جوع بکفر
مَعْذِرَتُهُمْ عذر خواهی ایشان وَلَا هُمْ و نه ایشان يُسْتَعْتَبُونَ خوانده شوند

دران

باقامت کنند

بحجتی که ازاله عتاب ایشان کنند یعنی ایشانرا نگویند که استرضای
خدای کنند زیرا که خدای راضی نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آئینه بیان کردیم
لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ
مَثَلٍ از هر مثلی که ایشان را بکار آید و در بیان توحید و حشر و صدق رسل
وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران
و معاندان آنکه می طلبند لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آئینه
گویند آنان که نگرویده اند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد إِنْ
أَنْتُمْ نیستید شما یعنی پیغامبر و مومنان إِلَّا مُبْطِلُونَ مگر تباهکاران
و دروغ گویان و بر افته کان كَذَٰلِكَ همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ
مهر می نهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ بر دلهای آنان که
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و در طلب دانش نیستند فَاصْبِرْ پس شکیبایی
کن ای محمد بر آزار ایشان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ و بدرستی که وعده
خدای بنصرت تو و اعلای کلمه و غالب شدن دین تو حَقٌّ راست است
و خدای بدان وفا خواهد کرد وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ و ترا
بر سبکباری ندارند آنان که لَا يُوقِنُونَ بی گمان نمیشوند در معاد
یا ترا بدان نیارند که تعجیل کنی در دعای عذاب ایشان که آن بوقتی
مقرر باز بسته است و چون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد

بحجره

نظم که دارید وقتی کار ما را * که هر کاری بوقتی باز بسته است *
تمام شد بتاریخ پانزدهم جمادی الاول از دست عاصی عبد الصمد
تحریر یافته شد فرمایش عالیجاه رفیع جایگاه ملا امان الله خان
بکهزار و دو صد و سی ساله از هجرت النبی صلی الله علیه وسلم
الهی بیامرز این هر سه کس * نویسنده خواننده گوینده بس
هر که خواند دعا طمع دارم * زانکه من بنده گنهکارم *
در بلده کشمیر نوشته شد سنه ۱۲۳۰ ۱۲۳۰